زبانهای مردم جهان

نویسنده : میشل مالرب
مترجم : عفت ملّا نظر

بسم الله الرحمن الرحیم

زبان‌های مردم جهان



ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین و بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

میشل مالرب

زبان‌های مردم جهان

دایرة‌المعارفی از ۳۰۰۰ زبان زندهٔ امروز

عفت ملانظر



تهران ۱۳۸٦

سرشناسه	: مالرب، میشل، ۱۹۳۰ - م.	Malherb, Michel.
عنوان و نام پدیدآور	: زبان‌های مردم جهان / میشل مالرب؛ [مترجم] عفت ملانظر.	
مشخصات نشر	: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.	
مشخصات ظاهری	: ۷۱۰ ص.: مصور، نقشه، نمودار.	
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۵-۲۷۲-۷	
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.	
یادداشت	: عنوان اصلی:	
Les language de L'humanité : une encyclo pedie des 3000 language Parlees dans le. monde		
یادداشت	: این کتاب قبلاً با عنوان «زبان‌های مردم جهان: دایرةالمعارفی از ۳۰۰۰ زبان زندهٔ امروز» نیز منتشر شده است	
عنوان دیگر	: دایرةالمعارفی از ۳۰۰۰ زبان زندهٔ امروز.	
موضوع	زبان.	
شناسه افزوده	: ملانظر، عفت، مترجم.	
شناسه افزوده	: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.	
ردەبندی کنگره	:۲ر۲م / P ۳۷۱	
ردەبندی دیویی	: ۴۰۰	
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۷۲۴۷۳	

زبان‌های مردم جهان

نویسنده: میشل مالرب

مترجم: عفت ملانظر

چاپ نخست :۱۳۸۲

چاپ دوم : بهار ۱۳۸۶؛ شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه؛ صحافی: سبزواری

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ **ادارهٔ مرکزی :** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن : ۷۱ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.com www.elmifarhangi.com

○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۱؛ کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳ ؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.Ketabgostarco.com

○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن : ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مطالب

ترجمهٔ کتاب حاضر را به مادرم، که مشوق من در انجام آن بوده است، تقدیم می‌کنم.

از اساتید گرامی سرکار خانم دکتر گیتی دیهیم و جناب آقای دکتر کوروش صفوی که از راهنمایی‌های ایشان بسیار بهره بردم و دوست عزیزم خانم دکتر میترا رئیسی که بازبینی کتاب را بر عهده گرفتند، و همچنین ویراستاران و سایر دست اندرکاران تولید کتاب تشکر و قدردانی می‌کنم.

عفت ملانظر

مقدمه

برج بابل حقیقی

مقدمه

برج بابل حقیقی

برج بابیلون[1] ــ که از جهت افزودن برآمیختگی و آشفتگی زبانها اصطلاحاً «برج بـابل» خوانده می‌شود، مسلماً و به معنی واقعی کلمه سرچشمهٔ مشکلات بی‌شمار بوده است.

این برج، همان‌طور که نماد غرور آدمیزادی است که می‌خواهد تنها با بازوان خود به آسمان برسد، مظهر ناتوانی او در وحدت بخشیدن به زبانهای کل بشر نیز هست.

بنای این عمارت عظیم نیاز به کارگران فراوانی داشت که مـی‌بایست از اقـصا نـقاط جهان دعوت می‌شدند. هر قوم دارای زبان و شـاید مـهارتهای فـنّی خـاص خـود بـود ــ همان‌طور که به عنوان مثال، در آمریکا اکثر اسکلت‌سازان (داربست‌کاران) ساختمانی را سرخپوستان تشکیل مـی‌دهند زیـرا کـمتر دچـار سـرگیجه و عـدم تـعادل مـی‌شوند. سرپرستی گروههایی که تا این اندازه متنوع بودند مشکلاتی ایجاد می‌کرد کـه هـیچ‌گاه برطرف نشد.

پس از پایان کار، آمیزش قومها عملی نشد، زبان مشترکی پدید نیامد، و هـمگی بـا احساس عجزی، که تاریخ به ما منتقل کرده است، به دیار خود بازگشتند.

این داسـتان هـمچنان ادامـه یـافت، بـه طـوری‌که امـروزه، صـرف‌نظر از گـویشهای گوناگون، مردم دنیا به ۳۰۰۰ زبان متفاوت حرف می‌زنند.

با وجود این، به ضـرورت ایجاد ارتباط، سـربازان، بـازرگانان، مسـافران و دلدادگـان

---

۱. Babylon؛ در تورات، شهری در ناحیهٔ بابل (بین‌النهرین) که اخلاف نوح (که به یک زبان تکلم می‌کردند) بر آن شدند که در آن برجی بسازند (برج بابل) تا بدان وسیله به آسمان برسند. برای همین بلند پروازی چنان شدند که سخن یکدیگر را نمی‌فهمیدند. بعضی همین را توجیه تعدد زبانهای جـهان مـی‌دانـند (نـقل از دایرة‌المـعارف فارسی).

همواره موانع زبانی را درهم شکسته، دستورهای پیچیدهٔ زبانها را ساده‌تر کرده‌اند و آواهای دشوار را تغییر داده‌اند. خلاصهٔ کلام، همه چیز را چنان درهم ریخته‌اند که اکنون زبانِ یکدست و خالصی وجود ندارد، و هیچ‌گاه نیز وجود نداشته است.

در حالی‌که زندگی روزمره، این‌گونه ناهمواریهای زبانی را صیقل می‌دهد، نویسندگان و دانشمندان با توضیح واژگان خاص خود و خلق واژگان جدید، بار دیگر موجب پیچیدگی زبانها می‌شوند. در این مورد، اولین گروه دانشمندان شکارچیانی بودند که پس از کشف حیوانات و گیاهان جدید، نامی جدید بر آنها می‌نهادند. بتدریج که مطالعهٔ طبیعت با دقت و موشکافی بیشتری انجام می‌گرفت واژگان مزبور گسترش و پیچیدگی بیشتری می‌یافت.

بدین‌ترتیب، زبانها همواره دستخوش تحول بوده‌اند، و زبانهای گفتاری بیش از زبانهای نوشتاری دچار این دگرگونی‌ها شده‌اند. از شدت تحول و دیگرگونی، برخی از زبانها بکلّی از میان رفته‌اند؛ گاه زبانِ جدیدی هم ظهور کرده است، اما هرگز زبان جدیدی از عدم به وجود نیامده است. ابداع زبانهای قراردادی اسپرانتو و ولاپک[1] نیز به شکست انجامید. هر زبانی مجموعه‌ای از زبانهای مختلف است، به شکلی که پس از گذشت چند نسل، شناخت ژنهای اصلی آن بسیار دشوار است.

بدین‌ترتیب، زبان فرانسوی نه از لاتینی است و نه از زبان گلی، چرا که هر دو ریشه‌اش از بین رفته‌اند. در مورد زبان گلی حتی نمی‌دانیم دقیقاً چگونه بوده و آیا زبان یگانه‌ای بوده است یا خیر.

زبان انگلیسی، که بسیاری از فرانسویان از نفوذ سلطه‌جویانهٔ آن بر زبان خود بیمناکند، بسیار بیش از آنکه در زبان فرانسوی نفوذ کند، خود از واژه‌هایی با ریشهٔ فرانسوی آکنده است.

پدیدهٔ ظهور یا نابودی زبانها، آن‌گونه که امروزه هم مشاهده می‌شود، بسادگی قابل توضیح است.

زبان به عنوان وسیلهٔ ارتباطی برای استفادهٔ جامعه‌ای که به آن تکلم می‌کند به وجود می‌آید. در محیط بسته‌ای مانند جنگل بزرگ استوایی، جایی که برای قبایل ساکن آن افق دیگری جز مناطق تهی جنگل وجود ندارد، گویشهای گوناگون بی‌نهایت افزایش می‌یابد،

---

1. Volapük

و تنها از طریق دستور زبان آنها، که نشانهٔ نوعی طرز تفکر است، می‌توان به ریشهٔ مشترک آنها پی برد.

اما امپراتوریهای مقتدر زمینی یا دریایی، به واسطهٔ جریان مبادلاتی که لازمهٔ یک حکومت متمرکز است، اختلافات زبانی موجود یا وارده از مناطق دوردست را از بین می‌برند. آنچه زبان فرهنگی نامیده می‌شود، به هیچ‌وجه زبانی غنی‌تر یا عالی‌تر از زبانهای دیگر نیست، بلکه زبان قدرتی متمرکز است که عامهٔ مردم را وادار به تبعیت از آن کرده است. در نتیجه، طبق قانون اعداد بزرگ، استعدادهای درخشان و نویسندگان بزرگی هم پیدا خواهند شد.

قدرت مرکزی روم، زبان لاتینی را در سراسر امپراتوری اجباری کرد و پس از تهاجم بیگانگان، روحانیان مسیحی طبیعتاً آن را پذیرفتند، چراکه این زبان بیش از همه متداول بود.

اسلام، زبان عربی قرآن را که فقط یکی از گویشهای متعدد سامی خاورمیانه بود، رایج کرد. زبان عبری که بسیار قدیمیتر از عربی است چنین نفوذی به دست نیاورد. یهودیان مهاجر که به گروههای پراکنده تقسیم شدند، زبان اصلی خود را فراموش کرده، زبان رایج محل سکونت جدید را آموختند. یهودیان اغلب در زبان اکتسابی تغییراتی دادند و خطی شبیه خط رمزی با الفبای عبری به وجود آوردند؛ به این ترتیب زبان یدیش[1] که در اصل، زبان آلمانی با واژگان و ترکیبهای یهودی است، با حروف عبری نوشته می‌شود.

بنابراین، مشخص می‌شود که درخشش یک زبان چندان به «کیفیت»های ذاتی آن بستگی ندارد، بلکه بسته به نقشی است که گویشورانِ آن زبان در زمینهٔ سیاسی، اقتصادی و مذهبی برعهده دارند.

زبانی که به بهانهٔ حفظ اصالت خود، در چارچوب گذشته منجمد بماند و از مطابقت با تحول دایمی جهان دوری جوید، سرانجام اعتبارش را از دست می‌دهد، چراکه دیگر کسی به آن علاقه نشان نمی‌دهد.

بدین‌سان تاریخ، دورنمای زبان را این‌گونه که امروزه مشاهده می‌کنیم ساخته است: زبانهای فرهنگی قابل توجهی مانند سانسکریت یا مصر باستان، همچنین زبانهای

1. yiddish

بی‌شمار کم‌وبیش ناشناخته عملاً ناپدید شده‌اند. ۳۰۰۰ زبان زندهٔ امروز، به‌یقین بخشی ناچیز از مجموع زبانهایی است که بشر از آغاز با آنها گفت‌وگو می‌کرده است.

مشاهدهٔ مقطع کوتاه دوران تاریخی ــ پنج ـ شش هزار سال، در برابر صدها هزارسال عمر بشر ــ حل مسئله پیچیدهٔ وحدت یا کثرت منشأ انسانها را غیرممکن می‌سازد.

از مدتها پیش، زبانشناسی و علوم دیگر تفسیرهای قدیمی تورات را رد کرده‌اند. بنابر این تفسیرها، پسران نوح ــ سام، حام و یافث ــ پس از طوفان نوح پراکنده شدند و جمعیت زمین را به اقوام مختلف تقسیم کردند، و به این شکل زبانهای سامی، حامی[1] و اروپایی پدید آمدند.

وانگهی، باید مورمون[2] بود تا در قرن بیستم این عقیده را باور کرد که بومیان امریکا نوادگان یک قبیلهٔ از میان رفتهٔ اسرائیلی هستند.

اما هرچند اکثر مردم می‌دانند که چه چیز را نباید باور کرد، ولی اطلاعات عمومی آنها در مورد زبانهای دنیا بسیار اندک است. چگونه زبانها تا این حد متنوع شده‌اند؟ نقاط تشابه و اختلاف آنها در چیست؟ تحول زبانها چگونه صورت می‌گیرد؟ زبان کشورهای مختلف جهان چیست؟ با این‌که در جهان کنونی فاصلهٔ ما با مردم دورترین نقاط روزبه‌روز کمتر می‌شود، اطلاعات ما در مورد سؤالات فوق همچنان ناچیز است.

من شخصاً در حین سفرهایم از اینکه زبانهایی مانند ژاپنی، اندونزیایی، سواحلی، هندی و غیره را نمی‌شناختم و از نظام فکری و اهمیت فرهنگی آنها بی‌اطلاع بودم، دچار سرخوردگی شدم.

از آنجا که نتوانستم خواسته‌های خود را در کتاب واحدی بیابم وقتم را صرف مطالعهٔ دهها زبان مهم از گروههای مختلف زبانی کردم.

برای بی‌نیاز کردن دیگران از پرداختن به این کار طولانی، اطلاعات جالبی را که در این زمینه به‌دست آورده‌ام در این کتاب گرد آوردم.

نمی‌توان گفت که مطالعهٔ علمی دقیقی در این زمینه انجام داده‌ام، بلکه این یک بررسی اجمالی است که هدف آن تشویق خواننده به شناخت دیگر ملتهاست، تا هرکس در مورد جایگاه خود در این دنیا به تفکّر بپردازد.

---

۱. زبانهای حامی (منسوب به حام پسر نوح، و پدر کوش)، دسته‌ای از زبانهای شمال افریقا، مانند زبان مصری قدیم و زبان بربری (نقل از دایرة المعارف فارسی).

۲. مورمون‌ها پیروان فرقه‌ای مسیحی بودند به پیشوایی جوزف اسمیت در آمریکا در نیمهٔ اول قرن ۱۹.

با اینکه هدفهای من به نکات مذکور محدود می‌شود، موضوع مورد بحث چندان گسترده است که این کتاب حتی نگاهی سطحی به کل مطالعات و انتشارات مربوط به زبانشناسی و زبانهای دنیا به شمار نمی‌آید.

از این‌رو، ناچار به انتخاب شدم، انتخابی که مثل همهٔ انتخابها جهت‌دار است. البته هدف این جهت‌گیری ارائهٔ بحثی در زمینهٔ زبانشناسی یا شیوهٔ آموزش زبان خارجی نیست.

هدف ما در درجهٔ اول، آشنایی خوانندگان با تنوع نامحدود زبانهای رایج دنیا، چه در تقسیمات جغرافیایی و چه از نظر ساختار درونی یا نقش فرهنگی آنهاست. مطالعهٔ دنیای زبان که به‌طور شگفت‌انگیزی در حال تغییر است تنها با گسترش زوایای دید ما عملی خواهد بود.

رویکرد اول کمّی است : جغرافیای زبانشناسی تصوری کلّی و، در عین حال، اجمالی از تعداد زبانها و گویشوران آنها براساس قاره‌ها، گروههای زبانی، دستگاه خط، و نیز تحول آنها به دست می‌دهد.

رویکرد دوم کاملاً ابتکاری است : و روشهای گوناگونی را که زبانها برای گفتار یا نوشتار در اختیار دارند ارایه می‌دهد. از آنجا که در کتابی عمومی نمی‌توان به بررسی انواع بی‌شمار دستگاههای آوایی پرداخت تنها چند مورد مهم، آن هم بدون در نظر گرفتن واژگان خاص و فقط براساس آوانویسی واکه‌ها و همخوانها، مطرح می‌شود. با وجود این ساده‌گیری، برخی نکات مهم‌آوایی زبانهای دنیا مورد بحث قرار می‌گیرد. همچنین دستور زبان، واژگان و خط ـ البته نه با شیوه‌ای منظم بلکه فقط برای درک تشابهات و اختلافات زبانهای مختلف ـ تشریح می‌شود.

رویکرد سوم : در حقیقت، تعدادی تک نگاری است که برپایه گروههای زبانی دسته‌بندی شده‌اند و در مورد زبانهایی که جای‌دادن آنها در یک گروه مشکل است، ملاک ما نزدیکی زبانشناختی یا جغرافیایی بوده است.

فصل «ارزش واقعی واژه‌ها» به نوبهٔ خود به موضوعات مهم و جالب ریشه‌شناسی یا نام مکانها می‌پردازد. این فصل شامل اطلاعاتی است که خواننده می‌تواند آنها را به صورتی جالب‌تر در فرهنگهای ریشه‌شناسی فرانسوی، آلمانی، روسی یا اسپانیایی بیابد. به‌علاوه توضیح نام کشورها، پایتختها، و دیگر جاهای معروف، به شما این امکان را می‌دهد که واژگان زبانهای خارجی را براحتی به خاطر بسپارید.

فصل پایانی، با عنوان «زبان و جامعه»، خواننده را قادر می‌سازد که دیدی فلسفی از نقش و دگرگونی زبانهای دنیا داشته باشد. سرانجام در پایان کتاب، فهرستی از کشورهای مختلف جهان همراه توضیحاتی اجمالی در مورد موقعیت زبانی آنها گنجانده شده است.

دورنمای زبان در پایان قرن بیستم

وقتی می‌گوییم امروزه ۳۰۰۰ زبان مختلف وجود دارد، این عدد حاکی از کثرت زبانها و دقیق نبودن تعداد آنهاست. اما این دقیق‌نبودن ناشی از چیست؟ ساده به نظر می‌رسد که بدانیم هرکس به چه زبانی سخن می‌گوید و قاعدتاً می‌بایست هنگام شمارش زبانها تعیین تعداد دقیق آنها کار ساده‌ای بوده باشد.

مشکل اینجاست که تعداد اندکی از زبانها (حداکثر ۱۰۰ زبان) نوشتاری هستند و تعدد و تنوع زبانهای گفتاری به‌مراتب بیش از زبانهای نوشتاری است و تعیین اینکه کدام یک زبان و کدام یک لهجه است بسادگی ممکن نیست.

تفاوت زبان با لهجه از نظر تئوری بسیار ساده است. لهجه‌ها عبارتند از شکلهای محلی یک زبان که با ویژگیهای خاص خود از یکدیگر متمایز می‌شوند، ولی این ویژگیها مانع ارتباط زبانی متکلمان لهجه‌های مختلف یک زبان نیست.

توضیح مفهوم این ارتباط زبانی عملاً بسیار دشوار است : یک فرانسوی تحصیلکرده که زبان لاتینی خوانده باشد، متنی راکه به زبان ایتالیایی نوشته شده باشد یا به آهستگی خوانده شود می‌تواند بفهمد. با این‌حال، به هیچ‌وجه زبان ایتالیایی یکی از لهجه‌های زبان فرانسوی به شمار نمی‌آید. برعکس ممکن است اعضای دو قبیلهٔ بسیار نزدیک و همسایهٔ افریقایی، زبان همدیگر را نفهمند، هرچند که از نظر زبانشناختی خویشاوندی آشکاری در زبان آنها وجود داشته باشد.

بنابراین تهیهٔ یک عکس فوری از وضعیت زبانها در پایان سدهٔ بیستم دشوار است.
با این حال، اصول کلی آن را می‌توان به ترتیب زیر مشخص کرد :

تقسیم‌بندی زبانها براساس قاره‌های مختلف

آمریکای شمالی : در کنار زبانهای انگلیسی و فرانسوی، که به ترتیب ۲۶۰ میلیون و حدود ۵ میلیون گویشور دارند، بیش از ۵۰ زبان بومی هم هست که در مجموع، ۲۵۰,۰۰۰ سرخپوست بدانها سخن می‌گویند.

آمریکای لاتین و مجمع‌الجزایر آنتیل : در حالی‌که زبان اسپانیایی ۱۵۰ میلیون و زبان پرتغالی در برزیل ۱۰۰ میلیون گویشور دارد، انگلیسی زبانانی در گویان، جامائیکا، جمهوری ترینیداد، و جزایر آنتیل کوچک یافت می‌شوند و همچنین بیش از ۵ میلیون نفر در هائیتی، جزایر آنتیل فرانسه، و گویان به زبان فرانسوی تکلم می‌کنند. همهٔ این فرانسوی زبانان دوزبانه هستند و به زبان مادری خود یعنی کرئول[1] نیز سخن می‌گویند؛ در صورتی‌که زبان فرانسوی اکثر آنان تنها زبان مدرسه‌ای شمرده می‌شود.

زبانهای بومی نیز به وفور در امریکای لاتین وجود دارد که هنوز هم تعداد آنها بیش از ۲۵۰ زبان است. در این میان، حدود ۵۰ زبان بیش از ۱۰,۰۰۰ گویشور دارد. کیچوایی[2]، زبان اینکاها، مهمترین زبان بومی این ناحیه است که ۱۰ میلیون نفر به آن سخن می‌گویند. امروزه، تنها زبان گوارانی[3] در پاراگوئه، در کنار زبان اسپانیایی، از موقعیت یک زبان رسمی برخوردار است.

اروپا : در اروپا در حدود ۳۰ زبان رسمی و ملی وجود دارد که کمابیش به همین تعداد به زبانهای دیگر، مانند باسکی[4] یا برتانیی[5] به آن افزوده می‌شود که از شرایط زبان رسمی برخوردار نیستند. اکثر این دست زبانها در قفقاز مشاهده می‌شوند.

---

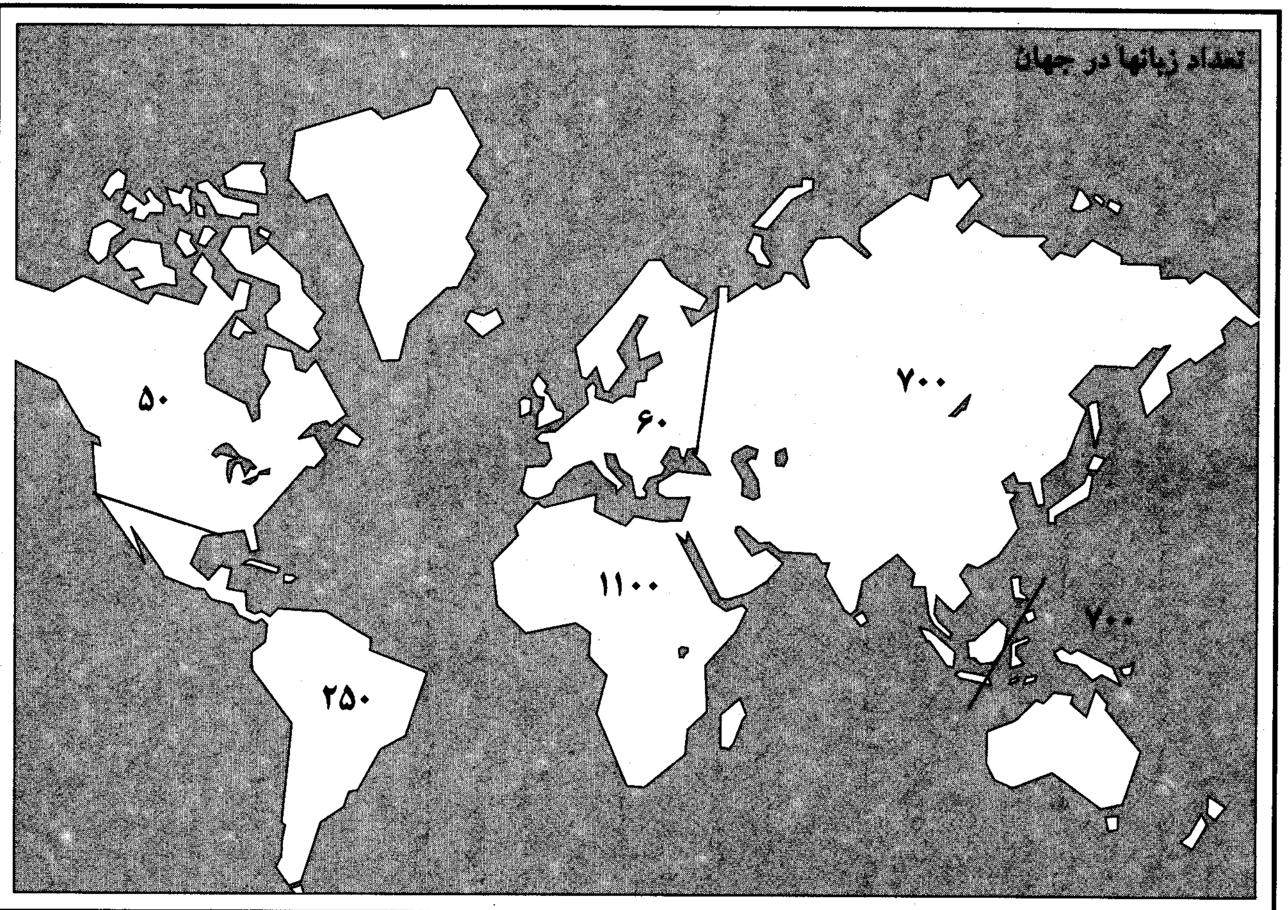
۱. Créol ؛ نام عمومی هر زبان ساختگی که از ترکیب چند زبان ــ و معمولاً برپایهٔ اولیهٔ زبان انگلیسی، فرانسوی یا اسپانیایی ــ ساخته شده و به صورت زبان مادری یک جامعه زبانی درآمده باشد. (کتاب حاضر، ص ۳۸۷) ــ و.

۲. Quechua، نام دسته‌ای از زبانهای بومی امریکای جنوبی که لهجه‌های آن در فلات پرو، اکوادور، قسمت عمدهٔ بولیوی، و شمال غربی آرژانتین رایج است. زبان رسمی امپراتوری اینکا به این دسته تعلق داشت (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

3. Guarani

۴. Basque، از زبانهای مستقلی که ارتباط آن با سایر زبانها آشکار نیست و در ناحیهٔ کوچکی نزدیک سرحد فرانسه و اسپانیا به آن سخن می‌گویند. بعضی کوشیده‌اند تا میان این زبان و زبانهای قفقازی رابطه‌ای استنباط نمایند (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

۵. Breton، زبان برتانیی را مهاجرین سلت که در قرون ۵ و ۶ از جنوب غربی بریتانیا به برتانی (ناحیه و ایالت سابق، شمال غرب فرانسه) مهاجرت کردند به این ناحیه وارد نمودند، و آن از زبانهای هندواروپایی از دستهٔ سلتی است (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).


تعداد زبانها در جهان
۵۰
۶۰
۷۰۰
۱۱۰۰
۲۵۰
۷۰۰

آسیا : آسیا نیز دارای ۳۰ زبان رسمی است. در مقابل، زبانهای غیررسمی بسیار فراوان است و تعداد آنها به ۶۰۰ می‌رسد. از این تعداد ۲۰۰ زبان در اندونزی، به همین تعداد در بخش آسیایی شوروی، ۷۰ زبان در فیلی‌پین، ۳۰ زبان در برمه و (غیره) است.

اقیانوسیه[1] : زبانهای ملانزیایی و زبانهای بومیان استرالیا بسیار زیاد است. حدود یک صد زبان تنها در جزایر هیبرید جدید، جمهوری جدید وانواتو، و تقریباً ۵۰۰ زبان در پاپوا یا گینهٔ جدید وجود دارد. با توجه به اینکه شناخت زیادی از این زبانها نداریم می‌توان تصور کرد که بخش عمده‌ای از این زبانها را لهجه‌ها تشکیل می‌دهند، و در کل مردم قارهٔ اقیانوسیه به ۷۰۰ زبان سخن می‌گویند.

افریقا : قلمرو گروه زبانهای بانتو[2] در جنوب خطی واقع است که از کامرون تا کنیا امتداد دارد. این گروه زبانی شامل ۶۰۰ زبان با ویژگیهای بسیار مشابه است و به همین دلیل این رقم بسیار اغراق آمیز به نظر می‌رسد.

زبانهای افریقای سیاه مربوط به گروههای مختلف افریقای شرقی و ساحل، از سنگال تا سودان، به ۵۰۰ زبان بالغ می‌شود که در حدود نیمی از آنها در نیجریه، پرجمعیت‌ترین کشور افریقا، مورد استفاده است. با اینکه برخی خصوصیات زبانهای بانتو در اکثر زبانهای مزبور یافت می‌شود، این گروههای زبانی تفاوتهای عمده‌ای با یکدیگر دارند.

زبانهای گروه حامی ـ سامی مثل بربری یا زبان سومالیایی، و زبانهای گروه خویین[3] اقوام بدوی افریقای جنوبی (هوتن‌توت[4]، بوشیمن[5] و ...) نیز به این زبانها افزوده می‌شود. نمایهٔ زیر، به‌طور خلاصه، تصویری کلی از تعداد زبانهای دنیا به‌دست می‌دهد :

---

۱. در مورد قارهٔ اقیانوسیه، توضیح واژه‌های زیر لازم است:

ـ ملانزی : مجمع‌الجزایری که در شمال استرالیا و شرق اندونزی واقع شده و ساکنان آن را سیاهپوستان تشکیل می‌دهند. جمعیت بومیان این جزایر به ۲,۵۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسد که بیش از ۲۰۰,۰۰۰ خارجی (هندی، مالزیایی، ویتنامی و اروپایی) به این تعداد افزوده می‌شود.

ـ میکرونزی : جزایر کوچک اقیانوس آرام که بین اندونزی و فیلی‌پین در غرب، ملانزی در جنوب، و پولینزی در شرق واقع شده‌اند. جمعیت این جزایر به ۱۱۰,۰۰۰ نفر می‌رسد.

ـ پولینزی : جزایر متعدد و پراکندهٔ اقیانوس آرام که در شرق استرالیا، ملانزی، و میکرونزی واقع شده‌اند و تعداد ساکنان آن به ۴۱۰,۰۰۰ نفر می‌رسد.

۲. Bantou، شعبهٔ مهم نژادی و (عمدتاً) زبانی افریقا که تعداد افراد آن به حدود ۴۰,۰۰۰,۰۰۰ تن می‌رسد (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

3. Khoïn 4. Hottentots 5. Boshimen

زبانهای بومی امریکای شمالی	۵۰ زبان
زبانهای بومی امریکای لاتین	۲۵۰
زبانهای اروپایی	۶۰
زبانهای آسیایی	۸۰۰ ــ ۶۰۰
زبانهای اقیانوسیه و استرالیا	۸۰۰ ــ ۷۰۰
زبانهای افریقایی	۱۲۰۰ ــ ۱۰۰۰
مجموع تقریبی	**۳۰۰۰**

مشاهده می‌شود که ملتها هرچه کمتر رشد یافته باشند زبانشان بیشتر پخش و پراکنده است.

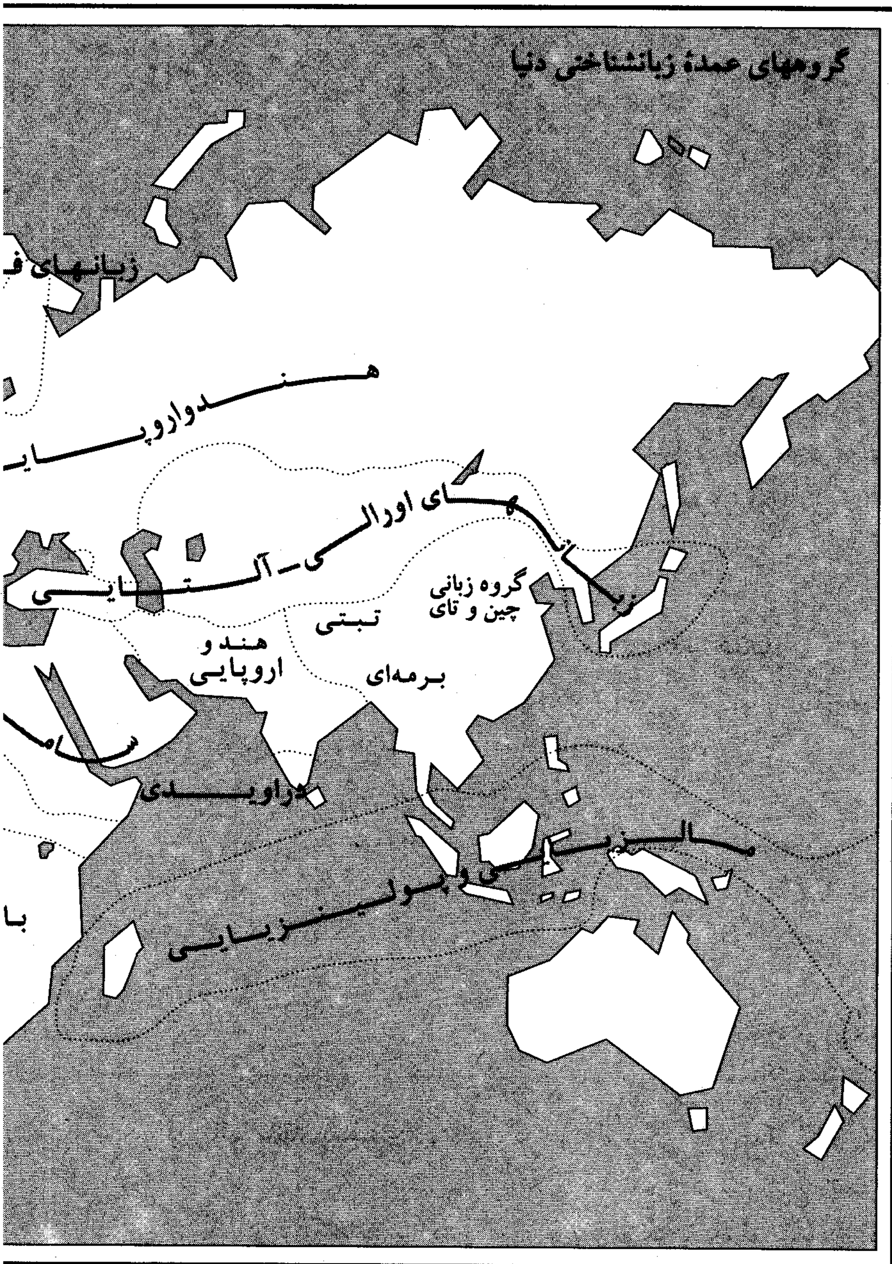
زبانهای قبایل عصر سنگی استرالیا یا پاپوا، و نیز زبانهای افریقاییهای ساکن جنگل استوایی، تنها چند صد یا چند هزار گویشور دارند. در مقابل، کشورهای بزرگ به زبانی قابل توجهی دست یافته‌اند و این مسئله در بیشتر موارد با گسترش آمرانه زبان اکثریت به زیان زبانهای اقلیت انجام گرفته است.

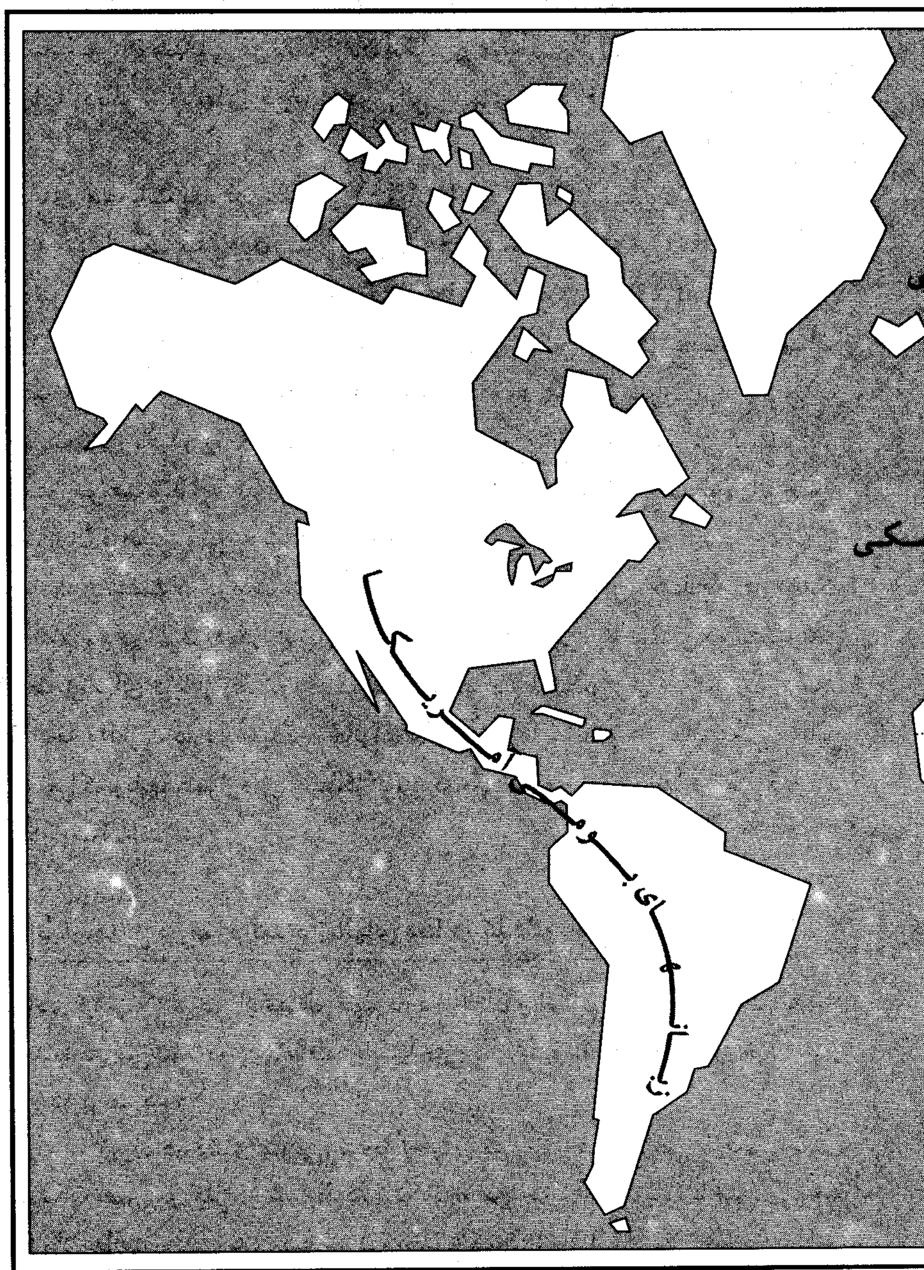
زبانهایی که دارای بیشترین گویشوران در دنیا هستند

تعداد زبانهایی که بیش از یک میلیون گویشور دارند، یعنی زبانهایی که از بیشترین امکان بقا برخوردارند، شاید از صد زبان در کل دنیا تجاوز نکنند.
تعداد زبانهایی که بیش از یک میلیون گویشور دارند:

افریقا	حدود ۳۰ زبان
امریکا (زبانهای بومی)	۵ ــ ۳
آسیا	۵۵ ــ ۵۰
اروپا	۲۸
مجموع	**۱۲۰ ــ ۱۱۰**

برخی از زبانها مانند ایسلندی، برتانیی، کُرسی و باسکی با اینکه کمتر از یک میلیون گویشور را دربر می‌گیرند، به‌دلیل قدرت فرهنگی و نیز تمایل گویشوران به استفادهٔ از این زبانها امکان بسیاری برای بقا دارند. در مقابل، زبانهای دیگر با داشتن بیش از یک میلیون


گروههای عمدهٔ زبانشناختی دنیا
زبانهای اورالی ـ آلتایی
گروه زبانی
چین و تای
تبتی
هند و
اروپایی
برمه‌ای
دراویدی
مالزیایی و پولینزیایی


زبانهای بومی امریکا

گویشور، اگر در برابر زبان اکثریت مقاومتی از خود نشان ندهند، در معرض نابودی خواهند بود. از جملهٔ این زبانها می‌توان برخی از زبانهای چینی یا اندونزیایی را نام برد. واکنش ضعیف زبان سنگالی در مقابل زبان انگلیسی موجب نگرانی است. این مسئله در مورد بسیاری دیگر از زبانهای افریقایی در برابر زبانهای قویتر افریقایی یا اروپایی صدق می‌کند.

نمایه‌های صفحات بعد فهرستی از ۱۲ زبان با بیش از ۱۰۰ میلیون گویشور و نیز زبانهایی با بیش از یک میلیون گویشور را در قاره‌های مختلف ارائه می‌دهد.

از مجموع ۳۰۰۰ زبان زندهٔ دنیا، حداکثر ۱۰۰ زبان مورد استفادهٔ ۳ میلیارد و ۷۰۰ هزار نفر است. یعنی ۲۹۰۰ زبان دیگر فقط ۳۰۰ میلیون گویشور دارد. با محاسبات آماری مشخص می‌شود که هر زبان، به طور متوسط ۱۰۰ هزار گویشور دارد؛ ولی با در نظر گرفتن تعداد زیاد دو زبانه‌ها بین افرادی که به زبانهای اقلیت سخن می‌گویند، این تعداد بیشتر خواهد شد. به عنوان مثال، ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار برتانیی معمولاً از جملهٔ گویشوران زبان فرانسوی نیز به شمار می‌آیند.

مسلماً چنین نیست که در یک طرف زبانهای مهمی وجود داشته باشند با بیش از یک میلیون گویشور، و در طرف دیگر زبانهای کم گویشوری که به این رقم نمادین دست نیابند.

ملاحظهٔ زبانهای دنیا از نظر تعداد گویشوران آنها فقط تصویری فرضی به دست می‌دهد. آنچه واقعیت دارد پیچیدگی خانواده‌های زبانی یا شاید نوعی وابستگی متقابل آنهاست، چرا که زبانها همواره در اصطکاک با یکدیگر بوده و اغلب آنها در طی قرون با یکدیگر در آمیخته‌اند.

انگاره‌هایی در مورد تعداد زبانهای دنیا درگذشته و آینده

در صفحات ۲۹ و ۳۰ برخی از مقاطع مهم تاریخ جهان و انسان ذکر شده است. به این ترتیب، مشخص می‌شود که اطلاعات زبانشناختی به دست آمده، دورهٔ تاریخی بسیار کوتاهی را در بر می‌گیرد.

وجود ۳۰۰۰ زبان در دنیای کنونی، نتیجهٔ تحول ممتد تاریخی و ماقبل تاریخی است.

آیا می‌توان تصویری کلی از شرایط گذشتهٔ آنچه من چشم‌انداز زبانشناختی می‌نامم ارائه داد؟ ملاحظات چندی به روشن‌شدن موضوع کمک می‌کند.

اکثر زبانهایی که از آغاز دورهٔ تاریخی به وجود آمده‌اند، امروزه از بین رفته‌اند. زبانهایی که برحکومتی مقتدر با حیات فرهنگی غنی تکیه داشته‌اند، بیش از زبانهای دیگر مقاومت کرده‌اند. تنها تعداد معدودی از زبانها هنوز هم تشابهات عمده‌ای با نیای ۳۰۰۰ سالهٔ خود دارند. این زبانها عبارتند از یونانی، عبری، چینی و زبانهای هند شمالی. سایر زبانهایی که معاصران ما به آن سخن می‌گویند نتیجهٔ پیوندهای متوالی پیچیده‌ای هستند، به طوری که غالباً تجزیهٔ آنها غیر ممکن است.

این اطلاعات فقط به دورهٔ تاریخی‌ای مربوط می‌شود که حداکثر ۳۰۰۰ سال از دورهٔ تخمینی ۱۰۰ هزار سالهٔ تاریخ زبانها را دربر می‌گیرد.

هرگاه بخواهیم کمی به عقب برگردیم، بی‌درنگ سردرگم می‌شویم و خود را اسیر توهمات و خیالات می‌کنیم. آیا در آغاز، زبان واحدی وجود داشته که بعدها زبانهای هندواروپایی از آن پدید آمده‌اند؟ ریشهٔ زبان باسکی چیست؟ فلسطینیان کنونی نوادگان هندواروپاییانِ مهاجر از جزایر بالکان هستند یا، طبق برخی شواهد زبانشناختی، از نوادگان سامی‌ها؟ این پرسشها و بسیاری پرسشهای مانند آن چه بسا برای همیشه بی‌پاسخ بماند.

با اینهمه، با توجه به تعداد زبانهای از میان رفته‌ای که وجود آنها در گذشته مسلّم است، دلایل قاطعی وجود دارد که، به رغم تعداد کم جمعیت، تعداد زبانها همیشه زیاد بوده است.

با مشاهدهٔ تمدنهایی که در عصر کنونی هنوز در مرحلهٔ نوسنگی به سر می‌برند (استرالیا، پاپوا و ...) وجود یک زبان برای هر ۱۰۰۰ نفر رقمی کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. براین پایه، وجود ۳۰۰۰ زبان در زمانی که کل جمعیت کرهٔ زمین به ۳ میلیون نفر می‌رسیده و اکثر آنها در عصر سنگی می‌زیسته‌اند، قابل تصور است. چنین شرایطی احتمالاً به زمانی طولانی قبل از تاریخ مربوط می‌شود، به دلیل آن که بنابر محاسبات آماری، ۳۰ یا ۴۰ هزار سال قبل، یعنی خیلی پیش از افزایش جمعیت حاصل از ابداع کشاورزی، ۳ میلیون نفر روی کرهٔ زمین می‌زیسته‌اند.

اگر درخشش زبان یک تمدن نوسنگی محدود به تعدادی روستا بوده، در مقابل، حکومتهای دوران باستان می‌توانستند زبانهای خود را به صدها هزار یا حتی میلیونها انسان تحمیل کنند. تعداد این حکومتها ظاهراً بسیار اندک بوده است : حداکثر ۲ یا ۳ حکومت به طور همزمان. اما امروزه، بیش از ۱۰۰ زبان به چنین درخششی دست یافته‌اند.

بنابراین، می‌توان تصور کرد که با وجود انفجار فوق‌العادهٔ جمعیت، خصوصاً از ۱۰۰ سال پیش تاکنون، از تعداد زبانها کاسته شده باشد. پدیده‌ای که در امریکا مشاهده شد، یعنی نابودی کامل نزدیک به ۸۰۰ زبان از ۴ قرن پیش تاکنون، ظاهراً نه تنها نزد ملتهای بدوی استرالیا یا پاپوا (هنوز هم تعداد زبانها در این مناطق به ۷۰۰ می‌رسد)، بلکه حتی در افریقا و آسیا نیز تداوم خواهد یافت.

اگر ساختار زبانی موجود در اروپای کنونی، که وجود یک زبان برای هر ۱۰ میلیون نفر (به طور متوسط) از ویژگیهای آن است، در کل جهان تعمیم یابد با جمعیت فعلی جهان بیش از ۴۰۰ زبان وجود نخواهد داشت.

شرایط کنونی از نظر تعداد زبانها، از دورانهای اولیهٔ تمدن بشری، یعنی از زمانی که کل جمعیت دنیا ۴۰۰ هزار نفر ($\frac{۱}{۱۰,۰۰۰}$ جمعیت کنونی) بوده، تاکنون سابقه نداشته است. جالب است بدانیم که این جنبهٔ بسیار محدود علوم انسانی تشابهی کاملاً آشکار با تئوریهای آلفا و اُمگای تیار[1] دارد.

باری، اگر زمانی تعداد زبانها افزایش یافته و سپس امروزه از تعداد آنها کاسته شده است، ظهور حداکثر تعداد زبانها به چه دوره‌ای مربوط می‌شود؟ مسلماً این دوره بسیار نزدیک به دورهٔ تاریخی بوده است، ولی پاسخ دقیق این پرسش مستلزم شناخت عصر کاپیتن است.

پس از طرح برخی بررسی‌های نظری، که در صحت و سقم آنها تردید زیادی وجود دارد، زمان آن رسیده است که در مورد زبانها آنگونه که امروزه وجود دارند، گفت‌وگو کنیم.

زبانهایی با بیشترین تعداد گویشور

(۱۰۰ میلیون نفر و بیشتر)

نام زبان	به عنوان زبان مادری (میلیون نفر)	به عنوان زبان دوم ارتباطی (میلیون نفر)	مجموع (میلیون نفر)
زبان چینی پکن (معروف به پوتونگ هوا یا ماندارن)[2]	۷۰۰	۲۰۰	۹۰۰
انگلیسی	۳۲۰	۱۵۰	۴۷۰

۱. Teilhardiennes ، تیار دوشاردن، (۱۸۸۷ ـ ۱۹۵۵) دانشمند و فیلسوف فرانسوی.

2. Pu tong hua; Mandarin

هندی ــ اردو	۲۸۰	۵۰	۳۳۰
روسی	۱۶۰	۱۲۰	۲۸۰
اسپانیایی	۱۹۰	۱۰	۲۰۰
عربی	۱۳۰	۲۰	۱۵۰
اندونزیایی ــ مالایایی	۴۰	۱۱۰	۱۵۰
پرتغالی	۱۳۰	۱۰	۱۴۰
بنگالی	۱۲۵	—	۱۲۵
فرانسوی	۷۰	۵۰	۱۲۰
ژاپنی	۱۱۰	—	۱۱۰
آلمانی	۹۰	۱۰	۱۰۰

زبانهای اروپایی

با بیش از یک میلیون گویشور

(زبان مادری)

نام زبان	گروه زبانی	تعداد گویشوران (میلیون نفر)
انگلیسی	هندواروپایی، ژرمنی	۳۲۰
اسپانیایی	هندواروپایی، لاتینی	۱۹۰
روسی	هندواروپایی، اسلاوی	۱۶۰
پرتغالی	هندواروپایی، لاتینی	۱۳۰
آلمانی	هندواروپایی، ژرمنی	۹۰
فرانسوی	هندواروپایی، لاتینی	۷۰
ایتالیایی	هندواروپایی، لاتینی	۶۵
هلندی	هندواروپایی، اسلاوی	۳۸
اوکرائینی	هندواروپایی، اسلاوی	۳۵
آفریکانس[۱] (هلندی افریقایی)	هندواروپایی، ژرمنی	۲۰
رومانیایی ــ مولداویای	هندواروپایی، لاتینی	۲۰
صرب و کرواتی	هندواروپایی، اسلاوی	۱۵
مجارستانی	فینو ــ اویغوری و قفقازی	۱۲
چک	هندواروپایی، اسلاوی	۱۰
یونانی	هندواروپایی	۱۰
بلغاری ــ مقدونی	هندواروپایی، اسلاوی	۹
سوئدی	هندواروپایی، ژرمنی	۸
روسی روسیهٔ سفید	هندواروپایی، اسلاوی	۷

۱. Afrikanns؛ زبان رایج هلندی‌های افریقای جنوبی، از زبانهای ژرمنی هندواروپایی است.

کاتالانی	هندواروپایی، لاتینی	۶/۵
فنلاندی ــ استونیایی	فینو ــ اویغوری و قفقازی	۶
دانمارکی	هندواروپایی، ژرمنی	۵
نروژی	هندواروپایی، ژرمنی	۴
اسلوواکیایی	هندواروپایی، اسلاوی	۴
ارمنی	هندواروپایی	۴
آلبانیایی	هندواروپایی	۴
گرجی	فینو ــ اویغوری و قفقازی	۳
لیتوانیایی	هندواروپایی، بالتی	۳
لتون (لاتوی)	هندواروپایی، بالتی	۲

زبانهای افریقای سیاه با بیشترین تعداد گویشور

زبان	گروه زبانی	تعداد گویشوران (میلیون نفر)	کشور
هوسا	—	۲۵	نیجریه، نیجر
سواحلی	بانتو	۱۵	تانزانیا، کنیا، رواندا ــ بوروندی زئیر، اوگاندا
یوروبا	کوایی*	۱۲	نیجریه، بنین
پُل	زبانهای افریقای غربی	۱۲	نیجریه، کامرون، گینه، سنگال، مالی ، ولتای علیا
اَمهَر	سامی ــ شامی	۱۰	اتیوپی
بربر	سامی ــ شامی	۹	مراکش، الجزایر، مالی، نیجر
ایبو	کوایی	۸	نیجریه
کیروندی	بانتو	۸	رواندا، بوروندی
گالا (اورومو)	سامی ــ شامی	۸	اتیوپی
ماندینگ، بامبارا، دیولایی، مالینکه	منده	۶	مالی، سنگال، گینه، ساحل عاج
زولو	بانتو	۵	افریقای جنوبی، زیمبابوه
سومالیایی	سامی ــ شامی	۵	سومالی، اتیوپی، کنیا
گالاباری (افی)	کوایی	۴/۵	نیجریه
خوسی	بانتو	۴	افریقای جنوبی
شونایی	بانتو	۴	زیمبابوه

*. Kwa ، زبانهای خلیج گینه که دارای دستگاه آهنگ بسیار مشخصی هستند.

تویی	کوایی	۴	غنا
چی‌لوبا	بانتو	۳	زئیر
نیانجا	بانتو	۳	مالاوی، زامبیا
موسی[1]	ولتایی	۳	ولتای علیا
کیکونگویی	بانتو	۲/۸	زئیر، آنگولا، کنگو
سوتو	بانتو	۲/۵	افریقای جنوبی، لسوتو
تسوانا	بانتو	۲/۵	افریقای جنوبی، بوتسوانا
وُلوف	زبانهای افریقای غربی	۲	سنگال
لینگالی	بانتو	۲	زئیر، کنگو
کانوری	—	۲	نیجریه، نیجر
کیکویو	بانتو	۲	کنیا
کیمبوندو	بانتو	۳	آنگولا
لوگاندایی	بانتو	۳	اوگاندا
اِوه	کوایی	۱/۸	توگو، غنا
بمبا	بانتو	۱/۵	زامبیا
دینکا	نیلی	۱/۵	سودان
اِوندو ــ بولو	بانتو	۱/۴	کامرون
سانگو	اوبانگی	۱	جمهوری افریقای مرکزی
کامبایی	بانتو	۱	کنیا
لوئو	نیلی	۱	کنیا
سوازی	بانتو	۱	افریقای جنوبی، سوازیلند
سونقایی، جرمایی، دندی	منده	۱	مالی، نیجر، بنین
اِوُندو، بولو، اتونی	بانتو	۱	کامرون
تیو	کوایی	۱	نیجریه

قابل ذکر است که زبان مالاگاسی، از گروه مالزیایی ـ پولینزیایی، ۸ میلیون نفر گویشور دارد.

زبانهای آسیا و خاور نزدیک با بیش از یک میلیون گویشور

(زبان مادری)

زبان	گروه زبانی	تعداد گویشوران (میلیون نفر)
زبان چینی پکن (پوتونگ هوآ)	زبانهای نواخت‌دار	۷۰۰
دیگر زبانهای چینی، از جمله کانتونی (یوهه: تقریباً ۵۵ میلیون نفر)	زبانهای نواخت‌دار	۲۰۰

1. Moré (Mossi)

شانگهایی (وو : ۴۵ میلیون)		
گان، فوکی : ۴۰ میلیون		
مین، هاکایی : ۳۰ میلیون		
هندی، اردو	هندواروپایی	۲۸۰
اندونزیایی، مالایایی، جاوه‌ای، سوندانی، مادوری، باتک و ...	مالزیایی و پولینزیایی	۱۳۰
عربی	سامی ــ شامی	۱۳۰
بنگالی، آسامی	هندواروپایی	۱۳۰
ژاپنی	اورالو ــ آلتایی	۱۱۰
ترکی، آذربایجانی، ازبک، قزاق، تاتاری، ترکمنی، قرقیزی	اورالو ــ آلتایی	۷۰
پنجابی	هندواروپایی	۶۵
کره‌ای	اورالو ــ آلتایی	۵۲
تلوگو	دراویدی	۵۲
مراتی ــ کونکانی	هندواروپایی	۵۰
تامیل	دراویدی	۴۸
ویتنامی	زبانهای نواخت‌دار	۴۰
تایی ــ لائوسی	زبانهای نواخت‌دار	۳۸
فارسی	هندواروپایی	۳۰
گجراتی	هندواروپایی	۳۰
کناره‌ای	دراویدی	۲۵
مالایالم	دراویدی	۲۵
برمه‌ای	زبانهای نواخت‌دار	۲۲
اوریه‌ای	هندواروپایی	۲۲
پشتو	هندواروپایی	۲۰
تاگالوگ	مالزیایی ــ پولینزیایی	۱۷
وسیایان	مالزیایی ــ پولینزیایی	۱۲
سینهالی	هندواروپایی	۱۰
چوانگ	زبانهای نواخت‌دار	۹
نپالی	هندواروپایی	۸
کردی	هندواروپایی	۷
خِمِری	مالزیایی ــ پولینزیایی	۶
تبتی، دزونگ‌خا	زبانهای نواخت‌دار	۶
اویغور	اورالو ــ آلتایی	۴
بلوچی	هندواروپایی	۴
ایلوکانو	مالزیایی ــ پولینزیایی	۴

عبری	سامی ــ شامی	۳
مغولی	اورالو ــ آلتایی	۳
سانتالی (زبان موندایی هند)	—	۳
کشمیری	هندواروپایی	۳
یائو (میائو)	زبانهای نواخت‌دار	۳
لولو (یی)	زبانهای نواخت‌دار	۳
بیکول	مالزیایی ــ پولینزیایی	۲
کارن	زبانهای نواخت‌دار	۲/۵
شان	زبانهای نواخت‌دار	۱/۵
براهویی	دراویدی	۱

زبانهای رسمی دنیا

تعریف زبان رسمی از وضوح کاملی برخوردار نیست. در کشوری مانند هند، در کنار زبان رسمی یعنی انگلیسی، زبانهای دیگری نیز مانند هندی که زبان همهٔ ایالتهای هند است و حدود دوازده زبان قانونی دیگر وجود دارد که هر کدام در یک ایالت از موقعیت رسمی برخوردارند.

گاه دو لهجهٔ متعلق به یک زبان در دو سرزمین مجاور رسمیت می‌یابند. مانند زبان مالایایی در مالزی و اندونزیایی در اندونزی؛ بلغاری و مقدونی (در اروپا)؛ کیروندی و کنیایی ــ رواندایی (در افریقا).

موقعیت رسمی یک زبان به هیچ وجه به معنای اهمیت زیاد آن نیست. به عنوان مثال، زبان رومانش که در حدود ۵۰ هزار گویشور دارد در سویس از موقعیت زبان رسمی برخوردار است، یا زبان گِیلی که زبان مادری کمتر از ۲۰۰ هزار ایرلندی است، زبان رسمی جمهوری ایرلند است.

گاه شرایط بسیار متضاد است. کاتالانی که بیش از ۶ میلیون اسپانیایی یا فرانسوی به آن تکلم می‌کنند فقط زبان رسمی کشور آندورا[1] است که ۳۰ هزار نفر سکنه دارد. گرچه از این پس در کاتالان اسپانیا نیز به رسمیت شناخته می‌شود.

در مجموع، با توجه به این شرایط مبهم، در کل دنیا حدود ۶۰ زبان رسمی وجود دارد که از این تعداد حدود ۱۰ زبان در ۳ کشور، یا بیشتر، از موقعیت رسمی برخوردارند و ۴

1. Andorre

زبان آن یعنی انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و عربی در بیش از ۱۰ کشور رسمیت دارند.

سازمان ملل متحد ۶ زبان را به رسمیت می‌شناسد : انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی، روسی، عربی و چینی.

زبانهای بین‌المللی، رسمی و آنها که وضع برتری دارند
(به ترتیب بیشترین تعداد کشورهای مربوط)

نام زبان	تعداد کشورها	توضیح
انگلیسی	۴۷	بریتانیای کبیر، نیوزیلند، بلیز، ایالات متحد امریکا، افریقای جنوبی، بوتسوانا، کانادا، جزایر باهاما، کامرون، استرالیا، باربادوز، جمهوری دومینیکا، فیجی،گرانادا،جامائیکا،گامبیا، گویان، کنیا، غنا، هند، لسوتو، کیریباتی (گیلبرت)، ایرلند، لیبریه، مالاوی، نیجریه، جزایر سلیمان، مالدیو، اوگاندا، ساموآ، مالت، پاکستان، سیشل، موریس، پاپوا، سیرالئون، نائورو، فیلی‌پین، سنگاپور، تونگا، زیمبابوه، سری‌لانکا، ترینیداد، سوازیلند، توروالو، وانواتو، زامبیا.
فرانسوی	۲۶	فرانسه، بلژیک، بنین، بوروندی، کامرون، کانادا، افریقای مرکزی، کومور، ساحل عاج، جیبوتی، گینه، هائیتی، ولتای علیا، لوکزامبورگ، ماداگاسکار، مالی، موریتانی، موناکو، نیجر، رواندا، سنگال، سویس، چاد، توگو، وانواتو، زئیر.
عربی	۲۱	الجزایر، عربستان سعودی، بحرین، جیبوتی، مصر، امارات متحد عربی، عراق، اسرائیل (فلسطین اشغالی)، اردن، کویت، لبنان، لیبی، مراکش، موریتانی، عمان ـ مسقط، قطر، سودان، سوریه، تونس، یمن.
اسپانیایی	۱۹	اسپانیا، آرژانتین، بولیوی، شیلی، کوستاریکا، کوبا، جمهوری‌دومینیک، کوادور، گواتمالا، گینهٔ استوا، هندوراس، مکزیک، نیکاراگوا، پاناما، پاراگوئه، پرو، السالوادور، اوروگوئه، ونزوئلا.
پرتغالی	۷	پرتغال، آنگولا، برزیل، کیپ‌ورد، گینهٔ بیسائو، موزامبیک، سائوتومه.
آلمانی	۵	آلمان، اتریش، لیختن اشتاین، لوکزامبورگ، سویس (شمالی).
سواحلی	۵	تانزانیا، کنیا، زئیر، کومور، اوگاندا.
هلندی	۴	هلند، بلژیک، افریقای جنوبی (به صورت زبان آفریکانس)، سورینام.
چینی	۳	چین، سنگاپور، تایوان.
ایتالیایی	۳	ایتالیا و واتیکان، سویس، سان‌مارینو.

گروههای زبانی

معمولاً زبانهای دنیا را به گروههای بزرگی که واجد تشابهاتی از نظر آواشناسی، دستور، واژگان، و عموماً دارای خویشاوندی تاریخی آشکارند تقسیم می‌کنیم.

این طبقه‌بندی دارای معایبی است؛ اما امتیازاتی نیز دارد، چراکه طبقه‌بندی در حوزهٔ بسیار گسترده و پیچیدهٔ زبانها تا اندازه‌ای سردرگمی ما را برطرف می‌سازد.

گروههای عمدهٔ زبانها عبارتند از :

زبانهای هندواروپایی، همانگونه که از نام آن پیداست از هند تا اروپا امتداد دارد و شامل زبانهای گوناگونی چون زبانهای سلتی، ژرمنی، اسلاوی، زبانهای هند شمالی، سینهالی، فارسی، ارمنی، یونانی، زبانهای لاتینی و جز آن می‌شود. زبانهای هندواروپایی در مجموع ۲۰۰ زبان با ۲ میلیارد گویشور، یعنی تقریباً نیمی از جمعیت جهان، را دربر می‌گیرند.

زبانهای آسیایی، مانند چینی که در دستگاه آوایی آنها نواختها از اهمیت خاصی برخوردارند، به دهها زبان بالغ می‌شوند. این زبانها یک میلیارد گویشور، یعنی یک چهارم جمعیت جهان، را در بر می‌گیرند.

مسلماً دیگر گروههای زبانی از اهمیت کمتری برخوردارند و کم‌وبیش ۲۰۰ میلیون نفر گویشور دارند.

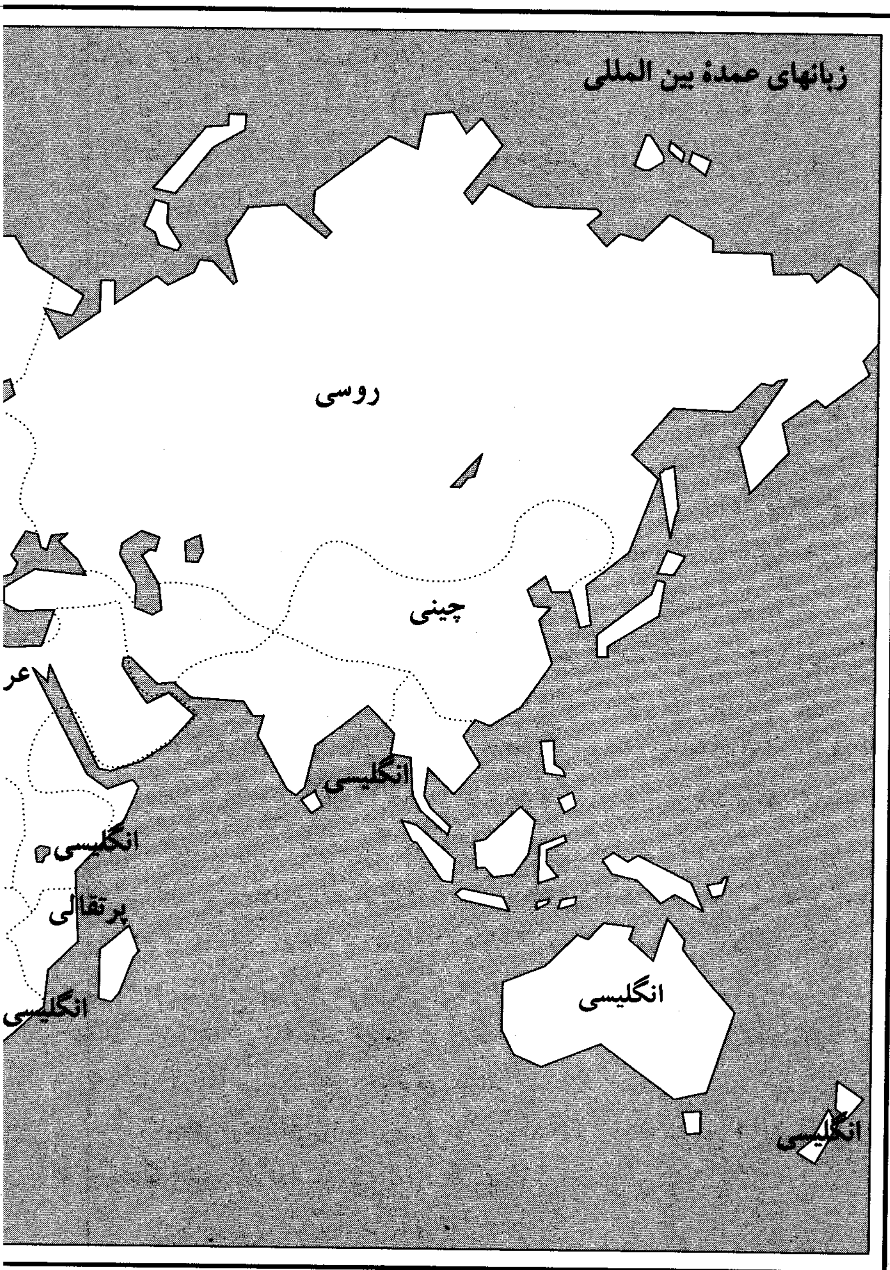
گروه فینو ـ اویغوری ـ اورالو ـ آلتایی، بخصوص شامل زبانهای مجارستانی، فینی، و زبانهای ترکی می‌شود. دلایل روشنی وجود دارد که زبانهای ژاپنی وکره‌ای نیز در همین گروه قرار می‌گیرند. این گروه در حدود ۲۷۰ میلیون گویشور دارد.

گروه مالزیایی ـ پولینزیایی، علاوه بر زبان مالاگاسی، شامل زبانهای اندونزی و مجمع‌الجزایر فیلیپین می‌شود و در حدود ۲۰۰ میلیون گویشور دارد.

گروه سامی ـ شامی، علاوه بر عربی و عبری، که به زبانهای سامی معروفند، شامل زبانهای بربری، اکثر زبانهای اتیوپی، و زبان سومالیایی می‌شود. در مجموع ۱۶۰ میلیون نفر به زبانهای سامی ـ شامی تکلم می‌کنند.

گروه زبانهای دراویدی، که قلمرو آن در جنوب هند است. شامل ۴ زبان اصلی می‌شود که تعداد گویشوران آنها تقریباً یکسان است. معروفترین زبان این گروه تامیلی است. زبانهای دراویدی ۱۶۰ میلیون گویشور دارند.

آخرین گروه، ۱۰۰ میلیون گویشور را در بر می‌گیرد. قلمرو زبانهای بانتو در افریقای


زبانهای عمدهٔ بین المللی
روسی
چینی
عر
انگلیسی
انگلیسی
پرتقالی
انگلیسی
انگلیسی
انگلیسی


فرانسوی
انگلیسی
اسپانیایی
اسپانیایی
پرتغالی

سیاه و در جنوب خطی است که از کامرون تاکنیا امتداد دارد.

زبانهایی که در گروههای عمدهٔ زبانها طبقه‌بندی نشده‌اند، عموماً باقیماندهٔ زبانهای افریقای سیاه هستند. بعضیها سعی می‌کنند برای این‌گونه زبانها، بخصوص به دلیل وجود نوعی سیستم طبقات جنسی، تشابهاتی با زبانهای بانتو بیابند، اما این تشابهات بسیار ناچیز و دور است، به نحوی که بهتر است این‌گونه زبانها را به یکدیگر ارتباط ندهیم: دلایل بسیاری نیز وجود دارد که می‌توان زبانهای دراویدی را در گروه هندواروپایی آورد، اما این مسئله تاکنون به فکر هیچ‌کس نرسیده است.

و بالاخره، اکثر زبانهای بومی امریکا تشابهات آشکاری باگروه زبانهای پیوندی (فینو - اویغوری و جز آن) دارند. این مسئله به هیچ‌وجه مایهٔ تعجب نیست، چراکه زبانهای سیبریایی به این گروه مربوط می‌شوند و استقرار جمعیت در قارهٔ امریکا، دست‌کم در مورد اکثریت قریب به اتفاق مهاجران، با عبور از تنگهٔ برینگ انجام پذیرفته است.

بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که زبانهای بومیان امریکا را به گروه زبانهای پیوندی مربوط بدانیم. اما قدمت این ارتباط ـ شاید ۴۰ هزار سال یا بیشتر ـ به حدی است که فقط نوعی ارزش نظری برای آن قائل می‌شویم.

خلاصه، با در نظر گرفتن شکلوارهٔ کلی گروههای زبانی، جمعیت جهان به ترتیب زیر تقسیم‌بندی می‌شود.

گروه هندواروپایی	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه چینی - تایی	۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه اورال و آلتایی	۲۷۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه مالزیایی - پولینزیایی	۱۹۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه سامی - شامی	۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه دراویدی	۱۶۰,۰۰۰,۰۰۰
گروه بانتو	۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰
گروههای دیگر	۱۲۰,۰۰۰,۰۰۰
مجموع	۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

یادآوری وقایع تاریخی

● عمر کرهٔ زمین به ۵ میلیارد سال می‌رسد؛
● ظهور موجودات جاندار به ۵۰۰ میلیون سال پیش مربوط می‌شود؛
● ظهور انسان در یک یا چندین مکان، در یک زمان مشخص یا در پی تحول مداوم، یکباره یا طی مراحل مختلف، به یک میلیون سال پیش، یعنی اوایل دورهٔ چهارم زمین‌شناسی مربوط می‌شود. قدمت انسان نئاندرتال[1] به حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال پیش بر می‌گردد.
● بنابر انگارهٔ امریکاییها، تشکیل هر زبان تکامل یافته‌ای تنها در صورتی امکانپذیر است که شکل دهان از تناسبات خاصی برخوردار باشد که میمونهای پیشرفته، انسانهای اولیه، و کودکان فاقد آن هستند. اگر به این فرضیه اعتقاد داشته باشیم. باید ظهور زبانها را به حدود صدهزار سال پیش مربوط بدانیم؛
● استقرار جمعیت در قارهٔ امریکا، که در عصر یخبندان به دلیل امکان عبور از تنگهٔ برینگ عملی شد، به ۴۰ هزار سال پیش مربوط می‌شود. از این‌رو، مشاهده می‌کنیم که در زمانهای بسیار دور هم انسان قدرت جابه‌جایی داشته است؛
● تصویرهای غارهای لاسکو به ۲۰ هزار سال قبل مربوط می‌شود؛
● پایان آخرین دورهٔ یخبندان ــ هر ۳۰ هزار سال یک بار عصر یخبندان تکرار می‌شود ــ ۱۰ هزار سال پیش از میلاد بوده. و در پی آن انسانها امکان آن را یافته‌اند که در اسکاندیناوی مستقر شوند. قدیمیترین گورهایی که تاکنون باستانشناسان کشف کرده‌اند به همین دوره مربوط می‌شود. ضمناً ظهور اولین احساسات «مذهبی» در همین دوره شناسایی شده است؛
● نخستین فعالیتهای کشاورزی که اندکی جایگزین مصرف محصول طبیعی[2] شد، دست‌کم به ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد برمی‌گردد. این تاریخ،

---

1. Neandertal

۲. استفاده از فراورده‌های گیاهی توسط انسانهای اولیه بدون اطلاع از کاشت و داشت.

زمان ساکن شدن انسانهایی است که از زیستگاه نسبتاً دائمی برخوردار می‌شوند و به انواع جدید تمدن روی می‌آورند: عصر برنز اندکی پس ازآن، یعنی ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، آغاز می‌شود.

- تاریخ با ابداع خط طی هزارهٔ چهارم قبل از میلاد آغاز می‌شود، ولی فقط برای اندکی از تمدنها: تعدادی از قبایل هنوز هم در عصر ماقبل تاریخ زندگی می‌کنند.
- ظهور تدریجی تمدنها در تاریخ نشانه‌های زیر را برجای می‌گذارد:
- سومری‌ها در حدود ۴ هزار سال قبل از میلاد، یعنی تقریباً همزمان با مصری‌ها پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند.
- خط چینی ظاهراً ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد شکل گرفته است.
- اولین کتابهای مقدس به هزار سال پیش، یعنی تقریباً به زمان اولین نوشته‌های سانسکریت و ابداع الفبا مربوط می‌شود.
- ایران زمان هخامنشی، هم‌عصر یونان و روم باستان بوده است.
- پولینزی‌ها در حدود ۱۰ قرن پیش در جزایر اقیانوس آرام سکونت یافته‌اند.
- قارهٔ آمریکا توسط کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ کشف شد.

بخش اول

عناصر سازندهٔ یک زبان

زبان: ایده‌هایی که توسط آواها وگاه خط، بیان می‌شود.

اندیشهٔ دکارتی اقتضا می‌کند که هر توضیحی حاصل تحلیل و تجزیه باشد و واقعیت، با آنکه بسیط است، به چند جزء تقسیم شود.

به این ترتیب، می‌توان زبان را از چهار زاویهٔ مختلف مورد بررسی قرار داد:

- **آواشناسی**: آواها، که وجود هر زبانی منوط به آنهاست، چگونه تولید و درک می‌شوند.
- **دستور زبان**: شکل گرفتن کلمه و ترکیب کلمات طبق چه اصولی انجام می‌شود؟ چرا که اصالت هر زبان عمدتاً به نحوهٔ ایجاد کلمه و پیوند کلمات مربوط می‌شود.
- **واژگان**: کلمات به آسانی از مرزها عبور می‌کنند و نمی‌توان گفت که یک زبان صاحب واقعی واژگان خود است. خواهیم دید که واژگان یک زبان چگونه تشکیل می‌شود؛
- **خط**: ابداع خط که در مراحل بعدی صورت گرفت، تنها اقلیت کوچکی از زبانها را دربر می‌گیرد. با وجود این، خط وسیلهٔ بی‌نظیری برای انتقال و حفظ افکار آدمی است. هنوز هم ۲۵ نوع خط با اهمیت و قدرت متمایز وجود دارد. ما به طور اجمال به بررسی این خطوط خواهیم پرداخت.

واضح است که بررسی علمی یک زبان بر پایهٔ آواشناسی و دستور انجام می‌گیرد. چرا که واژگان بسیار تحول‌پذیر است و خط نیز تنها تلاشی ناقص در بیان مفاهیم‌آوایی و دستوری به شمار می‌آید.

این کتاب که هیچ‌گونه ادعایی در بررسی علمی زبانها ندارد، پیشنهاد می‌کند افرادی که به مطالعهٔ دقیق زبانشناسی عمومی و نیز آواشناسی یا دستور زبان خاصی تمایل دارند، به کتابهای عالی تخصصی مراجعه کنند. ما در این کتاب به ارائه تنوع ساختار و مکانیسم زبانهای مختلف دنیا از طریق نمونه‌های گوناگون اکتفا می‌کنیم.

آواها و کلمات که عناصر اصلی یک زبان به شمار می‌روند، مانند سنگهای بنا تراش داده می‌شوند و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. معمار سازندهٔ این بنا، دستور زبان است.

با استفاده از خط، یاریگر شگرف حافظه، است که ما می‌توانیم با هم به کاوش زبانها بپردازیم.

۱

آواشناسی

زبان، که بی‌تردید جنبهٔ گفتاری آن پیش‌تر از جنبهٔ نوشتاری تحقق یافت، با نوعی موزیک همراه است. در این ترکیب موزیکال، آواهای اصلی و شیوهٔ ترکیب آنها قابل تجزیه است و همین موضوع علم آواشناسی است.

مشکل علم آواشناسی این است که یک جمله می‌توانند توسط افراد مختلف با تلفظ‌های گوناگون بیان شود، بی‌آنکه به درک مفهوم آن لطمه‌ای وارد شود یا معنی وارونه پیدا کند.

در زبان فرانسوی، جملهٔ "Je te le demande"[۱] ممکن است در مکالمات عادی "Je t'le demande" یا "Je te l'demande" تلفظ شود که از نظر آوایی با یکدیگر تفاوت دارند. به علاوه، زیر و بمی صدا ــ صدای مرد یا صدای زن ــ آهنگ کلام و شدت و ضعف آن و لهجه‌های «شهرستانی» مختلف، موجب می‌شود که کلمه یا جمله‌ای به شیوه‌های نامحدود تلفظ شود.

تلاش زبانشناسان در تجزیهٔ ساختار آوایی یک زبان با این مانع ساده روبه روست که این ساختار را نمی‌توان به طور دقیق معین کرد. تنوع تلفظ‌ها در یک سرزمین جلب توجه نمی‌کند، ولی، در برابر، گوش ما برخی انحرافهای جزئی از تلفظ عادی را تشخیص می‌دهد و آن را بی‌قاعدگی در تلفظ، نوعی لهجه، یا غلط می‌شناسد.

با وجود این محدودیت‌ها، بررسی آواشناختی غیرقابل جایگزینی است، چرا که از

---

۱. من آن را از تو می‌خواهم.

یک سو، بیشتر زبانها نوشتاری نیستند و، از سوی دیگر، خط ویژهٔ یک زبان، جز قراردادی ــ آن هم بسیار ناقص ــ نیست که تنها برای آوانویسی اصوات به کار می‌رود. به علاوه، این قرارداد حتی در مورد یک خط واحد در کشورهای مختلف بسی تفاوت دارد.

با پرهیز از تعریفهای بی‌شمار تمام آواهایی که توسط حنجرهٔ آدمی تولید می‌شود، بد نیست که به گونه‌ای هر چه ساده‌تر به مهمترین تفاوت‌های آوایی زبانهای گوناگون بپردازیم.

با این همه، توضیح پدیده‌های آوایی با توجه به پیچیدگی زیاد آنها، مستلزم کاربرد واژگان تحصصی است که آن هم بدون توضیحات دقیق میسر نخواهد بود. این موضوع خارج از حد کتابی است که می‌خواهد، با پرهیز از زبان‌شناسی پیشرفته، قابل فهم همگان باشد.

همچنین هدف ما ارائه شیوهٔ آموزش زبان و جلوگیری از عادتهای غلط تلفظ نیست. بنابراین، پرداختن به مبحث آواشناسی تنها به منظور درک پیچیدگی و تنوع موقعیت‌ها انجام می‌شود. این بررسی ساده ایجاب می‌کند که توضیحات ما بر پایهٔ خط که ابزاری ناقص است قرار گیرد. بنابراین، با آنکه مایهٔ شگفتی متخصصان فن خواهد بود، ما بسادگی با استفاده از دو اصطلاح واکه[1] و همخوان[2] به بحث می‌پردازیم، اما مسلماً در مورد دستگاه نواخت ــ که در زبان فرانسوی ناآشناست، ولی در تعداد بی‌شماری از زبانها نقش مهمی دارد ــ توضیحاتی برای تکمیل مطلب ارائه خواهیم داد.

دستگاه واکه‌ای یک زبان

در الفبای فرانسوی، پنج واکه *a, e, i, o, u* داریم به اضافهٔ *y* که نقش پیچیده‌تری دارد. از نظر آوایی، تعداد واکه‌های زبان فرانسوی خیلی بیشتر است. این حروف تنها اجزای جداگانه‌ای هستند که امکان نگارش واکه‌های دیگری چون *ai*, *ou* و غیره را ایجاد می‌کند. واکه‌های *in, on, an*... نیز واکه‌های خیشومی[3] خوانده می‌شوند.

مردمی که به تلفظ برخی واکه‌ها عادت دارند، از تلفظ واکه‌های بیگانه پرهیز می‌کنند و به دلیل راحت‌طلبی، حتی تفاوت‌های مهم تلفظ را که توسط نسل‌های پیشین رعایت

---

۱. Voyelle ؛ مصوّت. ۲. Consonne ؛ صامت.

۳. Nasale ؛ «خیشومی» به واکه یا همخوانی گفته می‌شود که هنگام تلفظ آن هوا از راه بینی خارج می‌شود. ــ و.

می‌شده بتدریج نادیده می‌گیرند. به عنوان مثال، در زبان فرانسوی بین واکه‌های *ai, è, é, ê* و نیز بین *in* و *un* تفاوت تلفظ وجود دارد، اما ظاهراً، زیر تأثیر لهجه‌های نواحی مختلف، این تفاوت‌ها بوضوح در حال ناپدید شدن‌اند. بنابراین، مشاهده می‌شود که هر زبانی دارای دستگاه واکه‌ای ویژه‌ای است که کمابیش در آن محصور شده است. در بین موارد پیچیده، می‌توان از زبان برمه‌ای نام برد که در حدود ۶۴ واکه دارد ــ در واقع، با در نظر گرفتن نواختها، هر کدام از واکه‌های این زبان از گروهی حروف مشخص تشکیل می‌شود و این مسئله مسلماً خواندن این زبان را ساده می‌کند.

در بین زبانهای نزدیک به فرانسوی، دستگاه واکه‌ای زبان انگلیسی یکی از غنی‌ترین دستگاهها شمرده می‌شود. به دلیل اینکه واکه‌های الفبایی قادر به ارائهٔ همهٔ این واکه‌ها نیست، مربیان ناچار به استفاده از نشانه‌های آوایی ویژه‌ای هستند که معمولاً دانش‌آموزان را دچار سردرگمی می‌کند.

در مقابل، زبان انگلیسی فاقد واکهٔ فرانسوی *u* است. این آوا همچنین در زبانهای اسپانیایی، روسی، عربی، ژاپنی، اندونزیایی، و غیر آنها وجود ندارد. اما در زبانهای آلمانی، ترکی، و چینی به کار می‌رود و معمولاً به شکل *ü* نوشته می‌شود، در صورتی که *u* را *ou* تلفظ می‌کنند.

عربی یکی از معروفترین زبانهایی است که از نظر واکه فقیر است. در این زبان، تنها واکه‌های *u, i* (با تلفظ *ou*) و چیزی بین واکه *a* و *e* وجود دارد. سه واکهٔ فوق، کوتاه یا کشیده هستند و این مسئله اندکی موجب غنی شدن دستگاه مربوطه می‌شود.

خط عربی، که واکه‌های کوتاه در آن نوشته نمی‌شود، شاید به این فقر دستگاه واکه‌ای کمک کرده است. خوانندهٔ این خط هنگامی که از نوع واکه آگاهی ندارد، ناچار است آوای خفهٔ نامفهومی را به کار برد.

«هماهنگی صوتی» که ویژگی زبانهای نزدیک به زبان ترکی است، در اینجا قابل ذکر است: قوانین دقیق آوایی موجب می‌شوند که واکه‌های عناصر صرفی رابطهٔ تنگاتنگی با آخرین واکهٔ کلمه داشته باشند. به عنوان مثال، کلمه‌ای که آخرین مصوت آن *o, a* یا *u* باشد در جمع به *lar* و کلمه‌ای که آخرین مصوت آن *e* یا *i* باشد، در جمع به *ler* تبدیل می‌شود.

مثال: *Karpuz*: هندوانه ؛ *Karpuzlar*: هندوانه‌ها

Kibrit: کبریت ؛ *Kibritler*: کبریتها

Kalem : قلم   ؛ *kalemler* : قلمها

در فصل مربوط به زبانهای گروه ترکی، بتفصیل در مورد این پدیده گفت و گو خواهیم کرد. مثالهای مطرح شده بیانگر تنوع گستردهٔ دستگاههای واکه‌ای است که مقایسهٔ آنها بی‌شک، نخستین گام در آموزش یک زبان خارجی شمرده می‌شود.

همخوانها

همخوانها تنوع گسترده‌ای دارند. با نظری اجمالی به الفبای زبان فرانسوی دیده می‌شود که ۶ واکه در برابر ۲۰ همخوان وجود دارد.

زبانشناسان، با دقت بسیار، وضعیت اندامهای گویایی، لبها، زبان و نرمکام، را به هنگام تولید همخوانهای مختلف بررسی کرده‌اند: واژگان تخصصی زبانشناسان برای تعیین مقدار هوای مورد استفاده برای همخوان‌های مختلف (بندشی‌ها، سایشی‌ها، هجایی‌ها) و نیز برای تعیین شیوهٔ تولید (دولبی‌ها، لب و دندانی‌ها، نوک‌زبانی‌ها، کامی‌ها، نرمکامی‌ها، چاکنایی‌ها و ...) ناشی از همین بررسیهاست.[1]

اما طبیعت لطیف و سهل‌گیر است. تجربه نشان می‌دهد که بندرت می‌توان آوایی را با کاربرد دقیق همهٔ اندامهای گویایی در محل صحیح آن اداکرد. همهٔ ما به طور طبیعی تنها با تقلید آنچه که می‌شنویم سخن می‌گوییم، و خوشا به حال بچه‌ها!

برای نشان دادن تفاوتهای موجود بین همخوانهای زبانهای گوناگون، می‌توان به مثالهایی از زبان فرانسوی یا چینی اشاره کرد.

برای یک فرانسوی تفاوت *p* و *b* کاملاً آشکار است. اما دمیده بودن *p* (مثلاً در کلمهٔ *peuh* که برای تحقیر به کار می‌رود) اهمیتی ندارد. در حالی که در زبان چینی *p* و *b* و همچنین *t* و *d* همخوانهای متفاوتی به شمار نمی‌آیند. فقط دمشی یا غیردمشی بودن همخوانها اهمیت زیاد دارد و باعث ایجاد تفاوت بین آنهاست.

این پدیده، ویژهٔ زبان چینی نیست و در زبانهای هندواروپایی قدیم و نیز بوضوح در زبانهای هند شمالی دیده می‌شود. در زبانهای هند شمالی تعداد بسیاری از این جفتها وجود دارد؛ مانند *p* و *ph*؛ *b* و *bh*؛ *d* و *dh*؛ *t* و *th*؛ *g* و *gh*؛ *k* و *kh*.

---

۱. در زبانشناسی، اصطلاحات بندشی، سایشی، ... برای تعیین شیوهٔ تولید همخوانها به کار می‌رود و اصطلاحات دولبی، لب و دندانی، ... برای تعیین محل تولید آنها ـ و.

زبان کره‌ای نیز که از نظر ساختار هیچ‌گونه رابطه‌ای با زبان چینی و به طریق اولی با زبانهای هندی ندارد در این گروه قرار می‌گیرد. این زبان بین *k* و *g*، *p* و *b*، *d* و *t*، و از سوی دیگر ــ مانند زبان ژاپنی ــ بین *l* و *r* تفاوتی قائل نیست. در عوض، برای هر یک از حروف *k*، *p*، و *d*، یک حرف ساده، یک حرف دمیده و یک حرف مشدد وجود دارد که در املا با تکرار حرف مشخص می‌شود. برای درک این نکته، سفر به کشور کره مفید خواهد بود. در آن صورت، هنگام مراجعه به وزارت دفاع ملی (که به رسم ما می‌باید *Gouk Ban pou* نوشته شود) اگر به جای تفکیک کلمات، آن را سریع و به شکل "coup de bambou" تلفظ کنید، مردم بهتر متوجه منظور شما خواهند شد. من این مورد شگفت‌آور را تجربه کرده‌ام.

لازم است به پدیدهٔ خاص ابدال همخوان‌ها که در زبانهای سلتی دیده می‌شود، اشاره داشته باشیم. اولین همخوان کلمات در برخی موارد، مثلاً پس از حرف تعریف یا صفت ملکی، تغییر می‌یابد، برای نمونه، در زبان برتانیی :

سر: *penn*؛ سرِمن: *ma fenn*؛

برست: *Brest*؛ در برست: *da vrest*.

باید بدانیم که تعداد ۲۰ همخوان الفبای فرانسوی، تنها بخشی یا نیمی از کل همخوان‌هایی است که در زبانهای جهان به کار می‌رود. برخی از صداهای به کار رفته در زبان فرانسوی را می‌توان با ترکیب املایی چند همخوان نشان داد: مانند «ش» *(ch)*، «چ» *(tch)*، «ج» *(dj)*، .... اما الفبای فرانسوی نمی‌تواند همخوانهای برخی از زبانهای، مانند «ق»، «ع»، و «ض» در عربی، را نشان دهد؛ زیرا معادلی برای آنها ندارد. فقط قراردادها یا نشانه‌های خاص زبانشناسان قادر به مقابله با این مشکل خواهد بود.

این مسئله در مورد دیگر زبانهایی که الفبای لاتینی را به بکار می‌برند نیز صدق می‌کند. قراردادهای ویژهٔ هر زبان بیانگر نکته‌های آوایی است، از جمله زبان فرانسوی شامل کلمات متعددی است که تلفظ آنها مستلزم وجود دو همخوان متوالی پیش یا پس از واکه است. برخی کلمات حتی با ۳ همخوان قبل از واکه نوشته می‌شوند *(scruter, strate, ...)*. یک آلمانی زبان خیلی راحت قادر به تلفظ کلمه‌ای مانند *herrschst* (دوم شخص فعل «حکومت کردن») است. این کلمه شامل ۷ همخوان پیاپی است، اما r مکرر و sch فقط پیچیدگی املایی به شمار می‌آید.

همچنین، کروآت‌ها نام شهر تریست[1] را *Trst* می‌نویسند. به دلیل اینکه *r* اگر بین دو همخوان قرار گیرد، مانند این است که واکه *e* همراه آن باشد.

در مقابل، یک گوینده تاهیتایی قادر به ختم هجا با یک همخوان نیست.

در زبان برمه‌ای، هجا بیش از ۴ عنصر را در برنمی‌گیرد، آن هم به ترتیب زیر: یک همخوان، یک نیم واکه (*y* یا *w*)، یک واکه، و یک N خیشومی پایانی.

زبان چینی پکنی (ماندارن) نیز تنها شامل هجاهای باز، یعنی بدون همخوان پایانی، می‌شود و یا چیزی که از نظر آوایی بسیار نزدیک به آن است، یعنی هجاهایی که با *N* یا *NG* (خیشومی) ختم می‌شوند. در اینجا به تحول یک دستگاه غنی‌تر می‌رسیم که به عنوان مثال در زبان کانتونی وجود دارد: این زبان *t, k, m* و *p* را نیز در پایان هجاها می‌پذیرد. این نخستین برخورد با کشور چین، ما را به سخن گفتن از «نواخت‌ها» می‌کشاند.

نواختها

کاربرد نواختها در همهٔ زبانها دیده می‌شود. هجاها همواره با مختصری زیر و بمی، کشیدگی و شدت تلفظ می‌شوند.

مجموع نواختها تا حدودی موجب تغییر آهنگ می‌شود و در واقع موسیقی جمله را تشکیل می‌دهد: می‌توان «تاتاتاـ تا» را با آوازی تکرار کرد که بی‌شباهت به از برگفتن جدول ضرب نیست.

در زبان فرانسوی نیز نواختها بی‌تأثیر نیستند. اگر جملهٔ «تو می‌آیی»[2] را با آهنگ خیزان در کلمهٔ دوم ادا کنیم، جمله شکل سؤالی به خود می‌گیرد، در صورتی که با به کار بردن آهنگ هموار، جملهٔ ما خبری خواهد بود. مثالهای متعددی در این مورد وجود دارد. با این حال، برخی از زبانها دارای این ویژگی هستند که آهنگ یا نواخت به طرز غیرقابل تفکیکی به هر یک از هجاهای کلمه مربوط است، به طوری که در صورت تغییر نواخت، کل کلمه تغییر می‌کند.

بسیار طبیعی است که زبانهای تک هجایی از نواختها استفاده کنند. در واقع، اگر یک کلمه چند هجا داشته باشد گوش ما فرصت کافی خواهد داشت و براحتی قادر به

---

1. Trieste

2. tu viens

تشخیص مفهوم آن خواهد بود. برعکس، اگر کلمات فقط یک هجایی باشند، امکان اشتباه در درک مفهوم آنها زیاد است و ارزش هجا می‌بایستی با افزودن نواخت تعیین شود.

نمونهٔ بارز زبانهای تک هجایی نواخت‌دار، زبان چینی است. زبان چینی پکن شامل ۴ نواخت می‌شود: هموار، خیزان، افتان و متغیر. زبانهای کانتونی و ویتنامی دارای ۶ نواخت هستند.

نواختها با این ویژگیها از یکدیگر متمایز می‌شوند: زیر و بمی، کم و بیش بلند، کم و بیش زیر؛ کشیدگی: کشیده یا کوتاه؛ تنوع: خیزان، افتان، خیزان ــ افتان، افتان ــ خیزان؛ پایانه‌ای کم و بیش شدید: انسداد چاکنایی.

در می‌یابیم که تنها گوش تمرین یافته قادر به تشخیص همهٔ این نواختها در یک هجا خواهد بود. در هر صورت، این تشخیص برای سخن گفتن و درک مفاهیم این گونه زبانها اجتناب ناپذیر است. در زبان ماندارن، تک هجایی مانند *wan* به حدود ۲۰ علامت اندیشه‌نگار مختلف مربوط می‌شود که دارای مفاهیم گوناگونی هستند، از جمله: پاک کردن، خم کردن، تمام کردن، تفریح کردن، تأسف خوردن، جلب کردن، یا گلف، قرص، کاسه، شب، مچ، عدد ۱۰۰۰۰، ... با کاربرد ۴ نواخت از میزان ابهامات موجود بسیار کاسته شده و تنها ۴ یا ۵ علامت با تلفظ کاملاً مشابه باقی می‌ماند. این مسئله در مورد برخی واژه‌های فرانسوی نیز صدق می‌کند: *ver*[1], *vers*[2], *vair*[3], *vert*[4], *verre*[5]، یا: *vingt*[6]، *vain*[7], *vin*[8], *vainct*[9], *vînt*[10]؛ و نیز *saint*[11], *ceint*[12], *sain*[13], *sein*[14], *seing*[15], *cinq*[16].

قلمروهای زبانهای نواخت‌دار دنیا معمولاً به یکدیگر پیوسته‌اند، به این معنا که هیچگاه زبان نواخت‌داری در بین زبانهای دیگر به طور مجزا دیده نمی‌شود.

دو منطقهٔ جغرافیایی زبانهای نواخت‌دار عبارتند از:

- بخشی از آسیا که تبت، چین، برمه، تایلند، لائوس و ویتنام را دربرمی‌گیرد؛
- خلیج گینه در افریقا، یعنی نواری به عرض ۱۰۰ تا ۲۰۰ کیلومتر که در ساحل دریا، از ساحل عاج تا کامرون امتداد می‌یابد.

---

۱. کرم
۲. نظم (شعر)
۳. پوست سنجاب
۴. سبز
۵. شیشه
۶. بیست
۷. بیهوده
۸. شراب
۹. او پیروز می‌شود.
۱۰. آمد
۱۱. مقدس
۱۲. در بر گرفت، پوشاند.
۱۳. سالم
۱۴. سینه
۱۵. امضا
۱۶. پنج

ولی این بدان مفهوم نیست که پدیدهٔ نواخت‌ها در مناطق دیگر وجود ندارد:

● در قارهٔ آمریکا، نواخت‌ها در تعداد کمی از زبانهای بومی مکزیک (میتسک، اوتومی، و مازاتک) به کار می‌روند؛

● در افریقا برخی از زبانهای بانتو، مانند سواحلی، فاقد نواخت هستند، اما در کامرون، در منطقه‌ای که زبانهای بانتو با زبانهای نواخت‌دار همجوارند، کاربرد نواختها کاملاً آشکار است.

به عنوان مثال، در زبان بولو، زبان بانتوی جنوب کامرون، تنها با یک تغییر نواخت، جمله به منفی تبدیل می‌شود ــ در حالی که می دانیم در زبان فرانسوی تغییر نواخت به سؤالی شدن جمله می‌انجامد؛

● زبانهای افریقای غربی مانند هوسائی یا زبانهای گروه منده معمولاً دارای نواخت هستند. اما ابهامات ناشی از ادای نادرست نواختها بسیار نادر است، نواختها بیشتر به تلفظ صحیح کلمه مربوطند و بیشتر وقتها اشتباه در ادای یک نواخت کلمه را کاملاً نامفهوم نمی‌کنند.

● در زبانهای بسیار گوناگون، پدیدهٔ نواختهای منفرد مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، در زبان ژاپنی که اصولاً فاقد نواخت است، چند جفت کلمه وجود دارد که تنها با نواخت دومین هجای آن از یکدیگر قابل تشخیص هستند. (مانند: *hána* : بینی ؛ *haná* : گل ؛ *hashi* : پل ؛ *háshi* : باگت، نوعی نان)

همچنین در برخی کلمات روسی محل تکیهٔ شدت در مفهوم کلمه تأثیر فراوان دارد (*múka* : شکنجه ؛ *muká* : آرد ؛ *svóistvo* : ملک؛ *svoistvó* : خویشاوندی سببی؛ *zámok* : قصر؛ *zamòk* : قفل). مواردی از این قبیل بندرت در دیگر زبانها هم یافت می‌شود، مانند زبانهای اسکاندیناویایی (*aksel* : کتف ؛ *aksél* : محور)، یا زبان آلمانی (*übersétzen* : ترجمه کردن ؛ *übersetzen* ، با تکیه روی *ü* ، عبور کردن)، و زبان مالاگاسی (*tánana* : دست ؛ *tanána* : شهر).

تکیهٔ نواخت‌بر

برای یک فرانسوی، نقش مهم تکیهٔ هجاها مشخص نیست. چرا که تکیهٔ نواخت‌بر همیشه روی آخرین هجاهای کلمه قرار دارد.

در زبان سواحلی، تکیه همیشه روی هجای ماقبل آخر و در زبانهای مجارستانی و

فینی، روی آخرین هجا واقع می‌شود.

با وجود این، این مسئله معمولاً پیچیده‌تر است. در زبان آلمانی، تکیه در بیشتر موارد روی اولین هجا قرار دارد به استثنای کلمات پیشونددار، زیرا اینگونه کلمات تکیه‌بر نیستند (مثال: *bedeúten* : معنی داشتن ؛ *Gewált* : قدرت). برعکس، اجزای قابل تفکیک افعال همیشه تکیه‌بر هستند: این اجزا معمولاً تکیهٔ فرعی به وجود می‌آورند. تکیهٔ اصلی در آغاز کلمه، روی جزء تفکیک‌پذیر فعل و تکیهٔ دوم در محل عادی آن قرار دارد. (مثال: *áusgenómmen* : به استثنای).

در زبان روسی، محل تکیهٔ نواخت‌بر کاملاً تفننی است و می‌بایست همراه کلمه آموخته شود و نسبت به تصریفها نیز متغیر است (مثال: *domà* : خانه‌ها؛ *dóma* : از خانه؛ *rúki* : دستها ؛ ruki : از دست). تکیهٔ نواخت‌بر صحیح لازمهٔ تلفظ خوب و گاهی نیز لازمهٔ درک مفهوم است. یک *o* تکیه‌بر، بسیار باز تلفظ می‌شود، مانند (آب) *eau*، در حالی که *o* قبل از تکیه تقریباً *a* تلفظ می‌گردد.

پیوند کلمات

یکی از مشکلات زبان فرانسوی برای خارجیان کاربرد پیوندهاست. (les yeux[1]، که تلفظ آن به این صورت است: [لِ ـ ز ـ یو] les - z - yeux). اکثر زبانها فاقد این پدیده هستند.

زبانهایی مانند یوروبایی، زبان بسیار نواخت‌دار افریقایی، در این زمینه زیاده می‌روند، واژه‌ها عملاً داخل یکدیگر می‌شوند و آخرین واکه کلمهٔ اول در اولین واکهٔ کلمهٔ بعدی ادغام می‌شود. مثلاً تلفظ *ilé iwe* (خانه ـ کتاب، به معنای مدرسه) *ilé èwé*؛ و تلفظ *pa eja* (کشتن ماهی، به معنای «ماهیگیری») *peja* است و مورد دشوارتر تلفظ *mi owo* (پولدار بودن) است که *lowo* تلفظ می‌شود.

در زبان فارسی، برای پیوند کلمات از «اضافه» استفاده می‌شود. اضافه نوشته نمی‌شود و عبارت است از *é* (ـِ) بعد از همخوان، و *yé* (یِ) بعد از واکه (مانند: ماشینِ آقایِ مهندس).

با این همه، بیشتر زبانها از این پدیدهٔ پیوند کلمات عاری هستند.

---

۱. چشمها، s در میان دو واکه صدای z می‌دهد.

مطابقتهای آوایی

کلمه‌ای که وارد زبان دیگری می‌شود تابع دستگاه آوایی آن شده تغییر شکل می‌دهد. دیدیم که زبانهای متعلق به گروه زبانی واحد مانند هندواروپایی دارای دستگاههای آوایی نسبتاً متفاوتی هستند. تعیین قوانینی، دست کم با کیفیت آماری که بیانگر مطابقت آواهای یک زبان با زبان دیگر باشد امر شگفتی نخواهد بود.

به این ترتیب، بین زبانهای فرانسوی و انگلیسی، *g* فرانسوی معمولاً با *w* انگلیسی مطابقت می‌کند:

Guillaume[۱]	*William*
garantie[۲]	*warrant*
guerrier[۳]	*warrior*
guêpe[۴]	*wasp*

همچنین *c* قبل از *a* در واژه‌های لاتینی در زبان فرانسوی به *ch* تبدیل می‌شود

cains → chien[۵]

caballus → cheval[۶]

تداوم چنین قوانینی جست و جوی مسیر یک واژه در میان همهٔ زبانهای یک گروه را امکانپذیر می‌سازد. در فصل مربوط به زبانهای هندواروپایی به این مسئله خواهیم پرداخت.

مشاهدات فوق در دیگر گروههای زبانی هم تکرار می‌شود. به عنوان مثال در گروه مالزیایی‌پولینزیایی، *p* یا *b* زبان مالایایی در اکثر موارد با *F* یا *V* زبان مالاگاسی مطابقت می‌کند:

مالایی	مالاگاسی	معنی
batu	*vato*	سنگ
bulan	*volana* (با تلفظ: *vulan*)	ماه
buah	*voa*	میوه
putih	*fotsy*	سفید
puluh	*folo*	عدد ده

۱. گیوم ـ ویلیام ۲. تضمین ۳. جنگجو
۴. زنبور ۵. سگ ۶. اسب

آشنایی با این قوانین برای سهولت در یادگیری واژه‌های یک زبان، در صورت شناخت زبانی دیگر از همان گروه، بسیار اهمیت دارد.

این قوانین همیشه نظام ندارند. مثلا *d* یا *z* آلمانی و در اکثر موارد با *t* یا *th* انگلیسی مطابقت می‌کند:

آلمانی	انگلیسی	معنی
drei	*three*	(عدد) سه
Dinge	*thing*	چیز
Zunge	*tongue*	زبان
Zweig	*twig*	شاخه
gehn	*ten*	(عدد) ده
zwo[1]	*two*	(عدد) دو

همچنین *t* آلمانی با *d* انگلیسی تطابق دارد:

آلمانی	انگلیسی	معنی
teuer	*dear*	عزیز
Traum	*dream*	رؤیا
tot	*dead*	مرده

توجه به اینگونه ابدالها که تنها راه کشف خویشاوندی واژگان و در نتیجه، کاهش تلاشهای ذهنی است، اهمیت فراوان دارد.

برای روشن شدن موضوع، نمونه‌هایی هم از تغییرهای همخوانها در یک ریشه، بین دو زبان مختلف و حتی گاه در یک زبان ارائه می‌گردد.[2]

تطابق b و v : *hiver*[3] و *hiberner*[4]؛ *couver*[5] و *incuber*[6]؛ *fabrique*[7] و *orfèvre*[8] (در اسم

۱. این کلمه معمولاً در مکالمات تلفنی به جای zwei به کار می‌رود تا از تشابه آن با dvei اشتباهی پیش نیاید.
۲. واژه‌هایی که معانی آنها در پابرگهای صفحات بعد می‌آید، فرانسوی هستند.
۳. زمستان ۴. به خواب زمستانی رفتن ۵. کرچ شدن مرغ
۶. روی تخم خوابیدن ۷. ساخت، تولید ۸. زرگر

خاص: *le febvre* یا هر دو حرف به کار می‌رود)؛ *crevette*[1] و *crabe*[2] (در آلمانی: *krebs*)؛ *aventure*[3] و *Abenteuer*[4] (آلمانی)؛ *tov* و *taïb* [طیّب] (به معنای خوب و پاک به ترتیب در زبانهای عبری و عربی)؛ *vautour*[5] و *abutre* (اسپانیایی)

تطابق *b* و *p*: *dupliquer*[6] و *double*[7]؛ *boutique*[8] و *apothicaire*[9]: در عربی پ به ب تبدیل می‌شود: *Tripoli* به *Taraboulous* [طرابلس]؛

زبان چینی بین *b* و *p* تمایزی قائل نیست. پکن *pèkin* به این شکل نوشته می‌شود: *Beijing*....

تبدیل *b* به *f*: *half* («نصف» در انگلیسی) با *halb* آلمانی؛ *self* («خود» در انگلیسی) با *selbe* آلمانی؛ و *blokha* (کک در روسی) با *Floh* آلمانی مطابقت دارند. *tourbe*[10] و *turf*[11] ...

تطابق *b* و *h* که در زبان ژاپنی بسیار رایج است: *hana* (گل) و *ikebana* (گل آرایی).

تطابق *h* و *s* که بین زبانهای لاتینی و یونانی رایج است: *super*[12] و *hyper*؛ *semi*[13] و *hemi*؛ *six*[14] و *hexa*؛ *sept*[15] و *hepta*...، بین کلمات *sind*[16] و *hindou*[17]؛ *salle*[18] و *halle*[19] ... نیز تطابق فوق مشاهده می‌شود.

تطابق *h* و *f*: *héraut*[20] و *faraud*[21]؛ *faucon*[22] و *hawk* (انگلیسی) یا *halcon* (اسپانیایی)؛ *fils*[23] و *hijo* (اسپانیایی)؛ *fève*[24] و *haba* [حبّه] (اسپانیایی، ولی در والنسیا[25] *faba* گفته می‌شود)؛ *profondeurs*[26] و *honduras* (اسپانیایی)؛ *hermoso* («زیبا» به اسپانیایی) و *formoso* (پرتغالی)؛ *hacer* («انجام دادن» به اسپانیایی) و *fazer* (پرتغالی) و ...

تطابق *h* و *p* که بندرت دیده می‌شود: *perat* («شکم» به اندونزیایی) و *para* (به همان معنا در زبان کره‌ای کهن) با *hara* (ژاپنی) قابل تطبیق است (با کلمهٔ *harakiri*[27] مقایسه کنید).

---

۱. میگو
۲. خرچنگ
۳. حادثه
۴. ماجرا
۵. کرکس
۶. دو برابر کردن
۷. دو برابر
۸. دکان (مغازه)
۹. داروفروش
۱۰. زغال، تودهٔ مردم
۱۱. اسبدوانی
۱۲. پیشوند به معنای «فوق‌العاده، عالی».
۱۳. نیم
۱۴. (عدد) شش
۱۵. (عدد) هفت
۱۶. سیند
۱۷. هندو
۱۸. تالار (سالن)
۱۹. تالار (هال)
۲۰. مأمور دولت، افسر
۲۱. ندید بدید، مغرور، احمق
۲۲. شاهین
۲۳. پسر
۲۴. باقلا
25. Valence
۲۶. ژرفا
۲۷. هاراکیری ـ خودکشی به سبک ژاپنی

تطابق h و g: garriage[1] و harritz («درخت بلوط» به باسکی)؛ méga («ده هزار» به یونانی) و maha («بزرگ» به هندی)؛ germain[2] و hermano («برادر» در اسپانیایی که با germana به معنای «خواهر» در کاتالانی قابل مقایسه است)؛ hôte[3] و Gast (آلمانی) یا gost (روسی)...

تطابق h و k: kutis هندواروپایی (peau[4] که به cutané[5] تغییر یافته است) و hide انگلیسی یا Haut آلمانی؛ Kardia یونانی (coeur[6] فرانسوی) و heart انگلیسی ...

از بین رفتن h: hermano («برادر» به اسپانیایی) و irmão پرتغالی؛ homme[7] و om (رومانیایی) مترادف هستند.

تطابق k و g: locuste[8] و langouste[9]؛ Qatar[10] و goudron[11]؛ cabale[12] و gabelle[13]؛ aqua («آب» در لاتینی) و agua (اسپانیایی)؛ grabat[14] و krovat («تختخواب» در روسی)؛ yankee[15] و english[16] ...

تطابق k یا g با ch: fourche[17] و fork («چنگال» در انگلیسی)؛ porc[18] و porcherie[19]؛ chèvre[20] و caprin[21] یا gavr به زبان برتانیی.

از بین رفتن k یا g: weg («جاده» در آلمانی) و way (انگلیسی)، buk («سیاه» در زبانهای کانتونی و کره‌ای) و bei (چینی پکن).

تطابق p و f که بین زبانهای انگلیسی و آلمانی رایج است: weapon و waffen (اسلحه)؛ همچنین می‌توان pied[22] و foot (انگلیسی)؛ plein[23] و full (انگلیسی)؛ pemp («پنج» در زبان برتانیی) و fünf (آلمانی) را با هم مقایسه کرد.

به علاوه، f در زبانهایی که فاقد این حرف هستند، به p تبدیل می‌شود: France[24] در زبان کره‌ای به pullanso؛ film در زبان اندونزیایی به pilem تغییر می‌یابد...

---

۱. زمین سنگلاخ
۲. همخون
۳. مهمان، میزبان
۴. پوست
۵. پوستی، جلدی
۶. قلب
۷. آدم، انسان
۸. ملخ سبز
۹. ملخ دریایی
۱۰. کشور قطر
۱۱. قیر
۱۲. توطئه
۱۳. مالیات نمک
۱۴. تختخواب نامناسب
۱۵. امریکایی (ساکنان ایالات متحده امریکا)
۱۶. انگلیسی
۱۷. چنگگ (در فرانسوی نیز **fourchette** یعنی «چنگال»)
۱۸. خوک
۱۹. خوکدانی
۲۰. بز
۲۱. منسوب به بز، بزی
۲۲. پا
۲۳. پر
۲۴. کشور فرانسه

تطابق *r* و *l*: *Alger*[1] به اسپانیایی *Argel* گفته می‌شود. *argousin*[2] از *alguazil* اسپانیایی گرفته شده (که به نوبهٔ خود از *alwazir* [الوزیر] عربی مشتق شده است). *obligè*[3] با *obrigado* («متشکرم، مرسی» به پرتغالی) خویشاوندی نزدیکی دارد.

تطابق *l* و *sh*: *lidah* («زبان» به اندونزیایی) و *shita* به همان معنا در ژاپنی.

ممکن است از توضیحات فوق چنین برداشت شود که یک حرف را می‌توان با هر حرف دیگری قابل انطباق دانست. بار دیگر لازم است بدانیم که این گونه تغییرات آوایی در خط، تابع قوانین دقیق در زبانهای گوناگون است و چنین تغییراتی که در کتابهای تخصص آواشناسی مطرح می‌شود، به هیچ‌وجه اختیاری نیست.

---

۱. الجزیره ۲. نگهبان محکومین ۳. ممنون

۲

دستور زبان

تحصیلات ابتدایی و کاربرد روزانهٔ زبان در مورد نقش هر یک از مقولات کلمه در جمله شناختی کلی به ما می‌دهد: با معنای اسم، صفت، حرف تعریف، فعل، ضمیر، حرف اضافه و قید آشنایی داریم. این فصل به بررسی کیفیت این مفهومها در دیگر زبانها، میزان کاربرد و چگونگی عملکرد آنها می‌پردازد.

کلمه

وجود نقشهای گوناگون کلمه در کلیهٔ زبانها، در عین حال که کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، موجب شگفتی است. همهٔ زبانها به شیوه‌ای که برای ما بیگانه نیست، به بیان آنچه که ما در مقولات دستوری فوق یعنی اسم، فعل، و ... می‌گنجانیم می‌پردازند.

با وجود این، برخی تفاوتهای کم و بیش آشکار نیز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، در زبان ژاپنی و بخصوص در زبان کره‌ای، مفهوم صفت و فعل نسبتاً نزدیک هم‌اند و صفت نیز مانند فعل صرف می‌شود: در واقع، صفت «بزرگ» به تنهایی وجود ندارد، اما از (صفت + فعل)[1] «بزرگ بودن» استفاده می‌شود که می‌تواند شناسه‌های فعلی گذشته، آینده و ... را بپذیرد.

در زبان کره‌ای، به نظر می‌رسد که فعل «بودن» تنها مفهوم هویت را دربر می‌گیرد و نه کیفیت را؛ کیفیت به وسیلهٔ (صفت + فعل) بیان می‌شود. در زبان باسکی، اسم

---

۱. فعل ناقص (صفتی که فعل ناقص را کامل می‌کند) پردازه یا مکمل فاعلی نامیده می‌شود.

و صفت تفاوت بسیار ظریفی با یکدیگر دارند.

در زبان چینی، نقش کلمه بخصوص از جایگاه آن در جمله مشخص می‌شود و یک کلمه بسته به جای آن، می‌تواند نقش اسم، صفت، یا فعل را داشته باشد. این مسئله با ویژگی اکثر علامتها[۱] که همواره نقش ثابتی دارند، در تناقض نیست.

این بحث بدان معناست که تفاوت نقشهای گوناگون کلمه عملاً در کلیهٔ زبانها وجود دارد و بجاست که هر مقوله جداگانه بررسی شود.

اسم

آموزش ابتدایی به ما می‌آموزد که هر اسم دارای جنس ـ مذکر یا مؤنث ـ و عدد ـ مفرد یا جمع ـ است.[۲]

این دو مفهوم در زبانهای مختلف بسیار متفاوت است. اما این تفاوتها ارتباط دقیقی با گروه زبانی ندارد.

جنس نام

تعداد زیادی از زبانها بین مذکر و مؤنث تفاوتی قائل نیستند. به عنوان مثال، کلیهٔ زبانهای گروه مالزیایی ـ پولینزیایی، چینی، زبانهای فینو ـ اویغوری، باسکی، گرجی، ژاپنی، کره‌ای، زبانهای بومی امریکا، و در میان زبانهای هندواروپایی: ارمنی، فارسی، و ...

یکی از مشکلات زبان فرانسوی برای خارجیان این است که بجز قواعد ناشی از عرف و عادت، قاعده‌ای برای شناسایی پیشاپیش جنس یک کلمه وجود ندارد. در مقابل، مفهوم جنس کاملاً مشخص است. چرا که حرف تعریف و صفت با یکدیگر تطابق داده می‌شوند. مثال: le beau cheval[۳]، la belle girafe[۴]

در بسیاری از زبانها، به جای دو جنس، سه جنس: مذکر، مونث و خنثی وجود دارد.

---

۱. در خط چینی به جای حروف از علایم استفاده می‌شود.

۲. این مورد به زبان نویسندهٔ کتاب یعنی فرانسوی مربوط می‌شود، نه فارسی.

۳. «اسب زیبا»، **le** حرف تعریف مذکر، **beau** صفت مذکر به معنای «زیبا»؛ **cheval** اسم مذکر به معنای «اسب» است.

۴. «زرافهٔ زیبا»، **la** حرف تعریف مؤنث؛ **belle** صفت مؤنث به معنای «زیبا»، **girafe** اسم مؤنث به معنای «زرافه» است.

از جمله در زبانهای انگلیسی، آلمانی، روسی و زبانهای دراویدی.

زبان عربی شامل دو جنس مذکر و مؤنث است که در انطباق صفت با اسم کاملاً پیداست. اما برای هر دو جنس، در مفرد و جمع حرف تعریف واحدی را به کار می‌برد.

در زبانهای بانتو که نزدیک به نیمی از زبانهای افریقایی را دربرمی‌گیرند، جنس اسم به مفهوم واقعی آن وجود ندارد، ولی از طبقات جنسی استفاده می‌شود که تعداد آنها متجاوز از ده تاست. طبقات جنسی (که در فصل مربوط به زبانهای افریقایی با جزئیات بیشتری بررسی خواهند شد)، نقشی مشابه جنس و اسم، اما پیچیده‌تر از آن، را ایفا می‌کنند: طبقات جنسی آدمها، جانوران، گیاهان و ... مرزهای موجود بین این طبقات، دست کم به اندازه مرز بین جنسها در زبان فرانسوی، مبهم است: هرگز نمی‌توان از پیش حدس زد که یک کلمه به کدام طبقه مربوط می‌شود.[۱] در بین زبانهای افریقایی، فقط زبان هوسائی به طور کامل بین مذکر و مؤنث تفاوت می‌گذارد.

شمار

برخی از زبانها، علاوه بر مفرد و جمع، وجه تثنیه را نیز که بیانگر دلالت اسم بر دو شخص یا دو چیز است، به کار می‌برند. این مورد بویژه در زبان عربی مشاهده می‌شود.

مثال: *Wazir*: یک وزیر (با واژهٔ فرانسوی vizir مقایسه کنید)

wazirain [وزیرَین]: دو وزیر

wuzara [وزرا]: وزیران

زبان باسکی شمار مفرد، جمع و نامعین را بکار می‌برد.

در زبان فرانسوی، برای مشخص کردن جمع، از پسوندی که معمولاً فقط املایی است: un oiseau[۲]، des oiseaux[۳] ــ un livre[۴]، des livres[۵]؛ یا تغییر آخرین هجا: un cheval[۶]، des chevaux[۷] استفاده می‌شود.

در بسیاری از زبانها، جمع با پسوند مشخص می‌شود، مثل زبانهای ترکی، بنگالی، کیچوایی، بامبارا، ارمنی، فارسی، مصری و ...

---

۱. نظام طبقات جنسی محدودهٔ وسیع زبانهای بانتو را دربرمی‌گیرد. زیر تأثیر این گونه زبانها، این نظام در زبانهای دیگری چون «پُل» و زبانهای ولتایی و ... نیز یافت می‌شود. ــ ن.

۲. پرنده ۳. پرندگان ۴. کتاب

۵. کتابها ۶. اسب ۷. اسبها

در بسیاری از زبانهای دیگر مثل چینی، ژاپنی، کره‌ای و ... در صورت روشن بودن مفهوم، نشانه‌ای برای جمع وجود ندارد.

برخی از زبانها شیوه‌ای خاص خود را دارند، مثل تکرار کلمه در زبان اندونزیایی: *anak* : یک کودک؛ *anak - anak* (که به این ترتیب نوشته می‌شود: *anak2*): کودکان.

در زبان ناهواتل، زبان آزتک‌ها، برخی از گونه‌های جمع با تکرار اولین هجا مشخص می‌شود. اثر این شیوه در واژه‌های فرانسوی مثل *cacao* ، *cacahuète* یا در نام شهر chichicastenago، مکان توریستی معروف گواتمالا، مشاهده می‌شود. این شکل جمع در برخی از زبانهای استرالیایی نیز یافت می‌شود.

نوع دیگر جمع به نام جمع شکسته، ترکیب کلمه و در اکثر موارد واکه را نیز در هم می‌ریزد.

مثال: *man*: مرد (در انگلیسی) ؛ men : مردها.

این شیوه در زبان عربی کاربرد فراوانی دارد، مثل *el bir* [البِئر]: چاه؛ *el biar* [البِئار]: چاهها.

در مورد زبانهای سلتی مانند برتانیی نیز این مسئله صدق می‌کند: *gavr* : بز؛ *givri* : بزها؛ *abostol* : حواری؛ *ebestel* : حواریون.

در زبانهایی که جمع شکسته دارند، جمع «با قاعده» و با پسوند هم وجود دارد.

در بین زبانهای افریقایی، بخصوص زبان «پل» بسیار پیچیده است، زیرا تغییرات آوایی بین مفرد و جمع عملاً همهٔ حروف را دربرمی‌گیرد. مانند جمع کلمهٔ *gorko* (آدم) می‌شود *worbe* ؛ جمع کلمهٔ *pullo* (قوم پل) می‌شود *fulbe* و جمع کلمهٔ *gujjo* (دزد) می‌شود *wibe*.

انواع جمع در زبان موسی در ولتای علیا یا هوسایی در نیجر و نیجریه آن پیچیدگی را ندارند، اما بسیار بی‌قاعده هستند. به عنوان مثال، در زبان موسی: *wefo* : اسب؛ *widi* : اسبها؛ *soré* : جاده؛ *sweya* : جاده‌ها؛ و *moagha* (اسم قوم) در جمع به *mossi* تبدیل می‌شود.

در زبان هوسائی، برای برخی از کلمات، دو نوع جمع متفاوت به کار می‌رود که حاکی از کمیت‌های مختلف است.

مثال *kifi*: ماهی؛ *kifage*: چند ماهی؛ *kifofi*: تعداد زیادی ماهی.

این ویژگی کم و بیش در زبان سومالیایی نیز دیده می‌شود. زبان برتانیی نیز دارای انواع جمع است که بیانگر همان تفاوتهاست.

به طور کلی در زبان هوسائی همیشه اسمها با تغییر بی‌قاعدهٔ پایانه، جمع بسته می‌شوند: *doki* : اسب؛ *dawaki* : اسبها؛ *birni* : شهر؛ *birane* : شهرها، و ... گاه نیز جمع با تکرار آخرین هجا یا تکرار کل کلمه مشخص می‌شود: *magana* : کلمه؛ *maganganu* : کلمات؛ *iri* : نوع؛ *iri-iri* : انواع.

در زبانهای بانتو، برای جمع بستن، پیشوندهای طبقاتی تغییر می‌کنند.

مثال: *mu-ntu* : مرد، انسان؛ *ba-ntu* : مردها. این کلمه بی‌شک ریشهٔ کلمهٔ بانتو است.

در حالی که معمولاً جمع براساس مفرد کلمات ساخته می‌شود، در برخی از زبانها مفرد از جمع کلماتی که به شکل اسم جمع به کار می‌روند، مشتق می‌شود. نام این پدیده انفراد یا فرایند مفردسازی است.

در زبان عربی: *nakhl* (نخل) = نخلها، نخل؛ *nakhla* (نخلة) = یک نخل

در زبان برتانیی : *fiez* = انجیرها، انجیر؛ *fiezenn* = یک انجیر

زبان سومالیایی، که انواع جمع آن بسیار متفاوت است، شیوه‌های خاصی دارد: به خصوص، برای کلماتی که با یک همخوان پایان می‌پذیرند، در جمع، این همخوان تکرار و پیش از آن حرف *a* افزوده می‌شود. مثال: *der* : غزال؛ *derar* : غزالها؛ *af* : دهان؛ *afaf* : دهانها.

جمع صفت، در صورت لزوم، با تکرار اولین هجا مشخص می‌شود.

اشتقاق

تغییر اسم فقط در افزودن علامت جمع نیست. بسیاری از زبانها دارای سیستم اشتقاقهایی مشابه زبان لاتینی هستند.

پایانه‌های کلمات برحسب حالتهای اسم، یعنی نقش آن در جمله، تغییر می‌کند. متداولترین حالتهای اسم عبارتند از: حالت اضافی برای تعیین مالکیت؛ حالت به‌ای و برایی و حالت رایی، بترتیب برای مفعول با واسطه و مفعول بی‌واسطه.

در زبان آلمانی تنها این چهار مورد از حالتهای اسم وجود دارد. در ضمن، این حالتها تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند، به طوری که تصور می‌شود در حال از بین رفتن هستند.

در زبان روسی و زبانهای بالتی ۶ حالت اسمی کاملاً مشخص وجود دارد در بین زبانهای سلتی فقط زبان ایرلندی حالتهای اسم را حفظ کرده است.

عربی کلاسیک ۳ حالت اسمی دارد: حالت نهادی، حالت رایی (مفعولی)، و حالت به‌ای و برایی که در لهجه‌های این زبان در حال از بین رفتن هستند.

مثال: خدمتگزار خداوند، عربی کلاسیک: *abdou llahi* [عبدُاللّهِ]

عربی لهجه‌ای: *abd allah* [عبدَاللّه]

وجود حالتهای اسم در زبانهای دراویدی، زبان باسکی (۱۲ حالت)، گرجی (۷ حالت)، فینی (۱۴ حالت) و خصوصاً زبانهای فینو ـ اویغوری، که در آنها حالتهای اسم یکی از عوامل پیوندی به شمار می‌رود، بوضوح دیده می‌شود.

حروف اضافهٔ پیشایند و پسایند

در زبانهایی که فاقد حالتهای اسم هستند، ارتباط کلمات معمولاً توسط حروف اضافهٔ پیشایند و پسایند مشخص می‌شود. این مورد در زبان فرانسوی صدق می‌کند که حالت اضافی توسط حرف اضافهٔ *de*: (le Jardin *de* la maison)[1] و حالت به ای وبرایی توسط *à* مشخص می‌شود: (il le donne *à* son frère)[2] و مانند آن.

حروف اضافه پیشایند که در زبان فرانسوی، همان‌گونه که از نام آن پیداست، قبل از اسم قرار می‌گیرند در بعضی از دیگر زبانها، مانند زبانهای شمال هند و زبانهای فینو ـ اویغوری، بعد از اسم می‌آیند یعنی پسایند می‌شوند.

اما به عنوان مثال در زبان ترکی، ممکن است حرف اضافهٔ پسایند مستلزم پایانه‌ای، چسبیده به اسم، باشد. مثال: *avdan sonra*: بعد از شکار av (به معنای شکار) در حالت ازی است (با پایانهٔ *dan*) و پس از آن حرف اضافهٔ پسایند *sonra* به معنی «بعد از» به کار رفته است.

باید توجه داشت که در زبانهای دنیا تنوع بسیار زیادی در استفاده از حروف اضافه پیشایند و پسایند وجود دارد: یک زبان ممکن است به طور معمول یکی از دو نوع حرف اضافه را به کار برد، اما در یک گروه زبانی نیز این تفاوت دیده می‌شود. چند مثال:

ـ کاربرد صِرف حروف اضافهٔ پیشایند: زبانهای فرانسوی، انگلیسی، روسی، فارسی، اندونزیایی، یوروبایی[3]، ولوف[4].

---

۱. باغچهٔ خانه

۲. او آن را به برادرش می‌دهد.

3. Yoruba

4. wolof

ـ کاربرد صِرف حروف اضافهٔ پسایند: زبانهای هندی، بنگالی، ارمنی، ژاپنی، ترکی، گوارانی، باسکی، بامبارا، سونقایی، بائولی ...

زبان آلمانی که از حروف اضافهٔ پیشایند استفاده می‌کند، در برخی موارد پسایندها را نیز به کار می‌برد. (*den Fluss entlang*: طول رودخانه).

گاه نیز از حروف اضافه دو سویه استفاده می‌شود که در دو طرف اسم قرار می‌گیرند، مثلاً در زبان آلمانی: *vom Fenster hinaus*: از طرف پنجره.

در زبان فرانسوی، آثاری از حروف اضافهٔ پسایند در عبارتهایی مانند *ci - apres*[1]، *ci - devant*[2]، *là-dessus*[3] و ... مشاهده می‌شود.

حروف اضافهٔ پیشایند یا پسایند در همهٔ زبانها مفاهیم یکسانی را دربرنمی‌گیرند. به عنوان مثال، در زبان اندونزیایی ۳ حرف اضافهٔ اصلی وجود دارد: *di* که بیانگر وضعیت ایستاست، *ke* که بیانگر حرکت به سوی چیزی یا کسی است، و *dari* که مبدأ را مشخص می‌کند.[4] این حروف اضافه پیشایند با اسمهایی تکمیل می‌شوند و با آنها حروف اضافهٔ مرکب را تشکیل می‌دهند. مثلاً از *atas* (یعنی «قسمت فوقانی»)، *di atas* («روی» بدون حرکت) و *ke atas* («روی» با مفهوم حرکت) ساخته می‌شود.

در زبانهای بانتو، مفهوم حرف اضافه کاملاً مشخص نیست: در اغلب اوقات، مفهوم جمله بدون حرف اضافه کاملاً روشن است، گاهی نیز یک حرف اضافهٔ عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد که در صورت لزوم، با اسم مکان تکمیل می‌شود. (با *en face de*[5] و *à l'intérieur de*[6] در زبان فرانسوی قابل مقایسه است). بنابراین، مورد فوق با آنچه در زبان اندونزیایی دیدیم مشابهت دارد.

حرف تعریف

کاربرد حرف تعریف در زبانها رواج زیادی ندارد. زبان لاتینی فاقد حرف تعریف بوده است، زیرا تصریفهای این زبان به حد کافی اسم و نقش دستوری آن را مشخص می‌کردند.

با از بین رفتن تصریفها، نقش حرف تعریف اهمیت بیشتری می‌یابد. به عنوان مثال،

---

۱. پس از آن ۲. جلو آن ۳. روی آن

۴. به ترتیب، تقریباً معادل «در»، «به»، و «از». ـ و. ۵. در مقابلِ

۶. در داخلِ

زبان روسی به دلیل داشتن نظام پیچیدهٔ تصریف، فاقد حرف تعریف است. در مقابل، زبان بلغاری که تصریفهای خود را از دست داده است، از حرف تعریف به عنوان پسوند استفاده می‌کند: درب (بدون حرف تعریف): *vrata*؛ درب (معرفه) : *vratata*. زبان آلمانی که تصریفهای ساده‌تری دارد، در مفرد از حرف تعریف استفاده می‌کند ولی در جمع فاقد حرف تعریف است. مثال: *pferde*: اسبها.

حروف تعریف، در اصل، ضمایر اشارهٔ ساده شده هستند: در زبان فرانسوی حروف تعریف *le* و *la* از *ille* و *illa* لاتینی (*celui - ci*[1]، *celle - là*[2]) گرفته شده‌اند.

در زبان آلمانی، حروف تعریف معیّن *der, die* و *das* مربوط به مؤنث، مذکر و خنثی، از ضمایر اشارهٔ *diese* و *dieser* و *dieses* به معنای «این یکی (مؤنث)»، «این یکی (مذکر)»، ... مشتق شده‌اند.

در زبان انگلیسی حرف تعریف *the* با *this* و *that*، از همان خانواده که معادل آن را در زبان آلمانی دیدیم، در ارتباط است (*d* به *th* تبدیل شده، همان‌گونه که نمونه‌های زیادی از این نوع تطابق آوایی در دست داریم: «خار» در آلمانی: *Dorn*، در انگلیسی: *thorn*؛ «سه» در آلمانی: *drei* و در انگلیسی: *three*...)

بجز زبانهای لاتینی، سلتی و ژرمنی، تعداد زبانهایی که از حرف تعریف استفاده می‌کنند بسیار اندک است. مانند زبانهای سامی: زبان عربی تنها یک حرف تعریف معیّن *el* /ال/ برای مذکر، مؤنث، مفرد، و جمع دارد که معادل آن در زبان عبری *ha* است.

در زبانهای دارای طبقات جنسی، مانند بانتو، کاربرد حروف تعریف به شیوه‌ای افراطی انجام می‌گیرد. در این‌گونه زبانها برای هر یک از طبقات جنسی، که تعداد آنها متجاوز از ده تاست، یک حرف تعریف مؤنث و یک حرف تعریف مذکر به کار می‌رود.

در زبان ولوف که نظام طبقات جنسی آن در حال زوال است، حروف تعریف بسته به حرف آغازی کلمه متغیرند و بعد از اسم می‌آیند. به علاوه، این حروف تعریف براساس نزدیک یا دور بودن چیز مورد نظر تغییر می‌کنند (تقریباً مشابه ضمایر اشاره در زبان فرانسوی: *celui-ci*[3]، *celui-là*[4]).

در زبان سومالیایی، حرف تعریف معیّن به عنوان پسوند به کار می‌رود و از یک

---

۱. این یکی (مفرد مذکر) ۲. آن یکی (مفرد مؤنث) ۳. این یکی
۴. آن یکی

صامت (*g, k* یا *h* برای مذکر؛ *d, t* یا *sh* برای مؤنث براساس آخرین حرف کلمه) و یک واکه: *a* برای اسامی اشخاص و چیزهای نزدیک؛ *i* برای چیزهای دور یا مواردی که زمان فعل گذشته است؛ و *u* برای اسمهای عام تشکیل می‌شود. (مثال: *rob*: باران؛ *robku*: باران [معرفه]).

در این مورد، شباهت عجیبی بین زبانهای سومالیایی و ولوف وجود دارد که فرضیهٔ داشتن منشأ شامی زبانهای افریقای غربی را تقویت می‌کند.

ماسایی، زبان چوپانان معروف کنیا ۳ حرف تعریف مذکر، مؤنث و جمع دارد که به نظر می‌رسد آثار باقیمانده از نظام ساده شدهٔ طبقات جنسی باشد.

برخی از تصریفها که اندکی نقش حرف تعریف را به عهده دارند، در زبانهای گوناگون مشاهده می‌شوند:

- در زبان ناهوآتل (آزتک) با پسوندهای *tli-* و *in-*.
- در زبان باسکی با حرف تعریف معین *a* که در آخر اسم قرار می‌گیرد، *gizon*: انسان؛ *gizona*: انسان (معرفه).

فعل

فعل [طبق تعریف سنّتی] کلمه‌ای است که بر انجام گرفتن عملی دلالت دارد. در زبان فرانسوی، این کلمه با یک رشته از تصریفهای مربوط به زمان، وجه، و شخص تغییر می‌کند. این‌گونه تصریفها به بن فعل افزوده می‌شود و گاهی نیز آن را تغییر می دهد: در مورد افعال با قاعده‌ای مثل *donner*[1]، که برای صرف آن از بن فعل *donn* به علاوهٔ شناسه‌های زمان حال، گذشته، و ... استفاده می‌شود، مشکلی وجود ندارد. با این حال، بن فعلهای بی‌قاعده‌ای مثل *venir*[2] و [*aller*][3] در بعضی ساختهای آنها مانند: *je viens*[4]، *il va*[5] ... حفظ نمی‌شود.

این‌گونه تغییرات در بن فعل، زبانهای تصریفی و زبانهای پیوندی را از یکدیگر متمایز می‌سازد. در زبانهای پیوندی، الحاق شناسه‌های زمان یا شخص به هیچ‌وجه تغییری در بن فعل به همراه ندارد.

---

۱. دادن ۲. آمدن ۳. رفتن
۴. من می‌آیم ۵. او می‌رود

فعل در اکثر موارد مستلزم فاعل و متممهاست. در زبان فرانسوی، فعل براساس فاعل صرف می‌شود (مفرد یا جمع؛ اول، دوم، یا سوم شخص)؛ فاعل پیش از فعل واقع می‌شود، به جزء چند استثنا مانند: جابه‌جایی فعل و فاعل در جملهٔ سؤالی؛ متممها نیز پس از فعل می‌آیند، مگر اینکه ضمیر جایگزین آنها شود.

مثال: Je donne le crayon à mon père [۱]

Je le lui donne. [۲]

در شناسهٔ فعل، گاهی فاعل تنها به صورت املایی مشخص می‌شود بی‌آنکه از تلفظ فعل بتوان به فاعل آن پی برد.

مثال: Je donne. [۳] ,

Tu donnes [۴]

گاهی نیز تلفظ تغییر می‌کند،

مثال: Je donnai , [۵]

Tu donnes [۶]

بوضوح مشاهده می‌شود که این تغییر تلفظ در حال از بین رفتن است، زیرا در زبان فرانسوی، ماضی نقلی جایگزین کاربرد ماضی مطلق شده است:

مثال: J'ai donnè [۷]

Tu as donnè [۸]

در ماضی نقلی، فقط فعل کمکی صرفی می‌شود و، در نتیجه، نیازی به شناخت ساختهای فعلی متعدد نیست. این مسئله تا حد زیادی به ساده‌سازی زبان کمک می‌کند. البته نظام فوق عمومیت ندارد.

در زبان انگلیسی فعلهای کمکی برای زمان آینده و وجه شرطی کاربرد وسیعی دارند: *shall* , *will* , *should* , *would* ؛ ولی کاربرد شناسه‌های فعلی بسیار کمتر است: استفاده از *th* مربوط به دوم شخص که به خداوند اختصاص دارد، دیگر معمول نیست و

---

1. Je / من — donne / می‌دهم — le crayon / مداد را — à mon père / به پدرم

2. Je / من — le / آن را (مداد را) — lui / به او(پدرم) — donne / می‌دهم

۳. من می‌دهم ۴. تو می‌دهی ۵. من دادم (ماضی مطلق)

۶. تو دادی (ماضی مطلق) ۷. من داده‌ام (ماضی نقلی) ۸. تو داده‌ای (ماضی نقلی)

تنها از *s* سوم شخص مفرد به عنوان شناسهٔ فعل استفاده می‌شود.

من آواز می‌خوانم *I sing*

تو (یا شما) آواز می‌خوانی (یا می‌خوانید) *you sing*

او (مذکر) آواز می‌خواند *he sings*

او (مؤنث) آواز می‌خواند *she sings*

ما آواز می‌خوانیم *we sing*

آنها (مذکر و مؤنث) آواز می‌خوانند *they sing*

تعداد زیادی از زبانهای گروههای مختلف مانند زبانهای چینی یا اندونزیایی، کاربرد فعلهای کمکی را به حد افراط می‌رسانند. در این گونه زبانها، فعلها همواره نامتغیرند، زمان با فعلهای کمکی و شخص با ضمیرهای فاعلی تعیین می‌شود. در زبان هوسائی، زمان با فعل مشخص نمی‌شود، بلکه ضمیر بیانگر زمان فعل است و براساس آن تغییر می‌کند.

* * *

در مقابل، تعداد بی‌شماری از زبانها، هندواروپایی و جز آن، دارای نظام افعال تصریفی هستند که مانند زبان فرانسوی و گاه بیش از آن پیچیده‌اند؛ مانند زبانهای بانتو، ترکی و دراویدی.

در بین پیچیده‌ترین نظامها، می‌توان از کیروندی، زبان کشورهای روآندا و بوروندی، باسکی و گرجی نام برد. چند مثال:

در زبان کیروندی، از نظر املایی ضمیر از فعل جدا نیست. ضمیر در اول فعل می‌آید، ولی ضمیر یا ضمایر مفعولی پس از بن فعل در همان کلمهٔ فعلی گنجانده می‌شوند؛ مانند: *azanira* : او می‌آورد.

a در آغاز ضمیر «او» است. «شما می‌آورید» (با ضمیر mu به جای a) می‌شود: *muzanira*.

او یک کتاب برای پسر می‌آورد: *azanira umuhuungu igitabo*

umuhuungu : پسر؛ *igitabo* : کتاب (از کلمهٔ عربی «کتاب»).

برای بیان جملهٔ «او آن را برای او می‌آورد» یعنی برای جایگزین کردن «کتاب» و «پسر» با ضمیرها، به این ترتیب عمل می‌شود: *arakimuuzanira* که تجزیه‌اش عبارت است از:

a: ضمیر «او»؛

ra: جزئی که مشخص می‌کند فعل دیگر متممی بجز ضمیر ندارد؛

ki: ضمیر طبقات جنسی مربوط به *igitabo*؛

muu: ضمیر طبقات جنسی مربوط به *umuhuungu*؛

zanira: فعل به معنای اخص آن (آورد)

در زبانهای گرجی و باسکی، فعل بر پایهٔ اشخاص گوناگون صرف می‌شود. برای توضیح بیشتر باید گفت که در زبان فرانسوی و نیز اکثر زبانها، فعل فقط براساس فاعل تغییر می‌کند.

مانند: je chante une chanson à mon frére,[۱]

je chante des opéras à ma femme,[۲]

Nous les lui chantons,[۳]

Nous chantons,[۴]

فعل *chanter*[۵]، تنها نسبت به فاعل جمله ـ در اینجا «من» یا «ما» ـ متغیر است.

ولی، به عنوان مثال، در زبان گرجی فعل براساس متمم تغییر می‌کند:

من نقاشی می‌کنم *vkhatav*

من (شکل) تو را می‌کشم *gkhatav*

من (چیزی) برای تو می‌کشم *gkhatav*

من برای او نقاشی می‌کنم *vukhatav*

من (چیزی) برای خودم می‌کشم *vikhatav*

به این ترتیب، می‌توان با فعل، تفاوتهای جزئی و بسیار پیچیده را بیان کرد:

من کار می‌کنم *vmushaob*

من او را وادار به کار کردن می‌کنم *vamushaveb*

او مرا وادار به کار کردن می‌کند *mamushavebs*

در زبان باسکی نیز، فاعل و ضمیر مفعولی بی‌واسطه یا با واسطه در فعل تأثیر می‌گذارند. در مورد بسیار پیچیدهٔ «فعل لازم و متمم به‌ای و برایی» یک فعل شامل اکثر عناصر زیر می‌شود:

---

۱. من یک آواز برای برادرم می‌خوانم

۲. من برای همسرم اپرا می‌خوانم

۳. ما آنها را (آوازها را) برای او می‌خوانیم

۴. ما آواز می‌خوانیم

۵. آواز خواندن

پیشوند تصریفی (برای خیال یا آرزو)؛
پیشوند مربوط به مفعول (ضمیر)؛
بن فعل؛
نشانهٔ جمع بودن مفعول؛
پسوند تصریفی (ممکن یا شرطی)؛
پسوند ضمیر مفعولی با واسطه؛
a زینتی؛
پسوند ضمیر فاعلی؛
نشانهٔ جمع؛
عنصر صرفی مربوط به ماضی استمراری.

مثلاً براساس فعل *erama* به معنی «بردن چیزی» جملهٔ *deramadazu* به معنای «شما آن را برای من می‌برید» ساخته می‌شود. *d* آغازی: پیشوند ضمیر مفعولی (آن را)، *erama*: بن فعل (بردن)، *d* دومی: پسوند ضمیر مفعولی با واسطه (برای من)، *a* زینتی، *zu*: فاعل، دوم شخص جمع (شما).

* * *

مسلماً مفاهیم شخص، زمان، وجه فعل، مصدر و وجه وصفی که برای ما فرانسویان آشنا هستند، در دیگر زبانها یا وجود ندارند یا کاربرد آنها مشابه زبان ما نیست.

به عنوان مثال، در زبان روسی، مفهوم فعل کامل و فعل ناقص اهمیت زیادی دارد. اما این مفهوم پیچیده است: یکی نشان دهندهٔ عملی است که پایان پذیرفته و دیگری بیانگر کاری است که هنوز ادامه دارد.

این مفهوم در واژگان با دو گروه فعل مشخص می‌شود: افعال کامل و افعال ناقص؛ که اغلب هر دو دارای یک ریشهٔ فعلی هستند، اما پیشوندها و پسوندهای متفاوت دارند. این گونه افعال ممکن است گاه براساس دو ریشهٔ متفاوت ساخته شوند. هر کدام از این دو گروه افعال به زمان حال، گذشته و حالت امر صرف می‌شوند، ولی زمانهای هر گروه به بیان تفاوتهای جزئی اختصاص یافته است. به خوانندهٔ این کتاب توصیه می‌شود که به مثالهای مربوط در فصل زبان روسی مراجعه کند.

* * *

ویژگی مشترک زبانهای روسی و گرجی، شاید به دلیل همجواری جغرافیایی، در این

است که دارای دو گروه فعل حرکتی هستند: فعلی که عملی شدن را می‌رساند (پرنده پرواز می‌کند: پرنده می‌تواند پرواز کند) و فعلی که انجام شدن عملی را با هدف مشخص بیان می‌کند (پرنده به سوی رودخانه پرواز می‌کند). مثالهای مربوط به این ویژگی نیز در فصل زبان روسی خواهد آمد.

* * *

برای فرانسوی زبانان بسیار عادی به نظر می‌رسد که صرف فعل با تغییر شناسه انجام گیرد. در زبان عربی نیز، زمانهای گذشته به این ترتیب صرف می‌شوند، ولی برای زمانهای حال، در اول فعل تغییر به وجود می‌آید (به فصل مربوط به زبان عربی مراجعه کنید).

در زبان عفّار که در جیبوتی و مناطق مجاور اتیوپی به آن تکلم می‌شود، صرف برخی افعال در اول فعل و برخی دیگر در آخر فعل تغییر به وجود می‌آورد.

در زبانهایی مانند اندونزیایی و تعداد زیادی از زبانهای افریقای غربی که افعال آنها نامتغیرند زمان با الحاق اجزائی که خود نیز اغلب فعل هستند و معمولاً به اول افعال افزوده می‌شوند، مشخص می‌شوند.

مثال در زبان اندونزیایی: من می‌آیم *saya datang*

من خواهم آمد *saya mau datang*

ولی در افریقا زبانی مانند هوسائی زمان فعل را تغییر ضمیر شخصی بیان می‌کند. (به فصل مربوط به زبانهای افریقایی مراجعه کنید).

در زبان هندی و دیگر زبانهای هندواروپایی هند شمالی (بنگالی، نپالی و ...) از معادل «وجه وصفی» [1] در زبان فرانسوی، برای ساخت زمانهای مختلف استفادهٔ زیادی می‌شود.

قابل ذکر است که در برخی موارد، فعل متعدی با مفعول بی‌واسطهٔ خود مطابقت می‌کند. این مورد با قاعدهٔ مطابقت وجه وصفی در زبان فرانسوی بی‌شباهت نیست (مثلاً در جملهٔ la chanson que j'ai chantée[2]، وجه وصفی *chantée* با *chanson*[3] که مؤنث است تطبیق می‌یابد).

در زبان هندی، فعل کمکی معمولاً بعد از بن فعل قرار می‌گیرد و بیانگر مفاهیمی چون امکان انجام شدن عمل، پایان انجام شدن فعل، و جز آن است. نقش این نوع فعلها مانند

1. participe

۲. آوازی که من خواندم ۳. آواز

افعال زبان فرانسوی است که پس از آن مصدر مـی‌آید: *pouvoir*[1] ، *de finir*[2] ... در زبـان هندی، قرار گرفتن فعل کمکی پس از بن فعل به سیاق افعال زبانهای پیوندی مثل ترکی مربوط می‌شود. در این زبانها، ساخت فعل به تـرتیب بـالا است. در فـصل مـربوط بـه زبانهای ترکی بار دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت.

* * *

این ترکیب دو فعل به منظور بیان بهتر مـفهوم یکـی از آن دو، در واقـع در زبـانهای گسسته که نمونهٔ بارز آن زبان چینی است، کاربرد فراوان دارد.

حرف چینی که نمایشگر فعل است ذاتاً نامتغیر است، اما گاه برای ایـجاد تـغییرات لازم با حرفهای دیگر که آنها نیز اغلب نقش فعل را دارند، تکمیل مـی‌شود. بـنابرایـن، فعلی که پس از علامت (*le*) می‌آید، ناقص (فعل گذشته)، ولی زمان فعلی که پیش از علامت (*jiang*) قرار می‌گیرد، آینده است.

این‌گونه ترکیبات فعل که تعداد آنها بسیار زیـاد است، ظـرافت تـفکر چـینی را مـنعکس می‌کند. زبان فرانسوی برای بیان مفاهیمی چون فعل مجهول، فعل سببی، توانایی، احتمال و جز آن، دو فعل کنار هم به کار می‌برد (مثلاً براساس *transporter*[3] افعال دیگری ساخته می‌شود: ... *être transporté*,[4] *pouvoir transporter*,[5] *faire transporter*,[6] *fallior transporter*,[7])

بسیاری از زبانها این مفهومها را با تغییراتی در واکه‌ها، پسوندها، ملفوظ بودن اولین حرف کلمه، پیشوندها، تغییر آهنگ و ... در خود فعل می‌گنجانند.

زبان عربی نیز حدود ۱۰ نوع ساخت فعلی مشتق دارد که با کشیدگی یک واکـه بـا افزودن یک حرف (*n, s, t*) به اول ریشهٔ فعل، و حتی با وارد کردن *t* پس از اولین همخوان ریشهٔ فعل، بیانگر فعلهای انعکاسی، مجهول، سببی و تأکیدی است:

/ جَمَعَ / گرد آورد *jama'a*

/ إجْتَمَعَ / گرد آمد *ijtama'a*

زبانهای پُل، ولوف، و دیگر زبانهای افـریقایی فـعلهای مشـتق را بـه کـمک پسـوندهای مختلف می‌سازند.

مثال در زبان «پل» : بستن: *mabbugo*؛ باز کردن: *mabbitugo*.

---

۱. توانستن ۲. تمام کردن ۳. منتقل کردن

۴. منتقل شدن ۵. داشتن توانایی برای منتقل کردن

۶. واداشتن به منتقل کردن ۷. ضرورت انتقال

در زبان «ولوف» : رفتن: *dem* ؛ رفتن با ...، همراهی کردن: *demale*
صحبت کردن: *wax* ؛ صحبت کردن با، چانه زدن: *waxale*.

در زبان ولوف، حدود ۳۰ پسوند از این نوع وجود دارد که انواع ساختهای فعل را به وجود می‌آورند.

در زبانهای هندواروپایی آثاری از این گونه شیوه‌ها دیده می‌شود.

مثلاً در زبان آلمانی: نوشیدن: *trinken* ؛ نوشاندن: *tränken*
در لاتینی: افتادن: *cadere* ؛ انداختن: *caedere*.

ضمایر

ضمیر یکی از مقولات دستوری است که در زبانهای گوناگون دنیا تنوع زیادی دارد.

ضمیر جانشین اسم می‌شود. بنابراین، عنصر ضرور جمله نیست، بلکه به ساده شدن آن کمک می‌کند. (مثلاً به جای جملهٔ «من یک جعبه دارم و آن را به تو می‌دهم»، می‌شود گفت: «میشل یک جعبه دارد و میشل جعبه را به پیر می‌دهد».)

برای اینکه مفهوم جمله مبهم نباشد، ضمیر باید کاملاً بیانگر اسمی باشد که جایگزین آن شده است. در مقابل، به دلیل این که ضمیر به منظور ساده کردن جمله به کار می‌رود اگر مفهوم جمله بدون ضمیر کاملاً روشن باشد، نیازی به کاربرد آن نیست.

در واقع، دیده می‌شود در زبانهایی که دارای عنصر صرف فعلی کاملاً مشخصی هستند، غالبا ضمیرهای فاعلی حذف می‌شود.

اشخاص فعل در همهٔ زبانها یکسان است (اول شخص: من و ما؛ دوم شخص: تو و شما؛ سوم شخص: او و آنها (مذکر و مؤنث)، ولی تفاوتهای عمده‌ای در این مورد وجود دارد.

* * *

برای اول شخص جمع، برخی از زبانها تمایز آشکاری بین ضمیر «ما»ی شامل و «ما»ی غیرشامل قائلند، بسته به این که شخص مخاطب را هم دربرگیرد یا نه. مثلاً یک زوج فرانسوی که از انگلستان دیدن می‌کنند، برای این که به یک انگلیسی بگویند: «ما امروز صبح رسیده‌ایم» باید از ضمیر غیرشامل و برای ادای جملهٔ «ما امروز آفتاب خوبی داریم» از ضمیر شامل استفاده کنند.

زبانهایی که از دو نوع ضمیر «ما» استفاده می‌کنند، عبارتند از: زبانهای مالزیایی پولینزیایی، زبانهای دراویدی، زبانهای بامیلِکهٔ کامرون، آنچه که از زبان آینوس

در ژاپن باقی مانده است و بسیاری از زبانهای بومی آمریکای جنوبی مانند گوارانی و کیچوایی.

* * *

برای دوم شخص، اغلب حالتهای مؤدبانه‌ای وجود دارد که یا به حالت اصلی افزوده می‌شود یا جایگزین آن می‌گردد.

· در زبان انگلیسی، ضمیر *thou* (تو) دیگر جز برای خطاب به خداوند به کار نمی‌رود و فقط از دوم شخص جمع *(you)*: شما استفاده می‌شود. در صورتی که در زبان فرانسوی، استفاده از ضمیر *(vous)* (شما) برای دوم شخص مفرد، فقط جنبهٔ مؤدبانه دارد.

در زبان اسپانیایی، برای سوم شخص مفرد هم از حالت مؤدبانه استفاده می‌شود. مشابه این مورد تقریباً در زبان فرانسوی وجود دارد: «خانم پذیرایی شدند»[1]. کلمهٔ قرضی ـ *usted* (در جمع: *ustedes*) در عربی به معنای «استاد» است. اسپانیایی‌ها که از ریشه‌شناسی این کلمه ناخرسندند، اعتقاد دارند که کلمهٔ مزبور از *vuestra merced* (لطف شما) گرفته شده است.

اکثر زبانهایی که بین مذکر و مؤنث تمایز قائلند برای سوم شخص مفرد از دو ضمیر استفاده می‌کنند: در زبان فرانسوی *il*[2] و *elle*[3]. و نیز بندرت دو ضمیر متفاوت برای دوم شخص مفرد وجود دارد: تو (مذکر) و تو (مؤنث) در زبان هوسائی (نیجر و نیجریه) و عربی مشاهده می‌شود.

برخی از زبانها دارای ضمیر سوم شخص مبهمند (مثل ضمیر *on* در زبان فرانسوی [به معنای: «کسی»، «یکی»] و در تعدادی از زبانها اطناب [4] به کار می‌رود.

در زبان ژاپنی، ضمیرهای متعددی برای بیان درجات مختلف احترام وجود دارد. برای ضمیر «من» به ترتیب از درجهٔ ادب زیاد تا کم از کلمات زیر استفاده می‌شود: *watakushi*، *watakshi*، *boku*، *washi* و *ore* که دو ضمیر آخر آشکارا غیر مؤدبانه است.

برای ضمیر «شما» کلمات زیر به کار می‌رود: *anatasama* (بسیار محترمانه)، *o - taku*، *anata*، *kimi*، *omae* (این دو ضمیر آخر را مردها در خانهٔ خود به کار می‌برند)، و *kisama* که مؤدبانه نیست.

---

1. Madame est servie.

۲. او (مذکر)

۳. او (مؤنث)

4. périphrase

در زبانهای کرو، در افریقا، تمایز ضمایر اول شخص و دوم شخص مفرد با تغییر آهنگ صورت می‌گیرد: زیر (برای اول شخص) و بم (برای دوم شخص).

* * *

در تعداد زیادی از زبانها بین ضمیر منفصل «من»[1] و حالتهای فاعلی[2] یا مفعولی[3] آن تفاوت وجود دارد، اما بندرت ضمیر به پیروی از زمان فعل (در حالی که خود فعل نامتغیر است) تغییر می‌کند. در هر حال، این مسئله در مورد زبان هوسائی صدق می‌کند. در این زبان، ضمیر حال، گذشته، آینده و امری وجود دارد. به این ترتیب، براساس فعل نامتغیر *zo* به معنای «آمدن» ساختهای فعلی زیر مورد استفاده قرار می‌گیرد:

na zo: من آمدم

ka zo: تو آمدی (مذکر)

kin zo: تو آمدی (مؤنث)

ya zo: او آمد (مذکر)

ta zo: او آمد (مؤنث)

an zo: کسی آمد

mun zo: ما آمدیم

kun zo: شما آمدید (مذکر و مؤنث)

sun zo: آنها آمدند (مذکر و مؤنث)

برای وجه امری ـ التزامی، مشتقات زیر به کار می‌رود:

in zo: باید بیایم

ka zo: بیا (خطاب به یک مرد)

ki zo: بیا (خطاب به یک زن)...

برای زمان آینده:

kan zo: من خواهم آمد

kya zo: تو خواهی آمد (مؤنث)...

روش مشابهی در زبان ولوف، در سنگال، وجود دارد.

در زبانهای بانتو، ضمیر به دلیل اینکه براساس طبقهٔ جنسی اسم تغییر می‌کند، نقش

---

۱. من: moi

۲. من (حالت فاعلی): je

۳. مرا ـ به من (حالت مفعولی): me

مهمتری دارد. به خاطر دارید که به جای مذکر و مؤنث که در زبان فرانسوی اسمها را به دو گروه تقسیم می‌کند، زبانهای بانتو حدود ۶ طبقهٔ جنسی یا بیشتر دارد که هر کدام به واسطهٔ پیشوند مفرد و پیشوند جمع مشخص می‌شود (کاربرد پسوندها بسیار کم است).

مثال: *mu - ntu*: مرد؛

ba-ntu: مردها.

در اینجا، پیشوندهای *mu* و *ba* به عنوان ضمایر طبقهٔ جنسی مربوطه به کار می‌روند.

در اکثر موارد، ضمایر فوق برای تعیین طبقهٔ فاعلی، پیش از فعل قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، در بولو[1] (زبان جنوب کامرون) گفته می‌شود: *bikalate bi ne abui.*؛

bi: پیشوند متعلق به طبقهٔ جنسیِ *kalate* («کتاب» با کلمهٔ *carte* مقایسه کنید)؛ *ne*: فعل «بودن»؛ *abui*: «زیاد».

معنای کلمه به کلمهٔ جمله این است: «کتابها، آنها زیادند». این قاعدهٔ دستوری در زبان فرانسوی نوعی شیوهٔ گفت و گو است که زیر عنوان تحقیر آمیز «سیاه کوچولو»[2] معروف است (مثال: «ارباب، او گفت»)[3]. ولی در اینجا این موضوع به هیچ وجه ارتباطی با کلام کودکانه ندارد، بلکه ناشی از انتقال دستور زبان بانتو به زبان فرانسوی است.

* * *

در مورد صفتهای ملکی که اغلب به مفهوم ضمیر نزدیک هستند، باید گفت که در برخی زبانها مثل فرانسوی، جنس صفت ملکی با جنس چیز مورد تملک مطابقت می‌کند (برای مرد و زن به طور یکسان گفته می‌شود: "son" chapeau[4] "sa" voiture,[5]).* در صورتی که در زبان انگلیسی، صفت ملکی به پیروی از جنس مالک تغییر می‌کند (برای مرد: his *car*, his *hat*؛ و برای زن her *car*, her *hat*).

شایان ذکر است که در زبانهای لاتینی و روسی، صفت ملکی سوم شخص براساس آنکه با فاعل یا شخص دیگری مربوط باشد، متغیر است. (مثال: برای بیان جملهٔ «او عقیده‌اش را (یعنی عقیدهٔ خودش را) اظهار کرد» زبان لاتینی صفت ملکی suus و زبان روسی svoi را به کار می‌برد، ولی برای بیان جملهٔ «او از آن شخص پولش را (یعنی پول آن شخص را) گرفت» در زبان لاتینی صفت ملکی ejus، و در روسی ievo به کار می‌رود.)

1. Bulu
2. Petit - nègre
3. le patron, il a dit
۴. کلاه او
۵. اتومبیل او
*. Chapeau مذکر و voiture مؤنث است.

پرسش

در زبان فرانسوی برای پرسش مستقیم از روش کلاسیک تغییر در ترتیب کلمات استفاده می‌شود. مثال: viens[۱] ?tu -

فاعل در صورتی که ضمیر نباشد، در جای خود باقی می‌ماند، اما ضمیر مربوط به آن پس از فعل قرار می‌گیرد؛ مثال: ?ta femme vient - elle[۲].

در پرسش غیر مستقیم هم سؤال در جملهٔ پیرو که با si شروع می‌شود قرار دارد. مثال: je me demande si ta femme viendra.[۳]

نوع پرسش غیرمستقیم دیگر نیز متداول شده است که به عنوان شیوهٔ جدیدی برای پرسش مستقیم به شمار می‌آید و آن استفاده از est - ce que[۴] است، مثل: ?est - ce que tu viens[۵]

معنای کلمه به کلمهٔ جمله چنین است: «این که تو می‌آیی، (درست) است؟»

Est - ce que ادات استفهامی است که در اول جمله می‌آید و موجب تغییر در ترتیب جمله نمی‌شود. شیوهٔ عامیانه پرسش عبارت است از تغییر آهنگ صدا بدون ایجاد تغییر در ترتیب کلمات. کافی است که با آهنگ استفهامی جمله را بیان کنیم: tu Viens[۶].

همچنین، برای بیان پرسش می‌توان جمله را با عبارت استفهامی nést- ce pas[۷] ادامه داد. مثال: ?tu viens, n'est - ce pas[۸]. در اینجا، تغییر آهنگ به عبارت n'est- ce pas منتقل می‌شود.

و بالاخره می‌توان از عبارت خودمانی‌تر "?tu viens ou tu ne viens pas"[۹] استفاده کرد.

کاربرد ادوات استفهامی (*quand*[۱۰]، *où*[۱۱]، *pourquoi*[۱۲]، ...) مستلزم جا به جایی فعل و فاعل یا استفاده از اطناب است. مثال: ?pourquoi vient - elle[۱۳] یا Est - ce que tu sais pourquoi elle vient?[۱۴].

این توضیحات بیانگر آن است که در زبان فرانسوی شیوه‌های مورد استفاده برای بیان پرسش بسیار زیاد و پیچیده است.

خواهیم دید برخلاف آنچه که در مورد سایر مباحث دستوری صدق می‌کند، تقریباً

---

۱. تو می‌آیی؟
۲. زن تو می‌آید؟
۳. از خودم می‌پرسم آیا زن تو خواهد آمد؟
۴. معادل «آیا» در زبان فارسی
۵. آیا تو می‌آیی؟
۶. آیا تو می‌آیی؟
۷. این طور نیست؟
۸. تو می‌آیی، این طور نیست؟
۹. تو می‌آیی یا نمی‌آیی؟
۱۰. کی (چه وقت)
۱۱. کجا
۱۲. چرا
۱۳. چرا او می‌آید؟
۱۴. آیا تو می‌دانی چرا او می‌آید؟

همهٔ شیوه‌های پرسش موجود در زبانهای دنیا در زبان فرانسوی یافت می‌شود.

دیگر زبانهای هندواروپایی یکی از شیوه‌های فوق یا، همزمان، چند شیوه را مورد استفاده قرار می‌دهند.

در این زبانها، معمولاً از جابه‌جایی فعل و فاعل استفاده می‌شود (اسپانیایی، آلمانی). در زبان روسی، علاوه بر آن، یکی از ادات استفهامی هم به کار می‌رود.

شما حرف می‌زنید. *vy govoritié*

آیا شما حرف می‌زنید؟ *govoritié li vy?*

زبان انگلیسی جملهٔ استفهامی را با فعل *do* به کار می‌برد که معادل "*est - ce que*" در زبان فرانسوی است. این فعل کمکی صرف می‌شود و در سوم شخص مفرد به *does* تبدیل می‌گردد. بنابراین، با فرمول فرانسوی est-ce que تفاوت اندکی دارد:

تو می‌آیی. .you come؛ آیا تو می‌آیی؟ ?do you come

او می‌آید. .he comes؛ آیا او می‌آید؟ ?does he come

بسیاری از زبانهای هندواروپایی (آلمانی، فارسی، ...) دست کم در زبان عامیانه برای پرسش از تغییر آهنگ جمله استفاده می‌کنند.

در تعداد زیادی از زبانهای غیر هندواروپایی پرسش با ادات استفهامی که در آخر جمله می‌آید مشخص می‌گردد (مثل n'est - ce pas در زبان فرانسوی).

این مورد در زبان‌های چینی (ادات استفهامی *ma*) کره‌ای، و ژاپنی (ادات استفهامی *ka*) صدق می‌کند. زبان هندی از اداتی مشابه استفاده می‌کند (*kya*)، ولی آن را در آغاز جمله می‌آورد و در نبود این ادات تنها آهنگ کلام برای بیان پرسش کفایت می‌کند.

همچنین با هم آوردن فعل مثبت و منفی (که مشابه آن در زبان فرانسوی ذکر شد: تو می‌آیی یا نمی‌آیی؟) کاربرد فراوانی در زبان چینی دارد.

زبان خِمِری (کامبوج) جملهٔ استفهامی را با *ru te* خاتمه می‌دهد که معنای کلمه به کلمهٔ آن می‌شود: «یا نه؟»

* * *

می‌بینیم که در بسیاری از زبانهای هندواروپایی، کلمات استفهامی با آوای *k* آغاز می‌شوند (مثل ادات استفهامی در زبان ژاپنی).

مثال: فرانسوی: quel [۱] ؛ روسی: ?Kotoriy ؛ فارسی: کدام؟ هندی: ?kaun ؛ اسپانیایی: ?cual و ....

W در زبان انگلیسی و آلمانی (?welche? which) تغییر شکل آوایی "k" براساس تحول کلاسیک است: *k* ← *g* ← *w*.

زبان برتانیی که کلمات استفهامی آن با *p* شروع می‌شود، یک استثناست. این چیزی است که با قانونهای آوایی قابل توجیه است (*quinta* در زبان لاتینی را با *penta* یونانی مقایسه کنید).

نفی

ساده‌ترین شکل نفی، یعنی «نه» در پاسخ به پرسش، دست کم آن گونه که در زبان فرانسوی هست *(non)*، در همهٔ زبانها وجود ندارد.

به عنوان مثال، در زبان برتانیی، کلمهٔ *nann* که مشابه *non* فرانسوی است به کار می‌رود، ولی نقش آن تأیید پرسشی است که به شکل منفی ادا شده باشد.

اگر بپرسیم: «تو نمی‌آیی؟»، *nann* به این مفهوم است که «نه، من نمی‌آیم».

در صورتی که پرسش به شکل مثبت ادا شود: «تو می‌آیی»؟ اینجا کلمه‌ای معادل «نه» فرانسوی وجود ندارد و در پاسخ باید فعل را به شکل منفی به کار برد: «نمی‌آیم».

زبانهای چینی و فینی پاسخ منفی را به همین شکل بیان می‌کنند.

در برخی زبانها، در پاسخ به یک پرسش منفی، در صورت نفی مورد پرسش، کلمهٔ «نه» به کار می‌رود. مثلا اگر بپرسیم: «باران نمی‌آید»؟ پاسخ «نه» بدین معناست که «باران می‌آید». این مورد به ویژه در زبانهای هوسائی، تای، و مالاگاسی مشاهده می‌شود.

* * *

برای منفی کردن فعل، روشهای بسیاری وجود دارد. در زبان فرانسوی، فعل بین دو قید انکار *(ne ... pas)* [۲] قرار می‌گیرد. همین شیوه در لهجهٔ زبان عربی وجود دارد: *ma...ch*

---

۱. کدام؟

۲. در زبان فرانسوی، کلمهٔ pas ، در ابتدا دارای مفهوم انکار نبود، بلکه مفهوم «قدم و پا» را داشت و به عنوان کوچکترین مقیاس جابه‌جایی به کار می‌رفت. در زبان عربی نیز ch [ش] همان کلمهٔ cheï [شی] (چیز) است که مصغّر آن chouïa [شُیَّ] وارد زبان آرگو(لاتی) فرانسوی شده است. این درست مانند کلمهٔ فرانسوی rien (هیچ چیز) است که از ریشهٔ (لاتینی) rem (چیز) در حالت مفعولی گرفته شده است. در زبان لاتینی، ضمایر مبهم از ←

(ma.kach[1] وجود ندارد). ولی در عربی فصیح این شیوه به کار نمی‌رود. زبانهای برتانیی و گالی نیز برای منفی کردن فعل آن را بین دو قید نفی می‌آورند، اما در زبان گیلی به این شکل نیست.

زبان برمه‌ای نیز از قید مرکب نفی *ma...bu* استفاده می‌کند، مثلاً: خوب: *kaun*؛ بد (چیزی که خوب نیست): *makaunbu*. با این حال، اگر فعل منفی مرکب از اسم و فعل باشد، بخش اول قید نفی بین این دو جزء ترکیبی قرار می‌گیرد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که ترکیب کلمه از هم پاشیده شده است. مثلاً از فعل *nale*: فهمیدن، *nalede*: من می‌فهمم (*de* علامت وجه اخباری فعل است. شناسهٔ شخص فعل تنها در صورت لزوم ذکر می‌شود) و *namalebu*: من نمی‌فهمم (وجود عنصر صرفی وجه اخباری دیگر ضرورت ندارد) ساخته می‌شود.

در افریقا، زبان هوسایی نیز قید مرکب نفی *ba ... ba* را به کار می‌برد. اما اولین بخش آن قبل از ضمیر و ضمیر نیز قبل از فعل قرار می‌گیرد و بخش دوم آن در پایان جمله می‌آید.

مثال: شما به خانه آمدید: *ka zo gida* (*ka*: ضمیر دوم شخص ماضی؛ *zo*: فعل «آمدن»؛ *aida*: خانه)؛

شما به خانه نیامدید: ba ka zo gida ba.

* * *

عربی کلاسیک، بسته به زمان فعل، از انواع قیدهای نفی استفاده می‌کند که همواره پیش از فعل واقع می‌شوند: ما: برای فعل کامل؛ لا: برای فعل ناقص اخباری؛ لن: برای آینده؛ لم: برای گذشته.

در زبان‌های تبتی و گیلی نیز قید نفی بسته به زمان فعل متغیر است.

زبان گرجی دارای ۳ قید نفی متفاوت است که قبل از فعل قرار می‌گیرند: *(ar)* برای بیان انکار، *(ver)* برای بیان عدم امکان، و *(nu)* که مفهومش کمی متفاوت است و در

→

ترکیب اسم و یک قید نفی ساخته می‌شوند. مثل: **nemo (ne - homo)**: حتی یک نفر، هیچ کس؛ **nihil (ne hilum)**: حتی یک پر کاه، هیچ چیز.

۱. این عبارت در واقع کوتاه شدهٔ «ما کانَ شَیء» و ـــ معنای کلمه به کلمهٔ آن «چیزی نبود» است. می‌توان برای منفی ساختن هر فعلی آن را میان «ما» و «شَیء» قرار داد، همچنان که در زبان فرانسوی آن را میان "ne" و "pas" می‌گذارند. ـ و.

مواردی مثل: «عجله نکنید»[1] (در زبان فرانسوی) به کار می‌رود.

زبانهای ترکی نیز پسوند را بلافاصله پس از ریشهٔ فعل و قبل از عنصر صرفی مربوط به شخص به کار می‌برند. مثلاً *Konuşmuyorum* من در حال صحبت کردن نیستم (*Konu§*: ریشهٔ فعل «صحبت کردن»؛ *mu*: قید نفی؛ *yor*: پسوند حال استمراری؛ *um*: عنصر صرفی مربوط به اول شخص مفرد. به این ترتیب، قید نفی در گروه فعلی گنجانده شده است).

در زبانهای بانتو، از ضمیر نفی استفاده می‌شود و به صورت پیشوند فعل به کار می‌رود.

در زبان سواحلی، به عنوان نمونه، برای اول شخص به جای *ni* از *si* استفاده می‌شود.

در زبانهای پل و ولوف، پسوندها نشانهٔ فعل منفی هستند.

در زبان بامبارا و زبانهای ماندینگ، جزئی که بین ضمیر و فعل نامتغیر قرار می‌گیرد زمان فعل را تعیین می‌کند و منفی شدن فعل نیز با تغییر همین جزء صورت می‌گیرد.

مثال: تو می‌خوری: *i be domu* (*i*: تو؛ *be*: جز مربوط به زمان حال؛ *domu*: خوردن).

تو نمی‌خوری: *i te domu* (*te*: جزء مربوط به زمان حال منفی).

زبان ژاپنی به روشی نسبتاً ساده یعنی با تغییر عنصر صرفی فعل، آن را منفی می‌کند.

ولی زبان کره‌ای ساخت فعلی ویژه‌ای را همراه یک فعل معین منفی به کار می‌برد.

برای مثال: من می‌روم: *kamnida* (*ka*: فعل «رفتن» ؛ *mnida*: مؤدبانه‌ترین شکل زمان حال ؛ شخص فعل مشخص نشده است)؛ من نمی‌روم: *kadji anssumnida* (*kadji*: ساخت ویژهٔ فعل؛ *anssumnida*: فعل معین منفی زمان حال).

در زبان کره‌ای گاه به جای کلمهٔ نفی فعل، از افعال منفی که ریشهٔ جداگانه‌ای دارند استفاده می‌شود. به عنوان مثال، در کنار فعل «بودن» (*itta*)، فعل «نبودن» (*opta*) و در کنار فعل «دانستن» (*alda*)، فعل «ندانستن» (*morüda*) وجود دارد (این کلمه را با فعل ignorer[2] در زبان فرانسوی مقایسه کنید).

زبان کره‌ای تنها زبانی نیست که دارای فعل «نبودن» است. این مورد بخصوص در زبان ترکی هم دیده می‌شود:

کتاب هست: kitap var

1. Ne vous dépêchez pas.

۲. Savoir : دانستن، ne Pas Savior و ignorer : ندانستن.

کتاب نیست: kitap yok

ویژگی زبان آلمانی استفاده از نشانهٔ نکرهٔ منفی *kein* است:

اینجا کتابی هست *es gibt ein Buch* ;

اینجا کتابی نیست *es gibt kein Buch* .

* * *

مثالهای مربوط به ویژگیهای نفی فعل در زبانهای مختلف بی‌شمار است.

در خاتمه باید گفت که تکان دادن سر از بالا به پایین به معنای «آری» و از چپ به راست به معنی «نه» که برای ما بسیار عادی است، مفهوم آن در شرق برعکس می‌شود. این مسئله بی شک اسباب دردسر هم می‌شود.

شمارش اعداد

به استثنای ملتهای بدوی مانند بومیان استرالیا، که برای آنها بیشتر از عدد «سه» می‌شود «خیلی»، همهٔ زبانها دارای «دستگاه شمار»ی هستند که از نظر تئوری امکان شمارش تا بی‌نهایت را به دست می‌دهد.

سه دستگاه‌شمار عمده عبارتند از:

- دستگاه‌شمار بر مبنای ۵
- دستگاه‌شمار بر مبنای ۱۰
- دستگاه‌شمار بر مبنای ۲۰

سیستم شمارش بر مبنای ۲، که ویژهٔ متخصصان علوم کامپیوتر است، یا سیستم شمارش بر مبنای ۱۲، که بخصوص در انگلستان برای واحدهای اندازه‌گیری به کار می‌رفته (۱۲ شیلینگ معادل یک لیرهٔ استرلینگ بوده است)، در هیچ زبانی کاربرد ندارند.

این نشانگر آن است که تا چه اندازه به شرایط جسمی خود وابسته‌ایم، شمارش به کمک انگشتان دست، دو دست یا دستها و پاها همواره امری عادی بوده است. از سوی دیگر، در برخی زبان‌ها، نام اعداد از نام اعضای بدن گرفته شده‌اند. در زبان هوایلو (کالدونی جدید)، عدد ۲۰ به مفهوم «انسان» است.

زبانهایی که سیستم شمارش آنها بر مبنای ۵ است یا این سیستم تأثیری آشکار در شمارش اعداد آنها دارد عبارتند از:

در افریقا: پل، ولوف، سرر، برخی زبان‌های منده (دان)، کرو (بِت)، یا

زبانهای ولتایی (کولانگویی).
در امریکا: ناهوآتل و اوتومی در مکزیک، زبانهای کارائیبی و آراواکی، و نیز گوارانی در امریکای جنوبی.
در اقیانوسیه: هوایلو
در آسیا: زبان خِمری

مثالهایی از دستگاه شمارش بر مبنای ۵: اعداد خمری.

1: *muoy*	6: *pram muoy*
2: *pir*	7: *pram pir*
3: *bei*	8: *pram bei*
4: *buon*	9: *pram buon*
5: *pram*	10: *dap*

دستگاه‌شمار بر مبنای ۱۰ در زبانهای لاتینی، ژرمنی، اسلاوی و همچنین در زبانهای چینی، اندونزیایی، ترکی، نوبه‌ای (سودان)، bامون (کامرون)، گورمانچ (ولتای علیا)، بائوله (ساحل عاج)، و ... مورد استفاده است.

دستگاه‌شمار زبان هندی در اصل بر مبنای ۱۰ است، ولی عملاً باید همهٔ اعداد از ۱ تا ۱۰۰ را آموخت، زیرا هر عدد دارای اسم خاصی است که از دهگان و یکان نمی‌توان دقیقاً به آن پی برد.

دستگاه‌شمار بر مبنای ۲۰ در زبانهای برتانیی، باسکی، گرجی، مایایی، آینو (ژاپن) وجود دارد. در زبان فرانسوی، احتمالاً به دلیل تأثیر زبان سلتی، نمونه‌هایی از این سیستم یافت می‌شود، مثل عدد "quatre-vingts"[1] و بیمارستان "Quinze - Vingts"[2] (سیصد تختخوابی) در پاریس.

در زبان فرانسوی، برای اعداد دو رقمی ابتدا دهگان و سپس یکان مشخص می‌شود. زبانهای آلمانی، عربی، bامیلکه و برتانیی در جهت عکس عمل می‌کنند. زبان مالاگاسی نیز، برخلاف دیگر زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی، یکان را قبل از دهگان و دهگان را قبل

۱. quatre - vingts (هشتاد) مرکب است از vingt (بیست) و quatre (چهار)، یعنی ۴ × ۲۰
۲. معنای نام این بیمارستان «سیصد» است، مرکب از vingt (بیست) و quinze (پانزده)، یعنی ۱۵×۲۰

از صدگان و صدگان را پیش از هزارگان قرار می‌دهد.

بسیاری از زبانهای خاور دور (چینی، کره‌ای، ژاپنی، ...) برای عدد ۱۰/۰۰۰ نام ویژه‌ای به کار می‌برند.

مفهوم ضمنی فریاد *banzai* ژاپنی‌ها به معنای «۱۰۰۰۰ سال» (*ban*: ۱۰۰۰۰) عبارت است از آرزوی عمر طولانی برای امپراتور. برابر لغوی آن در زبان چینی *wan sui* با همان علائم نوشته و در پایان بسیاری از شعارها یافت می‌شود.

در زبانهای فوق، شیوهٔ ساخت اعداد چنین است: یک میلیون: صد برابر ۱۰۰۰۰. چینی‌ها برای نوشتن این عدد از ۳ علامت اندیشه‌نگار «۱»، «۱۰۰» و «۱۰۰۰۰» استفاده می‌کنند و آن را *yi bai wan* می‌گویند.

همچنین، عدد هفتاد هزار و شصت و سه (۷۰,۰۶۳) چنین گفته می‌شود:

سه	ده	شش	صفر	ده‌هزار	هفت
san	*shi*	*liu*	*ling*	*wan*	*qi*

و عدد هزار و نهصد و هشتاد و دو (۱۹۸۲):

دو	ده	هشت	صد	نه	هزار	یک
er	*shi*	*ba*	*bai*	*jiu*	*qian*	*yi*

در زبانهای هند شمالی نیز اعداد بزرگ نامهای خاصی دارند، مانند صد هزار *(lakh)*، ده میلیون *(karor)*، یا یک میلیارد *(arab)*.

* * *

در زبان امهری (اتیوپی) ترکیب اعداد مشابه زبان فرانسوی است ـ مانند:

dix _ neuf cent quatre _ vingt _ deux [۱]

و ترتیب نگارش ارقام دقیقاً با ترکیب حروفی آن مطابقت می‌کند، یعنی نشانه‌های مربوط به ۱۰، ۹، ۱۰۰، ۸۰ و ۲ در پی یکدیگر نوشته می‌شود. در واقع، برای هر کدام از

---

۱. حرف نوشتهٔ عدد ۱۹۸۲ به فرانسوی. ترجمه‌اش این است: «ده ـ نه، صد، چهار ـ بیست (هشتاد) ـ دو»؛ یعنی:
(۱۰+۹)×۱۰۰ + (۲۰×۴+۲)

یکانها، دهگانها و ... یک نشانهٔ ویژه وجود دارد.

عددها بر پایهٔ نگارش حروف الفبای یونانی ساخته می‌شوند.

* * *

در بسیاری از زبانها به شمارش موجودات و اشیا اکتفا نمی‌شود، بلکه اسمی به عدد افزوده می‌شود که همان «واحد شمارش» است. این واحد شمارش نسبت به نوع چیزهای مورد شمارش تغییر می‌کند.

آثاری از این سیستم در زبان فرانسوی مشاهده می‌شود. مثلا وقتی که یک دامدار می‌گوید: «حدود صد رأس» دارد، در این جمله منظور از «رأس» ممکن است گاو نر و ماده و حتی اسب باشد.

این‌گونه واحدهای شمارش، برخلاف زبان فرانسوی، در زبانهای هندواروپایی مانند فارسی کاربرد زیادی دارد (نفر برای اشخاص، تا برای اشیا، مانند: سه نفر فرانسوی)[1]، همچنین در زبان اندونزیایی حدود ۱۲ واحد شمارش وجود دارد (برای مردم، حیوانات، میوه‌ها، کشتیها، اشیا با طول زیاد، اشیای مسطح، اشیای انعطاف‌پذیر و ...). زبان ژاپنی ۶ واحد شمارش دارد.

مورد فوق همچنین در زبان چینی مصداق پیدا می‌کند: به همراه عدد، علامت مخصوص متناسب با مقام کلمه به کار می‌رود. برای مردها بسته به میزان احترام از دو کلمهٔ متفاوت استفاده می‌شود.

یک استاد: *yi ge laoshi*

یک استاد (واژهٔ محترمانه‌تر): *yi wei laoshi*

Yi به معنای «یک» مانند بقیهٔ اعداد مستقیماً به همراه شیء نمی‌آید و در این مورد، استفاده از واحد شمارش مناسب اسم الزامی است.

به دلیل اینکه در زبان چینی بیش از ۱۰ واحد شمارش وجود دارد، برای بیانی صحیح نیاز به تلاش ذهنی فوق‌العاده‌ای خواهیم داشت.

* * *

۱. دیگر واحدهای شمارش در زبان فارسی عبارتند از: فقره (چک، دزدی، جنایت، کلاهبرداری)؛ تار(مو)؛ حلقه(لاستیک)؛ قبضه(اسلحه، شمشیر)؛ شاخه(گل، نبات)؛ قرص(نان)؛ راس(چهارپایان)؛ عدل، طاقه، توپ، قواره (پارچه)؛ فروند(هواپیما)؛ تا(اشیا)؛ نفر(انسان و شتر)؛ دستگاه (وسایل نقلیه)؛ باب (مغازه و خانه)؛ تخته(قالی)؛ قطعه(ماکیان، زمین، جواهرات)؛ جلد(کتاب)؛ اصله(درخت)؛ رشته(مروارید)؛ دست(ظروف).

در زبان فرانسوی، ابتدا عدد و سپس اسم شیء مورد شمارش به کار می‌رود (مثال: *deux livres*[1]).

در برخی زبانها، اسم عدد پس از اسم شیء قرار می‌گیرد، مانند زبان سواحلی، اِوُندو ـ بولو (جنوب کامرون) و بویژه زبانهای بانتو و زبان تبتی.

در زبان برتانیی اسم بین یکان (همان‌طور که ذکر شد، یکان در ابتدا می آید) و دهگان قرار می‌گیرد. مثال: «چهل و هشت سال»: *eizh vloaz ha daou ugent* که معنای کلمه به کلمهٔ آن می‌شود: هشت سال و دو بیست. اسم مورد شمارش به شکل مفرد باقی می‌ماند.

قرار دادن اسم بین دهگان و یکان در زبان تاماشق (طوارقی) هم هست.

زبان عربی از این نظر دارای سیستم بسیار پیچیده‌ای است و از هیچ نظام اصولی، دست کم در مورد تطابق عدد با اسم، پیروی نمی‌کند:

- مانند زبان فرانسوی، عدد قبل از نام شیء مورد شمارش نوشته می‌شود.
- عدد «یک» با توجه به جنس اسم، مذکر یا مؤنث دارد.
- عدد «دو» همراه اسم بیان نمی‌شود و به جای آن وجه تثنیه اسم به کار می‌رود.
- در مورد اعداد ۳ تا ۱۰، برای اسم مذکر، عدد مؤنث و برای اسم مؤنث، عدد مذکر به کار می‌رود! در این صورت، اسم در حالت مضاف‌الیهی و نکره است.
- از اعداد ۱۱ تا ۹۹، یکان قبل از دهگان قرار می‌گیرد و [از نظر جنس] از قانون قبلی تبعیت می‌کند. برعکس، دهگان دارای جنس مخالف [یکان] خواهد بود! اسم به شکل مفرد و در حالت منصوب و نکره است.
- برای اعداد ترتیبی (اول، دوم، ...) صفت به کار می‌رود [الاول، الثانی، ...] که برخلاف زبان فرانسوی، پس از اسم می آید.

در زبان روسی، پس از اعداد ۲ تا ۴، اسم به شکل مضاف‌الیه مفرد و برای عدد ۵ و بالاتر از آن، مضاف‌الیه جمع بکار می‌رود:

۳ ساعت *3 tchasa*

۵ ساعت *5 tchasov*

برای یکان، از حالت نهادی اسم به شکل مفرد استفاده می‌شود:

یک ساعت *1 tchas*

---

۱. دو کتاب

این سیستم در مورد ارقام دارای دهگان نیز به کار می‌رود، یعنی باز رقم یکان آنها تعیین کنندهٔ حالت اسم است.

27 tchas, 22 tchasa, 27 tchasov

در زبان فرانسوی، فقط اعداد یک تا شانزده، مضربهای ده از بیست تا شصت و اعداد صد، هزار، میلیون، و میلیارد دارای اسامی خاصی هستند. اعداد دیگر از ترکیب اعداد بالا ساخته می‌شوند (*dix-sept*[۱] *soixante et onze,*[۲]...).

از این نظر، ساده‌ترین سیستم را زبان چینی دارد که در آن فقط اعداد زیر ده و اعداد صد، هزار و ده هزار نامهای خاصی دارند: به جای عدد بیست «دو-ده» و به جای عدد سی و دو «سه ــ ده ــ دو» گفته می‌شود.

از جمله زبانهایی که از این سیستم تبعیت می‌کنند، می‌توان از زبانهای ویتنامی، تای، برمه‌ای، و زبانهای تبتی نام برد.

با اینکه برخی زبانها بخشی از دستگاه شمار خود را از زبانهای دیگر وام گرفته‌اند، وجود همزمان دو سیستم مختلف در یک زبان بندرت دیده می‌شود، ولی این مورد در زبانهای کره‌ای و ژاپنی وجود دارد. به این معنا که در کنار سیستم وام گرفته از زبان چینی، سیستم بومی نیز به کار می‌رود.

به این ترتیب، اعداد یک تا ده در دو سیستم مختلف عبارتند:

عدد	چینی	کره‌ای ناب	کره‌ای با ریشهٔ چینی	ژاپنی ناب	ژاپنی با ریشهٔ چینی
۱	yi	hana	il	hitotsu	ichi
۲	er	tul	i	futatsu	ni
۳	san	set	sam	mitsu	san
۴	si	net	sa	yotsu	shi
۵	wu	tasot	o	itsutsu	go
۶	liu	yosot	yuk	mutsu	roku
۷	qi	ilgop	chil	nanatsu	shichi
۸	ba	yodol	p'al	yatsu	hachi
۹	jiu	ahop	ku	kokonotsu	ku
۱۰	shi	yol	sip	to	ju

۱. هفده (هفت و ده)

۲. هفتاد و یک (شصت و یازده)

در زبان ژاپنی، برای همهٔ اعداد بالاتر از ده، سیستم مشتق از چینی به کار می‌رود. اعداد ناب ژاپنی ممکن است پیش یا پس از نام اسم چیز مورد شمارش قرار گیرند.

سیستم کره‌ای ناب را می‌توان برای اعداد بالاتر از ده به کار گرفت؛ مانند زبان فرانسوی، اسم پس از عدد می‌آید.

جای کلمات در جمله

در زبان فرانسوی، جای کلمات بسیار اهمیت دارد. در جمله‌های: «پیر، پل را می‌زند» یا «سگ در پی کودک می‌رود»، اگر جای اسمها را جا به جا کنیم، مفهوم آنها بکُلی تغییر پیدا می‌کند.

با این حال، زبان فرانسوی درمورد جای صفت، نسبت به اسم کمی انعطاف نشان می‌دهد: "*une femme grande*"[1] یا "*une grande femme*" (ولی مفهوم "*un homme grand*"[2] با "*un grand homme*"[3] تفاوت دارد).

رعایت دقیق ترتیب کلمات در زبانهایی اهمیت دارد که نقش دستوری کلمه تنها از جایگاه آن تعیین می‌شود، این، وضعیت غالب در زبان فرانسوی است. ولی در زبانی مانند لاتینی که سیستم تصریفهای آن دقیقاً نقش کلمه را مشخص می‌کند، انعطاف زیادی در ترتیب کلمات مشاهده می‌شود. به این ترتیب، امکان بیان تفاوتهای دیگری نیز به وجود می‌آید.

* * *

بدون شک، تجزیهٔ موشکافانهٔ ترتیب کلمات در جمله‌های پیچیده، بخصوص در متنهای ادبی، غیرممکن است. کدام شاعری از لافونتن کلاسیک‌تر است؟! با این حال، ترتیب کلماتی که او و دیگر نویسندگان بزرگ به کار برده‌اند کلاسیک‌ترین نیست.

Sur la branche dún arber était en sentinelle,

Un vieux coq, adroit et matios.[4] (از داستان خروس و روباه)

در زبان فرانسوی به طور عادی باید گفت: "un vieux coq adroit et matois était en sentinelle sur la branche d'un arbre".

---

۱. یک زن درشت اندام ۲. مرد درشت اندام ۳. مرد بزرگ (از نظر معنوی)

۴. معنای کلمه به کلمه: روی شاخهٔ درختی مشغول نگهبانی بود، خروسی پیر، زرنگ و مکار.

ترتیب عادی کلمات در جمله‌های فرانسوی چنین است: فاعل + فعل + مفعول مستقیم + مفعول غیرمستقیم. همچنین متمم اسم (مضاف‌الیه) پس از اسم می‌آید: (مثال: la porte de la chambre[1]) و صفت مطلق[2] معمولاً پیش از اسم قرار می‌گیرد.

* * *

چگونگی ترتیب کلمات بتنهایی عامل تمایز یک زبان نیست. چرا که از یک سو، انواع ترتیبهای ممکن محدود است و احتمال دارد در زبانهای گوناگون، چگونگی ترتیب کلمات یکسان باشد؛ از سوی دیگر، همان‌گونه که در زبان فرانسوی دیدیم، هر زبانی ممکن است برای بیان تفاوتهای جزئی، در ترتیب کلمات انعطاف داشته باشد.

با این حال، ذکر چند نمونهٔ بارز در این مورد بی‌فایده نخواهد بود.

جای فعل در جمله

در تعداد اندکی از زبانها، فعل بر سر جمله و قبل از فاعل می‌آید. به عنوان نمونه، زبانهای عربی و تاهیتیایی دارای چنین خصوصیتی هستند.

قرار دادن فعل در آخر جمله نیز به نظر ما (فرانسویان) غیرعادی می‌آید. آلمانی‌ها در مورد جمله‌های پیرو به این ترتیب عمل می‌کنند. فرانسویان این شیوه را، به این دلیل که باید برای درک کردن کامل مطلب منتظر تمام شدن جمله ماند، منطقی نمی‌دانند — خطای کامل.

در واقع، ترتیب کلمات به هر شکل باشد، برای درک کردن مفهوم گوینده می‌بایست منتظر تمام شدن جملهٔ او ماند.

بر خلاف تصور ما در مورد زبانهایی که خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر دارند، بسیاری از زبانها فعل را در آخر جمله می‌آورند:

- ارمنی و فارسی و همهٔ زبانهای هندواروپایی هندوستان، مانند: زبان لاتینی سابق؛
- زبانهای ترکی، مغولی، ژاپنی، و کره‌ای؛
- زبانهای دراویدی؛

۱. درِ اتاق.

۲. adjectif épithete صفت مطلق در کنار اسم، پیش یا پس از آن، واقع می‌شود. مثال: (خانهٔ بزرگ): une grande maison.

- زبان تبتی؛
- کیچوایی در میان زبانهای بومیان امریکا؛
- زبان نوبه‌ای در افریقا.

بنابراین، نزدیک به $\frac{1}{3}$ مردم دنیا فعل را در آخر جمله می‌آورند.

* * *

دیگر زبانها کم و بیش مانند زبان فرانسوی از ترتیب: فاعل، فعل و متممها استفاده می‌کنند، مانند زبانهای چینی، تای، ویتنامی، زبانهای افریقایی، زبانهای مالزیایی و زبانهای اروپای غربی.

با این حال، بدون ذکر جزئیات، یادآوری می‌کنیم که زبان چینی متمم ظرف مکان[1] را بین فاعل و فعل قرار می‌دهد.

اسم و صفت مطلق

در این مورد، تنها دو راه وجود دارد: صفت ممکن است پیش یا پس از اسم واقع شود. در آن دسته از زبانهایی که صفت با اسم تطبیق دارد، طبیعی است که صفت پس از اسم قرار گیرد: منطق حکم می‌کند که ابتدا اسم بیاید، سپس صفت با آن اسم منطبق گردد، نه اینکه در ابتدا، صفت با اسمی که هنوز به کار نرفته منطبق شود. با وجود این، در زبان فرانسوی برخلاف این منطق رفتار می‌شود. la belle montagne[2]

در زبانهای زیر، صفت پس از اسم قرار می‌گیرد:

- در افریقا، همهٔ زبانهای بانتو و همچنین زبانهای پُل، یوروبایی .... در زبانهای بانتو و پل تطابق صفت با اسم به دلیل کاربرد دستگاه طبقات جنسی اسمها اهمیت بسیار دارد؛
- عربی و دیگر زبانهای سامی. در این مورد نیز تطابق صفت با اسم اهمیت فراوان دارد؛
- زبانهای تبتی و تای؛
- زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی؛
- زبانهای عمدهٔ بومیان امریکا مانند ناهوآتل و گوارانی. اما زبان کیچوایی از قاعدهٔ

---

۱. مفعول ظرف مکان «اسمی» است که بر شرایط مکانی وقوع فعل دلالت می‌کند (با قید مکان اشتباه نشود) مانند: او به مدرسه رفت.

۲. کوهستان زیبا (belle : زیبا؛ montagne : کوهستان).

فوق پیروی نمی‌کند؛

● برتانیی و زبانهای سلتی؛

● فارسی؛ به غیر از استثناهایی در اسمهای مکانها.

این دو مورد آخر بیانگر تأثیر زبان سلتی بر زبان فرانسوی (که گاه کاربرد صفت پس از اسم را می‌پذیرد: un col bleu[1])، و تأثیر زبانهای سامی بر زبان فارسی است.

اسم و متمم آن

در زبان فرانسوی، متمم اسم یا به عبارت دیگر، مضاف‌الیه [معرف]، بعد از اسم قرار می‌گیرد و با حرف تعریف *de* همراه است.[2] در واقع، می‌توان گفت که مضاف‌الیه [معرِّف]، پس از مضاف [معرَّف]، می‌آید.

در زبانهای ژرمنی به موازات این شیوه، از اضافهٔ ساکسونی استفاده می‌شود که طبق آن مضاف‌الیه پیش از مضاف قرار می‌گیرد.

مثال در انگلیسی: *Sunday Times*؛ تایمزِ یکشنبه

در آلمانی: *Schweinkopf* (سر:*kopf*؛ (متعلق به) خوک:*schwein*)

مانند جای صفت مطلق نسبت به اسم، در اینجا نیز تنها دو راه ممکن وجود دارد و مضاف‌الیه پیش یا پس از اسم قرار می‌گیرد.

به علاوه، در این مورد می‌توان از یک جزء ادات، یک حرف اضافهٔ پیشایند، یک پسایند، یا نوعی عنصر صرفی استفاده کرد. به این ترتیب، در زبان ترکی به جای «درِ اتاق» گفته می‌شود: *odanin kapisi* که مفهوم لغوی آن عبارت است از: «اتاق، درِ آن». (*oda*: اتاق؛ *kapi*: در). هر دو اسم به وسیلهٔ یک عنصر صرفی متغیر شده‌اند.

در اضافهٔ ساکسونی زبان انگلیسی، مضاف‌الیه همراه *s* می‌آید:

خانهٔ جان: *John's home*

در زبان هندی نیز همین گونه است، ولی به جای *s* از حرف اضافهٔ پسایند *ka* استفاده می‌شود:

خانهٔ راما: *Rama ka ghar*

---

۱. یقهٔ آبی

۲. در فارسی مضاف‌الیه با کسرهٔ اضافه در آخر مضاف مشخص می‌شود: درِ اتاق. ــ و.

زبانهایی که به طور معمول مضاف‌الیه را بعد از اسم به کار می‌برند، عبارتند از:

- زبانهای لاتینی، اسلاوی، سلتی؛
- زبانهای بانتو و بامیلکه، هوسائی، پل، یوروبایی، زبانهای ولتایی؛
- زبانهای سامی.

در مقابل، زبانهای زیر مضاف‌الیه را قبل از اسم به کار می‌برند:

- زبانهای منده (بامبارا و جز آن)، بائولی (زبانهای کرو)، زبان چینی؛
- ترکی، کره‌ای، ژاپنی، مجارستانی، باسکی؛
- زبانهای هند شمالی و زبانهای دراویدی.

همان‌گونه که دیدیم، ترتیب کلمات در دو مورد، یکی در جمله‌های سؤالی و دیگری در تأکید بر برخی از کلمات، تغییر می‌کند.

به عنوان مثال، در زبان برتانیی، برخی از کلمات به منظور تأکید بیشتر در اول جمله به کار می‌روند.

در زبان کره‌ای عکس این قضیه صحت دارد، یعنی حتی به کلماتی که در اول جمله قرار گرفته‌اند چیزی به عنوان پسوند افزوده می‌شود تا مورد توجه قرار نگیرند.

۳

واژگان

ابداع «کلمه» نخستین گواهی درک تجرید است که آدمی توانش را دارد. در نخستین صفحات «سفر تکوین» در تورات اشاره شده است که انسان روی هر چیز نامی گذاشته: به واقع، او بر هر نوعی که با آن برخورد کرده نامی نهاده است. از نظر او همهٔ اسبها به طور مشترک دارای خصوصیاتی بودند که نام عمومی «اسب» را توجیه می‌کرد. یعنی اسم مجردی که همهٔ اسبهای خاص را دربرمی‌گرفت. انتخاب یک اسم مجرد که شامل همهٔ افراد یک نوع باشد حالت اجباری ندارد. یک روستایی که چند ماده گاو دارد می‌تواند برای هر یک از آنها نامی بگذارد: مشکی، سپید، ...

تجرید، یعنی کاربرد کلمهٔ «گاو»، تنها برای برقراری ارتباط با شخص ثالث به کار می‌رود. اگر آن روستایی برای خرید به بازار برود، سراغ «گاو» را می‌گیرد، نه «مشکی»، «سپید» یا چیز دیگری. صفتها بعدها داده می‌شود.

داستان احتمالی خلق واژگان

گاه از خود می‌پرسیم واژه‌هایی که به کار می‌بریم چگونه به وجود آمده‌اند؟ برای چه به گربه می‌گویند گربه؟ بسادگی می‌توان گفت که فلان کلمه از ریشهٔ لاتینی است و کلمهٔ لاتینی خود دارای ریشهٔ قدیمی هندواروپایی است و در زبان سانسکریت، یعنی ۲-۳ هزار سال پیش، منشأ این کلمه یافت می‌شود. ولی آیا می‌دانیم پیش از آن، این کلمه به چه شکل بوده است؟ بدیهی است که هیچ‌کس چیزی در این مورد نخواهد دانست و ما تنها قادر به ارائهٔ انگاره‌هایی مبهم در این زمینه هستیم که فقط ذهن کنجکاو ما را ارضاء

می‌کند یا آن را به فعالیت بیشتر وامی‌دارد.

توجه شما را به انگارهٔ زیر که بر هیچ پایهٔ علمی استوار نیست، جلب می‌کنیم: می‌توان خیال کرد که انسان نخستین حدود صدهزار سال پیش، تجربهٔ خود را در زمینهٔ استعداد سخن گفتن، یا برخی آواهای خام آغاز کرده است. مانند: *hop* برای هر چیز که می‌جهد و *aïe* برای بیان هر چه که دردآور است، و ... از این رو، نام *hop* برای هر چیز جهنده و نام *aïe* برای چیزهای دردآور، می‌تواند ذهنیت انتزاعی ابتداییِ انسان را راضی کند. تشکیل واژه براساس نام‌آواها هنوز هم رواج بسیار دارد. در زبان فرانسوی: *teuf - teuf* برای یک قطار قدیمی؛ در انگلیسی *zip* برای یک نوع وسیلهٔ بستن سریع [= زیپ]؛ در زبان سانگو (جمهوری افریقای مرکزی): *kutu-kutu* برای اتومبیل؛ در چینی *mao* برای گربه، نمونه‌های بارز این زمینه‌اند.

لزوم تصریح افکار موجب شد که بشر بسرعت مرحلهٔ نام‌آواهای تک‌هجایی را پشت‌سر بگذارد. تصور کنید که گذاشتن نام "*hop*" بر قورباغه و کک، که هر دو می‌جهند، از دقت کافی برخوردار نبوده و نیاز به توضیح بیشتری داشته است. بنابراین، برای کک که هم می‌جهد و هم می‌گزد، نام *hop-aïe* و برای قورباغه که می‌جهد و برآب می‌زند، *hop-floc* درنظر گرفته شد (در انگلیسی به قورباغه *frog* گفته می‌شود). به این ترتیب، واژه‌هایی با هجاهای پیچیده‌تر به وجود آمده‌اند.

همچنین، احتمالاً گاه بر قورباغه که بزرگتر است، نام *hop* و به کک که کوچکتر است نام *hip* گذاشته شده و از همین جاست که گونه‌گونی زبانها پدید آمده است.

برای شروع بحث جدی‌تر، باید بگوییم که بسیاری از کلمات کاربردی ما دارای ارزش تجسم‌آوایی نزدیک به نام آواها هستند. کلمهٔ فرانسوی *siffle*[1] یکی از این نمونه‌هاست. (pour qui sont ces serpents qui sifflent sur nos têtes?)[2]

در زبان انگلیسی، مثالهایی از این دست فراوان است: *smash* ، *crash* به معنای: له کردن، شکستن.

---

۱. صدای سوت مانند مار

۲. «از آن کیست این مارها که بر سر ما سوت می‌کشند؟» این عبارتِ معروف، با تفاوتی اندک (vos به جای nos؛ به استناد آنچه در *Petit Robert* آمده است) از آنِ ژان راسین، نمایشنامه سرای فرانسه در قرن هفدهم، است که در آن با تکرار "s" صدای سوت مار را بازسازی کرده است؛ شاید شبیه به این شعر حافظ که با تکرار «ب» حالت بوسه را تداعی می‌کند: «لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد» یا شعری از فروغ که یادآور جیک‌جیک گنجشکان است: «زبان گنجشکان، زبان زندگی جمله‌های جاری جشن طبیعت است». ــ و.

برپایهٔ این کلمات ساده؛ راههای بی‌شماری برای غنی ساختن واژگان و پاسخ به همهٔ نیازهای زبانی گشوده شده است: زبانهای ترکیبی به بن کلمه، پیشوند، میانوند و بویژه پسوند افزوده‌اند تا گروهی از کلمات هم‌خانواده به دست آورند.

در بین زبانهای ترکیبی، زبانهای تصریفی حتی ممکن است بن کلمه را چنان تغییر دهند که دیگر قابل شناسایی نباشد. (در زبان فرانسوی بن فعل *venir*[1] که ساختهای *viennent*[2]، *vint*[3] از آن مشتق می‌شود، چیست؟) برعکس، در زبانهای پیوندی که از جمله زبانهای ترکیبی‌اند، مانند زبانهای ترکی، فقط جزئی به بن کلمه افزوده می‌شود، بی‌آنکه هیچ‌گونه تغییری در آن به وجود آید.

برخلاف زبانهای ترکیبی، در زبانهای گسسته مانند چینی، هر کلمه نامتغیر و مستقل است و برای اشتقاق یک کلمه، آن را همراه کلمهٔ دیگری با مفهوم جداگانه به کار می‌برند. به این ترتیب، کلمهٔ جدیدی با مفهوم تازه ساخته می‌شود.

آیا سیستم زبانی که امروزه مشاهده می‌کنیم، حاصل قوهٔ تخیل انسان پارینه سنگی یا انسان کرو ـ مانیون است؟

تعداد واژه‌های یک زبان

تنها تعریف دقیقی که از تعداد واژگان یک زبان می‌توان کرد، عبارت است از تعداد واژگانی که در کاملترین فرهنگ لغات زبان مورد نظر یافت می‌شود. این تعریف بسیار مبهم است، زیرا فرهنگ لغات هیچ‌گاه کامل نیست، زبانها هر روزه واژه‌های جدیدی خلق می‌کنند و فرهنگ لغات همواره دارای واژه‌هایی است که دیگر کاربرد ندارند. بواقع، هر کس از واژگان مخصوص به خود که برای رفع نیازهای ارتباطی وی به وجود آمده استفاده می‌کند؛ و مجموع واژه‌های مورد استفادهٔ افرادی که مفاهیم یکدیگر را درک می‌کنند، یعنی کسانی که به یک زبان سخن می‌گویند، واژگان آن زبان را در برهه‌ای از زمان تشکیل می‌دهد.

با توجه به نمونه‌های زیر، خواهیم دید که تأمل در این زمینه، برخی پیشداوریها را دچار تزلزل خواهد کرد.

---

۱. آمدن.
۲. سوم شخص جمع زمان حال: می‌آیند
۳. سوم شخص مفرد ماضی مطلق: آمد.

در فرهنگ اقوام چوپانی مانند قوم باتوتسی در رواندا و اوروندی، یا قوم پل در افریقای غربی، گاو تأثیر عمیقی گذاشته است. در هر یک از زبانهای این اقوام فهرست واژگانی متشکل از دهها کلمه مربوط به انواع گاوهای ماده وجود دارد. اما بدیهی است که هیچ کلمه‌ای برای فُک وجود ندارد. در صورتی که نزد اسکیموها، عکس این قضیه مشاهده می‌شود. تصور کنید که تعدادی از متخصصان علوم کامپیوتر از محل کار خود خارج نشوند. به احتمال زیاد، بیشترین کلماتی که بین این افراد رد و بدل خواهد شد: بیت، نرم‌افزار، سخت‌افزار، و ... خواهد بود. اما انواع گاوهای ماده و فُک هیچ جایی در این واژگان ندارند.

منظور ما این است که انسان واژگانی را می‌سازد که برای زیستن لازم دارد، و تنها در مطالعه، مسافرت و پژوهشهاست که به واژگان دیگر دست می‌یابد.

اگر زبان فرانسوی غنی تر از زبانهای کیروندی و اسکیمو به شمار می‌آید، دلیلش بخصوص این است که تعداد فرانسوی‌زبانان بیشتر و مشاغل مربوط به آنها بسیار متنوعتر است، ولی منظور این نیست که یک فرانسوی نسبت به یک موروندی یا اسکیمو به طور روزمره از کلمات بیشتری استفاده می‌کنند.

بواقع، مسئلهٔ مهم این است که هر آدم و هر زبانی می‌تواند به واژگان مورد نیاز خود در مراحل جدید زندگی فرهنگی دست یابد. این توانایی بسیار بدیهی است و در کشورهایی که جهشهای سریعی در آنها رخ می‌دهد، تعداد بی‌شماری از کلمات جدید را یا از خارج می‌گیرند یا به طرزی دیگر می‌سازند.

دستور زبان همواره امکان بیان اعمال مختلف را براساس واژگان به دست می‌دهد. نقش دستور در همهٔ زبانها یکسان نیست و همین مسئله اغلب بیانگر غنای تفکر بشری است.

در هر صورت، برای تصریح بیشتر، لازم است به تعداد کلمات زبانهای مختلف اشاره‌ای داشته باشیم:

زبان فرانسوی متداول شامل حدود ۳۲۰۰۰ لغت است که ۲۰۰۰۰ لغت آن ریشهٔ علمی یا خارجی و ۱۲۰۰۰ لغت آن ریشهٔ عامیانهٔ فرانسوی دارد.

از کل ۴۲۰۰ لغت با ریشهٔ عامیانه که کاربرد فراوان دارد، ۳۸۰۰ لغت دارای ریشهٔ گلی - رومیایی و ۴۰۰ لغت دارای ریشهٔ ژرمنی هستند.

تعداد واژگانی که فرهنگهای لغات ارائه می‌دهند، با تعداد واژگان مورد استفادهٔ مردم

تفاوت بسیار دارد. لاروس کوچک مصور[۱] دارای بیش از ۳۵۰۰۰ لغت است، کاملترین فرهنگهای فرانسوی ۹۰۰۰۰ لغت دارند، تعداد واژه‌های معروف لاتینی از ۵۰۰۰۰ تجاوز نمی‌کند و تورات شامل ۶۰۰۰ لغت است.

زبان انگلیسی که بسیار غنی است، بیش از ۲۰۰۰۰۰ لغت دارد. البته در زبان روزمره به هیچ وجه از همهٔ این لغات استفاده نمی‌شود.

زبان چینی حداقل دارای ۳۰۰۰۰ علامت است، ولی برای رسیدن به سطح دانشگاه، تنها تسلط بر ۵ ـ ۶ هزار علامت کافی است. البته بسیاری از مفاهیمی که در زبان فرانسوی با یک کلمه بیان می‌شود، در زبان چینی با ترکیب ۲، ۳، یا ۴ علامت به دست می‌آید.

یک زبان چگونه دامنهٔ واژگان خود را گسترش می‌دهد

هر زبانی از امکانات ویژهٔ خود برای ساخت واژه‌های نو برخوردار است.

خلق واژه‌های نو علاوه بر پاسخگویی به نیازهای واقعی، ممکن است از سر تفنن و تخیل باشد. مانند کلماتی که در زبان لاتی فرانسوی (= آرگو) به کار می‌رود و معمولاً معادل آنها در زبان رسمی یافت می‌شود: آیا در کاربرد روزمرهٔ زبان فرانسوی، بین کلمات زیر تفاوتی وجود دارد؟

- *parapluie*[۲], *pèpin, riflard, pébroque.*
- *chaussures*[۳], *pompes, godasses, godillots, lattes, grolles.*
- *bicyclette*[۴], *bécane, vélo, clou,*
- *voiture*[۵], *bagnole, tire, auto, char...,*

بدون در نظر گرفتن ازدیاد روزافزون مترادفهای لاتی مربوط به اندامهای جنسی یا ... مأموران نیروهای دولتی: *flics, poulets, roussins, condés, cognes, ...*

گسترش واژگان در زبان لاتی گاه آثاری ماندگار بر جای می‌گذارد، ولی بخش عمدهٔ کلماتی که از یک سدهٔ پیش تاکنون پدید آمده به کلمات علمی مربوط می‌شود که برای نامگذاری چیزهای جدید یا ایده‌های نو وضع شده‌اند: *aspirine, transformateur,*

1. *Le petit Larousse illustré*

۲. چتر (در زبان رسمی). بقیهٔ کلمات از زبان لاتی و به همین معناست.

۳. کفش ۴. دوچرخه ۵. اتومبیل

embrayage, frigidaire, ordinateur, maoïsme...[۱]

گاه ریشهٔ این دست کلمات موجب شگفتی است: کلمهٔ *gardénal*[۲] در نتیجهٔ بحثهایی که برای یافتن نام تجاری مناسب این دارو درگرفت، انتخاب شد. به دلیل اینکه پایانهٔ "*nal*" با آهنگ خوشی در گوش طنین می‌اندازد، کسی گفت: "*gardez nal*" (یعنی nal را [در اسم داروی جدید] حفظ کنید). و همین شد نام داروی جدید.[۳]

رادار از حروف اول کلمات انگلیسی: Radio Detection and Ranging[۴] به دست آمده است. کلمهٔ لیزر نیز به همین گونه است: Amplification by Simulated Emission of Light Radiation[۵]. کلمهٔ *Monokini* (مونوکینی)، یعنی مایوی یک تکه از بیکینی[۶] اقتباس شده که در اصل نام جزیرهٔ مرجانی اقیانوس آرام است. بمب اتمی در این جزیره مورد آزمایش قرار گرفت. بیکینی مایوی شنایی است که از فرط کوچکی به اتم تشبیه شده است.

با این حال، همانگونه که در بخش سوم کتاب، در قسمت ریشه‌شناسی واژه[۷] خواهیم دید، بخش عمدهٔ واژگان پزشکی یا علمی براساس ریشه‌های یونانی پدید آمده است. گاه واژه‌های یونانی و لاتینی در هم می‌آمیزد، مانند تلویزیون. «تلسکوپ» یک کلمهٔ یونانی خالص است که قبلاً مورد استفاده قرار گرفته است.

زبانها از روشهای خاص خود برای خلق واژه یا همگون‌سازی واژه‌های نو برخوردارند. زبان انگلیسی در این زمینه انعطاف بسیار از خود نشان می‌دهد. به مثالهای زیر توجه کنید:

old - timer که توسط وسترن‌ها در زبان فرانسوی رایج شده، از *old time* (زمانهای قدیم) و پسوند *er* مربوط به نام اشخاص یا مشاغل ترکیب شده و به معنای مردی است که سالهای دراز از عمر او می‌گذرد.

teen-ager[۸] براین اساس ساخته شده که همهٔ اعداد انگلیسی ۱۳ تا ۱۹ با پسوند teen همراه است. *teen-age* سنی است بین ۱۳ تا ۱۹ سالگی و *er* پسوند مربوط به شخص یا پیشه است.

---

۱. به ترتیب: آسپیرین، ترانسفورماتور، کلاچ، یخچال، کامپیوتر، مائوئیسم.
۲. داروی مسکن درد.
۳. در بحث مورد نظر، یکی از شیمیدانان جامعهٔ phône-poulenc اظهار داشت: "*Il faut garder nal de véronal*" یعنی «باید پسوند *nal* مربوط به *véronal* را در نام داروی جدید حفظ کرد.» *véronal* و *gardénal* داروهای مشابهی برای تسکین درد هستند.
۴. ردیابی و بردیابی موج
۵. تقویت نوری، با پرتوفشانی
۶. Bikini: مایوی دو تکّه
۷. کتاب حاضر، ص ۳۹۹.
۸. نوجوانان

open jaw، واژهٔ بین‌المللی که در همهٔ آژانسهای مسافرتی دنیا مورد استفاده قرار می‌گیرد و از نظر لغوی به معنای «آروارهٔ باز» است. open jaw به مسیری گفته می‌شود که برای قسمتی از آن، در فاصلهٔ دو شهر، خرید بلیت لازم نیست، مثل مسیر پاریس‌شیکاگو (رفت)، واشنگتن ــ پاریس (برگشت)، شکل این مسیر مانند آرواره‌ای است که فاصلهٔ بین شیکاگو و واشنگتن در آن بازمانده است.

نیز در مسافرتهای هوایی، *no-show*، که به ترجمهٔ ظاهری یعنی «ناپیدا»، به مسافری اطلاق می‌شود که نامش در دفتر اسناد نیامده است.

talkie-walkie[۱] از دو فعل *talk* (صحبت کردن) و *walk* (راه رفتن) تشکیل شده است به اضافهٔ پایانه‌های نشان‌دهندهٔ حالت خودمانی: می‌توان همزمان راه رفت و با دیگری حرف زد.

drive-in[۲]، مرکب از *drive* (رانندگی کردن) و *in* (داخل)، به معنای مؤسسه، رستوران، سینما و بانکی است که بدون پیاده شدن از اتومبیل، خدمات مربوطه دریافت می‌شود.

این نوع ترکیب کلمات بی‌شباهت به زبانهای تک هجایی خاوردور مانند چینی، برمه‌ای، و ... نیست.

در زبانی مانند چینی، کلمات نسبتاً پیچیده از ترکیب دو علامت تشکیل می‌شوند. یعنی دو مفهوم متفاوت که ترکیب آنها مفهوم کاملاً تازه‌ای ایجاد می‌کند. به عنوان مثال، کلمهٔ «تضاد» (*mao-dun*) از دو علامت *mao* به معنای نیزه (این علامت به آقای مائو ربطی ندارد. مائو به معنای «مو» است)، و *dun* به معنای سپر تشکیل شده است. بدون تردید، بین نیزه و سپر تضادی وجود دارد. این تداعی معانی از ظرافت خاصی برخوردار است. *mao-dun* در مفهوم جدید کاملاً جا افتاده و به طور ناخودآگاه مفهوم تضاد را به ذهن می‌آورد.[۳]

همچنین مفهوم «ترافیک در بندر» با کلمه‌ای متشکل از دو علامت بیان می‌شود که یکی به معنای «بلعیدن» و دیگری به معنای «بالا آوردن» است که مفهوم جدید را بخوبی مجسم می‌کند.[۴]

---

۱. نوعی بی‌سیم است که در ایران هم به نام «تاکی واکی» مشهور است.
۲. اتوبانک، اتوسینما،...
۳. مانند اصطلاح «کارد و پنیر» در فارسی. ــ و.
۴. زیرا مسافران و کالاها یا به دریا می‌روند یا از دریا می‌آیند. یعنی توسط دریا بلعیده یا پس آورده می‌شوند. ــ و.

در زبان فرانسوی نیز این نوع ترکیب کلمات یافت می‌شود. کلمهٔ *va-et-vient*[1] نمونهٔ بارز آن است.

در زبان فارسی، کلمهٔ «رفت و آمد» بر همین اساس ساخته شده است.

به همین ترتیب، می‌توان کلمات فرانسوی "*longue-vue*"[2] و «دوربین» (دور+بین؛ بن فعل دیدن) فارسی را با هم مقایسه کرد.

بسیاری از زبانها، از تکرار کلمه استفاده می‌کنند: مانند زبان اندونزیایی در ساختن جمع (*rumah*: یک خانه؛ *rumah-rumah*: چند خانه)؛ و قیدها (*kira*: محاسبه، ارزیابی؛ *kira-kira*: تقریباً، در حدود).

در زبان ترکی نیز تکرار کلمه کاربرد فراوان دارد: (*biraz-biraz*: کمی؛ *güle-güle*: به امید دیدار، خداحافظ). زبان فارسی نیز دارای همین خصوصیت است.

این شیوه به طور مستتر در زبان فرانسوی وجود دارد: مثلاً *peu à pue*[3]، *comme ci comme ça*[4] (*couci-couÇa*[5])، یا در مورد تکرار مکررات مثل: *aujourdhui*[6] (*hui* از کلمهٔ لاتینی *hodie* به مفهوم «این روز» ـ *hoc die*).

همچنین، زبانهای گوناگونی مانند هوسائی و ولوف در افریقا از همین شیوه استفاده می‌کنند.

سیستم پیچیده‌تری که در زبانهای هندواروپایی و نیز دیگر گروههای زبانی بسیار رواج دارد عبارت است از تشکیل مشتقات متعدد با افزودن پیشوندها و پسوندهایی به ریشهٔ کلمه.

به عنوان مثال، در زبان فرانسوی، از ریشهٔ vers با مفهوم «پشت» ("verso"[7] در مقابل "recto"[8]؛ le "revers" de la main ...[9]) تعدادی کلمه که به مفهوم «افتادن روی پشت» و در درجهٔ دوم «تغییر محل» است ساخته می‌شود: *verser*[10]، *enverser*[11]، *dévers*[12]، *bouleverser*[13]، *déverser*[14]، *versement*[15]، *venversement*[16]،...

مفهوم جدیدی که به این ترتیب به وجود می‌آید، تا حدی معنای ریشهٔ اصلی را از بین

---

۱. «می‌رود ـ و ـ می‌آید» : آمد و شد
۲. «دراز ـ چشم‌انداز»: دوربین.
۳. «کم به کم»: کم‌کم.
۴ و ۵. «چنین چنان»: کمابیش.
۶. امروز: jour: روز، hui: امروز
۷. پشت
۸. رو
۹. پشت دست
۱۰. ریختن
۱۱. برگرداندن، واژگون کردن
۱۲. شیب
۱۳. منقلب کردن، زیر و رو کردن
۱۴. خالی کردن، سرازیر کردن
۱۵. پرداخت
۱۶. واژگونی

می‌برد. *président* به معنای «رئیس» و «رئیس‌جمهوری» در اصل یعنی «نشسته در جلو». *coïncider* به معنای «تلاقی» در اصل یعنی «با هم درون چیزی افتادن».

گروه کلمات: *conclure*[۱]، *conclusion*[۲]، *inclusivement*[۳]، *exclure*[۴]، و ... براساس مصدر *clore*[5] (در زبان لاتینی: *clau - dere* به معنای «بستن») تشکیل شده که واژه‌های *clef*[۶] و *clavette*[۷] فرانسوی، *chave* پرتغالی، و *llave* اسپانیایی از مشتقات آن است. دو واژهٔ آخر به مفهوم «کلید» است.

این روشها در زبانهای مالزیایی - پولینزیایی رایج است. به عنوان مثال، در زبان اندونزیایی، براساس کلمهٔ *jalan* به مفهوم «جاده، راه، شیوه» تعدادی کلمات مرکب وجود دارد *jalan bahasa*: شیوهٔ زبان، یعنی سبک نگارش؛ *jalan keluar*: جاده به طرف خارج، یعنی خروجی؛ و همچنین مشتقاتی مانند: *sejalan*: موازی؛ *berjalan*: رفتن؛ *menjalani*: مسافرت کردن؛ *menjalankan*: بردن، منتقل کردن؛ *perjalanan*: مسافرت.

زبان عربی و به طور کلی زبانهای سامی براساس یک ریشهٔ سه حرفی که دارای مفهومی کلی است، تعداد زیادی کلمات مشتق (اسم یا فعل) می‌سازند که با بازی ظریف تغییر واکه‌ها و الحاق همخوان‌ها انجام می‌گیرد. مثلاً براساس ریشهٔ «سفر» واژه‌های «سفیر»، «سفارت»، و «مسافر» ساخته می‌شود. در فصل مربوط به زبان عربی، جزئیات این مسئله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

این‌گونه شیوه‌های اشتقاق امکان تشکیل تعداد زیادی کلمه را به طوری فراهم می‌کند که برای هر کدام از آنها می‌توان مفهومی بسیار دقیق و محدود قائل شد.

به این ترتیب، در زبان فرانسوی استفاده از ریشه‌های یونانی یا لاتینی موجب دستیابی به منبع واژگان غنی‌تری می‌شود؛ کلمات در جریان تحول تاریخی خود مفاهیم گسترده‌تر یا، به عکس، محدودتری یافته‌اند.

به عنوان مثال، از ریشهٔ کلمات لاتینی *separare, trahere* و *ponere* که به ترتیب به معنای «کشیدن»[۸]، «جدا کردن»[۹] و «قرار دادن»[۱۰] است، افعال فرانسوی: *traire*[۱۱]، *sevrer*[۱۲] و

---

۱. نتیجه‌گیری کردن ـ استدلالی کردن
۲. نتیجه
۳. شامل
۴. رد کردن
۵. بستن، مسدود کردن
۶ و ۷. کلید
8. Tirer
9. séparer
10. poser
۱۱. دوشیدن
۱۲. (بچه را) از شیر گرفتن

pondre[۱] مشتق شده که دارای مفاهیم بسیار محدودتری است.

برعکس، کلمات arracher[۲] و gagner[۳] از دو کلمهٔ لاتینی با مفاهیمی محدودتر مشتق شده‌اند که یکی به معنای «بیرون آوردن ریشه‌ها» و دیگری به معنای «چریدن» است.

چینی‌ها با این شیوه بیگانه‌اند: علامت اندیشه‌نگار تک هجایی دارای مفهومی بسیار کلی و تا حدودی مبهم است. ترکیب آن با یک علامت اندیشه‌نگار دیگر مسلماً مفهوم آن را روشن‌تر می‌سازد، ولی این مجموعه به نوعی حاصل مجاورت دو اندیشهٔ شعر گونه است. به همین دلیل، اغلب برداشتهای متفاوتی از آن می‌شود که منشأ ظرافت و حساسیت است.

بدون تردید، مفهوم زبان در فرهنگهای گوناگون متفاوت است. با اینکه شیوه‌های بیان اندیشه متفاوت به نظر می‌رسد، در اکثر اوقات، نتیجه یکسان است.

به عنوان مثال، در زبان فرانسوی، در کنار فعلهای venir[۴] و prendre[۵]، فعل apporter[۶] مشاهده می‌شود که از porter[۷] و پیشوند لاتینی ad به مفهوم «نزدیک شدن» تشکیل شده است.

زبان چینی و زبانهای گوناگون دیگری مانند بائولی در افریقا، برای کلمهٔ «آوردن»، فعلهای «گرفتن» و «آمدن» را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند: dai lai در چینی و fa bla در زبان بائولی. برای فعل «بردن»، فعلهای «برداشتن» و «رفتن» در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و [یک کلمه مرکب می‌سازند]: daiqu در چینی، و fako در بائولی. مفهوم ترکیبی این کلمات کاملاً روشن است. ولی در فرهنگ لغات، به جای دو کلمه یک کلمه درج می‌شود.

برای اتمام مبحث کلمات مرکب، لازم به ذکر است که برخلاف زبان فرانسوی که رابطهٔ کلمات مختلف توسط حروف اضافه مشخص می‌شود (le chapeau de la bonne du curé de la paroisse[۸])، در زبان آلمانی، کلمات یکی پس از دیگری، ولی در جهت عکس، قرار می‌گیرند:

Vierwaldstätterseeschiffahrtgesellschaft:

شرکت (Gesellschaft) کشتیرانی (schiffahrt) چهارایالت (vierwaldstätter) دریاچهٔ (see)

شیوهٔ بسیار رایج دیگر برای غنی ساختن واژگان، مبتنی بر قرض‌گیری واژه‌های

---

۱. تخم گذاشتن
۲. از جا کندن
۳. به دست آوردن
۴. آمدن
۵. برداشتن، گرفتن
۶. آوردن
۷. حمل کردن
۸. کلاهِ خدمتکارِ کشیشِ ناحیه

خارجی است. برخی زبانها به گونه‌ای واژه‌های خارجی را با خود همگون می‌کنند که دیگر قابل شناسایی نیست و ریشهٔ آنها ناشناخته می‌ماند.

تصور خالص بودن یک زبان کاملاً بی‌اساس است: معمولاً، از نظر علمی نمی‌توان کلمه‌ای را متعلق به یک زبان خاص دانست، مگر اینکه تاریخ پیدایی آن ثابت شده باشد.

وحشت فرانسوی‌ها از نفوذ واژگان انگلیسی در زبان خود مضحک به نظر می‌رسد، چرا که زبان انگلیسی دو برابر منبع اصلی ژرمنی، دارای واژه‌هایی با ریشهٔ لاتینی است که اغلب از طریق زبان فرانسوی وارد این زبان شده‌اند. بحق باید گفت که این نوع کلمات بیشترین کاربرد را در زبان انگلیسی دارند.

چرا از کاربرد کلماتی مانند *bar*[1] (میله‌ای که هنگام نوشیدن چیزی، آرنج خود را روی آن تکیه می‌دهیم) یا *flirt* (لاس زدن)[2] اکراه داریم؟ مسئلهٔ مهم همگون‌سازی صحیح واژه‌های قرضی است.

انگلیسی به جای جملهٔ *I guess you are happy with these news.* (به گمانم از این خبر خوشحال شده‌اید) ترجیح می‌دهند این جمله را به کار برند: I *imagine* you are *satisfied* with this *information.*

آیا جملهٔ دوم متأثر از زبان فرانسوی نیست؟

همچنین، زبان اسپانیایی، در حالی که یک زبان لاتینی باقی مانده است، حدود ۴۰۰۰ واژه با ریشهٔ عربی را در خود جای داده، و زبان فارسی که همچنان یک زبان هندواروپایی است، تعداد بیشتری از واژه‌های عربی را جذب کرده است، زبان ترکی نیز که هنوز هم یک زبان اورال و آلتایی است، واژه‌های فراوانی با ریشهٔ عربی و فارسی را پذیرفته است.

در آخرین بخش کتاب، در قسمت مربوط به ریشه‌شناسی واژه، مثالهای جالبی در مورد جابه‌جایی واژگان ارائه خواهد شد.

---

1. barre
2. le fait de conter fleurette

۴

خط

نیاز به حفظ افکار در طول زمان، در عمق طبیعت انسان نهفته بوده است: تعیین گذرگاه خود توسط سنگریزه‌های سفید، مانند کار تام بندانگشتی، یا شکافتن پوست درختان نوعی خط به شمار می‌رفت که بسرعت نقاشی جایگزین آن شد. ولی بعدها نقاشی هنری از نقاشی «سودمند» متمایز گشت. در نتیجهٔ نیاز دائمی به تصویر یک چیز یا یک جانور، انسان به ساده کردن نقشها و سپس به کشیدن خطهای اصلی یا نمادها پرداخت که براساس آنها قدیمیترین دستگاههای شناخته شدهٔ خط، مانند علائم هیروگلیف مصری و علائم اندیشه‌نگار چینی، پدید آمد.

وجه مشترک این دستگاهها در این است که یک علامت بیانگر یک مفهوم یا یک آواست و معمولاً این آوا مربوط به مفهوم اولیه است. ابتکار بیان آواها توسط علائم گام مهمی در تجرید به شمار می‌آید: این کار مبتنی است بر تجزیهٔ یک جمله یا کلمه به عناصر اولیه‌اش که می‌توان از ترکیب دوبارهٔ آنها برای ساختن کلمات یا جمله‌های دیگر استفاده کرد.

آخرین مرحله عبارت است از تجزیهٔ هجاها به همخوان‌ها و واکه‌ها که به مفهوم ابداع حروف الفباست. امتیاز فوق‌العادهٔ الفبا، محدود کردن تعداد علائم کاربردی است که عامل تعیین‌کننده‌ای است برای همگانی کردن خواندن و نوشتن.

این موضوع امروزه به قدری بدیهی به نظر می‌رسد که هرگونه دستگاه دیگری مردود شمرده شده و آموختن الفبا نخستین گام در آموزش است.

تصور می‌کنیم در جهانی تحت سیطرهٔ الفبای لاتین تنها چند خط و الفبای دیگر ادامه

یافته‌اند، مانند الفبای یونانی، روسی، و عربی.

این تصور، تا حدودی ناشی از ساده‌انگاری است، چرا که هنوز هم از ۲۵ دستگاه خط در دنیا استفاده می‌شود.

دستگاههای گوناگون

علائم اندیشه‌نگار چینی

پس از محو کامل علائم هیروگلیف مصری، تنها زبان چینی براساس دستگاه اندیشه‌نگار استوار است. در این دستگاه، هیچ گونه ارتباط با قاعده بین علامتها و تلفظ آنها وجود ندارد و دانش‌آموز باید این دو را همزمان بیاموزد.

با گونه‌گونی اندیشه‌ها، علائم اندیشه‌نگاری نیز تفاوت می‌کند. چینی‌ها در سن ده سالگی حدود هزار علامت، در پایان تحصیلات متوسطه ۳۰۰۰ علامت، و در مرحلهٔ آموزش عالی ۵ ـ ۶ هزار علامت، از مجموع ۳۰۰۰۰ علامت موجود را (که مسلماً غیرقابل دسترس است) باید بیاموزند ـ این رقم بسته به میزان کاربرد واژه‌های کهن در نوسان است.

یادآوری می‌کنیم که این علائم اندیشه‌نگار همگی تک هجایی‌اند و هر کدام با آهنگی خاص ـ افتان، خیزان، هموار، متغیر، ... ـ تلفظ می‌شود و این از ابهامهای غیرقابل اجتناب می‌کاهد، چرا که در دستگاه مورد نظر، تعداد علامتها خیلی بیشتر از تعداد آواهای تک هجایی است که آدمی قادر به تلفظ آن است.

همهٔ علامتهای چینی ـ بدون توجه به پیچیدگی هر یک، که بستگی به تعداد حرکات قلم مو یا خطوط دارد ـ باید فضای یکسانی را اشغال کنند. هر چه پیچیدگی یک علامت بیشتر باشد، عناصر آن ریزتر ترسیم می‌شود. مثلاً از تکرار علامت درخت木، علامت جنگل به وجود می‌آید: 林 و اگر ۳ بار این علامت را رسم کنیم، نشانگر خار و خاشاک می‌شود: 森

جست‌وجوی علائم اندیشه‌نگار در فرهنگ لغت بی‌تردید مشکلاتی در بردارد. برای طبقه‌بندی این‌گونه تصویرها چه روش منطقی‌یی به کار می‌رود؟

طبقه‌بندی براساس تعداد حرکتهای قلم که علامت را ترسیم می‌کنند، انجام می‌گیرد.

در زبان چینی، تعداد حرکات قلم بسیار متنوع است: مثل: نقطه (۰)، خط (ـ یا |)، کروشه (|)، خط زاویه‌دار (٦) و جزآن.

به دلیل دقیق بودن قراردادهای مربوطه، برای یک چینی هنگام رسم یک علامت هیچ‌گونه ابهامی در مورد تعداد لازم حرکات قلم وجود ندارد. این قراردادها آشکار نیست، چرا که یک چهارگوش با سه حرکت قلم رسم می‌شود، به ترتیب: |، ٦ و ـــ. بنابراین، علامت چهارگوش شکلی که به مفهوم «دهان» است با سه حرکت زیر رسم می‌شود: .

در خط شکسته، این علامت شباهت محسوسی با nکوچک فرانسه دارد:

مشاهده می‌کنید که اگر رسم خطها به ترتیب دیگری انجام می‌گرفت، برای علامتی که بسرعت با دست رسم می‌شود، به هیچ وجه نتیجهٔ یکسانی حاصل نمی‌شد.

برای رسم علائم، از ۱ تا بیشتر از ۳۰ حرکت قلم لازم است. تعداد حرکات لازم قلم برای رسم خطها در بسیاری از علائم یکسان است.

برای نمونه، از مجموع ۱۸۵۰ علامت اندیشه‌نگار چینی که ژاپنی‌ها به عنوان علامتهای پایه از آن استفاده کرده‌اند، ۱۸۲ علامت با ده خط، و ۹۸ علامت با پانزده خط رسم می‌شود.

در مورد ۶۰۰۰ علامت چینی، این رقم حداقل ۳ برابر می‌شود.

بنابراین، تعداد خطهای یک علامت بتنهایی برای یافتن آن در فرهنگ لغت کافی نیست.

با توجه به بخشی از علامت که معمولاً ساده‌تر است و «کلید» آن نامیده می‌شود، این مشکل حل می‌گردد. در اصل «کلید» علامت گویای طبقهٔ چیز مورد نظر بوده است. مثلاً کلید مربوط به ماهیها از ۱۱ خط تشکیل می‌شود و همهٔ علائم مربوط به ماهیها یا مشابه آنها، دارای این کلید در سمت چپند. مثل «نهنگ»: .

به این ترتیب، کلید مربوط به «چوب» برای انواع درخت و نیز بناهای متعددی مانند خانه‌های چندطبقه، پل و ... به کار می‌رود.

کلید مربوط به «آب» در انواع نوشیدنیها، و کلید «طلا» در همهٔ فلزات یافت می‌شود، و ...

به دلیل این که تعداد کلیدها نسبتاً محدود است ــ یعنی فقط ۲۱۴ کلید ــ همه قادر خواهند بود که آنها را بیاموزند و در یک علامت ناشناخته، کلید مربوطه را شناسایی

کنند. به این ترتیب، برای یافتن علامت موردنظر باید در فهرست علامتهای دارای کلید مربوطه، علائمی را جست که تعداد خطوط آن با علامت مورد نظر مطابقت می‌کند. معمولاً تعداد این علائم حداکثر به ۱۰۰ می‌رسد و می‌توان بسرعت فهرست را بررسی کرد. در مقابل علامت مورد نظر، شمارهٔ صفحهٔ فرهنگی که مفهوم علامت در آن شرح داده شده مشاهده می‌شود.

ملاحظه می‌کنید که همهٔ این چیزها بسیار ساده و کودکانه است، ولی با این حال، گاه مشکلات کوچکی برای شناسایی کلید وجود دارد: در بیشتر جاها، کلید در سمت چپ علامت قرار می‌گیرد، مانند کلید ماهیها. ولی ممکن است گاه کلید در سمت راست، پایین، بالا، وسط یا هر دو طرف آن قرار گیرد. گاه نیز یک علامت دارای دو کلید است. این‌گونه ابهامات بی‌اهمیت بسادگی با اندکی تلاش برطرف می‌شود.

همچنین قابل ذکر است که در فرهنگهای جدید چینی بخصوص فرهنگهای مورد استفادهٔ چینی‌ها، علائم به ترتیب حروف الفبا و براساس تلفظی مجازی به نام «پین ـ ین»[1]، که چینی‌ها برای علائم قائل می‌شوند، گروهبندی شده است.

این فرهنگها هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند، ولی در صورتی که خواننده از چگونگی تلفظ علامت اندیشه‌نگار آگاه باشد، می‌تواند آن را به طور مستقیم به کمک روشی که برای ما آشناست، بیابد.

در اینجا لازم است در مورد آوانویسی علامتهای اندیشه‌نگار چینی براساس حروف لاتینی توضیحاتی داده شود. استفادهٔ چینی‌ها از این روش آوانویسی به منظور حذف علائم اندیشه‌نگار نیست، چرا که این کار هرگز عملی نخواهد شد. بلکه هدف آنها رفع نیازهای آموزشی است، و چون هیچ‌گونه ارتباط لازم بین علامت و تلفظ آن وجود ندارد، باید علامت و تلفظ را همزمان آموخت و تلفظ علائم با الفبای ما (لاتینی) انجام می‌شود.

چون آواشناسی چینی با آواشناسی ما متفاوت است و نباید در این مورد بیش از حد سهل‌گیر شویم نظام پین ـ ین برای حروف ما ارزشهای متفاوتی قائل می‌شود. مثلاً *r* در سیستم پین ـ ین تقریباً مثل *j* تلفظ می‌شود، *i* مثل *e* فرانسویِ فاقد تکیه، *x* به طور محسوس مثل *s*؛ *j* بین *k* و *dj* ... *d* و *t* عملاً یکسان تلفظ می‌شوند، ولی *t* مانند *b* و *p* شامل یک عمل بازدم است ... . شایان توجه است که در سیستم پین ـ ین، نواختها با

1. pin-yin

تکیه‌هایی بر روی همخوان مشخص می‌شود. در زبان چینی پکن، تعیین نواختهای چهارگانه به این ترتیب است: ـ (آهنگ هموار)؛ / (آهنگ خیزان)؛ U (آهنگ متغیر: افتان و سپس خیزان)؛ \ (آهنگ افتان).

مطبوعات سال ۱۹۷۹ نشاندهندهٔ تغییراتی است در شیوهٔ نگارش اسمهای چینی. درواقع، چینی‌ها فقط خواستار آن بودند که ما سیستم آنها را به کار ببریم و از کاربرد هر نوع سیستم دیگری که با عادات ما مطابقت بیشتری دارد، صرف‌نظر کنیم. *Mao Tsé-toung* به همان شکل قبلی تلفظ می‌شود، ولی نگارش آن براساس پین ـ ین به این ترتیب است: *Mao zedong*. نگارش *Pékin* (پکَن) به این ترتیب است: *beijing* ـ لطفاً بی‌جینگ تلفظ نکنید! «پِکَن» بسیار مفهوم‌تر است.

همچنین در مورد ساده کردن علائم چینی بحثهای فراوان درگرفت. از زمان به قدرت رسیدن مائو در سال ۱۹۴۹، در این زمینه تلاش فوق‌العاده‌ای به منظور ساده کردن آموزش خواندن انجام گرفت. از زمان شروع اصلاحات، متجاوز از ۲۰۰۰ علامت ساده شده است، به طوری که برخی از آنها دیگر قابل شناسایی نیستند و علائم دیگر شکل کلی خود را حفظ کرده‌اند. مثلاً نگارش عدد ۱۰۰۰۰ قبلاً 萬 بوده و اکنون به شکل 万 ساده شده است، ولی علامت 郵 به مفهوم «پُست»، در شکل جدید خود اندکی قابل‌شناسایی است: 邮.

تنها اشکال سیاست ساده‌سازی در این است که امروزه برخی علائم قدیم و جدید به طور همزمان استفاده می‌شوند. در چین‌برّی، رژیم برای رفع این گونه مشکلات بر انتشارات نظارت کامل دارد، اما در چین ملی یعنی فرمز، مانند هنگ‌کنگ و سنگاپور، هنوز هم به علائم اندیشه‌نگار قدیم پای بندند. در نتیجه، کسانی که خواستار استفاده از مجموع انتشارات به زبان چینی هستند، باید به هر دو گروه اندیشه‌نگار قدیم و جدید آشنایی داشته باشند.

باری، یادآوری می‌کنیم که زبان چینی از این پس، مانند زبان فرانسوی، از چپ به راست و در قالب سطرها نوشته می‌شود. با این حال، آنچه که در خارج از چین برّی به چاپ می‌رسد، در اکثر موارد سیستم قدیمی را حفظ می‌کند: یعنی براساس ستونهای عمودی از بالا به پایین که اولین ستون از سمت راست شروع می‌شود.

به علاوه، بر سردر معابد که امکان نگارش به شکل ستون غیرممکن بوده است، براساس روش قدیمی، رسم علامتها از راست به چپ انجام می‌شد. در نتیجه، جهت

خواندن یک متن به هیچ وجه قابل تشخیص نیست، بلکه باید با درک مفهوم متن، جهت خواندن آن را حدس بزنیم.

بدیهی است که ماشینهای تایپ چینی شباهت زیادی به ماشینهای اروپایی ندارد. در واقع، این نوع ماشینها کارگاههای حروف‌چینی را تداعی می‌کنند: برای انتخاب حروف، از جعبه‌ای استفاده می‌شود که حروف معمول در آن است. جعبهٔ دیگری نیز وجود دارد که حاوی حروفی است که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

خط ژاپنی

نفوذ فرهنگی چین موجب شد که ژاپنی‌ها در ابتدا برای نگارش زبان خود فقط از خط اندیشه‌نگار چینی به نام «کانجی»[1] استفاده کنند. این سیستم با زبان ژاپنی بخوبی منطبق نمی‌شود؛ چرا که این زبان، مانند زبان ما، با نواختها بیگانه است و تعداد زیادی شناسه‌های فعلی چند هجایی دارد که اندیشه‌نگار بسادگی قادر به نمایش آنها نیست.

بنابراین، ژاپنی‌ها ناچار به نمایش این آواها به وسیلهٔ نشانه‌های هجایی، یعنی علامتهای اندیشه‌نگار ساده شده، به نام «کانا»[2] شدند، در حدود ۵۱ کانای ساده و بیش از ۵۸ کانای مشتق از آن با ترکیب یا پیوستن نشانه‌های ゛ و ゜ وجود دارد. به عنوان مثال، برای هر کدام از آواهای: *ka , ki , ku , ke* و *ko*، یک کانا وجود دارد و با افزودن نشانهٔ ゛ به هر کدام، آواهای *ga , gi , gu , ge* و *go* به دست می‌آید.

این رقم با این که زیاد است به دلیل تعداد اندک همخوان‌های زبان ژاپنی، یعنی *m, h, n, t, s, k r, y,* و *w* محدود می‌شود.

این همخوان‌ها همراه ۵ واکه به اضافهٔ ۵ واکهٔ منفرد و *n* پایانی، در مجموع، ۵۱ کانا را تشکیل می‌دهند.

چیزی که موجب پیچیدگی بیشتر در این زمینه می‌شود، این است که ژاپنی‌ها از دو سیستم مختلف کانا استفاده می‌کنند:

- «کاتاکانا»[3] برای آوانویسی نامهای خارجی؛
- «هیراگانا»[4] برای موارد دیگر، یعني برای عناصر صرفی دستوری یا برای

1. kanji 2. kana 3. katakana
4. Hiragana

جایگزینی اندیشه‌نگار چینیِ بسیار پیچیده یا قدیمی و خارج از رده.

برای تکمیل شرح این دستگاه خط بسیار پیچیده، باید از نوعی آوانویسی براساس حروف لاتینی به نام «رومانجی»[1] نام‌ببریم که هدف اصلی آن طبقه‌بندی کلمات در فرهنگ لغت به شیوهٔ متعارف ماست ـ که مسلماً شیوهٔ ساده‌تری است.

تنها اقدام ژاپنی‌ها برای ساده کردن دستگاه فوق، محدود کردن تعداد کانجی‌های رایج به ۱۸۵۰ عدد است. در واقع امر، یک ژاپنی تحصیلکرده با تعداد بیشتری کانجی آشنایی دارد.

نگارش خط ژاپنی به دو شیوه صورت می‌گیرد: در قالب سطرها و از چپ به راست؛ و بخصوص به روش قدیمی، یعنی در قالب ستونها و از راست به چپ. در این صورت، شماره‌بندی صفحات در جهت عکس شماره‌بندی زبان فرانسوی خواهد بود. یعنی یک کتاب ژاپنی، براساس عادت ما، گویا از آخر شروع می‌شود.

خط کره‌ای

دستگاه خط کره‌ای عبارت است از خط الفبایی معروف به «هانگول»[2] که شامل ۱۹ همخوان و ۲۱ واکه می‌شود. مجموع حروف یک هجا، همخوان آغازی، واکه و همخوان پایانی به‌گونه‌ای است که از دید افراد ناوارد شباهت زیادی به علامت اندیشه‌نگار چینی با شکل زاویه‌دار و هندسی دارد.

این خط که به دلیل تطابق آن با آواشناسی زبان کره‌ای اهمیت خاصی دارد، در قرن ۱۵ میلادی ابداع شد و مانند «کاناهای ژاپنی»، دیرزمانی به طور همزمان با علائم اندیشه‌نگار چینی مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی هم‌اکنون روز به روز بیشتر جایگزین آن می‌گردد.

به این ترتیب، در کرهٔ شمالی فقط از «هانگول» استفاده می‌شود، در صورتی که در کرهٔ جنوبی افراد تحصیلکرده و روزنامه‌ها هنوز هم علائم اندیشه‌نگار چینی را به کار می‌برند.

اصول هانگول بسیار ساده است، ولی برای دانشجویان خارجی مشکلی ایجاد می‌کند که برای کره‌ای‌ها این مشکل مفهومی ندارد: به علت تعداد کلماتی که تلفظ

1. Romanji 2. Hangul

یکسان دارند، اغلب درک مفهوم از طریق علائم اندیشه‌نگار آسانتر از خواندن یک متن است، به شرط آنکه این علائم را بشناسیم.

خط کره‌ای مانند خط ژاپنی است و فقط در سطرهای افقی و از چپ به راست نوشته می‌شود.

خطهای هندی

بیشترین تعداد دستگاههای خط در سرزمین هند همزیستی دارند که هفت دستگاه آن عملاً فقط در این کشور مورد استفاده قرار می‌گیرد. این در خدمتِ نزدیک کردن سیزده زبان «رسمی» به یکدیگر است؛ به اضافهٔ بیست و پنج زبان «قبیله‌ای».

در حالی که دستگاههای خط به طور عموم به همسانی گرایش دارند، از حدود هزار سال پیش تاکنون، یعنی از زمان دوانگاری[1] (خطهای هندی سانسکریت) یا پالی[2] (خط متنهای مذهبی بودا) باکمال تعجب از یکدیگر مجزا شده‌اند.

خطهای هندی از نظر آواشناسی دقیق و براساس حروف الفباست. این خطها بر پایه زبانهای مختلف، حدود ۱۲ واکه و ۳۲ همخوان را دربرمی‌گیرند. ویژگی خطهای هندی دوگونهٔ متفاوت نگارش واکه‌هاست: اگر واکه‌ها بتنهایی به کار روند، یعنی هجا فقط به یک واکه محدود شود، آن را به طور کامل می‌نویسند. در صورتی که واکه همراه یک همخوان بیاید، به عنوان نشانهٔ وابسته به این همخوان است و بسته به نوع آن ممکن است در بالا، پایین، راست، چپ، یا هر دو طرف آن قرار گیرد.

خط دوانگاری برای زبان هندی و تعدادی از دیگر زبانهای نزدیک به آن مانند بِهاری و نپالی به کار می‌رود. مشخصهٔ خط دوانگاری و خطهای مشتق از آن، وجود خطی افقی بالای همخوان‌هاست، به طرزی که گویا بالای سراسر کلمه خطی کشیده شده باشد.

خطهایی مانند گورموخی[3] یا بنگالی به طور مستقیم از دوانگاری مشتق شده‌اند و هر چند به دلیل مجزا بودن کامل از یکدیگر، بدون آموزش لازم قابل خواندن نیستند، در مقابل، یادگیری یکی از این زبانها به کمک زبان دیگر در کوتاهترین مدت عملی است.

---

1. Devanegari
2. Pali

۳. این خط مربوط به زبان گورموخی است که در پنجاب به آن حرف می‌زنند و در لغت به معنای «دهان استاد روحانی» است.

کتابهای مقدس بودائی به زبان پالی نگاشته شده که شکل حروف آن بسیار مدوّر است.
در هند جنوبی و سیلان که نفوذ مذهب بودا همچنان حفظ شده است، از الفباهایی نزدیک به پالی استفاده می‌شود و سیستم واکه‌ها مشابه سیستم دوانگاری است.

خط تامیلی که الفبای آن ساده‌تر و زاویه‌دار است، در نظر اول به هیچ یک از این دو خط قدیمی شباهت ندارد. در مقابل، سینهالی، مالایا، کناره‌ای و برمه‌ای آشکارا از خط پالی مشتق شده‌اند.

از سوی دیگر، شایان ذکر است که در میان تعداد زیادی از حروف الفباهای مشتق از دوانگاری یا پالی، شباهتهایی از نظر شکل و نیز حرکتهای دست وجود دارد که حفظ کردن آنها را ساده‌تر می‌کند. در صفحات پایانی این فصل، الفبای تامیلی نمایش داده شده است.

بسیاری از زبانها، خط خود را از خطهای هندی گرفته‌اند، مانند تبتی که بسیار نزدیک به دوانگاری است، تای و مشابه آن لائوسی، و خِمِری در کامبوج.

از نظر اصول خط ــ یعنی اضافه کردن پایه‌ای به همخوان‌ها برای مشخص کردن واکه‌ها ــ می‌توان گفت که خط حبشی دقیقاً از خط هندی گرفته شده است.

این گونه خطها با ماشینهای تایپ مشابه ماشینهای اروپایی قابل نگارش است و برای واکه‌ها از دگمه‌های مخصوصی استفاده می‌شود که دقیقاً پایه‌های همخوان‌ها را مانند تکیه‌های زبان فرانسوی تایپ می‌کند.

همهٔ خطهای هندی مانند زبانهای اروپایی در قالب سطربندی و از چپ به راست نوشته می‌شود.

خط عربی

خط عربی، خطی است که شامل ۲۸ حرف می‌شود و فقط ۳ واکهٔ کشیدهٔ *I*, *A* و *U* دارد. واکه‌های کوتاه نوشته نمی‌شوند و، در نتیجه، خط عربی مشابه تند نویسی است. در واقع باید تلفظ کلمه را براساس همخوان‌های آن حدس زد. مثال: محمد (MHMD) (تصور کنید که جملات فرانسوی "il savoure"[۱] و "elle sévira"[۲] به این ترتیب نوشته شود: *SVR!* یا ...). مسلماً خواندن خط عربی به این شکل برای افراد مبتدی بسیار مشکل است.

۱. او (آن مرد) می‌چشد.
۲. او (آن زن) تنبیه خواهد کرد.

بنابراین، می‌توان با قرار دادن نشانه‌های کوچکی مانند خط و دایرهٔ کوچکی در بالا یا پایین همخوان‌ها، نشانه‌هایی برای واکه‌ها مشخص کرد.

خط عربی از راست به چپ نوشته می‌شود. در نتیجه، کتابهای عربی در مقایسه با کتابهای اروپایی، از آخرین صفحه شروع می‌شود.

در مورد اعداد، دیدیم که اعراب مانند آلمانی‌ها، هنگام گفتن، یکانها را قبل از دهگان می‌آورند. هنگام نوشتن، جهت عادی خط عربی موجب می‌شود که نگارش اعداد مانند سیستم ما با قرار گرفتن یکان در سمت راست انجام گیرد.

خط عربی شکسته است، یعنی حروف آن مانند خط دستنویس [فرانسوی] در پی یکدیگر می‌آیند. اما برخی از حروف مانند حروف کلمهٔ «دوّار» جدا از هم نوشته می‌شوند، گویا هر کدام از حروف، کلمهٔ جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد.

شکل شکستهٔ خط عربی مستلزم این است که حروف، بسته به محل خود: اول، وسط، و آخر کلمه، مختصری تغییر شکل دهند. اگر حرف در آخر کلمه بیاید، به «پایه»ای مزین می‌شود که در شرایط دیگر وجود ندارد.

تعدادی از حروف عربی شکلی مشابه دارند و تنها به کمک «نشانه‌های زیر و زبری»، که زیر یا روی حرف قرار می‌گیرد، از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. بنابراین، برای خواندن سریع خط عربی، نشانه‌های مزبور اهمیت زیادی دارند.

به علاوه، همخوان‌های عربی به حروف شمسی، مانند ش در شمس و حروف قمری مانند ق در قمر تقسیم می‌شوند.

حرف تعریف ال در جلوی حروف قمری تغییر نمی‌کند و در جلوی حروف شمسی حذف می‌شود: به این معنا که حرف شمسی کلمه جایگزین ل می‌شود. در این صورت، کلمهٔ شمس = (خورشید) به جای *el shams*، *esh shams* تلفظ می‌شود.

هر چند این مسئله در املای عربی قابل رؤیت نیست، گاه در آوانویسی آن با حروف لاتینی مشاهده می‌شود، مانند: Abderrahman (به جای: Abd el Rahman)، Abdesselam و ...

به دلیل آنکه قرآن شبیه‌سازی موجودات زنده را نفی می‌کند[1]، خط به عنوان عنصر تزیینی اهمیت ویژه‌ای یافته است و هنر تصویری بر خوشنویسی متمرکز گردیده که به

---

۱. در قرآن کریم سخنی دربارهٔ این موضوع به میان نیامده است. در منابع اسلامی نیز اقوالی که در این باب وجود دارد کسانی قابل تأویل دانسته‌اند. ــ م.

شیوه‌های مختلف نسخ، کوفی، دیوانی، و جز آن شکوفا شده است.

شایان ذکر است که زبانهای غیرسامی که اکنون با حروف لاتینی نوشته می‌شوند، مانند ترکی، مالایایی و زبان ولوف در افریقا، قبلاً از حروف عربی استفاده می‌کرده‌اند. زبان فارسی و اردو از گروه هندواروپایی هنوز هم با حروف عربی نوشته می‌شوند، ولی برای برخی آواهای مربوط به این زبانها که در عربی وجود ندارد مانند پ، ژ، چ، گ، و ... از حرفهایی اضافه بر آنها استفاده می‌کنند.

کلمه «متشکرم» در زبانهای مختلف

اسپانیایی		gracias	
پرتغالی		obrigado	
ایتالیایی		grazie	
رومانیایی		mulţumesc	
انگلیسی		thanks	
آلمانی		danke	
اسکاندیناویایی		takk	
برتانیی		trugarez	
گالی		diolch	
گیلی		buiochas	
روسی	спасибо	spasibo	خداوند رستگار می‌کند
صرب و کروآتی		hvala	
هلندی		dzięnkuję	
یونانی	ευχαριστῶ	efkaristo	با کلمهٔ eucharistie مقایسه کنید
آلبانیایی		te falemndent	
ارمنی	շնորհակալ եմ	shnoragal-em	
لاتوی		paldies	
فارسی	مرسی (متشکّرم)	merci	
هندی	धन्यवाद	dhanyawad	
سینهالی	ස්තුති	stouti	

اردو	شکریه	shukriya	
تامیلی	நன்றி	nanrri	
عربی	شکراً	shoukran	
عبری	תודה	todah	
مالتی		grazzi	
بربری		azoul	
ترکی		teşekkür	
فینی		kiitos	
مجارستانی		köszönöm	
گرجی	გმადლობთ	gmadlobt	
باسکی		milesker	
مغولی	баярлалаа	baïarlalaa	
ژاپنی	ありがとう	arigato	
کره‌ای	감사 합니다	kamsa hamnida	
ناهوآتل		nite	
کچوایی		pagrachu	خداوند پاداش خواهد داد.*
آیمرا		yuspahara	(Dios pagar)
مایایی - چاکچی		matiox	
چینی پکن	謝謝	xie xie	
کانتونی	多謝	do tsié	
تبتی	ལ་ལགས་སོ།	thudshe	
برمه‌ای	ကျေးဇူး တင်ပါတယ်	tchézoutimbade	
تای	ขอบ ใจ	khob djaï	
ویتنامی	cám ơn	cam on	
اندونزیایی		terima kasih	محبت مرا بپذیرید
تاگالوگ		salamat	
مالاگاسی		misaotra	
تاهیتیایی		maururu	
هاوانیایی		mahalo	
خِمِری	អរគុណ	â koun	

سبکهای گوناگون خط عربی

بسم الله الرحمن الرحيم

ثلث

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخ

بسم الله الرحمن الرحيم

فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

دیوانی

بسم الله الرحمن الرحيم

رقعی مصری

بسم الله الرحمن الرحيم

رقعی

تصویر ص ۹۱

خط عبری

خط عبری مانند عربی، خطی الفبایی است که از راست به چپ نوشته می‌شود و فقط دارای همخوان‌هاست. این خط ۲۲ حرف دارد، اما با افزودن یا تغییر جای نقطه، ارزش برخی حروف تغییر می‌کند: به این ترتیب *B* و *V* یک حرف شمرده می‌شوند و *B* با یک نقطهٔ درونی مشخص می‌گردد. همچنین *P* و *F* یا *K* و *H*. مانند خط عربی، واکه‌ها معمولاً مشخص نیستند و برای کمک به افراد مبتدی می‌توان از نقطه‌ها یا خطهای زیر همخوان‌ها استفاده کرد.

همهٔ حروف عبری به استثنای *V* و *P* با حروف عربی تطابق دارد. یکی از تفاوتهای خط عبری با عربی در این است که حروفش هرگز به همدیگر نمی‌چسبند و دیگر آنکه مانند خط فرانسوی، از دو سیستم الفبایی سود می‌برد: یکی، با عنوان عبری مربع شکل، برای حروف چاپی و دیگری برای خط دستنویس.

خط سیریلی

بسیاری از زبانهای اسلاوی (روسی، اوکرائینی، روسی روسیهٔ سفید، صربی، بلغاری)، زبانهای اکثر مردم شوروی (آذربایجانی، قزاقی، ترکمنی، تاجیک، ازبک و زبانهای سیبریایی)، و مغولها از الفبای سیریلی استفاده می‌کنند. الفبای سیریلی هنگام رواج دین مسیحیت در روسیه، توسط قدیسانی به نامهای سیریل [1] و متودیوس [2] متداول شد. الفبای روسی شامل ۳۲ حرف و ۲۰ همخوان می‌شود. بسیاری از این حروف مشابه حروفی یونانی‌اند (مثل گاما Γ ، دلتا Δ ، لامبدا Λ ، پی Π، رُ P، فی Φ)؛ برخی مانند حروف لاتینی (A ;C با تلفظ S ;K ;M) و بعضی دیگر یادآور حروف عبری یا قبطی‌اند (Ш : *sh*: مشابه عبری). برخی حروف نیز امروزه فقط در خط سیریلی وجود دارد (ж: j؛ И : *i*؛ *bI i* بی واک؛ *H*: *n*؛ ц: *ts*؛ Щ: *shch* براساس آوانویسی انگلیسی؛ و chtch بر اساس آوانویسی فرانسوی؛ Я : ya؛ ...).

شایان ذکر است که *B* مانند *V* تلفظ می‌شود و *B* فرانسوی به شکل **Б** نوشته می‌شود.

املای روسی پس از انقلاب اکتبر ساده شده است: *E* معروف به *YAT* و *E* غیرملفوظ

1. Cyrille 2. Méthode

معروف به «علامت سنگین» در پایان کلمات حذف شده‌اند. در مورد تصمیم اخیر، مطالعه‌ای برای صرفه‌جویی در مصرف کاغذ انجام شد.

خط سیریلی مانند الفبای فرانسوی شامل حروف بزرگ و کوچک است.

برخی از زبانهای آسیایی که اخیراً با حروف سیریلی نوشته می‌شوند، از حروف تکمیلی استفاده می‌کنند (به عنوان مثال دو حرف در زبان مغولی).

خط گرجی

خط اصلی زبان گرجی به نام «مخدرولی»[1] دارای ۳۳ حرف (۲۸ همخوان و ۵ واکه) است.

ریشهٔ این خط شاید به قرن سوم میلادی برسد. در این زمان سلطان فرنواز[2] آن را ابداع کرد.

خط گرجی مانند خطهای اروپایی از چپ به راست نوشته می‌شود.

خط ارمنی

زبان ارمنی، خطی مخصوص به خود دارد که کاملا با خط گرجی متفاوت است.

الفبای این خط شامل ۳۲ همخوان و ۶ واکه می‌شود. خط ارمنی در قرن پنجم میلادی توسط راهبی به نام مِسرُپ ماشتوس[3] ابداع شد.

این خط از چپ به راست نوشته می‌شود و شامل حروف بزرگ و کوچک است، در حالی که زبان گرجی به طور دقیق چنین خصوصیتی ندارد.

خط یونانی

الفبای یونانی دارای ۱۷ همخوان و ۷ واکه است. کسانی که آشنایی اندکی با ریاضیات دارند، بسیاری از حروف یونانی را می‌شناسند: بویژه عدد پی π و نیز δ مربوط به دیفرانسیل‌ها، ε مربوط به مقدارهای کوچک، μ علامت میکرون، و Σ برای حاصل جمعها. برای کسانی که یونانی کهن را مطالعه کرده‌اند، یونانی کنونی از نظر املایی

1. Mkhedruli
2. Pharnavaz
3. Mesrop Mashtots

شگفتی‌هایی در بر دارد. B مانند V تلفظ می‌شود و آوای B چنین نوشته می‌شود: $\mu\pi$ ($\mu\pi\alpha\varrho$:bar)

خطهای دیگر

پس از نشانه‌های هیروگلیفی مصریها و خط میخی آسوری (آشوری) و پارسی، تعداد زیادی دستگاههای خط به وجود آمده و سپس از بین رفته‌اند، مانند: دموتی[1] در مصر که با ساده کردن نشانه‌های هیروگلیفی جایگزین آن شد؛ گلاگولیتی[2] خویشاوند خط سیریلی؛ خط تصویرنگار مایاها؛ خط تصویرنگار جزیرهٔ پاسکوا[3]؛ خطهای افریقایی «وای» در لیبریا؛ و «بامون» در کامرون ...

آثار برخی از زبانهای فوق هنوز هم مشاهده می‌شود، مانند: تی‌فی‌ناگ[4] (اسم این خط از کلمهٔ فنیقی اقتباس شده است)، خط طوارقیها؛ خط گوتیک آلمانی (که از زمان جنگ در مراکز آموزشی حذف شده است) اِرس، خط گیلی مشتق از لاتینی در حدود قرن پنجم، خط باتک در اندونزی خط لولو در چین، و جز اینها.

در جزایر مالدیو[5]، هنوز هم یک خط اصلی به نام دیوهی[6] وجود دارد که از راست به چپ نوشته می‌شود (مالدیوی‌ها مسلمان هستند). ویژگی الفبای این خط در این است که همخوان‌ها روی سطر و واکه‌ها بدون چسبیدن به آنها، زیر سطر نوشته می‌شوند.

زبان دیوهی که نزدیک به زبان سینهالی است، از مدتی قبل با حروف لاتین نوشته می‌شود. در هر حال، در مدرسه‌های ابتدایی، دستور زبان دیوهی به طور کلی با حروف لاتین آموزش داده می‌شود.

در کانادا، بومیانی به نام «کری»، ساکن جنوب خلیج هودسن، هنوز هم از یک خط هجایی مانند «کانا» های ژاپنی استفاده می‌کنند که در یک قرن پیش توسط یک کشیش

---

1. démotique

۲. glagolitique، گلاگولیتی یا اسلاوونیک کلیسایی، زبان ادبی اسلاوهای شرقی و جنوبی که تا قرن ۱۷ م در رومانی نیز به کار می‌رفت. گویند گلاگولیتی در حدود سال ۸۶۳ وضع شد. این الفبا مقتبس از الفبای یونانی، قطبی، و جز آن است (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

۳. pâques، جزیرهٔ پاسکوا (ایستر) نام جزیره‌ای است متعلق به شیلی که در روز عید ایستر سال ۱۷۷۲ کشف شد (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

4. Tifinagh

5. Maldive

6. dhivehi

ابداع شد. از این خط زنده‌تر، خط مغولی سنتی است که بر پایهٔ الفبای قدیمی اویغور که امروزه منسوخ شده، نوشته می‌شود. نگارش خط مغولی در قالب ستونهای عمودی است، ولی شروع اولین ستون از سمت چپ است. از این خط، که در جمهوری مغولستان جای خود را به خط سیریلی داده است، در چین هنوز هم استفاده می‌شود.

باری، از نظر آماری می‌توان گفت که نیمی از مردم جهان یعنی دو میلیارد نفر، از الفبای لاتینی که کم و بیش تکمیل شده است، استفاده می‌کنند.

دیگر دستگاههای خط عبارتند از:

علامتهای اندیشه‌نگار چینی	۹۵۰ میلیون نفر
الفبای سیریلی	۲۸۰ میلیون نفر
الفبای دوانگاری	۱۸۰ میلیون نفر
خط عربی و مشتقات آن (فارسی ...)	۱۸۰ میلیون نفر
کاناهای هجایی ژاپنی	۱۱۰ میلیون نفر
الفبای بنگالی	۱۱۰ میلیون نفر
الفبای تلوگو-کناره‌ای	۶۵ میلیون نفر
الفبای گورموخی	۶۵ میلیون نفر
الفبای کره‌ای (هانگول)	۵۰ میلیون نفر
الفبای تامیلی	۳۹ میلیون نفر
الفبای تای ولائوسی	۳۸ میلیون نفر
الفبای حبشی	۳۱ میلیون نفر
الفبای گجراتی	۳۰ میلیون نفر
الفبای مالایالم	۲۲ میلیون نفر
الفبای برمه‌ای	۲۲ میلیون نفر
الفبای اوریه‌ای	۲۰ میلیون نفر
الفبای یونانی	۹ میلیون نفر
الفبای خمری	۶ میلیون نفر
الفبای ارمنی	۴ میلیون نفر
الفبای عبری	۳ میلیون نفر
الفبای گرجی	۳ میلیون نفر
الفبای تبتی	۳ میلیون نفر
الفبای مغولی	۱ میلیون نفر

خطهایی که از حروف بزرگ و حروف کوچک استفاده می‌کنند، عبارتند از: لاتینی، سیریلی، یونانی و ارمنی.

خطهایی که به هیچ‌وجه حروف، هجاها، و علامتها را به یکدیگر متصل نمی‌کنند، عبارتند از: چینی، ژاپنی، کره‌ای، تامیلی، تای، مالایالم، برمه‌ای، اوریه‌ای، خِمِری، حبشی و عبری.

خط حبشی (امهری) کلمات را با دو نقطهٔ روی هم و جمله‌ها را با چهار نقطهٔ مربع شکل از یکدیگر جدا می‌کند. در خط تای، کلمات یک جمله از یکدیگر مجزا نیستند.

* * *

ملاحظه می‌کنید که خطهای مختلف اصولاً وابسته به یک خانوادهٔ زبانی نیستند:

- خط زبان عربی، که از نظر آواشناسی و ساخت واژه (صرف)، یک زبان سامی به شمار می‌آید، مورد استفادهٔ زبانهای هندواروپایی مانند فارسی و اردو قرار گرفته است.
- خط اندیشه‌نگار چینی، که با یک زبان گسسته و تک هجایی کاملاً مطابقت می‌کند، دست‌کم تا حدودی مورد استفادهٔ زبانهای ژاپنی و کره‌ای نیز هست.
- خط زبان ویتنامی، که از نظر ساخت واژه نزدیک به زبان چینی است، در قرن هفدهم الفبای لاتینی را جایگزین خط اندیشه‌نگار کرده است.
- زبانهای ترکی قبلاً با حروف عربی نوشته می‌شدند، ولی امروزه برای آن دسته از زبانهای ترکی که در شوروی (سابق) به آن تکلم می‌شود، الفبای سیریلی و برای زبان ترکی به معنای اخص آن و زبان اویغور که در چین به آن تکلم می‌شود، الفبای لاتینی به کار می‌رود.

مشکلات آوانویسی

الفبا، دست‌کم به دلیل ساده‌گرایی آن، وسیله‌ای ناقص به شمار می‌رود. تار آواها نیز ناقص است و نزد افراد مختلف هیچگاه یکسان نیست. بنابراین، نمایش یک آوا به وسیلهٔ خط، به طور عمده نشان دهندهٔ یک قرارداد است که با کاربرد روزمره تثبیت شده است.

این قراردادها، دقیقاً به دلیل اینکه حاصل کاربرد هستند، معمولاً در هر کشوری شکلی دارند. ساده‌ترین و معمولترین نمونهٔ آن آوای *ch* در زبان فرانسوی است که معادل آن در انگلیسی *sh* و در آلمانی *sch* است. در صورتی که *ch* انگلیسی در فرانسوی *tch*

(république du Tchad: *chad Republic*) تلفظ می‌شود و تلفظ *ch* آلمانی اغلب مانند *j* اسپانیایی[۱] است (jota). این آوای اسپانیایی که در زبان فرانسوی وجود ندارد به ناچار معمولاً با *kh* نوشته می‌شود، بویژه در آوانویسی کلمات عربی. اما گهگاه نیز آن را با *gh* یا *rh* نمایش می‌دهند.

به این ترتیب، آوانویسی کلمهٔ اسپانیایی *mujer* به مفهوم «زن» که از کلمهٔ لاتینی *mulier* به همان معنی گرفته شده، با خط فرانسوی *moukher* می‌شود. و در زبان لاتی *mouquére* تلفظ می‌شود.

همچنین واژهٔ عربی مخزن *(makhzen)* از ریشه «خزن» به مفهوم «انبار کردن» یا «گنج»، به غلط *magasin* آوانویسی شده است.

بنابراین، نقص آوانویسی و تأثیر آن در تلفظ کلمات کاملاً مشخص می‌شود. تا زمانی که یک واژهٔ خارجی، بخصوص در مورد نام جا و شخص، حتی با تلفظ جدید آن در کاربرد روزمره جا نیفتاده، بهتر است آن را تا حدممکن با تلفظ اصلی آن به کار ببریم. برای شناخت تلفظ کلمات خارجی براساس قراردادهای معمول یک کشور، حتی برای شناخت تقریبی آن، آشنایی با هر یک از زبانها الزامی است.

برای رفع مشکل فوق، زبانشناسان آوانویسیِ رایجترین آواها را تحت نظام خاصی (به شکل استانده) درآورده‌اند. ما وارد بحث این سیستم تخصصی دقیق و پیچیده، که تقریباً فقط مورد استفادهٔ زبانشناسان است، نمی‌شویم.

مثالهای زیر به درک بهتر تنوع شرایط کمک بسیار می‌کند:

ماداگاسکار

زبان مالاگاسی، بی‌تردید زیر تأثیر استعمار فرانسه بین سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۶۰ قرار گرفته است. از این رو، در این زبان، کلمات فرانسوی بسیار متداولی یافت می‌شود که تلفظ آنها بسیار نزدیک به تلفظ اصلی است، اما آوانویسی آنها براساس قراردادهای نزدیک به زبان پرتغالی است که مبلغان مذهبی الفبای لاتینی آن را وارد کرده‌اند. در نتیجه، املاهای عجیبی به شکل زیر به وجود می‌آید:

۱. معادل آوای «خ» در زبان فارسی

la kolosy: (la) cloche[۱]
seza: la chaise[۲]
la kile: (la) clé[۳]
soavaly: cheval[۴]
latabatra: (la) table[۵]
dipoavatra: (du) poivre[۶]
diplio: balle (du plomb)[۷]
dite: (du) thé[۸]

در مورد واژه‌های دارای ریشه عربی نیز به همین ترتیب عمل می‌شود: *alakamisy* به جای *el khamis* الخمیس (= پنج‌شنبه) یا *zoma* به جای *djomaa* (جمعه). *zoma* نام بازار بسیار جالب و دیدنی تانا ناریو[۹] است که در ابتدا روزهای جمعه برپا می‌شده است.

اروپای مرکزی

زبانهای اسلاوی بسیاری از حروف سایشی پاشیده* را که به طور دقیقی توسط الفبای سیریلی نمایش داده می‌شود، به کار می‌برند. اما بسیاری از زبانهای اسلاوی فقط از الفبای لاتینی استفاده می‌کنند، مانند زبانهای لهستانی، چک و کرواتی.

در مورد زبان لهستانی الفبای لاتینی با قراردادهای زیر به کار می‌رود:

لهستانی	*j*	*w*	*z'*	*sz*	*cz*	*n'*	*ç*	*ę*	*ò*
فرانسوی	*y*	*v*	*j*	*ch*	*tch*	*gn*	*ts*	*in*	*ou*

الفبای لهستانی با حروفی که معادل آن در زبان فرانسوی وجود ندارد، تکمیل می‌شود. مانند (*l*) که وسط آن خطی کشیده شده است، *ł* با تلفظی بین *l* و *ou*.

مشکل تلفظ برخی نامها نیز از همینجا ناشی می‌شود. مانند شهر: Łódz که تلفظ آن ممکن است *woudj* باشد و نیز نام پاپ ژان پل دوم: *wojty Ła.*

۱. زنگ ۲. صندلی ۳. کلید
۴. اسب ۵. میز ۶. فلفل سیاه
۷. گلولهٔ (سربی) ۸. چای
۹. Tananarive، پایتخت جمهوری مالاگاسی (ماداگاسکار)، (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).
*. آوای سایشی پاشیده، یا «صفیری» آوایی است که اندامهای گویایی سهیم در تولید آن کاملاً به هم نمی‌چسبند و هنگام تولید آن، صدایی سوت مانند به گوش می‌آید؛ مانند صدای «ش». ـ و

قراردادهای زبان مجارستانی که غیراسلاوی ولی از نظر جغرافیایی نزدیک به این زبانهاست، اندکی تفاوت دارد:

مجارستانی	*s*	*sz*	*zs*	*gy*	*cs*
فرانسوی	*ch*	*ss*	*j*	*d'*	*tch*

به این ترتیب، «متشکرم» در زبان مجارستانی: *köszönöm* نوشته می‌شود و *keusseuneum* (کوسونوم) تلفظ می‌شود.

بریتانیای کبیر و ایرلند

هر گونه توضیح ساده‌ای دربارهٔ زبانهای انگلیسی، گالی و ایرلندی (گیلی) غیرممکن می‌نماید. در مورد کاربرد حروفی که از نظر ارزش آوایی تفاوت عمده‌ای با زبان فرانسوی دارند، مثالهای بسیاری وجود دارد:

در زبان انگلیسی: eau به طور محسوسی iou تلفظ می‌شود (beautiful)؛ تلفظ gh مانند f است (enough)، یا اصلاً تلفظ نمی‌شود: (might)؛ تلفظ i مانند ai (fine) یا i (misfit) است؛ و ...

در زبانهای سلتی، طبق معیارهای ما، حداکثر اعتدال مشاهده می‌شود:

«آب» در زبان گیلی، uisce نوشته می‌شود و تلفظ آن ichgui است (با کلمهٔ whisky مقایسه کنید)؛ در زبان گالی، f مانند v و ff مانند f تلفظ می‌شود، اما تلفظ dd مشابه th انگلیسی و تلفظ ch مشابه j اسپانیایی است (مثال: loch).

زبان کره‌ای

آوانویسی زبان کره‌ای با حروف لاتینی، به نظر فرانسویها بسیار عجیب می‌آید، چرا که منشأ سیستمهای مورد استفاده (ماک‌کون،[1] یال،[2] لوکوف،[3] و هورن[4]) آنگلوساکسون است. به عنوان مثال، نام شهر سئول *(Séoul)* می‌باید *so-oul* تلفظ شود، زیرا *o* کره‌ای

1. Mac cune
2. Yale
3. Lukoff
4. Horne

(مانند *o* در *botte* و نه در کلمهٔ *peau*) با *eo* آوانویسی می‌شود. بنابراین، تلفظ *seo* تقریباً مانند *so* و تلفظ *ul* مانند *oul* است. به این دلیل که معادل *u* فرانسوی در زبان انگلیسی وجود ندارد.

همچنین نام خانوادگی بسیار رایج park باید به شیوهٔ امریکایی با کشیدگی واکهٔ *a* و بدون تلفظ واضح *r* بیان شود. آوانویسیهای *pahk, pak* و *paak* از نظر فرانسوی‌ها عادی‌تر است.

اشکالی که در انتخاب یک سیستم واحد آوانویسی وجود دارد، مانع یکی دانستن نامهایی مانند Rhee, Li, I یا حتی Kangnung, Gangneung شده است که هر دو نام یک شهر است.

زبان چینی

امتیاز کاربرد سیستم پین - ین در این است که آوانویسی لاتینی را جایگزین سیستمهای مختلف آوانویسی کرده است (مانند آنچه در زبان کره‌ای مشاهده شد). با این حال، پین - ین با روش فرانسوی‌ها دربارهٔ شیوهٔ تلفظ حروف الفبا مطابقت نمی‌کند. نمایهٔ زیر معادلهای تقریبی سیستم پین ـ ین و زبان فرانسوی را نشان می‌دهد:

پین - ین	b	c	d	e	g	h	i	j
فرانسوی	*p*	*ts*	*t*	*é*	*k*	*h* تکریری *jota*[1] اسپانیایی *ch* آلمانی	*eu*	*ty*

پین ـ ین	q	r	w	x	z	zh
فرانسوی	*ts*	*j*	*ou*	*s*	*ts*	*tch*

زبانهای ژرمنی

تلفظ زبان آلمانی بسیار ساده و فاقد هر گونه بی‌قاعدگی و ابهام است (به استثنای *ch*

۱. معادل آوای «خ» در زبان فارسی.

پایانی که گاه مانند ch[1] فرانسوی و گاه مانند آوای خشن گلو در jota اسپانیایی تلفظ می‌شود). فقط باید دانست که آوای فرانسوی ch معمولاً با sch؛ f فرانسوی با v و v فرانسوی با w نمایش داده می‌شود ــ که به هیچ وجه معادل آوای ou یا w در کلمهٔ William نیست.

در زبانهای اسکاندیناویایی، å مانند o و ϕ مانند eu فرانسوی تلفظ می‌شود.

زبان ترکی

زبان ترکی با الفبای لاتینی نوشته می‌شود، ولی واکه‌هایش معادل واکه‌های زبان آلمانی است: (u=ü ; ou=u ; eu=ö). l بدون نقطه، یک آوای بی‌واک است و ğ گاه به شکل gh آوانویسی می‌شود و عملاً تلفظ نمی‌شود (مانند yoghurt که تلفظ آن yaourt (یااورت) است). و بالاخره، تلفظ c مانند dj؛ ç مانند tch؛ و § مانند ch (براساس کاربرد بین‌المللی: "sh") است.

زبانهای ترکی گروه بسیار متجانسی را تشکیل می‌دهند، اما از آنجاکه دست سرنوشت ملتهای ترک زبان را تابع حکومتهای مختلف کرده است، آوانویسی این گونه زبانها، تفاوتهای عمده‌ای با یکدیگر دارند. به عنوان مثال، در جدول زیر مشاهده می‌کنیم که اعداد ۳، ۴ و ۵ در زبانهای مختلف ترکی چگونه نوشته می‌شود:

عدد	تلفظ فرضی کلمه در زبان فرانسوی	ترکی ترکیه	آذربایجانی (شوروی)	اویغور (چین)
سه	utch	üç	үч	üq
چهار	dert	dört	дөрд	tθt
پنج	bèch	be§	беш	bəx

تلفظ این اعداد در هر سه زبان، کاملاً یکسان و مانند تلفظ فرضی آنها در زبان فرانسوی است.

* * *

به طور کلی، اسم خاصی (اسم جغرافیایی یا اسم اشخاص) که به یک زبان خارجی و

۱. معادل آوای «ش» در زبان فارسی.

بدون کاربرد الفبای لاتینی، آوانویسی می‌شود، نسبت به سیستم آوانویسی مورد استفاده (انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و ...) کم و بیش با ابهام فراوان همراه است.

از سوی دیگر، هنگام مشاهدهٔ یک اسم خارجی که با الفبای لاتینی آوانویسی شده، باید به مقررات تلفظ حروف لاتینی مزبور در زبان مورد نظر توجه داشت.

امیدواریم که این تذکرات از بروز برخی اشتباهها که مایهٔ شگفتی افراد آگاه یا موجب ابهام در مورد اسمهای خارجی می‌شود جلوگیری کند.

دستگاههای خط

یادداشت کلی

هر یک از دستگاههای خط که در اینجا نمایش داده می‌شود، تابع تاریخ هزار ساله (یا بیشتر) خود بوده و در حد توان پاسخگوی ویژگیهای آوایی زبان مربوطه است.

بنابراین، حروف یا علائم لزوماً معادلی در الفبای ما ندارند. در مورد اختلافهای آوایی برخی آواهای ناشناخته برای فرانسوی زبانان، برای پرهیز از توضیحات دقیق تخصصی، تصمیم گرفتیم که در برخی موارد چندین حرف از یک الفبای خارجی را با یک حرف لاتینی نمایش دهیم. با این حال، بخصوص در مورد الفبای هندی، دمشی بودن برخی حروف، طبق معمول، توسط "h" نشان داده شده است. روش مزبور موجب ابهاماتی می‌شود: به عنوان مثال، ph در الفبای هندی p دمیده است و معادل آوای f نیست؛ k, kh دمشی است و معادل آوای «خ» اسپانیایی که در عربی به شکل kh آوانویسی می‌شود نیست.

تعداد زیادی از دستگاههای خط، روشهای ویژه‌ای برای نمایش ترکیبات همخوان‌ها دارند. به عنوان مثال، در خطهای هندی kr, br و جز اینها براساس حروف b یا r نوشته می‌شوند، ولی این کار فقط با افزودن حرف r انجام نمی‌گیرد. بنابراین، دهها علامت مرکب وجود دارد که برای حفظ سادگی مطلب از ذکر آنها خودداری شده است.

به همین دلیل، بازی بسیار پیچیدهٔ واکه‌های برخی زبانها مانند: برمه‌ای، تای، و خمری حذف شده است؛ در این زبانها، واکه‌ها در واقع فقط متمم همخوان (به عنوان حرف اصلی) شمرده می‌شوند.

به این ترتیب، در مورد دستگاههای خط بسیار پیچیده، ما فقط به ذکر حروف یا علائم بسیار متداول اکتفا می‌کنیم. الفباهای ساده‌تر به شکل کاملتری نمایش داده شده‌اند.

الفبای سیریلی

Аа	Бб	Вв	Гг	Дд
a	b	v	g	d
Ее	Жж	Зз	Ии	Йй
e	j	z	i	
Кк	Лл	Мм	Нн	Оо
k	l	m	n	o
Пп	Рр	Сс	Тт	Уу
p	r	s	t	ou
Фф	Хх	Цц	Чч	Шш
f	kh	ts	tch	ch
Щщ	Ъъ	Ыы	Ьь	Ээ
chtch	e غیرملفوظ	y	ʼ	ė
Юю	Яя			
iou	ya			

الفبای یونانی

Αα	Ββ	Γγ	Δδ	Εε
a ɑ	v	g	d	e
Ζζ	Ηη	Θθ	Ιι	Κκ
z	i	th	i	k
Λλ	Μμ	Νν	Οο	Ππ
l	m	n	o	p
Ρρ	Σσ	Ττ	Υυ	Ξξ
r	s	t	u	ks
Χχ	Φφ	Ψψ	Ωω	
kh	f	ps	o	

الفبای ارمنی

Ա ա a	Բ բ b	Գ գ g	Դ դ t	Ե ե yé,è
Զ զ z	Է է è	Ը ը e	Թ թ t	Ժ ժ j
Ի ի i	Լ լ l	Խ խ kh	Ծ ծ dz	Կ կ g
Հ հ h	Ձ ձ tz	Ղ ղ gh	Ճ ճ dj	Մ մ m
Յ յ h,y	Ն ն n	Շ շ sh	Ո ո vo,o	Չ չ tch
Պ պ b	Ջ ջ tch	Ռ ռ نوک زبانی r	Ս ս s	Վ վ v
Տ տ d	Ր ր نوک زبانی r	Ց ց ts	Ւ ւ v	Փ փ p
	Ք ք k	Օ օ o	Ֆ ֆ f	

الفبای دواناگاری

واکه‌های منفرد

अ	आ	इ	ई	उ
a	ā	i	ī	u
ऊ	ए	ऐ	ओ	औ
ū	ē	ai	ō	au

همخوانها

क	ख	ग	घ	ङ
ka	kha	ga	gha	nga
च	छ	ज	झ	ञ
tcha	tchha	dja	djha	nja
ट	ठ	ड	ढ	ण
ta	tha	da	dha	na
त	थ	द	ध	न
ta	tha	da	dha	na
प	फ	ब	भ	म
pa	pha	ba	bha	ma
य	र	ल	व	श
ya	ra	la	và	sa
	ष	स	ह	
	sha	sa	ha	

الفبای گورموکی

ੳ	ਅ	ੲ	ਸ	ਹ
w	a	y	s	h
ਕ	ਖ	ਗ	ਘ	ਙ
k	kh	g	k	ng
ਚ	ਛ	ਜ	ਝ	ਞ
ts	tch	dj	tj	gn
ਟ	ਠ	ਡ	ਢ	ਣ
t	th	d	d	n
ਤ	ਥ	ਦ	ਧ	ਨ
t	th	d	d	n
ਪ	ਫ	ਬ	ਭ	ਮ
p	ph	b	b	m
ਯ	ਰ	ਲ	ਵ	ੜ
y	r	l	v	r

الفبای گجراتی

واکه‌های منفرد

અ	આ	ઇ	ઈ	ઉ	ઊ
a	ā	i	ī	u	ū

ઋ	એ	ઐ	ઓ	ઔ
r	e	ai	o	au

همخوانها

ક	ખ	ગ	ઘ	ઙ	
ka	kha	ga	gha	nga	
ચ	છ	જ	ઝ	ઞ	
tcha	tchha	dja	djha	nya	
ટ	ઠ	ડ	ઢ	ણ	
ta	tha	da	dha	na	
ત	થ	દ	ધ	ન	
ta	tha	da	dha	na	
પ	ફ	બ	ભ	મ	
pa	pha,fa	ba	bha	ma	
ય	ર	લ	વ	શ	ષ
ya	ra	la	va	sha	sha
સ	હ	ળ	ક્ષ	ત્ર	જ્ઞ
sa	ha	la	ksa	tra	gna

الفبای اوریه‌ای

କ	ଖ	ଗ	ଘ	ଙ
ka	kha	ga	gha	na
ଚ	ଛ	ଜ	ଝ	ଞ
tcha	tchha	dja	djha	gna
ଟ	ଠ	ଡ	ଢ	ଣ
ta	tha	da	dha	na
ତ	ଥ	ଦ	ଧ	ନ
ta	tha	da	dha	na
ପ	ଫ	ବ	ଭ	ମ
pa	pha	ba	bha	ma
ଯ	ର	ଲ	ବ	ଶ
ya	ra	la	ba,va.	sa
	ଷ	ସ	ହ	
	sa	sa	ha	

الفبای بنگالی

ক	খ	গ	ঘ	ঙ
ko	kho	go	gho	ng
চ	ছ	জ	ঝ	ঞ
tcho	tchho	djo	djho	gn
ট	ঠ	ড	ঢ	ণ
to	tho	do	dho	n
ত	থ	দ	ধ	ন
to	tho	do	dho	no
প	ফ	ব	ভ	ম
po	pho	bo	bho	mo
য়	য	র	ল	
yo	yo	tcho	lo	
শ	ষ	স	হ	
sho	sho	so	ho	

الفبای سینهالی

ක	ඛ	ග	ඝ	ඞ
ka	kha	ga	gha	na
ච	ඡ	ජ	ඣ	ඤ
tcha	tchha	dja	djha	na
ට	ඨ	ඩ	ඪ	ණ
ta	tha	da	dha	na
ත	ථ	ද	ධ	න
ta	tha	da	dha	na
ප	ඵ	බ	භ	ම
na	pha	ba	bha	ma
ය	ර	ල	ව	
ya	ra	la	va	
ශ	ෂ	ස	හ	ළ
sha	sha	sa	ha	la

الفبای دیوهی

همخوانها

h shh n r b

l' k a v,w m

f dh th l g

gn s d p y

ch j z sh

واکه‌ها

a ā i ī u ū e

ē o ō e غیرملفوظ ang

الفبای تامیل

அ	ஆ	இ	ஈ	உ
a	ā	i	ī	u
ஊ	எ	ஏ	ஒ	ஓ
ū	e	è	o	ō
ஐ	க	ங	ச	ஞ
ai	k	ng	ch,s	gn
ட	ண	த	ந	ப
d,t	nn	th,dh	n	p,b
ம	ய	ர	ல	வ
m	y	r	l	v
ழ	ள	ற	ன	
l, zh	l l	rr	n	

الفبای مالایالم

ക	ഖ	ഗ	ഘ	ങ	
ka	kha	ga	gha	na	
ച	ഛ	ജ	ഝ	ഞ	
tja	tcha	dja	djha	gna	
ട	ഠ	ഡ	ഢ	ണ	
ta	tha	da	dha	na	
ത	ഥ	ദ	ധ	ന	
ta	tha	da	dha	na	
പ	ഫ	ബ	ഭ	മ	
pa	pha	ba	bha	ma	
യ	ര	ല	വ	ശ	ഷ
ya	ra	la	va	sa	sa
സ	ഹ	ള	ഴ	റ	
sa	ha	la	la	ra	

الفبای تلوگو

واکه‌های منفرد

అ	ఆ	ఇ	ఈ	ఉ	ఊ
a	ā	i	ī	u	ū
ఋ	ౠ	ఌ	ఎ	ఏ	ఐ
er	er̄	el	e	e	ai
ఒ	ఓ	ఔ	అం	అః	
o	ō	au	am	ah	

همخوانها

క	ఖ	గ	ఘ	ఙ	చ	ఛ
k	kha	ga	gha	na	tcha	tchha
జ	ఝ	ఞ	ట	ఠ	డ	
dja	djha	na	ta	tha	da	
ఢ	ణ	త	థ	ద	ధ	న
dha	na	tá	tha	da	dha	na
ప	ఫ	బ	భ	మ	య	
pa	pha	ba	bha	ma	ya	
ర	ఱ	ల	ళ	వ	శ	ష
ra	rra	la	lla	va	sa	sha
స	హ					
sa	ha					

الفبای عربی

ا	ب	ت	ث	ج
a (کشیده)	b	t	ts	dj
ح	خ	د	ذ	ر
h	kh	d	z	r
ز	س	ش	ص	ض
z	s	sh	s	dh
ط	ظ	ع	غ	ف
t	z	a'	gh	f
ق	ك	ل	م	ن
q	k	l	m	n
	ه	و	ي	
	h	w	y	

الفبای عبری

א	בּ	ב	ג	ד
a	b	v	g	d
ה	ו	ז	ח	ט
h	w	z	h	f
י	כּ	כ	ך	ל
y	k	kh	k(پایانی)	l
מ	ם	נ	ן	ס
m	m(پایانی)	n	n(پایانی)	s
ע	פּ	פ	ף	צ
a’	p	f	f(پایانی)	ts
ץ	ק	ר	שׁ	שׂ
ts(پایانی)	k	r	sh	s
ת				
t				

الفبای گرجی

ა	ბ	გ	დ	ე
a	b	g	d	e
ვ	ზ	თ	ი	კ
v	z	t	i	k
ლ	მ	ნ	ო	პ
l	m	n	o	p
ჟ	რ	ს	ტ	უ
d	r	s	t	u
ფ	ქ	ღ	ყ	შ
p	k	gh	kh	sh
ჩ	ც	ძ	წ	ჭ
tch	ts	dz	ts	tch
ხ	ჯ	ჰ		
kh	dj	h	dj	

الفبای کره‌ای

ㄱ	ㄴ	ㄷ	ㄹ	ㅁ	ㅂ
k-g	n	t-d	l-r	m	p-b
ㅅ	ㅇ	ㅈ	ㅊ	ㅋ	ㅌ
s	ng	tch-dj	tch	kh	th
ㅍ	ㅎ	ㄲ	ㄸ	ㅃ	
ph	h	kk	tt	pp	
ㅆ	ㅉ				
ss	ttj				
ㅏ	ㅑ	ㅓ	ㅕ	ㅗ	ㅛ
a	ya	ŏ	yŏ	o	yo
ㅜ	ㅠ	ㅡ	ㅣ	ㅢ	ㅐ
ou	you	eu	i	ui	è
ㅒ	ㅔ	ㅖ	ㅚ	ㅘ	ㅙ
yè	é	yé	wè	wa	wouè
ㅟ	ㅝ	ㅞ			
wè	wŏ	woué			

خط هجایی ژاپنی

هیراگانا[۱]

あ	い	う	え	お	
a	i	u(ou)	e	o	
か	き	く	け	こ	
ka	ki	ku	ke	ko	
さ	し	す	せ	そ	
sa	shi	su	se	so	
た	ち	つ	て	と	
ta	tchi	tsu	te	to	
な	に	ぬ	ね	の	
na	ni	nu	ne	no	
は	ひ	ふ	へ	ほ	
ha	hi	fu	he	ho	
ま	み	む	め	も	
ma	mi	mu	me	mo	
や	い	ゆ	え	よ	
ya	yi	yu	yé	yo	
ら	り	る	れ	ろ	
ra	ri	ru	re	ro	
わ	い	う	え	を	ん
wa	i	ou	e	wo	n

۱. *Hiragana* سیستم گانا برای آوانویسی نامهای خارجی، در صفحات ۱۰۰ و ۲۸۳ کتاب توضیح داده شده است.

خط هجایی ژاپنی

کاتا کانا[۱]

ア a	イ i	ウ u(ou)	エ e	オ o	
カ ka	キ ki	ク ku	ケ ke	コ ko	
サ sa	シ shi	ス su	セ se	ソ so	
タ ta	チ tchi	ツ tsu	テ te	ト to	
ナ na	ニ ni	ヌ nu	ネ ne	ノ no	
ハ ha	ヒ hi	フ fu	ヘ he	ホ ho	
マ ma	ミ mi	ム mu	メ me	モ mo	
ヤ ya	イ yi	ユ yu	エ yé	ヨ yo	
ラ ra	リ ri	ル ru	レ re	ロ ro	
ワ wa	イ i	ウ ou	エ e	ヲ wo	ン n

۱. سیستم کانا برای آوانویسی عناصر صرفی دستوری و ...؛ در صفحات ۱۰۰ و ۲۸۳ کتاب توضیح داده شده است.

علائم اندیشه نگار چینی

نویسه	تلفظ	معنی
中	zhōng (4)	وسط
西	xī (6)	غرب
东 東	dōng (8 et 5)	شرق
南	nán (9)	جنوب
北	běi (5)	شمال
河	hé (8)	نهر رودخانه
市	shì (5)	شهر بازار
城	chéng (9)	شهر
京	jīng (8)	پایتخت
下	xià (3)	پایین
上	shàng (3)	بالا
国 國	guó (11 et 8)	کشور
水	shuǐ (4)	آب
海	hǎi (10)	دریا
湖	hú (12)	دریاچه
江	jiāng (6)	نهر رودخانه
洋	yáng (9)	اقیانوس خارجی
島	dǎo (10)	جزیره
川	chūan (3)	جریان آب
田	tián (5)	مزرعه شالیزار
山	shān (3)	کوهستان
州	zhōu (6)	ناحیه
路	lù (13)	راه جاده
门 門	mén (7 et 3)	در
口	kǒu (3)	دهان مدخل
出	chū (5)	خارج شدن
入	rù (2)	وارد شدن
汉 漢	hàn (14 et 5)	چینی
酒	jiǔ (10)	الکل
车 車	chē (7 et 5)	اتومبیل
道	daò (12)	راه روش
话 話	huà (11 et 6)	زبان
语 語	yǔ (14 et 9)	زبان
美	měi (9)	زیبا آمریکایی
法	fǎ (8)	قانون فرانسوی
好	hǎo (6)	خوب
家	jiā (10)	خانواده خانه
子	zǐ (3)	بچه پسر
人	rén (2)	مرد
华 華	huá (12 et 8)	شیک چینی

علائم اندیشه نگار چینی

大	谢	謝	你	字	安
dà (3) بزرگ	xiè (18 et 12) تشکر کردن		nǐ (7) تو	zì (6) علامت چینی کلمه	ān (6) صلح
月	日	銀	金	少	多
yùe (4) ماه(ماه‌های سال) ماه(قمر)	rì (4) خورشید روز	yín (14) نقره	jīn (8) طلا	shǎo (4) کم	duō (6) بسیار
报	日	民	人	报	報
rén mín rì bào روزنامهٔ مردم				bào (12 et 7) روزنامه	
空	红	紅	工	共	公
kōng (8) هوایی	hóng (9 et 6) قرمز		gōng (3) کار	gòng (6) مشترک	gōng (4) عمومی
元	园	園	院	宫	同
yuán (4) yuan پول چینی	yuán (13 et 7) باغ		yuàn (10) مؤسسه	gōng (10) قصر معبد	tóng (6) باهم
业	業	邮	郵	党	黨
yè (13 et 5) حرفه پیشه		yóu (10 et 8) پست		dǎng (20 et 10) حزب	
小	寺	电	電	学	學
xiǎo (3) کوچک	sì (6) معبد	diàn (13 et 5) الکتریسیته		xué (16 et 8) یادگرفتن، یاد دادن	
錢	福	禁	不	会	會
qián (16) نقره پول	fú (14) خوشبختی	jìn (12) ممنوع	bù (4) علامت نفی	huì (13 et 6) جمع شدن، دربرداشتن	

الفبای تبتی

ཀ་	ཁ་	ག་	ང་
ka	khà	ka	nga
ཅ་	ཆ་	ཇ་	ཉ་
tcha	tchha	tcha	nya
ཏ་	ཐ་	ད་	ན་
ta	tha	ta	na
པ་	ཕ་	བ་	མ་
pa	pha	pa	ma
ཙ་	ཚ་	ཛ་	
tsa	tsha	tsa	
ཝ་	ཞ་	ཟ་	
wa	sha	sa	
ཡ་	ར་	ལ་	
ya	ra	la	
ཤ་	ས་	ཧ་	
sha	sa	ha	

الفبای برمه‌ای

က	ခ	ဂ	ဃ	င
ka	kha	ga	ghà	na
စ	ဆ	ဇ	ဈ	ည
tcha	tcha	dja	djha	ña
ဋ	ဌ	ဍ	ဎ	ဏ
ta	tha	da	dha	na
တ	ထ	ဒ	ဓ	န
ta	tha	da	dha	na
ပ	ဖ	ဗ	ဘ	မ
pa	pha	ba	bha	ma
ယ	ရ	လ	ဝ	သ
ya	ra	la	wa	sa
	ဟ	ဠ	အ	
	ha	la	a	

الفبای تای ولائوسی

ก	ข	ฃ	ค	ฅ	ฆ
k	k	k	k	k	k
ง	จ	ฉ	ช	ฌ	ซ
ng	tj	tch	tch	tch	s
ญ	ย	ฎ	ด	ฏ	ต
y	y	d	d	d	d
ฐ	ถ	ฑ	ท	ฒ	ธ
th	th	t	t	t	t
ณ	น	บ	ป	ผ	ฝ
n	n	f	p	ph	f
ภ	พ	ฟ	ม	ร	ฬ
p	p	f	m	r	l,n
ล	ว	ส	ษ	ศ	ห
l	w	s	s	s	h
		อ	ฮ		
		o	h		

الفبای خمری

ka	kha	ko	kho	ngo
tja	tchha	tjo	tchho	nho
da	tha	do	tho	nâ
tâ	thâ	to	tho	no
bâ	phâ	po	pho	mo
ja	ha	yo	ro	
la		lo	vo	

الفبای حبشی

ሀ	ለ	ሐ	መ	ሠ
h	l	h	m	s
ረ	ሰ	ሸ	ቀ	በ
r	s	s	q	b
ተ	ቸ	ኀ	ነ	ኘ
t	tch	h	n	gn
አ	ከ	ኸ	ወ	ዐ
a	k	h	w	a
ዘ	ዠ	የ	ደ	ጀ
z	s	y	d	j
ገ	ጠ	ጨ	ጰ	ጸ
g	t	tch	p	s
	ፀ	ፈ	ፐ	
	s	f	p	

መ	ሙ	ሚ	ማ	ሜ	ም	ሞ
mè	mu	mi	ma	mé	me	mo

رایج ترین سیستم های اعداد

	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
رومی	I	II	III	IV	V	VI	VII	VIII	IX	X
هندی	१	२	३	४	५	६	७	८	९	१०
اوریه‌ای	୧	୨	୩	୪	୫	୬	୭	୮	୯	୧୦
عربی	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠
چینی	一	二	三	四	五	六	七	八	九	十
تبتی	༡	༢	༣	༤	༥	༦	༧	༨	༩	༡༠
برمه‌ای	၁	၂	၃	၄	၅	၆	၇	၈	၉	၁၀
زبانهای تای و خمری	๑	๒	๓	๔	๕	๖	๗	๘	๙	๑๐
زبانهای حبشی	፩	፪	፫	፬	፭	፮	፯	፰	፱	፲

یونانی. الفبای یونانی به طور مستقیم از الفبای فنیقی ریشه گرفته است که گویا اولین الفبای ابداعی است. تحول آوایی یونانی کنونی به این می‌انجامد که دیگر بین برخی واکه‌های ساده یا مرکب، که اغلب i تلفظ می‌شوند، تفاوتی نباشد. با این حال، آثار آواشناسی زبان باستان در املا مشاهده می‌شود.

الفبای یونانی در سطح گسترده‌ای الهامبخش خطهای دیگر بویژه خط سیریلی بوده است.

دواناگاری. همخوان‌ها و واکه‌های منفرد الفبای دواناگاری در راهنما ارائه شده‌اند. همخوان‌ها با *a* کوتاه تلفظ می‌شوند. در صورت ترکیب همخوان‌ها با یک واکهٔ دیگر، نشانهٔ خاصی به آن افزوده می‌شود که شباهتی به واکه‌های منفرد ندارد: این نشانه عبارت است از خطی عمودی در سمت راست برای *a* کشیده، خطی بالای واکهٔ *i*، حلقه‌ای در پایین واکهٔ *ou* و ... .

گجراتی. در خط گجراتی، که از نظر اصولی مشابه دوانگاری است، خطی که زیر حروف آن الفبا قرار داشت از بین رفته است. با وجود این، در شکل بسیاری از حروف شباهت فراوان دیده می‌شود.

اوریه‌ای. ملاحظه می‌کنید که نیمدایره روی همخوان‌ها، نقش خط روی حروف دوانگاری را ایفا می‌کند. شکل حروف نیز در این دو خط بسیار مشابه است. این گرایش طبیعی به گرد کردن حروف شاید بر اثر خطهای هند جنوبی (پالی) باشد. به این ترتیب، حروف یک کلمه به یکدیگر متصل نمی‌شوند.

سینهالی. خط سینهالی مستقیماً مشتق و بسیار نزدیک به خطی است که با آن اغلب کتابهای بودایی به خط پالی کهن آوانویسی شده است.

دیوهی. این خط که از راست به چپ خوانده می‌شود، به منظور ارضای حس کنجکاوی خوانندگان ارائه شده است: این خط تنها توسط ۲۰۰۰۰۰ نفر شهروند مالدیو مورد استفاده قرار می‌گیرد و امروزه الفبای لاتینی با آن به رقابت برخاسته است.

همهٔ واکه‌ها، به استثنای *u*، در بالای همخوان‌ها قرار می‌گیرند، به طوری که گویی سطرهای این خط به دو بخش تقسیم شده‌اند. خط دیوهی از ارقام عربی استفاده می‌کند. در برخی موارد، کلمات عربی به شکل اصلی آنها مورد استفاده قرار می‌گیرند.

تامیل. شکل بسیار زاویه‌دار حروف الفبای تامیلی آن را از حروف دیگر خطهای دراویدی متمایز می‌سازد. واکه‌های منفرد، یعنی واکه‌هایی که بدون همخوان تشکیل هجا می‌دهند، نیز نمایش داده شده‌اند.

مالایالم، تلوگو ــ کناره‌ای. شکل حروف این الفباها بسیار پیچیده است. به علاوه، مانند خطهای هند شمالی، دو همخوان پیاپی معمولاً به شکل نامنظمی نوشته می‌شوند. بنابراین، تعداد زیادی نشانه‌های جداگانه به کار می‌رود، اما در اینجا ما فقط به ارائه همخوان‌های ساده پرداخته‌ایم که با *a* کوتاه تلفظ می‌شوند.

عربی. خط عربی از راست به چپ خوانده می‌شود. حروف به ترتیب الفبا نمایش داده شده‌اند. هر یک از حروف عربی، براساس محل قرار گرفتن آنها در اول، وسط یا آخر کلمه، دارای ۳ شکل متفاوت هستند. خط عربی که در اصل دستنویس است، توسط سنت اسلامی حفظ شده است. به همین دلیل، حروف یک

کلمه به یکدیگر متصل می‌شوند، به غیر از حروفی که با x مشخص شده‌اند که به حروف قبلی متصل و از حروف بعدی مجزا هستند.

شکل حرف آخر اغلب به دنباله‌ای مزین می‌شود که در شکل حروف اول و میان کلمه وجود ندارد. برخی از حروف میانی کلمه، یک یا چندین دندانه پیدا می‌کند، و فقط با «نشانه‌های زیر و زبری» که بالا یا پایین آن قرار می‌گیرند مشخص می‌شود.

الفباهای مشتق از عربی (= فارسی، اردو) فقط با حروف تکمیلی از آن متمایز می‌شوند. شکل این حروف با تغییر در نشانه‌هایی که زیر یا روی همان حروف عربی قرار می‌گیرند، به وجود می‌آید [۱].

عبری. خط عبری از راست به چپ نوشته می‌شود. مانند خط عربی، برخی حروف در آخر کلمه اندکی تغییر شکل می‌دهند. برخلاف زبان عربی، برخی از حروف عبری حتی در خط دست‌نویس، هیچ‌گاه به یکدیگر متصل نمی‌شوند.

تفاوت عمده‌ای در شکل خط عبری «مربع شکل» و خط دست‌نویس مشاهده می‌شود. واکه‌ها، بجز در کتابهای درسی، معمولاً نوشته نمی‌شوند و توسط نشانه‌هایی که زیر همخوان‌ها قرار می‌گیرد، مشخص می‌گردند.

قبلاً از حروف به عنوان عدد استفاده می‌شد و امروزه ارقام اروپایی به کار می‌رود.

گرجی. خطی که مشاهده می‌کنید، در ادبیات یا مطبوعات مورد استفاده قرار می‌گیرد. خطی دیگر با کاربرد صرفاً مذهبی وجود دارد که عملاً منسوخ شده است.

کره‌ای. خط کره‌ای الفبایی است، اما ترکیب حروف در هر هجا به شیوهٔ خاصی صورت می‌گیرد: اولین همخوان هجا در بالا و سمت چپ قرار دارد و واکه براساس نوع آن در سمت راست یا زیر آن همخوان قرار می‌گیرد. همخوان یا همخوان‌های پایانی زیرِ مجموعهٔ قبلی می‌آید. اگر کلمه با یک واکه شروع شود، همخوان مفقود توسط o جایگزین می‌شود. آموختن خط کره‌ای بسادگی امکانپذیر است. همهٔ حروف حاصلِ ۱۰ همخوان و ۶ واکهٔ ساده‌اند. به عنوان مثال، حروف دمیده با افزودن خطی در بالای حروف عادی به دست می‌آیند. کره‌ای‌ها به طور همزمان از ارقام اروپایی و چینی استفاده می‌کنند. اما کاربرد ارقام چینی دیگر بندرت صورت می‌گیرد.

چینی. در اینجا حدود صد علامت بسیار متداول خط چینی نمایش داده شده است. در صورت لزوم برای هر علامت، موارد زیر مشخص شده است: شکل ساده شدهٔ علامت داخل پرانتز، آوانویسی آن براساس سیستم پین ـ ین به حروف لاتینی، نوع نواخت، تعداد حرکات لازم قلم مو برای رسم علامت، و معنای آن.

تبتی. خط تبتی گونهٔ بسیار متغیر خط سانسکریت یا دوانگاری است. با این حال، زبان تبتی

---

۱. مانند حروف فارسی پ (ب)، چ (ج)، ژ (ز)، گ (ک).

هندواروپایی نیست و آواشناسی آن شامل نواختها و تعداد بسیار کمی همخوان می‌شود. به این ترتیب، گروههای پنج حرفی در الفباهای هندی به چهار حرف در الفبای تبتی محدود می‌شوند و سومین حرف هر گروه بیانگر آهنگ بم است.

برمه‌ای. در اینجا فقط همخوان‌های الفبای برمه‌ای ارائه شده‌اند. این حروف ساده، مانند الفباهای هندی، دارای واکهٔ *a* هستند. واکه‌های دیگر معمولاً شکل پیچیده‌ای دارند. تعداد این واکه‌ها به علاوهٔ نواخت‌ها به ۶۴ می‌رسد.

تای و لائوسی. تعداد زیاد همخوان‌ها (۴۴ عدد) که رهاورد الفباهای هندی از طریق الفبای خِمِری است، برای آواشناسی تای بیش از اندازه به نظر می‌رسد. برخی از حروف که دیگر کاربرد ندارند، در املای برخی از اسمها به کار می‌روند، برخی از حروف نیز فقط با یک نواخت واحد مورد استفاده قرار می‌گیرند.

خطی که در اینجا نمایش داده‌ایم، خط تای است؛ خط لائوسی شامل ۳۳ حرف است. با این تفاوت که در برخی نکات جزئی، شکل این حروف نرمش بیشتری دارد.

خمری. آواشناسی خمری که با زبانهای هندی تفاوت دارد، از همهٔ حروف الفباهای هندی استفاده نمی‌کند.

خط خمری دو حرف اول گروه پنج حرفی را به واکهٔ *a* و دو حرف آخر را به واکهٔ *o* اختصاص داده است. این مسئله مانع استفادهٔ زبان خمری از تعداد زیادی نشانه برای تکمیل سیستم واکه نمی‌شود. این نشانه‌ها که در بالا، پایین، یا دو طرف همخوان‌ها قرار می‌گیرند، در اینجا ارائه نشده‌اند.

حبشی. فهرست همخوان‌های الفبای امهری براساس ترتیب فرهنگ لغت تهیه شده است؛ ملاحظه می‌کنید که بسیاری از حروف مجزا در خط امهری، برابر یک حرف در زبان فرانسوی است. برخی از حروف فاقد صدا هستند و فقط واکه‌اند. این گونه همخوان‌ها با نشانهٔ (ـ) آوانویسی می‌شوند. به عنوان مثال، شیوهٔ ترکیب همخوان *m* با هفت واکهٔ مختلف، که یکی از آنها مشابه *e* غیرملفوظ در زبان فرانسوی است، ذکر شده است. دیگر همخوانها نیز دچار تغییرات مشابهی می‌شوند: پایه‌ای که بیانگر واکهٔ خاصی است، محل خود را نسبت به همخوان همواره حفظ می‌کند، اما رسم آن از قاعدهٔ خاصی پیروی نمی‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که خط امهری شامل ۲۳۱=۷×۳۳ نشانهٔ هجایی است.

خواهید دید که شکل ارقام ۱ تا ۱۰ از اولین حرفهای الفبای یونانی اقتباس شده است.

ارقام. همان‌گونه که می‌بینید، اگر ارقام ۲، ۳، و ۷ عربی را ۹۰ درجه بچرخانیم (به طوری که ضلع سمت راست رقم به طرف بالا بیاید)، به ارقام اروپایی شباهت پیدا می‌کند. در خط فارسی و اردو، ارقام ۴ و ۵ دارای شکل متفاوتی هستند (قلب واژگون برای عدد پنج).

بخش دوم

گروههای عمدهٔ زبانها

شناخت گروههای زبانی و مرز موجود بین آنها با آوردن مثالهایی بهتر انجام می‌پذیرد.

در خویشاوندی برخی زبانها، مانند زبانهای لاتینی، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد اما دیگر موارد، بخصوص خویشاوندی گروههای گسترده‌تر مانند هند و اروپایی، برای افراد ناوارد چندان روشن نیست و مستلزم استدلالهای زبانشناسان حرفه‌ای است.

از سوی دیگر، اختلاف نظر فراوان در این زمینه مشاهده می‌شود: در یک مورد برخی زبانشناسان وجود خویشاوندی را تأیید و برخی دیگر آن را رد می‌کنند. چنین مشاجره‌ای اصولی نیست و به مسئلهٔ جنسیت فرشتگان شباهت دارد.

در واقع، خویشاوندی زبانها از نظر تاریخی و ساختاری مورد توجه قرار می‌گیرد. در صورتی که هر دو شرط موجود باشد مسئله کاملاً روشن است. در عین حال، اغلب نشانه‌ای از رابطه‌ای تاریخی که باعث شباهت ساختاری قابل توجهی بین دو زبان شده باشد باقی نمی‌ماند، و زمان ارتباط احتمالی آنها چندان دور است که اکنون دیگر هیچ واژهٔ مشترکی ندارند.

بنابراین، عقل حکم می‌کند زبانهایی که طبقه‌بندی آنها به دلیل فوق مشکل است، به عنوان زبانهای «منفرد» معرفی شوند. چنین شیوه‌ای از نظر علمی منطقی است، ولی مردم عادی نمی‌توانند یک نسل بدون اصل و ریشه را خوب بشناسند و مایلند بدانند که زبان به اصطلاح «منفرد» به چه مانند است.

برای پاسخگویی به این توقع مردم است که تصمیم گرفتیم گروههای زبانی را در زمینه‌ای بسیار گسترده ــ یا فوق‌العاده گسترده ــ مورد بررسی قرار دهیم. در این بررسی، تشابهات موجود بین زبانهای باسکی، گرجی، ترکی، ژاپنی و زبانهای بومی امریکا مورد توجه قرار گرفته است: این زبانها تشکیل دهندهٔ یک گروه زبانی مانند گروه هندواروپایی نیستند، اما قرار دادن آنها در یک گروه روشی

است ساده برای نشان دادن تشابهات موجود بین آنها.

فراموش نکنید که تعداد زیادی از زبانها در نتیجهٔ آمیزشهایی به وجود آمده‌اند، به طرزی که نمی‌توان آنها را براحتی به گروه خاصی منسوب کرد، یا مرزهای یک گروه زبانی را بدقت مشخص ساخت.

شاید این نکته، جانبداری از تعریف بیش از حد گستردهٔ گروههای زبانی را توجیه کند، در غیر این صورت، ناچار بودم تعداد زیادی از زبانها را منفرد یا مستقل معرفی کنم، و این کمکی به خواننده نمی‌کرد.

هدف نهایی این کتاب، طرح موضوعهای جالب برای تفکر است نه ارائهٔ یک اثر علمی. به این دلیل، معرفی زبانها با اطلاعاتی که در مورد اهمیت فرهنگی و نیز ویژگیهای زبانشناختی آنها همراه خواهد بود.

گروههای زبانی زیر بترتیب بررسی می‌شوند:

ـ هندواروپایی،

ـ دراویدی،

ـ شامی ـ سامی،

ـ زبانهای پیوندی،

ـ زبانهای نواخت‌دار آسیا،

ـ زبانهای افریقای سیاه،

ـ مالزیایی ـ پولینزیایی و خِمِری،

ـ زبانهای بدوی اقیانوسیه

از این رو، در مورد زبانهای پیجین[1] و زبانهای کرئول[2] هم که در حال شکل گرفتن هستند یا اخیراً به وجود آمده‌اند، چند کلمه‌ای می‌گویم.

1. pidgin

2. crèole

نمایهٔ اجمالی گروههای زبانی

(به ترتیبی که در کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرند)

هندواروپایی
- زبانهای لاتینی
- زبانهای ژرمنی
- زبانهای سلتی
- زبانهای اسلاوی
- زبانهای منفرد هندواروپایی (یونانی، آلبانیایی، ارمنی، زیگانی، زبانهای بالتی)
- زبانهای ایرانی و زبانهای هندواروپایی هند

زبانهای دراویدی

زبانهای سامی، شامی و کوشی
- سامی (عربی، عبری، مالتی، امهری)
- بربری
- شامی (سومالیایی، عفّار، گالایی، ...)

زبانهای پیوندی
- گروه ترکی
- فنلاندی ـ اوگریایی
- باسکی
- مغولی
- ژاپنی، کره‌ای
- زبانهای بومی امریکا

زبانهای نواخت‌دار آسیا
- چینی
- تبتی ـ برمه‌ای
- تای، ویتنامی

مالزیایی ـ پرلینزیایی و خِمِری
- گروه مالایایی (اندونزیایی، تاگالوگ، مالاگاسی، ...)
- گروه پولینزیایی

زبانهای بدوی استرالیا

- مونو ـ خِمِری
- ملانزیایی
- پاپو
- زبانهای بومی استرالیا

زبانهای افریقایی

- زبانهای بانتو
- زبانهای آتلانتیک غربی (پل، وُلوف)
- زبانهای منده (بامبارا، ماندینگ...)
- زبانهای ولتایی
- زبانهای خلیج گینه
- زبانهای بین نیجریه و کنیا
- هوسائی

۱

گروه هندواروپایی

نزدیک به نیمی از مردم جهان به زبانهای هندواروپایی سخن می‌گویند.

خویشاوندی شگفت‌آوری که زبانهای گوناگونی همچون برتانیی، روسی، انگلیسی، لاتینی، یونانی، ارمنی، هندی، بنگالی، سینهالی، سوئدی، فرانسوی، و دهها زبان دیگر را به یکدیگر می‌پیوندد درخور تعمق بیشتری است.

هر یک از این زبانها ویژگیهای خاص خود را داراست: برخی دارای سیستم اشتقاق هستند و برخی دیگر این ویژگی را از دست داده‌اند؛ کاربرد حروف اضافهٔ پیشایند و پسایند، جمع مکسر، و ... نیز در زبانهای گروه هندواروپایی به طور یکسان دیده نمی‌شود...

زبانشناسانی که توجه خاصی به مطالعهٔ خانوادهٔ زبانهای هندواروپایی داشته‌اند، ویژگیهای این‌گونه زبانها را موارد زیر می‌دانند:

- تعداد کلمات نامتغیر (قیدها، حروف اضافه، ...) کمتر از کلمات تصریف‌پذیر (اسمها، ضمیرها، و فعل‌ها) است.
- این نوع تصریفها، مانند علامت جمع، صرف فعل و جزآن گاه ریشهٔ کلمات را طوری درهم می‌ریزد که دیگر قابل شناسایی نیست.
- عناصر این تصریف‌ها ممکن است به طور همزمان دربردارندهٔ چندین نقش دستوری باشد (به عنوان مثال در زبان فرانسوی، فعلی که به *ons* ختم می‌شود، بیانگر «اول شخص» و نیز «جمع» است).
- این گونه تصریفها همیشه در آخر کلمه دیده می‌شود و هیچ‌گاه در اول کلمه نیست.

● فعل فقط براساس فاعل صرف می‌شود و مفعول نقشی در صرف فعل ندارد.
● کلمات تا حدودی دارای استقلال در جمله هستند؛ ترتیب کلمات اجباری و دارای مفهوم خاصی نیست. معمولاً کلمه‌ای که تأکید بیشتری روی آن است، در اول جمله می‌آید و صفت و مضاف‌الیه قبل از موصوف یا مضاف قرار می‌گیرند.
● ادات استفهامی به کار نمی‌رود و پرسش با جابه‌جایی در ترتیب کلمات انجام می‌شود.
● ساختن کلمات مختلف از ریشهٔ واحد، بسیار غنی و متنوع است.
● در برخی موارد، بین کلمات دارای ریشهٔ واحد، تفاوتهایی آوایی وجود دارد. به عنوان مثال، افعال بی‌قاعدهٔ *sung, sang, sing* در زبان انگلیسی یا کلمات *clef*[۱] *clavier,*[۲] *inclure,*[۳] در زبان فرانسوی، از ریشهٔ لاتینی *claudere* به معنای «بستن» گرفته شده‌اند.

هیچ‌یک از این ویژگیها منحصر به زبانهای هندواروپایی نیست، اما تحقق همهٔ این ویژگیها در یک زبان، معیار خوبی برای اثبات خویشاوندی آن با گروه زبانهای هندواروپایی است.

ویژگیهای یاد شده همواره به طور کامل مشاهده نمی‌شود و برخی از ویژگیهای مربوط به زبانهای قدیمی هندواروپایی به طور کلی یا جزئی از بین رفته‌اند.

به این ترتیب، از نظر آواشناسی، این‌گونه زبانها دارای تعداد اندکی واکه (*ou, o, i, e, a* همگی کوتاه یا کشیده) و تعداد بسیاری همخوان ساده و دمیده هستند (*b* , *bh* ؛ *d* , *dh* و ...).

تحول آوایی زبانهای هندواروپایی در جهت حذف کامل همخوان‌های دمیده ــ که در هند شمالی باقی مانده است ــ و نیز ازدیاد واکه‌ها ــ که در زبان انگلیسی فراوان است ــ سیر کرده است.

زبانهای کهن هندواروپایی حداکثر دارای هشت حالت اشتقاق بوده‌اند که کمابیش به طور کامل در زبانهای اسلاوی و نیمی از آن در زبان آلمانی حفظ شده، ولی در زبانهای لاتینی جدید به طور کلی از بین رفته است. این تحول، تثبیت محل تکیه در کلمه و ظهور حروف تعریف و دیگر عناصر دستوری را نیز در پی داشته است. به عنوان مثال، در زبان فرانسوی، حالت اضافی با حرف اضافهٔ *de* مشخص می‌شود.

زبانهای هندواروپایی همچنین دارای دو طبقهٔ اسمی جاندار و غیرجاندار بوده‌اند که اولی به مذکر و مؤنث تغییر یافته و دومی به خنثی تبدیل شده است که در این گروه

---

۱. کلید ۲. دگمه (پیانو) ۳. گنجاندن

زبانی، به استثنای زبانهای اسلاوی و ژرمنی، در حال از بین رفتن است.

* * *

در کنار این معیارهای دستوری و آوایی که، در مجموع، خصوصیات اصلی زبانهای هندواروپایی را تشکیل می‌دهند مشخصهٔ عمدهٔ خویشاوندی این زبانها تداوم واژگانی با ریشهٔ مشترک است که با تفاوت کم و بیش در تک‌تک آنها یافت می‌شود، و می‌توان تحول زمانی و مکانی این واژه‌ها را پی گرفت.

کهنترین ریشهٔ مشترک زبانهای هندواروپایی که قابل مطالعه باشد، زبان سانسکریت است، زیرا این زبان یکی از اولین زبانهای فرهنگی نوشتاری است.

نمونه‌های جالب زیر گویای رابطهٔ طولانی و شگفتی است که برخی کلمات زبان فرانسوی و دیگر زبانهای هندواروپایی را با کهنترین اجداد زبانهای هندی که اکنون از بین رفته‌اند، پیوند می‌دهد. اعداد نمونهٔ خوبی در این زمینه‌اند. جدول زیر بیانگر شباهت شگفت زبانهای هندواروپایی است:

عدد	فرانسوی	اسپانیایی	روسی	یونانی	برتانیی	انگلیسی	آلمانی	فارسی	بنگالی
یک	un	uno	odin	ena	unan	one	eins	yek	ek
دو	deux	dos	dva	dio	daou	two	zwei	do	doi
سه	trois	tres	tri	tris	tri	three	drei	se	tin
چهار	quatre	cuatro	tchetyre	tesseris	pewar	four	vier	chahar	tshar
پنج	cinq	cinco	piat	pende	pemp	five	fünf	pandj	pantch
شش	six	seis	shest	hexi	c'hwec'h	six	sechs	shish	chhoy
هفت	sept	siete	siem	hefta	seizh	seven	sieben	haft	shat
هشت	huit	ocho	vosiem	okta	eizh	eight	acht	hasht	at
نه	neuf	nueve	deviat	enia	naw	nine	neun	noh	noy
ده	dix	diez	desiat	deka	deg	ten	zehn	dah	dosh
صد	cent	ciento	sto	hekto	kant	hundred	hundert	sad	shot

همچنین مشاهده می‌شود که حروف یک زبان از نظر آوایی به حروف زبان دیگر نزدیک است و با هم تطابق دارند. مثلاً *z* آلمانی که *ts* تلفظ می‌شود، مطابق است با *t* انگلیسی و *d*

فرانسوی؛ *f* انگلیسی و آلمانی مطابق *p* برتانیی، و نیز *s* فرانسوی در کلمات *six* یا *sept* مطابق *h* یونانی است.

برای روشن شدن شباهت موجود بین نام اعداد در گروه هندواروپایی، از دیگر گروههای زبانی نیز مثالهایی ذکر می‌شود: جدول زیر نمونهٔ بارز این زمینه است:

	ترکی	عربی	تامیلی	بانتو	چینی
یک	bir	wahad	onru	emu	yi
دو	iki	tnin	randu	bili	ni
سه	üç	tlata	munru	satu	san
چهار	dört	arba	nanku	nna	si
پنج	beş	khamsa	enthu	tano	wu
شش	alti	setta	aru	kanga	liu
هفت	yedi	sebaa	ezhu	sanvu	qi
هشت	sekis	tmania	eddu	nana	pa
نه	dokuz	tisaa	Onpathu	kenda	ku
ده	on	ashra	pathu	kumi	shi
صد	yüz	mia	nurru	ekyasa	bai

نامهای خویشاوندان نمونهٔ دیگری از این شباهت شگفت است:

	فرانسوی	لاتینی	انگلیسی	آلمانی	برتاینی	روسی	فارسی	هندی
پدر	pére	pater	father	vater	tad	(atets)	pedar	pita
مادر	mére	mater	mother	Mutter	mamm	mat'	madar	mata
برادر	frére	frater	brother	Bruder	breur	brat'	baradar	bhrata
خواهر	soeur	soror	sister	Schwester	c'hoar	siestra	khahar	(behan)

به یقین استثناهایی هم وجود دارد: زبان روسی کلمهٔ «پدر» را از *ata* ترکی اقتباس کرده است (که این کلمه در *atatürk* «پدر ترک‌ها» یا در *Attila* نام «هون» فاتح هم آمده است).

در مورد ارتباط قطعی کلمات در زبانهای هندواروپایی، نمونه‌های بی‌شمار وجود

دارد. گاه یک یا چند زبان به منظور کاربرد کلمهٔ جدیدی که از ریشه‌ای جداگانه ساخته شده، ریشهٔ مشترک را کنار گذاشته و، به این ترتیب، زنجیر ارتباطی را گسسته‌اند.

به عنوان مثال، کلمهٔ فرانسوی *sourcil*[1] (sur-cil)[2] در بین گروه معادل آن در زبانهای دیگر، یک استثنا به شمار می‌رود: *brow* انگلیسی، *Braue* آلمانی، *abrant* برتانیی، *brov* روسی، ابرو *(abrou)* فارسی و *bhau* هندی.

همچنین *rodilla* اسپانیایی به معنای «زانو» که رابطهٔ نزدیکی با "rotule" (به معنای کاسهٔ زانو) دارد، در بین گروه معادل خود در دیگر زبانها یک مورد استثنایی است: *genou* فرانسوی، *knee* انگلیسی، *knie* آلمانی، *glin* برتانیی، *koleno* روسی، زانو *(zanou)* فارسی، و *ghutna* هندی.

خویشاوندی بسیار نزدیک نامهای اندامها در زبانهای هندواروپایی گاه به طرز جالبی موجب شناخت این نامها در زبانهای مختلف می‌شود. مثلاً کلمه *mentum* در زبان لاتینی (menton در زبان فرانسوی به مفهوم «چانه») در زبان گالی به *mant* تغییر می‌یابد که به مفهوم «آرواره» است، و در زبان آلمانی به *Mund* به معنای «دهان» تبدیل می‌شود. این کلمه از ریشهٔ لاتینی *bucca* (گونه) گرفته شده است.

coxa در زبان لاتینی به معنای «تهیگاه، کپل» (کلمهٔ فرانسوی *coxalgie* یعنی درد در ناحیهٔ کپل) به *cuisse* در زبان فرانسوی به همان معنا، *Hachse* در آلمانی به مفهوم «زیر زانو»، *coes* در زبان گالی به معنای «ساق پا» و *cos* در زبان گیلی به مفهوم «پا» تبدیل شده است.

نام کبد عجیب‌ترین نمونهٔ نام اندامهاست که به شیوهٔ غیرعادی ساخته می‌شود: *foie* در زبان فرانسوی از کلمهٔ لاتینی *ficatum* به مفهوم «انجیری» گرفته شده است، علت این اقتباس شوخی مربوط به نوعی شیوه آشپزی در قرن سوم به نام «جگر با انجیر» : *jecur ficatum* است. کلمهٔ *jecur* بتدریج حذف شده و کلمهٔ دوم بتنهایی به کار رفته است.

jecur با *hèpar* یونانی به معنای «کبد یا جگر» مطابقت می‌کند، در واقع *p* به *c* با تلفظ *k* (ک) تغییر یافته است. چنین تطابقی را قبلاً در مورد زبانهای یونانی و لاتینی دیدیم (مثل: *quinta, penta* به معنای «پنج»).

petchen، «کبد» در زبان اسلاوی، نیز به آشپزی مربوط می‌شود و به معنی «کباب»

---

۱. ابرو ۲. بالای ـ مژگان

است ولی ریشهٔ کلمهٔ ژرمنی *liver* در انگلیسی و *leber* در آلمانی کاملاً مشخص نیست و ممکن است *Leben* «محل زندگی» یا مشتق از کلمهٔ یونانی *lèparos* به معنای «چربی» باشد. اما کلمهٔ «کبد» یک مورد استثنایی است؛ تعداد بسیاری از معادلهای هندواروپایی کبد دارای خویشاوندی آشکاری هستند، از جمله واژه‌هایی که مفهوم اسم، ستاره، مرکز، پر، و مرگ دارند. این بحث در پایان بخش سوم، بخش «ارزش واقعی واژه‌ها»، در زمینهٔ ریشهٔ واژه‌های هندواروپایی پیگیری خواهد شد.

خانواده‌های گروه زبانهای هندو اروپایی

رویدادهای تاریخی، برخی از ملتهای هندواروپایی را به یکدیگر نزدیک یا برعکس، آنها را از هم دور کرده است. اکنون در درون گروه گستردهٔ زبانهای هندواروپایی گروههایی یافت می‌شوند که تجانس بیشتری دارند:

زبانهای لاتینی شامل فرانسوی، پرتغالی، اسپانیایی، کاتالانی، اوکستیانی، پرووِنسال، کُرسی، ایتالیایی، رومانش، ساردینی، رومانیایی؛ ...

زبانهای ژرمنی شامل انگلیسی، آلمانی، هلندی، آفریکانس، آلزاسی، و زبانهای اسکاندیناویایی (دانمارکی، نروژی، سوئدی، ایسلندی، فری Fèroè)؛

زبانهای سلتی، شامل برتانیی، ایرلندی، گالی، و اکوسی؛

زبانهای اسلاوی، شامل چک، اسلوواکیایی، لهستانی، روسی، روسی روسیهٔ سفید، اوکرائینی، بلغاری، اسلاوونیایی، صرب و کروتی ...؛

زبانهای بالتی، شامل لاتوی و لیتوانی که شاید نزدیکترین زبانها به هندواروپایی باستان باشند؛

زبانهای منفرد، که در عین حال جزء زبانهای هندواروپایی شمرده می‌شوند، شامل آلبانیایی، یونانی، ارمنی، زبان کولیها؛

زبانهای ایرانی، فارسی، کردی، گیلکی، بلوچی، پشتو، تاجیکی ...؛

زبانهای هند شمالی، هندی ــ اردو، سندی، پنجابی، کوکانی، اوریه‌ای، نپالی، آسامی، بنگالی، مراتی و گجراتی ــ زبان سینهالی سری‌لانکا در عین اینکه از لحاظ جغرافیایی منفرد است، به این گروه تعلق دارد.

هر یک از زیرگروههای فوق، علاوه بر ویژگیهای زبانهای هندواروپایی، خود نیز

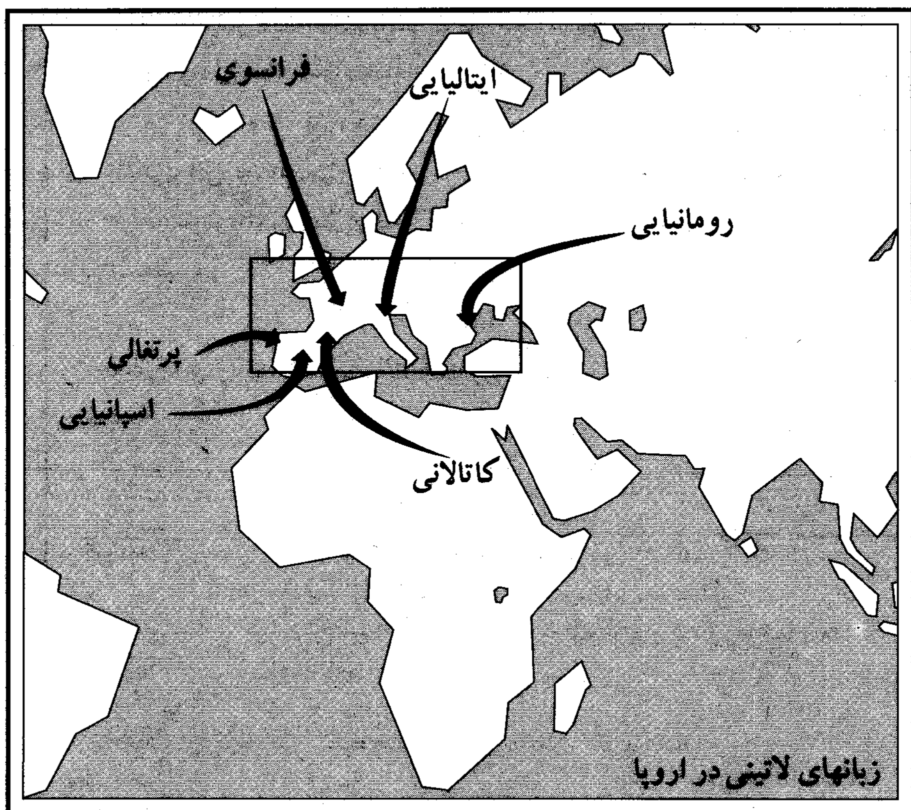
دارای ویژگیهای مشترکی است که خویشاوندی درون گروهی را ژرفتر می‌کند. همین مسئله زبانشناسان رادر طبقه‌بندی زبانها دچار مشکل می‌سازد، زیرا آنها در تعریف ملاکهای خویشاوندی زبانها عقاید متفاوتی دارند. طبق دلایل قاطع، زبانهای فرانسوی و سینهالی هر دو در گروه زبانهای هندواروپایی قرار می‌گیرند، اما اگر زنجیرهٔ گستردهٔ زبانهای میانجی، این دو زبان را به یکدیگر پیوند نمی‌داد خویشاوندی مذکور آشکار نمی‌شد. در هر صورت، این مورد قابل مقایسه با خویشاوندی زبانهای فرانسوی و اسپانیایی نیست.

* * *

بررسی اجمالی این زبانها به منظور شناخت ویژگیها و در برخی موارد تاریخ آنها، مفید خواهد بود.

گروه هندواروپایی

زیر گروهها	زبانهای اصلی که در کتاب بررسی شده‌اند
زبانهای لاتینی	فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی، ایتالیایی، رومانیایی
زبانهای ژرمنی	انگلیسی، آلمانی، هلندی، یدیش، زبانهای شمالی اسکاندیناوی
زبانهای سلتی	برتانیی، گالی، گیلی
زبانهای اسلاوی	روسی
زبانهای منفرد	یونانی، آلبانیایی، ارمنی، زیگانی، زبانهای بالتی
زبانهای ایرانی	فارسی
زبانهای هندی	هندی، پنجابی، گجراتی، مراتی، بنگالی، آسامی، اردو، نپالی، سینهالی



زبانهای لاتینی

خانوادهٔ زبانهای لاتینی دو زبان از شش زبان رسمی سازمان ملل متحد را دربرمی‌گیرد: فرانسوی و اسپانیایی، زبان پرتغالی نیز یکی از ده زبان دنیاست که دارای بیشترین تعداد گویشور است. این خانواده همچنین شامل زبانهای رسمی مهمی مانند ایتالیایی و رومانیایی و تعداد زیادی زبان یا لهجه می‌شود که کم و بیش اهمیت دارند. مانند: کاتالانی، پرووِنسال، کُرسی، اوکسیتانی، گالیسیایی، ساردنیی، رومانش ...

در مجموع، نزدیک به ۴۵۰ میلیون نفر به زبانهای لاتینی سخن می‌گویند، این رقم ۲۰٪ کل گویشوران زبانهای هندواروپایی و ۱۱٪ کل مردم دنیا را دربرمی‌گیرد.

بنابراین، تعداد گویشوران زبانهای لاتینی تقریباً با گویشوران زبانهای ژرمنی برابر

است. امریکای لاتین موجب رشد سریع این زبانها بوده است.

* * *

پرداختن به این‌گونه زبانها که خویشاوندان نزدیک زبان فرانسوی شمرده می‌شوند، خارج از حوصلهٔ کتاب است. این زبانها نقاط مشترک فراوانی دارند و اختلافاتشان اغلب در ویژگیهایی است که اهمیت چندانی ندارد. با این حال، موجب شگفتی خواهد شد اگر نگاهی ــ هر چند اجمالی ــ به زبانهای مردم جهان، از زبانهایی با این اهمیت تنها به اشاره بگذرد. ما در اینجا به ذکر برخی ویژگیهایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته یا فراموش شده‌اند، در چند سطر اکتفا می‌کنیم. در مورد ویژگیهای کلی زبانهای مورد نظر، خوانندهٔ کتاب می‌تواند به دستور آنها مراجعه کند.

فرانسوی

زبان فرانسوی بدون تردید یک زبان لاتینی شمرده می‌شود، ولی در عین حال دارای ریشه گُلی و، در نتیجه، سلتی است. این وراثت دوجانبه معمولاً شناخته نیست.

نوعی پیشداوری در این زمینه وجود دارد که طبق آن قبایل متعدد گُل با خصلتهای عاطفی و کمی دور از تمدن، در برابر روم متمدن نتوانستند از شیوهٔ کهن زندگی خود دفاع کنند. ارمغان روم برای این قبایل به شکلی نامنظم عبارت بود از: سازمان نظامی، زبان لاتینی، حقوق رومی، و اندکی پس از آن مسیحیت. آستریکس‌ها[1]، اجداد فرانسویان، به لطف خدا شکار احمقانهٔ گراز را رها کردند و با جایگزین کردن زبان لاتینی به جای زبان گُلی، در راه تمدن گام نهادند. آنها زبان لاتینی را نیز به اندازه‌ای تغییر دادند که به شکل‌گیری زبان فرانسوی انجامید.

به نظر می‌رسد که واقعیت نیز همین بوده است، البته با اندکی تفاوت.

کشور گُل دارای زبانهای متعددی بوده است و این مسئله در سرزمینی پوشیده از جنگل ــ حتی اگر این جنگلها، کاملاً به زیر کشت رفته باشند ــ به دلیل مشکلات ارتباط بین قبایل، طبیعی به نظر می‌رسد. اما همهٔ این زبانهای گُلی مانند لاتینی از گروه هندواروپایی هستند، به این معنا که به دلیل داشتن واژگان اصلی با ریشهٔ یکسان و دستورهای مشابه نقاط مشترک بسیار بین آنها وجود داشته است.

وحدت سیاسی روم موجب تشکیل زبان مشترکی شد که نه گلی بود و نه لاتینی، و بعدها به زبان فرانسوی تغییر یافت.

اگر کلمه‌ای را تنها به این دلیل که در ظاهر مشابه معادل لاتینی آن است، دارای ریشهٔ

1. Astèrix

لاتینی بدانیم استدلال درستی نکرده‌ایم. این کلمه ممکن است از واژه‌ای گلی گرفته شده باشد که خویشاوند زبان لاتینی است و مانند صدها زبان دیگر متعلق به ریشهٔ هند و اروپایی است که خود مقدم بر هر دو زبان گلی و لاتینی است.

به عنوان مثال، *rix* در Vercingètorix یک کلمهٔ کاملاً گلی است، هر چند که تفاوت زیادی با مشابه لاتینی خود rex (پادشاه) ندارد. بنابراین، احتیاط زیادی در این زمینه لازم است و ما تا به حال در ارزیابی میراث سلتی زبان فرانسوی منصفانه عمل نکرده‌ایم. مسئلهٔ نقش زبان گلی به عنوان نیای زبان فرانسوی، هیچگاه به طور کامل روشن نخواهد شد و همواره جای سؤال خواهد داشت.

در فصل مربوط به زبانهای سلتی، به تأثیر مهم زبان گلی در نام مکانها و واژگان روزمرهٔ زبان فرانسوی خواهیم پرداخت.

از نظر تاریخی، فرانسه در آغاز زبان واحدی نبوده و شامل لهجه‌های گوناگونی مانند: نورماندی،[1] پیگاردی،[2] والون،[3] شامپونی،[4] لورن،[5] بریشون،[6] پواتون،[7] و ... بوده است.

گویش اهالی جزیرهٔ فرانسه [= جزیرهٔ موریس که تا ۱۸۱۰ در دست فرانسویان بود] که از آغاز قرن هفدهم توسط طبقهٔ بورژوای پاریس رواج یافت، سرانجام دیگر گویشها را از بین برد.

با این حال، زبان فرانسوی هنوز هم در کشورهای مختلف فرانسوی زبان دارای شکلهای ویژه در تلفظ یا واژگان است و علت آن شاید اثر گویشهای کهن، نفوذ دیگر زبانها، یا عبارت‌پردازیهای بدیع باشد.

در اینجا به ذکر برخی از این عبارتهای شگفت‌انگیز می‌پردازیم. زن آبستن در رئونیون[8] زنی است «دردمند»، در جزایر آنتیل «کوچولودار» شده و در کبک کانادا «منتظر ددان» است و در بلژیک زنی است «باردار» در وضع زایمان.

در کانادا به کتری «بمب»[9] گفته می‌شود، «برداشتن کروک»[10] به مفهوم درآوردن مانتو و روپوش است؛ و یک «جفت گتر»[11] برای حفاظت کفشها از برف به کار می‌رود. اگر مخاطب شما «فشار دارد»[12] و «صورتش بد است»[13] مفهومش این است که نگران است و چهره‌اش درهم است.

در اینجا نمونه‌هایی می‌آوریم از اصطلاحات مجازی و عجیبی که در دیگر کشورهای فرانسوی زبان رایج است.

بلژیک

carte - vue : (کارت ـ منظره): کارت پستال

lettre de mort (نامهٔ مرگ): آگهی فوت

---

1. normand 2. picard 3. wallon
4. champenois 5. Lorrain 6. berrichon
7. poitevin 8. Le Rèunion
9. bombe 10. se dècapoter
11. paire de claques
12. avoir de la pression
13. avoir mal à la mine

vidange (خالی): بطری، گرویی (نوشابه)
aller à la cour (بــــه حــیاط رفــتن): بــه دستشویی رفتن
une heur de fourche (یک ساعت چنگک): ساعتی پر از هیجان و التهاب
Drache: رگبار باران
crollè: موی فرفری
loque à reloqueter (کهنهٔ زمین‌شویی): گونی، کرباس
Il fait cru (هــوا خــام است): هـوا سـرد و مرطوب است
posture (حالت، ژست): مجسمه
Légumier (مربوط به سبزی و سـبزی‌کاری): سبزی‌فروش
Tête pressée (سرِفشرده): نوعی شیرینی که به شکل ژله تهیه می‌شود. *(fromage de tête)*

کانادا

Echevin (کلمه‌ای قدیمی به معنای) مـعاون قاضی: عضو شورای شهرداری
Rue fermée (خیابان بسته): بن‌بست
Filer en étoile (مانند شهاب رفتن): با حداکثر سرعت حرکت کردن
bougrant: کسل کننده
virer en basse - messe: مانند دم ماهی چرخ زدن
Magzinage: اجناس
une femme suspecte (زن مشکوک): زن بدگمان
Ballon- ponier (سبد ـ توپ): بسکتبال

جزیرهٔموریس

Mettre bas (زاییدن [در حیوانات]) : جوراب پوشیدن
Casser son cou (گردن خود را شکستن): خم کردن سر
Demarrer son chapeau (بـاز کـردن کـلاه): برداشتن کلاه
Jupe frisèe (دامن تاب‌دار): دامن‌چین‌دار
Fauteuil à voile (صندلی بادبان‌دار): نـوعی کشتی مورد استفاده در اقیانوس اطلس *(Trans atlan tique)*
traverser une voiture (گـــــذشتن از یک اتومبیل): سبقت گرفتن
Tuer une Tache (کُشتن لکّه): از بین بـردن لکّه

بخش فرانسوی زبان سویس

Boiton: اصطبل
Avoir la guilette: لرزیدن
Bordier: ساحل‌نشین
Cuire de linge (پختن ملحفه‌ها): جـوشاندن ملحفه‌ها
Govilee: گودال آب
Panosse: گونی

بـه طـور طـبیعی، زبـانی کـه در مـحیط جغرافیایی، تاریخی و اجتماعی دیگری قرار بگـیرد اصـطلاحات خـاص خـود را ابـداع می‌کند. معمولا ایـن‌گونه اصـطلاحات قـابل ارزیابی نیستند و برخی از آنها منطق خـاص خود را دارند. به عنوان مـثال، در بـلژیک یـا

سویس به جای *soixante-dix*[1] و *quatre-vingt-dix*[2] گفته می‌شود: "*septante*" و "*nonante*"[3]. با این حال، همان خصوصیت زبان که امکان ارتباط بین فرانسوی زبانان را فراهم می‌سازد، مانع افراط در کاربرد اصطلاحات متفاوت، بویژه تعداد زیاد اصطلاحات وارده از زبانهای خارجی می‌گردد. به عنوان مثال، ما حق داریم با این اصطلاح کانادایی که از زبان انگلیسی وارد شده، مخالفت کنیم: *avoir le plancher*[4] [برگردان این اصطلاح انگلیسی : *(to have the floor)*]. زیرا اصطلاح "*avoir la parole*"[5] از هر جهت صحیح به نظر می‌رسد.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که یک زبان زنده بخصوص زبان فرانسوی، با وجود تلاش افراطیها در کنترل واژه‌های آن پویایی خود را از دست نمی‌دهد.

تحول زبان فرانسوی که از قرنها پیش تاکنون در آثار نویسندگانی چون رابله، مونتینی، پاسکال و دیگران دیده می‌شود، بیانگر تغییراتی در املای واژگان و ساختارهای مربوط به دستور است. آثار باقی مانده از این تحولات، در مجموع، موجب پیچیدگی فراوان زبان فرانسوی شده است.

به این ترتیب، مثلاً یک ریشهٔ لاتینی موجب تشکیل دو کلمهٔ فرانسوی با معانی نزدیک یا معانی مختلف شده است؛ در حدود ۸۰۰ نمونه در این مورد یافت می‌شود.

èradiquer[6] , *arracher*[7]
chaise[8] , *chaire*[9]
seigneur[10] , *sieur*[11]
captif[12] , *chètif*[13]
parabole[14] , *parole*[15]
presbyte[16] , *prêtre*[17]
rédemption[18] , *rancon*[19]
ministère[20] , *mètier*[21]
potion[22] , *poison*[23]
officine[24] , *usine*[25]
ausculter[26] , *écouter*[27]
escadre[28] , *équerre*[29]
caisse[30] , *châsse*[31]

---

۱. هفتاد ۲. نود
۳. اگر در کشورهای فرانسوی زبانِ افریقایی، عملاً واژه‌های افریقایی در زبان گفتاری فرانسه وجود ندارد، به این دلیل است که زبان فرانسوی اصولاً به نخبگان آن جوامع تعلق دارد که تمایل بسیار به یکدست بودن زبان خود نشان می‌دهند. طبقات عامه به زبانهای افریقایی گفت وگو می‌کنند. این زبانها با واژه‌های فرانسوی که در حال همگون سازی هستند، غنی شده‌اند. ـ ن.
۴. تالار داشتن (سخنرانی داشتن یک نمایندهٔ مجلس)
۵. سخنرانی داشتن ۶. ریشه کن کردن
۷. کندن ۸. صندلی
۹. کرسی استادی (منبر) ۱۰. حضرت آقا
۱۱. آقا ۱۲. اسیر ۱۳. لاغر، نزار
۱۴. کنایه ۱۵. سخن
۱۶. چشمهای دوربین که نزدیک را خوب نمی‌بیند
۱۷. کشیش ۱۸. بازخرید
۱۹. تاوان، جریمه ۲۰. وزارتخانه
۲۱. شغل ۲۲. شربت ۲۳. زهر
۲۴. محل تولید ۲۵. کارخانه
۲۶. گوش کردن (در طب) ۲۷. گوش کردن
۲۸. سپاه دریائی ۲۹. گونیا
۳۰. صندوق ۳۱. صندوق چیزهای متبرک

pasteur[۱] , *pâtre*[۲]
homme[۳] , *on*[۴]

و غیره.

همچنین *oc* و *oil* کلمات تأیید در زبانهای قدیم جنوب و شمال فرانسه، به ترتیب از ریشه‌های لاتینی *hoc* و *hoc ille* به مفهوم «آن»[۵] و «آن او»[۶] اقتباس شده و مفهوم «این همان است»[۷] را در بردارد.

همچنین تعداد زیادی موارد پیچیدهٔ بیهوده و عجیب نیز یافت می‌شود که باقیماندهٔ تاریخ طولانی واژه‌های فرانسوی است، از جمله اسمهایی که مفهوم آنها در مذکر و مؤنث تفاوت دارد.

(*moule*[۸] , *mousse*[۹] , *somme*[۱۰] , *tour*[۱۱] , *vase*[۱۲] و غیره).

برخی کلمات نیز در جمع دارای دو شکل متفاوت هستند که هر کدام معنای جداگانه‌ای دارد:

(*aïeul*[۱۳], *ciel*[۱۴], *oeil*[۱۵] ...)

صفت مطلق نسبت به مفهوم آن یا برحسب عادت، قبل یا بعد از اسم قرار می‌گیرد، مانند:

(*une route difficile*[۱۶], *un rude chemin*[۱۷],
un grand homme[۱۸], *un homme grand*[۱۹])

املای معروف به مریمه[۲۰] مشکلات زیادی را در این زمینه فراهم کرده است که اغلب ساختگی است (*cuissot* : گوشت ران شکار بزرگ و *cuisseau* : گوشت ران گوساله).

حتی در مورد دستور زبان، عرف و عادت به برخی مقولات دستوری مانند اسم فاعل، نقشهای جدیدی بخشیده است، مانند: (اسم)*un courant*[۲۱]؛ (صفت)*un chien courant*[۲۲]؛ (حرف اضافه) *courant avril*[۲۳].

* * *

ارزیابی تعداد گویشوران فرانسوی بسیار دشوار است، زیرا بسیاری از آنها این زبان را نه به عنوان زبان مادری، بلکه برای رفع نیازهای ارتباطی خود به کار می‌برند:

● از مجموع ۵۳ میلیون نفر که در کشور فرانسه سرشماری شده‌اند، تعداد نامعینی در محیط خانواده به زبانهای اسپانیایی، پرتغالی،

---

۱. کشیش ۲. شبان ۳. انسان ـ مرد
۴. ضمیر مجهول سوم شخص مفرد
5. cela 6. cela lui 7. cést bien cela
۸. مذکر: «قالب»، مؤنث: «صدف»
۹. مذکر: «شاگرد جاشو»، مؤنث: «کف، خزه»
۱۰. مذکر: «خواب»، مؤنث: «مبلغ»
۱۱. مذکر: «چرخ، دور»، مؤنث: «برج»
۱۲. مذکر: «ظرف، گلدان»، مؤنث: «لجن»
۱۳. "les aïeuls" به معنای جدّ نزدیک یعنی پدربزرگ و مادربزرگ و "les aïeux" به معنای اجداد دورتر، نیاکان
۱۴. les ciels: آسمانها به مفهوم واقعی، و les cieux: آسمانها از جنبهٔ مذهبی آن.
۱۵. yeux: به مفهوم چشمها و oeils: (روزنه ـ دریچه و شکل بیضی یا گرد oeils-de-boeuf) و برای جمع برخی کلمات مرکب.
۱۶. راه دشوار
۱۷. جادهٔ ناهموار
۱۸. مرد بزرگ (از نظر معنوی)
۱۹. مرد درشت هیکل
20. Mérimée
۲۱. یک دونده
۲۲. یک سگ دونده
۲۳. در طول ماه آوریل

عربی، قبایلی، کُرسی، برتانیی، باسکی، اوکیتانی، آلزاسی و تاهیتیایی سخن می‌گویند. اما این مسئله مانع کاربرد زبان فرانسوی به عنوان زبان ارتباطی نیست.

● تعداد گویشوران زبان فرانسوی (به عنوان‌زبان مادری) در کشورهای فرانسوی زبان را می‌توان تقریباً ۴ میلیون نفر در بلژیک، ۱/۵ میلیون نفر در سویس، ۶ میلیون نفر در کانادا، و ۲/۵ میلیون نفر در ایالات متحد امریکا تعیین کرد. اما در کشورهایی که زبان رسمی آنها فرانسوی است و مردم به دیگر زبانها نیز حرف می‌زنند، این ارزیابی نتایج صحیحی دربرنخواهد داشت. به عنوان مثال، در هائیتی ۵ میلیون نفر به زبان کرئول[1] حرف می‌زنند و فقط افراد تحصیل‌کرده با زبان فرانسوی آشنایی دارند. همچنین، در کشورهای افریقایی فرانسوی زبان، حتی در کشوری مانند سنگال که میزان تحصیلات نسبتاً بالاست، تعداد کسانی که زبان مادریشان فرانسوی است بسیار ناچیز است.

به همین دلیل، جدول بخش اول مربوط به مهمترین زبانهای دنیا از نظر تعداد گویشوران، که تعداد گویشوران زبان فرانسوی به عنوان زبان مادری را ۷۰ میلیون نفر معرفی می‌کند، اندکی خوش بینانه به نظر می‌رسد.

ارزیابی تعداد گویشوران زبان فرانسوی به عنوان دومین زبان ارتباطی با رقم ۵۰ میلیون نفر، از ارزیابی قبلی نیز جسورانه‌تر است. این رقم شامل نخبگان کشورهای فرانسوی زبان (به عنوان زبان رسمی) و نیز شهروندان بسیاری از کشورهای دیگر می‌شود.

اسپانیایی

اسپانیایی، زبان بین‌المللی مهمی به شمار می‌آید. زبان رسمی ۱۸ کشور است و ۲۰۰ میلیون گویشور دارد. نام «کاستیلی» عنوان صحیح این زبان، امروزه رسماً در اسپانیا منسوخ شده است، زیرا اطلاق این نام موجب برتری یک ایالت می‌شد.

ویژگی زبان اسپانیایی این است که جمله‌های سؤالی با علامت سؤالی که برعکس نوشته می‌شود، شروع می‌شود و علامت سؤال معمولی نیز در آخر جمله می‌آید. این ویژگی استثنایی در جمله‌های تعجبی نیز مشاهده می‌شود.

ll و *ch* در زبان اسپانیایی حروف مخصوصی به شمار می‌آیند و در فرهنگ لغت به ترتیب بعد از *l* و *c* بخش جداگانه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند.

در علایم اختصاری، حروف اول اسمهای جمع تکرار می‌شوند، مانند: *Estados unidos* (ایالات متحد) که علامت اختصاری آنها *uu* و *EE* است؛ و *obras publicas* (خدمات عمومی) که به شکل *oo pp* خلاصه می‌شود.

وحدت زبان اسپانیایی در کشور اسپانیا و

---

۱. کتاب حاضر، ص ۳۸۷ ـ و.

کشورهای امریکای لاتین بسیار اهمیت دارد. با این حال، در فرهنگ لغت آن، واژه‌های امریکایی قابل توجهی یافت می‌شود، از جمله:

- «اتومبیل» در اسپانیا: *coche* و در امریکا [ی لاتین]: *carro* نام دارد (*carro* از *car* انگلیسی که خود نیز ریشهٔ لاتین دارد اقتباس شده، ولی *coche* از زبان مجارستانی گرفته شده است)؛
- تمبر در اسپانیا: *sello*، و در امریکا [ی لاتین] *estampilla* (از کلمهٔ انگلیسی *stamp*) نامیده می‌شود؛
- کلمهٔ *implementar* (از کلمهٔ انگلیسی *to implement*) به معنای «انجام دادن»، کاربرد زیادی در امریکای لاتین دارد، ولی در اروپا اصولاً به کار نمی‌رود؛
- در پورتوریکو تمایل زیادی به زبان «اسپانگلیسی»[1]، نسخهٔ محلی فرانگلیسی[2]، وجود دارد به این ترتیب، *taipear* از کلمهٔ *type* برای تایپ کردن با ماشین به کار می‌رود. همچنین کلمهٔ *dropear* از کلمهٔ انگلیسی *to drop* به مفهوم «ترک تحصیل کردن» است.
- بیشتر میوه‌های استوایی در کشورهای مختلف نامهای متفاوتی دارند. مثلاً نوعی میوهٔ گرمسیری در محلهای مختلف دارای نامهای گوناگونی است: *fruta-bomba* *papaya* , *lechosa*. در واقع، در هر یک از ایالتهای اسپانیا، میوه‌ها نام متفاوتی دارند.

از زبان ایبریایی که زبان قدیم شبه جزیرهٔ ایبری[3] بوده و ظاهراً با زبان باسکی ارتباطی ندارد، تنها کتیبه‌هایی ناخوانا برجای مانده است. تأثیر این زبان بر زبان اسپانیایی شامل کلمات محدودی می‌شود، مانند *vega* به معنای «دشت» (مقایسه کنید با: *Los vegas*[4]). کلمهٔ ایبری *Ibère* با نام رودخانهٔ اِبری *Ebre* و کلمهٔ باسکی *ibar* به معنای «دره» قابل مقایسه است.

اما زبان عربی تأثیر عمیقی بر زبان اسپانیایی داشته و علت آن حضور سیاسی عربها در بخشی از جزیره است که از سال ۷۱۱، یعنی تاریخ زوال پادشاهی ویزیگوت‌ها[5]، تا تسخیر غرناطه در سال ۱۴۹۲ همزمان با کشف امریکا توسط کریستف کلمب ادامه یافت. حدود ۴۰۰۰ کلمهٔ اسپانیایی با ریشهٔ عربی محاسبه می‌شود، این رقم نام مکانهای جنوب شبه جزیره را دربرنمی‌گیرد. (*Guadalquivir* ، *Alcazar* ، *Alhambra* ، *Gibraltar* ، *Guadalajara* و ...)

نام سید (*cid*)[6] نیز از کلمهٔ عربی «سیّد» به معنای «آقا» اقتباس شده است، فریاد معروف *olè* (اوله) در زبان اسپانیایی نیز احتمالاً از واللّه عربی ریشه گرفته است.

از نظر آوایی، زبان اسپانیایی مانند دیگر

---

۱. spanglish = اسپانیایی انگلیسی
۲. Franglais = فرانسوی انگلیسی
۳. شبه جزیره ایبری واقع در جنوب غربی اروپا و شامل کشورهای اسپانیا و پرتغال است.
۴. لاس و گاس: نام شهری در جنوب ایالت نوادا (ایالات متحده امریکا)
5. Wisigoth
۶. *Le cid* نام یک نمایشنامه و قهرمان اصلی آن است، اثر پیر کورنی نمایشنامه نویس فرانسوی و از استادان مسلم تراژدی کلاسیک.

زبانهای هندواروپایی، فاقد نواخت است. با وجود این، در برخی موارد فقط نواختی که با تکیه مشخص می‌شود بیانگر دو ساخت فعلی متفاوت است، مانند: *hablo*: من حرف می‌زنم، و *habló*: او حرف زد. نکتهٔ دیگر در زمینهٔ آواشناسی عبارت است از مطابقت *h* اسپانیایی با *f* پرتغالی (*hablar* و *falar* به معنای «صحبت کردن»؛ *hacer* و *fazer* به معنای «انجام دادن» که کلمات *hacienda* و *fazenda* به معنای «محکم» از آن مشتق شده‌اند؛ *hermoso* و *formoso* به معنای «زیبا»، و ...) همچنین *ll* اسپانیایی با *ch* پرتغالی تطابق دارد (*llave* و *chave*: کلید؛ *llegar* و *chegar*: رسیدن، و ...)

زبان اسپانیایی گاه ما را در یافتن ریشهٔ برخی اصطلاحات فرانسوی یاری می‌دهد، مثلاً در جملهٔ "*n'en pouvoir mais*": *mais* همان کلمهٔ *más* اسپانیایی یا *mais* پرتغالی به معنای «دیگر» است. بنابراین، مفهوم جمله این است: «دیگر نتوانستن». همچنین در *cousins germains* که نسبت فرزندان دو برادر با یکدیگر است، "*germain*" با *hermano* به معنای «برادر» مقایسه می‌شود.

در زمینهٔ دستور، اهمیت وجه التزامی در زبان اسپانیایی شایان ذکر است. این زبان حتی دارای وجه التزامی آینده است که معادل آن در زبان فرانسوی وجود ندارد.

ضمیر خنثای *ello* در زبان اسپانیایی نیز معادلی در زبان فرانسوی ندارد.

ویژگی جالب این زبان در این است که اگر مفعول شخص باشد، قبل از آن حرف اضافهٔ *a* به کار می‌رود:

منتظر مردی بودن : *esperar a un hombre*

منتظر ماشین بودن : *esperar un coche*

نفوذ واژگان اسپانیایی در زبان کشورهای زیر استعمار اسپانیا بسیار اهمیت دارد، از جمله مجمع‌الجزایر فیلیپین (در استعمار اسپانیا از ۱۵۶۵ تا ۱۸۹۸) و بخصوص کشورهای امریکای لاتین.

در بخش مربوط به زبان تاگالوگ و به ویژه زبان گوارانی، به ذکر جزئیات این مسئله خواهیم پرداخت.

زبان فرانسوی نیز تقریباً شامل ۳۰۰ کلمه با ریشهٔ اسپانیایی است که تعدادی از آنها در اصل عربی بوده یا به نام گیاهان و حیوانات بومی امریکا مربوط می‌شود. یک سوم این واژه‌ها در قرن هفدهم وارد زبان فرانسوی شده است.

این‌گونه انتقال واژه‌ها در جهت عکس آن بندرت مشاهده می‌شود، مثلاً *vaiven* اسپانیایی همان *va - et - vient*[1] فرانسوی است.

زبان اسپانیایی دارای تعداد زیادی لهجه‌های مختلف است؛ از جمله اندلسی، زبان مردم اطراف دریای مانش، و زبان آستوریاس[2]، و جزآن.

زبان گالیسیایی که در اسپانیایی *gallego* نامیده می‌شود، در واقع به زبان پرتغالی

۱. رفت و آمد

۲. Asturies ، ناحیه‌ای در شمال غرب اسپانیا، بر ←

نـــزدیکتر از کـاستیلانی است. اهـمیت و ویژگیهای زبان کاتالانی آن را زبان جداگانه‌ای ساخته است. زبان باسکی در مبحث زبانهای پیوندی بررسی خواهد شد.

پرتغالی

پرتغالی که زبان مادری قـریب ۱۳۰ مـیلیون نفر محسوب می‌شود، درخشش خود را مـدیون گستردگی حاکمیت استعماری است که کشور کوچک پرتغال برای خود فراهم کرده بود.

برزیل که از سال ۱۸۲۲ به استقلال رسیده و از ۱۸۸۹ دارای حکومت جمهوری است، بزرگترین کشور پرتغالی زبان به شمار می‌آید، زیرا جمعیت آن بـالغ بـر ۱۱۵ مـیلیون نـفر است، در حالی که پرتغال فقط ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد.

پرتغالی همچنین زبان رسمی ۵ حکومت دیگـر حـاصل از حـاکـمیت استعماری اسپانیاست: آنگولا، موزامبیک، گینهٔ بیسائو، جزایـر کـیپ ورد و جـمهوری سـائوتومه و پرینسیپه.[1]

در تیمور[2] که اکنون جزء اندونزی است و در ماکائو[3] که شرایط مشابهی با همسایهٔ خود هـنگ‌کنگ دارد، هـنوز هـم پـرتغالی‌زبانانی یافت می‌شوند.

پرتغالی بـرزیل بـه دلیـل اینکه، از نـظر آوایی، بسیار آهنگین و ملایم است، با زبـان دیگر مناطق پرتغالی زبان تفاوت دارد؛ زبان پرتغالی در مرکز اصلی آن (کشـور پـرتغال) خشن و گرفته است.

به نظر می‌رسد که زبان پرتغالی بـیش از اسپانیایی دچار فرسایش شده است: برخی از هجاها حذف یا ساده شده‌اند.

بـه ایـن تـرتیب کـلمهٔ *voluntad* (اراده) اسـپانیایی بـا *vontade* پـرتغالی مـطابقت می‌کند. به تطابقات زیرنیز توجه کنید:

mañana	*manha*	صبح
hasta	*ate*	تا
donde	*onde*	کجا، جایی‌که، زمانی‌که
general	*geral*	ژنرال
generales	*gerais*	ژنرالها

از جمله تفاوتهای آوایی و امـلایی مـی‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

- تلفظ *j*[4] پرتغالی مانند معادل فرانسوی آن است (*janeiro, janvier*)؛
- مـعادل *ñ* اسـپانیایی (*cañon*) در زبـان پرتغالی *nh* است؛
- *o* و *u* پـرتغالی *ou*[5] تـلفظ مـی‌شوند (بـه استثنای *o* تکـیه‌بر کـه ارزش خـود را حـفظ می‌کند)، ولی تلفظ *ou* به شکل *o* است، مثال:



خلیج بسکی، پـایتخت تـاریخی آن اوویـندو. دارای معادن زغال، آهن، روی؛ کارخـانه‌های فـولادسازی؛ دامـپروری؛ صـید مـاهی ... (نـقل از دایرةالمعارف فارسی).

۱. são Tome et principe: جـزایـری در خـلیج گـینه، غرب افـریقا، کـه یکـی از ایـالات پـرتغال را تشکیل می‌دهند. (نقل از دایرةالمعارف فارسی)

2. Timor

3. macao

۴. معادل «ژ» فارسی

۵. معادل آوای «او» در زبان فارسی.

pouco[۱] به مفهوم «کم».

واژه‌های امریکایی مانند زبان اسپانیایی در زبان پرتغالی نیز نفوذ کرده‌اند، اما تعداد آنها در این زبان کمتر است.

نباید از این بحث نتیجه گرفت که زبان پرتغالی کپی کامل اسپانیایی است. هر چند این دو زبان خویشاوندی بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند، از نظر آوایی بسیار متفاوتند و در مورد واژگان نیز، طبق معمول، برخی واژه‌های یک زبان در زبان دیگر کاربرد ندارند. به عنوان مثال، «متشکرم» در اسپانیایی *gracias* و در پرتغالی *obrigado* (مَن ممنون شما هستم) گفته می‌شود.

ایتالیایی

جالب توجه است که زبان ایتالیایی ــ که بخشی از عرصهٔ زبانی لاتینی کهن را در برمی‌گیرد ــ به موازات زبان فرانسوی تحول یافته و بیش از آن آثار دستور زبان لاتینی را حفظ نکرده است.

در بخش مربوط به زبان یونانی خواهیم دید که سیر دگرگونی یونانی کهن به یونانی کنونی طولانی‌تر از تحول لاتینی به ایتالیایی بوده است.

نمونهٔ بارز زیر بتنهایی تصویر خوبی در این زمینه به دست می‌دهد: سیستم اشتقاق لاتینی در زبان ایتالیایی وجود ندارد، ولی سیستم اشتقاق زبان یونانی همچنان حفظ شده است.

شناخت علتهای این پدیده جالب توجه است؛ شاید یکی از علتها اهمیت اقوام سلتی در شمال ایتالیا باشد که زیر تأثیر آنها زبان ایتالیایی، مانند زبان گلی در فرانسه تحول یافته است.

با این حال، زبان ایتالیایی برخلاف دیگر زبانها، فاقد آوای *u* فرانسوی است که از زبان گلی باقی مانده است.

در هر حال، ایتالیایی نزدیکترین زبان خارجی به فرانسوی است، به گونه‌ای که افراد آشنا به زبان لاتینی در صورت گفت‌وگوی شمرده و آرام، قادر به درک مفاهیم یکدیگر هستند.

از جملهٔ ویژگیهای زبان ایتالیایی در مقایسه با فرانسوی، می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

- مانند اسپانیایی و پرتغالی، زبان ایتالیایی دارای دو فعل «بودن» است، یکی برای بیان حالت و دیگری به مفهوم «وجود داشتن» (بترتیب: *essere* و *stare*).
- در این زبان، برخلاف زبان فرانسوی که تکیه روی آخرین هجاست، در اغلب موارد تکیه روی هجای ماقبل آخر قرار می‌گیرد. در واقع، آخرین هجای کلمات فرانسوی اغلب غیرملفوظ است و علت آن تکیه‌بر بودن هجای قبلی است.
- کلمات «ادغام شده» کاربرد فراوان در زبان ایتالیایی دارند:

---

۱. این کلمه در زبان فرانسوی pocou تلفظ می‌شود.

cosi : *comme ceci*[۱]

sul : *sur le*[۲]

همچنین در مورد املا، گاه دو کلمهٔ فرانسوی در این زبان با یک کلمه نوشته می‌شود:

stamattina : *ce matin*[۳]

stasera : *ce soir*[۴]

● از نظر آوایی، در زبان ایتالیایی نسبت به زبان فرانسوی، تلفظ دو همخوان در اول کلمه ساده‌تر است. این مسئله زبان ایتالیایی را از اسپانیایی متمایز می‌سازد (فعل *estar* (بودن) در اسپانیایی را با *stare* ایتالیایی مقایسه کنید ... همچنین *excusez*[۵] فرانسوی را با *scusi* ایتالیایی).

زبان ایتالیایی به هیچ وجه از واکه‌های خیشومی استفاده نمی‌کند. *n* در کلماتی مانند *ispettore* *(inspecteur)*[۶] یا *istrumente* *(instrument)*[۷] حذف می‌شود.

● ایتالیایی مانند اسپانیایی و برخلاف فرانسوی، به آسانی ضمیر مفعولی را به عنوان پسوند همراه فعل به کار می‌برد:

trovarmi : *me trouver*[۸]

● زبان ایتالیایی برای تمایز کلمات هم‌آوا، اصولاً از تکیه استفاده می‌کند، مقایسه کنید:

سوم شخص مفرد فعل «بودن»: *é* حرف ربط «و» *e*

سوم شخص مفرد فعل «دادن» *dà* حرف تعریف بهری *(de la)* :

da

این مورد مشابه کلمات فرانسوی *où*[۹] و *lá*[۱۰] است.

● با این حال، در زبانهای لاتینی همهٔ واژه‌ها مشابه یکدیگر نیستند. به عنوان مثال، *garder*[۱۱] در زبان فرانسوی معادل *custodire* ایتالیایی است و *guardare* ایتالیایی معادل "*regarder*"[۱۲] فرانسوی است. معادل کلمهٔ "*s'arrêter*"[۱۳] در ایتالیایی *fermarsi*، و مترادف کلمهٔ فرانسوی *fermer*[۱۴] واژهٔ *chiudere* است.

در مورد زبان اسپانیایی می‌دانیم که *largo* در اسپانیایی به معنای «طویل» و در ایتالیایی به معنای «عریض» است.

و بالاخره لازم به ذکر است که زبان ایتالیایی بیشتر از هر زبان دیگری به کمک دستها تکلم می‌شود! همچنین این زبان در زمینهٔ موسیقی واژگان زیادی به دنیا عرضه داشته است. (*soprano*,[۱۵] *alto*, *piano*[۱۶] *andante*[۱۷] *voce*,[۱۸] *mezzo*, *solo*[۱۹] *virtuose*,[۲۰] *opèra*, *solfege*,[۲۱] *maestro*[۲۲] , *sèrènade*[۲۳] , *trombone*[۲۴] و ...)، تعداد قابل

---

۱. مانند این ۲. رویِ ۳. امروز صبح
۴. امشب ۵. ببخشید ۶. بازرس
۷. وسیله، ابزار ۸. پیدا کردن من
۹. **oú**: آنجا که وقتی که؛ **ou**: یا **o**
۱۰. **lá**: آنجا؛ **la**: حرف تعریف مفرد مؤنث
۱۱. نگهداری کردن ۱۲. نگاه کردن
۱۳. متوقف شدن ۱۴. بستن
۱۵. سوپرانو، صدای زیر
۱۶. آلتو، وسیلهٔ موسیقی شبیه شیپور
۱۷. موزیک ملایم ۱۸. صدای آرام
۱۹. تک خوانی
۲۰. نابغهٔ موسیقی
۲۱. سولفژ، آهنگی به جای ریتم، کدبانت‌ها خوانده شود.
۲۲. استاد موسیقی
۲۳. اجرای موسیقی برای شخص محبوب
۲۴. ترومبون، ابزار موسیقی شبیه ترومپت

توجهی واژه‌های ایتالیایی بخصوص در دورهٔ رنسانس به زبان فرانسوی نفوذ کرده است که بخش عمدهٔ واژه‌های خارجی این زبان را تشکیل می‌دهد: *cartouche*,[۱] *bronze*, *risque*,[۲] *bandit*,[۳] *vedette*,[۴] *bilan*,[۵] *perruque*,[۶] *sentinelle*,[۷] *corniche*,[۸] *ghetto*,[۹] (هوای بد) *malaria*, *trafic*,[۱۰] *banquet*,[۱۱] *malandirn*,[۱۲] ...

تعیین تعداد گویشوران زبان ایتالیایی دشوار است. بدون تردید، ۵۷ میلیون ایتالیایی در نتیجهٔ وجود رادیو و تلویزیون قادر به درک این زبان هستند، اما در مناطق روستایی بیشتر مردم به لهجه‌های مختلف، که هر کدام فقط چند ده نفر گویشور دارد گفت‌وگو می‌کنند. گویشوران لهجه‌های گوناگون اغلب براحتی قادر به برقراری ارتباط زبانی با یکدیگر نیستند و زبان ایتالیایی رسمی معمولاً زبانی جدا از زبان مادری به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که این مسئله و فقدان حس ژرف ملی، عوامل اصلی همگون‌سازی سریع مهاجران ایتالیایی با زبان کشور مهاجرپذیر باشد.

بنابراین، نمی‌توان گفت که کلیهٔ مهاجران بی‌شمار ایتالیایی در خارج ـ ایالات متحد امریکا، آرژانتین، ونزوئلا، و ... ـ ایتالیایی زبان هستند. در حالی که شاید حدود ۱۰۰ میلیون نفر در جهان کم و بیش به فرهنگ ایتالیایی وابسته‌اند، تعداد گویشوران زبان ایتالیایی ظاهراً از ۶۵ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند.

رومانیایی

رومانیایی‌ها که خویشاوندی با روم از نام آنها پیداست، زاییدهٔ استعمار رومیان هستند.

ترایانوس[۱۳]، امپراتور روم، در سال ۱۰۶، داکیا[۱۴] را فتح کرد و لژیونرهای او در آنجا تشکیل خانواده دادند، به طوری که قوم رومانیایی از قرن چهارم یا پنجم، یعنی خیلی پیش از ورود اسلاوها به شبه جزیرهٔ بالکان در قرن هفتم، پا به عرصهٔ وجود نهاد.

با وجود اینکه سرزمین رومانی در آن زمان جزء حکومت بلغارستان بود که سعی در اسلاوی کردن آن داشت، این کشور به طور جدی از اصالت خود دفاع کرد؛ از سال ۱۸۶۰ الفبای سیریلی را نپذیرفت و از سال ۱۹۱۸، یعنی پس از اولین جنگ جهانی، وحدت

---

۱. فشنگ ۲. ریسک، خطر
۳. تبهکار، راهزن ۴. ستارهٔ سینما
۵. ترازنامه ۶. کلاه‌گیس ۷. نگهبان
۸. قرنیز دیوار
۹. نام کارخانهٔ ریخته‌گری ونیز که یهودیان در مجاورت آن سکنا گزیدند. ـ ن.
۱۰. ترافیک، رفت و آمد؛ دادوستد
۱۱. میهمانی بزرگ، پارتی ۱۲. راهزن، دزد
۱۳. Trägan؛ امپراتور روم، متولد اسپانیا، معاصر خسرو اشکانی. پسر خوانده و جانشین نروا بود. و داکیا را مطیع روم کرد (نقل از دایرةالمعارف فارسی).
۱۴. Daces، نام باستانی ناحیه‌ای در اروپای مرکزی، تقریباً مطابق ترانسیلوانی و رومانی حالیه ... (پیشین)

ملی خود را به دست آورد.

طی جنگ جهانی دوم که رومانی از جمله متحدان آلمان بود، ایالات شمالی خود را از دست داد و امروزه، ۵ میلیون رومانیایی در جمهوریهای مولداوی یا اوکراین اتحاد جماهیر شوروی (سابق) زندگی می‌کنند.

امروزه، در مجموع ۲۳ میلیون نفر به زبان رومانیایی تکلم می‌کنند که از این تعداد ۱۸ میلیون نفر در کشور رومانی به سر می‌برند.

زبان رومانیایی ـ به رغم تغییر و تحولات تاریخی آن ـ ۹۰٪ یک زبان لاتینی محسوب می‌شود و ۱۰٪ بقیه‌اش متأثر از زبانهای اسلاوی است. برخی کلمات این زبان نیز آلبانیایی یا مجارستانی است.

تصور می‌شود که پیش از ورود لژیونهای رومی، داکیاها به یک زبان ایلیریایی[1] خویشاوند آلبانیایی حرف می‌زدند. هنوز هم آثاری از تأثیر ایلیریایی بر زبان رومانیایی، دیده می‌شود، مانند یکسان بودن حالت اضافی و حالت به‌ای و برایی. همچنین وجود حرف تعریف معیّن که مانند زبان بلغاری بعد از اسم قرار می‌گیرد، به زبان ایلیریایی نسبت داده می‌شود.

رومانیایی قدیمی‌تر از دیگر زبانهای لاتینی به نظر می‌رسد: سیستم اشتقاق زبان رومانیایی همچنان حفظ شده و از نظر آوایی، برخی کلمات آن به هندواروپایی نزدیکتر از لاتینی است. به عنوان مثال، در این زبان به «آب» *apa* گفته می‌شود که با آب فارسی قابل مقایسه است؛ اما واژهٔ لاتینی «آب» *aqua* حاصل تغییر آوایی *p* به *kw* است که در مبحث زبان یونانی بررسی خواهد شد.

شایان ذکر است که رومانیایی در بین زبانهای لاتینی به کاتالانی بسیار نزدیک است. مثلا واژهٔ آتش در هر دو زبان *foc* است ("*feu*" در زبان فرانسوی). این واژه با *fuego* اسپانیایی و *foco* ایتالیایی قابل مقایسه است. دلیل نزدیکی این زبانها این است که بخش عمدهٔ لژیون تراکیا را سربازان کاتالان تشکیل می‌دادند.

زبانهای ژرمنی

خانوادهٔ زبانهای ژرمنی برای خوانندگان فرانسوی که زبانهای انگلیسی یا آلمانی را مطالعه کرده‌اند، ناآشنا نیست.

در اینجا، قصد ما یادآوری اطلاعاتی نیست که خوانندگان در دورهٔ دبیرستان به دست آورده‌اند. هدف ما بخصوص تعیین محل دقیق این خانواده در میان زبانهای هندواروپایی و ذکر ویژگیهای برجستهٔ آن است.

زبانهای ژرمنی به طور کلی شامل زبانهای انگلیسی ـ که مهمترین زبان گروه است ـ، آلمانی، هلندی و زبانهای اسکاندیناویایی می‌شوند.

۱. Ill yrienne سرزمین قدیم، مشتمل بر قسمت شرقی ساحل دریای آدریاتیک و پسکرانهٔ آن (پیشین).

تعداد بسیاری لهجه‌های مختلف مانند آلزاسی یا سویسی آلمانی و نیز یدیش، که یک زبان آمیخته است، به آن افزوده می‌شود.

این خانوادهٔ زبانی در بین خانواده‌های دیگر گروه هندواروپایی از تجانس چندانی برخوردار نیست: درک مفهوم زبان انگلیسی توسط یک آلمانی یا عکس آن در مقایسه با گویشوران دو زبان لاتینی یا اسلاوی، مستلزم تلاش بیشتری است. فقط زبانهای هلندی و آلمانی با یکدیگر خویشاوندی نزدیکی دارند و گویشوران این دو زبان به طور محدود قادر به تفهیم و تفاهم هستند.

در مجموع، بیش از ۴۵۰ میلیون نفر به عنوان زبان مادری به زبانهای ژرمنی حرف می‌زنند. این رقم بیش از ۲۰٪ گویشوران زبانهای هندواروپایی است و ۱۱٪ کل مردم جهان را دربر می‌گیرد.

انگلیسی

انگلیسی بیش از دیگر زبانها ویژگیهای خانوادهٔ زبانهای ژرمنی را از دست داده است.

حتی به نظر می‌رسد که زبان انگلیسی به واسطهٔ آواشناسی و بویژه دستگاه واکه‌های آن، از معیارهای گروه هندواروپایی بسیار دور است: این زبان دارای تعداد بسیاری واکهٔ ترکیبی است و استادان زبان انگلیسی برای آموزش همهٔ آواهای این زبان ناچارند از نشانه‌های ویژه‌ای استفاده کنند تا بدین وسیله، از ابهاماتی پرهیز شود که موجب می‌شود دانش‌آموزان خط انگلیسی را با املای ناهنجاری بنویسند.

از سوی دیگر، تقریباً $\frac{۲}{۳}$ واژگان فوق‌العاده غنی زبان انگلیسی ریشهٔ لاتینی دارد که اکثر آنها از طریق زبان فرانسوی وارد شده‌اند. با وجود اینکه کلماتِ دارای ریشهٔ ژرمنی کاربرد بیشتری دارند، دست کم می‌توان گفت که واژگان انگلیسی به طور یکدست ژرمنی نیستند.

و بالاخره، دستور زبان انگلیسی نیز در اصطکاک با فرانسوی و زبانهای سلتی به حدی خصوصیات خود را از دست داده است که اشتقاق اسمها و حتی صرف فعلها عملاً از بین رفته است.

بی‌شک، انگلیسی برترین زبان ارتباطی بین‌المللی است که ما می‌شناسیم. این زبان همچنین زبان کشوری است که از نظر اقتصادی، قدرتمندترین کشور دنیا شمرده می‌شود. انگلیسی زبانی است که به پایان روند تحول خود رسیده است و مطالعهٔ آن فقط به آثار ویژگیهای اصلی این خانوادهٔ زبانی مربوط می‌شود.

تعداد کسانی که زبان مادری آنها انگلیسی است، ۳۲۰ میلیون نفر برآورد شده است. ۱۵۰ میلیون نفر دیگر نیز معمولاً این زبان را

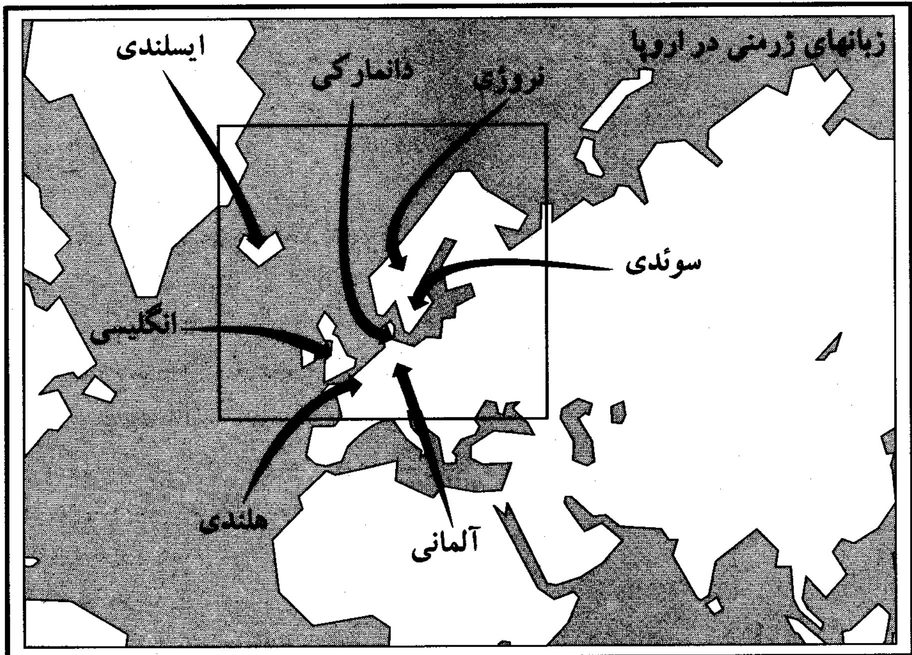
به عنوان زبان ارتباطی به کار می‌برند، یادآوری می‌کنم که انگلیسی در ۴۰ کشور دنیا به عنوان زبان رسمی شناخته شده است. ۶۷٪ نشریات علمی دنیا به این زبان منتشر می‌شود (۸٪ به زبان فرانسوی).

پیشرفت سریع انگلیسی به عنوان زبان بین‌المللی تقریباً در مدت کوتاهی انجام گرفت، یعنی در واقع از زمان گسترش استعمار و، در نتیجهٔ آن، استقلال ایالات متحد امریکا.

در برابر تاریخ، دو قرن مدتی طولانی نیست و کسی نمی‌تواند آیندهٔ زبان انگلیسی یا هر زبان دیگری را پیش‌بینی کند. با این حال، شایان ذکر است که گسترش زبان انگلیسی در دوره‌ای به وقوع پیوست که به واسطهٔ تعمیم امر آموزش، این زبان نفوذ عمیق‌تری در بین ملتهای جهان به دست آورد، ولی زبان لاتینی در حکومت روم از چنین موقعیتی برخوردار نبود.

در هر حال، تاکنون آثار چندانی از تقسیم زبان انگلیسی به لهجه‌های مختلف مشاهده نشده است. حداکثر می‌توان به گونه‌های محلی (امریکایی، استرالیایی و ...) برخی کلمات یا املای آنها اشاره کرد.

مثلاً در ایالات متحد به کامیون *truck* و به آسانسور *elevator* گفته می‌شود، ولی در بریتانیای کبیر معادل این واژه‌ها به ترتیب



lorry و *lift* است. «لاستیک اتومبیل» در ایالات متحد *tire* و در بریتانیای کبیر *tyre* نوشته می‌شود.

نکات جالبی که در ارتباط با زبان انگلیسی مشاهده می‌شود، عبارت است از:

● وجود واژگان غنی در زمینهٔ احساسات، طبیعت، و صداها؛ از جمله تعداد زیادی نام آوا (*smash*[۱]، *crash*[۲]، ...). امروزه نیز زبان انگلیسی به ساخت چنین کلماتی ادامه می‌دهد. (*zip*: زیپ، ...)

زبان انگلیسی در مقابل یک کلمهٔ فرانسوی گاه از چند کلمه استفاده می‌کند: در مقابل کلمهٔ فرانسوی "*temps*"، کلمات *wheather* به معنی «هوا» *time* برای مدت زمان و *tense* برای زمان فعل به کار می‌رود؛

● سهولت فوق‌العاده در ساخت کلمات مرکب براساس تصورات یا تداعی معانی:
(*teen-age*, *free-lance*,[۳] *has-been*,[۴] *pin-up*,[۵] *u-turn*,[۶] *hot-dog*,[۷] ...)

● امکان بیان مفهوم واحد با عبارت آنگلوساکسونی یا مشابه آن که دارای ریشهٔ لاتینی است: (*to come* / *to arrive*;[۸] *foreseen/predicted*;[۹] *look/appearance*;[۱۰] *skilled/qualified*;[۱۱] *clever/intelligent*;[۱۲] ...)

این مسئله، نوعی زبان «تصنّعی» را در کنار زبان عامیانه ایجاد می‌کند.

● قابلیت فراوان هضم کلمات خارجی، که مخلّ یکدست بودن زبان است، در قالب کلمات پرشوری که تاکنون شنیده‌ایم قابل بیان نیست.

حتی به نظر می‌رسد که زبان انگلیسی تمایل زیرکانه‌ای به ساخت کلمات براساس شیوه‌های غیرعادی دارد: کلمهٔ *football* فقط به فوتبال امریکایی اطلاق می‌شود. ورزشی که ما به این نام می‌شناسیم، *soccer* نامیده می‌شود که ریشهٔ آن *soc* از ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی *société*[۱۳] اقتباس شده و در واقع، به مفهوم *football-association*[۱۴] است. کلمهٔ معروف *jeep* (جیپ) حاصل تلفظ حروف اول کلمهٔ *general purpose (G.P)* است. معنای خاص این کلمه وسیلهٔ نقلیه‌ای است که همه کاره است («هرکاره» در زبان فرانسوی فقط برای آشپزی به کار می‌رود[۱۵]).

* * *

بدون شرح کامل ریشه‌شناسی کلمات انگلیسی، می‌توان به چند نمونه اشاره کرد که بیانگر تنوع گسترده در شیوهٔ ساخت کلمات و وامگیری آنهاست. برخی کلمات به طور مستقیم

---

۱. خرد کردن
۲. شکستن
۳. خبرنگار آزاد (free : آزاد؛ lance : قلاب ماهیگیری یا لنگر)
۴. شخص یا چیزی که مال امروز نیست، از مد افتاده، امل، قدیمی (معنای لفظ به لفظ : «بوده است»)
۵. عکسی که دوست داریم و آن را به دیوار می‌زنیم. (معنای لفظ به لفظ: «پونز به دیوار زدن»؛ pin : پونز)
۶. چرخش u مانند
۷. نوعی غذا، هات داگ
۸. آمدن، رسیدن
۹. پیش‌بینی شده
۱۰. ظاهر
۱۱. کاردان، شایسته
۱۲. باهوش، آگاه
۱۳. اجتماع، انجمن
۱۴. جمعیت ـ فوتبال
۱۵. lefait-tout : «همه کاره». نوعی ظرف برای پختن غذا.

از زبان لاتینی گرفته شده‌اند، مانند *jeopardize* به معنای «خود را به خطر انداختن» *jeu partagè, jocus partitus)*[۱] در زبان فرانسوی).

تعداد فراوانی کلمات فرانسوی نیز در زبان انگلیسی وجود دارد که برخی از آنها امروزه در زبان فرانسوی کاربرد ندارند:

very از کلمهٔ قدیمی *verray* فرانسوی به معنای «واقعی» گرفته شده است («واقعاً زیبا» که معادل «بسیار زیبا» است).

attorney معادل کلمهٔ "*avoué*" فرانسوی (به معنای وکیل مدافع) از کلمهٔ قدیمی *atorné* فرانسوی به معنای «به سوی چیزی گشتن» گرفته شده است، یعنی «وقف شدن»، «مخصوص بودن»: پس این دو کلمه بسیار نزدیک به یکدیگرند.

pudding[۲] با تغییر شکل کلمهٔ فرانسوی *boudin*[۳] ساخته شده است. این نمونه نیز گویای عدم ارتباط واژه‌های مربوط به آشپزی در زبانهای انگلیسی و فرانسوی است.

Tennis (تنیس) از کلمهٔ *tenez*[۴] فرانسوی اقتباس شده که بازیکن با بیان آن طرف مقابل را از فرستادن توپ آگاه می‌کرده است.

budget (بودجه) از تغییر شکل کلمهٔ قدیمی *bougette* فرانسوی به معنای «کیف پول کوچک» گرفته شده است.

کلمهٔ *match* (کبریت) همان کلمهٔ قدیمی *meich* فرانسوی است (فتیله‌ای که برای روشن کردن آتش به کار می‌رفت).

proud (مغرور) مشتق از کلمهٔ فرانسوی *preux* به معنای «دلیر» است.

pattern (الگو) را می‌توان با کلمهٔ *patron* فرانسوی به همان مفهوم مقایسه کرد.

در بین کلمات دارای ریشهٔ ژرمنی، *window* (پنجره) درست معادل "*l'oeil du vent*"[۵] فرانسوی *(wind -eye)* و *husband* (شوهر) در واقع به معنای «وابستهٔ خانگی» *(house-bound)* است.

morrow (فردای آن روز) شکل تغییر یافتهٔ کلمهٔ *morning* (صبح، بامداد) است.

Lord از کلمهٔ *Loaf-ward* (جای نان) اقتباس شده است.

loaf مشابه کلمهٔ روسی *hleb* به معنای «نان» و *laib* آلمانی به معنای «نوعی نان» است. همچنین کلمهٔ *lady* از *loafdige* (ورز دهنده خمیر) گرفته شده است.

good - bye حروف اختصاری تغییر یافتهٔ جملهٔ *God be with you* (خدا نگهدار شما باشد) است.

بی‌تردید ذکر نمونه‌های جالب تبادل واژگان بین کشورهای فرانسوی زبان و انگلیسی زبان به درازا می‌کشد.

با این حال، به قصد پرهیز دادن از غلطهای املایی، به ذکر کلماتی می‌پردازیم که در انگلیسی دارای یک همخوان است و در فرانسوی آن همخوان تکرار می‌شود:

enveloppe[۶]	*envelope*
flamme[۷]	*flame*

---

۱. بازی مشترک ۲. پوره
۳. آبگوشت ۴. بگیرید ۵. روزنهٔ باد
۶. پاکت‌نامه ـ بسته ۷. شعله

pionnier[۱]	pioneer
solliciter[۲]	solicit
traditionnel[۳]	traditional

ضمناً مثال آخر و مثالهای زیر بیانگر کلماتی هستند که واکهٔ *a* انگلیسی در زبان فرانسوی به *e* تبدیل می‌شود:

embuscade[۴]	ambush
exemple[۵]	example
rempart[۶]	rampart

در برخی موارد نیز این تغییر واکه در جهت عکس انجام می‌گیرد:

recommend[۷]	recommander
ambassade[۸]	embassy

همچنین ذکر نمونه‌هایی از تأثیر زبان انگلیسی در فرانسوی کبک جالب توجه است: در کاربرد صفت ـ «جنگ کره‌ای»[۹] به جای «جنگ کره»[۱۰] ـ یا در زمینهٔ واژه: *pouvoir*[۱۱] برای جریان برق، *charger*[۱۲] برای وادار به پرداخت کردن، *aviser*[۱۳] برای توصیه کردن، *royauté*[۱۴] برای حق تألیف، اما فرانسویان نیز با واژهٔ *royalties*[۱۵] آشنا هستند ...

With Latin, a horse and money
thou wilt pass through the world.

با زبان لاتینی، یک اسب، و پول به آن سر دنیا می‌رسی

آلمانی

در بین فرانسویان، شناخت زبان آلمانی نسبت به انگلیسی اهمیت کمتری دارد. با این حال، کشور فرانسه با سرزمین آن سوی رودخانهٔ راین روابط اقتصادی چندگانه و تنگاتنگی دارد. همچنین ذکر ویژگیهای اصلی زبانی که به واسطهٔ متون ادبی، فلسفی و علمی آن، یکی از مهمترین زبانهای دنیا به شمار می‌آید، شایان توجه خواهد بود.

شکست آلمان در هر دو جنگ جهانی موجب شد که این زبان موقعیت خود را در بین زبانهای رسمی افریقا از دست بدهد. اکنون زبان آلمانی هیچ‌گونه نفوذی در مستعمرات قدیمی این کشور مانند توگولند، کامرون، تانگانیکا، رواندا ـ اوروندی، و جنوب غربی افریقا (نامیبیا) ندارد. به استثنای تعداد انگشت‌شماری از نام مکانها، مانند *Lolodorf* در جنوب کامرون (*Dorf* یعنی «دهکده») یا

---

۱. پیشاهنگ ۲. تمنا کردن ۳. سنّتی
۴. کمینگاه ۵. مثال، نمونه
۶. خاکریز ۷. سفارش کردن
۸. سفارت
9. la guerre coréenne
10. la guerre de corée
۱۱. نیرو ۱۲. شارژ کردن
۱۳. اخطار کردن
۱۴. پادشاهی، سلطنت ۱۵. حق امتیاز

Teufelsbach (رودخانهٔ ابلیس) در نامیبیا.

به این ترتیب، زبان آلمانی به کشورهای آلمان غربی و شرقی (سابق)، اتریش، بخش آلمانی کشور سویس و لوگزامبورگ اختصاص دارد، به علاوهٔ اقلیتی در بلژیک و کشورهای مهاجرپذیر (ایالات متحد، کانادا، آرژانتین، شیلی، برزیل، و بویژه پاراگوئه). با این حال، آلمانی زبانها در مجموع ۹۰ میلیون نفر محاسبه می‌شوند. این رقم زبان مزبور را از نظر تعداد گویشور در ردهٔ دهم زبانهای دنیا، تقریباً در ردیف زبان فرانسوی، قرار می‌دهد.

اما باز هم یادآوری می‌کنیم که گویشوران آلمانی جمعیت متراکمی را در قلب اروپا تشکیل می‌دهند، در حالی که درخشش بین‌المللی این زبان در حد قدرت اقتصادی کشورهای آلمانی زبان نیست.

زبانهای آلزاسی و سویسیِ آلمانی را، که از نظر زبانشناختی به آلمانی نزدیکند، می‌توان به عنوان زبانهای ژرمنی یا لهجه‌های زبان آلمانی درنظر گرفت. در اتریش، زبان آلمانی به گونهٔ خاصی تکلم می‌شود که در برخی موارد واژگان مختص خود را دارد.

* * *

از سال ۱۹۴۱، زبان آلمانی خط تزئینی گوتیک راکنار گذاشته و از الفبای لاتینی استفاده می‌کند. از جمله ویژگیهایی که قبلاً ذکر شد، می‌توان از موارد زیر نام برد: *v* مانند *f*، و *w* مانند *v* تلفظ می‌شود. *ch* یا همخوان پسگامی همچون «خ» اسپانیایی (مانند *Bach* به معنای «رودخانه») یا نزدیک به *ch*[1] فرانسوی است (مانند *ich* به معنای «من»).

طبق نگارش زبان آلمانی لازم است همهٔ اسمهای عام با حرف بزرگ شروع شود.

* * *

بی‌قاعدگیهای مربوط به آواشناسی زبان آلمانی و مشکلات نگارشی این زبان ــ برعکس زبانهای فرانسوی و انگلیسی ــ بسیار اندک است. واکه‌ها با افزودن *h* یا *e* کشیده می‌شوند: مانند دو کلمهٔ هم‌آوای *Meer* (دریا) و *mehr* (افزون).

* * *

دستور زبان آلمانی مشکل است و برای فرانسویان حتی بسیار گیج‌کننده به نظر می‌رسد. تفاوتهای عمدهٔ زبانهای آلمانی و فرانسوی در این زمینه عبارتند از:

- وجود سیستم اشتقاق: در زبان آلمانی ۴ حالت (نهادی، اضافی، رایی، به‌ای و برایی) وجود دارد؛
- وجود خنثی در کنار مؤنث و مذکر: برخلاف زبان روسی، هیچگاه نمی‌توان پیشاپیش جنس یک اسم را حدس زد؛ بنابراین باید جنس اسم را همراه خود آن آموخت.
- نقش اجزایی که مفهوم فعل را مشخص می‌کنند: *ich mache die tür auf* (من در را باز می‌کنم)؛ *ich mache die tür zu* (من در را می‌بندم)

برای بیان دو فعل «باز کردن» و «بستن» کافی است اجزای *auf* یا *zu* را به فعل *machen*

۱. معادل آوای ش در زبان فارسی

به معنای «انجام دادن» اضافه کنیم؛

● محل قرار گرفتن اجزای فوق بسیار متغیر است و بستگی به نقش دستوری آنها دارد (من باز می‌کنم: *ich mache auf* ؛ باز کردن: *aufmachen* ؛ باز: *aufgemacht*) ؛

● ترتیب کلمات در جمله به گونه‌ای است که فعل در آخر کلیهٔ جمله‌های پیرو قرار می‌گیرد. بنابراین، باید مفهوم جمله را به طور کلی درک کرد، زیرا برای شناخت فعل، ناچاریم تا کامل شدن جمله صبر کنیم؛

● وفور کلمات مرکب: همان‌گونه که در فصل عمومی مربوط به واژگان دیدیم، کلمات مرکب با کنار هم نهادن کلمات ساده ساخته می‌شوند؛

● وجود دو کلمهٔ جداگانه برای افعالی مانند «توانستن» و «بایستن» که مفهوم جسمی یا روحی آن را مشخص می‌کند (من می‌توانم شنا کنم، یعنی توانایی جسمی شنا کردن را دارم: فعل *können* ، من می‌توانم بیرون بروم، یعنی اجازهٔ بیرون رفتن دارم: فعل *dürfen*).

* * *

در زمینهٔ واژگان، آلمانی مانند کلیهٔ زبانهای اروپایی عمیقاً زیر تأثیر زبان لاتینی بوده است. با این حال، آواشناسی آلمانی بحدی کلمات را تغییر داده که ریشهٔ لاتینی آنها برکسی جز متخصصان کارآزموده روشن نیست. به مثالهای زیر توجه کنید:

● *koff* (سر) از کلمهٔ لاتینی *cuppa* (به مفهوم «پیاله») مشتق شده است، همان‌طور که کلمهٔ فرانسوی *tête* (سر) مشتق از کلمهٔ لاتینی *testa* (کوزهٔ سفالی) است.

● *Herbst* به مفهوم «پاییز» همان کلمهٔ *harvest* انگلیسی به معنای «برداشت» است: (پاییز موسم برداشت محصول است) که خویشاوند کلمهٔ لاتینی *carpere* (چیدن) است.

● کلمهٔ معروف *kartoffel* به معنای «سیب‌زمینی» همان کلمهٔ فرانسوی *tartufe* (ریاکار، دورو) است که از کلمهٔ لاتینی *terrae* (غدهٔ زیرزمینی برخی از گیاهان) مشتق شده و کلمهٔ فرانسوی *truffe* (نوع دیگری از غده‌های زیرزمینی) هم از آن گرفته شده است.

● *pferd* (اسب) مشتق از کلمهٔ منسوخ لاتینی *para-veredus* (اسب چاپارخانه) است، این کلمه نیز از زبان سلتی گرفته شده است. زبان فرانسوی نیز واژهٔ *palefrenier* (مهتر) را از زبان سلتی گرفته است.

برخی کلمات نیز ریشهٔ یونانی دارند:

● *kirche* (کلیسا) از واژهٔ *kirikon* (خانهٔ خدا) اقتباس شده است؛ مقایسه کنید با واژهٔ مذهبی[۱] *kyrie*.

● *senf* (خردل) از کلمهٔ یونانی *sinapi* به همین معنی گرفته شده است و کلمات فرانسوی *sénevé*[۲] و *sinapisme*[۳] خویشاوندی نزدیکی با آن دارند.

● *Arzt* (پزشک) تلفظ تغییر یافته و کوتاه شدهٔ واژهٔ یونانی *archiatros* به معنای «بزرگ (*archi*) پزشک (*iatros*)» است.

گاه نیز مانند زبان انگلیسی، در مورد

---

۱. دینی، مقدّس
۲. خردل وحشی
۳. درمان با مرهم خردل

برخی کلمات بده و بستانهای جالب انجام می‌شود: زبان آلمانی کلمهٔ galopp[۱] را که با دو حرف p نوشته می‌شود، از زبان فرانسوی وام گرفته است. اما این کلمه از ریشهٔ ژرمنی wala laufen (خوب دویدن) است. مقایسه کنید با well انگلیسی (خوب) و laufen در آلمانی کنونی (دویدن).

* * *

درخشش واژگان آلمانی در اروپای مرکزی، مجارستان و نیز در سرزمینهای اسلاوی دارای اهمیت است. به عنوان مثال، در زبان لهستانی rachunek (صورتحساب رستوران) از کلمهٔ آلمانی Rechnung؛ ratusz (شهرداری) از کلمهٔ Rathaus؛ gmina از کلمهٔ Gemeinde (دهستان)؛ و rynek نام میدانهای بزرگ شهرهای لهستان از Ring آلمانی گرفته شده است؛ و ...

در واقع، نفوذ فرهنگی زبان آلمانی در اروپای مرکزی شاید تنها اثر باقیمانده از حکومت اتریش ـ مجارستان و رایش آلمان باشد. این نفوذ فرهنگی هنوز هم آثار خود را در مورد نقش مهم اقتصادی آلمان کنونی در بازار کشورهای مزبور دارد، کشورهایی که واقعاً وابسته به فن‌آوری آلمان هستند.

همانگونه که تعداد زیادی کلمات فرانسوی در زبان آلمانی وجود دارد، به دلیل روابط همجواری واژگان آلمانی نیز به تعداد قابل توجهی وارد زبان فرانسوی شده است.[۲] مانند:

fanion[۳] (Fahne، پرچم)

bru[۴] (Braut، نامزد)

butin[۵] (Beute، شکار)

bivouac[۶] (bei wacht، نزدیک پست نگهبانی)

toque[۷] (tuch، دستمال، روسری)

lansquenet[۸] (landsknecht، سرباز، نوکرباب)

rosse[۹] (اسب، اسب مسابقه، که به کنایه به مفهوم «اسب» به کار می‌رود Ross[۱۰])

Loustic[۱۱] (Lustig، خوشحال)

gangue[۱۲] (جاده، که به مفهوم «رگهٔ موادمعدنی» به کار می‌رود Gang)

chenapan[۱۳] (schnapphahn، تفنگ فتیله‌ای)

choucroute[۱۴] (sauerkraut، کلم ترش)

trinquer[۱۵] (trinken، نوشیدن)

thalweg[۱۶] (مسیر دره)

obus[۱۷]

(دستگاه پرتاب سنگ [= فلاخن]، Haubitze) «فلاخن» هنوز در آلمانی Haubitze و در انگلیسی howitzer است.

---

۱. تاخت، چهارنعل
۲. برخی از این کلمات از ریشهٔ ژرمنی، که مقدم بر زبان آلمانی است، حاصل شده‌اند.
۳. پرچم کوچک
۴. عروس (زن پسر)
۵. غنیمت
۶. اردوگاه موقتی
۷. نوعی کلاه
۸. سرباز مزدور
۹. اسب نزار و مردنی
۱۰. به همین ترتیب، "hére" (بینوا) از Herr (به مفهوم ارباب) اقتباس شده است.
۱۱. لوده
۱۲. خاک دور کلوخهٔ معدنی
۱۳. اوباش، راهزن
۱۴. خوراک کلم
۱۵. به هم زدن پیاله‌ها و به سلامتی هم نوشیدن
۱۶. سرازیری دره، آب‌رو
۱۷. سنگ

(متحدو هم‌پیمان، Eidgenossen) huguenot[۱]
(رئیس خدمهٔ کشتی، هواپیما و ...
(ewagenmeister) vaguemestre[۲]
(قضاوت، urteil) ordalie[۳]
واژهٔ Frühstück (چاشت) که آلزاسی‌ها آن را frishtik تلفظ می‌کنند، از کلمهٔ لاتی frichti[۴] گرفته شده، و vasistas[۵] از was ist das به معنای «چیست؟»[۶] اقتباس شده است.
"pipe decume de mer" (= پیپ کف‌دریا)، همان pipe de kümmer(= پیپ کومر) است و نام آن از نام سازنده‌اش، کومر، گرفته شده است.

Deutschland über alles

کشور آلمان برتر از همه

Man soll den Teufel nicht an die Wand mahlen

نباید نقش ابلیس را بر دیوار کشید

هلندی

هلندی‌زبان مردم هلند و همطراز با فرانسوی، یکی از دو زبان بلژیک است. نام بومی آن nederlands و نام فلاندری[۷] آن، که هنوز هم در بلژیک به کار می‌رود، vlams است.

تفاوتهای موجود بین زبانهای فلاندری و هلندی بسیار اندک است، بخصوص که از سال ۱۹۳۵ کمیسیون مشترک بلژیک و هلند برای استانده کردن املا تلاش می‌کند. به این ترتیب، به جای taxi، Taksie و به جای type کلمهٔ tiep نوشته می‌شود.

با این حال، اختلافات عرفی دو زبان فلاندری و هلندی برجاست. به عنوان مثال، به «ژاندارمری» در بلژیک rijkswart و در هلند maréchaussée گفته می‌شود.

زبان آفریکانس هم که مانند انگلیسی زبان رسمی جمهوری افریقای جنوبی است، ریشهٔ هلندی دارد، منتها هلندی قدیم؛ اختلافات آوایی یا املایی دو زبان بیان کنندهٔ این مسئله است. تفهیم و تفاهم بین زبانهای هلندی و آفریکانس با اندکی توجه امکان‌پذیر خواهد بود.

از دیدگاه زبانشناختی، زبان هلندی بین زبانهای انگلیسی و آلمانی قرار می‌گیرد، ولی به آلمانی نزدیکتر است.

---

۱. پروتستان ۲. نامه‌رسان نظامی
۳. آزمایش کیفری در قدیم که متهم انجام می‌داد، مانند گذشتن از آتش
۴. غذا ۵. دریچهٔ هواخوری
۶. با مفهوم ضمنی «چه می‌خواهید؟»؛ یعنی سؤالی که همیشه از مراجعه‌کنندگان به یک گیشه پرسیده می‌شود.
۷. Flamand : منسوب به فلاندر یا به سکنهٔ آن. فلاندر دشتی در شمال غرب اروپاست که امروز بین بلژیک و فرانسه منقسم است و فلاندری از زبانهای ژرمنی است که در قسمتی از بلژیک (فلاندر) به آن سخن می‌گویند. (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

برای کسی که آلمانی می‌داند، درک مفهوم اصلی یک متن هلندی، در صورت شناخت قراردادهای املایی و ویژگیهای آوایی این زبان آسان است. به عنوان مثال، آوای آلمانی *ei* در زبان هلندی *ij* یا حتی در برخی موارد *y* (در زبان آفریکانس) نوشته می‌شود. معادل *f* آلمانی در زبان هلندی اغلب *v* و گاهی نیز *p* است. *z* هلندی مانند *s* تلفظ می‌شود.

کشیدگی واکه در زبان هلندی با تکرار آن نمایش داده‌می‌شود، مثل *aa*، (در حالی که این واکهٔ کشیده در زبان آلمانی با *ah* نشان‌داده‌می‌شود).

مثالهای زیر خویشاوندی زبان هلندی را با دو همسایهٔ نیرومندش نشان می‌دهد:

	انگلیسی	هلندی	آلمانی
انجام دادن (کارفکری)	*do*	*doen* (با تلفظ *doun*)	*tun*
انجام دادن (کار عملی)	*make*	*maken*	*machen*
بیست	*twenty*	*twintig*	*zwanzig*
پنج	*five*	*vijf*	*fünf*
رویِ	*up*	*op*	*auf*
من	*I*	*ik*	*ich*
خیابان	*street*	*staat*	*strasse*

Die heeft een klap van de molen

او از آسیاب ضربه خورد

(با سر به زمین خورد)

با کمی تمرین، تشابه *zeer tevreden* (بسیار خوشبخت) با *sehr zufrieden* آلمانی، یا *meneer* (آقا) با معادل آن *mein Herr* قابل تشخیص خواهد بود.

در زمینهٔ دستور، زبان هلندی با آلمانی خویشاوندی تنگاتنگی دارد: از جمله، افعال با اجزای تفکیک‌پذیر، جابه‌جایی در جمله‌های پیرو، ساخت وجه وصفی گذشته با پیشوند *ge* یا پسوند (*d* یا *n*) و ...

با این حال، تمایز سه جنس اسم (مذکر، مؤنث، و خنثی) تقریباً هیچ است و صفت نیز تا حدودی نامتغیر است. به طور کلی، دستور زبان هلندی ساده‌تر از آلمانی است. آخرین اختلاف دو زبان در این است که برخلاف آلمانی، در نگارش هلندی اسمهای عام با حروف بزرگ شروع نمی‌شود.

زبان هلندی در حدود ۲۰ میلیون گویشور دارد. درخشش این زبان در خارج از کشور به

سورینام، جزایر آنتیل هلند و بویژه افریقای جنوبی محدود می‌شود.

از استعمار هلند در اندونزی، تنها تعداد قابل توجهی واژگان جدید با ریشهٔ هلندی در زبان اندونزیایی و نیز آثاری در املای برخی اسمهای خاص (مانند *soekarno* با تلفظ : *soukarno*) باقی مانده است.

هلندی واژگان مهمی در زمینهٔ دریانوردی به زبان فرانسوی منتقل کرده است:

کشیدن طناب به طرف پایین *affaler*

همخواب *matelot*[1] *(mattenoot)*

لبهٔ سمت پشت، زیرا ناخدا هنگام انجام کار پشت خود را به طرف چپ برمی‌گرداند است. *bac babord*[2] *(bac boord)*

سمت سکان کشتی، سمت راست *tribord(stierboord)*

با کیفیت بد (دربارهٔ شاه ماهی) *vrac(wrac)*

لجن (قابل مقایسه با کلمهٔ *vase (gazon*

در بین کلمات گوناگون می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

(لیموی درشت، *(pompel limoes* *pamplemousse*[3]

bague[4]

frelater[5]

(باریک کردن، از کلمهٔ *strijken* به معنای مالش دادن) *ètriquer*

(له کردن *(gruizen* *gruger*

(مراسم عشای ربانی در کلیسا، جشن مذهبی *(kerkmisse* *kermesse*

(مردک، مقایسه کنید با *Manneken pis* در بروکسل) *mannequin*[6]

(بذر کلم، *(cool-zaad* *colza*[7]

یدیش

یدیش تلفظ تغییر یافته *jüdisch-deutsch*، با مفهوم لغوی «یهودی آلمانی» است.

در واقع، این همان زبان آلمانی است که ۱۰٪ کلمات عبری و ۱۰٪ کلمات اسلاوی در آن وارد شده است.

زبان یدیش با حروف عبری نوشته می‌شود، اما در این زبان برخلاف زبان عبری، واکه‌ها نیز نوشته می‌شوند.

بیش از هزار سال پیش، یهودیان شمال فرانسه در پی مهاجرت به درهٔ راین، لهجه‌ای آلمانی را پذیرفته و به این ترتیب آن را با زبان عبری درآمیخته‌اند. این زبان سپس در حدود قرن چهاردهم در اروپای مرکزی و شرقی گسترش یافت، در آنجا واژگان دیگری از زبان اسلاوی وام گرفت و زبان یهودیان اشکنازی[8] شد.

زبان یدیش موقعیت درخشانی به دست آورد و پیش از جنگ جهانی دوم، تعداد کسانی که به این زبان تکلم می‌کردند یا به آن

---

۱. ملوان ۲. زورق ۳. دارابی

۴. انگشتر ۵. قلب کردن، تقلب کردن

۶. مانکن، آدمک ۷. نوعی کلم

۸. Ashkenazim: عنوان یهودیان آلمانی در مقابل سفارادی که به یهودیان اسپانیا و پرتغال اطلاق می‌شود. اشکناز در کتاب مقدس نام نوهٔ یافث (پیدایش ۳:۱۰) و جد ساکنان اشکناز (اول تواریخ ۶:۱) یعنی کنارهٔ شمالی دریای سیاه است. (نقل از دایرة المعارف فارسی).

آشنایی داشتند، ۱۰ میلیون نفر برآورد می‌شدند. قتل عام یهودیان در زمان حکومت نازیها، جمعیت آنان را به نصف رساند.

از این گذشته، با تشکیل حکومت اسرائیل، زبان عبری بار دیگر مقام خود را به عنوان زبان قوم یهود به دست آورد و از اعتبار بیشتری برخوردار شد.

بنابراین، آیندهٔ زبان یدیش در معرض تهدید است، اما هنوز هم حدود میلیونها نفر از این زبان استفاده می‌کنند.

یدیش زبان آمیخته‌ای است که در آن واژگان دارای ریشه‌های مختلف در هم آمیخته و ساختارهای زبان عبری در کنار دستور زبان آلمانی قرار گرفته است. در مجموع، درک مفهوم شفاهی زبان یدیش برای یک آلمانی زبان بسیار دشوار است و، بدون تردید، خواندن آن برای کسی که عبری نمی‌داند، امکان‌پذیر نیست.

زبانهای اسکاندیناویایی

زبانهای اسکاندیناویایی زیرگروه بسیار متجانسی را در بطن زبانهای ژرمنی تشکیل می‌دهند. این زبانها به ترتیب تعداد گویشوران عبارتند از: سوئدی (۸ میلیون نفر)، دانمارکی (۵ میلیون)، نروژی (۴ میلیون)، ایسلندی (۲۰۰۰۰۰)، و زبان جزایر فارو[1] در شمال اسکاتلند (۳۵۰۰۰ نفر).

فنلاندی، زبان رسمی فنلاند، به گروه زبانهای هندواروپایی تعلق ندارد، بلکه یک زبان فنلاندی ـ اوگریایی است. در فصل مربوط به زبانهای پیوندی به بررسی این زبان خواهیم پرداخت.

شایان ذکر است که اهالی اسکاندیناوی و زبانشناسان ترجیح می‌دهند عنوان «زبانهای شمالی» را به کار برند و لفظ اسکاندیناویایی را به مفهوم جغرافیایی آن که گاه فنلاند را هم دربرمی‌گیرد اختصاص دهند. با این حال، ما از اصطلاح «زبانهای اسکاندیناویایی» که کاربرد بیشتری دارد استفاده می‌کنیم.

تفاوتهای موجود بین این زبانها به املای برخی کلمات، گروه اندکی از واژگان، نکات معدودی در دستور، و بویژه آواشناسی مربوط می‌شود. یک اسکاندیناویایی تحصیلکرده به راحتی می‌تواند مفهوم متنی را که به یکی از این زبانها نوشته شده باشد درک کند؛ ولی ارتباط زبانی از طریق گفت‌وگو دشوارتر است.

۱. Féroé، مجموعهٔ ۲۱ جزیرهٔ آتشفشانی در اقیانوس اطلس شمالی، میان جزایر ایسلند و شتلند، از مستملکات دانمارک.

ایسلندی زبانی است که بیش از همه ویژگیهای کهن خود را حفظ کرده و زبان نروژی کهن را تداعی می‌کند. این زبان، به رغم تعداد کم گویشوران آن، از نظر فرهنگی اهمیت زیادی دارد و آثار ادبی قابل توجهی در این زبان موجود است.

منزوی بودن جامعهٔ ایسلند در علاقهٔ مردم نسبت به ادبیات و یکدست ماندن زبان مؤثر بوده است.

در نروژ مسائل زبانی بسیار پیچیده است. در این کشور دو زبان وجود دارد: یکی به نام ریگسمال[1] ــ به معنای «زبان سلطنتی» ــ که نزدیک به زبان دانمارکی است، و دیگری به نام لاندسمال[2] با مفهوم لغوی «زبان روستایی». این زبان در سال ۱۸۵۰ توسط ایوار آسن[3] بر پایهٔ زبان سده‌های میانه و لهجه‌های نروژی آن زمان ابداع شده است.

هر دو زبان از سال ۱۸۸۵ به عنوان زبانهای رسمی شناخته شده‌اند. نامهای بوکمال[4] (زبان کتابی) و نینورسک[5] (نروژی جدید) نیز بترتیب به این زبانها گفته می‌شود.

جداکردن دو زبان نامبرده، که ذاتاً بسیار نزدیک به یکدیگرند، بسی دشوار است: هر کدام از این زبانها ویژگیهای منطقه‌ای و سبک ادبی خاص خود را داراست. مسلماً زبان نروژی ادبی بسیار زیر تأثیر زبان دانمارکی بوده است، در صورتی که نینورسک، که به لهجهٔ شمال سوئد نزدیکتر است، زبان اجباری آموزشگاههاست. اکنون ایجاد زبان مشترک نروژی به نام سام نورسک[6] که هنوز مراحل اولیهٔ خود را می‌گذراند، مورد توجه قرار دارد.

از جمله ویژگیهای زبانهای اسکاندیناویایی که در بطن زبانهای ژرمنی قرار دارند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- در زمینهٔ آواشناسی، برخی کلمات در خط قابل تشخیص از یکدیگر نیستند و فقط تلفظ آنها متفاوت است (برخلاف برخی کلمات فرانسوی مانند *vert*[7] و *verre*[8] که در تلفظ یکسان و در نگارش متفاوتند). در برخی موارد، مانند زبان دانمارکی، آوای گلویی ویژه‌ای وجود دارد که کلماتی مانند *maler* (نقاش) را از *maler* (او اندازه می‌گیرد) متمایز می‌سازد. در زبان سوئدی یا نروژی، آهنگ متفاوت صدا در یکی از هجاها این کار را

1. *riksmal* 2. *landsmål*

۳. Ivar Andreas Aasen، (۱۸۱۳ - ۱۸۹۶)، لُغَوی و زبانشناس و شاعر نروژی. با مطالعهٔ لهجه‌های نروژی معتقد شد که این لهجه‌ها (نه زبان دانمارکی - نروژی در آن وقت زبان ادبی نروژ بود) وسیلهٔ مناسب برای نویسندگان نروژی است و با استانده کردن این لهجه، زبان ملی جدیدی (لاندسمال) به وجود آورد (پیشین).

4. *bokmål* 5. *nynorsk* 6. *samnorsk*

۷. سبز ۸. شیشه

انجام می‌دهد، مانند *biten* (قطعه، تکه)، *biten* (گاز گرفتن). با این همه، پدیدهٔ آهنگ صدا نه در زبانهای ایسلندی وجود دارد نه در زبان سوئدی که در فنلاند با آن حرف می‌زنند.

● در زمینهٔ دستور، زبانهای اسکاندیناویایی دارای یک حرف تعریف معیّن[1] اند که پس از اسم می‌آید. در بین زبانهای هندواروپایی، زبان بلغاری نیز همین ویژگی را دارد.

● به طور کلی، مانند زبان فرانسوی، مسند با اسم منطبق می‌شود. با این حال، لهجه‌های شمالی از این قاعده پیروی نمی‌کنند.

● در مورد املا، آوای فرانسوی *eu* در زبان سوئدی مانند آلمانی *ö* و در زبانهای نروژی و دانمارکی *ø* نوشته می‌شود.

ضمناً *å*، که ویژهٔ زبان سوئدی است، *o* تلفظ می‌شود؛ و تلفظ *ä* مانند زبان آلمانی *é* است. ویژگی زبانهای اسکاندیناویایی در این است که خط خود، رون، را ابداع کرده‌اند. الفبای رونی[2] پیش از محو کامل آن در قرن چهاردهم، قرنها مورد استفاده بوده است.[3]

از این خط الفبایی مدت مدیدی فقط برای کتیبه‌های تزئینی استفاده می‌شد. در آغاز، کلمات از یکدیگر مجزا نبوده و معنای نوشته کاملاً ثابت نبوده است. گاه ارزش دستوری کلمات با رنگی که برای حروف به کار می‌رفته، مشخص می‌شده است.

برای ارائه تصویری از خویشاوندی درونی زبانهای اسکاندیناویایی، می‌توان گفت که بخش اعظم واژگان در هر سه زبان مشترک است. گاه تفاوتهای ناچیزی در املای این واژگان مشاهده می‌شود، مانند کلمه‌ای که به مفهوم «ممنوع» است. (*verboten* در آلمانی): *forbjuden* در سوئدی، *forbyde* در دانمارکی و *forbudt* در نروژی.

همچنین بندرت کلمه‌ای دیده می‌شود که در هر سه زبان متفاوت باشد: مانند کلمهٔ «غمگین»: *sorglig* در سوئدی، *trist* در دانمارکی و *sturen* در نروژی.

اسکاندیناویایی‌ها در زمان وایکینگها (نورماندی‌ها)، یعنی از قرن ۹ تا ۱۲ میلادی حضور قدرتمندی در صحنهٔ بین‌المللی داشتند و صدها کلمه وارد زبان انگلیسی کردند. از جمله: *law* (قانون)، *knife* (چاقو)، *fellow* (رفیق)، *husband* (شوهر)، *leg* (پا)، *skill* (مهارت)، *ill* (بیمار)، *they* (آنها)،...

در زبان فرانسوی حدود ۵۰ کلمه با ریشهٔ اسکاندیناویایی وجود دارد که اکثر آنها واژگان دریایی و مربوط به دوران نرماندی‌هاست:

(*étambot*[4], *étrave*[5], *crabe*[6], *cingler*[7], *homard*[8], *hauban*[9], *hune*[10], *varech*[11], *turbot*[12], *varech*[13], *vague*[14], *marsouin*[15])

---

1. article défini

2. Les Runes

۳. الفبای لاتینی از آغاز قرن یازدهم بتدریج وارد شده است. ــ ن.

۴. بخش عقب بدنهٔ کشتی

۵. بخش جلو بدنهٔ کشتی

۶. خرچنگ

۷. کشتیرانی کردن به سوی مشخص

۸. خرچنگ دریایی

۹. طنابهای بادبان

۱۰. اطراف دکل کشتی

۱۱. نوعی گیاه دریایی

۱۲. سپر ماهی

۱۳. نوعی گیاه دریایی

۱۴. موج

۱۵. خوک ماهی (کوچکتر از دلفین)

بـتازگی واژه‌هـای گـوناگـونی مـانند *rutabage*[۱], *ski*[۲], *slalom*[۳], *geyser*[۴], *havenet*[۵], *nantir*[۶], ... از آن زبان گرفته‌شده‌اند.

به رغم تداوم مداخلات خصمانه در زمان «جنگ سی ساله»، و برخی برخوردهای مستعمراتـی، آثـار نـاچیزی از زبـانهای اسکاندیناویایی در دیگر نقاط دنیا بـر جـای مانده است. یادآوری می‌کنیم که جزیرهٔ سنت بارتلمی[۷] وابسته به گوادلوپ، همانگونه که از نام پایتخت آن گوستاویا[۸] پیداست، سوئدی بوده و جزیرهٔ سنت‌کروآ[۹] وابسته بـه جـزایـر آمریکایی ویرژ[۱۰]، دانمارکی بوده است؛ نـام شهرهای کریستیانستد[۱۱] و فردریکستد[۱۲] گواه این قضیه‌اند.

زبانهای سلتی

زبانهای سلتی مانند زبانهای لاتینی و ژرمنی، شاخه‌ای از خانوادهٔ زبانهای هندواروپایی را تشکیل می‌دهد و بین آن دو گروه زبانی قرار می‌گیرد. بـا ایـن حـال، زبـانهای سـلتی امروزه فقط در سرزمین گال[۱۳]، اسکاتلند، ایرلند، و برتانی مورد استفاده است و تعداد گویشورانش در مجموع کمتر از ۱۵۰۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شود.

با وجود این، فرانسویان توجه خاصی به زبانهای سلتی دارند، به دلیـل اینکه گـلی زبانی سلتی بوده است.

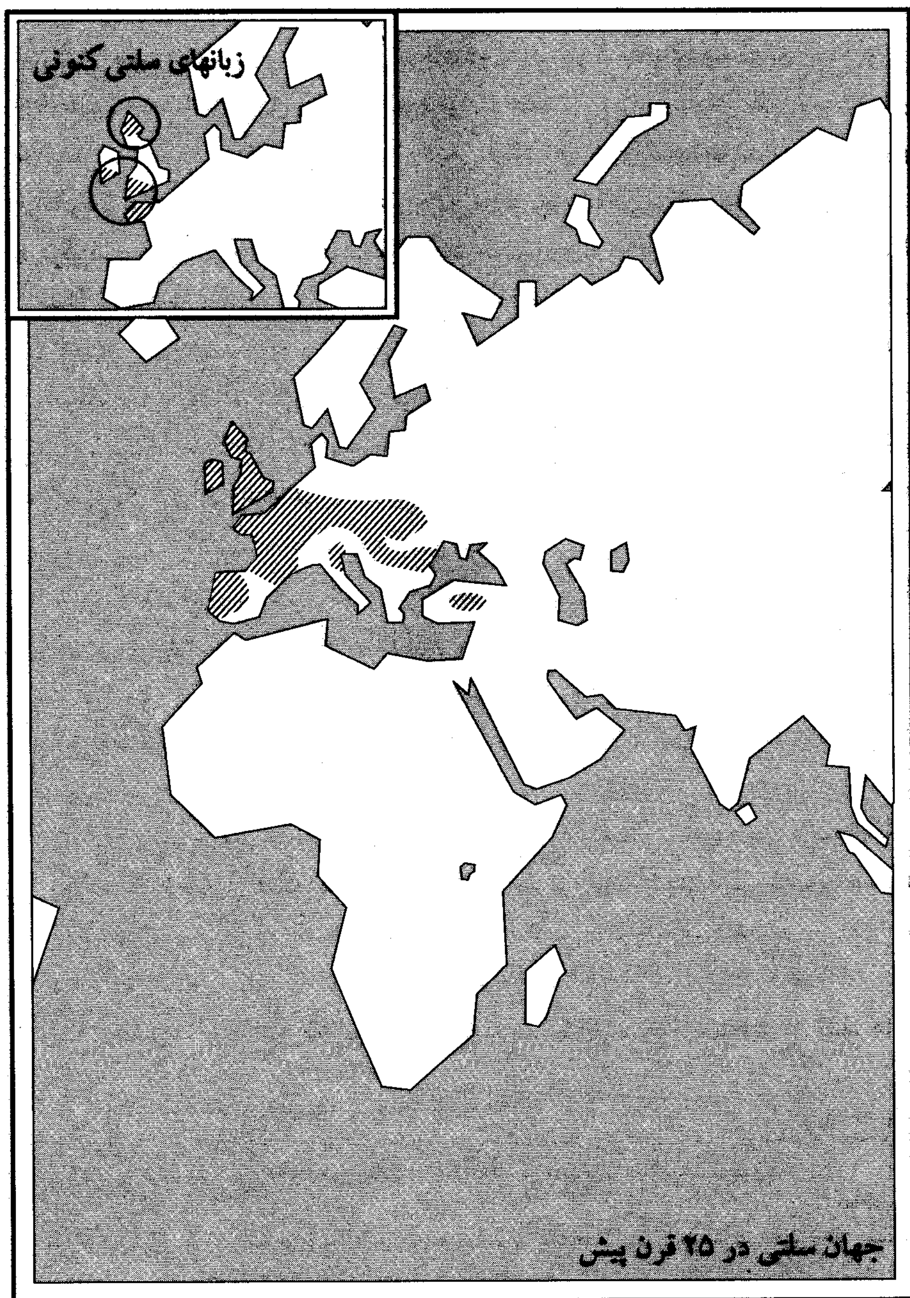
چند کلمه در مورد تمدن سلتی شاید خالی از فایده نباشد:

- حضور سلت‌ها در اروپا، که بخشی بوموراه‌ای (برّی) آن را مردم گل تشکیل می‌دهند، از آغاز نخستین هزارهٔ قبل از تاریخ معاصر به اثبات رسیده است.
- فردگرایی سلت‌ها همواره آنها را از تشکیل حکومتی واحد بازداشته، اما فـرهنگ و مذهب کاملاً آنها را به یکدیگر پیوند داده است. قوهٔ تصور موجب گرایش این قوم بـه شعر و فن می‌شود: لوگ (lug)، الاهه‌ای که نام خـود (Lugdunum) را بـه لیـون[۱۴] داده، درودگر، آهنگر و شاعر بوده است.

---

۱. نوعی گیاه که اغلب به مصرف جانوران می‌رسد.
۲. اسکی
۳. مسابقهٔ اسکی
۴. چشمهٔ آب گرم
۵. نوعی تور ماهیگیری
۶. گرو دادن، فراهم کردن
7. Saint - Barthélemy
8. Gustavia
9. Sainte-Croix
10. Iles Vierges
11. Christianted
12. Frederiksted
۱۳. Galles، منطقه‌ای در کشور ایرلند
۱۴. Lyon ؛ نام شهری است در فرانسه.

گروههای عمدهٔ زبانها



دین سلتی با پندارهای آدمی چندان جور درنمی‌آید. به نظر می‌رسد که مذهب سلتی که طبیعت‌گرا بوده نوعی تصور قبلی از فناناپذیری روح و خدای واحد داشته است. این خدای واحد برتر از خدایانی قرار می‌گرفت که اغلب در گروههای سه نفری جمع بودند و با عقیدهٔ چند خدایی رومی‌ها تفاوت فراوان داشت.

● گسترش جغرافیایی سلت‌ها بخش وسیعی از اسپانیا (گالیشیا، مانند سلتی برها)، فرانسه، بریتانیای کبیر، سویس، آلمان غربی و ایتالیای شمالی (گل زیر کوههای آلپ) را دربرگرفت. سلت‌ها در آغاز عصر مسیحیت در سرزمین ترکیهٔ کنونی اقامت داشتند (رسالهٔ پل مقدس)[1]. در آن زمان قدرت سلت‌ها با روم (تسخیر روم توسط گل‌ها در سال ۳۸۷ ق م) و آتن (تسخیر دلف[2] در ۲۷۸ ق‌م) برابری می‌کرد.

سلت‌ها از زمان پیش از فتح سرزمین گل ــ که سزار آنجا را تسخیر کرد و تا ۵۲ ق‌م به آلسیا[3] رسید ــ خود در بخش شمال شرقی زیر فشار روزافزون اقوام ژرمنی بودند. سرانجام یکی از آنها به نام قوم فرانک در قرن پنجم بر آنها غلبه کرد و نام خود را بر روی سرزمین فرانسه گذاشت.

● سلتی بومواره، یعنی گلی، شروع به آمیختن با لاتینی کرد و در فاصلهٔ قرن ۴ تا ۶ میلادی، زبان فرانسوی را بنیاد نهاد، گویی در همان زمان که سلت‌های کمتر آمیخته با دیگر اقوام، در حدود قرن پنجم در برتانی، دروازه و سرآغاز جزایر بریتانیا، مستقر شدند.

این دستاورد خارجی به گونه‌ای، استمرار حضور زبانی سلتی را در سرزمین فرانسه تضمین کرد.

از این‌رو، نام جاهایی که دارای ریشهٔ گلی هستند، به واسطهٔ شباهت زیاد با معادل خود در یکی دیگر از زبانهای سلتی بسیار نزدیک به آن، یعنی برتانیی، براحتی قابل شناسایی هستند. این نکته بتنهایی لزوم زنده نگهداشتن زبان برتانیی را توجیه می‌کند.

* * *

اروپا اثر سلت‌ها را در نام مکانهای خود حفظ کرده است. نام بسیاری از شهرها یا

---

۱. نامه‌ای که به قلم حواری سن پل به مسیحیان گالاسی نوشته شده و هراسی را نشان می‌دهد که مسیحیان به قانون یهود ارزش مطلق می‌دادند. همین رساله نشانگر برقراری مسیحیت در آسیاست. ــ و.

2. Delphes

۳. Alesia: شهر گل قدیم، یولیوس قیصر آن را محاصره کرده (۵۲ ق‌م)، از دست ورسنژ توریکس خارج ساخت و مقاومت گل را در برابر رومیان درهم شکست.

کشورها از نام قبایل سلتی گرفته شده‌اند، مانند:

la Belgique (les Bolg), la Bohême (les Boïens), Rennes, Redon (les Redones), Tours (les Turones), Rodez (les Ruthénes), بخصوص Pairs (les parisii).

صدها نام جغرافیایی دیگر، به ویژگیهای چشم‌انداز، نام گیاهان، جانوران، و خدایان بستگی دارد. از جمله نام شهر *Avallon* از کلمهٔ گلی *aval* به معنای «سیب» ریشه گرفته که در حال حاضر نیز در زبان برتانیی به همین مفهوم است (قابل مقایسه با *apple* انگلیسی و *Apfel* آلمانی).

York هم‌مانند *Ivry* از واژهٔ *eburakon* یعنی «درختزار سُرخدار»[1] ریشه گرفته است.

واژهٔ *dunum* به مفهوم «تپه دژ» مسلماً در *Lugdunum*، دژ الاههٔ *Lug*، و نیز در *Issoudun* (دژ مرتفع)، *Dunkerque*، *Verdun*، *Autun* (دژ آگوست) و *Dundee* (اسکاتلند) یافت می‌شود.

واژهٔ *Chambord*، به معنای «گُدار منحنی»، با *Cambridge* قابل مقایسه است. نامهای *Zürich*، *Milan*، *Jersey*، و *Guernesey* نیز سلتی هستند.

در بین واژگان متداول فرانسوی، بسیاری از کلمات سلتی یافت می‌شوند که معادلی در زبان لاتینی ندارند؛ نمایهٔ بسیار خلاصهٔ زیر مبیّن این مسئله است:

[2] cheval, [3] chat, [4] mouton, [5] bouc, [6] daim, [7] chamois, [8] boeuf, [9] alouette, [10] pinson, [11] coq, [12] jars, [13] brochet, [14] branche, [15] brin, [16] chene, [17] bruyére, [18] roc, [19] caillou, [20] joue, [21] cul, [22] bec, [23] jarret, [24] jambe, [25] gigot, [26] gober, [27] aller, [28] chemin, [29] char, [30] tonneau, [31] charrue, [32] charançon.

---

۱. درخت یا درختچهٔ پیوسته سبز مخروطی با برگهای سبز تیره و میوه‌های کوچک سرخ. از ایام قدیم اروپاییان آن را در مراسم تدفین به کار برده‌اند، نوعی سرو. (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

۲. اسب
۳. گربه
۴. گوسفند
۵. بُز نر
۶. گوزن
۷. بزکوهی
۸. گاو نر
۹. چکاوک
۱۰. مرغ، قهقهه
۱۱. خروس
۱۲. غاز نر
۱۳. نوعی ماهی
۱۴. شاخه
۱۵. جوانه
۱۶. درخت بلوط
۱۷. نوعی درختچه
۱۸. صخره
۱۹. سنگریزه
۲۰. گونه
۲۱. ته
۲۲. نوک، منقار
۲۳. پشت زانو
۲۴. ساق پا
۲۵. ژیگو، گوشت ران گوسفند و ...
۲۶. بلعیدن
۲۷. رفتن
۲۸. جاده، راه
۲۹. ارابه
۳۰. بشکه
۳۱. گاوآهن
۳۲. شپشه، آفت گندم

برتانیی

روحیهٔ تمرکزگرایی فرانسویان همواره با هر نوع گرایش منطقه‌ای بویژه در زمینهٔ فرهنگی، مقابله کرده است. زبان برتانیی معمولاً فقط به عنوان آثار جالب باقی‌مانده از زمانهای قدیم و محکوم به فنا محسوب می‌شود؛ به مثابهٔ گویشی که با ریشه گلی و رومی زبان فرانسوی بیگانه است.

اطلاع مبهمی وجود دارد که زبان برتانیی خویشاوند زبانهای سلتی بریتانیای کبیر است. این مسئله برای شناسایی این زبان به عنوان خویشاوند زبانهای آنگلوساکسون کفایت می‌کند. و، به این ترتیب، پرده از راز زبان باسکی که «ریشهٔ آن ناشناخته است» برداشته می‌شود. به علت همین ناآشنایی عمومی با زبان برتانیی، به ذکر مسائلی در این مورد می‌پردازیم:

زبان برتانیی خویشاوند نزدیک دیگر زبانهای سلتی: ایرلندی، گالی، اکوسی[۱] به شمار می‌آید. این زبانها دارای ویژگیهای مشترکی هستند که آنها را در یک خانواده قرار می‌دهد، اما واژگان این زبانها بحدی تمایز یافته که ارتباط زبانی بین آنها دشوارتر از دو زبان فرانسوی و اسپانیایی است.

زبانهای سلتی با زبانهای هندواروپایی ژرمنی بیش از زبانهای هندواروپایی ــ لاتینی نقاط مشترک دارند، اما از نفوذ دیگر زبانها، بویژه لاتینی و بعد از آن فرانسوی، عاری نیستند.

ارائهٔ درصد واژگان دارای ریشهٔ لاتینی یا فرانسوی دشوار می‌نماید و مسلماً بیش از ۱۰٪ واژگان برتانیی را دربر می‌گیرد. بخشی از واژه‌ها نیز دارای ریشهٔ هندواروپایی دورتری هستند.

زبان برتانیی که کمتر نوشته شده، به لهجه‌هایی تقسیم شده است. در عین نزدیک بودن این لهجه‌ها به یکدیگر، اختلاف آنها به حدی است که وحدت زبان را تهدید می‌کند.

به این ترتیب، زبان برتانیی مناطق زیر با یکدیگر تفاوت دارند: ترگور[۲] در اطراف ترگیه،[۳] لئون[۴] در شمال فینیستر،[۵] کورنوالی[۶] (*kernew* در زبان برتانیی) در جنوب فینیستر، و وانوآتی[۷] که دورتر از سه منطقهٔ قبلی است. زبان برتانیی فقط در غرب خطی که از پلوها[۸] در نزدیکی سنت بریوک[۹] تا وانس[۱۰] امتداد دارد، یعنی در منطقه‌ای معروف به برتانی سفلا (بزرگترین جزیرهٔ بریتانیا) به کار می‌رود. در شرق این خط، برتانیی‌ها به زبان گالو[۱۱]، لهجهٔ فرانسوی آمیخته به برتانیی، تکلم می‌کردند که در قرن بیستم عملاً از بین رفته است. نام «سرزمین گالو» که به بریتانی علیا اطلاق می‌شود، از همین زبان گرفته شده است.

روشنفکران برتانیی برای دفاع از زبان خود به تشکیل زبان مشترکی به نام *K. L. T.* (*Kernew, Léon, Trégor*) پرداختند که تمایز

---

۱. Ecossai ، اسکاتلند، قسمت شمالی بریتانیای‌کبیر.

2. Trégor 3. Tréguier 4. Léon

5. Finistère 6. Cornouaille

7. Vannetais 8. Plouha

9. Saint - Brieuc 10. Vannes

11. gallo

آن بخصوص به املا مربوط می‌شود. برتانیی‌زبانان با اندکی تلاش قادر به یادگیری این تغییرات هستند. به شرطی که شناخت آنها از زبان فقط شفاهی نباشد.

به نظر می‌رسد که این تدابیر توانسته است سقوط این زبان را محدود کند، اما از زمانی که برنامه‌های فرانسوی زبان رادیو و تلویزیون در دوردست‌ترین کشتزارها رسوخ یافته، آسیب‌پذیری زبان برتانیی شدت بیشتری یافته است.

با آنکه تعداد برتانیی‌زبانان در حدود ۲۰۰ هزار نفر برآورد می‌شود، تعداد کسانی که به زبان فرانسوی سخن نمی‌گویند بسیار کاهش یافته است.

ویژگی‌های اصلی زبان برتانیی

مطالعهٔ زبان برتانیی برای فرانسویان از همه نظر گیج‌کننده است.

از نظر آواشناختی، لهجه‌ای است که «صدای خرد کردن علف می‌دهد»، وجود آواهای بیگانه با زبان فرانسوی مانند *c'h*، و نیز تکیهٔ نواخت بر روی هجای ماقبل آخر برای گوش فرانسوی زبانان آزاردهنده است.

با نگرشی عمیقتر متوجه می‌شویم که مسئلهٔ اصلی، پدیدهٔ ابدال است که براساس آن بخش آغازی واژه پس از بعضی حرفها تغییر می‌کند. این پدیده با «پیوند کلمات» در زبان فرانسوی شباهتهایی دارد[1]، اما بسیار پیچیده‌تر از آن است و بخصوص به دلیل وارد شدن در املا، یافتن کلمات در فرهنگ لغات را بسیار دشوار می‌سازد.

اگر یک فرانسوی زبان *un ami*[2] یا *des amis*[3] را به شکل *un nami* یا *des zamis* تلفظ می‌کند، در املای آن تغییری نمی‌دهد. اما در زبان برتانیی، پدیدهٔ آوایی ابدال همخوان آغازی در خط نیز منعکس می‌شود. همخوان: *v* *t, p, m, g, d, k, b* طبق مقررات دقیق این‌گونه ابدالها را می‌پذیرند. اما به عنوان مثال، کلمه‌ای که با *v* شروع می‌شود، ممکن است حرف آغازی آن *b* یا *m* باشد و برای یافتن کلمهٔ مزبور در فرهنگ لغت باید پی یکی از این دو حرف گشت.

مثلاً به «کشور من» *mabro*، و به کشور *arvro* می‌گویند.

مایهٔ شگفتی است که تفاوت بین جنس مذکر و مؤنث فقط به واسطهٔ این‌گونه تغییرات در همخوان آغازی مشخص می‌شود. مثلاً حرف *k* هیچگاه بعد از *r* حرف تعریف قرار نمی‌گیرد. *k* در کلمات مذکر به *c'h* و در کلمات مؤنث به *g* تبدیل می‌شود. به عنوان مثال، *kafe* (قهوه) که مذکر است به *ur c'hafe* (یک قهوه)، و *kador* (صندلی) که مؤنث است به *ur gador* (یک صندلی) تبدیل می‌شود. هیچ چیز دیگری جنس کلمات را متمایز نمی‌کند و

---

۱. در زبان فرانسوی حرف آخر بعضی از کلمات فقط وقتی تلفظ می‌شود که کلمهٔ بعد از آنها با واکه آغاز شود و دو کلمه به هم بچسبند. به این پدیده «پیوند» (liaison) می‌گویند. مثال: deschaise [دِشِز]؛ des amis [دِ زَمی]. ـ و.

۲. دوست ۳. دوستان

صفت با جنس اسم مطابقت ندارد.

اما زبان برتانیی از جهت دیگری نیز گیج‌کننده است. در این زبان، معمولاً جمع مکسر بکار می‌رود. در این نوع جمع، برخلاف زبان فرانسوی، تغییری در بخش پایانی کلمه داده نمی‌شود (نشانه‌های جمع فرانسوی: *s*، *x* و ...) بلکه واکه‌های داخل کلمه تغییر می‌کنند.

کاربرد این شیوه به میزان محدودتری در زبان انگلیسی (*men, man*[1]؛ *mice , mouse*[2]...) یا دیگر زبانهای ژرمنی، و به طور کلی در زبان عربی مشاهده می‌شود. در زبان برتانیی جمع مکسر کاربرد زیادی دارد. مثالهای زیر مبیّن این مسئله است:

پاها: *treid* ; پا: *troad*;

بزها: *givri* ; بز: *gavr*;

حواریون: *ebestel* ; حواری: *abostol*;

زبان برتانیی مانند عربی و چند زبان دیگر، دارای فرایند مفرد سازی است، بدین معنا که اسم ساده دارای مفهوم جمع است و با افزودن عنصر صرفی، مفرد آن ساخته می‌شود[3]:

مگس: *Kelienenn* ; مگس‌ها: *Kelien*

در زمینهٔ دستور زبان نیز، سیستم افعال و ساختمان جمله ویژگی خاصی دارند و افعال دو گونه صرف می‌شوند: افعال عادی، و افعال بی‌شخص.

به عنوان مثال، برای ترجمهٔ جمله «هوا گرم است» می‌توان دو جملهٔ زیر را به کار برد:

an amzer zo tomm یا *tomm eo an amzer*

(*an amzer* : «هوا» ؛ *tomm* : «گرم»)

ساختار اولی که با فعل «بودن» صرف شده و یک فعل عادی است، بیش از ساختار دومی به زبان برتانیی نزدیک است. ساختار دوم با فعل *zo* صرف شده و بی‌شخص است. همان‌طور که مشاهده می‌کنید، در ساختار دوم واژه‌ها در جهت عکس زبان فرانسوی قرار می‌گیرند. در واقع، ترکیب جمله از نرمش بسیار برخوردار است و مهمترین کلمه در اول جمله می‌آید.

زبان برتانیی مانند زبان اسپانیایی از دو گونه فعل «بودن» استفاده می‌کند: یکی برای بیان حالت (*ser* در اسپانیایی: *frances ser*، «فرانسوی بودن») و دیگری برای بیان موقعیت (*estar* در اسپانیایی: *estar en Francia*، «در کشور فرانسه بوده» که به طور ضمنی مفهوم اقامت موقت دارد).

در زبان برتانیی، برای بیان «نه» کلمهٔ واحدی وجود ندارد و معمولاً از فعل مورد سؤال به حالت منفی استفاده می‌شود.

دستگاه‌شمار زبان برتانیی بر مبنای ۲۰ است. در این زبان، معادل عدد چهل «دو بیست تا» است.

به این ترتیب، نمونه‌های زیادی از ویژگیهای زبان برتانیی وجود دارد که ثابت می‌کند تا چه حد به گروه هندواروپایی وابسته، و در نهایت،

---

۱. مرد، مردها ۲. موش، موشها

۳. در عربی مانند «نخل» (درخت خرما) و «نخلة» (یک درخت خرما). البته فرایند مفردسازی در زبان عربی فرایندی عام نیست، بلکه اغلب به عکس است؛ یعنی با تغییر دادن ساخت مفرد یا افزودن عنصری صرفی به آن، ساخت جمع به دست می‌آید: «کتاب» (یک کتاب)، «کتب» (کتابها)؛ «معلم» (آموزگار)، «معلمون» (آموزگاران). ـ و.

مستلزم خصوصیات مشترک محدودی است.

* * *

تعداد واژگان برتانیی در زبان فرانسوی زیاد نیست. با این حال، می‌توان از کلمات زیر نام برد: *houle*[۱]، *cohue*[۲]، *bijou*[۳]، *biniou*[۴]، *goeland*[۵]، *dolmen* (میز سنگی)، *menhir* (سنگ دراز)، و مسلماً *baragouiner* از ریشهٔ *bara* (نان) و *gwin* (شراب): این فعل در مورد کسی به کار می‌رود که قادر به گفتن چیزی جز نان و شراب نیست. به احتمال قوی، کلمهٔ لاتی *pote*[۶] از ریشهٔ برتانیی *paotr* (با تلفظ *pote*) به معنای «پسر» گرفته شده است.

به علاوه، بسیاری از نامهای اشخاص با ریشهٔ برتانیی به میزان وسیعی در خارج از بریتانیا رواج یافته، اما مفهوم آنها اغلب فراموش شده است. با این حال، به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

خیاط: *Quemeneur*
درودگر: *Calvez*
بزرگ: *Le Braz*
کوچک (دریای کوچک *Morbihan*): *Le Bihan*
Marec : شوالیه (کلمات *maréchal*، یعنی کسی که به اسبهارسیدگی می‌کند، و *maréchal-ferrand*[۷] از همین ریشه هستند.)
آهنگر: *Le Goff*
ریشه، سرچشمه: *Stivell*
کسی که کپل بزرگ دارد: *La Pensec*

فرانسویانی که تعطیلات خود را در برتانی می‌گذرانند، با اندک توجهی به نام مکانها و افراد، بار دیگر نسبت به این زبان که بسیار تهدید شده و فرهنگ اصیلی که تا این حد نزدیک به فرهنگ اجداد گلی آنهاست علاقه‌مند خواهند شد.

Ar jistr zo graet'vit bout evet

شراب سیب برای نوشیدن ساخته شده

Hag ar merc'hed'vit bout karet

و زن هم برای دوست داشته شدن

گالی

گالی، با نام محلی *cymraeg*، یکی از زبانهای سلتی است که دارای بیشترین تعداد گویشور است.

امروزه، ۸۰۰۰۰۰ نفر در سرزمین گال یعنی حدود یک چهارم جمعیت آنجا به این زبان سخن می‌گویند. واژهٔ انگلیسی *Wales* که جابه‌جایی آوایی «Galles» فرانسوی است، به یک ریشهٔ قدیمی ژرمنی، به مفهوم «بیگانه»، نسبت داده می‌شود، این کلمه در نام *Valachie*، ایالت رومانی، یافت می‌شود. با این حال، *les Moldo-Valaques* دقیقاً مجاور هم نیستند.

---

۱. تلاطم دریا پس از طوفان
۲. ازدحام
۳. جواهر
۴. نی‌انبان
۵. نوعی مرغ دریایی
۶. دوست، رفیق
۷. نعلبند

زبان گالی نسبت به زبان برتانیی تجانس بیشتری دارد. بین شمال و جنوب این سرزمین تفاوتهای لهجه‌ای وجود دارد که فقط به مسائل کوچکی در زمینهٔ آواشناسی و واژگان مربوط می‌شود. گالی نزدیکترین زبان سلتی به برتانیی است. با این حال، قراردادهای املایی در این دو زبان متفاوتند، مثال:

	برتانیی	گالی
آب	dour	dwr
امروز	hiziw	heddiw
تخم‌مرغ	vi	wy
خواهر	c'hoar	chwaer
زمین	douar	daear
زبان	yez	iaith

همچنین نام مکانهایی که در زبان گالی با کلمات *aber* (مشابه خلیج در مصب رودخانه) *llan* (مقام مذهبی)، *caer* (شهر؛ *ker* در زبان برتانیی)؛ و جز اینها همراه است، نامهای مکانهای برتانی را مجسم می‌کند.

زبان گالی نزدیک به کورنوالی، زبان سلتی کورنوال بریتانیایی است که در قرن ۱۸ از بین رفت و امروزه، دهها نفر مشتاق برای تجدید حیات آن تلاش می‌کنند.

بریتانیای کبیر در مورد زبان گالی تلاش بسیاری کرده است. به عنوان مثال، در بخش انگلیسی زبان سرزمین گال، به منظور تجدید حیات زبان گالی در مناطقی که این زبان اعتبار خود را از دست داده است، در برخی مهدهای کودک با کودکان تنها به زبان گالی گفت‌وگو می‌شود.

تنزل زبان گالی ناشی از دشواری فوق‌العادهٔ این زبان نیست. نام ایستگاه معروف:

Llanfairpwllgwyngyllgogerychwy rndrobwyll

Llantysiliogogogoch

در جزیرهٔ انگلیسی[1] از طبع شوخ مردم گال ریشه گرفته و مفهوم آن احتمالاً این است: «سنت ماری ـ تالاب سفید ـ درخت فندق ـ نزدیک ـ گردباد ـ لانتی زیلیو[2] ـ غار ـ سرخ». *Llan* مانند برتانیی به مقام مذهبی گفته می‌شود، *fair* از *Mair* (ماری *Marie*) گرفته شده؛ *pwll* همان کلمهٔ *pool* (استخر) به (برتانیی: *poul*)؛ و *gwyn* برابر *guen* برتانیی است...

گِیْلی

گیلی زبان رسمی جمهوری ایرلند است و دولت برای آموزش و جان بخشیدن به این زبان فوق‌العاده تلاش می‌کند. زبان گیلی در آغاز قرن کنونی در حال زوال بود و تعداد کسانی که زبان گیلی زبان مادریشان است، به هیچ‌وجه از ۳۰۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند.

این اقدام در جهت تجدید حیات زبانی که

۱. Anglesey: ولایت جزیره‌ای، شمال غرب ویلز، دارای آثار سکونت ماقبل تاریخ است. شغل عمدهٔ اهالی کشاورزی، پرورش گوسفند و ماهیگیری است. شهر و بندر عمدهٔ آن هالیهد است. (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

2. Liantysillio

بسیار تهدید شده، یادآور شرایط زبان عبری در اسرائیل است. تفاوت عمده در این است که اسرائیل برای مهاجرانی که از چهارگوشهٔ دنیا به آن کشور آمده بودند نیاز به زبان مشترکی داشت؛ در حالی که تقریباً همهٔ مردم ایرلند به زبان انگلیسی حرف می‌زنند.

گیلی، با املای محلی *gaeilge*، بسیار نزدیک به زبان اکوسی است که در حدود قرن پنجم از آن منشعب شده است. کمتر از ۱۰۰۰۰۰ اسکاتلندی هنوز هم به لهجهٔ گیلی اسکاتلندی حرف می‌زنند.

لهجهٔ دیگری که در جزیره مان[1] مورد استفاده بوده، اخیراً از بین رفته است.

گیلی کاملاً از زبانهای گالی و برتانیی متمایز است و ارتباط زبانی بین گویشوران این زبانها عملاً غیرممکن است.

زبان گیلی کمتر از برتانیی زیر تأثیر واژگان لاتینی بوده است. مثالهای زیر گویای خویشاوندی بسیار دور واژگان برتانیی و گیلی است :

	برتانیی	گیلی
کره	*amann*	*im*
حرف ربط «و»	*hag*	*agus*
شهر	*ker*	*cathair*
خوب	*mad*	*maith*
خانه	*ti*	*tigh*

در برخی موارد، ریشهٔ کلمات کاملاً متفاوت است:

	برتانیی	گیلی
آب	*dour*	*uisce*
گوشت	*kig*	*feoil*
ماهی	*pesk*	*iasc*
جاده	*hent*	*bothar*

در حالی که نکات اصلی دستور زبان گیلی مشابه دیگر زبانهای سلتی و برتانیی است، برخی خصوصیات قدیمی هنوز هم در این زبان حفظ شده است، مانند وجود سیستم اشتقاق: حالت نهادی اسم مشابه حالت رایی است، اما حالت اضافی، حالت به‌ای و برایی، و حالت ندایی نیز وجود دارد که براساس دو نوع اشتقاق جداگانه ساخته می‌شوند.

پدیدهٔ شباهت آوایی که طبق آن، همخوان آغازی یک کلمه براساس آواهای ماقبل آن تغییر می‌کند، در زبان گیلی نیز مانند برتانیی وجود دارد، اما املای آن متفاوت است (مثلاً *m* یا *b* پس از برخی حروف به ترتیب به *mh* و *bh* با تلفظ *v* تبدیل می‌شوند).

بجز *whisky* (ویسکی) که از اسم آبِ *uisce* (یویسک) گرفته شده، زبان گیلی واژه‌های زیر را برای زبان فرانسوی به ارمغان آورده است: *slogan* با مفهوم لغوی *sluagh ghairm* (شعارجنگی؛ *sluagh* : ارتش؛ *gairm* : فریاد زدن).

1. Man

زبانهای اسلاوی

زبانهای اسلاوی یکی از مهمترین و متجانس‌ترین شاخه‌های گروه هندواروپایی را تشکیل می‌دهند. زبانهای اصلی آن عبارتند از: روسی (۱۶۰ میلیون گویشور)، لهستانی (۳۸ میلیون)، اوکراینی (۳۵ میلیون)، صربی ـ کروآتی (۱۵ میلیون)، چک (۱۰ میلیون)، بلغاری و مقدونی (۹ میلیون)، روسی روسیهٔ سفید (۷ میلیون)، اسلو واکیایی (۴ میلیون) و اسلاوونیایی (۴ میلیون).

زبانهای کم اهمیت‌تری نیز وجود دارند. مانند «سوراب» که در مرز اتریش و آلمان به کار می‌رود. در مجموع، حدود ۳۰۰ میلیون نفر به زبانهای اسلاوی سخن می‌گویند.

به دلیل اینکه تعداد زیادی از اسلاوها در زمان امپراتوری روم به اسارت درآمده بودند، احتمالاً ریشهٔ کلمهٔ اسلاو *slave* از *esclave*، به معنای «برده» گرفته شده است؛ اما از آنجا که *slava* در زبانهای اسلاوی به معنای «شکوه و جلال» است، مفهوم تحقیرآمیز فوق از آن استنباط نمی‌شود.

زبانهای اسلاوی خویشاوندی بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند. با این حال، زبانشناسان در بین زبانهایی که از خویشاوندی عمیقتری برخوردارند، سه گروه زیر را معرفی می‌کنند:

- اسلاوی جنوبی، شامل اسلاوونیایی، صربی ـ کروآتی، و بلغاری[۱]. کتیبه‌ای به زبان اسلاوونیایی از قرن دهم برجای مانده است.
- اسلاوی غربی، شامل لهستانی، چک، و اسلوواکیایی که در حدود قرن سیزدهم میلادی در عرصهٔ تاریخ نمایان شدند.
- اسلاوی شرقی، شامل روسی (روسیهٔ بزرگ)، روسی روسیهٔ سفید، و اوکراینی یا روتنیا[۲].

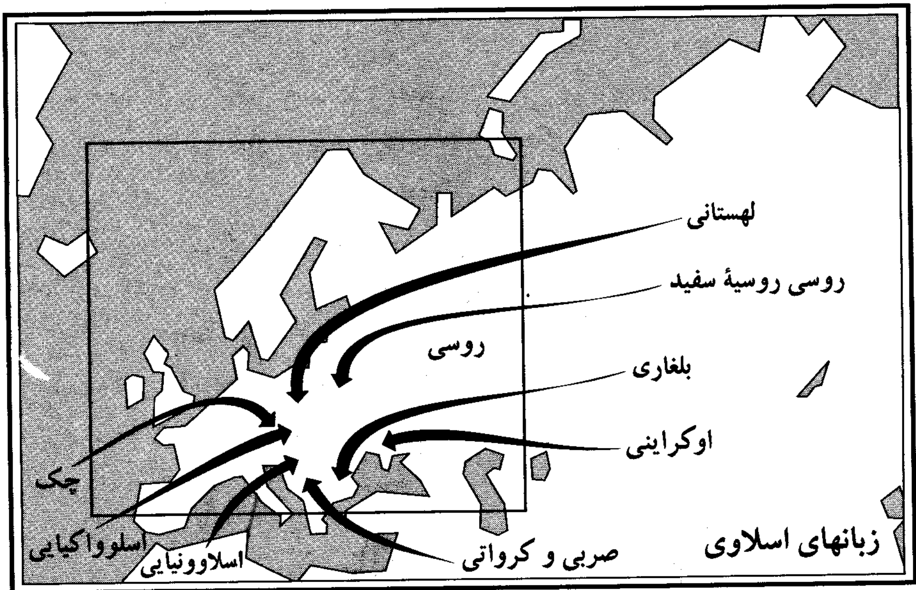
این سه زبان ابتدا زبان واحدی را تشکیل می‌دادند و در حدود قرن ۱۲ از یکدیگر جدا شدند.

---

۱. قوم بلغار که از نظر نژاد و زبان نزدیکی بسیار با ترکها داشته‌اند، در زمانهای قدیم به دو گروه تقسیم شدند: بخشی در ولگا نزدیکی غازان اقامت گزیدند و بخش دیگر پس از مهاجرت به شبه جزیرهٔ بالکان، با اسلاوها درآمیختند. ظاهراً این مسئله وجود حرف تعریف پسایند را در زبان بلغاری توجیه می‌کند. ـ ن.

۲. **Ruthéna**، صورت لاتینی کلمهٔ روسیه. در قرون وسطا، در مدت کوتاهی که امرای گالیچ عنوان شاهان روتنیا به خود داده بودند، روتنیا به اوکرائین اطلاق می‌شد... (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

بدیهی‌ترین اختلاف موجود بین زبانهای اسلاوی به خط مربوط می‌شود: برخی از این زبانها با حروف لاتینی (لهستانی، چک، اسلوواکیایی، اسلاوونیایی، و کروآتی)، و برخی دیگر با حروف سیریلی نوشته می‌شوند. الفبای سیریلی در قرن ۹ در جریان مسیحی کردن اقوام اسلاوی توسط مبلغانی به نامهای سیریل و متودیوس به وجود آمد و در ابتدا برای زبان اسلاوها و با نام «اسلاوونیک» به کار رفت. اسلاوونیک همان اسلاوی کهن یا اسلاوونیک کلیسایی است که امروز زبان کلیسای ارتدوکس از آن الهام گرفته است. در واقع، ابتدا دو نوع خط وجود داشته است: سیریلی و گلاگولیتی که دقیقاً نمی‌دانیم سیریل مبتکر کدام یک بوده است. حیات خط گلاگولیتی فقط دو قرن به طول انجامید، اما هنوز هم کتیبه‌هایی به این زبان در کلیساها، بخصوص نزد کاتولیک‌های دالماسی[1] یافت می‌شود.



در زمینهٔ واژگان، نفوذ غیرقابل انکار زبان آلمانی در زبانهای چک، روسی، و لهستانی؛ نفوذ زبان ترکی در زبانهای بلغاری و روسی؛ ایتالیایی در صربی ـ کروآتی؛ و

۱. Dalmatia، ناحیهٔ تاریخی یوگسلاوی و ایالت کروآسی (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

فرانسوی در روسی مشاهده می‌شود.

گاه برخی کلمات یک زبان از منابع مختلفی ریشه گرفته‌اند. به عنوان مثال، اختلاف دو زبان صربی و کروآتی به استثنای خط، فقط به چندین کلمه محدود می‌شود. «ساعت» در زبان کروآتی *ura* (واژهٔ گرفته شده از زبان لاتینی)، و در زبان صربی *sat* (واژه‌ای که از طریق زبان ترکی از عربی گرفته شده) است.

به «نان» در زبان کروآتی *kruh* و در زبان صربی مانند روسی *khleb* گفته می‌شود. نام ماههای سال در این دو زبان متفاوت است.

در زبانهای اسلاوی ،استثنائاً، برخی کلمات دارای مفاهیم متفاوتی هستند. مانند: *Ovochtchi* به معنای «سبزیجات» در زبان روسی، و «میوه» در لهستانی؛ *zapamniat* «به خاطر آوردن» در روسی، و «فراموش کردن» در لهستانی.

ساخت کلمات براساس منبع هندواروپایی بنابر مقررات آوایی گروه اسلاوی انجام می‌گیرد.

نمونه‌های زیر بیانگر این مسئله هستند:

H که در زبانهای اسلاوی وجود ندارد، با *G* جایگزین می‌شود:

gost: [1]*l'hôte*

فقدان واکه‌های خیشومی، کلماتی مانند *angle*[2] (*agkylos* در یونانی) را به *ougol*؛ و *vent*[3] را به *veter* (*ter*ــ پسوند است) تغییر می‌دهد.

C لاتینی با تلفظ *K* به *S* که آوای نرمتری است تبدیل می‌شود:

serdtse (قلب) براساس معادل آن در زبان لاتینی: *cordis*

و *G* به *Z* تغییر می‌کند: *zoloto* به جای *gold* (طلا).

F و *P* متعلق به دیگر زبانهای هندواروپایی، معمولاً در زبانهای اسلاوی معادل *B* است، مانند:

blokha: (کک، شبگز) (*pulex* در لاتینی و *Floh* در آلمانی)

brat': حمل کردن (*porter* در فرانسوی)؛ *berou*: من حمل می‌کنم (*je porte* در فرانسوی)؛ قابل مقایسه با *féro* در لاتینی.

در مجموع، تجانس زبانهای اسلاوی به ما این امکان را می‌دهد که مطالعهٔ ساختار

---

۱. میزبان ۲. زاویه ۳. باد

این گونه زبانها را به یک زبان محدود کنیم. برای این منظور، زبان روسی را به دلیل اهمیت آن برگزیدیم:

روسی

روسی زبانی است که از جاذبه‌ای مسلّم برخوردار است. اتحاد جماهیر شوروی[۱] پهناورترین کشور جهان و سومین کشور از حیث جمعیت به شمار می‌آید. قدرت نظامی، موفقیتها و شهرت اتحاد جماهیر شوروی در زمینه‌های گوناگونی چون فضانوردی، شطرنج و رقص، اغلب این کشور را پیشاپیش صحنهٔ جهان کنونی قرار می‌دهد.

بنابراین، زبان این کشور اهمیت وافری دارد، با درنظر داشتن این که موسیقی و لهجهٔ این زبان توسط مهاجرانی که پس از انقلاب [اکتبر] به غرب رفته‌اند ــ کاباره‌های روسی، رانندگان تاکسی، و دیگران ــ یا به وسیلهٔ گروههای همسرای ارتش سرخ، تعمیم یافته است.

خویشاوندی زبانهای اسلاوی با یکدیگر برهمگان آشکار است و روسی که از نظر تعداد گویشوران مهمترین زبان گروه اسلاوی به شمار می‌آید، توجه علاقه‌مندان کشورهای اروپای شرقی را به خود جلب می‌کند.

با این حال، روسها به مفهوم کسانی که تنها به روسی حرف می‌زنند، تنها کمی بیش از نصف جمعیت اتحاد جماهیر شوروی را دربر می‌گیرند. ولی این اکثریت داشتن آنان تا پایان این سده به سبب افزایش فوق‌العادهٔ جمعیت قفقاز و آسیای میانه از بین خواهد رفت.

این را هم بگوییم که روسی، زبان مادری ۱۶۰ میلیون نفر و زبان رسمی کشوری است با ۲۶۰ میلیون نفر جمعیت. از همین رو، زبان روسی پس از زبانهای چینی، انگلیسی، و هندی، تقریباً همردیف زبان اسپانیایی قرار می‌گیرد.

با این همه، نفوذ فرهنگی زبان روسی به سبب عدهٔ نسبتاً محدود شوروی‌هایی که به خارج می‌روند و چابکی معروف اسلاوها در سخن گفتن به زبانهای خارجی، بسی کاهش یافته است. همین موجب آن می‌شود که دو روسی زبان (در خارج) غالباً با زبانی «بین‌المللی»تر با هم حرف بزنند.

با آنکه زبان روسی از نظر فرهنگی زبانی شورانگیز است، پیداست که عملاً از اعتباری که می‌توانست مدعی آن باشد، برخوردار نیست.

همان‌گونه که در فصل مربوط به خط گفتیم، برای کسانی که با فرهنگ روسی آشنا می‌شوند، الفبای سیریلی مسلماً گیج‌کننده است.

در واقع، یادگیری حروف غیرممکن

---

۱. یادآوری می‌شود که متن اصلی کتاب حاضر به سال ۱۹۸۳، یعنی سالها پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، تألیف شده است.

نیست، اما مشکل اینجاست که اکثر حروف بین دو خط موازی قرار می‌گیرند و پایین‌تر از خط زیرین (مانند *p, q, j* و *g* الفبای لاتینی) یا بالاتر از خط فوقانی (مانند *b*، *d* و *h*) نوشته نمی‌شوند. بنابراین، خط روسی بسیار متراکم به نظر می‌رسد و نادر بودن کلمات کوتاه (فقدان حرف تعریف) نیز بر شدت آن می‌افزاید.

با وجود این، زبان روسی نقاط تشابه زیادی با زبان ما (فرانسویان) دارد: همین مجموع تشابهات در زمینه آواشناسی، دستور زبان، و واژگان، وابستگی آن را به گروه هندواروپایی مشخص می‌کند.

آواشناسی

زبان روسی، در عین ملایم و آهنگین بودن آن، برای دکلمه و لحن آمرانهٔ فرمان نیز کاملاً مناسب است. کمتر کسی است که نسبت به این زبان بی‌تفاوت باشد.

از جمله تفاوتهای عمدهٔ زبان روسی با مسائل آواشناختی ما (فرانسویان) وجود *R* نوک زبانی است[۱] یعنی در واقع، آوایی که با *R* پسکامی تفاوت زیادی دارد و در زبان لاتی پاریسی به اغراق "*tu la Raméne*"[۲] گفته می‌شود.

همچنین وجود تعداد زیادی همخوان سایشی پاشیده: *CH*، *TCH*، *CHTCH*، برای گوش ما ناآشناست.

در زبان روسی، تکیهٔ نواخت‌بر نیز، که محل آن متغیر است، اهمیت بسیار دارد. در فصل عمومی مربوط به آواشناسی در این مورد صحبت کردیم.

دربارهٔ واکه‌ها، شایان ذکر است که به علت فقدان *u* از *Iou* استفاده می‌شود ــ bureau politique: *politbiouro* (دفتر سیاسی) ــ و *I* بی‌آوا که در زبان فرانسوی بین *I* و *U* قرار می‌گیرد، در زبان روسی اغلب به صورت *Y* نوشته می‌شود.

ویژگی دستگاه آوایی زبان روسی در بین دیگر زبانهای هندواروپایی این است که برای ساخت مشتقات مختلف براساس ریشهٔ واحد، انعطاف زیادی در کاربرد واکه‌ها دارد. مثلاً:

گوش کردن : *sloushat'*
شنیدن : *slyshat'*
کار : *rabota*
obrabatyvat'
کارکردن (مصالح ساختمانی و ...):

در این مثال آخر، صرف‌نظر از پیشوند *ob* و پسوند *vat'* مربوط به مصدر، بخش ثابت همان ریشهٔ *t*، *b*، و *r* است که در دو کلمهٔ مذکور واکه‌های مختلفی پذیرفته است.

چنین مثالهایی در زبان روسی بسیار فراوان است: *zov*، *prizyv* (خطاب، ندا) و غیره.

زبان روسی به طور گسترده‌ای از ابدال و تغییر همخوان‌ها استفاده می‌کند. این پدیده

---

۱. مشابه آوای «ر» در زبان فارسی.
۲. تو آن را (او) برمی‌گردانی

در بسیاری از زبانهای کلیهٔ گروهها کاربرد فراوان دارد. مثال:

● ملایم کردن G با جایگزین کردن F (*beg* : دو، *bejat'* : دویدن)؛

● کاربرد همخوان‌های سایشی پاشیده: *ST* به *CHTCH* تبدیل می‌شود (*prostit' prochtchat',* *prostit'* : بخشودن).

واژگان

روسی زبانی فوق‌العاده غنی است، بیانگر تیزبینی طبیعی ملتی است که به ما شاعران، نویسندگان، و دانشمندان بسیاری ارزانی داشته است. با این حال، روسیه قرون وسطای دیررسی را سپری کرده است که ویژگی قاره آسای این کشور آن را در زمینهٔ هنر، علم، رشد اجتماعی و نیز از نظر ساختار سیاسی، دهها سال از کشورهای دریایی اروپای غربی عقب نگهداشته است.

روسیه در همهٔ زمینه‌ها اغلب، با استعانت از خارج سعی در جبران این عقب‌ماندگی داشت که رهاورد آن تعداد بسیاری واژه‌های خارجی است. همان‌گونه که ایتالیا بر معماری روسیه (کرملین)، یا موسیقی آن ــ *Rimski-korsakov* به مفهوم «کورساکوف رومی» ــ تأثیر گذاشته، فرانسه نیز در دورهٔ کاترین کبیر، نفوذ فرهنگی قابل توجهی در این کشور داشته است. فرانسوی زبان اشراف روسیه شد، در حالی که آلمانی و یدیش نیز بخصوص در دنیای تجارت نقش داشته‌اند.

تأثیر یونانی بر زبان روسی بخصوص در الفبای این زبان آشکار است. همچنین در واژه‌های مختلف روسی این اثر مشاهده می‌شود، مانند: *Korablia* (کشتی) که از معادل یونانی آن *karabos* گرفته شده است. این کلمه ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی *caravelle* است که از زبانهای لاتینی و پرتغالی وارد این زبان شده است.

همچنین *krovat* (تختخواب) از کلمهٔ یونانی *krabbatos* گرفته شده که *grabat* فرانسوی نیز از همین ریشه است.

زبانهای ترکی نیز که هنوز بسیاری از مردم اتحاد جماهیر شوروی (پیشین) مانند قزاق‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، آذربایجانی‌ها، باشقیری‌ها و دیگران ــ به آن تکلم می‌کنند، آثار قابل توجهی بر زبان روسی داشته‌اند.

نفوذ زبان فرانسوی بخصوص در زمینهٔ دیپلماسی، نظامی، تئاتر و آشپزی بوده است. به چند نمونه اشاره کنیم:

(وابسته) *attaché*؛ (کسی که بر سرکار است، کسی که سر خدمت است) *akademia*؛ *dejourny*؛ *avangard*؛ *aktrisa*؛ *avtor*؛ *agressia*؛ *appetit*؛ *artist*؛ *restoran*؛ *jandarm*؛ *anekdot*.

همچنین کلماتی مانند *magazinl*[۱]، *vitrina*[۲]، *abajour*[۳]، *randevou*[۴] و مثال جالبتر *chantrapa*[۵] (بی‌مصرف) است. این

---

۱. مغازه ۲. ویترین ۳. آباژور

۴. قرار ملاقات

۵. این واژه از کلمهٔ فرانسوی chantre به معنای «خواننده، آواز خوان» گرفته شده است.

کلمه به زمانی مربوط می‌شود که استادان آواز فرانسوی هنرجویان با استعداد را گزینش می‌کردند. از چنین نمونه‌هایی دهها مورد هست.[۱]

تعداد زیادی واژهٔ آلمانی نیز وارد زبان روسی شده است، مانند:

حسابدار: *Bukhgalter (Buchhalter)*؛ قفلساز: *slesar' (schlosser)*؛ نامنظم: *(hier und da) Ierunda*؛ آرایشگر: *parihmakher*؛ کراوات: *galstuk (Halstuch)*؛ پاراگراف: *abzats* . *izba* (کلبهٔ روستایی) که کلمه‌ای روسی به نظر می‌رسد، در واقع تغییر شکل یافتهٔ کلمهٔ آلمانی *stube* (اتاق) است.

در بین کلمات قرضی از زبان انگلیسی، دو کلمهٔ بسیار متداول مشاهده می‌شود: *voksal*: ایستگاه (از کلمهٔ *vauxhall*)، و *huligan*: ولگرد (از کلمهٔ *Hooligan*؛ نام یک خانوادهٔ راهزن ایرلندی که در جنوب لندن دست به اعمال خشونت‌آمیز می‌زدند).

زبان ایتالیایی نیز کلمهٔ *zabastovka* (اعتصاب) بر پایهٔ کلمهٔ *basta* (به قدر کافی)، همچنین تزار "*tsar*"، اقتباس شده از نام سزار *(césar)* را وارد زبان روسی کرده است.

بخش عمدهٔ واژگان روسی از منبع زبانهای هندواروپایی است: نامهای خانوادگی، اعداد، و کلمات پایه‌ای مانند آتش و کوهستان ظاهراً مشابه دیگر زبانهای این گروه است.

در زبان روسی، اسمها دارای ۳ جنس (مذکر، مؤنث و خنثی) هستند. ولی برخلاف زبان آلمانی، معمولاً آخرین حرف کلمه، جنس آن را مشخص می‌کند.

مسئلهٔ جالب توجه در زبان روسی، شیوهٔ ساخت کلمات نسبتاً پیچیده براساس عناصر اصلی آنهاست. در این مورد، بین زبانهای روسی و فرانسوی موازات کامل برقرار است. این موازات با زبانهای دیگر مانند آلمانی وجود ندارد. به عنوان مثال، از کلمهٔ *klioutch* (کلید)، کلمات زیر ساخته می‌شود:

- *vklioutchit'* (گنجاندن، وارد کردن) *v* مانند پیشوند فرانسوی *in* به مفهوم «درون» است.
- *Izklioutchit'* (خارج کردن): *IZ* به مفهوم «خارج» معادل پیشوند *ex* فرانسوی است.
- *zaklioutchit'* (نتیجه گرفتن): *ZA* بیانگر نتیجهٔ حاصله است.

کلمهٔ *nalog* مرکب از *na* (روی) و *log* (ریشهٔ هندواروپایی به مفهوم «قرار دادن») مانند کلمهٔ فرانسوی *impôt*[۲] که ترجمهٔ دقیق آن است، از *in* (روی) و *ponere* (قرار دادن) ترکیب شده است. به این ترتیب، می‌توان تعداد زیادی کلمات روسی ــ بطور کلی

۱. در اینجا ذکر داستان جالب karandash: caran d'Ache (کاران دآش) خالی از لطف نیست، این کلمه از کلمهٔ ترکی kara tash به مفهوم «سنگ سیاه» است که روسیهٔ قرن هجدهم آن را به معنای «مداد» گرفته است. اما نوئل پواره نقاش فرانسوی (۱۸۵۹-۱۹۰۹) که در مسکو متولد شد، نام مستعار خود را با املای Caran d'Ache می‌نوشت. این نام سپس به نوعی مداد داده شد. ــ ن.

۲. مالیات

اسلاوی ــ را به عناصر تشکیل دهندهٔ آنها تجزیه کرد تا بدین وسیله، مفهوم آنها مشخص شود.

مثلاً کلمهٔ *spoutnik* مرکب از عناصر زیر است: *s* (با)، *pout* (راه، جاده) و پایانهٔ اسمی *nik* (کسی که راهپیمایی می‌کند با ...)؛ بنابراین مفهوم این کلمه «همسفر و همراه» است.

کلمهٔ فرانسوی *président* از پیشوند *pré* و *sident* (کسی که نشسته است) ترکیب شده که معادل آن در زبان روسی *Predsedatiel* با ترکیبی مشابه است. همچنین کلمهٔ فرانسوی *coïncider*[1] با سه عنصر لاتین *co-in-cadere* (با هم افتادن در)، معادل کلمهٔ روسی *sovpadat* است که شامل عناصر زیر می‌شود: *so* (با)، *v* (در)، *padat* (افتادن).

بنابراین، زبان روسی نیز کم و بیش همانند زبان لاتینی، ارزش آموزشی قابل توجهی در تفهیم چگونگی ساختار زبان فرانسوی‌ها دارد.

دستور زبان

دستور زبان روسی به دشوار بودن مشهور است. اما این قضیه صحت چندانی ندارد و در بسیاری از موارد ساده‌تر از دستور زبان فرانسوی به نظر می‌رسد. این زبان فاقد حرف تعریف و نیز فعل تغییر شکل حرف بودن در زمان حال است. مثلاً به جای «من مهندس هستم» یا «مرغ یک پرنده است» گفته می‌شود: «من ــ مهندس»، «مرغ ــ پرنده».

دستگاه اشتقاق زبان روسی که شامل ۶ حالت می‌شود مشکلات زبان لاتینی را تداعی می‌کند، اما تمایز حالتها برای گوش ما به سادگی قابل شناسایی است. مشکل اصلی به افعالی مربوط می‌شود که صرف آنها نه ساده‌تر و نه دشوارتر از زبان فرانسوی است، اما بیانگر تفاوتهای جزئی است که زبان فرانسوی قادر به بیان آنها نیست.

این تفاوتها دو نوع است.

در درجهٔ اول، همه افعال روسی در حقیقت دارای دو صورت کامل و ناقص هستند و کاربرد آنها بستگی به حالت جمله دارد. مثلاً در وجه امری، فعل کامل بیانگر احترام و فعل ناقص بیانگر تندی و خشونت است:

sadities: بنشینید (بفرمایید)

siadtie: بنشین، با خشونتی که می‌توان گفت به مفهوم «بتمرگ» است.

در وجه اخباری، دو فعل کامل و ناقص با پیشوند ساده‌ای (که معمولاً *po* است) از یکدیگر مشخص می‌شوند. اما گاهی نیز دو فعل با ریشه‌های متفاوت به کار می‌روند:

فعل گرفتن: کامل *vziat*

ناقص: *brat*

من خواهم گرفت *ia vazmou*

من می‌گیرم *ia berou*

مشاهده می‌شود که زمان حال فعل کامل

۱. تلاقی کردن، برخورد کردن

دربردارندهٔ مفهوم آینده است.

علاوه بر آنچه که در مورد افعال کامل و ناقص گفتیم، ویژگی دیگر دستور زبان روسی افعال حرکتی است که آنها نیز به دو شکل مورد استفاده قرار می‌گیرند. یکی برای بیان حرکت به طور کلی: «پرنده می‌پرد» و دیگری برای بیان حرکت با هدف مشخص است: «پرنده به سوی طعمهٔ خود پرواز کرد».

در مورد اول از فعل *letet'* و در مورد دوم از فعل *letat'* استفاده می‌شود. فعلهای «رفتن»، «آمدن»، «حمل کردن» و ... نیز به همین ترتیب است.

معدودی از زبانهای دنیا دارای این ویژگی هستند. با این حال، این ویژگی در زبان گرجی هم که به گروه هندواروپایی تعلق ندارد نیزدیده می‌شود. با توجه به نزدیکی زبانهای روسی و گرجی از نظر جغرافیایی، می‌توان تصور کرد که در آغاز، زبانی محلی دارای این ویژگی بوده و سپس آن را به زبانهای نامبرده منتقل کرده است.

ترتیب کلمات در زبان روسی بسیار نزدیک به زبان فرانسوی است و از نرمش مشابهی برخوردار است. گفتنی است که صفت مطلق همیشه پیش از اسم می‌آید، و مضاف‌الیه یا متمم پس از اسم؛ مانند زبان فرانسوی.

در فصل مربوط به دستور، به برخی ویژگیهای زبان روسی مانند حالتهای اسم پس از اعداد، خواهیم پرداخت.

به طور کلی، زبان روسی برای یک فرانسوی به طور قطع مشکلتر از اسپانیایی یا انگلیسی به نظر می‌رسد. اما در هر حال این زبان آسانتر از آلمانی است که شیوهٔ تفکرش، برخلاف ظاهر، برای فرانسویان بسیار بیگانه است.

در مورد واژه‌های روسی در زبان فرانسوی، باید گفت که زبان فرانسوی واژه‌هایی را که به این زبان قرض داده است، بار دیگر مورد استفاده قرار می‌دهد: *intelligentsia*[۱]، *apparatohik* (مسئول تشریفات حزب: *apparat*[۲])، و نیز *kol* در کلمهٔ *kolkhoze* به مفهوم «اشتراکی» (*kollektivnoe khozaistvo* مزرعهٔ اشتراکی)؛ کلماتی روسی تبار نیز به آنها اضافه می‌شود:

تایگا (جزیره) *taïga*؛ *tchernoziom*؛ (*tchernaia zemlia* «سرزمین سیاه» قابل مقایسه با جزیره *Nouvelle-zemble* در قطب شمال به معنای «سرزمین جدید») همسفر: *spoutnik*؛ (پیش‌غذا) *zakouski*؛ (دستور) *oukase*؛ (چیزی که بتنهایی می‌جوشد) *samovar*؛ (شورا) *soviet*؛ (سریع) *bistrot*[۳].

کلمهٔ آخر *(bistrot)* در واقع، به زمان اشغال پاریس توسط روسیه، پس از جنگهای ناپلئون، مربوط می‌شود. در آن موقع، قزاق‌ها با مراجعه به کافه‌ها تقاضای دریافت سریع نوشیدنی می‌کردند.

---

۱. طبقه روشنفکران در زمان روسیه تزاری
۲. شکوه و جلال ۳. کافه‌دار

союз советских социалистических республик

اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

زبانهای «منفرد» هندواروپایی

همان‌گونه که در گروههای بزرگ اجتماعی در کنار خانواده‌ها، افراد مجرد نیز زندگی می‌کنند، و در کنار خانواده‌های متعدد زبانهای لاتینی، ژرمنی، اسلاوی و هندی، زبانهای منفردی نیز وجود دارند که بدون شک مانند آنها هندواروپایی هستند، اما ویژگیهای خاص آنها مانع تعلق به یکی از این خانواده‌ها می‌شود. مانند زبانهای یونانی، آلبانیایی، ارمنی، زیگانی، و دو خواهر دوقلوی زبانهای بالتی، یعنی لاتوی و لیتوانی.

مسلماً «منفرد بودن» تنها به این مفهوم است که اثری از رابطهٔ آن زبانها با زبانهای قدیم هندواروپایی باقی نمانده، ولی تشابهات موجود این رابطه را ثابت می‌کند.

به این ترتیب، زبان زیگانی (کولی) دقیقاً یادآوری زبانهای هندی در قالب جدید آنهاست؛ در حالی که زبانهای بالتی دارای شکل قدیمی‌تری هستند که آنها را به سانسکریت نزدیک می‌کند.

همچنین، زبان ارمنی دارای ویژگیهایی است که گاه زبان یونانی و گاه نیز زبان فارسی را تداعی می‌کند.

در اینجا به طور اختصار به شرح ویژگیها و تاریخ این گونه زبانها می‌پردازیم:

یونانی

یونانی زبانی است که قدمت فراوان دارد. اولین مدارکی که از دورهٔ می‌سنی[1] بر جای مانده، به سی و پنج قرن پیش مربوط می‌شود و می‌توان عمر زبان یونانی را از آن زمان تاکنون برآورد کرد.

لهجه‌های بی‌شماری که در سراسر دورانها به وجود آمدند، کاملاً شناخته شده هستند. این مسئله موضوع مطالعه‌ای استثنایی را در اختیار زبانشناسان و کلیهٔ متخصصان علوم انسانی قرار می‌دهد.

چنین مطالعاتی فقط در مورد زبان چینی امکانپذیر است و به میزان کمتر در مورد زبان سانسکریت که زبانهای هند شمالی از آن ریشه گرفته‌اند و قدمت آن به حدود سی قرن می‌رسد.

منشأ زبان یونانی، در زمینهٔ ارتباطش با گروه هندواروپایی، بسیار مبهم است و این مسئله در مورد دورانهای باستان بسیار طبیعی

---

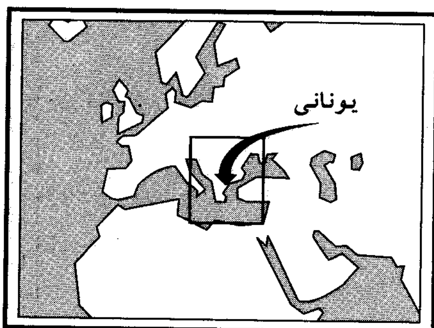
1. mycénien

به نظر می‌رسد. با این حال، تصور می‌شود که خاستگاه مردم یونان استپهای شمال شبه جزیره بالکان باشد. در واقع، یونانی‌های باستان به جای کلمهٔ هندواروپایی که بیانگر دریاست (*mer* فرانسوی، *mor* برتانیی، *Meer* آلمانی، *mare* لاتینی، و *more* اسلاوی)، کلمهٔ *thalassa* را به کار می‌برند که ریشهٔ آن هندواروپایی نیست و به قبل از ظهور یونان برمی‌گردد.

ویژگیهای هندواروپایی زبان یونانی بسیار کهن به نظر می‌رسند. اما این مسئله در مورد زبان لاتینی یا زبانهای بالتی بیشتر صدق می‌کند. از جملهٔ این ویژگیها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- وجود سه جنس (مذکر، مؤنث و خنثی)، و وجود تثنیه در کنار مفرد و جمع (تثنیه در یونانی کنونی از بین رفته است).
- وجود مشتقات اسمی، تنها شامل ۵ حالت در مقابل ۸ حالت در هندواروپایی کهن. زبان یونانی کنونی تنها ۴ حالت را حفظ کرده است.
- در مورد افعال، مفاهیم زمان از دید ما در زبان یونانی مطرح نیست و بیشتر به مفاهیم «عمل در حال انجام شدن» و «عمل مجزا از مدت زمان آن»، یعنی حالتی که کاملاً محقق شده است، (آنچه «آاوریست»[۱] (=گذشتهٔ نامعیّن) نامیده می‌شود و اغلب همان «گذشته» است) توجه می‌شود.

این مسئله در فعلهای اسلاوی نیز زیر عنوان «نمودهای فعلی» «کامل» و «ناقص» مشاهده می‌شود. همان گونه که دیدیم، دو فعل جداگانه برای این منظور به کار می‌رود.



گرایش به صرف افعال مانند زبان فرانسوی بعداً به وجود آمد. یونانی کنونی برای ساخت انواع نمودهای فعل به جای «تناوب»[۲] که کاربرد آن دشوار است، تنها از یک ریشه استفاده می‌کند.

یکی از ویژگیهای زبان یونانی این است که در کنار فعلهای معلوم ومجهول، فعل نیمه مجهول نیز وجود دارد. این فعل در واقع، مشابه فعل دو ضمیرهٔ انعکاسی در زبان فرانسوی است (وقتی که نتیجهٔ کار فاعل به خودش برمی‌گردد).

در تاریخ طولانی زبان یونانی، ظهور حرف تعریف و کاربرد گستردهٔ مصدر نیز دیده می‌شود. از نظر آواشناختی، در زبان یونانی تلفظ واکه‌ها ضعیفتر از همخوان‌هاست و

---

۱. aoriste ؛ صیغهٔ فعلی در زبان یونانی که دارای مفهوم ماضی است اما دقیقاً بیانگر زمان خاصی نیست.

۲. alternance ؛ تناوب واکه‌ها. مانند این فعل در زبان انگلیسی: I began ، to begin.

واکه‌ها راحت‌تر از همخوان‌ها حفظ می‌شوند.

به منظور تأکید کلمات، واکه‌های آغازی یا پایانی از همخوان‌هایی که در حال از بین رفتن هستند محافظت می‌کنند.

از بین رفتن همخوان‌ها در نام اعداد مشاهده می‌شود، مانند *s* در *six*[۱] و *sept*[۲] که در زبان یونانی با یک «دَمِش» جایگزین شده، در حالی که همخوان پایانی با یک *A* حفظ می‌شود؛ در نتیجه، این کلمات به *hexa* و *hepta* تغییر می‌کنند.

همچنین، ریشهٔ هندواروپایی *nom*[۳] در زبان یونانی به *onoma* تبدیل می‌شود (مقایسه کنید با *onomatopée*[۴]، *onomastique*[۵]، ...)، و نام حروف یونانی: *alpha*، *beta*، و *delta* از کلمات فنیقی *aleph*، *beth* و *daleth* گرفته شده‌اند.

همان‌طور که می‌دانیم خط یونانی (که در فصل مربوط به خط درباره‌اش گفتیم[۶]) مشتق از خط فنیقی است که اگر یکی از اولین خطها نباشد نخستین خط الفبایی است.

قبلاً دستگاههای دیگری وجود داشته است، مانند «خط زنجیره‌ای ب» که تا سال ۱۹۵۲ رمزگشایی نشده بود. این خط از ۸۸ علامت تشکیل می‌شد که اصول آن یادآور دستگاه خط ژاپنی کاناهاست.

چنین دستگاه خطی که ثقیل و مبهم است، امکان قضاوت صحیح در مورد زبان گفتاری این دوره، یعنی اواسط دومین هزارهٔ قبل از تاریخ معاصر را به دست نمی‌دهد. با وجود این، تحولات آوایی جالب توجهی دیده می‌شود، مانند حذف آوای *kw* و جایگزین شدن *T*، بر همین اساس کلمهٔ "*quatre*"[۷] در زبان یونانی به *tetra* تبدیل می‌شود.

تحول آوایی زبان یونانی، مانند هر زبان دیگری در عصر حاضر نیز ادامه دارد؛ انواع واکه‌ها و واکه‌های مرکّب یونانی کهن، در یونانی کنونی *I* تلفظ می‌شدند.

همواره زبان یونانی به ساده‌گرایی در زمینهٔ آواها و دستور زبان روی آورده‌اند. ناگفته نماند که هنگام مطالعهٔ جدی یک زبان باستانی، در واقع، آن زبان را در مراحل مختلف تحولش از دید مؤلف مورد نظر بررسی می‌کنیم؛ این کار از مطالعهٔ زبان زنده که در واقع تصویر برداری فوری لحظه‌ای از یک تحول طولانی است، بسیار دشوارتر می‌نماید.

* * *

درخشش فوق‌العادهٔ زبان یونانی از نظر فرهنگی که موجب بقای این زبان در دوره‌ای طولانی شده است، مطمئناً تا حدودی به صفات ذاتی آن بستگی دارد که امکان بیان ساده و فشردهٔ کلیهٔ عناصر جزئی تفکر، حتی مجردات، را به دست می‌دهد. با این حال، از آنجا که هدف هر زبانی بیان تفکر است، همهٔ زبانها به این منظور دست می‌یابند و مفهوم

۱. شش ۲. هفت ۳. اسم
۴. نام آوا
۵. نامشناسی (بررسی اسمهای خاص)
۶. بخش اول فصل ۴ ۷. چهار

کیفیت کاملاً ذهنی است. بنابراین، عوامل دیگری نیز در این درخشش فرهنگی مؤثر بوده‌اند که اصلی‌ترین آنها دو مورد زیر است:

- زبان یونانی از همان ابتدا دارای دستگاه خط الفبایی با واکه‌ها و همخوان‌ها بوده که آن را قابل تطبیق با همهٔ لهجه‌های یونانی و عملاً دیگر زبانها کرده است.
- زبان یونانی با تسلط و گرایش طبیعی به تقسیم شدن در لهجه‌های مختلف، زبان مشترکی به نام کوئینی [۱] را ایجاد کرده است.

به این ترتیب، با وجود اهمیت لهجه‌های آیولیایی [۲]، یونیایی [۳]، دوریایی [۴]، و آرکادی‌سیپریوتی [۵]، یونانی‌ها عصر کلاسیک قادر به درک مفاهیم یکدیگر هستند و فرهنگ مشترکی دارند.

از این‌رو، زبان مشترک یونانی، به رغم تفوق سیاسی روم، اعتبار و اهمیت خود را حفظ کرده است.

همچنین کاملاً طبیعی است که «عهد جدید» [۶] به زبان یونانی نوشته شده و گسترش نفوذ کلیسا در تحکیم موقعیت فرهنگی این زبان مؤثر باشد. تعداد فراوانی واژهٔ یونانی در واژگان مذهبی باقی مانده است: *église* [۷]، *ange* [۸]، *Eucharistie* [۹]، *Epiphanie* [۱۰]، *épiscopat* [۱۱] و بسیاری از واژه‌های دیگر.

زبان یونانی، کلیسای قبطی مصر و، در نتیجه، تمدن حبشه را عمیقاً زیر تأثیر قرار داد (اتیوپی و اریتره کلمات یونانی هستند؛ اعداد حبشی از حروف یونانی مشتق شده‌اند ...).

زبان یونانی، در دوره‌ای که زبان رسمی امپراتوری بیزانس بود، یعنی از قرن چهارم تا پانزدهم میلادی، بار دیگر نفوذ سیاسی خود را به دست آورد.

باری، گفتنی است که زبان یونانی جزء جدانشدنی اومانیسم اروپاست که ما از سلالهٔ آن هستیم؛ و پدران ما این زبان را به اندازهٔ زبان لاتینی در کار آموزش مورد استفاده قرار می‌دادند. به این ترتیب، زبان یونانی قهراً نقش ساخت واژگان علمی را در همهٔ زمینه‌ها ـ فیزیک، پزشکی، گیاه‌شناسی، و جز آن برعهده گرفته است. ما در فصل ریشه‌شناسی از بخش «ارزش واقعی واژه‌ها»، در این زمینه باز هم گفت‌وگو خواهیم کرد.

امروزه، زبان یونانی تنها دارای ۱۰ میلیون گویشور است و در دو کشور یونان و قبرس به طور رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این زبان در بسیاری از گروههای اجتماعی خارج از کشور نیز زنده نگهداشته شده است، از جمله در ایالات متحد امریکا (۴۵۰۰۰۰ نفر) و بین بازرگانان افریقای شرقی یا مرکزی. همچنین یونانی زبان کلیسای یونانی ارتدوکس است که در خاورمیانه نفوذ فراوان

---

1. koine 2. éolien 3. ionien
4. dorien 5. arcado-cypriote

۶. آن قسمت از کتاب مقدس که مختص مسیحیان است و شامل ۲۷ کتاب یا رساله به تفاصیل مختلف و مربوط به قدیمیترین ادوار مسیحیت می‌باشد (نقل از دایرة‌المعارف فارسی)

۷. کلیسا ۸. فرشته

۹. مراسم عشاء ربانی

۱۰. یکی از اعیاد مذهبی

۱۱. مقام وهیئت اسقف‌ها

دارد؛ این زبان توسط کشیش‌های کوه آتوس نیز در بین مردم ارجمند شده است.

زبان یونانی معاصر (دموتی) که مدت مدیدی به یکدست بودن زبان کهن توجه داشت، اکنون بسیار تحول‌پذیر بوده و در راه ساده‌گراییهای جدید گام نهاده است. این امر، آیندهٔ طولانیتری را برای زبان یونانی تضمین می‌کند.

φασούλι φασούλι γεμίζει τὸ σακκούλι

لوبیاها دانه دانه کیسه را پر می‌کنند
(پرنده لانه‌اش را کم کم می‌سازد)[۱]

آلبانیایی

رژیم یکدست و سختگیر آلبانی مردم این کشور را که در زمینهٔ زبان نیز مانند سیاست در محدودیت قرار دارند، از برقراری ارتباط با غرب منع می‌کند.[۲] معروفترین شخصیت آلبانیایی تبار معاصر، مادر ترزای کلکته‌ای است که کمتر کسی از تبار آلبانیایی او خبر دارد؛ از بس مرموز است.

از سال ۱۹۴۶، یعنی زمانی که رژیم جمهوری خلق کنونی[۳] در آلبانی حاکمیت یافت، پرده‌ای از ابهام این کشور را پوشانده است.

زبان آلبانیایی در حدود قرن ۱۵ میلادی به عرصهٔ ظهور رسید.

وابستگی این زبان به گروه هندواروپایی مسجل است، اما خاستگاه آن مشخص نیست. بخصوص ارتباط احتمالی آن با زبان ایلیریایی، که در اوایل قرن کنونی از بین رفت، تنها یک فرضیه است.

زبان آلبانیایی بخشی از واژگان خود را از زبانهای یونانی، ترکی، اسلاوی، لاتینی و ایتالیایی وام گرفته، اما منشأ بسیاری از کلمات آن نامعلوم است.

* * *

آلبانیایی‌ها زبان خود را اشکیپ[۴] و کشور خود را اشکیپریا[5] می‌نامند که مفهوم آن به نشان «عقاب» موجود در پرچم این کشور مربوط می‌شود.

تعداد گویشوران زبان آلبانیایی چهار میلیون نفر است که دو میلیون نفر آنها در آلبانی و یک میلیون نفر در یوگسلاوی،

---

۱. تقریباً معادل این ضرب‌المثل فارسی: «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود».

۲ و ۳. یادآوری می‌شود که این کتاب به سال ۱۹۸۳ تألیف شده است.

4. shaip 5. shqipëria

بخصوص در ناحیهٔ خود مختار کوسووو زندگی می‌کنند.

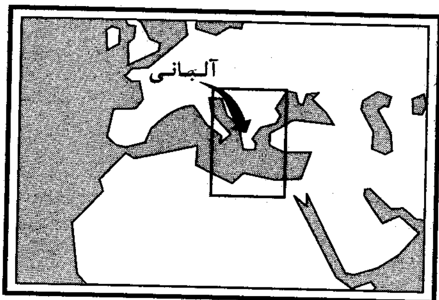
از زمانهای قدیم تاکنون، مردم آلبانی در یونان و به ویژه ایتالیا (کالابریا،[1] پوئیل،[2] ابروزیا،[3] و سیسیل[4]) استقرار داشته‌اند. گروه قابل توجهی نیز به ایالات متحدامریکا کوچ کرده‌اند.

دو سوم مردم آلبانی مسلمان و بقیه، در صورت اعتقاد به مذهب، کاتولیک یا ارتدوکس هستند.

زبان آلبانیایی شامل دو لهجه می‌شود: توسکان در جنوب کشور و گِگ[5] در شمال.

آلبانیایی که زمانی با الفبای یونانی نوشته می‌شد، از سال ۱۹۰۸ از الفبای لاتینی استفاده می‌کند.

املای این زبان پس از جنگ دوم جهانی استانده شده است. گاه حروف دارای ارزش غیرعادی هستند، مانند *X* که *DZ* و *XH* که *DJ* تلفظ می‌شود؛ *Q* دارای ارزش *KY* است و *E* مانند *EU* فرانسوی یا *A* تلفظ می‌شود.



زبان آلبانیایی دارای حرف تعریف معین پسوندی است (به عنوان مثال: *mal* : کوهستان؛ به علاوهٔ حرف تعریف: *mali*). صفتهای ملکی نیز پسوندی هستند و تا حدودی دستگاه اشتقاق در این زبان وجود دارد (حالت رایی و حالت به‌ای وبرایی).

زبان آلبانیایی از ادات ـ *a* ـ در آغاز جمله استفهامی استفاده می‌کند (معادل *est - ce que*[6] در زبان فرانسوی).

از جمله کلمات بی‌شمار هندواروپایی، می‌توان از نام اعداد (مثل *kater, tre, dy* و *pesë* برای اعداد: ۲، ۳، ۴ و ۵) و کلماتی مانند *dere*: در؛ *muaj* : ماه؛ *ditë* : روز؛ *mish* : گوشت؛ *pi* : نوشیدن؛ و ... نام برد.

وامگیریهای فراوانی نیز از زبان ترکی مشاهده می‌شود، بویژه: *atë* : پدر؛ *odë* : اتاق (*odalisque*)[7]؛ *shami* : مسجد؛ *mysafir* : مهمان؛ *tamam* : تمام، در واقع، سه کلمهٔ اخیر ریشهٔ عربی دارند.

زبان اسلاوی نیز کلماتی را وارد زبان آلبانیایی کرده است، از جمله: *jug*: جنوب (مقایسه کنید با: *yougoslave*) [= اسلاو جنوبی]؛ *trup* : بدن.

---

1. Calabre 2. Pouilles 3. Abruzzes
4. Sicile 5. Gheg

۶. برابر «آیا» در زبان فارسی.
۷. زن حرمسرا ـ خادمهٔ زرخرید حرم.

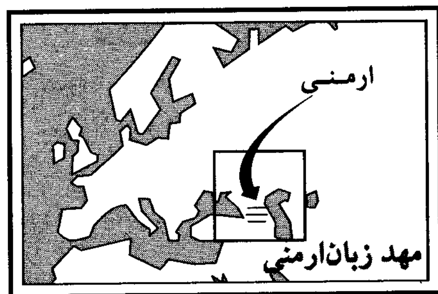
ارمنی

فاجعهٔ قتل عام ارامنه از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۱، غم‌انگیزترین حادثهٔ دوران تاریخی آشفته‌ای است که به قرنها پیش از عصر ما باز می‌گردد. یکی از عناصر عمدهٔ شخصیت ارمنی‌ها وابستگی به دین مسیحیت است. مردم ارمنستان اولین کسانی بودند که در اواخر قرن سوم، مسیحیت را به عنوان دین حکومتی خود به رسمیت شناختند.

یک قرن پس از آن، ابداع الفبای ارمنی امکان ترجمهٔ تورات و دیگر کتابهای مقدس را به زبان ارمنی فراهم ساخت و این موضوع موجب تحکیم عمیقتر مسیحیت گردید. به این ترتیب، زبان ارمنی جانشین زبانهای مذهبی سُریانی، و یونانی شد.

خط ارمنی در فصل عمومی مربوط به دستگاههای خط معرفی شده است.

ارمنستان اغلب موضوع کشمکش بین یونانی‌ها و پارس‌ها قبل از حملهٔ مغولها و پس از آن مملوکین (قرن چهاردهم میلادی) بوده است.



امروزه، بخش عمدهٔ ارامنه در جمهوری سوسیالیستی ارمنستان شوروی زندگی می‌کنند که تعداد آنان به ۲/۵ میلیون نفر می‌رسد. یک میلیون نفر دیگر نیز در دیگر جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بویژه در گرجستان مستقر هستند.

در حدود یک میلیون نفر ارمنی در کشورهای مختلف خاورمیانه زندگی می‌کنند که گروههای اجتماعی بسیار فعالی را تشکیل می‌دهند.

گروههای عمدهٔ دیگری نیز در امریکای شمالی (در حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر) و اروپای غربی ساکن هستند.

برای ارمنی‌های مهاجر، تکلم به زبان ارمنی از نظر حس ملی دارای ارزش خاصی است. نام ارمنیان: *hay*، نام سرزمین و نام زبان آنها به‌ترتیب *Hayasdan* و *hayeren* است.

* * *

هر چند که زبان ارمنی را نمی‌توان جزء هیچ یک از زیر گروههای زبانهای هندواروپایی دانست، مطمئناً برخی از ویژگیهای آن موجب نزدیکی به زبانهای یونانی و فارسی می‌شود:

- آواشناسی زبان ارمنی، مانند زبان یونانی، ریشه‌های هندواروپایی را با یک واکهٔ پیشوندی ممتد می‌کند. مثلاً معادل "*nom*" (= نام)، *anoun* است که می‌توان آن را با واژهٔ یونانی *onoma* مقایسه کرد؛ معادل "*mois*" (= ماه) نیز *amis* است.
- تشابهات این زبان با زبان فارسی به حجم زیاد واژگان مشترک مربوط می‌شود. مثالهای زیر مبین این مسئله هستند.

	فارسی	ارمنی
هزار	*hezar*	*hatchar*
کار	*kar*	*kordz*
آزاد	*azad*	*atchad*
شیشه	*shishe*	*shish*
دشت	*dasht*	*tashd*
مرد	*mard*	*mart*
پنیر	*peynir*	*banir*

همچنین باید به ترتیب کلمات که فعل را در آخر جمله قرار می‌دهد و به نامتغیر بودن صفت اشاره کرد. فعل در زبان ارمنی با پیشوندی صرف می‌شود که مشخص کنندهٔ زمان است و عنصر صرفی آن شخص فاعل را نشان می‌دهد؛ این شیوهٔ صرف فعل تقریباً در زبان فارسی هم وجود دارد.

با این حال، اختلافات موجود بین این دو زبان با تشابهات آن برابری می‌کنند:

● برخلاف زبان فارسی، زبان ارمنی از حرف تعریف استفاده می‌کند، اما محل قرار گرفتن آن، برخلاف زبان یونانی، پس از اسم است. این ویژگی در زبان بلغاری نیز مشاهده می‌شود. برخلاف زبانهای فارسی و یونانی، زبان ارمنی به جای حروف اضافهٔ پیشایند، از پسایندها استفاده می‌کند و مضاف‌الیه را قبل از اسم به کار می‌برد.

● برخلاف زبان فارسی، در زبان ارمنی اسمها تصریف پذیرند و در این زبان، مانند زبان یونانی، ۴ حالت اسمی وجود دارد، اما نوع آنها با یونانی متفاوت است: در زبان ارمنی، حالت نهادی اسم و حالت رایی، همچنین حالت اضافی و حالت به‌ای و برایی یکسان هستند، اما حالت ازی و حالت بایی نیز در این زبان وجود دارد. یادآوری می‌کنیم که چهار حالت اسمی زبان یونانی عبارتند از: نهادی، اضافی، رایی، و ندایی.

بدون تردید، علاوه بر مسائل عمومی، آواشناسی و دستور، وجود منبع واژگانی که عملاً در کلیهٔ زبانهای هندواروپایی دیده می‌شود، وابستگی زبان ارمنی را به این گروه تأیید می‌کند.

مثال: گاو: *gov* (مقایسه کنید با *cow* انگلیسی و *gav* [گاو] فارسی).

مرکز: *getron*

ستاره: *asdgh* (مقایسه کنید با *astve* فرانسوی، *star* انگلیسی، ...)

واژگان ارمنی شامل واژه‌هایی قرضی از زبان عربی: بازار *shouga* (*souq*، سوق)؛ روغن: *tzet* (*zeit*، زیت)، و نیز از زبان ترکی است. اما ریشهٔ بسیاری از واژگان ارمنی ناشناخته است. این مسئله ظاهراً وجود زبانهای مقدم بر زبان ارمنی را که اکنون ناپدید شده‌اند، تأیید می‌کند.

گاه تصور می‌شود که زبان ارمنی خویشاوند زبان فریزی[1] بوده است.

معمولاً در زبان ارمنی، نام اشخاص به *ian* ختم می‌شود (مانند *simonian*، *Aznavourian* و ...)؛ اما تعداد زیادی از اسمها

---

۱. **phrygien**، یکی از زبانهای ژرمنی از ریشهٔ هندواروپایی، که در جزایر فریزیایی و سواحل نزدیک به آنها رایج، و به انگلیسی نزدیک است (نقل از دایرة المعارف فارسی).

بخصوص در ایران دارای پسوند *ian* (ـیان) هستند که ریشهٔ آنها ارمنی نیست.

Հայաստան

Hayastan

(ارمنستان)

تسیگانی[۱] (رومنی)

تصویر مبهم مردم از قوم تسیگان[۲] چنین است: قومی سرگردان، ناهمگون و تا اندازه‌ای نگران کننده.

انگلیسی‌ها آنها را *gypsies* خطاب می‌کنند، ریشهٔ این کلمه مصری است، مانند *"gitan"*[۳] که از کلمهٔ اسپانیایی *egipciano* مشتق شده است.

کلمهٔ *tsigane* احتمالاً از ریشهٔ *atsinganos*، نام دسته‌ای از جادوگران آسیای صغیر، گرفته شده است.

تسیگان‌ها دو نام *rom* و *manoush* [هر دو در زبان تسیگانی به معنای «مرد»] را برای خود برگزیدند؛ اولی را برای تسیگان‌های بالکانی تبار و دومی را برای تسیگان‌هایی که ریشهٔ اروپایی مرکزی داشتند. زبان آنها *romani* خوانده می‌شود که نام *romanichel*[۴] از آن گرفته شده است.

قطعاً در دنیا هیچ‌گونه سرشماری از تسیگان‌ها به عمل نیامده است: تعداد آنها در فرانسه ۱۰۰۰۰۰ نفر و در کل دنیا شاید به ۲ تا ۵ میلیون نفر برسد. آنها حتی در ایالات

---

۱. زبان کولی‌ها، زبان رومنی، نام عمومی زبانی که کولیها در نقاط مختلف به آن سخن می‌گویند. زبان کولی اصلاً از زبانهای هندی، دستهٔ هندوایرانی، و اندیشهٔ هندواروپایی است، اما در هر کشور، معمولاً با زبان یا لهجهٔ محلی آمیزش یافته و تغییر صورت داده است. صرف در زبان کولیهای ایران مأخوذ از صرف زبان فارسی است، و عدهٔ لغات فارسی در آن زبان بسیار زیاد است، و عنصر هندی در آن بمراتب کمیابتر از عنصر هندی در زبان رومنی اروپایی است (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

۲. کولی‌ها؛ مردمی چادرنشین که در همهٔ قاره‌ها زندگی می‌کنند. به اسامی مختلف خوانده می‌شوند. در ایران آنها را لولی (luli)، لوری، غربالبند، قرشمال یا غرشمال، قرچی و غیره نامیده‌اند. در آلمان شمالی تاتار و در قسمتهای دیگری از آلمان تسیگوینر (zigeuner)، به انگلیسی جیپسی (gypsy) (مأخوذ از لفظ انگلیسی برای مصری)، و به فرانسوی بوهمین [منسوب به سرزمین بوهم]، تسیگان (tsigane) و ژیتان (gitane) خوانده می‌شوند. از اسامی آنها در مشرق زمین چنگانه است که بعضی الفاظ تسیگوینر و تسیگان و نام کولیها را در بعضی دیگر از زبانهای اروپایی مأخوذ از آن دانسته‌اند. کولیها خود را روم (rom) [به زبان کولی به معنی مرد] می‌خوانند. و بدین مناسبت است که اروپاییان زبان کولی را زبان رومنی نامیده‌اند (پیشین).

۳. کولی

۴. خانه به دوش

متحد هم زندگی می‌کنند.

با وجود گروههای اجتماعی کم‌جمعیت و پراکنده، زبان تسیگانی دست کم در زمینهٔ واژگان کاملاً حفظ شده است. دستور زبان نیز اغلب از زبان محل اقامت آنان گرفته شده است.

اما این زبان چیست؟ زبان تسیگانی مستقیماً به خاستگاه این قوم وابسته است. تسیگان‌ها در حدود قرن ۵ میلادی از هند شمالی[1] شروع به مهاجرت کردند و در حدود قرن ۱۲ تا ۱۴ به اروپا رسیدند.

بنابراین، تسیگانی زبانی هندواروپایی است که به زبانهای کنونی هند شمالی بسیار نزدیک است.

به عنوان مثال، کلمهٔ لاتی فرانسوی *berge* به مفهوم «سال» از کلمهٔ تسیگانی *berch* به همین مفهوم اقتباس شده که با *varsh* هندی قابل مقایسه است.

نام اعداد ۱ تا ۱۰ عملاً مشابه هندی است. علاوه بر آن، می‌توان از کلماتی مانند *mas* (گوشت)؛ *dudh* (شیر)؛ *rat* (شب)؛ و بن فعلهایی مانند: *pi* (برای «نوشیدن»)، *mor* (برای «مردن»)، *band* (برای «بستن»)، *ker* (برای «انجام دادن»)، و پسوند تفضیلی، *der* نام برد.

کلمهٔ *manouch* (مرد) نیز کاملاً هندواروپایی است و با *Mensch* آلمانی با همین معنا قابل مقایسه است.

تسیگان‌ها در طی مسافرت طولانی خود بسیاری از کلمات سرزمینهای مختلف را اقتباس کردند:

یونانی: *drom* (جادّه)؛

ortho (راست)؛

اسلاوی: *zelano* (سبز)؛

dosta (بس، کافی)؛

ترکی: *lang* (لنگ، مقایسه کنید با *Timurlang* یا *Tamerlan* : تیمور لنگ)؛

عربی: *arcic* [الرّصاص] (سُرب).

این وامگیریها نیز در مقیاس وسیعی هندواروپایی بوده و تسیگان‌ها بدون شک خویشاوندان ما هستند که مانند اجداد ما در قرنها پیش از این، به مهاجرتی طولانی دست زدند.



۱. شاید این قوم خویشاوند قبیلهٔ بانجار (Banjara) باشند که بازرگانهایی خانه به دوش و در حدود ۱۰ میلیون نفر بودند و در هند، بویژه ایالتهای کارناتاکا (karnataka)، و آندهارا پرادش (Andhra pradesh) زندگی می‌کردند. ـ ن.

زبانهای بالتی

امروزه، تنها دو زبان بالتی به نام لاتوی (لتونی) و لیتوانی وجوددارد که بترتیب ۲ و ۳ میلیون نفر گویشور را در برمی‌گیرند. اکثریت قریب به اتفاق گویشوران زبانهای بالتی در جمهوریهای لاتونی و لیتوانی سکونت دارند، اما چند صد هزار مهاجر نیز در دنیای غرب بویژه ایالات متحد امریکا زندگی می‌کنند. روزنامه‌ها و کتابهای زبانهای بالتی در کشورهای اسکاندیناویایی، بریتانیای کبیر، ایالات متحد، و حتی استرالیا یافت می‌شود.

لتونی‌ها اغلب پیرو آیین لوتری[۱] و لیتوانی‌ها کاتولیک هستند.

پروسی کهن نیز که تا قرن هفدهم در پروس شرقی به آن تکلم می‌شد و پس از آن از بین رفت، جزء زبانهای بالتی شمرده می‌شود.

زبانهای بالتی در گروه هندواروپایی‌اند و بین زبانهای ژرمنی و اسلاوی قرار می‌گیرند، اما به زبانهای اسلاوی نزدیکترند.

براساس برخی ویژگیهای کهن زبانهای بالتی، بخصوص لیتوانی، می‌توان آنها را خویشاوندان نزدیک زبان سانسکریت دانست.

زبانهای بالتی که تا قرن بیستم با حروف گوتیک نوشته می‌شدند، امروزه از الفبای لاتینی استفاده می‌کنند. کاربرد الفبای لاتینی در اتحاد شوروی (سابق) بسیار نادر است. در واقع، دو جمهوری لیتوانی و لتونی در فاصلهٔ دو جنگ جهانی مستقل بودند و سپس در سال ۱۹۴۵ به اتحاد شوروی پیوستند.

ویژگیهای آواشناختی زبانهای بالتی موجب افزایش نشانه‌هایی به حروف لاتینی شده است، مانند خطی روی واکه‌های کشیده، و علامت سدیل[۲] برای حرف *l* برای تبدیل آن به *l* تیره که تقریباً مانند *ly* تلفظ می‌شود.

آواشناسی زبانهای بالتی نسبت به زبان روسی ساده‌تر است، از این رو که تکیه در اکثر موارد روی اولین هجا قرار می‌گیرد و ارزش واکه را نیز تغییر نمی‌دهد.

در زبانهای بالتی، مانند زبان روسی، حرف تعریف وجود ندارد و اسمها براساس ۶ حالت اشتقاق پذیرند.

با اینکه تعداد زیادی از واژگان بالتی متعلق به گروه هندواروپایی یا بیانگر خویشاوندی با کلمات روسی و آلمانی است، نباید نتیجه‌گیری کنیم که زبانهای بالتی بین زبانهای روسی و آلمانی قرار می‌گیرند: بلکه این خانواده به طور کلی از خانوادهٔ زبانهای هندواروپایی مجزاست و بیشتر

---

۱. luthériens مذهب لوتری، شعبه‌ای از مذهب پروتستان که پیرو اصول مذهبی مارتین لوتر (مصلح دینی آلمانی که نهضت پروتستان را آغاز کرد) است.
۲. cedille؛ نشانهٔ کوچکی است مانند (b) که زیر بعضی از حروف قرار می‌گیرد.

واژگان آن اختصاص به خودگروه دارد.



به عنوان مثال، باوجود اینکه واژگان لتونی مانند *abols* (سیب) یادآور واژهٔ انگلیسی *(apple)* یا واژهٔ روسی *(iabloko)* است، یا واژهٔ *sala* (جزیره) مشابه لاتینی *isola* است، بیشتر واژگان این زبان براحتی قابل مقایسه با دیگر زبانها نیستند.

به این ترتیب، در واژهٔ *udiens* (آب) می‌توان، هر چند به سختی، کلمهٔ روسی *voda* را یافت و *tirgus* (بازار) شاید یادآور کلمهٔ روسی *torgovlia* (تجارت) باشد.

اما در مورد واژه‌های دیگر مانند *tilts* (پل)، *pien* (شیر) و *valoda* (زبان) چه می‌توان گفت؟

واژهٔ بالت *(balts)* که نام این زبانها، از آن گرفته شده، به مفهوم «سفید» است که از نظر ریشه‌شناسی با کلمهٔ روسی *boloto* (زمین باتلاقی) ارتباط دارد (*bala* نام معدن زغال طبیعی در لیتوانی است).

زبانهای ایرانی، پارسی یا فارسی

مفهوم «پارسی بودن» چیست؟ در زمان منتسکیو[1]، «پارس» (برای فرانسویان) ناآشناترین جا بود. هنوز هم ایران برای ما شناخته شده نیست؛ بزرگترین اشتباه دربارهٔ ایران، شناختن این کشور به عنوان یک سرزمین عربی است.

به‌طور قطع، ایران یک کشور اسلامی خاور میانه است که خط آن براساس الفبای عربی است، ولی تشابه زبانهای فارسی و عربی به همین نکته محدود می‌شود. در واقع، ایرانیان خویشاوندان هندواروپایی ما هستند و به آن افتخار می‌کنند! مطالعهٔ زبان ایرانیان برای شناخت زبانهای هندواروپایی بسیار لازم است، چرا که ایران دقیقاً در مرکز این گروه زبانی و بین دو تودهٔ جمعیت، یکی هندی در شرق و دیگری اروپایی در غرب، قرار دارد.

نامی که ایرانیان بر زبان خود نهاده‌اند «فارسی» است، که از نام استانی در مرکز کشور

---

۱. Montesquieu؛ نویسندهٔ فرانسوی قرن هجدهم.

به نام «فارس» (مرکز این استان شیراز است) گرفته شده است[۱]. «فارس» همان «پارس» است. ف و پ از نظر آوایی بسیار نزدیک هستند، ولی به این دلیل که آوای پ در زبان عربی وجود ندارد، احتمالاً فارس همان کلمهٔ تغییر یافتهٔ پارس است. پیروان زردشت یا آتش‌پرستان نیز که پس از سلطهٔ کامل اسلام بر مذهب قدیمی ایران، به ایالت بمبئی مهاجرت کردند، خود را پارسی می‌نامند.

پارت‌ها، قومی از تمدن باستان که قلمرو خود را تا ولگای سفلا گسترش دادند، نام خود را از ریشهٔ «پارس» گرفته‌اند. ایران دارای شاخه‌های مهمی از زبان ترکی است ــ آذربایجانی در تبریز؛ ترکمنی در شرق دریاچهٔ خزر؛ قشقایی در استان فارس ــ از این رو، اصطلاح «ایرانی» نه به زبان، بلکه فقط به ملیت گفته می‌شود.

* * *

گسترش جغرافیایی و فرهنگی زبان فارسی در مقیاس وسیعی از مرزهای ایران فراتر می‌رود. تعداد گویشوران زبان فارسی در ایران حداکثر به ۳۰ میلیون نفر می‌رسد؛ ۵ میلیون افغانی و ۳ میلیون تاجیکی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نیز به این زبان سخن می‌گویند. زبان تاجیکی با حروف سیریلی نوشته می‌شود و تنها یکی از لهجه‌های زبان فارسی به شمار می‌آید؛ زبان فارسی افغانستان نیز دارای اختلافات لهجه‌ای با زبان فارسی تهران است.

در بین زبانهایی که با زبان فارسی خویشاوندی نزدیکی دارند، در درجهٔ اول می‌توان از زبان کردی نام برد (با حدود ۷ میلیون گویشور) که در ایران و عراق هر یک ۲/۵ میلیون، و در ترکیه ۲ میلیون گویشور دارد. همچنین زبان بلوچی (باحدود ۲ میلیون گویشور در پاکستان، ایران و افغانستان)، زبان اوزتی که در قفقاز شوروی با آن حرف می‌زنند.

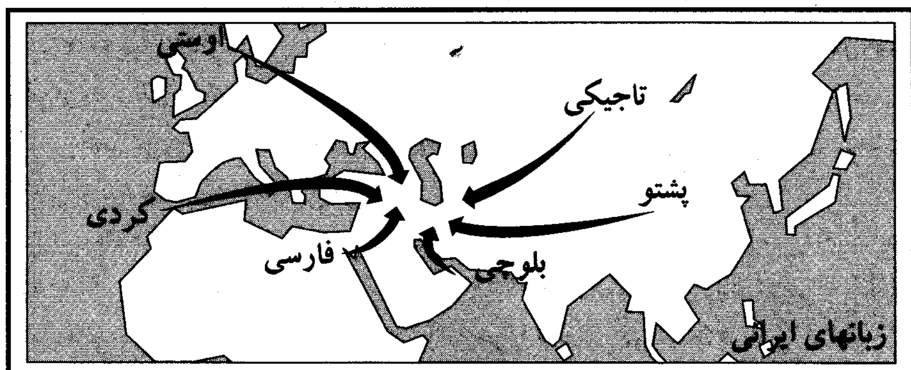
نفوذ فرهنگی ایران از ترکیه تا چین، یعنی طول جادهٔ ابریشم قدیم، دیده می‌شود.

آواشناسی زبان فارسی که یک زبان هندواروپایی است، برای گوش ما مشکلی دربر ندارد. تنها مورد استثنا مربوط می‌شود به آوای q (ق)[۲] که در نام شهر مقدس Qom (قم) وجود دارد. این آوا مشابه *r* پسکامی است و کاملاً از داخل گلو تلفظ می‌شود. در هر صورت، نام شهر مورد نظر، همان‌گونه که معمولاً در رادیو فرانسه می‌شنویم، نه *kom* و نه *rom* تلفظ می‌گردد.

---

۱. «فارسی» از نام یکی از سه قوم آریایی (مادها، پارس‌ها و پارت‌ها) که ساکن نواحی مرکزی ایران قدیم بوده‌اند گرفته شده است. نام استان فارس نیز برگرفته از نام ایشان است. ــ و.

۲. آوای «ق» در زبان فرانسوی، مانند بسیاری دیگر از زبانها وجود ندارد.



تعداد واکه‌های زبان فارسی بسیار محدود است: *ou, o, i, e, a*؛ اما نسبت به واکه‌های زبان عربی، برای گوش ما آشناتر است.

آوای *a* ممکن است کوتاه یا کشیده باشد[۱]، در صورت دوم، کشیدگی آن بسیار مشخص است و عدم تمایز *a* کوتاه از *a* کشیده امکان ندارد. حتی در زبان عامیانهٔ تهرانی، *a* کشیده گاهی مانند *ou* تلفظ می‌شود: مانند *Tehroun* (تهرون)، نام پایتخت ایران.

همخوان‌های زبان فارسی کاملاً با زبان عربی متفاوتند. این نکته حائز اهمیت است؛ زیرا برخی حروف عربی در زبان فارسی از نظر تلفظ فرقی با یکدیگر ندارند ــ سه حرف عربی در این زبان ز، و سه حرف دیگر «س» تلفظ می‌شوند ــ در حالی که زبان فارسی برای دستیابی به همخوان‌هایی که عربی فاقد آن است، ناچار به افزودن حروف دیگری به الفبای عربی شده است، مانند ژ، چ، پ.[۲]

w (و) عربی در این زبان ایجاد ابهام می‌کند زیرا، بسته به کلمه، گاه *ou* (او) و گاه *v* (و) تلفظ می‌شود؛ همچنین *h* (ه) پایانی نیز گاه ارزش خود را حفظ می‌کند و گاه *é* (ـِ) تلفظ می‌شود.

در اینجا، وجود «اضافه» را که در فصل آواشناسی ذکر شد، یادآوری می‌کنیم: اضافه، پیوند دو کلمه مانند اسم و متمم آن یا اسم و صفت مطلق است که نشانهٔ نوشتاری ندارد.

---

۱. پیشتر، تمایز a (ـَ) و ā (آ) را در کوتاهی و کشیدگی می‌دانستند. اما اکنون روشن است که تفاوت در نحوه و محل تولید آنهاست. به همین دلیل است که هر قدر صدای (ـَ) را بکشیم تبدیل به آ نمی‌شود. البته در زبان عربی نوع کوتاه و کشیدهٔ *a* وجود دارد که دومی شبیه به آ در فارسی است. ــ و.

۲. به علاوهٔ «گ».

دستور زبان فارسی کاملاً هندواروپایی است.

مانند زبانهای هندشمالی، فعل را در پایان جمله قرار می‌دهد.

مانند زبان هندی، بسیاری از فعلهای مرکب به کمک فعل «کردن، شدن، گشتن، داشتن، و خوردن» ساخته می‌شوند. مانند: تلفن کردن، خانه داشتن، زمین خوردن.

در اغلب موارد، بن فعل در حال و گذشته بسیار متفاوت است: فعل «کردن» دارای بن «کرد» در گذشته و «کن» در زمان حال است (می‌کردم، می‌کنم)؛ بن فعل «شستن» در گذشته «شست» و در حال «شور»[1] است؛ فعل «پختن» دارای بن «پز» در زمان حال است ... این مورد بی‌شباهت به دستور زبان یونانی یا زبانهای اسلاوی نیست.

در زبان فارسی، مانند بسیاری دیگر از زبانهای هندواروپایی، زمان فعل ساده و مرکب به کمک افعال معین مشخص می‌شود.

زبان فارسی بسادگی قادر به ساختن کلمات مرکب گوناگون است:

دانشجو (جوینده دانش: دانش + [جو، از فعلِ] «جستن»)؛

آشپزخانه (آش + پز، از فعل «پختن» + خانه)؛

سرباز (بازندهٔ سر: سر + باز، [از فعل «باختن»]).

اما واژگان فارسی دارای ویژگیهای بسیار جالبی است که شامل دو مورد زیر می‌شود:

● به عنوان زبانی که در بطن گروه هندواروپایی قرار دارد؛ تعداد بسیاری از واژگان فارسی مشابه آنچه که قبلاً دربارهٔ زبانهای اروپایی دیدیم، به نظر می‌رسند.

● به عنوان زبان تمدنی ظریف که عمیقاً زیر تأثیر اسلام قرار داشته است، ساختهای مختلفی برای بیان میزان احترام گوینده وجود دارد.

* * *

در مورد کلماتی که شباهت عجیبی با معادل خود در دیگر زبانها دارند، بدون تردید منبع عمده‌ای وجود دارد که عملاً در کلیه زبانهای هندواروپایی یافت می‌شود ــ مانند نام اعداد، نام اندامها، بستگیهای خانوادگی، و جز آن.

عجیبتر اینکه، تعداد بیشتری از کلمات فارسی دقیقاً زبان خاصی را تداعی می‌کنند:

● «گرم» (*garm*) مشابه کلمهٔ ژرمنی *warm*؛

● «گرفتن» (*gereftan*) «تن عنصر صرفی مصدر است» شبیه کلمهٔ آلمانی *greifen*، و کلمهٔ فرانسوی *griffe*[2] و *agripper*[3]؛

● گفتن: (*goftan*) مشابه *govorit* روسی؛

● «است» (*ast*) سوم شخص فعل «بودن» است و معمولاً مانند معادل فرانسوی‌اش، *est*، تلفظ می‌شود: «اِ».

۱. بن مضارع فعل شستن «شو» است. البته در زبان گفت و گو «شور» هم به کار می‌رود. ــ و.

۲. چنگال ــ پنجه ۳. قاپیدن

- علامت صفت تفضیلی «تر» *(tar)* مشابه *er* ژرمنی است. به این ترتیب، صفت تفضیلی «به» *(beh)* «بهتر» *(behtar)* است (با *better* انگلیسی و *besser* آلمانی مقایسه کنید)؛
- معادل «زمین» *(zamin)* در زبان روسی *zemlia* است.
- نام اعداد ترتیبی با پسوند «ـ اُم» *(om)* ساخته می‌شود،[۱] مانند پسوند *ème* - در زبان فرانسوی؛
- نام اعداد «یازده» *(yazdah)* و «دوازده» *(davazdah)* با معادل فرانسوی خود: *onze* و *douze* شباهت بسیار دارند؛
- کلمهٔ «بد» *(bad)* مانند معادل آن در زبان انگلیسی است. اما زبانشناسان این شباهت را اتفاقی می‌دانند، زیرا در دیگر زبانها اثری از این کلمه دیده نمی‌شود.

* * *

زبان فارسی به سبب پیچیده بودن ساختهای مؤدبانه، با زبان ژاپنی قابل قیاس است، مثلاً فعل «گفتن» در بین افراد مؤدب و سطح بالا به کار نمی‌رود. به جای «من می‌گویم» عبارت «عرض می‌کنم» و به جای «شما چه می‌گویید؟» از عبارت «چی فرمودید؟» استفاده می‌شود.

در مکالمات تلفنی، به جای «منتظر باشید»[۲] از کلمهٔ کوتاه «گوشی» استفاده می‌شود. ولی استفاده از جملهٔ کامل «گوشی خدمتتان باشه» مناسبتر است.

عبارت فرانسوی *A qui ai-je l'honneur?* (افتخار آشنایی با چه کسی را دارم؟) را به خاطر بیاورید. در مورد برخی افراد نمی‌توان سؤال کرد: «آقای فلان اینجاست؟»، اما عبارت «آقای فلان تشریف دارند؟»، در واقع، به این مفهوم است که ایشان به ما افتخار حضور می‌دهند؟

شایان ذکر است که کلمهٔ «من» مؤدبانه نیست و به جای آن از کلمهٔ «بنده» (به مفهوم: «من بردهٔ شما هستم») استفاده می‌شود که با کلمهٔ انگلیسی *bind* از همین ریشه قابل مقایسه است. به همین ترتیب، عبارت «قربان‌شما» به طور محسوسی با عبارت فرانسوی *enchanté*[۳] که هنگام معرفی اشخاص در مجالس به کار می‌رود، ارتباط دارد.

اما افسوس که مانند دیگر زبانها، رعایت احترامات بتدریج از بین می‌رود و به عنوان مثال، عبارت جالب «دماغ شما چاق است» در مواقع احوالپرسی، به دست فراموشی سپرده می‌شود.

زبان فارسی علاوه بر نام میوه‌هایی مانند orange[۴] و cerise[۵]، واژه‌های زیر را وارد زبان فرانسوی کرده است: *divan*[۶]، *douane*[۷] (که هر

---

۱. مانند: چهارم، پنجم، یازدهم، صدم، هزارم ...
۲. متن: **"allô!" sedit** ***gushi*** که اصلاح شد. ــ و.
۳. از آشنایی با شما «خوشوقتم»
۴. پرتقال ۵. گیلاس ۶. دیوان
۷. گمرک

دو یکی هستند)؛ *caviar*[۱]؛ *chale*[۲]؛ *babouche* (پاپوش)؛ *spahi* (سپاه، سپاهی)؛ *momie*[۳] (موم)؛ *taffetas*[۴]؛ *tambour*[۵] (کلمات *tabouret*[۶] و *timbale*[۷] نیز از همین کلمه مشتق شده‌اند)؛ *percale*[۸]؛ *pagode*[۹] (*bhagavad* : مقدس)؛ *échec*[۱۰] و *mat*[۱۱] (شهمات:کشته شدن مهرهٔ شاه)؛ *Caravane*[۱۲]؛ *casaque*[۱۳]؛ *bazar*[۱۴] و بویژه *bakchich*[۱۵] و *bakhshidan*[۱۶] به مفهوم هدیه کردن.

تعداد قابل توجهی واژهٔ فرانسوی نیز در زبان فارسی وارد شده‌اند مانند «مرسی» که بسیار متداول است و کلمهٔ جالب «تماشا» (*tamasha*): این کلمه در واقع *état-major*[۱۷] (ستاد ارتش) بوده که به واسطهٔ تلفظ محلی تغییر شکل داده است؛ منشأ این واژه به نمایش باشکوه افراد سواره‌نظام میسیون فرانسه در ایران، در دوران امپراتوری اول برمی‌گردد.

حافظا تکیه برأیام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت اُمروز بفردا فکنم

صورت درست شعر چنین است:

«حافظا تکیه برایام چو سهو است و خطا — من چرا عشرت امروز به فردا فکنم». ــ و.

زبانهای هندی

شبه قارهٔ هند به دارا بودن مجموعه‌ای از زبانهای متعدد شهرت دارد؛ به طوری که فقط زبان انگلیسی قادر به برقراری ارتباط بین ساکنان آن است.

---

۱. خاویار
۲. شال
۳. مومیایی
۴. تافته
۵. طبل
۶. چهارپایه
۷. نقاره
۸. چلوار
۹. معبد (بتخانه)
۱۰. «کیش» در شطرنج
۱۱. «مات» در شطرنج
۱۲. کاروان
۱۳. قزاق
۱۴. بازار
۱۵. بخشش
۱۶. بخشیدن
۱۷. کلمهٔ «تماشا» نمی‌تواند ریشهٔ فرانسوی داشته باشد زیرا از قرنها پیش در زبان فارسی به کار می‌رفته است. خیام (۹۰۰ سال پیش): «این سبزه که امروز تماشاگه ماست ـ تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست». سعدی: «بامدادان به تماشای چمن بیرون آی - تا فراغ از تو نباشد به تماشای دگر» حافظ: «چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل - عنبرافشان به تماشای ریاحین آمد». ــ و.

اما واقعیت تا این حد بغرنج نیست. کشور هند با ۱۳ زبان مهم رسمی در برابر ۶۸۵ میلیون گویشور، از نظر زبانی نسبت به اروپا تنوع کمتری دارد. همچنین باید توجه داشت که حدود ۴۰ زبان هندی بیش از ۱۰۰۰۰۰ گویشور را دربر می‌گیرند.

این مسئله جای تعجب ندارد، زیرا کشورهای دارای فرهنگ باستانی که وحدت سیاسی قدرتمندی را به وجود آورده‌اند، به وحدت زبانی قابل توجهی نیز دست یافته‌اند.

بواقع، مشکل زبانی هند بی‌شباهت با مشکل اروپا نیست: در سرزمینی پهناور و غنی که دارای فرهنگهای وابسته به زبانهایی کاملاً باارزش است، وحدت نظر مردم دربارهٔ انتخاب یک زبان غیرممکن خواهد بود.

در اروپا، مدیریت جوامع اروپایی همهٔ زبانها را با هم مورد استفاده قرار می‌دهد.

در هند، در صورتی که وجود حساسیتهایی مانع از پذیرش زبان ایالتی یا هندی، زبان رسمی کشور، باشد از زبان انگلیسی استفاده می‌شود.

* * *

عامل دیگر ساده‌گرایی این است که ۴۰ زبان عمدهٔ هندی نسبت به یکدیگر خیلی بیگانه نیستند. در واقع، دو گروه بزرگ زبانی وجود دارد: زبانهای هندواروپایی در شمال هند و زبانهای دراویدی در جنوب. گروه اول نزدیک به $\frac{3}{4}$ جمعیت و گروه دوم نزدیک به $\frac{1}{4}$ جمعیت را دربر می‌گیرد. یعنی زبانهایی که در گروه هندواروپایی یا دراویدی قرار نمی‌گیرند بسیار ناچیزند. این زبانها شامل زبانهای موندایی می‌شود که کمتر از ۵ میلیون هندی به آن حرف می‌زنند؛ از جمله مردم بدوی که در مناطق کوهستانی و جنگلهای دورافتاده به قبایل متعددی تقسیم شده‌اند.

همچنین در مرز هیمالیا، زبانهای متعلق به تبت و برمه یافت می‌شوند.

در خاتمهٔ فصل مربوط به زبانهای هندواروپایی، صفحاتی چند به زبانهای هند شمالی اختصاص یافته است؛ سپس فصل زبانهای دراویدی شروع می‌شود. به این ترتیب، زبانهای هندی بدون وقفه بررسی می‌شوند.

زبانهای هندواروپایی هند

زبانهای هندواروپایی هند نزدیک به $\frac{۳}{۴}$ جمعیت این کشور، یعنی ۵۰۰ میلیون نفر، را دربرمی‌گیرند. به این زبانها، در پاکستان (اردو)، بنگلادش (بنگالی)، نپال (نپالی)، و سری‌لانکا (سینهالی) هم صحبت می‌کنند. این‌گونه زبانها در مجموع $\frac{۱}{۳}$ گویشوران زبانهای هندواروپایی، یعنی ۷۰۰ میلیون نفر، را دربرمی‌گیرند و از این نظر مقام ششم را در جهان به خود اختصاص داده‌اند.

زبانهای هندواروپایی هند از وحدت قابل توجهی برخوردارند و مانند زبانهای لاتینی، خویشاوندی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. ایجاد ارتباط زبانی بین گویشوران این‌گونه زبانها بسادگی عملی نیست، اما افراد تحصیلکرده با اندکی تعلیم، قادر به درک سریع مفاهیم گویشوران دیگر زبانهای این گروه خواهند بود.

همان‌گونه که در فصل «خط» دیدیم (از خوانندهٔ کتاب می‌خواهیم که به این فصل مراجعه کند)، به دلیل وجود الفباهای مختلف، تجانس نسبی زبانهای هندواروپایی هند دچار پیچیدگی می‌شود. مسلماً الفباهای مزبور نقاط مشترک زیادی با یکدیگر دارند؛ زیرا ـ به استثنای سینهالی ـ همهٔ آنها از دوانگاری مشتق شده‌اند. اما بدون آموزش تکمیلی، خواندن این‌گونه خطها به طور جدی با اشکال روبه رو می‌شود.

معمولاً چنین تصور می‌شود که خویشاوندی زبانهای هندواروپایی هند ناشی از اشتقاق آن زبانها از زبان سانسکریت است، اما بواقع، این مسئله اندکی پیچیده‌تر است.

کهن‌ترین زبان شناخته شدهٔ هندواروپایی هند، زبان ودایی است که اقوام چادرنشین آریایی حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به آن سخن می‌گفتند.

بر اثر تماس با زبانهای مختلف آن زمان، زبانهای گوناگون دیگری به نام «پراکریت» به وجود آمدند که زبان پالی و سپس زبانهای جدید هند شمالی از آن ریشه گرفتند. سانسکریت زبانی مصنوعی است ساختهٔ فکر زبانشناسان و دستوردانانی که در پی ایجاد زبانی کامل و قادر به بیان کلیهٔ ظرایف تفکر بودند.

به این ترتیب، زمانهای فعل در زبان سانسکریت عبارتند از: گذشته‌ای که تا اکنون ادامه دارد، زمان حالی که در آینده ادامه دارد، و آینده‌هایی کم و بیش قطعی برای بیان مقاصد گذشته، حال، آینده و جز آن.

همچنین زبان سانسکریت واژگان ذهنی را غنی ساخته است. برای مثال، ضمیر شخصی «م ـ من» براساس اینکه به مفهوم وجدان من، احساس من، یا فهم و ادراک من،

باشد، به شیوه‌های مختلف بیان می‌شود.

به این ترتیب، سانسکریت به زبانی «فرهنگی» تبدیل شده ـ چنان که واژهٔ «سانسکریت» در زبان هندی کنونی همین معنا را یافته است. البته پیشتر نیز یک زبان کاملاً عامیانه نبوده است. متنهای زبانهای عامیانه به زبان سانسکریت ترجمه شده‌اند، و این موضوع به وحدت زبانی یا دست کم به جلوگیری از تقسیم‌بندی زبانهای هندی کمک کرده است.

با این حال، زبان پالی که باقی مانده و به تحول خود ادامه داده است، به عنوان زبان مذهبی بودایی در هند جنوبی شناخته شده و این مذهب را به آسیای جنوب شرقی و بویژه برمه منتقل کرده است. اَشکال کاملاً گرد خط برمه‌ای و خط سینهالی که مستقیماً از خط پالی[1] مشتق شده‌اند، از همین جریان ناشی می‌شود.

دربارهٔ زبان سانسکریت باید گفت که اوج شکوفایی این زبان به ۱۵۰۰ تا ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح مربوط می‌شود؛ از آن پس، کاربرد این زبان به دلیل وجود زبانهایی که منشأ زبانهای کنونی هستند بسیار کاهش یافت.

به دلایل سنتی و فرهنگی، زبان سانسکریت هنوز هم زبان قانونی کشور هند شمرده می‌شود. تنها جمعی از هندیان تحصیلکرده کاربرد این زبان را حفظ کرده‌اند. زبان سانسکریت ادامهٔ حیات خود را مدیون خطی است که از دوانگاری یا «خط خدایان» مشتق شده است (deva ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی divin[2]، Dieu[3] و ... است).

ویژگی این خط، خطی افقی در بالای حروف است. واکه‌ها توسط ضمایم یا نشانه‌های تکمیلی که به همخوان‌ها افزوده می‌شوند مشخص می‌گردند.

هندی، زبان اصلی و رسمی کشور هند، نپالی، زبان رسمی کشور نپال، مراتی، و سندی با خط دوانگاری نوشته می‌شوند. خطهای بنگالی، گورموکی (در پنجاب)، و گجراتی مستقیماً از دوانگاری مشتق شده‌اند که با اشتقاق خط گوتیک زبان آلمانی از خط لاتینی یا اشتقاق خط سیریلی از یونانی قابل مقایسه است: شناخت انتقال یک خط به خط دیگر مستلزم آموزش است، اما معمولاً تطابق دو جانبه‌ای بین حروف وجود دارد و شکل آنها تا حد زیادی حفظ می‌شود.

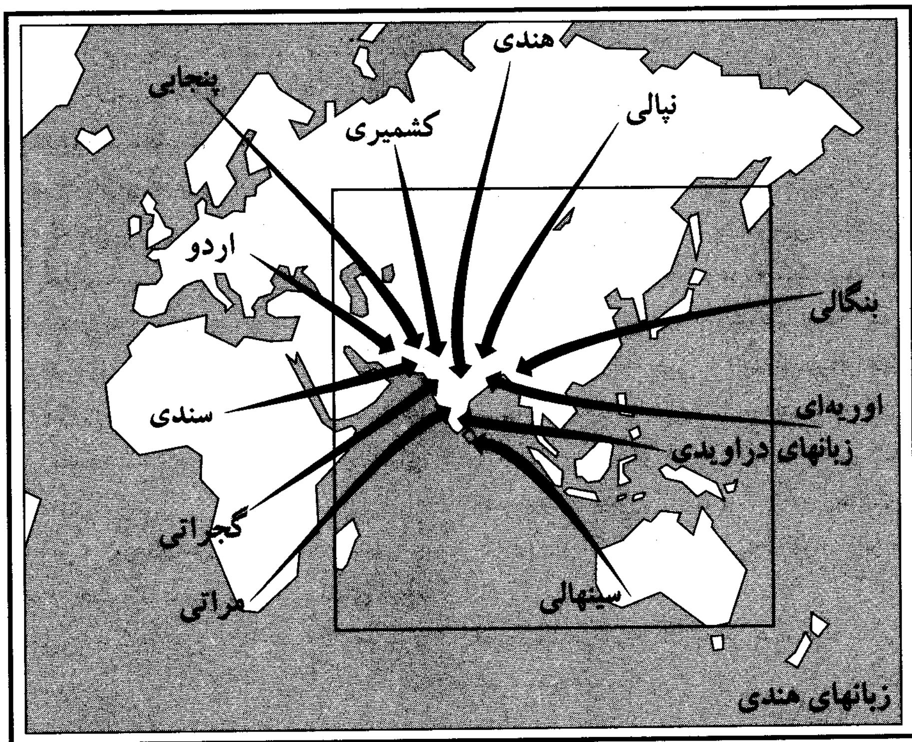
خویشاوندی در زمینهٔ دستور و واژگان نیز به همین ترتیب است. زبان سینهالی که از

---

۱. pali، زبان پالی دارای انواع خط بویژه خط سینهالی کهن بوده است. هنگامی که از خط پالی سخن می‌گوییم، منظور ما همین خط است. ـ ن.

۲. خدایی، ملکوتی

۳. خداوند



قرنها پیش زبانی منفرد بوده فاصلهٔ فراوانی با زبانهای دیگر هندی دارد، اما خویشاوندی آن با زبانهای فوق بسیار آشکار است.

برای مطالعهٔ ویژگیهای مشترک زبانهای هندواروپایی هند، می‌توانید به مسائل کلی مطرح شده در آغاز فصل مربوط به زبانهای هندواروپایی مراجعه کنید. ما اینجا دربارهٔ هر یک از زبانهای اصلی هند توضیحاتی می‌دهیم.

هندی

زبان هندی سومین زبان دنیا پس از چینی پکن و انگلیسی شمرده می‌شود. این زبان در شمال هند، اطراف حوضهٔ گنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد. هندی زبان رسمی ایالات بیهار[1]، مادهیا پرادش (با مفهوم لغوی «ایالت مرکزی»)، اوتارپرادش (ایالت شمالی)،

۱. زبان بیهاری به بنگالی نزدیکتر از هندی است. بیهار نام شهری است در هند که معبد بودایی ویهارا (vihara) در آن است. احتمالاً «بخارا» نیز دارای همین مفهوم است. ــ ن.

راجستان، هاریانا، هیماشال پرادش (ایالت کوههای برفی، یعنی هیمالیا)، و منطقهٔ دهلی است. این مجموعه گاه هندوستان نیز نامیده می‌شود، همان‌طور که زبان هندوستانی به مجموع زبانهای هندی و اردو اطلاق می‌گردد. آنچه که می‌توان به این مجموعه افزود، نه تنها تعداد بسیاری لهجه‌های هندی مانند بیهاری در شرق و راجستانی در غرب، بلکه زبانهای قانونی هند مانند گجراتی و پنجابی را نیز دربرمی‌گیرد. تفاوت اصلی این گونه زبانها با زبان هندی، عدم استفاده از الفبای دوانگاری است.

براساس معیارهای مورد نظر، زبان هندی به مفهوم اخص آن یا به همراه زبانهای اردو، پنجابی، و گجراتی ۲۵۰ تا ۳۵۰ میلیون گویشور دارد.

* * *

با وجود اهمیت این مجموعهٔ زبانی از نظر تعدّاد گویشوران، زبان هندی درخشش بین‌المللی چندانی ندارد. دلایل این موضوع به شرح زیر است:

- با اینکه هندی زبان کل کشور شمرده می‌شود اما، بخصوص به دلیل قدرت زبانهای دراویدی و بنگالی، قادر به تثبیت موقعیت خود به عنوان زبان واحد هند نبوده است.
- اختلافهای هند و پاکستان به طور ساختگی تفکیک زبان هندی از اردو را شدت بخشیده است یا دست کم از تلاش مشترک بین‌المللی در جهت ارتقای زبان ممانعت می‌کند.
- ادامهٔ سیاست کشور هند در زمینهٔ خودکفایی اقتصادی مانع از جریان مبادلات بین‌المللی است.
- نخبگان هندی به دلیل تماس با خارج، تسلط کافی به زبان انگلیسی دارند. این مسئله درخشش زبان هندی را دچار مشکل می‌سازد.

به هر حال، توجه غرب به سومین زبان دنیا بسیار ناچیز است؛ بخصوص اینکه مطالعهٔ زبان هندی عملاً دسترسی به زبان سانسکریت را که یکی از اجداد اسرارآمیز زبانهای هندواروپایی است امکانپذیر می‌کند.

از جمله ویژگیهای اصلی زبان هندی که مسلماً بسیاری از آنها با دیگر زبانهای هندواروپایی مشترکند، می‌توان موارد زیر را نام برد:

- آواشناسی این زبان شامل همخوان‌هایی غنی است که برخی عادی و برخی دیگر دمشی هستند. این همخوان‌ها با الفبای لاتینی به شکل *bh* , *dh* , *th* , *ph* و ... آوانویسی می‌شوند. بنابراین، تلفظ این گونه حروف مانند *th* انگلیسی یا *ph* فرانسوی (یعنی آوای «ف») نیست.

نامی که هندی‌ها بر کشور خود می‌گذارند یعنی: *Bharat*، با یکی از این حروف شروع می‌شود.

- نامهای مذکر و مؤنث شامل ۶ حالت می‌شوند: نهادی، رایی، اضافی، به‌ای و برایی، دری و بایی.
- در این زبان حروف اضافهٔ پیشایند وجود ندارد و به جای آن از حروف اضافهٔ پسایند استفاده می‌شود.
- صفت مطلق پس از اسم قرار می‌گیرد.

• فعلها دارای دستگاه صرف بسیار کاملی هستند؛ در این دستگاه، کاربرد وجه وصفی، فعل معین، و فعل ترکیبی اهمیت ویژه‌ای دارد.
از جمله ویژگیهای خاص زبان هندی می‌توان از موارد زیر نام برد:
جمع از مقررات اصولی پیروی نمی‌کند: نامهای مذکر فقط توسط صفت یا فعل مشخص می‌شوند.

• امکان انجام عمل (مثل: «او می‌تواند این کار را انجام دهد»)، با افزودن فعل معین به بن فعل ساخته می‌شود. این مورد بی‌شباهت با زبانهای ترکی نیست.

• در برخی موارد، فعل متعدی با مفعول بی‌واسطهٔ خود مطابقت می‌کند. این مورد مشابه قاعدهٔ تطبیق وجه وصفی در زبان فرانسوی است. (*La femme* que j'ai vue)[1]

کشمیری

زبان کشمیری بین زبان هندی و زبانهای ایرانی قرار دارد. این زبان از قرن چهاردهم میلادی دارای ادبیات است و خط خاص خود یعنی الفبای شارادا را تقریباً کنار گذاشته، از الفبای عربی (که اندکی تکمیل شده) استفاده می‌کند. زبان کشمیری که فقط ۳ میلیون نفر گویشور دارد، زبان قانونی هند است و علت آن تا حدود زیادی به تثبیت موقعیت هند در اختلاف با پاکستان بر سر این ایالت مربوط می‌شود. این زبان دارای دستگاه واکه‌های بسیار پیچیده، شامل تعداد فراوانی واکه‌های خیشومی است، تنها چهار حالت اشتقاقی دارد، و واژگان عمدتاً اصیل این زبان آن را از دیگر زبانهای هند شمالی مجزا می‌کند.

پنجابی

ایالت پنجاب (با معنای لغوی «پنج رودخانه») از سال ۱۹۴۷ بین هند و پاکستان تقسیم شده است.

پنجابی بسیار نزدیک به زبان هندی و، در نتیجه، به زبان اردو است. زبان پنجابی با آنکه نوشتاری نیست مهمترین زبان کشور پاکستان است. در این کشور از زبان اردو به عنوان زبان نوشتاری استفاده می‌شود.

در هند، این زبان حدود ۱۵ میلیون گویشور دارد و با الفبای ویژه‌ای مشتق از خط دوانگاری به نام گورموخی (با معنای لغوی «دهان گورو، یا دهان استاد») نوشته می‌شود.

پنجابی زبان سیک‌هاست[2] که با عمامه و سربندی که ریش آنها را نیز می‌پوشاند براحتی قابل شناسایی هستند. نام بسیاری از سیک‌ها، سینگه (به معنای «شیر») است.

مذهب سیک که تک‌خدایی است و در قرن ۱۶ توسط استاد نانک پایه‌گذاری شده، تنها نیمی از

---

۱. «زنی که من دیدم». e در وجه وصفی گذشته (vue)، نشانهٔ مؤنث است.

پنجابی‌ها را دربر می‌گیرد: بنابراین، زبان پنجابی از محدودهٔ سیک[۱]ها بسیار فراتر می‌رود.

گجراتی

در ایالت گجرات که در ساحل اقیانوس هند، در مرز پاکستان و بمبئی واقع شده، از زبان گجراتی استفاده می‌شود. این زبان در حدود ۳۰ میلیون گویشور دارد. زبان گجراتی خویشاوند نزدیک زبان هندی است، اما از خط ویژه‌ای استفاده می‌کند. گجراتی از زبانهای قانونی هند است و هفتمین زبان مهم این کشور شمرده می‌شود.

مراتی

مراتی زبان قانونی ایالت ماهاراشتارا است که مرکز آن بمبئی است.

این زبان مانند زبان هندی با الفبای دوانگاری نوشته می‌شود، اما ویژگیهای کهن زبان مراتی نسبت به دیگر زبانهایی که تاکنون بررسی کردیم به آن اصالت بیشتری می‌بخشد.

مراتی بسیار نزدیک به کوکانی، زبان «گوآ»هاست و شبیه‌ترین زبان به زبان سینهالی شمرده می‌شود. زبان مراتی نزدیک به ۵۰ میلیون گویشور درکشور هند دارد که از این تعداد، ۴۵ میلیون نفر در ایالت ماهاراشتارا زندگی می‌کنند. به همین دلیل، این زبان چهارمین زبان مهم شمرده می‌شود.

اوریه‌ای

در ایالت اُریسه واقع در شرق هند، بین بنگال و اندهراپرادش، به زبان اوریه‌ای حرف می‌زنند.

این زبان حدود ۲۲ میلیون نفر، یعنی ۸۰٪ جمعیت این ایالت، را دربر می‌گیرد.

خارج از اریسه، فقط ۲ میلیون هندی به این زبان حرف می‌زنند و تقریباً همهٔ آنها در ایالتهای مجاور و نزدیک مرزها سکونت دارند.

اریسه ایالت معروفی نیست و شامل قبایل متعددی با زبانهای دراویدی یا موندایی می‌شود. این ایالت با آنکه منابع ارزشمند معدنی آهن و آلومینیوم دارد، هنوز هم از نظر صنعتی پیشرفت چندانی نکرده است.

---

۱. sikh [از هندی = متعلّم، تلمیذ، پیرو]، پیرو آیین سیک. سیک‌ها گروه نیرومندی از مردم پنجاب شرقی (هند) را تشکیل می‌دهند. مردمی قوی‌بنیه، بلند قامت، و شجاع و دارای شجاعت اخلاقی هستند؛ موهای سر را بلند نگه می‌دارند. و ریش خود را نمی‌تراشند، عمامه بر سر می‌گذارند و از قرن هجدهم به بعد کلمهٔ سینگه (singh) [= شیر] را به اسم خود الحاق می‌کنند. عدهٔ سیک‌ها را بیش از ۶ میلیون تخمین زده‌اند. معبد ملی آنها معبد زرین آمریتسار است، و کتاب دینی آنها گرنته *(granth)* می‌باشد. سیک‌هابرروی هم ۱۰ گورو (guru) [=معلم روحانی] داشته‌اند (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

کشور فرانسه در ارتباط با پروژهٔ کارخانهٔ آلومینیوم با این ایالت همکاری می‌کند.

شهر نوین بهووانشوار که در نزدیکی معابد بسیار معروف هند و با همین نام واقع شده، جایگزین کوتاک، پایتخت قدیم این ایالت شده است.

زبان اوریه‌ای که نزدیک به بنگالی است، از خط ویژه‌ای استفاده می‌کند که اَشکال کاملاً گرد آن یادآور خط پالی است. در واقع، حروف این خط بی‌شباهت به حروف دوانگاری نیست. اما به جای خط افقی بالای حروف، نوعی نیم‌دایره به کار می‌رود.

شایانِ ذکر است که زبان اوریه‌ای به خط دوانگاری هم نوشته می‌شود، اما از خط بنگالی استفاده نمی‌کند.

بنگالی

بنگالی که زبان رسمی بنگلادش و ایالت بنگال هند است، در حدود ۱۳۰ میلیون نفر جمعیت متراکم را دربرمی‌گیرد که در بنگلادش اکثر آنها مسلمان و در هند، پیرو مذهب هندو هستند. این زبان، شرقی‌ترین زبان هندواروپایی شمرده می‌شود و به نظر می‌رسد که از قرن هشتم میلادی موجودیت انفرادی خود را به دست آورده است.

از نظر اهمیت تعداد گویشوران، بنگالی هشتمین زبان جهان، درست قبل از زبان فرانسوی است، و سپس از زبانهای هندی و تلوگو، سومین زبان هند به شمار می‌رود؛ قدرت فرهنگی این زبان شایان توجه است. رابیندرانات تاگور، نویسندهٔ بنگالی در سال ۱۹۱۳ جایزهٔ ادبی نوبل را به دست آورد.

نام بنگال *Bengale* (*Vanga* , *Anga* یا *Banga*) به دوران بسیار قدیم بازمی‌گردد.

ویژگیهای زبان بنگالی با زبان هندی تفاوت چشمگیری ندارد. مسلماً الفبای بنگالی متفاوت است، اما به دلیل نزدیکی زیاد به دوانگاری، حروف دو به دو با یکدیگر تطابق دارند و بسیاری از آنها در این دو الفبا شبیه هم هستند.

از نظر آواشناسی، زبان بنگالی *á* کوتاه زبان هندی را *o* تلفظ می‌کند (*sri - Nagar* و *chander-nagor* را با هم مقایسه کنید).

زبان فارسی تا سال ۱۸۳۶ زبان رسمی حکومت بنگال بوده است. به همین دلیل، هنوز هم برخی کلمات و پسوندهای فارسی در این زبان یافت می‌شود.

آسامی

این زبان که به زبان بنگالی نزدیک است و با همان الفبا نوشته می‌شود، نزدیک به ۱۰ میلیون‌نفر گویشور در ساحل رودخانهٔ براهماپوترا، در مرکز ایالت آسام دارد. آسامی

زبان قانونی هند است، اما فقط ۶۰٪ جمعیت ایالت را دربر می‌گیرد و در خارج از ایالت عملاً کاربرد ندارد. قبل از اختتام فصل زبانهای هندواروپایی هند، لازم است به طور خلاصه بررسی ۳ زبان دیگر وابسته به این گروه که هر یک زبان رسمی کشور مستقلی هستند بپردازیم: زبان اردو در پاکستان، نپالی در نپال، و سینهالی در سری‌لانکا (سیلان سابق).

اردو

نام «اردو» از کلمهٔ ترکی *ordu* به مفهوم «سپاه» گرفته شده است. کلمهٔ فرانسوی *horde*[1] نیز از همین ریشه است. اردو (*ourdou* در زبان فرانسوی و *urdu* در انگلیسی) که زبانی هندوستانی و، در نتیجه، نزدیک به هندی است، زبان درباری فرمانروایان مغول در قرن هشتم بوده است. نام اردو به این دوره مربوط می‌شود: یعنی زبان اردوی سلطنتی.

اردو زبان رسمی پاکستان و نیز از زبانهای قانونی هند است که جمعیت قابل توجهی از مسلمانان در گفتار و نوشتار خود از آن استفاده می‌کنند. خط اردو، در واقع، خطی عربی است که از نظر شیوهٔ نگارش با خط فارسی بسیار مشابهت دارد. الفبای عربی با حروف ژ، چ و پ فارسی تکمیل شده و علاوه بر آن دارای نشانهٔ ویژه‌ای (در واقع همان *ta* عربی [ط]) است که در بالای حروف دمشی خاص آواشناسی هند شمالی قرار می‌گیرد.

به دلیل مشابهت زبان اردو با زبان هندی، ارزیابی تعداد گویشوران این زبان دشوار است. ارائهٔ آمار کسانی که از زبان اردو به عنوان زبان نوشتاری استفاده می‌کنند، ساده‌تر است: در حدود ۱۰۰ میلیون نفر به این زبان می‌نویسند که $\frac{۲}{۳}$ آنها در پاکستان و $\frac{۱}{۳}$ در هند زندگی می‌کنند.

ہتھیلی پہ سرسوں جمانا

کاشتن دانهٔ خردل در کف دست

(کار محالی را انجام دادن)

نپالی

نپالی زبان رسمی کشور نپال، تنها زبان نیمی از جمعیت ۱۲ میلیونی این کشور است.

بواقع، بسیاری از مردم نپال به لهجه‌های تبتی که معروفترین آنها «نواری» است و به دیگر زبانهای هند از جمله زبان هندی حرف می‌زنند.

زبان نپالی در کشور هند نیز حدود ۱/۵ میلیون گویشور دارد و *pahari* (پاهاری، با معنای لغوی «کوه‌نشین») نامیده می‌شود.

بنابراین، در مجموع ۷/۵ میلیون نفر یا

۱. گروه و دسته؛ قبیلهٔ چادر نشین و خانه به دوش.

بیشتر به زبان نپالی سخن می‌گویند و ۲ میلیون نفر دیگر نیز با این زبان آشنایی دارند.

زبان نپالی به استثنای چند مورد تغییرات آوایی یا کاربرد کلمات وامگرفته از واژگان دیگر زبانها، از ویژگی زبانی قابل توجهی برخوردار نیست که آن را از زبان هندی متمایز سازد.

به عنوان مثال، مصدر در افعال هندی با افزودن پسوند *na* ـ به بن فعل ساخته می‌شود و در زبان نپالی این پسوند به *nu* ـ تغییر می‌کند. مثلاً فعل «انجام دادن» در زبان هندی *karna* و در زبان نپالی *garnu* است.

در بین کلمات بسیار متداولی که در دو زبان مذکور کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند، می‌توان از کلمهٔ «جاده» نام برد که در زبان نپالی *bato* و در زبان هندی *marga* گفته می‌شود. با این حال، در زبان هندی کلمهٔ *bat* با مفهوم «جاده» وجود دارد، اما کاربرد آن چندان رایج نیست.

سینهالی[1]

زبان سینهالی و خویشاوند بسیار نزدیک آن یعنی زبان دیوهی در مالدیو، جنوبی‌ترین زبانهای هندواروپایی شمرده می‌شوند؛ البته بدون درنظر گرفتن استقرار زبانهای هندواروپایی در نیمکرهٔ جنوبی. تنها در سری‌لانکا یا سیلان سابق و تقریباً $\frac{2}{3}$ جمعیت این کشور به زبان سینهالی حرف می‌زنند. ۲۵٪ این جمعیت از زبان تامیلی استفاده می‌کنند.

گویشوران زبان سینهالی ۸ تا ۹ میلیون نفر و گویشوران زبان دیوهی ۲۰۰۰۰۰ نفر برآورد می‌شوند.

زبان سینهالی شکل نسبتاً قدیمی زبانهای هند شمالی است. تأسیس سلطان‌نشین سیلان توسط شاهزاده‌ای از شمال هند به نام ویجایا، در واقع به قرن پنجم پیش از میلاد برمی‌گردد؛ این زبان نیز ظاهراً ویژگیهای مربوط به این دوره را حفظ کرده است. ویژگی آواشناسی زبان سینهالی تقدم واکه‌های *a* و *i* در بین دیگر واکه‌هاست.

این ویژگی بخصوص در واژگان «عالمانهٔ» مشتق از زبان سانسکریت که کلمات بسیار دراز و کشیده‌ای دارد، دیده می‌شود:

pradarshanaya: نمایشگاه

antardjatika (*antar=inter* :بین) بین‌المللی

kamkarusamitiya سندیکا

vyaharanaya تلفظ

nava- پسوند مصدر است که با پسوند *na*- در زبان هندی و *nu*- در زبان نپالی شباهت دارد.

مثال: فعل «دادن»[2]:

سینهالی *dennava*

---

۱. طبق املای سنتی فرانسوی، این کلمه **cinghalais** نوشته می‌شود و دلیل خاصی نیز برای آن وجود ندارد. **singha** به معنی «شیر» است که در کلمهٔ **singapour** (سنگاپور) (شهر شیر) هم دیده می‌شود. «شیرزاد» عنوان نخستین پادشاه سیلان بوده است. ـ ن.

۲. مقایسه کنید با معادل آن در زبان فرانسوی: **donner**.

هندی *dena*

نپالی *denu*

خط سینهالی مستقیماً از پالی، خط کتابهای مقدس بودایی، مشتق شده و کشور سری‌لانکا از قرن سوم قبل از میلاد تاکنون به آن وفادار بوده است.

دستور زبان سینهالی در مقایسه با زبانهای شمالی گیج‌کننده است: پسوندهای فعلی بی‌شماری مشابه پسوندهای زبان ترکی به ساخت قید فاعلی، وجه وصفی، وجه شرطی، اسم مصدر، و ... کمک می‌کنند. این پسوندها گاه موجب تغییر واکه‌ها در بن فعل می‌شوند.

واژگان زبان سینهالی که کاملاً از ریشهٔ هندواروپایی است، دچار تغییرات زیادی شده است، به طوری که ارتباط زبانی بین سینهالی‌زبانان و ساکنان هند شمالی اصولاً امکانپذیر نیست.

زبان عامیانه در مقایسه با زبان ادبی بسیار ساده‌تر است، در حالی که طبقات بالای جامعه همراه با نگرش تحقیرآمیز نسبت به زبان ملی خود، با کمال میل به انگلیسی حرف می‌زنند.

* * *

کلمهٔ *beriberi*[1] از زبان سینهالی وارد زبان فرانسوی شده است. این کلمه که به مفهوم «ضعیف» است، به بیماری اطلاق نمی‌شود؛ بلکه منظور عوارض ناشی از بیماری است.

از دیگر زبانهای هندواروپایی هند نیز در حدود ۴۰ واژه وارد زبان فرانسوی شده و این انتقال واژگان اغلب از طریق زبان انگلیسی یا پرتغالی بوده است. بسیاری از کلمات مزبور، بویژه نام گیاهان، جانوران، مواد معدنی محلی، و نیز اقسام پارچه، اکنون کاربرد ندارند.

این وامگیری‌ها در دوره‌ای انجام شده که شناخت زبانهای هندی در مراحل اولیهٔ آن بوده و به همین دلیل، معمولاً انتساب آن به یک زمان مشخص بسیار دشوار است.

بدون ذکر دقیق ریشهٔ کلمات، یادآوری می‌کنیم که کلمات فرانسوی زیر به زبانهای هندواروپایی هند تعلق دارند:

curry

(«کاری[2]» که از قرن هفدهم در زبان فرانسوی "*cari*" نوشته می‌شود)

kaki (خاکی، خاکی رنگ)

bungalow

(خانه‌هایی به سبک خانه‌های بنگالی)

shampooing[3]

(از یک فعل هندی به معنای «فشار دادن» یا «مالش دادن»)

pyjama

پای جامه (*py* یا *pied* فرانسوی به معنای «پا» همریشه است)

jungle جنگل

palanquin[4]

yoga[5]

---

۱. بری‌بری، بیماری عصبی ناشی از کمبود ویتامین ب در غذا.

۲. «کاری» نوعی ادویهٔ هندی است که امروزه در ایران هم به کار می‌رود. ــ و.

۳. شست و شوی سر

۴. تخت روان

۵. یوگا

chale[1] (کلمهٔ هندی ـ فارسی)

tourmaline[2] (کلمهٔ سینهالی)

bégum[3] (مؤنث‌بیگ "*beg*"؛ اسامی دیگر *bey*)

nabab (نـواب، لقب افسـران و حکـمرانـان هندی، نام دیگر نایب)

punch[4] (مشتق از کـلمهٔ «پـنج» *pandj*؛ ایـن نوشیدنی در اصل دارای پنج نوع مـاده بـوده است).

inde
भारत

---

۱. شال
۲. نوعی مادهٔ معدنی
۳. بیگم
۴. نوعی نوشیدنی الکلی

۲

زبانهای دراویدی

چهار زبان هند جنوبی که خویشاوندی بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند، اساس گروه زبانهای دراویدی را تشکیل می‌دهند: تامیل، تلوگو، مالایالم و کناره‌ای.

چهار زبان نامبرده از زبانهای قانونی هند شمرده می‌شوند. زبانهای دراویدی کم‌اهمیت‌تری نیز وجود دارند، مانند گوندی و کویی با مجموع ۵ میلیون نفر گویشور که در حال کاهش و زوال‌اند.

براهویی، زبان منفرد پاکستان-که فقط چند صد هزار گویشور دارد، نیز جزء گروه زبانهای دراویدی به شمار می‌آید. نکتهٔ یادشده بیانگر این مطلب است که قلمرو زبانهای دراویدی پیش از مهاجرت اقوام هندواروپایی تا شمال هند نیز امتداد داشته یا براهویی زبان مهاجران بوده است.

واژگان براهویی بسیاری از کلمات دارای ریشهٔ فارسی را پذیرفته است.

تامیل

زبان تامیل در ایالت تامیل نادو (یعنی حکومت تامیل) که مرکز آن مَدرَس است به کار می‌رود. همچنین ۵ تا ۶ میلیون مهاجر در چهار گوشهٔ جهان به آن سخن می‌گویند: سنگاپور که زبان رسمی آن تامیل است، مالزی، جزیرهٔ موریس، ترینیداد و بخصوص افریقای جنوبی (در ایالت دوربَن).

دهها هزار فرانسوی تامیلی‌الاصل هستند. برخی از آنها زبان خود را فراموش کرده‌اند، مانند ۵۰۰۰۰ نفر از ساکنان جزایر آنتیل فرانسه و جزیرهٔ رئونیون که

هندی‌الاصل بوده و پس از لغو بردگی به عنوان کارگر قراردادی به این جزایر مهاجرت کرده‌اند. برخی دیگر که اخیراً در فرانسه استقرار یافته‌اند، در محیط خانواده و مجامع دوستانه به این زبان سخن می‌گویند و سعی در زنده نگاهداشتن آن دارند. گروههای مزبور در اصل، ساکنان نمایندگیهای سابق تجاری فرانسه در هند هستند که از سال ۱۹۵۴ به کشور هند پیوستند، بخصوص شهر پوندیچری در نزدیکی مدرس با ۲۰۰۰۰۰ جمعیت. امروزه نیز ۱۵۰۰۰ تامیلی با ملیت فرانسوی در این مناطق زندگی می‌کنند و در کشور هند از نظر قانونی، خارجی شمرده می‌شوند.

தமிழ் நாடு

Tamil nadu

سرزمین تامیل

تعداد گویشوران زبان تامیل از ۵۰ میلیون نفر تجاوز می‌کند که در حدود ۴۵ میلیون نفر آنها در هند، و ۳ میلیون نفر در سریلانکا سکونت دارند.

زبان تامیل دارای ادبیات بسیار قدیمی است و از این نظر، معروفترین زبان دراویدی شمرده می‌شود.

الفبای تامیل به دلیل سادگی و اشکال بسیار زاویه‌دار آن، از الفبای دیگر زبانهای دراویدی متمایز می‌گردد.

مالایالم

در ایالتِ کرالا، واقع در ساحل جنوب غربی هند که سابقاً به عنوان ساحل مالابار معروف بوده است، زبان مالایالم در حدود ۲۵ میلیون گویشور دارد. کلمهٔ مالابار (Malabar) مانند *malayalam*، براساس ریشهٔ دراویدی *malai* به معنای «کوهستان» ساخته شده است. کرالا یعنی «سرزمین درختان نارگیل».

مهمترین شهر این ایالت کوچین است با یک میلیون نفر جمعیت و مرکز آن تریوندروم (Trivandrum) با حدود نیم میلیون جمعیت است. این کلمه در اصل *Tiruanandapuram* به معنای «شهر سعادت ابدی» بوده که توسط استعمارگران بریتانیایی

تغییر شکل یافته است. میزان تحصیلات در ایالت کرالا نسبت به دیگر ایالتهای هند سطح بالاتری دارد. در این ایالت، مسیحیان سهم عمده‌ای در کل کشور دارند ـ ۲۵٪ ـ مسیحیت رهاورد قدیس تومای حواری[1] در قرن اول میلادی است؛ در قرن شانزدهم، یعنی زمانی که قدیس فرانسوا گزاویه[2] به این گونه جوامع مذهبی روح تازه‌ای دمید، آئین شامی‌مالاباری به روم نزدیک شد. ایالت کرالا سخت دچار عارضهٔ بیکاری است. حکومت این ایالت گرایش کمونیستی دارد. بسیاری از اتباع کرالا بخصوص به امیرنشینهای خلیج عرب[3] و فارس مهاجرت می‌کنند. ۹۵٪ ساکنان این ایالت به زبان مالایالم حرف می‌زنند. زبان نمایندگی تجاری سابق فرانسه، به نام ماهه، نیز مالایالم است.

زبان مالایالم از تامیل کهن مشتق شد و بسیار دیر، یعنی در فاصلهٔ قرنهای ۱۲ و ۱۵ میلادی، از آن جدا شد. در آن زمان، برهمن‌ها بسیاری از کلمات سانسکریت را وارد واژگان دراویدی کردند که کاربرد آنها تلطیف فرهنگی شمرده می‌شد. در نتیجه، زبانی ترکیبی به نام مانی پراوالم به وجود آمد. این کلمه با معنای لغوی «مروارید و مرجان»، تجسم شاعرانهٔ پیوند دو زبان است.

تلوگو

تلوگو از نظر تعداد گویشوران، مهمترین زبان دراویدی شمرده می‌شود. این زبان در حدود ۵۲ میلیون گویشور دارد که اکثر آنان در ایالت اندهرا پرادش زندگی می‌کنند. (پرادش واژهٔ هندواروپایی به معنای «ایالت»؛ و اندهرا نام حکومتی دراویدی مربوط به اوایل عصر مسیحیت است). حیدر آباد، مرکز این ایالت با بیش از دو میلیون نفر جمعیت، پنجمین شهر مهم هند به شمار می‌آید. این شهر اسلامی قبل از سال ۱۹۴۷ مرکز حکومت شاهزادگان (مهاراجه) بوده است.

با اینکه از ۷ قرن پیش کتیبه‌هایی به زبان تلوگو بر جای مانده است ارزش ادبی این زبان با زبان تامیل برابری نمی‌کند. زبان تلوگو به اندازهٔ دیگر زبانهای دراویدی به زبان

---

۱. apôtre Thomas ، تومای حواری، نامش دیدوموس (Didumos) [یونانی = توأم]، یکی از حواریون ۱۲ گانه (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

۲. Saint François Xavier، معروف به رسول هند، (۱۵۰۶-۱۵۵۲)، مبلغ یسوعی، از مردم باسک. (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

۳. منظور «خلیج فارس» است.

تامیل نزدیک نیست. زبان ۸۶٪ از جمعیت ۵۴ میلیونی اندهرا پرادش، تلوگو است، اما اقلیتهای قابل توجهی نیز در تامیل نادو یا ایالت میسور به این زبان حرف می‌زنند. در یانائون، نمایندگی سابق تجاری فرانسه، نیز به زبان تلوگو حرف می‌زنند.

کناره‌ای

کناره‌ای اولین زبان دراویدی است که از تامیل جدا شد. قدیمیترین کتیبهٔ مربوط به این زبان از قرن پنجم میلادی بر جای مانده و کتابی در مورد «فن شاعری» در قرن نهم به این زبان نوشته شده است.

۶۵٪ از جمعیت ۳۵ میلیونی ایالت میسور یا کارناتاکا به این زبان سخن می‌گویند. کسی که به زبان کناره‌ای حرف می‌زند کنادیگا *(Kannadiga)* نامیده می‌شود.

مرکز ایالت میسور، شهر صنعتی بنگلور (یعنی «منبع طلا») با بیش از ۲ میلیون نفر جمعیت است. این شهر در فنون بسیار مدرن مانند هواپیماسازی و الکترونیک تخصص یافته است.

میسور پایتخت قدیمی مهاراجه و مرکز توریستی و دانشگاهی با حداکثر ۵۰۰ هزار نفر جمعیت است.

زبان کناره‌ای حدود ۲۵ میلیون نفر هندی را دربرمی‌گیرد که از این تعداد ۳ میلیون نفر در خارج از ایالت کارناتاکا زندگی می‌کنند.

ویژگیهای زبانهای دراویدی

دستور و واژگان زبانهای دراویدی شباهت بسیار با یکدیگر دارند. ارتباط زبانی بین گویشوران زبانهای دراویدی تنها با اندکی تعلیم، امکانپذیر است. برای کسی که به یکی از زبانهای دراویدی آشنایی کامل داشته باشد، حرف زدن به زبان دیگر این گروه بسیار ساده است، همان‌گونه که فهم زبان ایتالیایی توسط یک فرانسوی آشنا به زبان لاتینی به سادگی امکانپذیر است.

کاربرد الفباهای مختلف در این زبانها اندکی موجب پیچیدگی مسائل می‌شود؛ اما الفبای زبانهای تلوگو و کناره‌ای بسیار نزدیک به یکدیگرند و الفبای مالایالم که شامل حروف زبانهای نامبرده می‌شود، دارای اَشکالی است که به الفبای تامیل نزدیکتر است.

همگی این الفباها طبق اصول الفباهای هند شمالی تشکیل شده‌اند (در این مورد می‌توانید به فصل مربوط به خط مراجعه

کنید): همخوان با نشانه‌ای کـه بـیانگر واکـه است تکمیل می‌شود. محل این نشانه‌ها بسته به نوع واکه متغیر است:

- قبل از همخوان برای *é*؛
- بعد از هـمخوان بـرای *a* کشـیده (*a* کـوتاه نوشته نمی‌شود)؛
- پایین همخوان برای *ou*؛
- بالای همخوان برای *i*؛
- سمت راست و چپ همخوان برای *o*

الفباهای دراویدی، مانند الفباهای زبـان سینهالی یا برمه‌ای از خط پالی مشتق شده‌اند و شامل ۱۰ واکه (کوتاه و کشیده: *a*، *e*، *i*، *o* و *u*) و ۳۶ همخوان هستند؛ به استثنای زبان تامیل که فقط دارای ۱۸ همخوان است.

مشکل عمدهٔ خواندن خطهای مزبور بـه حـروف مـرکبی مـانند *ksh, kr* ... مـربوط می‌شود. بخشی از همخوان دوم به همخوان اول اضافه مـی‌شود و شـکـل درهـمی را بـه وجود می‌آورد.

برای مقایسهٔ دستگاههای مختلف خط در دنیا، می‌توانید به جدولهای مربوطه مراجعه کنید.

از نظر آواشناسی، زبانهای دراویدی کمی دشوارتر از زبانهای هند شمالی هستند. به نظر می‌رسد که زبانهای دراویدی به طـور کـامل تلفظ نمی‌شوند و گویشوران این زبـانها مـعمولاً بسیار تند حرف می‌زنند.

برخی حروف دراویدی در زبان فرانسوی معادلی ندارند و تلفظ آنها دشوار است: مثلاً در زبان تامیل علاوه بر *r* و *l*، حرف دیگری وجود دارد کـه مـعمولاً بـه شـکـل *ll* نـوشته می‌شود و تلفظ آن بـین آن دو حـرف است. همچنین تکیه بسیار روی حرف *r* که به شکل *rr* و تقریباً *trr* تلفظ می‌شود.

در مجموع، دستگاه آوایی زبانهای دراویـدی اختلاف زیادی با دستگاه هندواروپایی ندارد.

* * *

ویژگیهای مربوط به دستور زبانهای دراویدی عبارتند از:

- کـاربرد حـروف اضـافهٔ پسـایند بـه جـای حروف اضافهٔ پیشایند؛
- اشتقاق پذیر بودن اسم، و اینکه معمولاً هر اسم دارای ۸ حالت است؛
- وجود سه جنس مذکر، مؤنث و خنثی که در ضمیرهای شخصی کاملاً مشخص است.

این سیستم از زبان سانسکریت گرفته شده است؛

- وجود یک پسوند برای جمع بستن اسم و ضمیر؛
- وجود دو ضمیر اول شخص جمع، یکـی شامل مخاطب و دیگری غیرشامل؛
- وجود سیستم فعلهای تصریفی بسیار غنی؛
- قرار گرفتن فعل در آخر جمله، و صفت قبل از اسم؛
- جایگزینی جمله‌های پیرو توسط سـیستم وجه وصفی؛
- فقدان نواخت‌ها؛
- فقدان پیشوند و میانوند؛
- فـقدان تـثنیه، بـرخـلاف گـروه زبـانهای هندواروپایی.

همهٔ این ویژگیها، به استثنای وجود دو ضمیر

اول شخص جمع و نیز فقدان تثنیه، در زبانهای هندواروپایی هند شمالی نیز دیده می‌شوند.

بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که آیا زبانهای دراویدی واقعاً از زبانهای هندواروپایی فاصلهٔ زیادی دارند؟

زبانشناسان وجود خویشاوندی فرضی را رد می‌کنند، زیرا واژگان بسیار متجانس زبانهای دراویدی کاملاً از واژگان زبانهای هندواروپایی مجزاست.

اما اخیراً واژگان مشترکی به وجود آمده است، بخصوص اقوام دراویدی پیرو آئین برهمایی تعداد بسیاری از کلمات سانسکریت را وارد واژگان خود کرده‌اند. کاربرد واژگان سانسکریت نشانهٔ طبقهٔ تحصیلکرده شمرده می‌شود، اما هیچ گونه خویشاوندی زبانی را اثبات نمی‌کند.

فقط می‌توان گفت که بین گویشوران زبانهای دراویدی و زبانهای هندواروپایی هند شمالی، نوعی شباهت در ساختار فکری وجود دارد که دستور زبان بیانگر آن است. اما در زمینهٔ واژگان، اختلاف اساسی به چشم می‌خورد.

چنین شرایطی به عنوان مثال بین زبانهای باسکی و گرجی یا زبانهای ترکی از یک سو و زبان ژاپنی، زبانهای سیبریایی و زبانهای بومی آمریکا از سوی دیگر، وجود دارد. در صورتی که چنین شباهتی ناشی از خویشاوندی باشد، این خویشاوندی به زمانهای بسیار دور، یعنی دست کم به ۱۰ هزار سال پیش، برمی‌گردد؛ چراکه خویشاوندی زبانهای هندواروپایی نیز که بسیار آشکارتر است، در برخی شاخه‌های دورتر به هزاران سال پیش مربوط می‌شود.

در خاتمهٔ فصل زبانهای دراویدی، به ذکر نمونه‌هایی از واژگان این گونه زبانها و جمله‌های ساده‌ای می‌پردازیم که بیانگر مباحث مطرح شده خواهد بود.

در مورد ساخت جمله، برای جملهٔ «شما کجا می‌روید؟» زبان تامیل می‌گوید: *ni engae pohkirray?* که معنای لفظ به لفظ آن چنین است: «شما *(ni)*، کجا *(engae)*، می‌روید *(pohkirray)*».

بن فعلی *poh* دارای دو عنصر صرفی است: *kira* بیانگر زمان حال، و *ay* بیانگر دوم شخص است. عناصر صرفی از بن فعل، که اغلب تک هجایی است، معمولاً طولانیتر می‌شوند.

* * *

زبانهای دراویدی علاوه بر تعداد فراوان کلمات سانسکریت، از زبان پرتغالی نیز واژه‌هایی در مورد اثاث منزل گرفته‌اند: *jannal* (از کلمهٔ *janela*): پنجره؛ *meja* (از کلمهٔ *mesa*): میز؛ و ... زبان فرانسوی نیز کلمهٔ *catamaran*[1] (*cata - maran* : بستن درختان) را از زبان تامیل، و *patchouli*[2]، *teck*[3]، *coprah*[4] و *palanquin*[5] را از زبان مالایالم گرفته است.

---

۱. نوعی کشتی بادبانی یا موتوری با دو بدنهٔ به هم چسبیده

۲. نوعی گیاه معطر

۳. نوعی چوب

۴. مغز نارگیل

۵. تخت روان

	تلوگو	کناره‌ای	مالایالم	تامیل
چشم	*kannu*	*kannu*	*kannu*	*kanu*
بینی	*mukku*	*mukku*	*mukku*	*mukku*
دندان	*pallu*	*hallu*	*pallu*	*pal*
سر	*tala*	*thale*	*tala*	*thalai*
دست	*cheyi*	*kai*	*kayyu*	*kai*
تخم‌مرغ	*guddu*	*motte*	*mutta*	*muddai*
یک	*okati*	*ondu*	*onnu*	*onrru*
دو	*remdu*	*eradu*	*rantu*	*iranndu*
سه	*mudu*	*muru*	*munnu*	*munru*
چهار	*nalugu*	*nalku*	*nalu*	*nanku*
پنج	*aidu*	*aidu*	*antshu*	*aiyinthu*

۳

زبانهای سامی، حامی و کوشی

خاستگاه زبانهای سامی، که معروفترین آنها عربی و عبری است، خاور نزدیک و شبه جزیرهٔ عربستان است.

زبان بسیاری از درخشانترین تمدنهای بشری از جمله تمدنهای آشوری، بابلی، اوگارتین، کنعانی، فنیقی و ... سامی بوده است.

همچنین زبان امهری، زبان رسمی اتیوپی کنونی، و زبان مالتی که در واقع یکی از لهجه‌های عربی است، متعلق به خانوادهٔ زبانهای سامی هستند.

خویشاوندی در زمینهٔ ساختار و واژگان، زبانهای سامی را با آنچه که زبانشناسان زبانهای حامی می‌نامند، مانند مصری کهن و زبان بربری، پیوند می‌دهد.

زبانشناسان ارتباط دورتر و ظریفتری را نیز با زبانهای شاخ افریقا مانند سومالیایی، عفّار، وگالایی که زیر عنوان زبانهای کوشی شناخته می‌شوند جست‌وجو کرده‌اند.

با توجه به زبانهای نامبرده، گستردگی جغرافیایی این‌گونه زبانها مشخص می‌شود که از شمال افریقا (ساکنان جزایر قناری نیز قبلاً به زبان بربری وگوآنش حرف می‌زدند) تا مرزهای ایران امتداد دارد؛ در جنوب نیز قلمرو آن زبانها افریقای سیاه را دربر می‌گیرد که برخی زبانهای آن مانند هوسائی، گاه به طور غیرمستقیم به این خانواده مربوط می‌شوند.

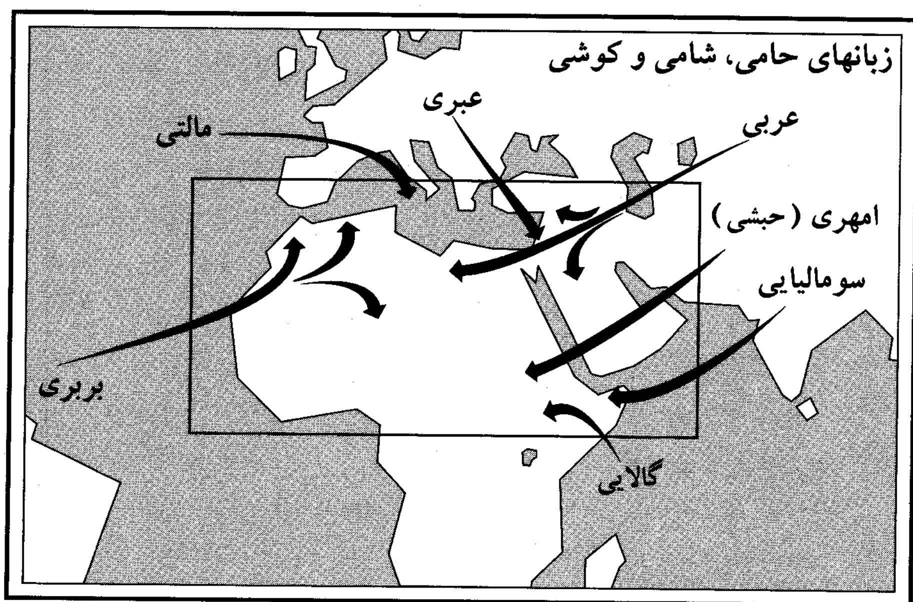
* * *

نام سامی و حامی ابتکار زبانشناسان بوده و از نام سام و حام، پسران حضرت نوح، گرفته شده است. به این ترتیب، خویشاوندی این گروههای زبانی کاملاً مشخص می‌شود.

یکی از پسران سام نیز به نام آرام نام خود را به آرامیان داده که زبانشان یادآور زبان مسیح بوده است. زبان آرامی امروزه تنها چند هزار گویشور سوریه‌ای در یکی از روستاهای شمال دمشق دارد.

نام ایبر، پسر آرام، ممکن است ریشهٔ کلمهٔ عبری باشد؛ ولی بیشتر احتمال می‌رود که ریشهٔ این‌کلمه ایبر به مفهوم «ماورا» باشد که به طور ضمنی دارای مفهوم «قوم ماورای فرات» است.

کوش، یکی از پسران حام که نوادگان او احتمالاً در جنوب مصر سکونت داشته‌اند، نام خود را به زبانهای کوشی داده است؛ همچنین، کوش نامی بوده که مصریان قدیم به اتیوپی می‌داده‌اند.



در این مورد نیز مانند زبانهای هندواروپایی، این فرضیه که زبان بدوی واحدی منشأ کلیه زبانهای گروه بوده، بسیار جالب توجه است. زبانشناسان براساس روند تحول واژگان به این نتیجه رسیده‌اند که انشعاب شاخه‌ها از یک تنهٔ مشترک به ۴ هزار سال قبل از میلاد برمی‌گردد.

مهمترین ویژگیهایی که معمولاً در همهٔ زبانهای سامی یافت می‌شود، ولی به طور مشخص در همهٔ آنها وجود ندارد عبارت است از:

● دستگاه بسیار کامل همخوان‌ها: بسیاری از همخوان‌ها در گلو تلفظ می‌شوند؛ همچنین، همخوان‌های «تأکیدی» هم وجود دارند که تلفظ آنها با بازدم بیشتری انجام می‌شود؛

● ساخت کلمات اغلب با غنی ساختن یک ریشهٔ سه حرفی انجام می‌گیرد؛

● مؤنث معمولاً به کمک حرف *t* به عنوان پسوند، پیشوند، یا هر دو از مذکر مشتق می‌شود؛

● ضمیرهای مفعولی و ملکی که به عنوان پسوند به فعل یا اسم افزوده می‌شوند، به ضمیرهای شخصی مستقل بسیار نزدیکند؛

● محل فعل معمولاً در اول جمله است و جمله‌های پیرو پس از جملهٔ اصلی قرار می‌گیرند.

به علاوه، زبانهای سامی دارای منبع مهمی از واژگان مشترک هستند. اما تعیین اینکه منشأ این واژگان زبان مادری است یا از دیگر زبانهای گروه گرفته شده است، همیشه بسادگی امکانپذیر نیست.

به عنوان مثال، براحتی می‌توان دریافت که *salam* («سلام» در عربی به مفهوم «صلح») معادل *shalom* عبری است. این کلمه در نام *Jérusalem*[1] نیز دیده می‌شود. (*urusalim* در زبان کنعانی به مفهوم «شهر صلح» است).

به این ترتیب، دهها کلمهٔ مشترک در همهٔ زبانهای سامی وجود دارد، مانند *beit* (بیت: خانه). مثال جالبتر کلمهٔ *lehem* [لحم] (در *Beitlehem*) [بیت‌اللحم] است که در زبان عبری به معنای «نان» در عربی «گوشت»، و حتی در لهجهٔ عربی جنوبی جزیرهٔ سوقطرا [2] واقع در جنوب عدن، به معنای «ماهی» است. در واقع، این کلمه به مفهوم خوراکی است و در هر کدام از زبانهای نامبرده کاربرد جداگانه‌ای یافته است.

تقریباً طبق همین شیوه، کلمهٔ فرانسوی *viande*[3] براساس کلمهٔ لاتینی *vivienda* ساخته شده که مفهوم کلیتری دارد: چیزی که زندگی می‌بخشد، خوراکیها.

برای ارائهٔ تصویر محسوستری از واژگان مشترک زبانهای سامی، نمونه‌های زیر را از ۳ زبان معروف این گروه، یعنی عربی، عبری، و امهری برگزیده‌ایم.

---

۱. «شهر اورشلیم» «ژِروزَلم»، نام شهر اورشلیم به زبان فرانسوی.

2. Socotra

۳. گوشت

نام اعداد در زبان عربی و عبری، به استثنای دو مورد، تقریباً یکسان هستند، اما همین نامها در زبان امهری به دهگان داده می‌شود.

مثلاً *arba* [اربع] در زبانهای عربی و عبری به معنای «چهار»، و در زبان امهری به معنای «چهل» است.

عدد «هفت» در عربی *sebaa*[1] [سبع] و در عبری *sheva* است، در حالی که در زبان امهری *seba* یعنی «هفتاد».

از جمله کلمات بسیار مشابه در هر سه زبان، می‌توان از نمونه‌های زیر نام برد: گوش کردن *(sam'a)* [سمع]، ساعت *(saat)*، شیطان (*satan* یا *sheitan*)، سر (*ras* در عربی [رأس] و امهری، *rosh* در عبری)، دنیا (*alam* [عالم] یا *olam*).

خویشاوندی بسیاری از کلمات دیگر نیز آشکار است، مانند کلمهٔ «نام»: [*ism* اسم] در عربی، *shem* در عبری و *sem* در امهری؛ «جدید» *hadith* [حدیث] در عربی، *hadash* در عبری، و *addis* در امهری؛ «تپه»: *tell* [تلّ] در عربی و عبری، *terara* در امهری؛ «تگرگ»: *barad* [بَرَد] در عربی و عبری، *beredo* در امهری.

گاه یک کلمه در هر یک از این زبانها دارای مفهوم متفاوتی است: *hezb* به مفهوم «گروه سیاسی»، در عربی [حزب]، در زبان امهری به مفهوم «ملت» است.

ادامهٔ ذکر این گونه مثال‌ها خسته کننده به نظر می‌رسد. ما در اینجا مهمترین زبان این گروه، یعنی عربی، را به طور دقیق مورد بررسی قرار می‌دهیم، سپس چند کلمه دربارهٔ زبان عبری، و نیز از سر کنجکاوی مطالبی در مورد زبان مالتی ارائه می‌کنیم.

عربی

در پرتو اسلام، یکی از لهجه‌های سامی شبه جزیرهٔ عربستان به زبانی تبدیل شد که اکنون بیش از ۱۵۰ میلیون نفر گویشور دارد. این زبان ششمین زبان دنیاست، که پس از اسپانیایی و روسی و درست قبل از فرانسوی و آلمانی قرار دارد و از سال ۱۹۷۴، ششمین زبان سازمان ملل متحد به شمار می‌آید. اما نفوذ فرهنگی و مذهبی زبان عربی اهمیت بسیار بیشتری دارد.

---

۱. بامعادل فرانسوی آن، sept مقایسه کنید

سلام!

روز به خیر

جایگاه زبان عربی در دنیا

زبانهای ملل مسلمان مملو از کلمات عربی است، به طوری که شاید نیمی از واژگان آنها را دربرگیرد؛ مانند زبان فارسی و ترکی که در هر حال هیچ گونه ارتباط خانوادگی با زبان عربی ندارند.

این مسئله با شدت کمتر در مورد زبانهایی با وابستگی کمتر مانند سواحلی، مالایایی، هندی، و همچنین زبان اسپانیایی در اروپا مشاهده می‌شود.

خط عربی نیز که جزء تفکیک‌ناپذیر قرآن است، مدتهای مدید مورد استفادهٔ زبانهای مختلفی مانند مالایایی یا ولوف در سنگال بوده است. با این حال، پیچیدگی خط عربی و مشکل عمدهٔ آن در انطباق با زبانهایی که از نظر واکه‌ها غنی هستند، به تدریج موجب جایگزین شدن این خط با الفبای لاتینی می‌شود.

این قضیه در مورد زبان مالایایی و زبان ترکی صدق می‌کند. تغییر الفبای زبان ترکی پس از جنگ جهانی اول و به دستور آتاتورک انجام شد.

منطق حکم می‌کند که زمانی در مورد زبان فارسی نیز این مسئله اتفاق بیفتد.

با این حال، در مقابل این تنزل صوری که فقط به خط مربوط می‌شود، گرایش دیگری وجود دارد که حاکی از تقویت درونی این زبان است: عربی به داشتن لهجه‌های متعدد معروف است، به طوری که یک مراکشی و یک مصری زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. این مسئله در مورد کسانی که سطح فرهنگی بالایی ندارند صدق می‌کند، اما روز به روز از شدت آن کاسته می‌شود.

کشورهای عرب در حقیقت زبان عربی «جدیدی» را ابداع کرده‌اند که ساده‌تر و به قرآن نزدیکتر از لهجه‌های عربی است و امروزه در مطبوعات و رادیو از آن استفاده می‌شود.

زبان جدید در کشورهای مختلف تفاوتهایی از نظر تلفظ دارد، اما وسیله‌ای بسیار قدرتمند در جهت وحدت زبانی و نیز گسترش درخشش فرهنگی این زبان محسوب می‌شود؛ زیرا امروزه یادگیری زبان عربی واحدی که در همه جا مورد استفاده باشد امکانپذیر شده است.

در اینجا به جزئیات این زبان که ذاتاً بسیار اصیل و نمونهٔ بارز زبانهای سامی است می‌پردازیم.

آواشناسی

ویژگی زبان عربی فقر واکه‌ها و غنی بودن همخوان‌های آن است.

واکه‌های این زبان که به استثنای *u* همهٔ واکه‌های زبان فرانسوی را دربرمی‌گیرد، بحدی بی‌آوا هستند که گاهی برای یک فرانسوی زبان تشخیص آنها دشوار است.

به عنوان مثال، کلمهٔ عربی *mohammed* [محمّد] در زبان فرانسوی *Mahomet* تلفظ می‌شود؛ به این ترتیب، مشخص می‌شود که *a* و *o* و نیز *a* و *e* تا چه حد به یکدیگر نزدیک هستند. به علاوه، در این زبان تفاوتی بین آوای *é* و *è* فرانسوی وجود ندارد.

در مقابل، همخوان‌های زبان عربی تقریباً شامل کلیهٔ آواهایی می‌شود که حنجرهٔ انسان قادر به تولید آن است؛ زبان عربی از این لحاظ، غنی‌ترین زبان دنیا به شمار می‌آید. زبان عربی این ویژگی را به واسطهٔ قرائت قرآن، که نسل به نسل به طور یکسان انتقال می‌یابد، حفظ کرده است. به این ترتیب، احتمال نوعی فرسودگی آوایی که معمولاً در جریان تحول دیگر زبانها مشاهده می‌شود، در زبان عربی از بین رفته است.

از جمله صامتهای این زبان، وجود دو *k* است که در آوانویسی معمولا با *k*[۱] و *q*[۲] مشخص می‌شود؛ دومی بیشتر تأکیدی است، یعنی تلفظ آن در عقب دهان انجام می‌شود و هنگام ادای آن دهان بیشتر باز می‌شود. شیوهٔ املای کلماتی که اغلب مشاهده می‌کنیم، به همین دلیل است: *Qoran*، *Abd el Qader*...

همچنین شایان ذکر است که سه حرف عربی که در زبان فرانسوی با *h* آوانویسی می‌شوند، در واقع تفاوت زیادی با یکدیگر دارند: یکی *h* عادی، دیگری *h* بازدمی مانند محمد، و سومی ح حلقی که همان «خ» اسپانیایی یا *ch* آلمانی است.

زبان عربی دارای آوای *th*[۳] انگلیسی (مانند *that* و *thin*)، *r* نوک زبانی و *r* پسکامی[۴] و نیز *dad* (ضاد) است ــ اعراب از زبان خود به عنوان زبان «ضاد» نام می‌برند[۵] ــ این *d* تأکیدی در برخی از تلفظها به *z* متمایل می‌شود. این آوا در کلمهٔ *ramadan* [رمضان] وجود دارد و اغلب با *dh* آوانویسی می‌شود، مانند شهر *Riyadh* [ریاض] ... اما *dh* در کلمهٔ *Abou Dhabi* [ابوظبی] در عربی حرف دیگری است.

همان‌گونه که می‌بینید، آواشناسی زبان عربی بدون تردید بسیار دشوار است، اما در پرتو سعی و تلاش قابل دستیابی خواهد بود.

خط

خط عربی در فصل عمومی مربوط به خط معرفی شده است. خوانندهٔ کتاب می‌تواند به جدول الفبای عربی (صفحهٔ ۱۳۳) و توضیح مربوط به آن (صفحهٔ ۱۴۷) مراجعه کند.

---

۱. آوای «ک» ۲. آوای «ق» ۳. آوای «ذ» و «ث»

۴. به ترتیب مانند «ر» در «بِشر» و «رحمٰن».

۵. عربها می‌گویند: نحنُ ابناءُ الضّاد (ما فرزندان ضاد هستیم)؛ زیرا تلفظ این آوا فقط برای ایشان میسر است.

واژگان

واژگان بسیار فراوان زبان عربی به واسطهٔ انشعاب این زبان به لهجه‌های گوناگون، غنی‌تر شده است.

در بین زبانهای فرهنگی، شاید زبان عربی بیشترین حساسیت را نسبت به خالص وناب بودن داشته باشد. این زبان واژه‌های قرضی اندکی را که از زبانهای خارجی دارد، با خود همگون کرده و واژه‌های فنی مورد نیاز خود را براساس ریشه‌های عربی می‌سازد. تمایل به یکدست بودن زبان عربی نیز به اسلام مربوط می‌شود، زیرا اسلام ایجاب می‌کند که هرگونه بیان افکار به کلام قرآن نزدیک باشد.

با این حال، زبان عربی از سرایت واژه‌های خارجی در امان نبوده است. کلماتی با کاربرد زیاد بین‌المللی مانند هتل یاتلفن در همه جای دنیا مفهوم هستند، اما تمایل زیادی به جایگزینی آنها با کلمات کاملاً جدید عربی (هاتف[1] برای تلفن از ریشه‌ای به معنای «بیان کردن») یا کلماتی که ظاهراً عربی هستند وجود دارد (مانند فُندق برای هتل، در حالی که این کلمه خود از ریشهٔ یونانی *pandokeion* گرفته شده که تقریباً به مفهوم «انبار» بوده است)[2].

همچنین کلمهٔ طاوِلة (میز) دارای ریشهٔ ایتالیایی *tavola* است که *v* در زبان عربی وجود ندارد و طبیعتاً به *ou* تبدیل می‌شود.

اما با اینکه تعداد زیادی از کلمات عربی از زبانهای ساحل مدیترانه گرفته شده، بخش اعظم کلمات خارجی که زبان عربی جذب کرده و همگون ساخته، به زبانهای فارسی، بربری، و قبطی مربوط می‌شود. قدمت این همگونسازی تعیین هویت کلمات مزبور را دشوار می‌کند، بخصوص که این زبانها خود نیز مملو از کلمات عربی هستند.

با وجود این، به‌طور کلی، شناسایی کلمات دارای ریشهٔ عربی یا سامی بسیار ساده است، زیرا اکثراً این‌گونه کلمات براساس ریشهٔ سه حرفی ساخته می‌شوند که به شیوه‌های مختلف اشتقاق می‌یابند؛ این ویژگی مختص زبانهای سامی است.

ریشهٔ سه حرفی معمولاً به سوم شخص ماضی فعل ساده مربوط می‌شود. برای مثال: ک.ت.ب = نوشتن (او نوشت)؛ ن.ص.ر = پیروز شدن؛ م.ل.ک = مالک شدن؛ ق.د.ر = توانستن؛ ف.ت.ح = گشادن؛ و جز اینها.

از جمله شیوه‌های اشتقاق می‌توان از اشتقاق اسم مفعول نام برد که با افزودن *m* (مَ)[3] قبل از بن فعل و *ou* (ـو) بین دو حرف آخر آن ساخته می‌شود: مانند مکتوب (نوشته شده، سرنوشت؛ اصطلاح مربوط به فلسفهٔ جبر در اسلام: «سرنوشت چنین است»)؛ مملوک (تصاحب شده، بردهٔ تصاحب شده)؛ منصور : (پیروز)؛ مفتوح : (باز)...

---

۱. هاتف به معنای آوازدهنده‌ای است که صدایش شنیده شود و خودش دیده نشود.

۲. کلمهٔ عربی «قاموس» (*qamus*) به مفهوم «فرهنگ لغت»، موجب پیوند دو کلمهٔ فوق می‌شود. **kamus** در زبانهای مختلفی مانند اندونزیایی و هوسائی نیز به مفهوم «فرهنگ لغت» است. ـ ن.

۳. آنچه افزوده می‌شود **ma** است و نه فقط **m**. ـ و.

اسم فاعل معمولاً با افزودن واکهٔ i (ـِـ) به دومین همخوان ریشه به دست می‌آید:[۱]
مالک: پادشاه[۲] (کسی که تصاحب می‌کند)، کاتب: نویسنده؛ حبیب: کسی که دوست دارد (از ریشهٔ ح. ب. ب)؛ طبیب: پزشک (از ریشهٔ ط.ب.ب)، و جز اینها.

اسم مکان باافزودن پیشوند ma (مَ) به ریشه ساخته می‌شود[۳]:

مغرب جایی که خورشید غروب می‌کند، غرب.
مشرق جایی که خورشید طلوع می‌کند، شرق.
مَکتَب جای نوشتن، دفتر کار
مَکتبة کتابخانه (مشتق از کلمهٔ قبلی)
مَخزَن مکان گنج؛ کلمهٔ فرانسوی magasin[۴] از همین ریشه گرفته شده است. این کلمه در مراکش به مفهوم «تعلق به حکومت» است.
مدینه جای اقامت کردن و مسکن گزیدن[۵]؛ شهر
مسجد محل سجود
مجلس جایی که می‌نشینند، پارلمان

اسم آلت نیز به شیوهٔ مشابه یا با افزودن پیشوند mi (مِ) ساخته می‌شود[۶]. از ریشهٔ ف.ت.ح (باز کردن) مفتاح (کلید) از ط.ر.ق (زدن) مِطْرَقه (چکش) (که منشأ کلمهٔ فرانسوی matraque[۷] است).

این گونه فرایندهای اشتقاق در زبان عربی بسیار است و هر یک نشان دهندهٔ یک تفاوت ظریف معنایی است. از این شیوه‌ها برای ساخت کلمات جدید نیز استفاده می‌شود: از س.ی.ر. (راه رفتن) کلمهٔ سیّاره (خودرو، ماشین)، و از ط.ی.ر. (پرواز کردن) کلمهٔ طیّاره (هواپیما) ساخته شده است.

کارکرد این شیوهٔ اشتقاق برای اعراب وضوح کافی دارد، بحدی که در فرهنگ لغت، کلمات براساس ریشهٔ آنها و ریشه‌ها براساس حروف الفبا طبقه‌بندی شده‌اند.

به عنوان مثال، برای جست و جوی کلمهٔ استقلال مشتق از ریشه ق.ل.ل. (کمی)، باید به ستون ق فرهنگ لغات مراجعه کنیم.

همان‌گونه که در مثال فوق مشاهده می‌شود، اشتقاق به طور محسوسی موجب دوری کلمات از ریشهٔ اولیه می‌شود و ارتباط

---

۱. چنانکه از مثالها هم برمی‌آید، برای ساختن اسم فاعل از ریشه، تنها افزودن i (ـِـ) پس از دومین همخوان کافی نیست؛ بلکه همچنین باید واکهٔ ā (ـا) بعد از همخوان اول افزوده شود.
«حبیب» و «طبیب» نیز در دستور زبان عربی صنعت مشبهه‌اند و نه اسم فاعل. گرچه نویسنده، هر چهار مثال را agent de l'action (کنشگر) می‌نامد، و در اینجا ناگزیر به «اسم فاعل» ترجمه شد. ـ و.
۲. نویسنده، «مالک» را با «مَلِک» خلط کرده و آن را به صورت malek نوشته و به roi (پادشاه) ترجمه کرده است. درست آن بود که تلفظ آن را mālek و ترجمهٔ فرانسوی‌اش را possesseur می‌آورد، چنان که ریشهٔ سه حرفی آن (m.l.k) را posseder معنا کرده است. ـ و.
۳. و با افزودن i (ـِـ) یا a (ـَـ) بین دو همخوان آخر ریشه. ـ و.
۴. مغازه
۵. از آنجا که نویسنده، ریشهٔ کلمه «مدینه» را د.ی.ن فرض کرده، آن را «مکان تعلیم‌وتربیت مذهبی» معنا کرده است. در حالی که ریشهٔ آن م.د.ن است به معنای اقامت کردن و مسکن گزیدن. لذا اصلاح شد. ـ و.
۶. و با افزودن a (ـَـ) یا ā (ـا) بین دو همخوان آخر ریشه؛ و گاه علاوه بر اینها a (ـَـ) پس از آخرین همخوان اضافه می‌شود: «مِطْرَقَه».
۷. پتک ـ چکش

با ریشه معمولاً بسیار ناپیداست. مثلاً از ریشهٔ ح.ا.ل کلمات گوناگونی ساخته می‌شود: حَوْلَ : اطراف؛ مَحالة : شک؛ حَوَّلَ : تغییْر داد؛ تَحَوَّل : دگرگون شد، مُتَحَوِّلات : آسیب‌ها؛ مُحْتال : کلاهبردار؛ احتیال : کلاهبرداری؛ حَوَل : لوچی چشم؛ حائل : پرده؛ حائلة : مانع؛ مُحاوَلَة : اقدام؛ حَوالَة : حوالهٔ پستی؛ حالیات : مسائل کنونی.

همهٔ این کلمات دربر دارندهٔ مفاهیم حالت، تحول، چرخش، و دست به دست شدن هستند.

یافتن روند فکری اشتقاق کلمات، بازی سرگرم کننده و وسیله‌ای برای تقویت حافظه است.

ذکر مثالهایی از این دست به درازا می‌کشد: از ریشهٔ ح.ط.ط (توقف کردن، استراحت کردن)، کلمات محطه (ایستگاه)، همچنین انحطاط (رکود یک تمدن) ساخته می‌شود.

از ریشهٔ م.ث.ل (شباهت)، کلماتی با مفاهیم زیر به وجود می‌آید: «مشابه[۱]، ایده‌آل[۲]، معرفی‌کردن[۳]، مجسمه[۴]، نمایش[۵]، بازیگر[۶]، و همگون‌سازی[۷]».

از ریشهٔ ن.ف.ذ کلمات «گیشه[۸]، پنجره[۹]، رخنه[۱۰]، تنگه[۱۱]، الکترود[۱۲]، اجرا[۱۳]، و ...» ساخته می‌شود.

دستور زبان عربی

به‌نظر می‌رسد که دستور زبان عربی به اندازهٔ آواشناسی یا خط آن گیج‌کننده نیست. دستور زبان عربی بسیار منطقی است و نقاط مشترک زیادی با دستور زبان فرانسوی دارد، مانند وجود دو جنس مذکر و مؤنث، تطابق صفت با اسم، حروف اضافهٔ پیشایند، حرف تعریف، صرف افعال و چیزهای دیگر.

با این حال، تفاوتهای موجود بین دستور زبان عربی و فرانسوی بسیار زیاد است:

- در زبان عربی ۳ عدد مفرد، جمع، و تثنیه وجود دارد ـ که تثنیه فقط برای دو شیء به کار می‌رود ـ.
- جمع اسمها معمولاً بسیار بی‌قاعده است، یعنی با تغییر همخوان‌ها در داخل کلمه، مانند برخی کلمات انگلیسی (*man* , *men* ؛ *teeth* *tooth*) ساخته می‌شود (جمع مکسر یا شکسته).

مثلاً جمع کلمهٔ الْبِئر (چاه) البئار است.

- مصغّر نیز با تغییر همخوان‌ها در داخل کلمه ساخته می‌شود: البُئَیرَة: چاه کوچک؛ قَنْطَرَة: پل؛ قُنَیطَرَة: پل کوچک.
- فعل معمولاً قبل از فاعل و در آغاز جمله قرارمی‌گیرد (معنای لفظ به لفظ ان‌شاءالله عبارت است از: «اگر اراده کند خداوند»).

صرف افعال در زمان حال، اول فعل را و در زمان گذشته، آخر آن[۱۴] را تغییر می‌دهد. مثلاً ریشهٔ فعل ک.ت.ب (نوشتن) به این

---

۱. مِثِل ۲. مثال، مَثَل
۳. مُثول ۴. تمثال ۵. تمثیل
۶. مُمَثِّل ۷. تمثیل ۸. مَنْفَذ
۹. نفوذ ۱۰. نافِذَة ۱۱. مَنفِذ
۱۲. نافذ ۱۳. تنفیذ
۱۴. البته این تنها تغییری نیست که هنگام صرف فعل در زمان حال یا گذشته رخ می‌دهد. ـ و.

ترتیب صرف می‌شود:

زمان حال	اَکْتُبُ	می‌نویسم
	تَکتبُ	می‌نویسی (مذکر)
	تَکتُبِینَ	می‌نویسی (مؤنث)
	یَکْتُبُ	می‌نویسد(مذکر)
	تَکْتُبُ	می‌نویسد(مؤنث)
	نَکْتُبُ	می‌نویسیم
	تَکْتُبانِ	می‌نویسید(تثنیه،مذکرومؤنث)
	یَکْتُبُونَ	می‌نویسند (جمع،مذکر)

زمان‌گذشته	کَتَبْتُ	نوشتم
	کَتَبْتَ	نوشتی (مذکر)
	کَتَبْتِ	نوشتی (مؤنث)
	کَتَبَ	نوشت(مذکر)
	کَتَبَتْ	نوشت (مؤنث)
	کَتَبْنا	نوشتیم
	کَتَبْتُمْ	نوشتید(جمع، مذکر)
	کَتَبُوا	نوشتند (جمع، مذکر)

● افعال دارای حدود ۱۰ ساخت اشتقاقی هستند، از جمله افعال مجهول، سببی، انعکاسی، دوسویه، و ...

● صفت اصولاً پس از اسم قرار می‌گیرد و با آن تطبیق داده می‌شود.

● ضمایر شخصی مفعولی در آخر فعل قرار می‌گیرند:

به من بگو: قُلْ‌لِي به او بگو: قُل‌لَهُ[۱]

مثالهای مربوط به دیگر ویژگیهای زبان عربی در فصلهای قبل، بخصوص مبحث دستور و شمارش اعداد، ذکر شده است.

لهجه‌های عربی

هیچ زبانی، هر چند متجانس، که گستردگی قلمرو آن سطح وسیعی مانند کشورهای عربی را دربر بگیرد، نمی‌تواند از یافتن گونه‌های مهم لهجه‌ای احتراز کند. زبان عربی، به رغم اینکه در پرتو قرآن بسیار یکدست و خالص باقی مانده، از این قاعده مستثنا نیست. به همین دلیل، لزوم یادگیری زبان جدید عربی که مستقیماً از قرآن مشتق شده و در همه جا مورد استفادهٔ مطبوعات و رسانه‌های همگانی است[۲] مشخص می‌شود.

دو گروه عمدهٔ لهجه‌های عربی عبارتند از: لهجه‌های شرقی و لهجه‌های افریقای شمالی (غربی).

تفاوتهای موجود بین لهجه‌های عربی و زبان عربی کلاسیک به موارد زیر مربوط می‌شود. صرف افعال کاربرد قید انکار ما به جای لا، فقدان عناصر صرف اسمی، و بخصوص محدودیت نقش واکه‌ها و نیز تغییرات تلفظ برخی حروف.

---

۱. «qouli (قُلی) و qoulhou (قُلْهُ)»؛ که صحیح نیست، زیرا ریشهٔ ق.و.ل نمی‌تواند ضمیر شخصی مفعولی بپذیرد. وجود «ل» بین فعل و ضمیر لازم است. شاید «نَصَرَهُ» (یاری‌اش کرد) و «نَصَرَکَ» (یاری‌ات کرد) مثالهای روشنتری باشند؛ زیرا ضمیر شخصی مفعولی بلافاصله در آخر فعل قرار گرفته است. ــ و.

۲. منظور از «زبان جدید عربی»، همان زبان عربی فصیح است که برای همهٔ عرب‌زبانها قابل استفاده است. ــ و.

به عنوان مثال، مترادف جملهٔ «نمی‌دانم» در لهجه‌های عربی مانَعْرِفْ و در عربی کلاسیک لاأعرفُ است. تلفظ یک حرف در مراکش *j* (ژ)، در الجزایر *dj* (ج)، و در مصر *g* (گ) است. به این ترتیب، آوای *g* (گ) که معمولاً در زبان عربی وجود ندارد، در اسمهای مصری مانند *Neguib*[۱] (نگیب) و *Gamal Abd el Nasser*[۲] (گمال عبدالناصر) مشاهده می‌شود.

به علاوه، هر کدام از لهجه‌های مختلف عربی بدون تردید در زمینهٔ واژگان ویژگیهایی دارند، و این خود از دلایل غنای کم‌نظیر مجموعهٔ واژگان عربی است.

کلمات عربی در زبان فرانسوی

با اینکه فرانسه مانند اسپانیا دیرزمانی تحت اشغال اعراب نبوده، از زمان جنگهای صلیبی تاکنون تماسهای مداومی با دنیای عرب داشته است. بنابراین، طبیعی است که واژگان فرانسوی دهها کلمهٔ عربی را که کم و بیش همگونسازی شده، پذیرفته باشد، نمایهٔ زیر را پرور[۳] ارائه داده است:

chimie,[۴] *alcool,*[۵] *caliber,*[۶] *artichaut,*[۷]
jasmin,[۸] *laiton,*[۹] *benzine,*[۱۰] *ambre,*[۱۱] *alambic,*[۱۲]
safran,[۱۳] *magasin,*[۱۴] *girafe,*[۱۵] *gazelle,*[۱۶]
alcôve,[۱۷] *jarre,*[۱۸] *jupe,*[۱۹] *amiral,*[۲۰]
goudron,[۲۱] *coton,*[۲۲] *luth,*[۲۳] *chiffre,*[۲۴]
sirop[۲۵] *tarif,*[۲۶] *zénith,*[۲۷] *calfat,*[۲۸]
carafe,[۲۹] و کلمات:
madrague,[۳۰] *matraque,*[۳۱] *azimut,*[۳۲]
assassin[۳۳] *hachisch,*[۳۴] (کسی که حشیش می‌کشد) و کلمهٔ *sirocco* به واسطهٔ زبان ایتالیایی (از کلمهٔ *sharqi*، [شرقی] باد مشرق).

زبان خودمانی و زبان لاتی اخیراً کلمات زیر را از زبان عربی وام گرفته‌اند: *lascar* ([عسکر] سرباز)، *maboul* (روشن، چراغانی)، *kif-kif* (مانند)، *fissa* ([فی‌الساعة]

---

۱. نجیب ۲. جمال عبدالناصر
۳. Jacques Prévert، متولد ۱۹۰۰، شاعر معاصر فرانسوی.
۴. [کیمیا]، شیمی ۵. الکل
۶. کالیبر، قطر داخلی لوله
۷. [ارضی شوکی] نوعی کنگر ۸. یاسمن
۹. آلیاژ مس و روی ۱۰. بنزین
۱۱. عنبر، ماده‌ای خوشبو و خاکستری رنگ
۱۲. [الإنبیق] قرع و اَنبیق: وسیله‌ای برای عرقکشی و تقطیر مایعات.
۱۳. زعفران ۱۴. [مخزن]، مغازه
۱۵. زرافه ۱۶. غزال ۱۷. خوابگاه
۱۸. [جَرَّة] سبو، قدح ۱۹. دامن
۲۰. [امیرال؛ مخفف «امیرالبحر»] دریا سالار (واژهٔ قدیمی)
۲۱. قطران، قیر ۲۲. کتان
۲۳. [العود] عود ۲۴. [صِفر] رقم
۲۵. شربت ۲۶. تعرفه
۲۷. سمت الرأس، اوج، کمال
۲۸. کسی که کشتی را قیراندود می‌کند
۲۹. [قَرف] نوعی ظرف
۳۰. [مَزرَب] نوعی تور ماهیگیری برای صید ماهی تن
۳۱. [مطرقه] چکش، پتک
۳۲. سمت‌الرأس، آزیموت
۳۳. به معنای جانی، قاتل و تروریست به کار می‌رود
۳۴. حشیش

ســرساعت)، bessif ([بــالسّیف] بـه وسـیلهٔ شمشیر)، flous ([فلوس] جمع فلس، جزئی از یک دینار)، nouba ([نوبه] حملهٔ قـلبی، تب نــوبه)، baroud ([بــارود] بــاروت)، klebs ([کــلب] سگ)، salamalec (ســلام‌علیک)، toubib ([طبیب] پزشک).

بسیاری از کلمات دیگر نیز کـه بـه طـور مشخص عربی هستند، اکنون در زبان فرانسـوی کاملاً جا افتاده‌اند:

[۱]minaret, [۲]muezzin, [۳]mufti, [۴]calife, [۵]medina, [۶]fellah, [۷]mamelouk, [۸]harem, [۹]razzia, [۱۰]oued, [۱۱]mechoui, [۱۲]chott, [۱۳]zouave, [۱۴]felouque, [۱۵]hégire, [۱۶]rif, ...

برخی کلمات از نام شهرهای کشـورهای عربی گرفته شده‌اند، مانند: bougie[۱۷] (Algérie، الجزایر)، damasquiné[۱۸] (Damas، دمشق در سوریه)، mousseline[۱۹] (Mossoul، مـوصل در عراق)، gaze[۲۰] (از Gaze، غزه در فلسطین)، baldaquin[۲۱] (از Baldac کـه واژهٔ ایـتالیایی «بغداد» است.)

در اینجا این سؤال پیش مـی‌آید کـه آیـا acheter (خــریدن) یـا کـلمهٔ قـدیمی bailler (فروختن) در فرانسوی، به ترتیب از کـلمات عربی اِشْتَری و بیع با همین معانی گرفته نشده است؟ با این حال، کلمات فوق مـعمولاً بـه ریشهٔ لاتینی نسبت داده می‌شوند.

همچنین، کلمات فرانسوی troubadour[۲۲] trouvère[۲۳] بدون دلیل خاصی بـه trouver[۲۴] نسبت داده می‌شوند؛ در حـالی کـه از ریشهٔ عربی «طرب» به مفهوم «شادی» گرفته شده‌اند که زبان عربی کلمهٔ مُطرب (آوازه‌خوان) را از آن مشتق کرده است.

شباهتهای گیج‌کننده‌ای نـیز بـین کـلمات malade (بیمار) و maridh (مـریض)؛ rafaza [رَفَـضَ] رد کـرد و refuser (رد کـردن، رفـوزه کردن)؛ shatara و châtrer[۲۵] که عملاً در هر دو زبــان دارای مـفهوم یکسـانی هسـتند دیـده می‌شود.

---

۱. مناره ۲. مؤذن
۳. مفتي، روحانی اهل تسنن ۴. خلیفه
۵. مـدینه، بـخشی مـذهبی شـهر، در مـقابل بـخش اروپایی آن
۶. فلاح ۷. مملوک ۸. حرم
۹. حمله، هجوم ۱۰. رودخانه
۱۱. [مشویّه] گوسفند کباب شده
۱۲. شط، دریاچهٔ نمک در افریقای شمال
۱۳. سرباز پیاده نظام الجزایری
۱۴. نوعی شناور
۱۵. هجری، هجرت
۱۶. ریف، زمین حاصلخیز ۱۷. شمع
۱۸. خاتم‌کاری با طلا، نقره و مس
۱۹. نوعی پارچه لطیف ۲۰. پارچه توری
۲۱. سایبان تزیینی تختخواب
۲۲. شاعر قرون وسطا
۲۳. شاعر شمال فرانسه در قرون وسطا
۲۴. یافتن ۲۵. اخته کردن، قطع کردن

مالتی

جزیرهٔ مالت تاریخ متلاطمی دارد و از سال ۱۹۶۴ به استقلال رسیده است، زبان این کشور از نظر ساختار و اصول واژگان آن، زبانی عربی است، اما با الفبای لاتینی (با اندکی تغییر) نوشته می‌شود.

از نظر زبانی، اخراج اعراب مسلمان در سال ۱۲۵۰ توسط پادشاه سیسیل، فردریک دوم، موجب جدایی این زبان از بقیهٔ جهان عرب و، در نتیجه، استقلال آن گردید. تداوم این تجول در طول هفت قرن و مقایسهٔ آن با زبان عربی بوموارہ جالب توجه است. همچنین ملاحظه می‌شود که ۸۰٪ زبان مالتی به عربی تونس شباهت دارد.

البته، زبان مالتی تعداد زیادی کلمات ایتالیایی و اخیراً انگلیسی را جذب کرده است.

ما در اینجا به ذکر چند نمونه از ویژگی‌های این زبان اکتفا می‌کنیم:

● قواعد املا بسیار گیج‌کننده است: بازشناسی کلمهٔ عربی *djuma'a* (جمعه) در کلمهٔ مالتی *gimgha* (هفته) آسان نیست: این کلمه در زبان مالتی، از بسط کلمهٔ «جمعه» درست شده است. *DJ* در زبان مالتی *G* نوشته می‌شود و حرف عربی *ain* [عین] که با یک « ، » نوشته می‌شود، در زبان مالتی معادل *GH* است. همچنین، *X* در زبان مالتی *SH* [ش] تلفظ می‌شود، یعنی *xufier* همان *"chauffeur"* (راننده) است.

● در بین بسیاری از کلمات ایتالیایی در زبان مالتی، مانند *grazzi* (مرسی)، *tazza* (شیشه یا لیوان)؛ *gazzetta* (روزنامه)، *karozza* (خودرو، ماشین)، برخی دارای مفهوم خاصی هستند، مانند: *tramantana* (*tramontane* : بادی که از کوهستان می‌وزد) به معنی «شمال» یعنی جهت وزش باد.

● زبان انگلیسی نیز واژگان محدودی در زمینهٔ اصطلاحات ورزش فوتبال در این زبان وارد کرده است، مانند *xutt* (*shoot*): شوت.

● برخی کلمات عربی نیز در زبان مالتی مفهوم غیرعادی یافته‌اند. مثلاً از کلمهٔ بَر (خشکی)، صفت *barrani* (بّرانی، برّی) به مفهوم «خارجی، بیگانه» ساخته شده است و کلمهٔ *ta barra* (از کلمهٔ برّ) به مفهوم «وارداتی» به کار می‌رود.

با وجود تراکم فوق‌العادهٔ جمعیت در کشور مالت که بیش از ۱۰۰۰ نفر در کیلومتر مربع است این کشور با داشتن ۳۲۰ کیلومتر مربع وسعت، برای اسکان همهٔ ساکنان جزیره کافی نیست و بسیاری از آنها به اروپا مهاجرت می‌کنند. مذهب مردم این جزیره کاتولیک است.

زبان مالتی عملاً درخارج از جزیره به کار نمی‌رود، بنابراین، قلمرو آن بسیار محدود است.

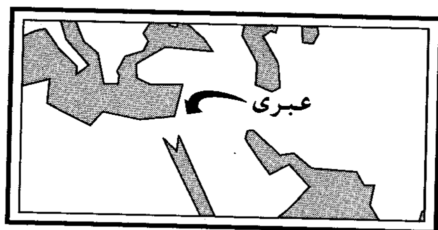
عبری

زبان عبری به دلایل مختلف، موقعیتی استثنایی دارد:

● به دلیل قدمت آن؛ زیرا اولین متون تورات به حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح

مربوط می‌شود؛
● به دلیل درخشش معنوی آن که دو مذهب بزرگ توحیدی دیگر، یعنی مسیحیت و اسلام، را تحت تأثیر قرار داده است؛
● به این دلیل که به طرز عجیبی هیچگاه گویشوران فراوان نداشته و زبان یک قوم واحد، یعنی قوم یهود، باقی مانده است.

این زبان که امروزه ۳ میلیون نفر به آن سخن می‌گویند، مانند زبان عربی زبان رسمی دولت اسرائیل است.



زبان عبری در طول تاریخ خود، از هر گونه نفوذی مبرّا نبوده و بخصوص در حدود قرن هشتم پیش از میلاد، شدیداً تحت تأثیر زبان آرامی قرار گرفته است. با این همه، در مقایسه با دیگر زبانهای شناخته شده، زبان عبری از ابتدا تا زمان مهاجرت یهودیان ــ در قرن اول میلادی ــ دچار تغییرات ناچیزی شده است. زبان عبری از آن زمان دچار نوعی رخوت شده و طی این دوره به عنوان زبان مذهبی مورد استفاده بوده است. و می‌بایست منتظر پایان قرن نوزدهم می‌ماند تا اندیشه‌های صهیونیستی حیاتی دوباره به آن ببخشد. به این ترتیب، واژگان تورات که از ۶۰۰۰ کلمه تجاوز نمی‌کنند، با ساخت واژگان جدید براساس ریشه‌های کهن غنی شده است.

از نظر زبانشناختی، زبان عبری به طور مشخص به گروه سامی تعلق دارد:
● در زمینهٔ آواشناسی، دستگاه همخوان‌های زبان عبری اندکی با زبان عربی متفاوت است، زیرا حروفی مانند پ و و در زبان عبری وجود دارد، اما این زبان فاقد آوای ض است. در زمینهٔ واکه‌ها، اختلاف بیشتری دیده می‌شود.
● در مورد ساختار، ریشهٔ سه حرفی کلمات این زبان نیز مانند زبان عربی است. به عنوان مثال، براساس ریشهٔ *l.m.d* به مفهوم «تعلیم یافتن»، کلمات *talmud* (تعلیم) و *melamid* (معلم) ساخته می‌شود. با این حال، شیوه‌های اشتقاق در زبان عبری، غنا و نظم کمتری دارند.
● در زمینهٔ دستور، زبان عبری فاقد جمع مکسّر است: علامت مذکر پایانهٔ *im* (*kibboutsim*) و علامت مؤنث پایانهٔ *oth* (*tsavaoth*: ارتشها) است.

دیگر ویژگیهای دستوری، مانند ترتیب کلمات در جمله، اغلب کاملاً مشابه زبان عربی است.
● در مورد الفبا عبری می‌توانید به فصل عمومی مربوط به خط مراجعه کنید.

زبان عبری چند کلمهٔ مذهبی را وارد زبان فرانسوی کرده است: *satan* (شیطان)؛ *rabbin* (*rabbi*: آقا، خاخام)؛ *chérubin*؛ *séraphin* (فرشتهٔ شش باله)؛ *kosher* (حلال، غذایی که

طبق آیین مذهبی آماده می‌شود)؛ *sabbat* (سَبَت، شنبه)؛ *amen* (آمن، من ایمان دارم)؛ *tohu-bohu* (*tohu wa bohu*: برهوت، حالت زمین هنگام خلقت، مبحث خلقت، فصل اول).

שלום

سلام

shalom

زبانهای بربری

زبانهای بربری شامل زبانهای زیر می‌شود: قبایلی، با حدود ۴ میلیون گویشور در قبایل کوچک و بزرگ شرق الجزیره، چاو (با حدود ۳۰۰ هزار گویشور) در ارتفاعات در اورس واقع در جنوب شرقی الجزایر؛ زبانهای بربری مراکش ــ ریفی یا تامازی در شمال، چلو یا تاشلت در جنوب با حدود ۵ تا ۶ میلیون گویشور در مجموع ــ تاماشق، زبان طوارقی‌های صحرا که شاید به طور پراکنده در نیجریه، مالی و الجزایر ۱۰۰ هزار نفر گویشور داشته باشد.

با اینکه امروزه گویشوران زبان بربری عملاً به آنچه گفته شد محدود می‌گردند، هنوز هم آثاری از آنها در جنوب تونس یافت می‌شود (در این منطقه، امروزه نیز در ماتماتا نزدیک جِربه به لهجهٔ بربری تکلم می‌شود؛ *tataouine* کلمه‌ای بربری به مفهوم «چشمه‌ها» است، مانند *tétouan* در زبان ریفی مراکشی). ایالت قاردائیا در جنوب الجزایر و قادامس در جنوب غربی لیبی مناطق بربرنشین‌اند؛ چنانکه سواح (در مصر، نزدیک مرز لیبی) نیز پیشتر چنین بوده است. نام مکانها و تاریخ موریتانی مملو از واژه‌های بربری است. همچنین گمان می‌رود که گوآنچ‌ها، ساکنان قدیم جزایر قناری که زبان عجیب و زنگدار آنها در قرن ۱۶ از بین رفته، بربر بوده‌اند.

چنین تصور می‌شود که بربرها دارای قلمرو وسیعی بوده‌اند که توسط تمدن عرب متلاشی شده و از بین رفته است و فقط ساکنان مناطق کوهستانی دور از دسترس و بیابانها باقی مانده‌اند.

تردید در آمار مربوط به اقوام بربر به این دلیل است که آنها در الجزایر یا مراکش به رسمیت شناخته نمی‌شوند. در مراکش نیز به شیوه‌ای متفاوت، فشار مشابهی در جهت عربی کردن اقوام مزبور اعمال می‌گردد.

اخذ فرهنگ عربی به واسطهٔ پذیرش اسلام در زمانهای قدیم و نیز به دلیل فقدان

فرهنگ مکتوب تسهیل شده است.

خطی به نام تیفیناق (همریشه با واژهٔ فنیقیه) هنوز هم مورد استفادهٔ چند هزار بربر بخصوص طوارقی‌هاست. اما این خط قدیمی و پیچیده است و در مدارس تدریس نمی‌شود.

بقای زبانهای بربری در پی بیش از هزار سال اقدام اعراب در جهت همگونسازی آنها بسیار شایان توجه است. مسلماً بربرها بسیاری از مناطق خود را از دست داده‌اند، بویژه کل منطقهٔ غرب الجزایر (*oran* - *ouhran* - نام یکی از سران بربری است؛ *tlemcen* و *Aïn* - *Témouchent* نامهای بربری هستند) و منطقهٔ بین‌اروس و تونس (حوالی تبسه).[1] با این حال، ارادهٔ بربرها در ادامهٔ حیات فرهنگی خود گسترش بیشتری یافته و حتی به عنوان مشکلی سیاسی خودنمایی می‌کند، که اگر حضور امپریالیسم فرهنگی عرب نبود، این مشکل نیز مطرح نبود.

به رغم فقدان زبان نوشتاری، تجانس زبانهای بربری شایان توجه است. البته یک طوارقی زبان یک قبایلی را درک نمی‌کند و حتی یک ریفی، زبان هموطن خود، چلو، را نمی‌فهمد؛ اما این مسئله بخصوص ناشی از فقدان تشکل زبانی است، زیرا این‌گونه زبانها مانند زبانهای لاتینی، خویشاوندی تنگاتنگی با یکدیگر دارند. با اندکی تلاش، شباهتها و تفاوتهای موجود بین زبانهای فوق آشکار می‌شود و ارتباط زبانی میسر می‌گردد.

* * *

خاستگاه زبانهای بربری گاه موضوع فرضیات جسورانه‌ای بوده است. برخی از عاشقان بربریت، به جهت شباهتهای مربوط به واژگان یا فرهنگ، در پی یافتن خویشاوندی زبانهای مزبور با یونان و افغانستان هستند.

به عنوان مثال، کتاب «دستور زبان بربری» نوشتهٔ س. هانوس[2]، حروف تعریف و نفی و نیز تعدادی از کلمات بربری را با معادل یونانی آنها مقایسه می‌کند. (*makros* به معنای «بزرگ» در زبان یونانی با *amokran* با همان معنا در زبان بربری مقایسه می‌شود؛ همچنین *logos* و *louya*: نطق، سخن؛ *semma* و *semm*: اسم؛ *segma* و *segam*: بخش، کسر؛ و جز اینها) این کتاب به شیوهٔ صحیحتری به مقایسهٔ زبان بربری با مصری کهن می‌پردازد.

در واقع، بدیهی است که زبان یونانی از گروه هندواروپایی است، ولی زبان بربری به این گروه تعلق ندارد. البته این مسئله مانع از تبادل واژگان در زمان تمدن فنیقی یا ماقبل آن نیست. اما براساس مدارک موجود از زمان تاریخ مکتوب تاکنون، خویشاوندی بین این زبانها استنباط نمی‌شود.

* * *

از نظر زبان‌شناسی، ویژگی بسیار شگفت زبانهای بربری، اهمیت حرف *T* برای

---

۱. Tebessa، شرق ولایت قسنطینه، شمال شرق الجزایر، نزدیک مرز تونس. در قرن اول میلادی بنا شد و از مواضع سوق‌الجیشی ولایت افریقای روم بود. در ۵۹۷ بربرها و در ۶۸۲ (۴۵ ﻫ ق) اعراب آن را گرفتند. آثاری از دورهٔ رومیان دارد. (نقل از دایرة‌المعارف فارسی)

2. Hanouz

مشخص کردن مؤنث است، اگر درنظر بگیریم که حرف تعریف مؤنثی که به اسم می‌چسبد، با حرف *T* شروع شود، بسیاری از کلمات در آغاز و پایان دارای حرف *T* هستند. به این ترتیب، در الجزایر، اسمهای مکان به شرح زیر است:

Tamanrasset, Touggourt, Tiaret, Tigzirt, Témouchent, Tinrhert, Tanezrouft, ...

و در مراکش:

Tafilalet, Tiznit, Taroudant, Tafraout.

اما کلمات معروفی مانند *Agadir* (قلعه)؛ *Alma* (چراگاه)، *Ténéré* (دشت)؛ *Adrar* (کوهستان)؛ *Tizi-ouzou* (گل طاووسی)؛ *Azrou* (صخره)؛ *Azemmour* (زیتون پیوندی) نیز کاملاً بربری هستند.

از نظر دستوری، تشابهات موجود بین زبانهای بربری و زبانهای سامی بسیار زیاد است:

- ترتیب کلمات در جمله، معمولاً فعل در اول جمله قرار می‌گیرد؛
- جمع اسمها؛ با تغییر واکه‌ها و پسوند *n* (مثال: *adrar* به معنی «کوهستان» در جمع به *idraren* تبدیل می‌شود)؛
- عناصر صرفی که در آغاز و پایان کلمه به کار می‌روند؛
- مشتقات فعلی مانند مجهول، انعکاسی، و سببی با افزودن حروفی به بن فعل ساخته می‌شوند (بترتیب حروف *m, n* و *s*)؛
- صفات ملکی با پسوند مشخص می‌شوند (بخصوص با پسوند *k* برای دوم شخص)؛
- از نظر آواشناسی، وجود آواهای پسکامی، تأکیدی، و ...

در مقابل، تجانس و ویژگیهای خاص زبانهای بربری در مقایسه با دیگر زبانهای سامی کاملاً آشکار است.

نمایهٔ زیر شامل کلماتی است که در کلیهٔ زبانهای بربری یکسان هستند و با معادل خود در زبان عربی مقایسه شده‌اند:

	بربری	عربی
آب	*aman*	*ma*
کوهستان	*adrar*	*djebel*
رودخانه	*asif*	*oued*
نان	*aghroum*	*khroubs*
جاده	*abrid*	*tariq*
چشمه، چشم	*til*	*ain*

این فهرست می‌تواند دهها کلمهٔ دیگر را نیزدربرگیرد و بیانگر استقلال واژگان بربری در ارتباط با زبان عربی است.

با این حال، مذهب و فشار فرهنگی در زمانی طولانی موجب نفوذ کلمات عربی در زبانهای بربری شده‌اند.

ملتی که مردانی چون هانیبال [1]، یوگورتا، [2] ترتولیانوس [3] و قدیس آوگوستینوس [4] به تاریخ عرضه داشته و تاکنون در مقابل همگونسازی اعراب مقاومت کرده است، آیا قادر خواهد بود که در

1. Hannibal 2. Jugurtha 3. Tertullien
4. Saint Augustin

مقابل حملهٔ رسانه‌های همگانی مدرن از زبان خود محافظت کند؟ آینده پاسخگوی این سؤال خواهد بود؛ اما مدافعان زبان بربری متشکل می‌شوند، دستورها و فرهنگهای لغات تهیه شده و وجدان ملت‌ها بیدار می‌شود.

جالب است بدانیم که در الجزایر، خواست جنبشهای قبایلی پذیرش عربی لهجه‌ای به جای عربی کلاسیک به عنوان زبان رسمی است. این مسئله در را به روی خودمختاری الجزایر می‌گشاید و زبان قبایلی مقام خود را به دست خواهد آورد.

۴

زبانهای پیوندی

اصطلاح «پیوندی» مفهومی کاملاً زبانشناختی دارد و پسوندهایی که به ترتیب به بن کلمه افزوده می‌شوند توجیه کنندهٔ این نامگذاری‌اند.

زبانهای پیوندی در مقابل زبانهای تصریفی قرار می‌گیرند، از این جهت که در این‌گونه زبانها، پسوندها اصولاً هیچ گونه تغییری در بن کلمه‌ای که به آن متصل هستند، ایجاد نمی‌کنند.

اما در زبانهای تصریفی مانند زبانهای هندواروپایی و بویژه زبان فرانسوی، برخی پسوندها مانند عناصر صرف فعلی، گاه چنین تغییراتی را ایجاد می‌کنند (faire[1]، fis[2]، ferai[3]...).

بدیهی است که این ویژگی زبانی به هیچ وجه برای توجیه خویشاوندی بین زبانهای پیوندی کافی نیست.

با این حال، در بین این‌گونه زبانها، خانواده‌های بسیار متجانسی مشاهده می‌شود، مانندزبانهای ترکی، که ما به تفصیل در مورد آن گفت‌وگو خواهیم کرد.

زبان ترکی به گروه بزرگتری به نام زبانهای اورالی ـ آلتایی تعلق دارد. دلیل نامگذاری این زبانها این است که بسیاری از زبانهای این گروه در اطراف رشته کوههای اورال در غرب و آلتای در شرق، یعنی مرز مشترک شوروی و چین، مورد استفاده‌اند.

زبان ترکی، مانند مغولی و زبانهای تونگوز آسیای شرقی، به شاخهٔ آلتایی این گروه

---

۱. انجام دادن   ۲. انجام دادم، انجام دادی   ۳. انجام خواهم داد

تعلق دارد. روابط دورتری نیز بین این‌گونه زبانها و زبانهای کره‌ای و ژاپنی وجود دارد.

شاخهٔ اورالی شامل زبانهای فنلاندی-اوگریایی (از یک‌سو زبان فنلاندی و نیز استونیایی، لاپ، مورد و وینیایی، اودمورتی، ماریایی، و کومی که به زبان فنلاندی نزدیکند؛ و از سوی دیگر، مجارستانی و خویشاوندان دور سیبریایی آن: آستیاکی و وگولی) و زبان ساموئیدی[1] می‌شود که روسها آن را نِنتس می‌نامند و ساکنان بین دو جریان شمالی رودهای اوبی و ینی‌سئی به آن سخن می‌گویند.

در مقابل، بین زبانهای اورالی-آلتایی و زبانهای سیبریایی کهن، و نیز بین زبانهای سیبریایی کهن که امروزه فقط چند هزار گویشور دارند (زبان چوکچی در منتهاالیه شمال شرقی سیبری) و زبان اسکیمو یا زبانهای بومی امریکا، از نظر تاریخی خویشاوندی وجود ندارد.

دلیل مطرح شدن مسئلهٔ فوق این است که در هر حال بین کلیهٔ زبانهای نامبرده شباهتهایی در زمینهٔ ساختار وجود دارد ــ فقدان نواخت، داشتن سیستم فعلی بسیار گسترده، کاربرد فراوان پسوندها، پیوندی بودن اغلب آنها و ... . این شباهتها، خویشاوندی زبانهای مزبور را تأیید می‌کند، اما این خویشاوندی از نظر زمانی بقدری دور است که مدارک مربوط به چند قرن اخیر قادر به اثبات آن نیست. فقط می‌توان گفت که در نظام این‌گونه زبانها، هماهنگی اصولی وجود دارد. این مسئله فرضیهٔ مبهم خاستگاه مشترک این زبانها را تأیید می‌کند.

مشاهدات فوق در مورد ارتباط زبان ترکی با زبانهای قفقازی یا باسکی نیز صدق می‌کند. حتی اگر تصور کنیم که در گذشتهٔ دور، این زبانهای گوناگون از نیای مشترکی حاصل شده‌اند، باز هم این مسئله به زمانهای چندان دوری مربوط می‌شود که هیچ‌گونه مدرکی از آن در اختیار نداریم. اما رد چنین احتمالی نیز امکانپذیر نیست.

بنابراین، برای سهولت کار، زیر عنوان کلی زبانهای پیوندی، در مورد این‌گونه زبانها یعنی ترکی، فنلاندی، مجارستانی، باسکی، ژاپنی، کره‌ای، مغولی و زبانهای بومی امریکا، مطالبی ارائه می‌دهیم.

---

۱. Samoyède ، قبایلی در سیبریهٔ شمالی و شبه‌جزیرهٔ تایمیر، مخصوصاً در حوضهٔ رودهای اوب و ینی‌سئی. آنها را ننتسی هم می‌خوانند. (نقل از دایرة‌المعارف فارسی).

زبانهای ترکی

زبانهای ترکی سطح وسیعی را از اروپا تا منتهاالیه شمال شرقی سیبری در حوضهٔ لنا دربرمی‌گیرند. طبیعی است که این زبانها به لهجه‌های مختلف تقسیم می‌شوند. این لهجه‌ها، به دلیل اهمیت تعداد گویشوران، ادبیات، یا مسائل سیاسی، «زبان» شمرده می‌شوند.

زبانهای ترکی به مفهوم اخص آن شامل زبانهای[1] زیر است: ترکی ترکیه که غربی‌ترین شکل این زبان است؛ آذربایجانی در آذربایجان شوروی یا ایران؛ چهار زبان اتحاد جماهیر شوروی در آسیای مرکزی، شرق دریاچهٔ خزر: ترکمنی، ازبکی، قرقیزی، و قزاقی.

زبان ترکمنی در ایران نیز به کار می‌رود.

در جنوب دریاچهٔ آرال، به زبان بسیار نزدیک دیگری به نام کاراکالپاک؛ و در سینکیانگ و کمی هم در شوروی به زبان اویغوری حرف می‌زنند.

از انحنای رود ولگا تا کوههای اورال، زبانهای چوواشی، تاتاری و باشقیری و با فاصلهٔ بسیار در شرق سیبری، منطقهٔ رود لنا، زبان یاکوتی مشاهده می‌شود.

باری، تعداد بسیاری زبانهای اقلیت ترکی از دریای سیاه و قفقاز (کاراچای، کومی،...) تا کوههای آلتای، منطقهٔ حوضهٔ علیای رودخانهٔ اوبی در سیبری، وجود دارد.

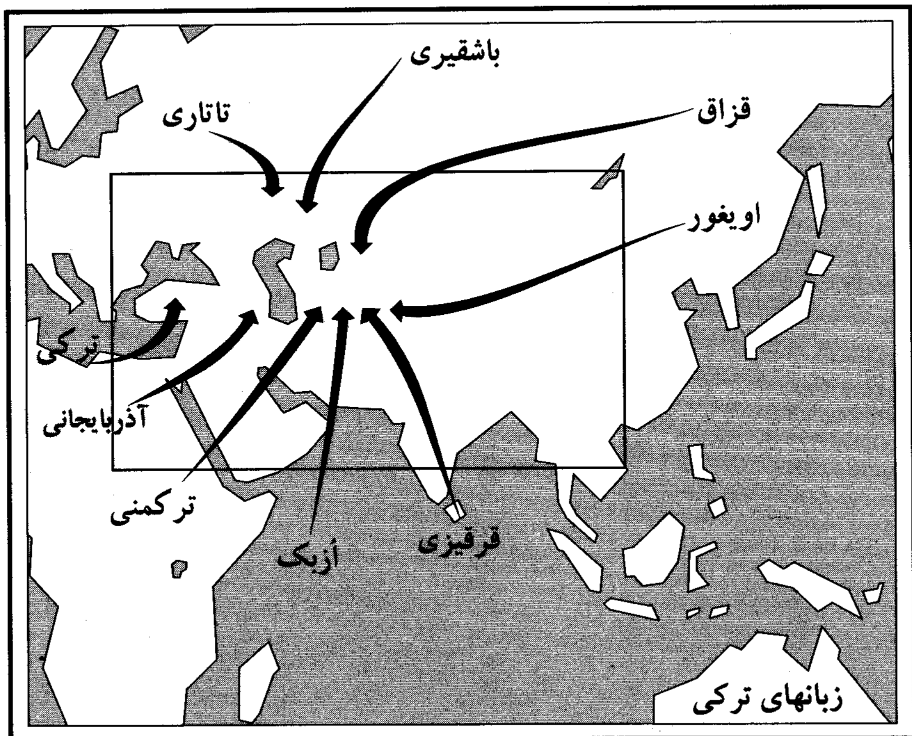
به استثنای زبان چوواشی در کرانهٔ ولگا، و یاکوتی در آن سوی این منطقه که کمی با زبانهای دیگر تفاوت دارند، زبانهای ترکی از نظر زبانشناختی، مجموعهٔ بسیار متجانسی را تشکیل می‌دهند که با گروه زبانهای لاتینی قابل مقایسه است.

در حالی که ترکی ترکیه عملاً با ترکی آذربایجان یکسان است و گویشوران براحتی قادر به تفهیم و تفاهم هستند، ترکهای استانبولی و اویغور برای برقراری ارتباط زبانی نیاز به اندکی تعلیم دارند. در مورد زبان نوشتاری، موانع ناشی از خط و قراردادهای آوانویسی مشکلات بیشتری ایجاد می‌کند.

ویژگیهای زبانهای ترکی

ویژگیهای مشترک این گونه زبانها به آواشناسی، ساختار، و دستور مربوط می‌شود. این ویژگیها در زبانهای مغولی و تونگوز نیز یافت می‌شود. اما مثالهای زیر از ترکی ترکیه گرفته شده‌اند، ویژگیهای اصلی زبانهای ترکی عبارتند از:

● همگونی واکه‌ای : اولین واکه کلمات یکدست ترکی ایجاب می‌کند که واکه‌های بعدی کلمه و واکه‌های پسوندهای وابسته به آن، متعلق به همان گروه واکه باشند (دو گروه واکه‌های زبان ترکی، یکی *a*، I بدون نقطه، *u*, *o* و دیگری *e*, *i*, *ö* و *ü*) مثل: *konuşmak*



به مفهوم «صحبت کردن» یا *külrengi* : خاکستری. فقط کلماتی که از زبانهای خارجی گرفته شده ممکن است واکه‌های هر دو گروه را دربر گیرند، مانند: *kitab*: کتاب؛ *kalem*: قلم که ریشهٔ عربی دارند. در این مورد، پسوندها طبق قوانین همگونی واکه‌ای، براساس آخرین هجای کلمه مشخص می‌شوند: مانند *kitablar* : کتابها؛ و *kalemler*: قلمها.

پیوند پسوندهای متعدد، موجب پیچیدگی بیشتر همگونی واکه‌ای می‌شود:

konuşmuyorsunuz: شما صحبت نمی‌کنید.

gelmeliyim: من باید بیایم.

● از نظر آواشناسی، کلمات ترکی هیچ گاه با دو همخوان شروع نمی‌شوند.

● کلمات فاقد جنس (مذکر یا مؤنث) هستند.

● زبانهای ترکی دارای مفرد و جمع و فاقد تثنیه هستند. جمع کاربرد زیادی ندارد و فقط در مواقع ضرور از آن استفاده می‌شود.

● بن فعل بتنهایی دارای ارزش امر مفرد است (*konuş* : صحبت کن).[1] این نوع بن فعل در

۱. قابل مقایسه با بن مضارع افعال در زبان فارسی: «شنو» بن فعل «شنیدن» دارای ارزش امر مفرد است (بن ماضی در زبان فارسی دارای ارزش ماضی مفرد است: «آزمود» بن ماضی فعل «آزمودن»)

زبانهای هندواروپایی بتنهایی به‌کار نمی‌رود.

● تغییرات کلمه فقط با افزودن پسوندها امکانپذیر است و ریشهٔ کلمه همیشه در اول آن قرار می‌گیرد. به جای حروف اضافهٔ پیشایند، از پسایندها استفاده می‌شود.

● دستور زبانهای ترکی بسیار باقاعده است و در آن استثنایی وجود ندارد.

● صفت و قید از یکدیگر متمایز نیستند (*yavaş* هم به مفهوم «به آرامی» و هم به مفهوم «آرام» است).

● فعل برای بیان مفاهیم گوناگونی مانند: ضرورت، امکان، شرط، نفی، انعکاسی، سببی، مجهول، مفعولی، قیدفاعلی، و جز اینها، پسوندهای متعدد می‌پذیرد. به عنوان مثال: کلمهٔ *almamalısınız* (شما نباید بگیرید) به این ترتیب تجزیه می‌شود:

al: ریشهٔ فعل *almak* (گرفتن، برداشتن)؛

ma: پسوند نفی (واکه تابع قانون همگونی واکه‌ای است)؛

malı: پسوند به مفهوم «ضرورت»؛

sınız: پسوند دوم شخص جمع.

● در مورد ترتیب کلمات، شایان ذکر است که صفت مطلق قبل از اسم و مضاف‌الیه قبل از مضاف قرار می‌گیرند. مثلاً «درِ اتاق» *odanın kapısı* (با ترجمهٔ لفظ به لفظ: از اتاق ــ در؛ *oda*: اتاق، *kapı*: در). متمم کلمه قبل از خود کلمه قرار می‌گیرد و، در نتیجه، فعل و پسوندهای آن در آخر جمله می‌آیند.

پایان جمله کاملاً مشخص است؛ بنابراین، جمله به عنوان مجموعه‌ای تلقی می‌شود که ممکن است خود، فاعل یا متمم جملهٔ پایه قرار گیرد. این سیستم، کاربرد حروف ربط یا ضمایر موصولی را عملاً منتفی می‌سازد.

در اینجا، این ضرب‌المثل ترکی را تجزیه می‌کنیم:

Rüzgar esmeyınce, yaprak kımıldamaz[1]

به این معنی: «تا باد نوزیده، برگ حرکتی نمی‌کند».

همان‌گونه که می‌بینید، در جایی که زبان فرانسوی از ۱۳ کلمه استفاده می‌کند، زبان ترکی فقط ۴ کلمه را به کار می‌برد.

Rüzgar: باد؛ *esmeyınce*: از فعل *esmek* (وزیدن) که ریشهٔ آن *es* است؛ *me*: پسوند مربوط به نفی؛ *yınce*: پسوند معادل حروف ربط فرانسوی *dèsque*[2]، *lorsque*[3]، یا *TanTque*[4] در مجموع یعنی «تا باد نوزیده است». *yaprak*: برگ؛ *kımılda* (*kımıldamak*) (بن فعل حرکت کردن)؛ *ma*: پسوند نفی (قانون هماهنگی صوتی کاربرد واکهٔ *a* را ایجاب می‌کند، همان‌گونه که در فعل قبلی، واکهٔ *e* را ایجاب می‌کرد)؛ *z*: شناسهٔ سوم شخص مفرد. بنابراین، بخش دوم به این معناست: «برگ حرکت نمی‌کند».

ترکی ترکیه مهمترین زبان ترکی شمرده می‌شود، زیرا بیش از ۳۵ میلیون نفر، یعنی در حدود نیمی از ترک‌زبانان، را دربرمی‌گیرد.

این زبان هنگامی اهمیت یافت که قبایل

---

۱. برابر ضرب‌المثل فارسی: «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها».

۲ و ۳. از زمانی که

۴. تا زمانی که

جنگجوی ترک که خاستگاه آنها منطقه‌ای بین دریای خزر و دریاچهٔ بایکال بود، با تسخیر قسطنطنیه، تمدن شهری یافتند.

ترک‌هایی که به این ترتیب یکجا نشین شدند، بناچار برای آنچه که نوع زندگی آنها تا آن زمان ایجاب نمی‌کرد، به خارج متوسل شدند. آنها تعداد قابل توجهی کلمات فارسی[۱] و عربی را وام گرفتند، بحدی که تعداد کلمات ترکی یکدست، از نصف واژگان این زبان تجاوز نمی‌کند.

خط آن هم از زبان عربی گرفته شد. این مسئله برای زبانی که از نظر واکه‌ها بسیار غنی است، کاملاً اشتباه بود. چرا که زبان عربی از این نظر فقیر است و در این زبان، واکه‌های کوتاه نوشته نمی‌شوند.

ادراک و اقتدار آتاتورک با وجود مقاومت مسلمانان اصولگرا در سال ۱۹۲۸، کاربرد الفبای لاتینی را الزامی کرد.[۲]

به این ترتیب، زبان ترکی به اروپا نزدیک شد؛ در حالی که سایر شاخه‌های قوم ترک بین اتحاد جماهیر شوروی، ایران، و افغانستان پراکنده هستند.

تعداد کلمات ترکی در زبان فرانسوی بسیار زیاد است. مثلا: *pacha,*[۳] *yoghurt,*[۴] (قصر) *sérail, caïque,*[۵] *yatagan,*[۶] *kiosque,*[۷] *gilet*[۸] ، (رنگ قرمز) *cramoisi* ، (رنگ آتش) *alezan* (اتاق : *oda*) *odalisque,*[۹] ، (گروه جدید: *yeni tcheir*) *janissaire*[۱۰] ، *tulipe*[۱۱] ، *turban*[۱۲] ، (*kirbac*) *cravache*[۱۳].

دو کلمهٔ اخیر یک کلمه شمرده می‌شوند و دومی مشکل اولی را دارد.

زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی

مهمترین زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی همان گونه که از نام آن پیداست، زبانهای فنلاندی و مجارستانی هستند. خاستگاه این زبانها در زمانهای بسیار قدیم، مناطق غرب اورال بوده است. به همین دلیل، نام «اورالی» نیز به این‌گونه زبانها داده می‌شود.

---

۱. به عنوان مثال: çeyrek : یک چهارم (چارک) (از کلمهٔ «چارک» فارسی)؛ çarsamba چهارشنبه؛ persembe : پنج‌شنبه؛ çiftlik: مزرعه (از کلمهٔ جفت : در اصل مساحتی که یک جفت گاو قادر به شخم زدن آن بودند). ـ ن.

۲. تعداد قابل توجهی کلمات فرانسوی یا کلمات متعلق به دیگر زبانهای هندواروپایی، بخصوص واژه‌های فنی در زبان ترکی مشاهده می‌شود. املای واژه‌های زیر براساس قوانین آواشناختی است: paraŞüt, Şimendifer, parsel, ampul, telefon, otel, televizyon, tentürdiyot, tiyatro, salon, sansür, santral, sandviç, stadkyum, stajier, Şua, Şoför, (... valiz, veteriner ویترین مغازه: choix). ـ ن.

۳. پاشا، حاکم

۴. ماست

۵. قایق

۶. یاتاغان

۷. کوشک (مکانی که در وسط باغ تعبیه می‌شود)، کیوسک

۸. جلیقه، ژیلت

۹. خادمهٔ زرخرید حرم

۱۰. ینی‌چری، سرباز پیاده نظام ترک وابسته به گارد حکومتی.

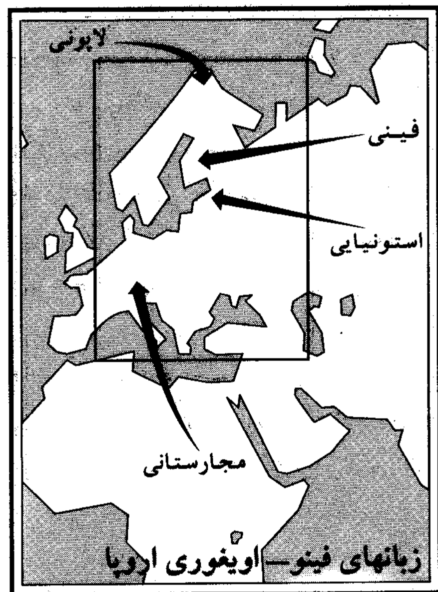
۱۱. گل لاله

۱۲. عمامه، دستار

۱۳. شلاق

زیر فشارهای مداوم اقوام هندواروپایی و ترک، این مردم از محل سکونت اولیهٔ خود بین کوههای اورال و دریای بالتیک و بخصوص منطقه پرم در ساحل رود ولگا، به سوی سرزمینهای دورتر مهاجرت کردند:

● مجارها قبل از استقرار دائمی در سواحل دانوب (محل کنونی آنها) در قرن نهم، قرنها در منطقهٔ اوکرایین کنونی چادر نشین بوده‌اند.



● فینی‌ها (فنلاندی‌ها) به همراه برادران خود، استونیایی‌ها، به سوی شمال غربی رفتند. لاپلاندی‌ها[1] (لاپ‌ها) که از نظر فیزیکی تفاوت فراوان با دیگران دارند، در اوایل عصر میلادی طی برخورد با اقوام مزبور، زبان اورالی را اکتساب کردند که هنوز هم آن را حفظ می‌کنند. تعداد لاپلاندی‌ها حداکثر به ۴۰ هزار نفر می‌رسد که نیمی از آنها در شمال نروژ سکونت دارند.

● ساموئیدها (نام روسی ساموئید «نِنِتس» است) که تعداد آنها به دهها هزار نفر می‌رسد، به سوی سیبری مهاجرت کردند.

● برخی اقوام نیز در محلی که مهد آنان شمرده می‌شود، یعنی ساحل رود ولگا، باقی ماندند؛ از جمله: اقوام موردوینیایی، کومی، ماریایی (یا چرمیسی)، اودمورتی (یا وتیاک)، و دیگران که تعداد آنان بر روی هم از ۳ میلیون نفر تجاوز نمی‌کند.

اقوامی که به زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی حرف می‌زنند، از وحدت قومی برخوردار نیستند. آنها قبل از عصر تاریخی با نژادهای دیگر درآمیخته‌اند و شکل فیزیکی بسیار متفاوتی دارند: فنلاندی‌ها معمولاً بسیار موبور هستند، لاپ‌ها مشخصات ظاهری آسیایی دارند، و مجارها کاملاً شبیه دیگر اقوام اروپایی‌اند.

زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی خویشاوندی غیرقابل انکاری با هم دارند، اما تفکیک آنها به زمانهای بسیار دور برمی‌گردد، به طوری که ارتباط زبانی گویشوران این گونه زبانها غیرممکن است.

---

۱. lapon ناحیهٔ وسیعی در اروپای شمالی، که عمدتاً در داخل مدار شمالگان است. مشتمل است بر ولایات فنیمارک، ترومس (troms)، و قسمتی از ولایات نورلان، در نروژ؛ ایالت تاریخی لاپلاند در سوئد، که اکنون مشتمل بر ولایات نوربوتن وستربوتن است؛ فنلاند شمالی؛ و شبه جزیرهٔ کولا (جمهوریهای شوروی) (نقل از دایرة المعارف فارسی).

جست‌وجوی یک زبان اصیل اورالی نتایج زیادی دربرنداشته است: واژگان مشترک به تمدن نوسنگی مربوط می‌شود. اما در آن دوره، به عنوان مثال، اعداد از ۶ تجاوز نمی‌کرده‌اند.

بنابراین، تعدد و تنوع وامگیریهای خارجی تا حد زیادی بیانگر تفاوتهای عمدهٔ این گونه زبانهاست. زبان فنلاندی زیر تأثیر زبانهای بالتی، اسکاندیناویایی، و روسی بوده است؛ زبان مجارستانی نیز واژه‌هایی از زبانهای ترکی، اسلاوی، آلمانی، فرانسوی و جز آنها پذیرفته است. در مورد زبانهای اتحاد جماهیر شوروی، نفوذ همه جانبهٔ کلمات روسی بسیار قابل توجه است. در حالی که واژگان این‌گونه زبانها شباهت بسیار ناچیزی با یکدیگر دارند ـ مثلاً «آب» در زبان فنلاندی *vesi* و در زبان مجارستانی *viz* است ـ در مورد ساختار دستوری خویشاوندی تنگاتنگی دارند.

همچنین می‌توان از موارد زیر نام برد:

• از نظر آواشناسی، وجود پدیدهٔ همگونی واکه‌ای که در زبانهای ترکی دارای اهمیت بسیار است ـ در حال از بین رفتن است و در مرحلهٔ فعلیِ تحول زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی خیلی آشکار نیست.

• کلمات با دو همخوان شروع نمی‌شوند. برابر کلمهٔ فرانسوی «*propagande*[۱]» در زبان فنلاندی: *ropakanta* و برابر کلمهٔ *France*، *Ranska* است. زبان مجارستانی به دلیل وامگیریهای فراوان از زبانهای خارجی، وجود دو همخوان در آغاز این‌گونه کلمات را راحت‌تر می‌پذیرد.

• در مورد ساختار، ویژگی زبانهای پیوندی بسیار مشخص است: پسوندها که تعداد آنها بسیار است بسادگی قابل تمیز از مشتقات اسمی نیستند.

• اسمها فاقد جنس هستند.

• پسوندهای ملکی بسیار مشابه عناصر صرفی مربوط به شخص در صرف افعال است.

• در مورد ترتیب کلمات در جمله، شایان ذکر است که صفت مطلق یا مضاف‌الیه قبل از اسم قرار می‌گیرند.

• در این‌گونه زبانها، عملاً جملات پیرو یا ربطی وجود ندارد و به جای آن از جملات همجوار استفاده می‌شود که اهمیت فراوانی به ترتیب کلمات می‌بخشد.

فنلاندی

ریشهٔ کلمه finnois (= فنلاندی، فینی)، کلمهٔ نروژی *finn* است که به لاپلاندی‌ها گفته می‌شود. فنلاندی‌ها کشور خود را *suomi* می‌نامند: نام بین‌المللی اتومبیلهای فنلاندی (S.F.) بیانگر هر دو نام این کشور است: *Suomi-Finland* (سوئومی ـ فنلاند).

---

۱. تبلیغات

تعداد فنلاندی‌ها ۵ میلیون نفر و تعداد استونیایی‌ها که به یکی از لهجه‌های فنلاندی حرف می‌زنند، یک میلیون نفر است. بنابراین، می‌توان گفت که زبان فنلاندی در حدود ۶ میلیون گویشور دارد.

نزدیک به ۶٪ جمعیت فنلاند به زبان سوئدی حرف می‌زنند و به همین دلیل، بسیاری از تابلوها و اعلانات این کشور دو زبانه است.

از جمله ویژگیهای زبان فنلاندی، می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

● در خط، واکه‌های کشیده با تکرار حرف مورد نظر، مشخص می‌شوند. مثل: *kiitos* (متشکرم).

● ساختار این زبان به طور یکدست پیوندی نیست و به زبانهای تصریفی نیز نزدیک است، زیرا ریشهٔ کلمات در برخی موارد بتنهایی به کار نمی‌رود. به عنوان مثال، کلمهٔ *vesi* (آب) به شکل *veden* و *vettä* به کار می‌رود، در حالی که ریشهٔ آن از نظر تئوری *vete* است.

● [اسم] در این زبان دارای بیش از ۱۰ حالت است؛ از جمله حالت نهادی، اضافی، رایی، و [فعل] نیز ساختهای برون سوی (از جایی که می‌آییم، مبدأ)، انتقالی (برای تغییر وضعیت)، میان‌سوی (برای وضعیت یا مکانی که در آن هستیم)، و درون‌سوی (وقتی به طرف داخل چیزی حرکت می‌کنیم؛ مقصد) دارد. تمایز بین حالتها و حروف اضافهٔ پسایند تا حدودی اختیاری است، بسیاری از عناصر صرفی مربوط به کلمات قدیمی، ساده و پسوندی شده‌اند. به همین دلیل، در این زبان، برخلاف زبانهای هندواروپایی، تنها یک سیستم اشتقاق وجود دارد.

● این زبان فاقد حرف تعریف است. با این حال، معرفه یا نکره بودن اسمها به واسطهٔ محل قرار گرفتن یا تکیه‌بری آنها مشخص می‌شود: کلمهٔ نکره یادر آخر جمله به کار می‌رود یا تکیه‌بر است.

● مانند زبان ترکی و بسیاری از زبانهای دیگر، مشتقات فعل به کمک پسوندها ساخته می‌شوند.

به عنوان مثال، با افزودن پسوند به ریشهٔ *syö* به مفهوم «خوردن»، کلمهٔ *syötta* (خوراندن، تغذیه کردن) ساخته می‌شود.

● و بالاخره، یک ویژگی جالب توجه دیگر: مجموع دو چشم، دو پا، و مانند آنها به عنوان واحد درنظر گرفته می‌شود. بنابراین، برای ساختن کلماتی مانند «یک چشم» یا «یک پا»، کلمه‌ای به مفهوم «نیم» به اسم موردنظر افزوده می‌شود:

silmapuoli : یک چشم؛
kasipuoli : یک دست؛
(*silma* : چشم‌ها؛ *kasi* : دستها؛ *puoli* : نصف).

شناسایی کلمات وامگرفته از زبانهای خارجی گاه بسیار دشوار است. مانند:

viikko : هفته (از کلمهٔ *week* انگلیسی)
pankki : بانک (از کلمهٔ *la banque* فرانسوی)
Tukholma : استکهلم (*stockholm*)
saksa : آلمانی (*saxon*)

کلمات خالص فنلاندی بسیار پیچیده‌ترند، مانند: ایالات متحد: *Yhdysvallat*.

مجارستانی

عدهٔ گویشوران زبان مجارستانی به ۱۲ میلیون نفر می‌رسد که از این تعداد، ۱۰ میلیون نفر در مجارستان، ۱/۵ میلیون نفر در رومانی و بقیه در کشورهای یوگسلاوی، چکسلواکی یا بین گروههایی هستند که به اروپای غربی یا امریکای شمالی مهاجرت کرده‌اند.

نام مجارها *magyar* و نام کشور آنها *magyarorszag* (سرزمین مجارها) است.

مجارستانی مانند زبانهای فنلاندی و باسکی، یکی از زبانهای نادر اروپایی است که در گروه هندواروپایی نمی‌گنجد. خویشاوندی این زبان با فنلاندی از نظر تاریخی مسجّل است، اما در مورد زبان باسکی، این مسئله صدق نمی‌کند.

مانند دیگر زبانهای پیوندی، مقولات دستوری با بازی پیچیدهٔ پسوندها مشخص می‌شوند. با این حال، زبان مجارستانی به‌طور استثنا دارای حرف تعریف معیّن مفرد است که مانند زبان فرانسوی، قبل از اسم قرار می‌گیرد؛ اما این زبان فاقد جنس است.

زبان مجارستانی تعداد بسیاری واژه را وام گرفته است. این مسئله بسیار طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا اقوام مجار در گذشته بسیار سرگردان بوده‌اند و اکنون نیز سرزمین آنها توسط اسلاوها و ژرمن‌ها احاطه شده است.

واژه‌های ترکی در زبان مجارستانی عبارتند از: *zseb* : جیب (*cep*)؛ *alma* : سیب؛ *bat or* : دلیر. این کلمه در زبان مغولی نیز یافت می‌شود و کلمهٔ روسی *bogatyr* (قهرمان) نیز از همین ریشه است؛

واژه‌های فارسی: *sator* : چادر؛ *dohan* : تنباکو (دخان)؛ *csesze* : فنجان [کاسه][1]

واژه‌های اسلاوی: *draga* : عزیز؛ *patak*: جوی آب؛ *szabad* : آزاد؛ *szilva* : آلو؛ *malna*: تمشک؛ *barany* : برّه؛

زبان آلمانی واژه‌های جدیدتری در زمینه‌های فنی وارد زبان مجارستانی کرده است: *gumi*: لاستیک اتومبیل؛ *kuplung*: کلاچ؛ *tinta*: جوهر، مرکب؛ *taska* : کیف؛ و نیز کلمات پایه‌ای مانند: *fold*: زمین؛ *haz*: خانه *(Haus)*.

در واقع، یافتن کلمات مجارستانی خالص بسیار دشوار است.

واژه‌های مجارستانی در زبان فرانسوی عبارتند از: *goulash*[2]، *paprika*[3]، *coche*[4]، *hussard*[5] (از کلمهٔ *husz* : بیست؛ زیرا جوان بیست ساله مشمول خدمت سربازی بوده است).

---

۱. چنان که پیداست، «دخان» واژه‌ای عربی است و نه فارسی. «کاسه» نیز خود مأخوذ از «کأس» عربی است. ـ و.

۲. راگوی گوساله به سبک مجارستانی

۳. پودر نوعی فلفل

۴. درشکه

۵. سرباز پیاده نظام

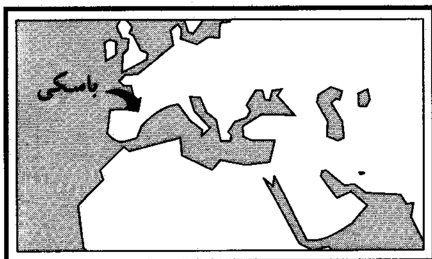
باسکی

زبان باسکی که تنها زبان غیر هندواروپایی فرانسویان ساکن فرانسه شمرده می‌شود با هاله‌ای از اسرار احاطه شده است.

مقاومت باسک‌ها در مقابل همگونسازی تا حد زیادی به کوهستانی بودن مناطق آنها و نیز به مشکل پذیرش طرز تفکر بیگانه بستگی دارد.

این مشکل، مانند مشکل سایر فرانسویان در یادگیری زبان باسکی، در مورد دیگر زبانهای هندواروپایی تا این حد وجود ندارد.

زبان باسکی در فرانسه تنها ۲۰۰ هزار گویشور دارد. این زبان که امروزه به منطقهٔ پیرنه و آتلانتیک محدود شده است، سابقاً اهمیت بیشتری داشت، با توجه به کلمهٔ گاسکون *gascon* که تغییر شکل یافتهٔ کلمهٔ باسک *basque*[۱] است. کاربرد این زبان در سطح گسترده‌تری در اسپانیا مشاهده می‌شود. در این کشور، جمعیت باسک‌ها تقریباً ۳ برابر باسک‌های فرانسه است. تفاوتهای لهجه‌ای بین ایالتهای باسک‌نشین، مانع ارتباط زبانی گویشوران نیست، اما مشکلات بسیاری در این زمینه ایجاد می‌کند.



در واقع، زبان باسکی با زبانهای فنلاندی ـ اوگریایی یا قفقازی، مانند مجارستانی و گرجی، از نظر ساختاری شباهتهای آشکاری دارد؛ اما تاریخ بیانگر هیچ گونه ارتباطی بین زبانهای نامبرده نیست. این مسئله طرح هر گونه فرضیه‌ای را ممکن می‌سازد:

- فرضیهٔ وجود زبانی بدوی که احتمالاً زبان اتروسکی از آن مشتق شده است. این زبان توسط هندواروپاییان از بین رفته و تنها زبان باسکی در غرب دور از آن باقی مانده است؛
- فرضیهٔ مهاجرت قبایل بومی قفقاز یا دورتر از آن به سوی غرب تا سرزمین باسک‌ها؛
- فرضیهٔ مهاجرت قبایلی که زبان آنها بتدریج دچار تنوع شده است، از سرزمین باسک به سوی شرق؛
- فرضیهٔ وجود یک زبان اصلی که، به طور اتفاقی، دارای ساختار زبانهای پیوندی بوده است؛
- حتی بعضیها فرضیهٔ وجود زبانهای اروپایی ـ صحرایی را مطرح می‌کنند که زبان باسکی یا

۱. مسئلهٔ فوق به این مفهوم نیست که زبان باسکی در منطقهٔ گاسکونی (Gascogne) فعلی تکلم می‌شده، زیرا کلمهٔ «باسک» ربطی به این کلمه ندارد. ــ ن.

ایبریایی از خویشاوندان آنها بوده‌اند. آثاری از این گونه زبانها که ناپدید شده‌اند، در برخی زبانهای افریقایی نیز مشاهده می‌شود.

دلیلی برای پذیرش هیچ یک از فرضیه‌های فوق در دست نیست. به نظر می‌رسد که دو فرضیهٔ اول از اعتبار بیشتری برخوردار باشند. در واقع، تجربه نشان می‌دهد که زبان یک قبیلهٔ منزوی، مانند بومیان امریکای شمالی، با سرعت زیاد تحول یافته و با حفظ ساختارهای زبان اصلی از آن جدا شده است. فنلاندی ـ اوگریایی‌ها با تهاجمات خود در قرن نهم، قوم مجار را در اروپا بر جای گذاشتند و این تصور بسیار قوی است که قبل از آن باسک‌ها نیز از حرکتی مشابه به وجود آمده‌اند، مانند حرکتی که اتروسک‌ها را، حدود هشت قرن قبل از میلاد مسیح، وارد عرصهٔ تاریخ کرد.

* * *

ویژگیهای عمدهٔ زبان باسکی از نظر زبانشناسی چیست؟

از نظر آواشناسی، زبان باسکی فاقد نواخت است، یعنی زیر و بم هجا تأثیری در مفهوم آن ندارد. این زبان تعداد بسیاری واکه‌های مرکب دارد: *ea* ، *oi* ، و ... همخوانهانسبتاً از ثبات کمی برخوردارند: به عنوان مثال، خورشید *iguzki* در روستاهای مختلف به شکلهای گوناگونی تلفظ می‌شود: *iduzki, iruzki, iuzki*.

آواشناسی بی‌ثبات زبان باسکی شناسایی واژه‌هایی را که احتمالاً دارای ریشهٔ خارجی هستند دشوار می‌سازد. با وجود این، طبق نظر برخی نویسندگان، این گونه کلمات در حدود ۷۵٪ واژگان باسکی را دربرمی‌گیرند که از زبانهای نزدیک (از نظر جغرافیایی) گرفته شده‌اند، مانند: سلتی، لاتینی، اسپانیایی، گاسکونی، و فرانسوی. وامگیریهایی که اخیراً از زبانهای فرانسوی و اسپانیایی انجام شده است بسادگی قابل شناسایی است: *eskola* : مدرسه *(école)*؛ *eliza*: کلیسا *(église)*؛ *izkirio*: خط *(écriture)*؛ *oren*: ساعت *(heure)*؛ *botoila*: بطری *(bouteille)* ...

با این حال، برای یافتن ریشهٔ کلمات زیر باید از چشمان حقیقت‌بین یا دست کم چشمان تیزبین یک زبانشناس برخوردار باشیم: *mendi* (کوهستان) از کلمهٔ لاتینی *montem*؛ *bake* (صلح) از کلمهٔ لاتینی *pecem* (با تلفظ *pakem*)؛ *harritz* (درخت بلوط) از کلمهٔ گاسکونی *garric* (مقایسه کنید با کلمهٔ فرانسوی *garrigue*)؛ *handi* (بزرگ) از کلمهٔ لاتینی *grandis*.

ما در اینجا فقط به ذکر نمونه‌های بارز این بازی جسورانه اکتفا می‌کنیم.

با این حال، حتی در صورتی که $\frac{3}{4}$ واژگان باسکی از زبانهای هندواروپایی ــ که سابقاً با آنها در ارتباط بوده ــ قرض‌گیری شده باشند، مشکل زبان باسکی در زمینهٔ واژگان اصلی و نیز دستور همچنان پابرجاست.

مسئله قابل توجه در زبان باسکی، تعداد زیاد پسوندها، بخصوص در زمینهٔ عناصر صرفی اسم است که حتی نسبت به دیگر

زبانهای پیوندی بیشتر است. در مقابل ۶ حالت زبان لاتینی که همواره موجب تشویش دانشجویان بوده است، در این زبان ۱۲ حالت وجود دارد. در زبان باسکی، حدود صد نوع پسوند برای بیان موارد زیر وجود دارد: اسم فاعل، نتیجهٔ حاصل از فعل، اسمهای جمع، خویشاوندیها، مصغّرها، اسمهای مبالغه، محرومیت از چیزی، گرایش، قابلیت و جز اینها. زبان باسکی از تعداد محدودی پیشوند ـ یعنی ۳ یا ۴ تا ـ استفاده می‌کند و فاقد جنس مذکر یا مؤنث است.

اما این زبان دارای ۳ عدد: مفرد، جمع و نامعین و نیز ۳ نوع ضمیر اشاره است: در جایی که زبان فرانسوی نسبت به اینکه شخص مورد نظر نزدیک یا دور باشد، از ضمار اشارهٔ *celui-ci* (این یکی) یا *celui - là* (آن یکی) استفاده می‌کند، زبان باسکی برای کسی که نزدیک به شخص گوینده است، و کسی که نزدیک به شخص مخاطب است، یا از هر دو دور است، تفاوت قایل می‌شود.

شیوهٔ صرف افعال باسکی خاص این زبان و بسیار پیچیده است: ۶ وجه در این زبان وجود دارد: اخباری، امری، شرطی، امکانی، فرضی و تمنایی (بترتیب برای بیان یک فرض یا یک آرزو). همچنین براساس اینکه فعل، مفعول بی‌واسطه بپذیرد یا نه، از دو نوع فعل لازم و دو نوع فعل متعدی استفاده می‌شود. اول‌شخص فعل «داشتن»: «من دارم»، بسته به اینکه چیز مورد تملک یک یا چند تا باشد، به شیوه‌های مختلف بیان می‌شود. یکی از ویژگیهای زبان باسکی این است که افعال برحسب اینکه مخاطب زن یا مرد باشد، ساختهای متفاوتی می‌پذیرند. مایهٔ تعجب است که به رغم تعداد بسیار پسوندهای اشتقاقی، زبان باسکی فاقد مفعولٌ‌به است و مفعول مانند فاعل به کار می‌رود.

به جای حروف اضافهٔ پیشایند در زبان فرانسوی، از پسایندها استفاده می‌شود که حالتهای مختلف را دربرمی‌گیرند.

باری، دستگاهِ شمار زبان باسکی به جای ۱۰، بر پایهٔ ۲۰ است. به عنوان مثال، برای عدد «۱۵۷» گفته می‌شود: ۷ برابر ۲۰، به علاوهٔ ۱۷.

مسئله فوق بیانگر این است که زبان باسکی زبان ساده یا بی‌اهمیتی نیست. پیچیدگی این زبان به معنای قدیمی بودن آن است، ولی اکثر ویژگیهای زبان باسکی در دیگر زبانهای گروه فنلاندی ـ اوگریایی یا قفقازی دیده می‌شود. بویژه، گنجاندن ضمیر مفعولی مستقیم در ساخت فعلی، به شیوهٔ مشابهی در زبان گرجی وجود دارد.

آیا قابل ذکر است که نام یکی از معروفترین هتلهای تفلیس، پایتخت گرجستان، یعنی «ایبریا»، نشانهٔ تعلق مشترک به تمدن قدیمی ایبریایی شمرده می‌شود؟

Zerua saritzat
Nola ez bozkaria
Dugu sarri guretzat
Zeruko loria

لذت ببریم!
شادی جاودانه
در آن دنیا
در انتظار ماست.

مغولی

مغولها در عصر چنگیز خان، یعنی قرن هشتم میلادی، بسیار خودنمایی کردند. اولین اسناد نوشتاری زبان مغولی به همین دوره مربوط می‌شود.

کلمهٔ مغولی بسیار قدیمی است: این کلمه در یک متن چینی قرن هفتم به قبیله‌ای گفته شده که در بخش بالای رودخانهٔ آمور سکونت داشته است.

امروزه، «مغولی» نام مردم جمهوری خلق مغولستان است. این کشور از سال ۱۹۲۴ استقلال یافته است ولی روابط نزدیکی با اتحاد جماهیر شوروی دارد.

مغول‌ها به اقوام مختلف تقسیم می‌شوند که مهمترین آنها خالخایی نام دارد. فقط در جمهوری مغولستان، ۲۵ قوم مغولی وجود دارد. قوم دیگری، به نام بوریات، نام خود را به یکی از جمهوریهای خودمختار شوروی داده است.

زبانهای اقوام مختلف مغولی بسیار نزدیک به یکدیگرند و فقط گونه‌های لهجه‌ای زبان خالخایی شمرده می‌شوند.

مجموع تعداد گویشوران زبان مغولی احتمالاً به ۳ میلیون نفر می‌رسد که حداکثر نیمی از آنها در جمهوری خلق مغولستان، ۱/۵ میلیون نفر در چین، و نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر در شوروی (از جمله ۳۰۰ هزار بوریات و ۱۵۰ هزار قلموقی در نزدیکی ولتای ولگا) زندگی می‌کنند.

مغولی زبان آلتایی یا، به عبارت دیگر، خویشاوند زبان ترکی است. بنابراین، ما به بررسی ویژگیهای عمومی این زبان ــ از جمله: وفور پسوندها، همگونی واکه‌ای، غنای ساختهای فعل، کمیابی کلمات تک هجایی، و جز آن ــ نخواهیم پرداخت.

خط سنتی مغولی در قرن سیزدهم با خط اویغوری تطابق یافته است. این خط به طور عمودی از بالا به پایین نوشته می‌شود، اما برخلاف خط چینی کهن، ستونها از سمت چپ شروع می‌شوند.



این خط اکنون مورد استفادهٔ مغولهای چین است، اما در جمهوری خلق مغولستان، از سال ۱۹۴۱، الفبای سیریلی جایگزین آن شده که توسط دو حرف *Y, Q* (بترتیب معادل *u* و *eu* فرانسوی) تکمیل گردیده است. به این ترتیب، تبادل افکار بین مغولهای دو سوی مرز دشوارتر شده است.

برخلاف خویشاوندی موجود بین زبانهای هندواروپایی، خویشاوندی ساختاری مغولی با زبان ترکی مستلزم شباهت واژگانی نیست. با این حال، تعدادی کلمات مشابه در این دو زبان مشاهده می‌شود (سیب: *alma* در ترکی و *alim* در مغولی؛ سیاه: *kara* در ترکی و *khar* در مغولی؛ زرد: *sart* در ترکی و *shar* در مغولی؛ شیر (خوردنی) *süt* در ترکی و *süü* در مغولی؛ و ...).

تعداد کلمات مغولی در زبان فرانسوی بسیار کم است. با وجود این، آشنایی با مفهوم برخی از نامهای مکانها خالی از فایده به نظر نمی‌رسد:

- *Gobi* (گوبی) : نام حوضچه‌هایی که در بیابانی به همین نام پراکنده‌اند.
- *ulan Bator* (اولان باتور)، پایتخت جمهوری مغولستان به مفهوم «قهرمان سرخ»؛ "*bator*" با کلمهٔ روسی *bogatyr* با همین مفهوم، قابل مقایسه است. *ourga*، نام قدیم شهر به مفهوم «کاخ» است.
- *ulan ude* (اولان اوده)، پایتخت جمهوری خودمختار بوریات به معنای «رودخانهٔسرخ» است.
- *kukunor* (کوکونور)، نام جالب دریاچه‌ای به مفهوم «دریاچه *(nour)* آبی *(khok)*» است.

ژاپنی

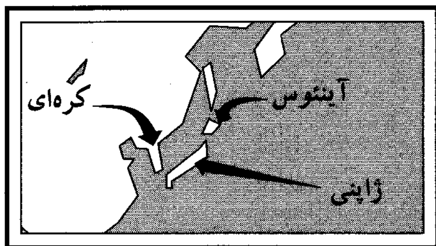
ژاپن با بیش از ۱۰۰ میلیون نفر جمعیت، از این نظر پس از چین، هند، شوروی و ایالات متحد، و قبل از اندونزی و برزیل قرار می‌گیرد. توسعهٔ اقتصادی ژاپن نیز، این کشور را در رأس کشورهای صنعتی قرار می‌دهد.

با وجود این، زبان ژاپنی از درخششی بین‌المللی که در خور موقعیت این کشور باشد

برخوردار نیست. دلیل این مسئله بخصوص دشواریهای دستگاه خط ژاپنی و نیز پیچیدگی شیوه‌های مختلف گفتار بر حسب میزان احترام است.

اصولاً زبان ژاپنی از نوع زبانهای پیوندی به شمار می‌آید که از نشانه‌های آن، افزودن تعداد زیادی پسوند نامتغیر به فعل است.

از این نظر، طرز تفکر این زبان با زبانهایی چون ترکی، فنلاندی، مغولی و ... نوعی خویشاوندی دارد. ظاهراً زبان کره‌ای بیشترین شباهت دستوری را با زبان ژاپنی دارد، اما خویشاوندی این دو زبان به این مورد و نیز منبع عمدهٔ واژگان مشترک دارای ریشهٔ چینی محدود می‌شود.



امکان برقراری ارتباط زبانی بین یک ژاپنی و یک کره‌ای صفر است و به هیچ وجه قابل مقایسه با زبانهایی مانند فرانسوی و ایتالیایی نیست.

زبان ژاپنی تجانس شایان توجهی دارد. با اینکه در کشور ژاپن نیز ویژگیهای لهجه‌ای وجود دارد ـ لهجهٔ توهوروکو در شمال جزیرهٔ اصلی ژاپن بحدی غیرقابل فهم است که شاید نیاز به مترجم باشد ـ در این کشور، مانند فرانسه زبانهای اقلیت (برتانیی، باسکی، آلزاسی، کُرسی، اوکسیتانی ...) وجود ندارد. همچنان که در انگلستان در کنار این تجانس شگفت‌انگیز، تنها مورد استثنا به آینوها[1] در هوکایدو مربوط می‌شود که از نظر زبانشناسی تقریباً به طور کامل همگونسازی شده‌اند. با اینهمه، زبان ژاپنی مواد خارجی غیرقابل انکاری دارد، از جمله دهها کلمه یا ریشهٔ مشترک با زبانهای مالزیایی - پولینزیایی و منبع قابل توجهی از کلمات چینی که تعداد آنها از کلمات خالص ژاپنی بیشتر است. همان‌گونه که در مورد زبان فرانسوی، البته به میزان کمتر، واژه‌هایی با ریشهٔ لاتینی، زبان سلتی کهن را به طور کامل دربر گرفته‌اند.

برای تشریح کاملتر ویژگیهای زبان ژاپنی، بترتیب موارد زیر را بررسی می‌کنیم: خط، آواشناسی، نحو، سبک، و بالاخره واژگان.

خط ژاپنی

خط ژاپنی که در ابتدا خط چینی خالص بود، با پسوندهای دستوری فراوان زبان ژاپنی تطابق چندانی نداشت، زیرا علایم اندیشه‌نگار قادر به نمایش این پسوندها نبودند.

بنابراین، ژاپنی‌ها بسیار زود، یعنی در حدود قرن نهم، دستگاه خط آمیخته ای را

---

۱. Aïnous، بومیان اصلی ژاپن. در ایام قدیم به جزایر شمالی رانده شدند و اکنون در جزایر هوکایدو و ساخالین و کوریل سکنا دارند. (نقل از دایرةالمعارف فارسی)

پذیرفتند که اساس آن به شرح زیر است:

● مفاهیم مربوط به تفکر، با علایم اندیشه‌نگار چینی به نام «کانجی» نمایش داده می‌شوند. برای ساده‌گرایی، امروزه فقط ۱۸۵۰ کانجی رسمی وجود دارد که از این تعداد، ۸۸۱ کانجی اصلی در حد تحصیلات ابتدایی است. به جای علایم اندیشه‌نگار پیچیده‌تر که اکنون کاربردی ندارند، از «هیراگانا» استفاده می‌شود.

● هیراگانا یک مجموعهٔ هجایی است، یعنی پنجاه و یک علامت آن ارزش «هجایی» دارند و نه ارزش «حرفی» مثل الفبای ما. دستگاه خط مزبور همهٔ عناصر صرفی دستوری و، به‌طور کلی، هر چیزی را که با علامتهای اندیشه‌نگار قابل نگارش نیست، آوانویسی می‌کند.

● نشانه‌های هجایی «کاتاگانا» که به همراه هیراگانا مورد استفاده قرار می‌گیرد، برای کلمات جدید دارای ریشهٔ خارجی، اسمهای جغرافیایی، اسمهای خاص خارجی، و ... به کار می‌رود.

● باری، «رومانجی»، یا الفبای لاتینی، در موارد خاصی که دیگر دستگاهها دارای پیچیدگی بیشتری هستند مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، برای تنظیم فرهنگ لغات، طبقه‌بندی کلمات ژاپنی براساس حروف الفبای لاتینی بسیار ساده‌تر است.

دستگاه خط ژاپنی، که به ظاهر پیچیده‌ترین خط دنیا به نظر می‌رسد، برای ژاپنی‌ها تقدس خاصی دارد و جایگزین ساختن آن با رومانجی، بمنزلهٔ جدایی از ریشه‌های فرهنگی آنها شمرده می‌شود. در هر حال، کاربرد رومانجی نیز هیچگونه مشکل عمده‌ای را ایجاد نمی‌کند.

وابستگی به این دستگاه خط عجیب و پیچیده، ایجاب می‌کند که مانند چین، به خوشنویسی بمنزلهٔ یک هنر، توجه شود.

اضافه می‌کنیم که ژاپنی‌ها عرف چینی کهن، یعنی نگارش براساس ستونهای عمودی از بالا به پایین و شروع از ستون راست، را حفظ کرده‌اند.

آواشناسی زبان ژاپنی

آواشناسی زبان ژاپنی ساده است و اساساً با آواشناسی چینی تفاوت دارد، زیرا فاقد نواخت است. البته، تعدادی از کلمات متعلق به دو زبان نامبرده، براساس املای لاتینی، یکسان نوشته می‌شوند، اما مفهوم آنها با تغییر تکیه متفاوت خواهد بود. نمونهٔ بارز آن کلمهٔ *hashi* است که با آهنگ بم اولین هجا و آهنگ زیر دومین هجا، به مفهوم «پل» و با جابه‌جایی آهنگ زیر و بم، به مفهوم «نان باگت»[1] است.

ژاپنی‌ها مشکل فراوانی در تشخیص *r* و *l* از یکدیگر دارند و فقط *r* نوک زبانی را می‌شناسند[2].

1. des baguettes

۲. معادل آوای «ر» در زبان فارسی.

خط هیراگانا چگونه براساس علایم چینی ساخته شد

خط اندیشه‌نگار برای آوانویسی تعداد زیاد پسوندهای دستوری زبان ژاپنی مناسب نبود. در حدود قرن هشتم، برخی از علامتهای اندیشه‌نگار که فقط براساس آواشناسی به کار می‌رفتند، به واسطهٔ خط شکسته، ساده شدند و نشانه‌های هجایی هیراگانا را تشکیل دادند. مثالهای زیر بیانگر چگونگی تغییر شکل علامتهای مزبور است.

安	外	左	太	也
安	外	左	太	也
あ	か	さ	た	や
a	ka	sa	ta	ya

和	以	不	毛
和	以	不	毛
わ	い	ふ	も
wa	i	fu	mo

安علامت که بیانگر زنی 女 در زیر سقف، و به مفهوم «صلح و آرامش» است، که در زبان چینی *an* تلفظ می‌شود. این نشانه و حرف در نام میدان بزرگ پکن، تیان آن من به معنی (دروازهٔ آرامش آسمانی)، دیده می‌شود.

حرف 毛 که در زبان چینی *mao* تلفظ می‌شود، نام مائو است.

زبان ژاپنی فقط دارای هجاهای تشکیل شده از یک واکهٔ منفرد یا یک همخوان و یک واکه است. به همین دلیل، عملاً هیچگاه دو همخوان در پی یکدیگر نمی‌آیند (به استثنای آوای «*ts*» که یک همخوان محسوب می‌شود). بنابراین، وادار کردن یک ژاپنی به تلفظ «*orly*» (اورلی؛ نام فرودگاه پاریس) یا «*charles*» (شارل؛ نام شخص) موفقیت بزرگی است.

دستور زبان ژاپنی

برای یک غربی، چیزی گیج‌کننده‌تر از دستور زبان ژاپنی وجود ندارد. تنها دلخوشی ما این است که عکس این قضیه نیز صحت دارد.

اگر نخواهیم کلمهٔ تضادها را به کار ببریم، باید بگوییم که «اختلافات» موجود، شامل همهٔ بخشهای دستور می‌شود.

به عنوان مثال، چگونگی ترتیب کلمات در زبان فرانسوی، دارای مفهوم خاصی است: دو جملهٔ "Pierre bat Paule" و "Paule bat Pierre" دارای معانی متفاوتی هستند.[1] در زبان ژاپنی، گروه فاعلی به ادات ـ *wa* یا *ga* ـ ختم می‌شود که نقش آن را کاملاً مشخص می‌کند، گروه مفعولی مستقیم (به وسیلهٔ ادات *wo*) و غیرمستقیم نیز به همین ترتیب مشخص می‌شوند. نقش ادات مذکور مشابه نقش عناصر صرفی حالتها در زبان لاتینی است. می‌دانیم که این روش، آزادی خاصی در چگونگی ترتیب کلمات ایجاد می‌کند، زیرا نقش هر کلمه با عنصر صرفی یا ادات مزبور، کاملاً معیّن می‌شود.

زبان ژاپنی از قواعد مشخص دیگری برای ترتیب کلمات در جمله پیروی می‌کند: صفت و مضاف‌الیه همیشه قبل از اسم قرار می‌گیرند، و فعل همیشه در آخر جمله می‌آید.

گروه فعلی پیچیده‌ترین بخش جملات ژاپنی را تشکیل می‌دهد. گروه فعلی بیانگر شخص نیست، اما پسوندهای مختلفی که یکی پس از دیگری قرار می‌گیرند، بیانگر نفی، کامل بودن فعل، میزان احترام، سؤال، و جز آن هستند.

به اصطلاح متخصصان کامپیوتر، این پسوندها با سیستمی دوگانه[2] عمل می‌کنند؛ یعنی وجودشان در گروه فعلی نشانهٔ تفاوتهای معنایی است و عدمشان نشانهٔ نبودن این تفاوتها.

به این ترتیب، مفهوم فعل با افزودن پسوندها، مانند خانه‌های جدول بدلخواه تکمیل می‌شود.

اما اسمها نامتغیر و فاقد حرف تعریف و جنس هستند و جمع فقط در موارد استثنایی به کار می‌رود.

عجیب‌ترین مسئلهٔ دستور زبان ژاپنی، تنوع

---

۱. به ترتیب به معنای: «پیر پل را می‌زند» و «پل پیر را می‌زند». علت این تفاوت معنایی فقط ترتیب کلمات است. دو جملهٔ «قورباغه ماهی می‌خورد» و «ماهی قورباغه می‌خورد» می‌تواند مثال مناسبی برای نشان دادن نقش ترتیب کلمات در زبان فارسی باشد. ـ و.

2. binaire

گسترده در سبک یا ساختهای مؤدبانه است. زبان ژاپنی توسط بازی ادات پایانی یا کاربرد مترادفها، تنوع نامحدودی به شیوهٔ بیان می‌بخشد، بحدی که نحوهٔ بیان زن با مرد یا جوان با پیر بسیار تفاوت پیدا می‌کند. این مسئله در بررسی واژگان این زبان مشخص می‌شود.

واژگان زبان ژاپنی

یکی از ویژگیهای زبان ژاپنی این است که معمولاً دو گروه کلمه با مفهوم مشترک وجود دارند که با یک علامت اندیشه‌نگار کانجی نوشته می‌شوند.

دستهٔ اول مستقیماً از زبان چینی مشتق شده و تنها یک هجا دارد؛ دستهٔ دوم که ژاپنی خالص است، ۱ تا ۴ هجا دارد. دستهٔ اول که مشکل‌آفرین است، در صورت تنها بودن علامت اندیشه‌نگار، بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما برای کلمات مرکب که چندعلامت اندیشه‌نگار با هم به کار می‌روند، بیشتر از دستهٔ کلمات چینی استفاده می‌شود و دلیل آن فقط پرهیز از طولانی شدن کلمات است. به عنوان مثال، «اتومبیل» *kuruma* تلفظ و (車) نوشته می‌شود، اما این علامت درکلمهٔ مرکبی چون (列車) ، *sha* تلفظ می‌شود: *ressha* به معنای «قطار» که از نظر ریشه‌شناسی به مفهوم «اتومبیلهای متصل» است.

ویژگی دیگر زبان ژاپنی که در زبانهای گوناگون دیگر نیز دیده می‌شود، وجود فعلهای جداگانه برای بیان یک مفهوم نسبت به شخص فاعل است: در زبان فرانسوی، فعل «دادن» هم برای مفهوم «من می‌دهم» و هم برای «شما به من می‌دهید» به کار می‌رود.

اما در ژاپنی، وقتی کسی چیزی را می‌دهد، فرض این است که چیزی را به طرف مخاطب «بالا می‌برد». در این صورت، مفهومِ دادن از ریشهٔ «بلند کردن» ساخته می‌شود. در حالی که اگر کسی بخواهد چیزی را به او بدهند باید از مخاطب بخواهد که آن را به طرف او «پایین بیاورد».

به این ترتیب، متداولترین فعلها به اشکال مختلف به کار می‌روند که یکی بیانگر تحقیر و دیگری بیانگر احترام، یکی بیانگر اول شخص و دیگری بیانگر دوم شخص است.

زبان ژاپنی با وجود حفظ تعصب‌آمیز سنتها و ویژگیهای خود، از جذب کلیهٔ کلمات خارجی مورد نیاز، ابایی ندارد. برخلاف گویشوران عبری کنونی یا عربی، ژاپنی‌ها برای تعیین مفاهیم جدید، عملاً هیچ‌گونه تمایلی به ساخت کلمات جدید براساس ریشه‌های ژاپنی ندارند.

این مسئله بویژه در مورد اصطلاحات فنی صدق می‌کند: ترمز: *bureki* (انگلیسی *brake*)؛ قابل ذوب: *fiuzu* (انگلیسی *fuse*)؛ لامپ: *ranpu* (انگلیسی *lampe*)؛ فلاش: *furashu* (انگلیسی *flash*)؛ نوعی شناور: *feriboto* (انگلیسی *ferry-boat*)؛ زنگ: *beru* (انگلیسی *bell*)؛ فیلم: *firumu* (انگلیسی *film*)؛ کلاسور: *fairu* (انگلیسی *file*)؛ قشر، سرپوش: *barubu*

(انگلیسی *valve*)؛ معالجهٔ دوران نقاهت: *a futakea* (انگلیسی *after care*)؛

● اصطلاحات مربوط به ورزش یا مُد:

فوتبال: *futtoboru* (انگلیسی *football*)؛ گلف: *gorufu* (انگلیسی *golf*)؛ شمشیربازی: *fenshingu* (انگلیسی *fencing*)؛ گُل: *goru* (انگلیسی *goal*)؛ طراح مد: *dezaina* (انگلیسی *designer*)؛ قفسهٔ اجناس حراجی: *disukonto* (انگلیسی *discount*)؛ مد: *fasshon* (انگلیسی *fashion*)؛

● اصطلاحات مربوط به آشپزی:

نخودفرنگی: *gurin pisu* (انگلیسی *green peas*)؛ املت: *omuretsu* ؛ چنگال: *foku* (انگلیسی *fork*)؛ چاقو: *naifu* (انگلیسی *knife*)؛ ظرف مخصوص نوشیدن: *koppu* (انگلیسی *cup*)؛ کبریت: *matchi* (انگلیسی *matches*).

abekku (فرانسوی avec [= با]) این کلمه که دارای ریشهٔ فرانسوی است، به مفهوم «دو دلداده» است. کلمهٔ قدیمی‌تر *tenpura* (ماهی سرخکرده) که مورد توجه افراد خوش‌خوراک است، براساس شواهد، از کلمهٔ پرتغالی *temporas*[1] (چهار وقت) گرفته شده است. زیرا هنگام روزه‌داری، تاجران پرتغالی فقط از ماهی تغذیه می‌کردند.

به دلیل سهولت جذب واژگان خارجی، تعداد واژگان زبان ژاپنی قابل مقایسه با زبان چینی نیست. نخستین متون فرهنگی در ژاپن به زبان چینی نوشته شد و طبق معمول، تصنّع‌گرایی تحصیلکرده‌های ژاپنی در سطح گسترده‌ای به اشباع زبان اصلی با واژگان خارجی کمک کرد.

دربارهٔ وامگیری دیگر زبانها ــ بویژه زبان فرانسوی ــ از ژاپنی باید به هنرهای رزمی اشاره کرد:

judo (شیوه ملایم، جودو)؛ *jiu-jitsu* (فن ملایم)؛ *kendo* (روش شمشیربازی)؛ *tatami* (حصیر، گیس‌بافته)؛ *kimono* (لباس)؛ *mousmé* (دختر جوان)؛ *geisha* (متخصص هنرهای ظریف)[2].

واژهٔ «هاراکیری»[3] در زبان ژاپنی *seppuku* تلفظ می‌شود و از دو علامت تشکیل شده است: یکی به مفهوم «شکم» با تلفظ *hara* یا *fuku*، و دیگری به مفهوم «بریدن» با تلفظ *setsu* یا kiri : ترتیب علامتها در کلمهٔ *harakiri* و *seppuku* عکس یکدیگر هستند.

خاستگاه زبان ژاپنی

پرسش دربارهٔ منشاء زبانها تا حدودی بیهوده است، زیرا تاریخ زبانها تا جایی که ما قادر به بررسی آن هستیم، فقط به اندکی بیش از هزار سال پیش ــ یا در مورد مصر به ۴ـ۵ هزار سال پیش ــ مربوط می‌شود؛ در حالی که ظهور انسان روی کرهٔ زمین به صدهاهزار سال پیش برمی‌گردد.

به اثبات رسیده.که زندگی انسانها در

۱. quartre - Temps ؛ ۳ روز اول هر فصل که به روزه و عبادت اختصاص دارد.

۲. هنرهایی مانند موسیقی، نقاشی، گلدوزی، و ... که بخصوص خانمها بیشتر برای تفریح و سرگرمی به آن می‌پردازند.

۳. خودکشی به سبک ژاپنی که با فرو بردن شمشیر در شکم انجام می‌شود.

سرزمین ژاپن به ۱۰۰۰۰ سال پیش برمی‌گردد، اما مسلماً زبان ژاپنی‌های اولیه برای ما شناخته نیست.

فقط می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا زبان ژاپنی به شکل امروزی آن با دیگر زبانهایی که احتمالاً آن را زیر تأثیر قرار داده‌اند، خویشاوندی داشته است یا نه؟

بررسی این مسئله بسیار آموزنده است. از یک سو، دستور زبان ژاپنی، که از نوع پیوندی شمرده می‌شود، یادآور زبانهای شمال آسیا مانند ترکی، مغولی، کره‌ای، و زبانهای سیبریایی است و، از سوی دیگر، برخی ویژگیهای زبانشناختی و قومی آن بیانگر خویشاوندی با جزایر جنوبی و جامعهٔ مالایایی است. این دوگانگی حتی در شکل ظاهری ژاپنی‌ها مشاهده می‌شود که به طور همزمان یادآور اقوام مغولی و اندونزیایی است.

در مورد خویشاوندی با گروه زبانهای ترکی، تفاوتی اساسی در پیش روی زبانشناسان خودنمایی می‌کند: در زبانهای ترکی، همگونی واکه‌ای رعایت می‌شود که به طور کلی عبارت است از وابستگی واکه‌های پسوند به آخرین واکهٔ کلمه. این ویژگی در زبان ژاپنی کنونی که دستگاه واکه‌های آن بسیار فقیر است دیده نمی‌شود.

زبانشناسان ژاپنی که مانند مهندسان این کشور فوق‌العاده سرسخت هستند، با تشریح متون بسیار قدیمی ژاپنی، در مقابل این مسئله قدعلم می‌کنند. در زمان نگارش این متون، هیراگانا وجود نداشته و عناصر صرفی دستوری را با علامتهای چینی کاملاً آوایی (که به آن «مان یوکانا» می‌گفتند) نمایش می‌دادند. زبانشناسان ژاپنی از این طریق دریافتند که یک پسوند متعلق به ژاپنی کنونی، با دو علامت چینی در آن زمان مطابقت می‌کند. وجود این علامتها فقط با پذیرش وجود دو تلفظ مختلف برای یک پسوند در آن زمان، یعنی پدیده همگونی واکه‌ای، قابل توجیه است.

منشاء ترکی ـ مغولی زبان ژاپنی نیز از این نقطه‌نظر به اثبات رسیده است.

تمایز واکه‌ها بتدریج تا قرن نهم از بین رفت و از ۸ واکهٔ زبان ژاپنی، فقط ۵ واکه باقی مانده است.

دلیل خویشاوندی با کشورهای اندونزیایی، حجم فراوان افسانه‌ها و داستانهای فولکلور مشترک با اقوام مزبور است. به علاوه، شباهتهایی در زمینهٔ واژگان، بخصوص در مورد نام اندامها دیده می‌شود که به دلیل حجم بسیار، غیرقابل انکار است (مثال: *lidah* و *shita*: زبان؛ *perat* و *hara*: شکم؛ به ترتیب در زبانهای اندونزیایی و ژاپنی).

در این مورد، ذکر مطالبی از زبان آینو خالی از فایده نیست: می‌دانیم که قوم آینو در جهت همگونی کامل گام برمی‌دارد و فقط در

جزیرهٔ هوکایدو، آثاری از آنها باقی مانده است، آینوها از نظر شکل ظاهری، تفاوت بسیار با ژاپنی‌ها دارند و ریشهای جالبی می‌گذارند. زبان آینو ویژگیهای مشترک فراوان با زبان ژاپنی دارد ــ از جمله: دستگاه واکه‌ها، چگونگی ترتیب کلمات در جمله، فقدان جنس و عدد برای اسم، و ... ــ اما این زبان از دو ویژگی عمدهٔ زبانهای اندونزیایی نیز برخوردار است: وجود میانوندها و وجود دو ضمیر اول شخص جمع: یکی شامل مخاطب و دیگری غیرشامل.

بنابراین، وجود این زبان، به عکس، دلیلی بر ضد فرضیهٔ امتزاج دو قوم در خاک ژاپن به شمار نمی‌رود: یکی قوم سیبریایی تبار و دارای سیستم زبانی ترکی، و دیگری آسیایی تبار و از آسیای جنوب شرقی. آورده‌های متعلق به آسیای جنوب شرقی ممکن است به گروه زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی محدود نشود. تصور برخی از زبانشناسان این است که در زمینهٔ دستور شباهتهایی با گروه برمه‌ای یافته‌اند. (مثلاً ضمایر و افعال).

به طور خلاصه، صحیح‌ترین فرضیه در مورد پیدایش زبان ژاپنی این است که زبانهای ژرف بنیاد[۱] جنوب شرقی آسیا توسط زبانهایی با ریشهٔ ترکی ـ سیبریایی از بین رفته‌اند؛ از زبانهای اولی، دستگاه آوایی و از زبانهای دومی، نظام دستوری بر جای مانده است.

چنین پدیده‌ای در فرانسه نیز رخ داد، زبان سلتی که توسط زبان لاتینی از بین رفت، تأثیر فوق‌العاده‌ای بر دستگاه آوایی این زبان گذاشت، به طوری که زبان فرانسوی کنونی از آن حاصل شد.

弘法にも筆の誤り

حتی قلم موی کوبو[۲] (استاد بزرگ خوشنویسی) نیز مرتکب اشتباه می‌شود.

(انسان جایزالخطاست)

燈台もと暗し

پای چراغ، خبری از روشنایی نیست.

(نزدیکترین فرد، همیشه آگاهترین فرد نیست)

۱. «ژرف بنیاد» (substrat) به زبانی گفته می‌شود که در گذشته در کشوری رایج بوده و تأثیرات خود را بر زبان دیگری که پس از آن در آن کشور رواج یافته باقی گذاشته است. مثل سلتی نسبت به فرانسوی امروز.

2. Kôbô

濡れ手で粟

برداشتن دانه‌های ارزن با دستهای خیس
بدست آوردن سود بسیار بدون تلاش.

زبان کره‌ای

با این که جمعیت کره تقریباً با جمعیت فرانسه برابری می‌کند، زبان این کشور در فرانسه بسیار ناشناخته است.

با این حال، شکوفایی اقتصادی دو کشور کره (جمهوری کرهٔ جنوبی و جمهوری دمکراتیک خلق کره شمالی) از بیست سال پیش تاکنون، روند بسیار سریعی یافته است.

جدایی دو کرهٔ شمالی و جنوبی به طور ساختگی از سال ۱۹۴۸، در پی توافقنامه‌های یالتا[1] صورت گرفت، کرهٔ شمالی جمعیت کمتر و منابع طبیعی بیشتری دارد.

کرهٔ جنوبی رسماً هان ـ گوک[2] یعنی سرزمین هان، و کرهٔ شمالی شو ـ سان نامیده می‌شود که، بر حسب عادت، در زبان فرانسوی به «صبح آرام» ترجمه می‌شود. شو ـ سان[3] نام دودمان شاهی است که جانشین سلسلهٔ کوریو[4] شد. دودمان کوریو از قرن ۱۰ تا ۱۵ میلادی شکوفا بود و نام خود را به این سرزمین داده است.

درخشش فرهنگی کره دیرزمانی به سبب اشغال این کشور توسط ژاپنی‌ها بین سالهای ۱۹۱۰ ـ ۱۹۴۵ سرکوب شد.

در این دوران، کاربرد زبان کره‌ای در آموزشگاهها ممنوع بود. این جریان فقط موجب تشدید حس ملّیت‌گرایی قوی مردم کره شد. روابط کره و ژاپن با ابهامات زیادی رو به رو است، زیرا در مدت درازی که کره‌ای‌ها غرق در فرهنگ چینی بودند، حملات ژاپنی‌ها را، بمنزلهٔ هجوم بربرها به کره متحمل می‌شدند. سپس همچنان که ژاپن فرهنگ چینی را همگون می‌ساخت و در دورهٔ میجی[5]، توسعهٔ فراوانی می‌یافت، تا مدتی کره‌ای‌ها به عنوان کارگران مهاجر به ژاپن عزیمت کردند. اکنون روابط کره و ژاپن روشن است: این

1. Yalta
2. Han - Guk
3. Cho - sun
4. Koryo
5. Meiji

دو کشور در دو جناح کاملاً متفاوت پیکار صنعتی قرار دارند، و هر دو برای اروپا رقیبانی خطرناک به شمار می‌آیند. در این میان، ژاپن از این امتیازات برخوردار است: کشوری است متحد، سیر پیشرفت را بسیار زودتر آغاز کرده است، با جمعیتی ۲ برابر جمعیت آن شبه جزیره. امتیاز کره نیز دارا بودن سطح زندگی پایین، نرخهای رقابتی، و شرکتهایی است که به مقررات شبه نظامی تن می‌دهند. کره، کشوری که بی‌تردید آیندهٔ روشنی دارد، از هم اکنون دومین صادرکنندهٔ جهانی کشتی و خدمات عمومی، پس از ایالات متحده و قبل از فرانسه شمرده می‌شود.

از دیدگاه زبانشناختی، دو کره از تجانس کاملی برخوردارند، با این تفاوت که کرهٔ شمالی از الفبای محلی به نام هانگول[1] که تاریخ آن به قرن پانزدهم مربوط می‌شود، و کرهٔ جنوبی به طور همزمان از حروف چینی و هانگول استفاده می‌کند.

ما قبلاً در فصلهای مربوط به ساختار زبانها مباحث آواشناسی، خط، و دستگاه شمارش کره‌ای را بررسی کردیم.

فقط مواردی در زمینهٔ دستور و واژگان این زبان قابل ذکر است.

خویشاوندی زبانی غیرقابل انکاری بین کره‌ای و ژاپنی وجود دارد: ترکیب جمله، نقش صفتها که اغلب بمنزلهٔ فعل هستند، ساختهای فعل که شخص در آنها مطرح نیست اما بیانگر میزان احترام است، کاربرد پسوندها برای تعیین نقشهای مختلف اسم در جمله، و کاربرد حروف اضافهٔ پسایند، نکته‌های اصلی شباهت دو زبان نامبرده به شمار می‌آیند.

این شباهت به ساختار زبانی محدود می‌شود، زیرا واژگان کره‌ای تفاوت عمده‌ای با واژگان ژاپنی دارد و آواشناسی کره‌ای بسیار پیچیده‌تر از آواشناسی ژاپنی است.

زبان کره‌ای همخوان‌های ساده، دمشی، و مکرر دارد، در حالی که زبان ژاپنی فقط از همخوان‌های ساده استفاده می‌کند. هجاهای زبان کره‌ای اغلب بسته هستند، یعنی با همخوان تمام می‌شوند. این مسئله در زبان ژاپنی وجود ندارد؛ البته همخوان‌های خیشومی، دست کم از لحاظ نظری، در این مورد استثنا هستند.

در زمینهٔ واژگان، شباهتها فقط به واژه‌هایی مربوط می‌شود که این هر دو از زبان چینی وام گرفته‌اند، مانند:

	کره‌ای	ژاپنی	چینی
روزنامه	*sin mun*	*shimbun*	*xin wen*
بانک	*un haeng*	*ginko*	*yin hang*
تلفن	*tchon hwa*	*denwa*	*dian hua*

ولی برعکس، واژه‌های خالص کره‌ای

1. hangul

هیچ‌گونه وجه مشترکی با برابرهای ژاپنی خود ندارند:

	کره‌ای	ژاپنی
خانه	tchip	ié
جاده	kil	michi
پل	tali	hashi
آب	mul	mizu

در مورد افعال و ساختار جمله، زبان کره‌ای بی‌شک یکی از دشوارترین زبانها برای یک فرانسوی شمرده می‌شود.

با وجود دشوار بودن مطالعهٔ این زبان، ما در اینجا به ذکر چند جملهٔ کره‌ای می‌پردازیم تا خواننده به پیچیدگیهای آن پی ببرد.

در زبان فرانسوی، برای وجه امری از فعل «venir[1]» از ساختهای "viens"[2] و "venez"[3] استفاده می‌کنیم که دومی برای جمع و علاوه بر آن، برای مفرد به منظور ادای احترام به کار می‌رود. در زبان کره‌ای، براساس ریشهٔ o به مفهوم «آمدن» ساختهای زیر به کار می‌رود: (o-a) wa، o-ra، (o-a-ra) wara: برای وقتی که مخاطب ما یک کودک است؛ o-no-ra : بیانگر محبت بیشتری است؛ wa-yo : برای نوجوان حدود ۱۵ ساله؛ پسوند yo ــ کمی از حالت امری فعل می‌کاهد. در مورد افراد بزرگسال، ساختهای فعلی معادل جمع مؤدبانه در زبان فرانسوی: o-si-yo یا o-so است که بین دوستان یا دو همسر به کار می‌رود. در متداولترین ساخت فعلی از جزء مؤدبانه si استفاده می‌شود: o-sipsio ؛ برای خطاب شخصیت بسیار مهم: o-so-so به کار می‌رود.

شیوه‌های بیان محدود به این ساختها نیست. در واقع ساختهای فعلی براساس میزان احترام نسبت به اشخاص زیر متغیر است:

- نسبت به متکلم؛
- نسبت به مخاطب؛
- نسبت به شخص ثالثی که دربارهٔ او سخن می‌گوییم.

در اینجا، به توضیح دو مورد اخیر اکتفا می‌کنیم: برای ادای احترام به شخص ثالث، از همان جزء si استفاده می‌شود و برای احترام به شخص مخاطب، شناسهٔ فعل تغییر می‌کند.

برای بیان جمله «پدر تو می‌آید»، خطاب به یک کودک، عبارت: aboji-ga o-si-nda به کار می‌رود. پدر؛ ga: جزء بیانگر فاعل؛ o: بن فعل «آمدن»، si : جزء بیانگر احترام، زیرا پدری که درباره‌اش صحبت می‌کنیم مرد محترمی است؛ nda : شناسهٔ زمان حال اخباری، بدون شخص که برای خطاب به یک کودک به کار می‌رود.

اما همان جمله در صورتی که خطاب به یک بزرگسال ادا شود، به این ترتیب است: a boji - ga o - si - mnida شناسهٔ وجه اخباری به mnida - تغییر یافته تا بیانگر احترام نسبت به مخاطب باشد.

تفاوتهای بسیار ظریفی که ما در اینجا فقط تصویر کوچکی از آن ارائه دادیم، بحدی پیچیده و دقیق است که برای یک برادرزاده

۱. آمدن ۲. بیا ۳. بیایید

امکان خطاب به عموپی که از او جوانتر است ــ مورد استثنایی که در هر حال غیرممکن نیست ــ عملاً وجود ندارد. زیرا در این مورد هیچ قاعده‌ای یافت نمی‌شود.

در واقع، افراد در چنین مواردی معمولاً سکوت را ترجیح می‌دهند!...

شایان توجه است که در جمله‌های بسیار متداول، اجزای مؤدبانه دوبار تکرار می‌شوند، وقتی که فاعل جمله، شخص محترمی است که در عین حال مخاطب ما هم هست.

البته، اگر زبان کره‌ای مانند ژاپنی دارای بنهای جداگانهٔ فعل براساس میزان احترام نبود، موضوع بسیار ساده‌تر به نظر می‌رسید.

به عنوان مثال، برای فعل «خوردن»، از بن فعل *mogo* برای ساختهایی با میزان احترام کمتر و *tchap su* برای ساختهایی با میزان احترام بیشتر استفاده می‌شود.

برای امر «خوردن» : «بخور»، به ترتیب افزایش میزان احترام، ساختهای زیر بکار می‌رود: *mogo*، *mogora*، *tchapsusio* و *tchapsusipsio*.

به منظور دستیابی به دیدی کلی‌تر از ساختار جملات کره‌ای، ما در خاتمه به ذکر جمله‌ای از یک نویسنده معاصر کره‌ای می‌پردازیم که ترجمهٔ آن چنین است:

«من تصدیق می‌کنم که فلسفه حقیقتاً برای انسانهایی که درجامعهٔ امروزی زندگی می‌کنند ضرورت دارد.»

Na nun onuli sahwa - eso sa - nun sa - ram - iya - mal - lo tchol - hak - i p'il - yo - hadago kang - cho - handa.

ترتیب کلمات از نظر لغوی به این شکل است: «من، امروزی، جامعه در، زندگی، انسانها، حقیقتاً، فلسفه، که ضروری است، تصدیق.»

به غیر از چند استثنا، ترتیب کلمات در زبان کره‌ای، عکس زبان فرانسوی و تقریباً مشابه ترتیب کلمات در زبان ترکی است.

겨울이 되어야 솔의 푸른줄 안다

در زمستان است که سبزی صنوبرها به چشم می‌آید

زبانهای بومی امریکا

در قرن شانزدهم، نزدیک به ۹۰۰ زبان بومی با حدود ۱۵ میلیون گویشور در این قاره، برآورد شده است.

از این تعداد، در حدود ۲۰۰ زبان به امریکای شمالی، بویژه مناطق کنونی کانادا و

ایالات متحد، ۱۵۰ زبان به مکزیک و امریکای مرکزی، و بقیه به امریکای جنوبی و جزایر آنتیل مربوط می‌شود.

مسلماً کمبود مدارک جدی دربارهٔ وضع زبانی قارهٔ امریکا در این دوره، مانع از روشن شدن چگونگی خویشاوندی بین زبانهای فوق است. مسئله قطعی این است که اکثر زبانهای بومی امریکا در برخورد با زبانهای انگلیسی، اسپانیایی، و پرتغالی بسرعت از بین رفتند. شرایط فعلی بخوبی گویای این موضوع است: از حدود ۸۰۰۰۰۰ بومی شناخته شده در ایالات متحد تقریباً $\frac{۱}{۳}$ آنها ــ یعنی ۲۵۰۰۰۰ نفر ــ هنوز هم به یکی از زبانهای بومی حرف می‌زنند.

در امریکای شمالی تنها ۶ زبان است که بیش از ۱۰۰۰۰ گویشور دارد: دو زبان از گروه الگانکین (کری، اوجیبوا)، ۲ زبان از گروه سوئی (چرکی، داکوتایی)، به علاوهٔ زبانهای ناواهو[۱] و اسکیمو؛ حدود ۳۰ زبان هم در امریکای مرکزی و مکزیک است (که از این تعداد، ۹ زبان بیش از ۱۰۰۰۰۰ گویشور دارند)، حدود ۱۰ زبان هم در امریکای جنوبی است (که دو زبان آن به موقعیت زبان ملی در کنار زبان اسپانیایی دست یافته‌اند: کیچوایی در پرو، و گوارانی در پاراگوئه).

اکثر زبانهای بومی امریکا کم و بیش در معرض نابودی قرار دارند، همانگونه که اقوام بومی امریکا از نظر سیاسی قادر به مقاومت در برابر فاتحان اروپایی نبودند. با توجه به اینکه تراکم جمعیت بومیان در همه جا بسیار اندک بوده ــ یعنی به طور کلی کمتر از یک نفر در هر کیلومتر مربع ــ و اینکه هر زبانی به طور متوسط تنها چند هزار گویشور داشته است، دلیل این سرنوشت محتوم برای ما روشن‌تر می‌شود.

چنین تهدیدی هم اکنون در مورد لهجه‌های بی‌شماری که هنوز هم در منطقهٔ آمازون یا اورنوک وجود دارند (اغلب متعلق به گروه آراواکی یا کارائیبی)[۲]، دیده می‌شود. قبایل

---

۱. navaho یا navajo (طبق املای اسپانیایی) مهمترین زبان بومی ایالات متحد، با حدود ۱۰۰۰۰۰ گویشور است. در شهر گالوپ (ایالت نیومکزیکو) برنامه‌های رادیویی به این زبان پخش می‌شود. ــ ن.

۲. گفته‌اند در سابق بخش اعظم جزایر آنتیل را آراواک‌ها تشکیل می‌داده‌اند که توسط کارائیب‌ها محاصره و قتل‌عام شده‌اند ــ کلمهٔ «cannibal» به مفهوم «آدمخوار، بی‌رحم» از کارائیب (caraïbe) ریشه گرفته است. با این حال، آنها به زنان آسیبی نرساندند و اروپائیان هنگام ورود خود به این قاره در قرن ۱۵ میلادی، متوجه پدیدهٔ شگفتی شدند: قومی که مردان آن به زبان کارائیبی و زنان آن به آراواکی حرف می‌زدند. از آن زمان به بعد، بومیان جزایر آنتیل از بین رفتند. اکثر آنها در مبارزه با اروپاییان کشته شدند، برخی به همگونی گراییدند، صدها تن هنوز هم در جزیرهٔ دومینیکن زندگی می‌کنند و بقیه به بلیز (Belize) تبعید شدند؛ که پیشتر به آن «هندوراس بریتانیا» گفته می‌شد. این گروه هنوز هم در آنجا به زندگی خود ادامه می‌دهند و کمی به زبان کارائیبی حرف می‌زنند. ــ ن.


محل زبانهای عمدهٔ بومی امریکای لاتین
مایایی
آراواکی
چیبچایی
کچوایی
کارائیبی
گوارانی
توپی ـ گوارانی
آروکانیایی

بومی که تاکنون در این مناطق نسبتاً در امان بودند، در پی سیاست تسخیر جنگل باخشونت از آنجا رانده می‌شوند. نمونهٔ بارز آن در برزیل مشاهده می‌شود و نیز در دیگر کشورهای امریکای لاتین که حتی بدون قصد تهاجم علیه بومیان، همگونسازی یا نابودی آنها اجتناب‌ناپذیر است. در منطقهٔ جنگل بزرگ، زبانی با ۵۰۰۰ نفر گویشور، از اهمیت خاصی برخوردار است.

* * *

عامل عمدهٔ آسیب‌پذیری زبانهای بومی امریکا در پراکندگی گستردهٔ این‌گونه زبانها نهفته است که امکان مقاومت در برابر ضربات فرهنگی تمدنهای غربی را از آنها سلب می‌کند.

علت این پراکندگی را می‌توان چنین توجیه کرد: استقرار جمعیت در قارهٔ امریکا از حدود ۳۰ هزار سال پیش بتدریج توسط قبیله‌هایی که دست کم اکثر آنها از طریق تنگهٔ برینگ از آسیا به آنجا رفته بودند، صورت گرفته است. زبان این قبیله‌ها که در سطح پهناوری پراکنده شدند، به طرزی تحول یافت که امروزه خویشاوندی زبانهای بومی امریکا غیرقابل اثبات است. حتی در صورت پذیرفتن این خویشاوندی، زمان آن به حدی به گذشته‌های دور برمی‌گردد که تغییرات بعدی، آن را کاملاً محو می‌کند. بیشترین اطلاعاتی که در این زمینه داریم، عبارت است از: پیوندی بودن این‌گونه زبانها و وجود پسوندهای فراوان و بسیار دشوار آنها.

به استثنای تعداد اندکی از زبانهای مکزیک، همهٔ زبانهای بومی امریکا فاقد نواخت هستند. برخی از این زبانها که قبلاً در ارتفاعات شیلی به کار می‌رفته و امروزه عملاً از بین رفته‌اند، طبق شواهد با زبانهای اقیانوسیه شباهتهایی داشته‌اند. اما به این ترتیب، استقرار ناچیز جمعیت در امریکای جنوبی از سوی اقیانوس کبیر جنوبی قابل توجیه نیست.

در دوره‌های تاریخی، فقط حکومت آزتک[1]ها و حکومت اینکا[2]ها بترتیب با گسترش کاربرد زبانهای آزتکی و کیچوایی در قلمرو خود، در جهت سامانمندی زبانی گام برداشته‌اند.

در مورد آینده، باید گفت که، با وجود توجهی که اخیراً نسبت به فرهنگهای در حال زوال معطوف شده است، تنها تعداد ناچیزی از زبانهای بومی امریکا در قرن ۲۱ باقی خواهند ماند:

- زبان اسکیمو ظاهراً به واسطهٔ انزوای جغرافیایی، قادر به ادامهٔ حیات خواهد بود؛

1. aztèque
2. inca

بااینکه زبان فوق فقط ۸۰۰۰۰ گویشور پراکنده در سطح گستردهٔ آلاسکا در گروئنلند[۱] دارد؛

- ناهوآتل یا آزتکی با حدود یک میلیون گویشور؛
- زبان مایایی که در مکزیک و گواتمالا کاربرد بسیار دارد، در صورتی که ۲ میلیون گویشور لهجه‌های مختلف این زبان تلاشی در جهت وحدت زبانی، دست کم برای نوشتن زبان خود و آموزش آن در آموزشگاهها، انجام دهند؛
- کیچوایی با حدود ۱۰ میلیون گویشور بومی، بویژه در کشور پرو. این زبان با اختلاف زیاد، قوی‌ترین زبان بومی امریکا شمرده می‌شود؛
- آیمارا[۲] با حدود ۲ میلیون نفر گویشور، در بولیوی (۱/۵ میلیون نفر) و در پرو (۲۰۰۰۰۰ نفر) به نظر می‌رسد که زبان آیمارا مقدم بر کیچوایی بوده است. اما این دو زبان از نظر ساختار، نسبتاً به یکدیگر نزدیکند و واژگان مشترک عمده‌ای دارند؛
- زبان گوارانی نیز زبان ملی قدرتمندی در پاراگوئه به شمار می‌آید، اما قلمرو این زبان از مرزهای پاراگوئه فراتر نرفته و تعداد گویشورانش حداکثر به ۲ میلیون نفر می‌رسد.

گمان می‌رود از صدها زبانی که به هنگام ورود اروپاییان در دو بخش قارهٔ امریکا به کار می‌رفته، تا قرن آینده تنها زبانهای فوق برجای خواهند ماند؛ مگر آنکه در مورد رعایت اقلیتهای قومی، تغییر عقیده‌ای حاصل شود. حتی به نظر می‌رسد که زبانی مانند زبان ماپوچی[۳] یا آروکانیایی در شیلی با حدود ۲۰۰۰۰۰ گویشور، قادر به مقاومت در برابر زبان اسپانیایی نخواهد بود.

بنابراین، امروزه کار زبانشناسان برای بررسی این‌گونه زبانها که به زودی سنگواره خواهند شد، فوریت دارد.

به طور خلاصه، ویژگیهای برجسته زبانهای اصلی بومی امریکا چیست؟

اسکیمو

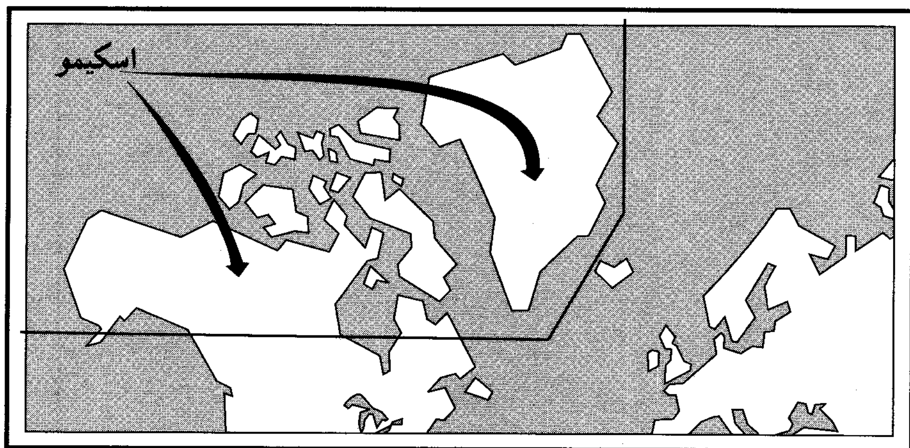
اسکیمو، بامفهوم «خورندهٔ گوشت خام» در زبان الگانکین نامی است که بر همهٔ ایلهای ساکن قطب شمال، از آلاسکا تا جنوب گروئنلند، گذاشته می‌شود. صدها تن از ساکنان سیبری شوروی نیز اسکیمو هستند.

عبور اسکیموها از تنگهٔ برینگ بسیار دیر، یعنی حدود ۱۰۰۰ سال پیش، صورت گرفته است. به همین دلیل، اقوام مزبور مانند

1. Alaska au Groenland

۲. کلمهٔ آیمارا (aymara) از aya mara (سالهای دور) به مفهوم «نیاکان» گرفته شده است. ــ ن.

3. Mapuchi



پیشنیان خود یعنی دیگر بومیان امریکا، فرصت ورود به جنوب این قاره را نیافتند.

اسکیموها از زبان بسیار متجانسی برخوردارند؛ در واقع، تعداد لهجه‌های اسکیمو بسیار اندک و برقراری ارتباط زبانی آنها ساده است.

به نظر می‌رسد اسکیموها، بخصوص ساکنان گروئنلند ـ که تعداد آنها بیشتر است و به ۴۰ هزار نفر می‌رسد ـ برای دفاع از زبان و فرهنگ خود، تمایل وافری نشان می‌دهند. بدون تردید، این اولین شرط ادامهٔ حیات یک زبان است.

مانند دیگر زبانهای اقوام بدوی که بسیار به طبیعت نزدیک بوده‌اند، واژگان زبان اسکیمو در زمینهٔ جانوران یا خود طبیعت بسیار گسترده است. در زبان اسکیمو به نظر می‌رسد که مفهوم تجرید، مراحل اولیهٔ خود را طی می‌کند. به عنوان مثال، برای «برفی که می‌بارد» و «برفی که باریده است»، دو کلمهٔ جداگانه به کار می‌رود.

از نظر ساختار زبانی، اسکیمو نمونهٔ بارز زبانهای پیوندی است که تعداد بسیاری پسوندهای مختلف را به ریشه الحاق می‌کند. کلمات بسیار تصریف پذیرند. اسمها که به شکل نسبی یا مطلق وجود دارند، دارای ۶ حالت اشتقاق هستند. این زبان دارای مفرد، تثنیه، جمع، و پسوندهای بیانگر مبالغه است.

در واقع، این زبان فاقد فعل است و به جای آن از اسم بیانگر فعل به عنوان پسوند استفاده می‌کنند؛ فاعل نیز بمنزلهٔ مضاف‌الیه اسم مصدر است. مثلاً به جای «مرد می‌نوشد»، گفته می‌شود: «نوشیدنِ مرد». در این زبان «نوشیدن» و «فراهم کردن آب» با یک کلمه بیان می‌شود. (آب: *imiek* ؛ نوشیدن:*imiekpok*).

دستگاه‌شمار این زبان عملاً به عدد ۲۰ محدود می‌شود (یک انسان کامل یعنی دارای

۲۰ انگشت). اعداد پس از اسمهای مربوط به آن قرار می‌گیرند.

اسکیموها خود را *inuit* یعنی «انسان» می‌نامند.

* * *

تنها کلمات اسکیمو در زبان فرانسوی عبارت است از: *igloo*[۱] و *kayak*[۲].

ناهوآتْل (آزتک)

زبان «آزتک»ها درخشش فراوانی یافته است؛ این زبان متعلق به گروه اوتی ـ آزتک[۳] است. زبانشناسان زبانهای باستانی ایالات متحد راکه اغلب از بین رفته‌اند، وابسته به این خانوادهٔ زبانی می‌دانند.

«اوته» ها[۴] که نام خود را به این گروه داده‌اند، در مجاورت دریاچهٔ نمک می‌زیستند. نام ایالت یوتا[۵] نیز خاطرهٔ آنها را حفظ کرده است. زبانی «هوپی»ها[۶]، بومیان منطقهٔ گرندکنین[۷] کولورادو نیز که هنوز جمعیت آنها ۶۰۰۰ نفر است، به این گروه وابسته است.

آزتک‌ها که مانند دیگر بومیان امریکا از شمال آمده بودند، بین قرنهای ۶ و ۹ در مکزیک استقرار یافتند. حاکمیت این قوم در حدود قرن پانزدهم، یعنی کمی قبل از ورود اسپانیایی‌ها، به اوج قدرت رسید. در مورد تعداد جمعیت آزتک‌ها در این دوره اطلاع چندانی در دست نیست و ارزیابیهای مختلف بین ۱ تا ۵ میلیون نفر را نشان می‌دهد.

ناهوآتْل به عنوان زبان اداری و تجاری در کنار دیگر زبانهای محلی قرار گرفت. تصرف این سرزمین توسط اسپانیایی‌ها و مبلغان مذهبی، در مرحلهٔ اول به گسترش کاربرد این زبان کمک کرد. این زبان تا قبل از قرن ۱۸ به طور جدی در مقابل زبان اسپانیایی عقب‌نشینی نکرده بود. این مسئله وجود نام اماکن به زبان آزتک را در سرزمینهای دور از قلمرو ناهوآتْل، تاگواتمالا و هندوراس هم توجیه می‌کند.



۱. ایگلو، مساکن گنبدی شکل اسکیموهای شرقی که از قطعات برف ساخته می‌شود. معمولاً جنبه پناهگاه موقت دارد، و در سفر به کار می‌رود (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

۲. کایاک، کشتی ماهیگیری. (شاید قایق هم از همین ریشه باشد. ــ و)

3. uto - aztèque
4. Utè
5. Utah
6. Hopi
7. Grand Canyon

زبــان نــاهوآتل دارای دســتگاه خــط اندیشه‌نگار بسیار پیچیده‌ای بوده است. احتمالاً در ابتدا دو دستگاه خط جداگانه وجود داشته که بعد تا حدودی در هم ادغام شده‌اند. خط، که کاربرد آن تنها به اشخاص برجسته اختصاص داشت، به‌هیچ‌وجه مانع از تقسیم زبان به لهجه‌های مختلف نبود. این لهجه‌ها براساس چگونگی تلفظ اسم زبان، شامل ۳ گروه عمده می‌شدند: ناهوآل، ناهوات و ناهوآتْل.

آزتک از نام *Aztlan* (سرزمین دُرناها و یامرغان کلنگ) مشتق شده که صفت آن *aztekatl* است. نام ناهوآتل از فعلی به معنای «صحبت کردن» گرفته شده است. شناسهٔ *tl*- یا *tli*-، و *lli*- برابر حرف تعریف در زبان فرانسوی است.

عمده‌ترین ویژگیهای زبان ناهوآتل عبارتند از:

● از نظر آواشناسی؛ واکه‌های ترکیبی یا حتی گروهی مرکب از ۳ واکهٔ پیاپی، کاربرد فراوان دارند. تلفظ برخی همخوان‌ها بسیار «انفجاری» است. تکیه همیشه روی اولین هجای کلمه قرار دارد.

● در مورد دستور، قبلاً به ساخت برخی انواع جمع با تکرار اولین هجای کلمه اشاره کردیم. (*cacao* ـ *cacauatl*، و ...).

صرف فعل اصولاً دشوار و گیج‌کننده نیست: بن فعل دارای ارزش زمان حال است؛ ماضی استمراری (ناقص) با افزودن پسوند *ya*- به بن فعل، ماضی بعید (کامل) با افزودن پیشوند *o* به بن فعل، و آینده با پسوند *z* ساخته می‌شود. اشخاص جمع گاه با پسوند *que*- (با تلفظ *ké*) که پس از پسوند زمان قرار می‌گیرد، مشخص می‌شوند.

ترتیب قرار گرفتن ضمایر مشابه زبان فرانسوی است:

من تو را می‌بینم: *ni mitz itta* (*je te vois*)

تو مرا می‌بینی: *ti nech itta* (*tu me vois*)

ni و *ti* ضمایر فاعلی، *nech* و *mitz* ضمایر مفعولی، و *itta* فعل «دیدن» است.

صفت پس از اسم و مضاف‌الیه قبل از اسم قرار می‌گیرد.

زبان ناهوآتل از حروف اضافهٔ پسایند و نیز دیگر پسوندها برای ساخت مصغرها، صفات ملکی، و جز آن استفاده می‌کند.

دستگاه‌شمار این زبان برمبنای ۵ است. اعداد زیر را با هم مقایسه کنید:

یک: *ce*	و	شش: *chicuace*	
دو: *ome*		هفت: *chicome*	
سه: *yei*		هشت: *chicuei*	
چهار: *nahui*		نه: *chicunahui*	

سود عمده‌ای که از بررسی اجمالی زبان ناهوآتل حاصل می‌شود، عبارت است از آشنایی بیشتر با اسامی گیج‌کنندهٔ آثار تاریخی، مناظر طبیعی، یا فرهنگ آزتک.

به عنوان مثال، نام آتشفشان معروف *popocatepetl* از *popoca* (دود) و *tepetl* (کوه) تشکیل شده است. کلمهٔ *tepetl* به طور اتفاقی مشابه کلمهٔ ترکی *tepe* (تپه) است.

xochimilco، نام محل قدیمی تفریحی در

نزدیکی مکزیکوسیتی از *xochitl* (گل) و پسوند *co*- مربوط به نام مکانها ساخته شده است، یعنی: «گلستان».

همچنین *Macuilxochitl* نام الاههٔ موسیقی و هنر به معنای «پنج گل» است.

نام شهر *Mazatlan* در ساحل اقیانوس آرام به معنای «مأوای آهوان» است. نام شهر *Taxco* از نام بازی گوی آزتک‌ها *tlachtli* به علاوهٔ پسوند مکان ساخته شده است: *tlaxco* سپس به *taxco* تغییر یافته است.

نام قدیم مکزیکوسیتی *Tenochtitlan* به معنای «درختزارهای انجیر هندی» *(tenochtli)*، بوده است؛ نام مکزیکوسیتی *(Mexico)* نیز از نام خدایی معروف به *Mexitl* گرفته شده است، نام این خدا به قوم پرستندهٔ او نیز اطلاق می‌شود.

زبان ناهوآتل آثار غیرقابل انکاری بر زبانهای اروپایی برجای گذاشته است. کلماتی که از این زبان وام گرفته شده‌اند نام گیاهان یا حیواناتی است که توسط استعمارگران کشف شدند:

- کلمهٔ *mayahuetl* که واژهٔ اسپانیایی *maguey* از آن مشتق شده، نام گیاهی است که الکلهای مکزیکی از آن گرفته می‌شوند (*pulque, mezcal, tequila*)؛
- *coyotl*، نام پلنگ امریکای جنوبی (جاگوار) ریشهٔ کلمهٔ *coyote* به مفهوم «گرگ امریکای جنوبی» است؛
- *ocelot*، نوعی «گربهٔ وحشی» از ریشهٔ آزتک *ocelotl* است؛
- از *xoco-atl* (*x* با تلفظ *ch*) «جوشاندهٔ کاکائو» کلمهٔ *chocolat* (شکلات) اخذ شده است؛ *atl* به مفهوم «آب» است؛
- *cacao* و *cacahuète*[1] نیز همان‌گونه که قبلاً دیدیم، واژه‌های آزتکی هستند و البته کلمهٔ *tomatl* که نام گوجه‌فرنگی *tomate* از آن گرفته شده است.

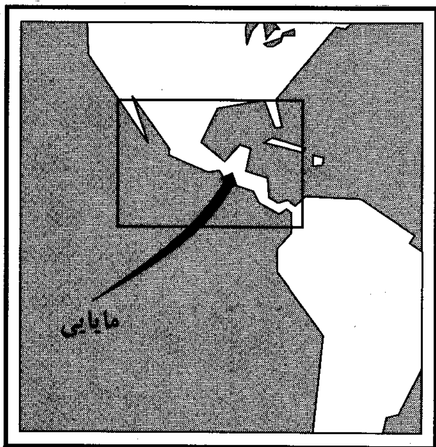
مایایی

ظاهراً تمدن مایایی درخشانترین تمدن دنیای جدید[۲] بوده است. این تمدن، جنوب شرقی مکزیک ـ شبه جزیرهٔ یوکاتان ـ[۳] بخش عمدهٔ گواتمالا، و حتی آن سوی مرزهای هندوراس و السالوادور را در برمی‌گیرد. دورهٔ گسترش هنر معماری آن به قرون ۳ تا ۹ میلادی مربوط می‌شود. مایاها در علم ستاره‌شناسی به مراتب بالایی دست یافته بودند. آنها در این زمینه، محاسبات فوق‌العاده دقیقی انجام می‌دادند و قبل از دنیای قدیم،[۴] از عدد «صفر» استفاده می‌کردند.

دستگاه‌شمار مایاها بر مبنای ۲۰ بود؛ بنابراین، *tun* : سالها براساس دوره‌های ۲۰ ساله به نام کاتون[5] (برای هر دوره، لوح سنگی برپا می‌شد) و همچنین دوره‌های

---

۱. پستهٔ زمینی
۲. قارهٔ امریکا، اقیانوسیه
3. Yucatan
۴. اروپا، افریقا، آسیا
5. katun



۴۰۰ ساله به نام باکتون[1] شمارش می‌شد.

مایاها آغاز حیات دنیا را سال ۳۱۱۳ قبل از میلاد مسیح و پایان حیات تمدن خود را مقارن با باکتون ۱۳، یعنی کمی پس از سال ۱۰۰۰ میلادی، می‌دانستند. تصور می‌رود که انحطاط تمدن مایاها ناشی از اعتقاد آنها به پایان حیات دنیا در این زمان باشد. در هر حال، وجود نزدیک به صد شهر مرده، حکایت از ترک ناگهانی آنها دارد.

مایاها دارای خط هیروگلیفی با حدود ۸۰۰ علامت بوده‌اند که نیمی از این تعداد را نشانه‌های پایه‌ای و بقیه را مشتقها تشکیل می‌دادند. مایاها به دلیل نامعلومی فاقد واحد اندازه‌گیری بوده‌اند و با چرخ و آهن آشنایی نداشته‌اند.

زبان مایایی به ۳۰ لهجهٔ مختلف تقسیم شده است. از جمله: کیچ (از نظر ریشه‌شناسی به مفهوم «درختزار») با ۷۵۰۰۰۰ نفر گویشور، چاکچی (۴۰۰۰۰۰ نفر)، ککچی (۳۰۰۰۰۰ نفر)، مام (۱۰۰۰۰۰ نفر) و تسوتسیل درگواتمالا (۶۰۰۰۰ نفر)، به علاوه اتسا و تسلتال در مکزیک (مجموعاً ۸۰۰۰۰۰ گویشور).

از زبان مایایی کلاسیک، آثار ادبی مهمی برجای مانده که پس از فتح قارهٔ امریکا با حروف لاتینی به زبان کیچ بازنویسی شده است. عمده‌ترین این آثار عبارتند از: غیب‌گویان[2]، و کتاب شورا.[3] *popol* به مفهوم «شورا» یا «اجتماع، جلسه» بر اساس کلمهٔ *pop* به مفهوم «حصیر» ساخته شده است: زیرا جلسات مردم در مقابل یک حصیر تشکیل می‌شده است.

برخلاف زبان ناهوآتل، در این زبان، صفت قبل از اسم قرار می‌گیرد. همان‌طور که ملاحظه شد، دستگاه‌شمار این زبان به جای ۵، بر مبنای ۲۰ است و از نظر واژگان نیز هیچ‌گونه شباهتی وجود ندارد. به عنوان مثال، مار پردار معروف آزتک‌ها به نام *Quetzalcoatl* (*coatl* : مار؛ *quetzal* : پرنده‌ای افسانه‌ای)، به زبان مایایی : *kukulcan* است. *can* به معنای «مار» در کلمهٔ *cancun* (لانهٔ مارها)، نام «محل اجتماع سران حکومتی» نیز یافت می‌شود.

با وجود تعداد زیاد جمعیت بومی مایایی درگواتمالا، به نظر می‌رسد که برای محافظتِ زبانِ یکی از شگفت‌ترین تمدنهای بشری و برقراری حداقل آموزش ابتدایی این زبان، هیچ قدمی برداشته نشده است. گرایش اصولی به فرهنگ اسپانیایی، بدون تردید یکی از دلایل بی‌ثباتی سیاسی این کشور

1. baktun 2. chilam Balam
3. popol vuh

شمرده می‌شود. چنین موضعی توسط پرو یا پاراگوئه اتخاذ نشده و در این کشورها زبانهای بومی از موقعیت رسمی برخوردارند و آموزش داده می‌شوند. پراکندگی لهجه‌های گوناگون زبان مایایی با کمی تلاش براحتی ریشه‌کن خواهد شد، مانند آنچه که در بریتانی به وقوع پیوست. البته اهمیت تفاوتهای موجود بین لهجه‌های مایایی بحدی است که ارتباط زبانی گویشوران را دچار اشکال می‌کند. اما مثالهای زیر مربوط به دو زبان مایایی نسبتاً دور، یعنی کیچ در گواتمالا و اتسا در مکزیک، نشان می‌دهند که مشکل بغرنجی در راه نجات این فرهنگ وجود ندارد:

	اتسا	کیچ
سفید	*zak*	*sac*
سبز	*gax*	*rax*
زرد	*kan*	*kan*
سیاه	*ek*	*kek*

به طرز عجیبی، در زبان مایایی، نام رنگها برای تعیین جهات اصلی به کار می‌روند: سرخ: شرق؛ سفید: شمال؛ سیاه: غرب؛ زرد: جنوب.

مجموع جمعیت مایایی زبانان ۲ میلیون نفر است که اکثر آنها در گواتمالا زندگی می‌کنند.

کیچوایی

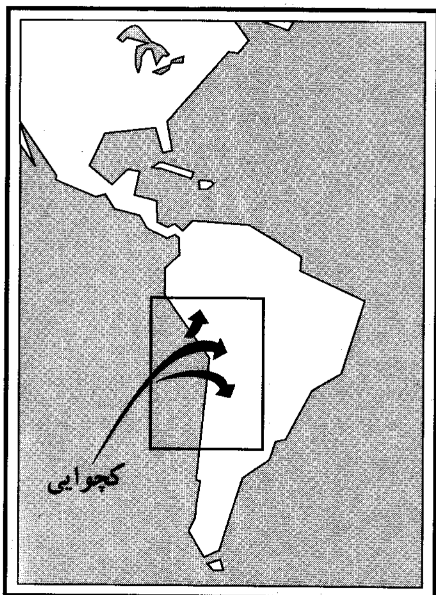
امروزه، نزدیک به ۱۰ میلیون نفر به زبان اینکاها، به نام کیچوایی، حرف می‌زنند. اکثر آنها ساکن فلاتهای مرتفع پرو هستند (۷ میلیون نفر)؛ اما گروههای عمده‌ای نیز در اکوادور (یک میلیون نفر)، بولیوی (۲ میلیون)، و حتی در جمهوری آرژانتین زندگی می‌کنند. در این کشور، گویشوران زبان کیچوایی، گروه اجتماعی اقلیتی را با حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر جمعیت در ایالت سانتیاگو دل‌استرو[1] تشکیل می‌دهند.

در اوایل تسلط اسپانیا، زبان کیچوایی چندان سقوط نکرد، زیرا به عنوان زبان ارتباطی با دیگر قبایل بومی، مورد استفاده قرار می‌گرفت.

امروزه، زبان اسپانیایی فشار فرهنگی خردکننده‌ای دارد که زبان کیچوایی برای مقاومت در برابر آن، باید انرژی فراوان داشته باشد.

با این حال، از اکتبر ۱۹۷۵، این زبان به عنوان زبان رسمی کشور پرو در کنار زبان اسپانیایی شناخته شد. کیچوایی با آنکه مدتی مدید قبل از این تاریخ نیز به طور اختیاری در مدارس پرو تدریس می‌شده، از وسایل ارتباط جمعی مانند روزنامه، نشریات ادواری، کتاب، و ... چندان برخوردار نیست؛ البته به استثنای برنامه‌های رادیویی محدود و کتابهایی که برای آموزش زبان، نیازهای مذهبی، و انتقال داستانها و افسانه‌های مردمی انتشار می‌یابند. قانون اساسی کشور پرو در سال ۱۹۷۹ با انحصار زبان رسمی کشور به زبان کاستیلانی، بر وضعیت موجود

1. Santiago del Estero



صحه گذاشت. کشورهای اکوادور و بولیوی نیز هیچ‌گاه به طور جدی در اندیشهٔ دفاع از زبان کیچوایی نبوده‌اند.

از نظر زبانشناسی، زبان کیچوایی ــ *runa shimi*: زبان انسانها ــ زبانی پیوندی است.

بدین معنا که ساختار و دستور این زبان اصولاً مشابه زبانی چون ترکی است: از جمله ترتیب کلمات، ساخت افعال، کاربرد انحصاری حروف اضافهٔ پسایند، و جز اینها. با این حال، اثری از همگونی واکه‌ای در این زبان مشاهده نمی‌شود. از نظر آواشناسی؛ زبان کیچوایی فاقد نواخت است و مانند همهٔ زبانهایی که جنبهٔ نوشتاری آنها بسیار ناچیز است، شامل تفاوتهای لهجه‌ای عمده‌ای در مورد تلفظ می‌شود. در کوزکو[1]، آواها بیشتر پسکامی است و برخی همخوان‌ها به شیوهٔ انفجاری تلفظ می‌شوند؛ ویژگی مزبور یادآور زبان کره‌ای است.

به منظور ارائهٔ تصویری از جملات زبان کیچوایی، توجه شما را به مثال زیر جلب می‌کنیم: ترجمهٔ جملهٔ «زمانی که او در حال افتادن در آب بود» می‌شود: *ya cuma urmangarajuscallapita*.

gacu: آب، *ma*: حرف اضافهٔ پسایند بیانگر مفهوم «حرکت»: در آب، *urma*: بن فعل «افتادن»، *ngara*: میانوند بیانگر قریب‌الوقوع بودن مسئله، *ju* و *sca*: دو پسوند زمان که در مجموع، معادل سوم شخص مفرد ماضی استمراری در زبان فرانسوی است، *llapita*: پسوند معادل حرف ربط: زمانی که. مشاهده می‌کنید که ترتیب کلمات دقیقاً برعکس زبان فرانسوی است.[2]

یادآوری می‌کنیم که کیچوایی نیز مانند زبان گوارانی، دارای دو ضمیر اول شخص جمع «ما» یکی شامل مخاطب و دیگری غیرشامل، است. دستگاه‌شمار نیز برمبنای ۱۰ قرار دارد.

کیچوایی اغلب از طریق زبان اسپانیایی کلماتی وارد زبان فرانسوی کرده است: (دشت) *pampa*[3]، *canoë*[4]، *Lama*[5]، *vigogne*[6]

---

۱. cuzco، یکی از شهرهای پرو

2. Quand il était sur le point de tomber ā l'eau

۳. دشت پهناور امریکای جنوبی با آب و هوا و پوشش گیاهی استپ.

۴. کانوت، نوعی قایق سبک

۵ و ۶. نوعی شتر آمریکایی

alpaga,[۱] *condor,*[۲] *guano*[۳] *puma,*[۴]
شایان توجه است که تا مدتی پیش تصور می‌شد اینکاها فاقد خط بوده‌اند. پذیرش این مسئله در مورد دستگاه کامل حکومتی با ۴۰۰۰ کیلومتر مربع طول و ۲ میلیون کیلومتر مربع وسعت، بسادگی امکانپذیر نیست.

تصور می‌شد که اینکاها فقط از «کیپو»[5]های معروف استفاده می‌کردند. کیپوها مجموع نخهایی عجیب شامل گره‌های متعدد بود که هر کدام مفهوم خاصی داشتند.

پس از اظهار نظر ویلیام برنس گلین[۶] در سال ۱۹۸۱، حقیقت امر به گونهٔ دیگری نمودار شد، زیرا اینکاها ظاهراً مرحلهٔ نشانه‌های اندیشه‌نگار مایایی و آزتک را پشت سر گذاشته و نوعی الفبا را ابداع کرده بودند: آنها در مقابل هر یک از اعداد ۱ تا ۱۰، ده همخوان اصلی زبان کیچوایی را قرار می‌دادند. به این ترتیب، تعداد گره‌های هر یک از نخهای کیپو به عنوان یک همخوان درنظر گرفته می‌شد. در واقع، خط کیپو، تقریباً مانند خط عربی، براساس یک سری همخوان‌ها خوانده می‌شود و خواننده با افزودن واکه‌های مورد نیاز در ذهن خود، آن را تکمیل می‌کند.

به علاوه، این اعداد ــ یا همخوان‌ها ــ دارای برابری به شکل نقاشی بودند که ترکیب آن بیش از آنکه دقیق باشد، جنبهٔ هنری داشت و متن کامل آن بی‌شباهت به نقاشی آبستره نبود. تعداد بسیاری از آن متنها بر روی پارچه برجای مانده است.

بنابراین، در واقع دو گونه دستگاه خط وجود داشته است: یکی ساده و خاص تندنویسی که در آن گره‌های کیپو بیانگر همخوان‌ها بوده‌اند و دیگری پیچیده و تزئینی که بویژه برای گلدوزی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

بدیهی است که اگر زبان کیچوایی به واسطهٔ جنبهٔ گفتاری آن به طور کامل تا امروز حفظ نشده بود، دستیابی به چنین کشف مهمی که تاریخ بزرگترین حکومت «دنیای جدید» را روشن ساخته است، تقریباً غیرممکن می‌شد.

گوارانی

زبان گوارانی به گروه زبانهای توپی تعلق دارد که از نظر جغرافیایی، مناطق گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد، از جمله: بخش عمدهٔ ساحل راست حوضهٔ آمازون، قلمرو پاراگوئه کنونی، و مناطق مهم ساحلی برزیل.

با وجود این، تعداد گویشوران این زبانها در مجموع حداکثر به ۲ میلیون نفر می‌رسد که اکثر قریب به اتفاق آنها را گوارانی‌زبانان تشکیل می‌دهند.

گوارانی‌های پاراگوئه در مقایسه با دیگر بومیان امریکا، نسبتاً از سطح پیشرفت بیشتری برخوردارند. با وجود جنگ با برزیل،

---

۱. نوعی شتر آمریکایی
۲. لاشخور بزرگ
۳. کود حاصل از فضلهٔ پرندگان دریایی
۴. یوزپلنگ امریکایی
5. quipu
6. William Burns Glynn

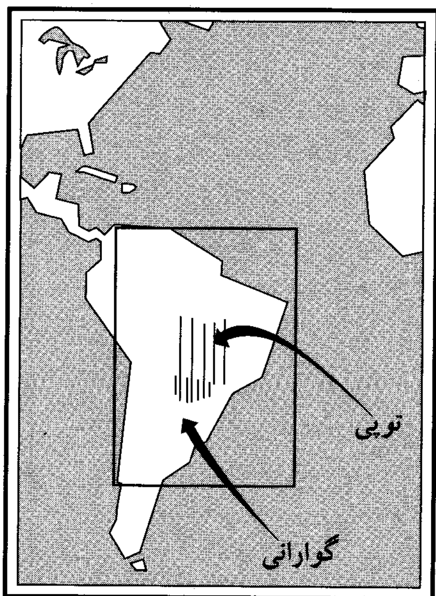
آرژانتین، و اوروگوئه که موجب قتل‌عام جمعیت کشور بین سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰ گردید، اکنون ثمرهٔ دو قرن تلاش در جهت تعلیم و تربیت که از سال ۱۵۸۳ توسط «ژزوئیت[1] ها» آغاز شده کاملاً آشکار است.

جمهوریهای واقعی ژزوئیت‌ها به نام «اسکان»[2] (دلیل این نامگذاری آن است که یکی از اهداف ژزوئیت‌ها یکجانشین ساختن بومیان با گردآوری آنها در اطراف روستاهای کشاورزی بوده است) امکان حفظ و تکریم این فرهنگ واقعی بومی را فراهم کرده‌اند؛ به طوری که گوارانی امروزه در کنار زبان اسپانیایی، زبان ملی کشور شمرده می‌شود.

باآنکه تجارب ژزوئیت‌ها به دورهٔ دیگری مربوط می‌شود، مقایسهٔ شرایط بومیان پاراگوئه با بومیان گوارانی یا توپی ساکن کشورهای مجاور، شایان توجه است. شرایط حدود ۳۰۰۰ گوارانی ساکن ایالت میزیون[3] در آرژانتین که جذب و همگونسازی آنها بسیار ناچیز بوده و از نظر فرهنگی، دفاع چندانی از آنها نمی‌شود، بیانگر این تفاوت است.

اقوام توپی برزیل نیز در حال انحطاط به سر می‌برند. ساکنان نواحی شرقی مانند توپی‌نیب[4] ها که از ریودوژانیرو[5] تا سالوادور باهیا[6] زندگی می‌کردند، امروزه ناپدیده شده‌اند (کلمهٔ فرانسوی *topinambour*[7] از نام اقوام مزبور گرفته شده است).

از دیدگاه زبانشناختی، زبان گوارانی دارای آواشناسی مخصوص خود است که شامل تعداد زیادی واکه‌های خیشومی است و از



انسداد چاکنایی استفاده می‌کند. این زبان فاقد نواخت است.

در زمینهٔ دستور نیز، زبان گوارانی دارای دو ضمیر اول شخص جمع «ما» (شامل و غیرشامل) و حروف اضافهٔ پسایند است. مضاف‌الیه و صفت ملکی قبل از اسم و صفت مطلق پس از اسم قرار می‌گیرند.

زمان فعل توسط پسوندها مشخص می‌شود (*ta* برای آینده، *ke* برای وجه امری). همچنین تعداد فراوانی پیشوند برای ساخت فعلهای سببی، آرزویی، اسم مصدر، نتیجهٔ

---

1. les jésuites
2. les "réductions"
3. Misiones
4. Tupinabe
5. Rio de Janeiro
6. Salvador de Bahia
7. سیب‌زمینی ترشی

فعل، و جز آن وجود دارد. دستگاه‌شمار در اصل برمبنای ۵ است، اما اکنون برای اعداد بالاتر از ۶ از زبان اسپانیایی استفاده می‌شود.

زبانهای توپی ـ گوارانی آثار زیادی بر نام مکانها بر جای گذاشته‌اند: نام رودخانه یا دریا *(para)* در نامهای *Rio parana* ؛ *paraiba* (*para ayba*: رودخانهٔ صعب‌العبور)؛ یا نام ایالت *Guanabara* در برزیل (*inua para* : تنگه) مشاهده می‌شود. نمونهٔ دیگر، نام آبشارهای معروف: *Iguacu* است (*i* : آب؛ *guasu*: بزرگ).

تعداد بسیاری از نامهای حیوانات و گیاهان نیز از زبانهای توپی ـ گوارانی وارد زبان فرانسوی شده است: نام جانوران؛ *jaguar*[۱] (بدن سگ: *jaguarete*)؛ *tamanoir*[۲]، *agouti*[۳]، *tapir*[۴]، *toucan*[۵]، *petun* (نام قدیم تنباکو)؛ *tapioca*[۶]، *palétuvier*[۷]، (کائوچو، درخت اشکبار) برای هستی گیاهی *caoutchouc* *(cahuchu)*.

نام قوم «کارائیب» نیز توپی ـ گوارانی بوده و دارای مفهوم کلی «بیگانه» است.

---

۱. جاگوار، پلنگ امریکای جنوبی
۲. مورچه‌خوار بزرگ
۳. گونه‌ای پستاندار
۴. گونه‌ای چهارپای امریکایی
۵. گونه‌ای پرندهٔ امریکایی
۶. نوعی مادهٔ نشاسته‌ای
۷. نام گروهی از درختان منطقهٔ استوایی که ریشهٔ آنها روی زمین قرار دارد.

۵

زبانهای نواخت‌بر آسیا

مهمترین گروه زبانی پس از زبانهای هندواروپایی که نیمی از جمعیت جهان به آن حرف می‌زنند، به زبانهای نواخت‌بر آسیا مربوط می‌شود که بیش از $\frac{۱}{۴}$ جمعیت جهان را دربر می‌گیرند.

چینی عمده‌ترین زبان این گروه است که $\frac{۳}{۴}$ این گویشوران را به خود اختصاص داده است. باقی آنان کمابیش به طور مساوی بین زبانهای تای، ویتنامی، و زبانهای گروه تبتی و برمه‌ای تقسیم می‌شوند.

مجموع این زبانها تجانس کاملی ندارد و وجود خویشاوندی میان آنها، یا خاستگاه واحد و انتسابشان به دنیای مشترک قابل اثبات نیست.

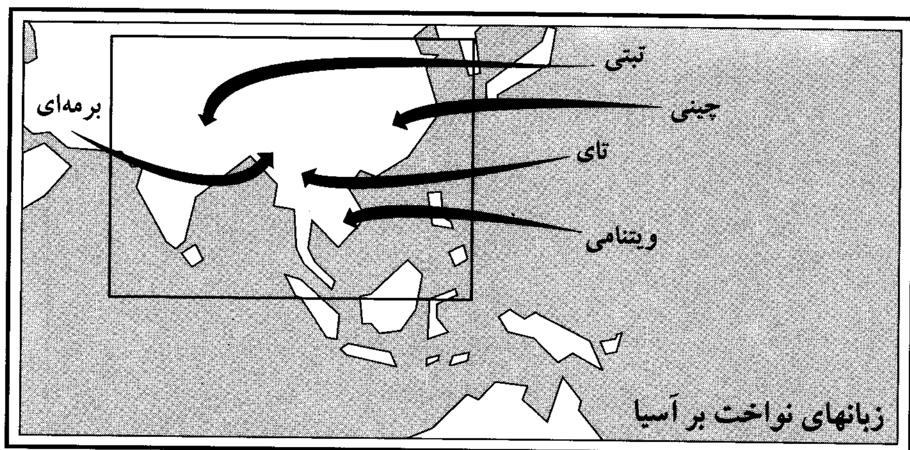
با این حال، ویژگی مشترک زبانهای نواخت‌بر آسیا، تک هجایی بودن و دستگاه آهنگ کاملاً مشخص آنهاست.

برای تصریح بیشتر، باید بگوییم که در این‌گونه زبانها، سیستم صرف یا اشتقاق به طرزی که در زبانهای تصریفی (زبانهای هندواروپایی یا زبانهای پیوندی) دیده می‌شود وجود ندارد؛ به این زبانها زبانهای «گسسته»[۱] گفته می‌شود.

همچنین تصریح می‌کنیم که نواختهای این گونه زبانها به طرز غیرقابل تفکیکی به هجای مربوطه وابسته بوده و نامتغیر هستند. برخلاف برخی زبانهای افریقایی، نواختها ارزش دستوری ندارند ــ یعنی حالتی که تغییر نواخت دارای مفهوم دستوری باشد ــ ندارند. (مثلا در زبان پُل، براساس نواختی که روی آخرین هجای *wara* o قرار می‌گیرد،

---

۱. یا زبانهای تک‌واژه‌ای



مفهوم جمله متغیر خواهد بود: «او می‌کُشد»، «او نمی‌کُشد»، «او کشته است».)

در صورت وجود واژگان مشترک (مانند زبانهای هندواروپایی) ویژگیهای زبانهای گسسته و نواخت‌بر آسیا، که از نظر جغرافیایی بسیار نزدیک به یکدیگرند، دلیل قانع‌کننده‌ای برخویشاوندی آنها به شمار می‌آمد.

دست کم به ۳ دلیل، پژوهش در این مورد بسیار دشوار است:

- تعداد زبانهای مورد نظر اهمیت چندانی ندارد؛ از این رو، کار مقایسهٔ این زبانها دشوارتر می‌شود.
- باتغییر یک کلمهٔ تک هجایی، کلمهٔ اصلی دیگر قابل شناسایی نخواهد بود. می‌دانیم که در مورد کلمات چندهجایی، تغییر آوایی موجب تغییر کلی نمی‌شود و آثار خویشاوندی را از بین نمی‌برد: بنابراین، پژوهش در زمینهٔ خویشاوندی بین واژه‌های هند واروپایی نسبت به زبانهای نواخت‌بر آسیایی ساده‌تر است.
- اهمیت فرهنگی زبان چینی که از هزاران سال پیش روی زبانهای نزدیک به آن تأثیر گذاشته، بحدی بوده است که واژه‌های ظاهراً چینی ممکن است دلیلی بر خویشاوندی واقعی نبوده ناشی از وامگیری در زمانهای گذشته باشند.

به دلیل اطمینان نداشتن دربارهٔ روابط تاریخی دور بین زبانهای نواخت‌بر آسیا، برای پرهیز از ارائهٔ تصویری تکه پاره از چشم‌انداز زبانی دنیا، ما این گونه زبانها را در یک فصل بررسی خواهیم کرد.

به دلیل تعداد فراوان گویشوران و نیز اهمیت زبان چینی، تأکید بیشتری روی این زبان

خواهیم داشت و بیشتر مثالها به زبان چینی پکن یا ماندارن که زبان اکثر مردم چین است، مربوط می‌شود.

چینی

مفهوم سؤال «آیا شما به زبان چینی حرف می‌زنید؟» با سؤال «آیا شما به زبان یوگسلاویایی حرف می‌زنید؟» تفاوتی ندارد. زیرا در یوگسلاوی به چهار زبان گوناگون حرف می‌زنند و تعداد زبانهای چینی از این هم بیشتر است البته در یوگسلاوی ۳ زبان رسمی وجود دارد، اما در چین، تنها زبان چینی پکن یا پکنی رسمی است.

از دیر باز، چینی زبان این امپراتوری بوده و آزمون اهل ادب به این زبان انجام می‌گرفته است. به همین دلیل، هنوز هم در اروپا به این زبان نام «ماندارن»[۱] داده می‌شود.

نام این زبان در چین هان‌یو،[۲] یعنی «زبان هان»ها، قوم اکثریت چینی‌هاست.

عنوان «پوتونگ هوآ»[۳] به مفهوم «زبان مشترک» نیز برای مشخص کردن جنبهٔ رسمی آن به کار می‌رود.

از ۹۰۰ میلیون چینی، ۷۰۰ میلیون نفر را گویشوران زبان ماندارن تشکیل می‌دهند و ۲۰۰ میلیون نفر بقیه به دیگر زبانهای چینی حرف می‌زنند. اغلب در به کار بردن عنوان «لهجه» دربارهٔ این زبانها اصرار می‌شود، درست مانند اینکه زبان فرانسوی را یکی از لهجه‌های زبان اسپانیایی، یا برعکس، بدانیم.

ظاهراً دلیل این عادت نادرست آن است که همهٔ چینی‌ها عملاً از یک خط استفاده می‌کنند. بنابراین، تصور می‌شود که بین زبانهای چینی تنها تفاوتهای ناچیزی از نظر تلفظ وجود دارد.

با اینکه در چین فقط یک زبان نوشتاری وجود دارد نباید فراموش کنیم که این خط، اندیشه‌نگار است. در نتیجه، به عنوان مثال، برای نوشتن جملهٔ «من به انگلیسی حرف می‌زنم» به دو زبان چینی مختلف از حروف مشترکی استفاده می‌شود: *yo hablo ingles*؛ ولی خواننده آنها را به زبانهای جداگانه تلفظ می‌کند. بنابراین، بدیهی است دو نفر چینی که به زبانهای مختلف حرف می‌زنند قادر به درک مفاهیم همدیگر نخواهند بود، مگر آنکه مطلب خود را بنویسند.

---

۱. صاحب مقام چینی. گزینش این افراد معمولاً با رقابت میان تحصیلکردگان انجام می‌گرفت.

2. han yu

3. pu tong hua

در بین دیگر زبانهای چینی، معروفترین آنها کانتونی[۱] است. این زبان بخصوص ساکنان منطقهٔ کانتون و نیز بخش عمدهٔ چینی‌های ماورای دریا، یعنی درکل ۴۰ میلیون گویشور، را دربر می‌گیرد.

ویژگی زبان کانتونی آن است که برای کلمات بسیار متداول، از چندین علامت اندیشه‌نگار متفاوت با علائم ماندارن استفاده می‌کنند.

تفاوت زبان کانتونی با ماندارن معمولاً به تلفظ علامتهای اندیشه‌نگار («من» به زبان ماندارن: *wo*؛ به زبان کانتونی: *ngo*، ...) یا حتی به کاربرد علائم مربوط می‌شود. «متشکرم» در زبان ماندارن، با تکرار علامت مربوط به «تشکر» *xie xie* تلفظ می‌شود؛ زبان کانتونی با کاربرد دو علامت با مفهوم لغوی «بدونِ دِین» (یعنی «شما چیزی به من مدیون نیستید»)، آن را *m'goy* تلفظ می‌کنند.

از نظر آواشناختی، زبان کانتونی دو نواخت بیشتر از زبان ماندارن دارد، یعنی ۶ نواخت در برابر ۴ نواخت زبان ماندارن.

هجاهای زبان کانتونی، برخلاف زبان ماندارن، ممکن است با یکی از همخوان‌های *k, t, p* تمام شوند. زبان چینی کهن نیز دارای این ویژگی بوده است: بنابراین، زبان ماندارن از نظر آواشناختی فرسوده‌تر از زبان کانتونی به نظر می‌رسد.

کشورهایی مانند ویتنام، کره، و ژاپن که دیرزمانی زیر تأثیر فرهنگ چینی بوده‌اند، آثاری از آواشناسی قدیمی آن را حفظ کرده‌اند. به این ترتیب، کلمات وامگیری شده از زبان چینی، به زبان کانتونی نزدیکتر از زبان ماندارن است. مثلاً «کشور» به زبان ماندارن *guo*، به کانتونی *quok*، به کره‌ای *guk*، به ویتنامی *quoc* و به ژاپنی *koku* است.

اهمیت دیگر زبانهای چینی با زبان کانتونی برابری می‌کند:

- زبان چینی شانگهای (زبان وُو[۲]) که در شمال یانگ تسوکیانگ[۳]، بخش عمدهٔ چی کیانگ[۴] را دربرمی‌گیرد.
- چینی‌های فوکین[5] که در شمال و جنوب این ایالت با یکدیگر تفاوت دارند. نام زبانشان مین[۶] است. زبان فوکین جنوبی در تایوان نیز حدود ۱۰ میلیون گویشور دارد.

تایوانی‌ها از علامتهای قدیمی بدون ساده کردن آنها استفاده می‌کنند و سیستم آوانویسی با حروف لاتینی به نام «پین‌ین»[۷] را نیز نپذیرفته‌اند.

- زبان هاکائی[۸] (با تلفظ *kejia*، در زبان ماندارن با معنای لغوی «مهمانخانه») دارای ۴۰ میلیون گویشور چینی است که در جنوب چین تا سنگاپور به طور پراکنده زندگی می‌کنند.

زبانهای دیگری هم در چین وجود دارد، از جمله: زبان چینی هونان[۹] معروف به زبان

---

۱. چینی‌ها این زبان را یوهه (yué) می‌نامند. ــ ن.

2. wu 3. yang - tseu - kiang
4. Tche - kiang 5. Fou - kien
6. min 7. pin yin 8. hakka
9. Hunan

اکسی یانگ[۱]، و زبان‌گان[۲] در کیانگ‌سی[۳] و هوبی[۴]. زبانهای نامبرده از نظر تعداد گویشوران اهمیت کمتری دارند.

همهٔ زبانهای چینی دارای گونه‌های مختلف لهجه‌ای هستند که به تلفظ محلی آنها مربوط می‌شود. گاه تفاوت این لهجه‌ها بحدی است که حتی برای گویشوران یک گروه، ارتباط زبانی غیرممکن می‌شود.

امروزه در چین بومواره، (برّی) این‌گونه زبانها در مقابل زبان ماندارن که به طور گسترده‌ای در مدارس و بویژه در رادیو و تلویزیون مورد استفاده قرار می‌گیرد، دچار نوعی فرسودگی شده‌اند.

ویژگیهای زبان چینی[۵]

بدون تردید، دو مشکل عمدهٔ زبان چینی عبارتند از: خط اندیشه‌نگار و دستگاه آهنگ آن که کلیهٔ کلمات تک هجایی این زبان را دربر می‌گیرد.

دربارهٔ خصوصیات سیستم اندیشه‌نگار چینی و دستگاه آهنگ آن، بترتیب می‌توانید به فصل مربوط به «خط» و «آواشناسی» مراجعه کنید.

بدیهی است که بررسی این دو ویژگی اساسی بمنزلهٔ تشریح کل زبان چینی نخواهد بود. برعکس، در بسیاری از زمینه‌ها، مطالبی وجود دارد که به علت ناشناخته بودن، جذابیت بیشتری دارند.

واژگان

با اینکه گوش چینی‌ها به تشخیص نواختها عادت دارد، واژگانی که انحصاراً مرکب از کلمات تک‌هجایی است، آنها را دچار اشتباهات غیرقابل احترازی می‌کند.

به همین دلیل، از مدتها پیش گرایش به تصریح برخی علائم به وسیله نشانه‌های دیگر گسترش یافته و اکنون بر شدت آن افزوده شده است: بدین معنا که در واقع کلمه به واسطهٔ دو هجای تقریباً غیرقابل تفکیک نمایش داده می‌شود.

شاید بارزترین نمونهٔ آن کلمهٔ *dōng xi* به معنای «شیء» و «چیز» باشد. این کلمهٔ دو هجایی از دو نشانه تشکیل شده است: *dong*:

---

1. Xiang　2. gan　3. kiang - si
4. Hubei

۵. در صفحات بعد به نواختهای این زبان خواهیم پرداخت. همهٔ مثالها از زبان پکنی گرفته شده‌اند، قبلاً در مورد نواختها صحبت نکرده بودیم، زیرا برخی مثالها به دیگر زبانهای چینی مربوط می‌شوند، بنابراین دستگاه آهنگ آنها تفاوت می‌کند. یادآوری می‌کنیم که ـ آهنگ زیرهموار؛ ـَ آهنگ خیزان؛ ـٚ آهنگ متغیر، افتان سپس خیزان؛ آهنگ افتان؛ و ـٌ بیانگر آهنگ زیر است که در پایان برخی هجاها دیده می‌شود و عملاً فاقد تکیه است. ـ ن.

شرق، و *xi*: غرب. مفهوم این دو علامت با هم، چنین است که یک شیء چیزی است که خورشید در مسیر خود از شرق به غرب از فراز آن می‌گذرد.

همچنین برای خورشید، علامت 日 با حرف‌نویسی *ri* (و تلفظ *je*) وجود دارد. به این کلمه همیشه *tàiyáng* گفته می‌شود که از دو نشانه به مفهوم «نور فوق‌العاده» ترکیب شده است.

روند ساخت این گونه کلمات دو هجایی بسیار متنوع است:

ممکن است از تکرار سادهٔ هجا حاصل شود،

gēgē برادر ارشد؛ همه‌جا، هرجا *chuchù*: (از کلمهٔ *chù* به مفهوم «مکان»)

ممکن است از ترکیب دو علامت با مفاهیم نزدیک حاصل شود:

«تمیز» *gān jìng* مرکب از:

gan: خشک،

jing: پاک

و اغلب از ترکیب دو علامت که براساس ضرورت یکدیگر را تکمیل می‌کنند:

فولاد + قلم مو:خودنویس ، *gīg - bi*؛

فروش + خرید: تجارت، *măi - mài*؛

نشستن + حرف زدن: گفت و گوی خودمانی، *zuō - tán*؛

پدر + مادر: والدین ، *fù - mŭ*؛

در فصل مربوط به واژگان، مثالهای دیگری آورده شد، از جمله: *máo - dun*: نیزه + پسر که دارای مفهوم «تضاد» است و *tūn- tù*: بلعیدن + بالا آوردن که برای «ترافیک بندری» به کار می‌رود.

زبان چینی با نرمش وافر از این گونه علائم ترکیبی استفاده می‌کند.

براساس نشانه مربوط به «کار» *gōng*، کلمات زیر ساخته می‌شوند: کار + انجام دادن: «کار کردن» *gōng zuò*؛ از نظر ریشه‌شناسی، به مفهوم: کار + سرپناه، یعنی «کارخانه» *gōng - chăng*؛ کار + آدم «کارگر»، *gōng - rén*؛ کار + شرکت: «صنعت»، *gōng yè*، کار + محل: «کارگاه» *gōng - dì*

کمابیش نام همهٔ میوه‌ها و بسیاری از اشیا (کاسه، چوب، ...) با علامت *zĭ*، به معنای «بچه» ترکیب می‌شود که اکنون، فقط نقش آوایی دومین هجای فرعی را بازی می‌کند.

در مورد افعال حرکتی، چگونگی ساخت کلمات مرکب دو هجایی کاملاً مشخص است: برداشتن + آمدن: آوردن؛ برداشتن + رفتن: بردن؛ باز آمدن + آمدن: برگشتن به طرف محلی که در آن هستیم؛ باز آمدن + رفتن: برگشتن.

سیستم فوق با کاربرد ادات *her* و *hin* در زبان آلمانی برای بیان مفاهیم نزدیکی یا دوری بی‌شباهت نیست:

heraus: بیا بیرون، به جایی که من هستم

hinaus: برو بیرون، از جایی که من هستم

کاربرد واحدهای شمارش نیز (که در فصل مربوط به شمارش بررسی شد از ابهامات مربوط به تک‌هجاها جلوگیری می‌کند: مثلاً *yī* *bĕn shū* (*yī* : عدد «یک») بدون تردید به

مفهوم کتاب است، زیرا *běn* واحد شمارشی است که با کلماتی مانند کتاب، مجله، مجلهٔ مصور، و ... به کار می‌رود. در حالی که *yī wèi shù* به مفهوم «عمو، دایی» است. *wèi* واحد شمارش اشخاص محترم است.

بدون کاربرد واحدهای شمارش مزبور، علامتهای *shū* (کتاب) و *shū* (عمو، دایی) با یک نواخت و دقیقاً به یک شکل تلفظ می‌شوند و تشخیص آنها غیرممکن است.

کلمات دارای ۳ یا ۴ علامت، کاربرد روزافزونی می‌یابند. به عنوان مثال، اسمهای فرانسوی دارای پسوند *isme* با کلمهٔ دو هجایی *zhu - yi:* سیستم یاسبک ساخته می‌شوند. مانند:

کاپیتالیسم (سرمایه‌داری) *Zi běn zhŭ yi:*

سوسیالیسم *shè hùi zhŭ yi:*

نفوذ کلمات خارجی، بخصوص اروپایی، حتی در زمینهٔ واژه‌های فنی مدرن بسیار ناچیز است.

این مسئله، بیش از آنکه ناشی از میهن‌پرستی افراطی چینی‌ها باشد، به این دلیل است که یک کلمهٔ قرضی را باید نوشت: علامتهای اندیشه‌نگار کار بسته، بجز در موارد استثنایی، به طور همزمان قادر به نمایش مفهوم کلمهٔ خارجی و تلفظ آن نیستند. بنابراین، معمولاً به جای کاربرد علامتهای صرفاً آوایی، ساخت یک کلمهٔ چینی براساس علامتهای اندیشه‌نگار که مجموع آنها ترجمهٔ مفهوم کلمهٔ خارجی باشد، ترجیح داده می‌شود.

بنابراین، همهٔ مفاهیم جدید مانند تلفن، نیروگاه، تلویزیون، الکترولیز، و انباره با دو علامت چینی نوشته می‌شوند: علامت اولی در همهٔ این کلمات به معنای «الکتریسیته» (کلید «پدیده‌های جوی»)[1] و علامتهای دوم به ترتیب: «صدا»، «ایستگاه»، «دید»، «جداسازی»، «مخزن» است.

از جمله استثناهای مربوط به این گرایش، می‌توان از کلمهٔ *tank* (تانک، ارابهٔ جنگی) نام برد که براساس آواشناسی، از علامت *tăn* به مفهوم «سطح» و *kè* به مفهوم «از فراز چیزی عبور کردن» ساخته شده که ذاتاً بی‌معنی است.

نام فلزات ناشناخته در چین قدیم، تنها با یک علامت نمایش داده می‌شوند که اصل آن «طلا» یعنی فلز عالی است و دومین عنصر آن از نظر آوایی به اولین هجای نام بین‌المللی فلز مورد نظر نزدیک است:

مانند:

؛ تیتان (با تلفظ انگلیسی) *tài:*

؛کبالت *gŭ:*

؛بیسموت *bì:*

؛آلومینیوم *lü:*

؛ منیزیوم *mĕi:*

این مثالها نشان می‌دهند که هنوز هم کاربرد تک هجاها در زبان چینی رواج دارد.

با این حال، به نظر می‌رسد که زبان چینی کهن از شیوه‌های اشتقاق براساس تک‌هجاها

---

۱. برای توضیح مفهوم «کلید» در علامتهای چینی ← کتاب حاضر، ص ۳۱۸. ـ و.

استفاده می‌کرده و آثار آن هنوز هم باقی است: به عنوان مثال: «خریدن» و «فروختن» هر دو *mai* تلفظ می‌شوند، اما آهنگ آنها متفاوت است و علامت «فروختن» 賣 شامل عنصری با ۳ خط بیشتر از علامت خریدن 買 است. در مقایسه با کلمات برابر آلمانی *kaufen* (خریدن) و *verkaufen* (فروختن)، می‌توان گفت که نقش پیشوند آلمانی *ver* در زبان چینی معادل افزودن ۳ خط و تغییر آهنگ است. به عبارت دیگر، دو کلمهٔ چینی وجود دارد که به واسطهٔ افزودن عنصری به علامت و تغییر آهنگ تلفظ، یکی از دیگری مشتق شده است.

چنین نمونه‌هایی نادر هستند، اما مفهوم خاصی دارند، زیرا موارد مشابهی نیز در زبانهایی چون تبتی و برمه‌ای دیده می‌شود؛ در این زبانها، تغییر جزئی آوایی موجب تغییرات مشابهی می‌گردد.

مثلاً در زبان برمه‌ای، دمیده بودن همخوان آغازی، برخی افعال را سببی می‌سازد؛ در حالی که بنابر مثال فوق، در زبان چینی، تغییر آهنگ موجب سببی شدن فعل می‌شود («فروختن» عبارت است از «وادار کردن دیگری به «خرید»).

روشهای دیگری مانند: تغییر همخوان آغازی، برای ساخت اسم مصدر به کار می‌رفت.

از این گونه تغییر واکه‌ها برای اشتقاق کلمات نیز استفاده می‌شد. در این مورد، مثالهای فراوان و جالبی وجود دارد، مقایسه کنید:

پشت	背	*bèi*	و	شمال	北	*běi*
وادار کردن کسی به انجام دادن یا ساختن	使	*shi*	و	کارمند	吏	*li*
بها	價	*jia*[1]	و	تاجر	賈	*gu*
نوشیدن	喝	*he*	و	تشنگی	渴	*kě*

دستور

دستور زبان چینی در نظر اول بسیار ساده به نظر می‌رسد که در مقابل مشکلات آواشناسی و خط امیدوارکننده است.

دستور زبان چینی اصولاً براساس ترتیب کلمات قرار دارد، زیرا کلمات چینی نامتغیرند. ترتیب کلمات در جملات ساده مشابه زبان فرانسوی است:

فاعل + فعل + مفعول بی‌واسطه.

با این حال، همانگونه که دیدیم، متمم ظرف مکان پس از فعل قرار می‌گیرد و پدیدهٔ

۱. در اینجا شکل ساده شدهٔ jia ارائه نشده و kia تلفظ می‌شود.

جابه‌جایی کلمات نیز در این زبان وجود دارد: مثلاً برای تأکید روی مفعول، می‌توان آن را در آغاز جمله به کار برد، مانند این جملهٔ فرانسوی: "*cést ce livre que jái lu*"[1].

مسئلهٔ مهم این است که مفهوم و نقش دستوری کلمات چینی براساس محل آنها در جمله یا چگونگی متن، اغلب به طرز غیرمنتظره‌ای تغییر می‌کند. به عنوان مثال: *yì* *dài* دو علامت با مفاهیم «یک» و «کمربند» هستند. برای گفتن «یک کمربند»، واحد شمارش را بین دو علامت *yì* و *dài* قرار می‌دهیم.

ولی اگر *yi dài* را پس از اسم مکان قرار دهیم، مجموع دو علامت نامبرده مفهوم دیگری می‌یابد: «و اطراف». مثال:

zhè yi dài: از این طرف *(zhè:*اینجا)

این عبارت را باید به همین شکل یاد گرفت و چنین مواردی قابل پیش‌بینی نیستند. به همین دلیل، شناخت علائم چینی برای خواندن چینی نوشتاری کفایت نمی‌کند. همچنین به دلیل فوق، یک ژاپنی که عملاً با مفهوم همهٔ علائم متداول چینی آشنایی دارد، برای درک مطالبی بیش از موضوع اصلی یک متن چینی، ممکن است دچار مشکلات بزرگی شود.

براساس تجربهٔ شخصی من، با شناخت کمتر از ۱۵۰۰ علامت اندیشه‌نگار، هنگام خواندن مقاله‌ای در روزنامه، عملاً قادر به درک مطالبی بیش از موضوع اصلی آن نخواهیم بود؛ در واقع باید علامت اندیشه‌نگار و نقش ویژهٔ آن را در بافتهای مختلف دستوری بشناسیم.

به عنوان مثال، علامت 上 *(shàng)* به مفهوم «رویِ»، «بالایِ»، در صورتی که پس از اسم قرار بگیرد، مفهوم دیگری دارد: «در طولِ»، «در جریانِ». (مثلاً: در طول درس: *kè shàng*).

همچنین، کلمهٔ *kāi* به مفهوم «بازکردن» اگر پس از فعل واقع شود، به آن مفهوم «گستردن» و «وسعت دادن» می‌بخشد.

به این ترتیب، می‌توان نمودهای مختلف فعل را با ترکیب علائمی ساخت که قبل و بعد از فعل اصلی یا در طرفین آن قرار می‌گیرند:

بتازگی از انجام کاری فارغ شدن = فعل + (همین الان) *gāng*

در شرف انجام کاری بودن = *le°* + فعل + (خواستن) *yào*

درست شدن (ساخته شدن) تدریجی (آمدن) *lái* + (زیر) *xià*+ فعل

وانگهی، مفهوم فعل در زبان چینی مانند زبان فرانسوی تعریف دقیقی ندارد: معادل یکی از صفتهای زبان فرانسوی ممکن است به معنای فعلی به کار رود. مانند جملهٔ *tian mèi xià lái* که از چهار علامت با مفاهیم «روز»، «تیره»، «زیر»، و «آمدن» ترکیب شده

۱. این آن کتابی است که من خوانده‌ام.

است. مجموع دو علامت آخر یعنی : «کم‌کم» و هر چهار علامت با هم یعنی: «شب کم‌کم فرا می‌رسد» (روز کم‌کم به تاریکی می‌گراید).

این سیستم با اضافاتی تکمیل می‌شود که به تنهایی دارای مفهوم خاصی نیستند، اما رنگ مشخصی به جمله می‌بخشند: مثلاً برابر «برویم!» جملهٔ زیر است:

wǒ mén qù bá

wo men : ما؛ *qù* : رفتن؛ *bå* : ادات مربوط به تصریف

در زبان چینی، جمله‌های پیرو یا پیرو موصولی از جملهٔ پایه بسیار مستقل هستند. جمله‌های پایه و پیرو براساس ساختار زیر ردیف شده‌اند:

tā yi shūo, wǒ xiaò lẻ.

الآن خندیدن من، صحبت کردن یک او که می‌توان آن را به این صورت ترجمه کرد: «همینکه او حرف می‌زند، من می‌خندم.»

به همین ترتیب، برای جمله‌ای مانند: «من پس از بررسی مجدد متن، تکالیفم را انجام خواهم داد» می‌گوییم:

wǒ fùxi lẻ kèwén, jiù zuò lianxi

با معنای لفظ به لفظِ:

«من، بررسی کردن، تمام، متن، بلافاصله، انجام دادن، تکلیف»

کلیدها در علائم چینی

مثالهای زیر بیانگر نقش کلیدها در علامتهای خط چینی است:

۱. براساس علامت غیرمتداول 昜 کلمات زیر ساخته می‌شود:

● با افزودن کلید مربوط به دست 揚 (که در اکثر فعلها دارای مفهوم «حرکات بدن» دیده می‌شود) به سمت چپ آن. علامت جدید *yáng* تلفظ می‌شود و به معنای «بلند کردن» یا «گستردن» است. این علامت در نام *yang Tseu kiang (yang zi jiang)* «رودخانه‌ای با طغیانهای ترسناک» مشاهده می‌شود؛

● با افزودن کلید 阝 به سمت چپ آن 陽 به دست می‌آید که دارای همان نواخت و تلفظ *yáng* است. علامت جدید یعنی «خورشید» و «مذکر». این علامت در *yin* و *yang* که دو عنصر متضاد و مکمل یکدیگر هستند، دیده می‌شود. *yin* دارای مفاهیم «انفعال»، «سرما»، «تاریکی»، و «مؤنث بودن»، و *yang* مظهر «فاعلیت»، «حرارت»، «روشنایی»، و «مذکر بودن» است؛

● با افزودن کلید درخت 木 علامت مربوط به درخت سپیدار که درخت بسیار بلند و باریکی است، ساخته می‌شود: 楊 تلفظ آن *yáng* است؛

● با افزودن کلید «زمین، خاک»: 土 ، علامت 场 با تلفظ *chǎng* و مفهوم «میدان، زمین»، به دست می‌آید.

این علامت در کلماتی مانند «فرودگاه خاکی» *fēi ji chǎng:*(میدان ماشینهای پرنده) و نیز «استادیوم» : *yun dong chang* و غیره مشاهده می‌شود.

● به همین ترتیب، با افزودن کلید 月 به مفهوم «گوشت بدن» که بخصوص برای ساخت نام اندامها به کار می‌رود، علامت 肠 *cháng* به مفهوم «روده» ساخته می‌شود؛

ملاحظه می‌کنید که همهٔ علائم مزبور از لحاظ آواشناسی مشابه یا نزدیک به یکدیگرند و کلید علامتها از ابهام مفاهیم جلوگیری می‌کند.

۲ . به این گروه از علامتها توجه کنید:

兑	تبدیل پول
蜕	پوست انداختن، تغییر پوست
悦	خوشآیند بودن
税	مالیات
说	صحبت کردن
脱	عریان کردن
阅	خواندن

همه این علامتها شامل عنصر 兑 وکلیدهای مختلف هستند:

● کلید حشره « 虫 » بیانگر حشره‌ای است که پوست می‌اندازد؛

● کلید قلب « 忄 » بهِ این معناست که برای خوشایند دیگران می‌بایست در قلب خود تغییری ایجاد کنیم؛

● کلید غلات « 禾 » اشاره به این است که مالیات، غلات دهقان را از او می‌گیرد. در اینجا تغییر مالک موردنظر است؛

● کلید سخن « 讠 » به این مفهوم است که صحبت کردن، تبادل «سخن» است؛

● کلید گوشت بدن « 月 » در ابتدا مفهوم «جدا کردن از گوشت» و سپس مفهوم مجرد «جدا کردن» را می‌رساند؛

● برای کلید 门 ، بیانگر «درِ دو لنگه» که برخلاف دیگر کلیدها در طرفین بقیهٔ علامت قرار می‌گیرد، هیچ گونه توضیح دقیقی وجود ندارد.

تعداد این‌گونه مثالها بسیار زیاد است. ملاحظه می‌کنید که کلیدها عامل خوبی برای به خاطر سپردن مفهوم علائم هستند. اما استنتاج صحیح مفهوم یا تلفظ یک علامت با شناخت دو عنصر ترکیب‌دهندهٔ آن براساس هیچ منطقی امکانپذیر نیست.

سرگرمی با علائم چینی

به طور کلی، تشخیص مفهوم یک علامت چینی توسط تجزیهٔ عناصر آن ممکن نیست. با وجود این، دهها علامت شامل انواع جناس هستند؛ بنابراین با شناخت کلید، می‌توان مفهوم آنها را دریافت.

من شما را به این بازی کوچک دعوت می‌کنم:

川 به مفهوم «رودخانه» است. این علامت می‌تواند بیانگر هر چیزی باشد. اما اگر جریان آب یک رودخانه را درنظر بگیریم، تداعی مفهوم علامت مزبور بسیار آسان می‌شود.

براساس این علامت و کلید 艹 (سبزه)، می‌توان علامت 荒 *(huang)* را تجزیه کرد. عنصر مرکزی 亡 «مرگ» است. مفهوم علامت، عبارت است از مرگی که سبزه و آب را می‌راند، به عبارت دیگر یعنی: «صحرا».

براساس علامت درخت 木 که در ظاهر بسختی تداعی کنندهٔ مفهوم آن است، علامتهای زیر ساخته می‌شود:

本 : پایهٔ علامت مربوط به درخت با یک خط مشخص می‌شود که به مفهوم «ریشهٔ» آن یا به طور کلی به مفهوم «آغاز و منشأ» است؛

果 : نوک درخت با علامت 田 مشخص می‌شود که به مفهوم «مزرعه» و تداعی‌کنندهٔ «درو» است. برداشت محصول یک درخت همان «میوه» است؛

東 : علامت 日 مربوط به خورشید است؛ خورشید در پشت درخت نمودار می‌شود، مجموع علامت بیانگر محلی است که خورشید طلوع می‌کند، یعنی «مشرق»؛

林 :دو درخت در کنارِ یکدیگر: جنگل؛

森 : سه درخت در هم: خارو خاشاک؛

禁 : در اینجا دو درخت بالای علامت 示 داریم که کلید هر گونه

«تجلی آسمانی» است. مفهوم علامت فوق در مجموع عبارت است از «ممنوع کردن»؛ بمنزلهٔ اینکه «ممنوعیت» مستلزم منع اخلاقی است و دو درخت نیز ممتنع بودن این مسئله را مجسم می‌سازد؛

禾 : به مفهوم «غلّات» است. اگر این نشانه در کنار علامت «آتش» 火 قرار گیرد، مفهوم «پاییز» به دست می‌آید: 秋 ، یعنی زمانی که غلات به رنگ آتش هستند، یا به عبارت دیگر، برای سوختن به اندازهٔ کافی خشک شده‌اند. اگر به علامت پاییز، کلید قلب 心 را اضافه کنیم، علامت 愁 به مفهوم «اندوه» که «پاییز قلب» است به دست می‌آید.

菌 : به معنی «قارچ» در واقع گیاهی است که روییدن آن همزمان با انبار شدن غلّات است؛

門 : در دو لنگه. وجود علامت خورشید 日 بین دو لنگهٔ در به معنای «مسافت، فاصله» 間 . علامت «دهان» 口 بین دو لنگهٔ در به معنای «سؤال کردن» 問 ، و علامت اسبی 馬 که از در عبور می‌کند، به مفهوم «هجوم بردن» 闖 است؛

女 : به مفهوم «زن» اگر با علامت «پسر» 子 ترکیب شود، علامت 好 با تلفظ *hao* و مفهوم «خوب» به دست می‌آید. مفهوم سلام چینی *ni hao* به طور لغوی عبارت است از: «شما خوب؟» در واقع، خوبی در خط چینی مترادف است با دارا بودن زن و پسر. همچنین «صلح و آرامش» به این ترتیب نوشته می‌شود: 安 یعنی زنی که زیر سقف است.

洋 : اقیانوس. این علامت مسلماً شامل کلید آب 氵 است. بخش دیگر علامت آوایی بوده 羊 و مفهوم آن «گوسفند» و تلفظ آن *yang* مانند *océan*[1] است. آیا خالق این علامت چینی، مانند ما فرانسویان، تصویر دریای موّاج و کف‌آلود را درنظر داشته است؟[2]

بازی سرگرم کنندهٔ دیگری نیز وجود دارد: بررسی علامتهای اندیشه‌نگار کنونی برای پی

۱. اقیانوس

۲. در زبان فرانسوی **mouton** گوسفند است و فعل و صفت مربوط به آن (**moutonner**) تصویر حلقه‌های پشم گوسفند را در ذهن مجسم می‌کند؛ به همین دلیل، موج دریا نیز به آن تشبیه شده است.

بردن به روند تکامل آنهاکه از یک نقاشی اولیهٔ فرضی شروع می‌شود. در اینجا چندمثال کلاسیک ارائه شده است. ستون وسط شامل مرحلهٔ فرضی بین نقاشی اولیه و علامت چینی است.

بازی سرگرم کنندهٔ دیگر این است که از یک علامت اندیشه نگار کنونی به یک تصویر اولیهٔ فرضی برسیم. در اینجا چند نمونهٔ رایج عرضه شده است. ستون میانی، مرحلهٔ تحول فرضی بین تصویر تخیّلی و علامت چینی را نشان می‌دهد.





پسر





زن





بدن





اسب





گاونر





گوسفند





فیل





دهان





گوش





چشم





ابرو





چهره





دست





قلب

步

حرکت، گام

看

نگاه کردن

宮


قصر

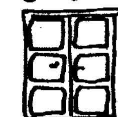
舟

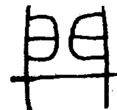
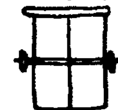

کشتی

車


اتومبیل

門


در دو لنگه

閂


چفت در

開


بازکردن

鳥


پرنده

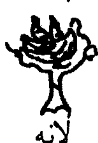
魚


ماهی

龜


لاک پشت

巢


لانه

米

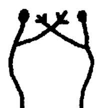

برنج

木


درخت

人


مرد

鬥


زدوخورد

دو علامت 忘 و 忙 بترتیب با تلفظ wang و mang از علامت «مرگ» 亡 و کلید «قلب» ترکیب شده اند. شکل کلید قلب نسبت به محل قرار گرفتن آن در پایین 心 یا سمت چپ 忄، تغییر می‌کند. علامتهای فوق یعنی: «فراموش کردن» و «مشغول». در دو مورد، قلب مرده است: زمانی که محبوب خود را فراموش کرده‌ایم و دیگر به او فکر نمی‌کنیم و نیز زمانی که مشغولیت زیادی داریم.

盲 : علامت مرکب از علامت «مرگ» در بالای علامت «چشم» یعنی «نابینا»

تعداد مثالها بسیار زیاد است:

星 : خورشید 日 در بالای علامت «تولد»، به مفهوم «ستاره» است؛ یعنی خورشیدی که متولد می‌شود.

尖 : علامت کوچک 小 در بالای علامت «بزرگ» 大، به مفهوم «نوک تیز» است.

东方紅

مشرق سرخ فام است

تبتی

گویشوران زبان تبتی در منطقهٔ کوهستانی وسیعی از پاکستان تا برمه پراکنده‌اند.

طبیعی است که مانند دیگر سرزمینهایی که شرایط زندگی بسیار دشوار دارند، تراکم جمعیت این مناطق ناچیز است، و به دلیل پراکندگی جمعیت، زبان تبتی به لهجه‌های گوناگون تقسیم شده است. ارتباط زبانی بین گویشوران لهجه‌های مختلف تبتی نه ساده است نه غیرممکن، چرا که تعداد این لهجه‌ها چنان زیاد است که شنوندگان، تغییرات ناچیز تلفظها را نادیده می‌گیرند.

به‌عنوان مثال، در کنار تعداد زیاد کلمات همسان، بین لهاسا تا منطقهٔ لاداخ، تفاوتهای آوایی از این دست دیده می‌شود:

برای کلمهٔ «نه»: *biduk, mindu*

برای کلمهٔ «روپیه» (واحد پول هند): *kirmo, gormo*

برای کلمهٔ «خوردن»: *zo , sa*

یا تفاوتهایی که در تلفظ واژگانی دیده می‌شود که از زبانهای دیگر وام گرفته است: نمک (از فارسی گرفته شده)؛ *namak* به آن *Tsha* هم می‌گویند.

زبان تبتی در حدود ۶ میلیون نفر گویشور دارد که از این تعداد ۲ میلیون نفر در تبت، وابسته به کشور چین، و ۲ میلیون نفر بقیه در دیگر استانهای چین مستقر هستند. بوتان تنها کشور مستقلی شمرده می‌شود که زبان اکثریت آن تبتی است، و لهجهٔ محلی آن دزونگ‌خا[1] نام دارد. ۸۰۰ هزار نفر به این زبان حرف می‌زنند. گروه عمدهٔ دیگری هم از تبتی‌ها در نپال زندگی می‌کنند؛ مجموع دارندگان همهٔ این لهجه‌ها به ۱/۲ میلیون نفر می‌رسند.

در حالی که زبان رسمی کشور، یعنی نپالی، هندواروپایی است و هیچ وجه مشترکی با زبان تبتی ندارد، قبایل بسیاری به طور یکدست تبتی هستند. یکی از مهمترین این قبایل به نام نِواری[2] تقریباً اکثریت ساکنان درهٔ کاتماندو[3] را در بر می‌گیرد. یکی از معروفترین قبایل مزبور به نام شرپا[4] (با معنای لغوی: «شرقی‌ها») به عنوان باربران گروههایی شناخته شده‌اند که رهسپار هیمالیا هستند.

در هند نیز، تعداد تبتی‌ها فراوان است: ۳۰۰۰۰۰ نفر در خود کشور هند (بخصوص در لاداخ)؛ تقریباً به همین اندازه در سی‌کیم[5] که اخیراً وابسته به کشور هند شده است؛ عده بسیاری از مهاجران تبتی که از خود تبت کوچ کرده‌اند نیز به این تعداد افزوده می‌شوند.

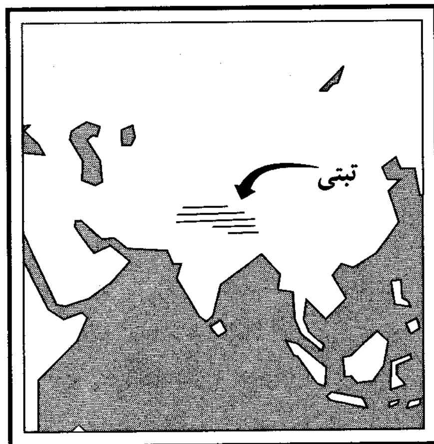
* * *

یگانگی زبان تبتی در خط تجلی می‌کند. زبان ادبی تبتی در قرن هفتم از طریق آئین بودا بسیار تحت تأثیر زبان سانسکریت بوده است، اما امتیاز این زبان، مانند عربی، در یک گونه بودن آن است.

خط تبتی خود از دوانگاری مشتق شده و برخی حروف آن در عین حال که قابل شناسایی است، تلفظ متفاوتی یافته است. املای این زبان نسبتاً پیچیده است: برخی همخوان‌ها تلفظ نمی‌شوند یا ارزش واکه را تغییر می‌دهند.

ویژگی جالب توجه زبان تبتی در این است که آخر هر هجا با یک نقطه مشخص می‌شود: در واقع، خط الفبایی که معمولاً ریشه را از وندها جدا نمی‌کند، زبان تک هجایی تبتی را دچار اشکال کرده است. از نظر آواشناختی، تبتی زبان تک‌هجایی نواخت‌بر به شمار می‌آید. اما این زبان فقط دارای ۳ نواخت است که به واسطهٔ زیر و بمی آنها مشخص می‌شوند (زیر، میانه، و بم). نواختهای این زبان نسبت به زبان چینی اهمیت کمتری دارند و تعداد هم‌آواها (کلماتی با تلفظ همسان) نیز بسیار کمتر است.

1. Jonkha 2. Newari 3. Katmandou
4. Sher-pa 5. Sikkim



* * *

خویشاوندی زبانهای تبتی و چینی تنها براساس ساختار زبانهای تک‌هجایی نواخت‌بر اثبات نمی‌شود، زیرا این‌گونه زبانها در افریقا نیز وجود دارند: بلکه تعدادی ریشه‌های مشترک مانند ریشهٔ نام اعداد نیز دلیل دیگری بر این خویشاوندی است. برای مثال، مقایسه می‌کنیم:

کلمه	چینی	تبتی
آب	*shui* (پکنی)	*chhu*
اسم	*ming* (پکنی)	*ming*
سه	*san* (پکنی)	*sum*
چهار	*si* (پکنی)	*shi*
نُه	*gou* (کانتونی)	*gu*
من	*ngow* (کانتونی)	*nga*
پول	*ngan* (کانتونی)	*ngu*

چنین شباهتهایی در تعداد بسیاری از اسمهای دیگر نیز دیده می‌شود.

زبان تبتی نیز مانند زبان چینی، بین مقولاتی چون: اسم، صفت، و فعل تفاوت چندانی قائل نیست: در واقع، فعل بیشتر به عنوان اسم مصدر به کار می‌رود (تصور کنید که به جای «پیر می‌خورد»، بگوییم: «این خوردنِ پیر است»). باز هم مانند زبان چینی، تبتی کهن فاقد زمان فعل است و تبتی کنونی از فعل معین برای تعیین زمان فعل استفاده می‌کند. به این ترتیب، فعلی به مفهوم «تمام کردن» بیانگر زمان گذشته و کلمهٔ «جلو» بیانگر زمان آینده است. زبان تبتی مانند زبان چینی، اسمهای مجرد را به کمک دو کلمهٔ متضاد می‌سازد، مثال: دمای هوا *tsha - trang* (با مفهوم لغوی «گرما ــ سرما»)؛ قامت: *chhe chhung* (بزرگ ــ کوچک)؛ و جز اینها.

از جمله شباهتهایی که در بسیاری از زبانهای دیگر هم دیده می‌شود ــ و ویژگی خاص این زبان شمرده نمی‌شوند ــ می‌توان از موارد زیر نام برد: فقدان جنس اسم مگر در موارد لازم (مثلاً برای تمایز مرغ از خروس)، قرار گرفتن مضاف‌الیه قبل از اسم (براساس ساختار: «باغ در» به جای «درِ باغ»).

* * *

با این حال، زبان تبتی دارای جنبه‌های زبان میانجی یا بهتر است بگوییم «زبان دو پهلو» است:

- مانند زبانهای هند شمالی و زبانهای ترکی، براساس ترتیب عادی کلمات، ابتدا فاعل، سپس متممها، و دست آخر فعل به کار می‌رود. اما ترتیب کلمات در زبان چینی به

زبان فرانسوی نزدیکتر است؛

● به همین ترتیب، زبان تبتی مانند زبانهای هندی و ترکی، از حروف اضافهٔ پسایند استفاده می‌کند، اما زبان چینی حروف اضافهٔ پیشایند را ترجیح می‌دهد؛

● زبان تبتی به طور گسترده‌ای از پسوندهای ویژه فعل برای بیان مفاهیم زیر استفاده می‌کند: عامل امکان، اجازه، تشویق، قریب‌الوقوع بودن، احتمال، و پایان عمل. عباراتی مانند «وقت داشتن» برای انجام کاری یا «آمادهٔ کاری بودن» نیز با پسوندهای فعلی بیان می‌شود.

کاربرد ساخت مزبور که در زبانهای گروه ترکی بسیار متداول است، به میزان کمتری در زبانهای هند شمالی دیده می‌شود.

* * *

از جمله ویژگیهای زبان تبتی می‌توان از موارد زیر نام برد:

● این زبان برخلاف زبانهای ترکی، چینی، و زبانهای هند شمالی، صفت را پس از اسم به کار می‌برد. ویژگی مزبور غیر زبان برمه‌ای که نزدیک به زبان تبتی است، در زبانهایی مانند عربی، فارسی، زبانهای افریقایی، و زبان برتانیی دیده می‌شود.

● زبان تبتی دارای دو فعل «بودن» است، یکی برای بیان هویت (او استاد است) و دیگری برای بیان مکان (او اینجاست). این ویژگی در زبان اسپانیایی با افعال *ser* و *estar* مشخص می‌شود.

● برخی از صفات با تکرار یک اسم ساخته می‌شوند، این مورد ویژگی خاص زبان تبتی است.

● زبان تبتی از تعداد فراوانی کلمات مؤدبانه استفاده می‌کند: براساس شخصیت فرد مخاطب، بخشی از واژگان تغییر می‌کند.

چنین ظرافتهایی در زبان فارسی و ژاپنی نیز مشاهده می‌شود. اما از نظر شدت تصنعگرایی در این زمینه، شاید فقط زبان خمری قابل مقایسه با زبان تبتی باشد.

فعلهای بسیار متداول دارای ساخت «عادی» ساخت «مؤدبانه»، و نیز «بسیار مؤدبانه» هستند.

به عنوان مثال، فعل «گفتن»:

ساخت عادی: *lap - ja*

ساخت مؤدبانه: *sung - wa*

ساخت بسیار مؤدبانه: *ka - nang - wa*

همچنین، بسیاری از اسمها نیز دارای ساخت مؤدبانه هستند. طرز ساخت این گونه اسمها بسیار جالب است.

براساس کلمهٔ *chha*، ساخت مؤدبانهٔ *lak - ja* به معنای «دست»، ساختهای مؤدبانه مربوط به چیزهایی که با دست لمس می‌شوند، به وجود می‌آید. به عنوان مثال، «کلید» *di - mi* دومین هجای خود را از دست می‌دهد و به *chhan - di* تبدیل می‌شود.

● در زبان تبتی مانند زبان عربی، علامت نفی قبل از فعل براساس زمان فعل تغییر می‌کند.

● در زبان تبتی، عدد پس از معدود (= شیء شمارش شده) قرار می‌گیرد. این ویژگی در زبانهای بانتو نیز دیده می‌شود.

● باری، از همه شگفت‌انگیزتر آن است که

زبان تبتی گاه به طور قابل ملاحظه‌ای بن فعل را بسته به زمان فعل تغییر می‌دهد: ۴ بن فعلی جداگانه برای حال، گذشته، آینده، و امر وجود دارد. زبان گفتاری گرایش به ساده کردن سیستم فوق دارد. مشابه چنین سیستمی فقط در زبان روسی وجود دارد که زمان آینده را براساس بن فعل کامل و زمان حال را براساس فعل ناقص می‌سازد.

།ལུང་པ་རེ་རེ་སྐད་ལུག་ས་རེ།
།བླ་མ་རེ་རེ་ཆོས་ལུགས་རེ།།

هر منطقه لهجهٔ خاص خود
و هر کاهن (لاما) آیین خود را دارد.

برمه‌ای

برمه‌ای به عنوان زبان رسمی برمه، فقط دو سوم جمعیت این کشور، یعنی ۲۲ میلیون نفر را دربر می‌گیرد و در خارج از برمه کاربرد ندارد.

با وجود این، برمه‌ای زبانی منفرد نیست. بین زبانهای برمه‌ای و تبتی که بدون تردید بسیار نزدیک به یکدیگرند، تعدادی زبانهای دیگر، عموماً فاقد نوشتار، وجود دارند که گویشوران آنها اغلب در مناطق کوهستانی هند، چین، تایلند، و حتی ویتنام زندگی می‌کنند.

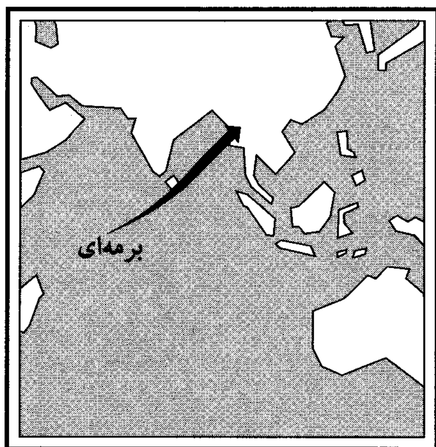
در کشور برمه نیز زبانهای دیگری از همین گروه مانند کارن، شن، و کاشن در استانهایی با همین نامها وجود دارند.

این زبانها اغلب ناشناخته‌اند و به لهجه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. چنانکه ناگاها[1] در دور دست شمال شرقی هند، به اندازه‌ای از لهجه‌های متعدد استفاده می‌کنند که زبان انگلیسی زبان رسمی ناگالند[2] شده است، این تنها استان هند است که انگلیسی زبان است.

این زبانها که هیچ گونه تماسی با زبانهای خارجی ندارند، بحدی در معرض تغییر و تحول هستند که گاه اعضای قبیله‌ای که به چند کیلومتر آن طرف‌تر کوچیده‌اند، پس از دو نسل دیگر قادر به برقراری ارتباط زبانی با خویشاوندان خود در دهکدهٔ خاستگاه نخواهند بود.

1. les Naga
2. Nagaland

می‌توان گفت زبان برمه‌ای یکی از زبانهای این گروه شمرده می‌شود که به عنوان مهم «زبان ملی و فرهنگی» دست یافته است.



زبان برمه‌ای در اصل تک‌هجایی بوده، اما مانند زبان تبتی از حروف اضافی بسیار بخصوص پسوندها استفاده می‌کند. به همین دلیل، در نظر اول ویژگی تک‌هجایی این زبان مشخص نیست؛ بویژه از این رو که کلمات چندهجایی آن نیز از زبان پالی یا انگلیسی گرفته شده‌اند.

زبان برمه‌ای نیز نواخت‌بر است. ۴ نواخت در این زبان وجود دارد که دو نواخت آن ـ «زیر» و «کوتاه» ـ بسیار نزدیک به یکدیگرند. دو نواخت دیگر: یکی «بم و کشیده» و دیگری «زیر و کشیده» هستند. نواختهای فوق با نواختهای فاقد کشیدگی در زبان تبتی یا چینی تفاوت دارند.

در زبان برمه‌ای، مانند زبان چینی، هجاها الزاماً با واکه (خیشومی یا غیرخیشومی) پایان می‌پذیرند.

خط برمه‌ای که به قرن یازدهم مربوط می‌شود، از خط پالی مشتق شده است. این خط بسیار دشوار می‌نماید: اَشکال حروف که از کمانهای دایره شکل تشکیل می‌شود، بسادگی قابل تمایز از یکدیگر نیستند. با در نظر گرفتن همهٔ ترکیبات املایی واکه‌های پایه با نواختهای گوناگون آن، خط برمه‌ای ۶۴ واکه دارد. در واقع، برخلاف زبان تای، نواختهای زبان برمه‌ای در خط توسط واکه مشخص می‌شوند: هر یک از واکه‌ها تنها با یک نواخت معین خوانده می‌شود.

شایان ذکر است که دستور زبان برمه‌ای به‌طور کلی مشابه زبان تبتی است.

بویژه ترتیب کلمات در هر دو زبان یکسان است: موصوف و مضاف‌الیه قبل از اسم می‌آیند و فعل در آخر جمله می‌آید.

فعل یا جانشین آن نامتغیر است و صرف نمی‌شود، نه در شخص و نه در زمان.

مشتقات فعل (وجه امکانی، سببی، ...) با پسوند مشخص می‌شوند.

مثلاً براساس کلمهٔ تک‌هجایی *sa* به مفهوم «خوردن» برای تأکید واقعیت این مسئله که «کسی می‌خورد» یا «خورده است»، پسوند *sadé* («من می‌خورم» یا «تو خورده‌ای») را به آن اضافه می‌کنند.

ادات مؤدبانهٔ *ba* ممکن است بین دو هجا قرار گیرد: *sabade*.

برای بیان تمایل به انجام دادن کاری، از *jin*

پس از ریشه استفاده می‌شود:

تو (یا او) می‌خواهد بخورد: *sajinbade*

یادآوری می‌کنیم که قید انکار *ma...bu* در طرفین فعل قرار می‌گیرد:

من نمی‌خورم: *masababu*

زبان برمه‌ای کلاسیک مانند زبان چینی کهن دارای این ویژگی جالب توجه است که مشتقات فعل مانند وجه سببی را با تغییر همخوان آغازی فعل می‌سازد که موجب «دمیده» شدن آن می‌گردد.

به عنوان مثال:

«ورشکست شدن»؛ *pyè:*

«ورشکست کردن»، «خراب کردن»؛ *hpyè:*

تعداد پسوندهای زبان برمه‌ای بسیار زیاد است، از جمله:

- *hin* پسوند چاشنیها: *wehin* (چاشنی گوشت خوک)؛
- *jo* پسوند غذاهای سرخکرده: *ce'ujo* (تخم‌مرغ نیمرو؛ *ce*: مرغ؛ *u*: تخم‌مرغ)؛
- *ye*: برای ساخت اسم براساس فعل

در مورد چگونگی ساخت واژه‌های برمه‌ای، به عنوان مثال: شرکت هواپیمایی ملی به نام: *Le djaun pohsaun ye*، به این ترتیب تجزیه می‌شود:

هوا؛ *le*

راه؛ *djoun*

فرستادن؛ *poh*

آوردن؛ *saun*

پسوند مربوط به اسمها؛ *ye*

«فرستادن» و «آوردن» به مفهوم «منتقل کردن» است. با افزودن پسوند *ye*، *pohsaunye* به اسم تبدیل می‌شود: «نقل و انتقال» یا به عبارت دیگر: «نقل و انتقال راههای هوایی» یا «ترانسپورت هوایی».

လေကြောင်း ပို့ ဆောင် ရေး

B.A.C (شرکت هواپیمایی برمه)

زبانهای تای

تای زبان کشور تایلند و نیز مهمترین زبان گروه بسیار گسترده‌تری شمرده می‌شود.

بعضی از زبانهای این گروه عبارتند از:

- در لائوس، زبان لائو (لائوسی) که خویشاوند بسیار نزدیک زبان تای و تقریباً دارای خط همسان است. ارتباط زبانی بین گویشوران این دو زبان بسادگی امکانپذیر است؛

● در چین که زبان اصلی تای، به نام چوانگ[۱]، بیش از ۱۰ میلیون گویشور در استان گوانگسی[۲] و یونّان[۳] دارد.

بنابراین، زبانهای تای بیش از ۵۰ میلیون گویشور را دربر می‌گیرند.

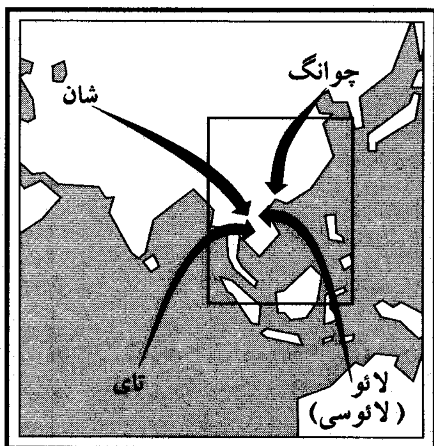
دامنهٔ زبانهای تای بسیار متجانس است: زبانهای زیر را می‌توان فقط گونه‌های لهجه‌ای تای به شمار آورد: لائوسی، کاموآنگ در شمال تایلند، و تای‌کانگ[۴] (سیامی[۵]) در بانکوک که به عنوان زبان رسمی تایلند شناخته شده است.

اما ارتباط زبانی گویشوران تای و چوآنگ امکانپذیر نیست. خط نیز بر این اختلاف فرهنگی دامن می‌زند.

زبان چوآنگ که در زمان همکاری شوروی و چین، به مدت چند سال با حروف نیمه لاتینی ـ نیمه سیریلی، به علاوهٔ حروف تکمیلی برای تعیین ۵ نواخت این زبان، نوشته می‌شد امروزه از علائم اندیشه‌نگار چینی استفاده می‌کند.

تای و لائوسی با الفبای مشتق از الفبای خمری (که خود مشتق از زبانهای هندی است) نوشته می‌شوند.

دیگر زبانهای گروه تای عملاً نوشتاری نیستند.



تفاوت آشکار زبانهای تای و چینی این است که در زبان تای، صفت پس از اسم و در زبان چینی قبل از اسم قرار می‌گیرد.

اما اکثر ویژگیهای مربوط به دستور و آواشناسی از جمله: نقش نواختها، کاربرد فعل، کاربرد فراوان واحدهای شمارش، و جز اینها در دو زبان شباهت بسیاری با یکدیگر دارند.

زبان تای دارای ۵ نواخت است که با زیر و بمی صدا مشخص می‌شوند (هموار، خیزان، افتان، و ...) اما این زبان فاقد کشیدگی واکه‌ها است. نواختها، به استثنای آهنگ هموار، توسط نشانه‌ای که روی همخوان قرار می‌گیرد و بیانگر اعداد تای ۱، ۲، ۳، و ۴ است تعیین می‌شوند.

این خط شامل ۴۴ همخوان است که ۲ تای آنها دیگر کاربرد ندارند؛ از این تعداد، ۶

---

1. zhuang 2. Guangxi 3. yunnan
4. thai - kang 5. siamois

همخوان در آغاز کلمه به کار نمی‌روند.

حروف به واسطهٔ الفبای خمری از الفباهای هندی مشتق شده‌اند، به دلیل اینکه دستگاه همخوان‌های زبان تای نسبت به زبانهای هندی ساده‌تر است، تعداد زیادی از همخوان‌ها اضافی هستند. بنابراین، زبان تای از این مسئله برای تقسیم‌بندی همخوان‌ها براساس نواختها استفاده می‌کند: برخی همخوان‌ها فقط باآهنگ زیر و برخی دیگر با آهنگ میانه یا بم به کار می‌روند.

ویژگی شگفت خط تای که مشتق از خط خمری و به طور غیر مستقیم مشتق از خطهای هندی است، عدم تفکیک کلمات یک جمله از یکدیگر است. بنابراین، مشکل خواندن این خط فوق‌العاده افزایش می‌یابد.

باری، مانند بسیاری از زبانهای آسیایی، بخصوص خمری، یکی از مشکلات عمدهٔ حرف زدن به زبان تای، کاربرد عبارتهای مؤدبانه‌ای است که دقیقاً مناسب با شرایط باشد: سن، جنس، نقش اجتماعی مخاطب، و نیز میزان احترام ما نسبت به او، در ضمایر و گاه واژگان تغییراتی ایجاد می‌کند. توجه به تمایز بزرگترها از کوچکترها دارای اهمیت خاصی است.

بخصوص هنگام صحبت با یک کشیش بودایی یا عضو خانوادهٔ سلطنتی، برای انتخاب چگونگی بیان ضمیر «من»، باید دقت زیادی به‌کار رود. مثلاً در مورد عضو خانوادهٔ سلطنتی از *kha phra bat* با معنای لغوی «خادم قدوم مبارک شما» استفاده می‌شود.

วัด พระ แก้ว

معبد بودایی امرود[1]

ویتنامی

ویتنامی با ۵۵ میلیون گویشور، پس از زبان چینی مشترک، دومین زبان مهم گروه زبانهای نواخت‌بر آسیا به شمار می‌آید.

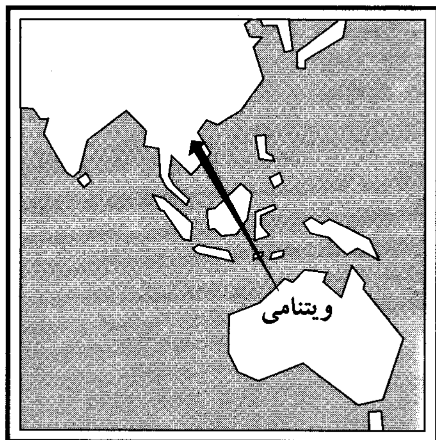
خاستگاه زبان ویتنامی روشن نیست. این زبان بسیار ترکیبی است و نفوذ فرهنگی زبان چینی آثار مهمی بر آن داشته است؛ به عنوان مثال، نیمی از واژگان آن را کلمات چینی تشکیل می‌دهد. به علاوه، قبل از زبان چینی، تأثیر بسیار عمیق زبانهای مونی ــ خمری[2] که زبانهای فاقد نواخت هستند، و نیز زبانهای تای در آن دیده می‌شود. تعیین

۱. Émeraude ، زمرّد

2. mon - khmer

کهن‌ترین زبانی که بر زبان ویتنامی تأثیر گذاشته بسیار دشوار است.

معمولاً شرایط زبانی بیانگر گذشته سیاسی کشورهاست. در ویتنام نیز استیلای چینی‌ها یک هزار سال، یعنی تا قرن دهم به طول انجامید. بنابراین، نفوذ فرهنگی زبان چینی در آن بسیار زیاد است. با این حال، قلمرو «ویت‌ها[1]» از خاستگاه اصلی آنها، احتمالاً دلتای رود سرخ[2]، بتدریج به طرف جنوب امتداد یافته است. این مسئله به ضرر اقوام مختلفی با زبانهای مونی ـ خمری یا مالزیایی پولنیزیایی، مانند «چام»ها[3] انجامید.



ویتنامی زبان بسیار متجانسی است و تنها شامل دو لهجه می‌شود: لهجهٔ شمالی با ۶ نواخت و لهجهٔ جنوبی با ۵ نواخت. تفاوت این لهجه‌ها عبارت است از تغییرات آوایی محدود در همخوان آغازی، واکهٔ کلمه، و همخوان پایانی. یادآوری می‌کنیم که زبان ویتنامی مانند زبان چینی، تک هجایی است. واژگان زبان ویتنامی مانند زبانهای مجاور آن: تای، لائوسی، و خمری زیر تأثیر زبانهای هندی نبوده است.

به استثنای زبان ترکی و زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی، زبان ویتنامی تنها زبان آسیایی است که با حروف لاتینی نوشته می‌شود. الفبای لاتینی که رهاورد مبلغان مسیحی در قرن ۱۸ است، با نشانه‌های معروف به «نشانه‌های زیر و زبری» که بیانگر آواهای ویژه یا نواختها هستند، تکمیل می‌شود.

این الفبا ۱۷ همخوان ساده و ۱۱ همخوان مرکب دارد مانند *TR* تقریباً با تلفظ «چ»، و *GI* که تلفظ آن آوایی بین «ز» و «ج» است. تلفظ برخی حروف آن با زبان فرانسوی تفاوت دارد: *R* تقریباً «ز» و *x* «س» کشیده تلفظ می‌شود. *C* نیز همیشه صدای «ک» می‌دهد. شایان ذکر است که در الفبای ویتنامی، *D* دارای همان تلفظ «د» است و *D* در شمال «ز» و در جنوب «ای» تلفظ می‌شود؛ *PH* مانند زبان فرانسوی «ف» تلفظ می‌شود، در حالی که در زبان تای و زبانهای نزدیک به هندی،

---

1. les viets 2. le fleuve Rouge

۳. Les Cham، کشور پادشاهی چامپا (champa) که تا قرن دهم بسیار پیشرفته بود، مذاهبی چون برهمایی و اسلام را پذیرفته بود. از این سرزمین تنها گروههای زبانی مجزا در ویتنام جنوبی و کامبوج (بخصوص کومپونگ چام: kompong cham) باقی مانده است. ـ ن.

PH درواقع «پ» دمیده است. حروف *W, J, F* و *Z* در زبان ویتنامی وجود ندارد.
دستور زبان ویتنامی مانند زبانهای تک هجایی است. نقش دستوری کلمه براساس محل آن در جمله مشخص می‌شود. این زبان حدود ۱۰ فعل معین دارد که قبل از فعل اصلی، بیانگر زمان فعل و بعد از فعل اصلی، بیانگر تفاوتهای ظریفی چون عمل سریع، تقلید، ناپدید شدن، کاهش، و جز آن خواهند بود.
تعداد فراوانی حروف اضافهٔ پیشایند نیز در این زبان وجود دارد.
زبان ویتنامی از حروف ربط برای پیوند جمله‌های پایه و پیرو استفاده می‌کند، برخلاف زبان چینی که اغلب از جمله‌های همجوار (مردّف) استفاده می‌کند.
زبان ویتنامی فاقد «جنس» است، اما در صورت لزوم با قرار دادن کلمهٔ خاصی قبل از اسم، «جمع» را مشخص می‌کند.
ترتیب کلمات آن در جمله نزدیک به زبان فرانسوی است. برخلاف زبان چینی، متمم ظرف مکان پس از فعل، و صفت پس از اسم قرار می‌گیرند.
زبان ویتنامی از تکرار کلمه بویژه صفت، به منظور تأکید استفاده می‌کند.
برای سؤالی ساختن جمله، قید انکار *khong* در آخر جمله قرار می‌گیرد (با این جملهٔ فرانسوی مقایسه کنید: «*tu viens ou non?*»[1])
زبان ویتنامی، مانند کر)ه‌ای، از دو دستگاهِ‌شمار استفاده می‌کند که یکی از زبان چینی و دیگری از خمری مشتق شده است.
در زمینهٔ واژگان، مثالهای زیر بیانگر وامگیریهای کاملاً مشهود از زبان چینی است:
«باد»: *phong* در ویتنامی و *feng* در زبان ماندارن؛
«روزنامه» : *bao* در هر دو زبان؛
«قطار» : *xe hoa* (با معنای لفظ به لفظ «واگن ـ آتش») در ویتنامی؛
huo che در زبان چینی (آتش ــ واگن): یعنی همان دو کلمه که طبق قواعد ساخت کلمات مرکب، جای آنها عوض شده است.
«یاد گرفتن»: *hoc* در ویتنامی که از برابر آن در زبان ماندارن: *xué* بسیار دور اما با برابر آن در زبان کانتونی تقریباً همسان است.
تعداد این گونه مثالها بسیار زیاد است.
در زمان حضور فرانسویان در هند و چین، برخی واژه‌های ویتنامی وارد زبان لاتی فرانسوی شده است. از جمله:
خانه: *cai nha (cagna)*
دختر: *con gai*[2]
«روستا» که به مفهوم: *nhaque (gnacoue)*
«دهقان» به کار می‌رود.
این واژه‌ها اکنون در حال متروک شدن هستند.

در مقابل، تعداد قابل توجهی واژهٔ فرانسوی اغلب با املای بسیار عجیب، وارد

۱. تو می‌آیی یا نه؟
۲. cai و con بترتیب، حروف تعریف مربوط به نامهای بی‌جان و جاندار هستند. ــ ن.

زبان ویتنامی شده است:

xa phong: (savon) صابون

xi mang (ciment) سیمان

minphoi (mille feuilles)

هزاربرگ، (نوعی شیرینی)

kem bo: (créme au beurre) خامه با کره

xam: (chambre à air) محفظهٔ هوا

ga: (gare) ایستگاه

phec me tu ya: (fermeture Éclair) زیپ

و مثالهای دیگر.

٦

زبان اندونزیایی و گروه مالزیایی ـ پولینزیایی

زبانهای موسوم به مالزیایی ـ پولینزیایی سطح قابل توجهی از کرهٔ زمین را دربر می‌گیرند.

در واقع، قلمرو زبانهای این گروه از ماداگاسکار تا جزایر پولینزی امتداد دارد و اندونزی، مالزی، فیلی‌پین و سنگاپور دارای عنوان زبان رسمی هستند. آثار این گروه زبانی در قبایل فرمز[1]، برخی کوهنشینان ویتنام مانند جاره[2]ها، جزیرهٔ چینی هاینان[3]، و حتی زبان جزیرهٔ گوام[4] به نام چامورو[5]، دیده می‌شود.

از نظر آماری، تعداد گویشوران این گونه زبانها بیش از ۲۰۰ میلیون برآورد می‌شود که از این تعداد، ۱۴۰ میلیون نفر فقط در اندونزی، ۴۰ میلیون در فیلی‌پین، ۷ میلیون در ماداسکار، ۶ میلیون نفر در مالزی و سنگاپور زندگی می‌کنند ــ در مالزی و سنگاپور اقلیتهای بسیار به زبانهای کانتونی و تامیل حرف می‌زنند.

جمعیت پولینزی‌ها فقط به نیم میلیون نفر می‌رسد که از این تعداد، کمی بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ نفر ساکن پولینزی فرانسه هستند.

زبانهای پولینزیایی جزایر اقیانوس آرام مانند: تاهیتی[6]، ساموا[7]، فیجی[8]، والیس و فوتونا[9]، هاوایی[10]، و جز آنها بدون تردید خویشاوندان زبانهای مالایایی، اندونزیایی، و مالاگاسی هستند، اما کاملاً از آنها جدا شده و اکنون، تنها خویشاوندان دور این دست زبانها شمرده می‌شوند.

---

1. Formose
2. les Jarai
3. Hainan
4. Guam
5. Chamorro
6. Tahiti
7. Samoa
8. Fidji
9. Wallis et Futuna
10. Hawaii

اندونزیایی

در بین ۱۰۰ یا ۲۰۰ زبان گروه مالزیایی - پولینزیایی، تنها یک زبان از نظر تعداد گویشوران اهمیت خاصی دارد: زبان اندونزیایی؛ که ۱۰۰ میلیون نفر به آن حرف می‌زنند یا با آن آشنایی دارند.

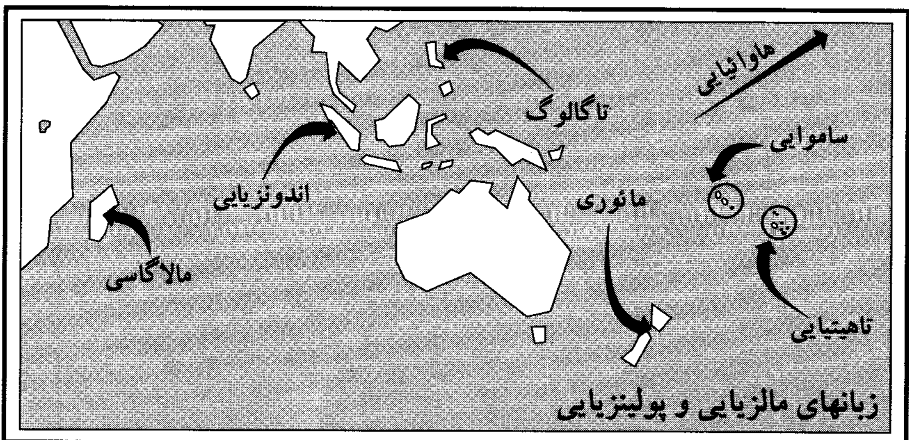
زبان اندونزیایی، مانند مالایایی که تقریباً همسان آن است، اصولاً زبانی ارتباطی شمرده می‌شود که از ساده کردن زبانهای محلی اندونزی حاصل شده است. این‌گونه زبانها که تعداد آنها به دهها می‌رسد همگی به یک گروه تعلق دارند، اما ارتباط زبانی بین گویشوران آنها، مانند زبانهای فرانسوی و اسپانیایی، بسادگی امکانپذیر نیست.

برخی از زبانهای اندونزی چند میلیون گویشور دارند و از تاریخ طولانی وادبیات پراهمیتی برخوردارند. این مسئله بخصوص در مورد زبان جاوه‌ای و نیز زبانهای سوندانی در جاوه، باتک و منیانکاباو در سوماترا[1]، مادوری در جزیرهٔ مادورا[2]، بالیایی در بالی[3]، و ... صدق می‌کند.

دستور این‌گونه زبانهای قدیمی دشوار است و معمولاً علاوه بر پیشوندها و پسوندها، از میانوندها نیز استفاده می‌کنند؛ میانوندها همانگونه که از نام آن پیداست درون کلمه جای می‌گیرند. به همین دلیل، زبان زرگری دانشجویان فرانسوی به نام «زبان جاوه‌ای» معروف است: زبان مزبور با افزودن میانوند *av* بین همخوان و واکهٔ هجاهای کلمهٔ مورد استفاده قرار می‌گیرد:

ما می‌دانیم: (navous savavons "nous savons")

در زبانهای اندونزیایی یا فیلی‌پینی، میانوندها دارای نقش دستوری مشخصی هستند؛ اما زبان اندونزیایی همهٔ زبانهای



1. Sumatra 2. Madura 3. Bali

مزبور را ساده کرده و بخصوص کاربرد میانوندها را به طور کلی کنار گذاشته است. آثار معدودی از میانوندها در واژگان باقی مانده است، مانند: *gilang* و *gemilang* که هر دو به مفهوم «درخشیدن» است.

همچنین، در مورد خط، برخی از زبانهای قدیم آنجا قبلاً با الفباهای مشتق از خطهای هندی و سپس با خط عربی نوشته می‌شدند؛ از آن پس، تنها از الفبای لاتینی استفاده می‌شود.

اندونزی بیشترین تعداد مسلمانان را در جهان دارد. نفوذ اسلام در واژگان که شامل تعداد زیادی کلمات عربی در زمینهٔ مذهب، روزهای هفته، و بخشهای مختلف دیگر می‌شود کاملاً محسوس است.

همچنین در زبان اندونزیایی کنونی، تعداد زیادی واژه با ریشهٔ اروپایی، بویژه پرتغالی و هلندی، دیده می‌شود که رهاورد کارکنان و بازرگانان زمان استعمار است.

از جمله می‌توان واژه‌ای با کاربرد بسیار بین‌المللی را نام برد: دکتر (docteur) *dokter*؛ وکیل (avocat) *adpokat:*؛ یخ (ice انگلیسی) *es*؛ پنجره (*janela* پرتغالی): *jendela*؛ اتاق (هلندی) *kamar*؛ سینما (هلندی) *bioskop* تعداد این گونه مثالها به صدها می‌رسد.

باری، قبل از اینکه نفوذ هند بر فرهنگ اندونزی در مقابل اسلام رنگ ببازد، وامگیریهای عمده‌ای نیز از زبان سانسکریت انجام شده است، از جمله: *bahasa* به معنای «زبان»؛ *bahasa indonesia* یعنی «زبان اندونزیایی».

از حدود ۲۰ هزار واژه که در جدیدترین فرهنگهای زبان اندونزیایی گنجانده شده است، کلمات دارای ریشهٔ عربی یا اروپایی، هر یک ۵٪، و کلمات سانسکریت حدود ۲٪ را تشکیل می‌دهند. منشاء بقیهٔ واژه‌ها، زبانهای محلی است.

ویژگیهای زبان اندونزیایی چیست؟ ما به بررسی اجمالی این ویژگیها می‌پردازیم:

همانگونه که ملاحظه کردیم، اغلب کلمات چندهجایی هستند. آواشناسی ساده، و تلفظ سریع است. واکه یا همخوانی که با گوش ما بیگانه باشد در این زبان وجود ندارد. تکیه‌بری این زبان کم است و مانند زبان فرانسوی تکیه روی آخرین هجای کلمه قرار می‌گیرد.

دستور زبان اندونزیایی ساده و فاقد و تصریف است: بدین معنا که اسمها فاقد پایانهٔ ویژه؛ یا اشتقاق مانند زبانهای لاتینی و آلمانی؛ یا نشانهٔ جمع، مانند زبانهای فرانسوی و انگلیسی هستند. اسمها معمولاً فاقد جنس هستند و جمع، که با تکرار کلمه ساخته می‌شود، فقط در مواقع ضروری به کار می‌رود.

همچنین، افعال صرف نمی‌شوند، زمان افعال با کاربرد کلمات معین قبل از فعل مشخص می‌شود. مثلاً: فعل *mau* (خواستن) قبل از فعل *tidur* (خوابیدن): *dia mau tidur* (او می‌خواهد بخوابد یا او خواهد خوابید). مثال دیگر بیشتر دارای مفهوم ضمنی است: براساس کلمهٔ *hujan* (باران): *mau hujan* (باران خواهد بارید). ساختهای فعلی مانند مجهول به کمک پیشوندها مشخص می‌شود.

در مورد ضمایر، یادآوری می‌کنیم که دو ضمیر اول شخص جمع وجود دارد: شامل مخاطب («هوای خوبی داریم») و غیرشامل («از دیدار شما خوشوقت خواهیم شد»).

ساخت کلمات براساس پیشوندها و پسوندها یا ترکیب کلمات از غنای خاصی برخوردار است. به عنوان مثال، از کلمهٔ *bahasa* (زبان): *berbahasa* به مفهوم «به زبانی حرف زدن»، ساخته می‌شود. من به زبان اندونزیایی حرف می‌زنم: *saya berbahasa indonesia*.

کلمات مرکب اغلب دارای مفهوم مجازی هستند: مثلا براساس کلمهٔ *mata* (چشم)، *mata - hari* (چشم روز) به مفهوم «خورشید» ساخته می‌شود که نام زن جاسوس معروف جنگ جهانی اول است (ماتاهاری). همچنین *mata - mata* که جمع *mata* و معمولاً به معنای «چشمها» است، به معنای جاسوس نیز به کار می‌رود. *mata - sapi* با معنای لفظ به لفظ «چشم گاو» به مفهوم «تخم مرغ نیمرو» است. *air - mata* (آب چشم) یعنی: اشک.

البته این نوع ساخت کلمات در زبان مالاگاسی نیز وجود دارد: در این زبان، «خورشید» همان «چشم روز» است *(masoandro)*، و تعدادی کلمات شاعرانه به این ترتیب ساخته می‌شود:

مردمک *anakandriamaso* (پادشاه چشم)
یخ *ranomandry* (آبی که خفته است)
انگشت *rantsana* (شاخه دست)

در جمله‌های سادهٔ زبان اندونزیایی، ترتیب کلمات مانند زبان فرانسوی است، اما شیوهٔ تفکر بسیار متفاوت است؛ بدین معنا که زبان اندونزیایی به جای جمله‌های پایه و پیرو، از جمله‌های همجوار استفاده می‌کند.

تاگالوگ یا پیلی‌پینو

تاگالوگ، که نام دیگرش «پیلی‌پینو» است، زبان رسمی فیلی‌پین است. تاگالوگ مهمترین زبان مجمع الجزایر فیلی‌پین است که شامل دهها زبان دیگر نیز می‌شود: همگی این زبانها به گروه مالایایی تعلق دارند، مانند: ویسایان (۱۲ میلیون گویشور)، ایلوگانو (۴ میلیون نفر)، چبوآتی، بیکول و پامپانگو[1].

با اینکه زبان تاگالوگ در حدود ۱۷ میلیون گویشور فیلی‌پینی دارد، اندکی از اروپاییان از وجود آن زبان خبردارند.

ما در مورد این زبان توضیحاتی می‌دهیم، زیرا علاوه بر اهمیت آن به عنوان زبان رسمی، نمونهٔ خوبی از زبانهای مالایایی کهن است که مانند اندونزیایی به طور مصنوعی ساده نشده‌اند.

در مورد دستگاه آوایی این زبان، که از اصالت زبان اندونزیایی برخوردار نیست، چیزی برای گفتن وجود ندارد، اما واژگان زبان تاگالوگ بسیار زیر تأثیر زبان اسپانیایی قرار گرفته است، در حالی که زبان اسپانیایی در آنجا کاملاً از بین رفته و جای خود را به انگلیسی به

1. Pampango

عنوان زبان ارتباطی بین‌المللی داده است.

به این ترتیب، در این زبان دهها کلمهٔ اسپانیایی تقریباً مانند منطقهٔ کاستیلون[1] تلفظ شده اما به طرز شگفتی با الفبای لاتینی مورد استفاده در کشور نوشته می‌شوند. مانند:

چطور پیش می‌رود؟ *kumesta? (como esta?)*
آبجو *serbesa (cerveza)*
پنجره *bintana (ventana)*
توانستن *puwede (puede)*
اسب *kabayo (caballo)*

و کلمات دیگری که بیشتر تغییر شکل یافته‌اند، مانند: شکر *asukal (azucar)*
یکشنبه *linggo (domingo)*

* * *

اما مسئلهٔ جالب توجه پیچیدگی فوق‌العادهٔ سیستم پیشوندها، میانوندها و پسوندهاست که از زبان اندونزیایی کاملتر است و امکان گنجاندن ساختهای بسیار گوناگون را در یک کلمه فراهم می‌کند.

میانوندها که تعداد آنها فقط ۲ تاست ــ *um* و *in* ــ در صرف افعال به کار می‌روند. براساس ریشهٔ *kain* (خوردن) که در اندونزیایی هم به همین معناست *makan* با افزودن میانوند *um* پس از اولین همخوان فعل ماضی ساخته می‌شود؛ *kumain*: خورده است.

برای زمان حال، به دو هجای اول فعل گذشته *kuma*، بن فعل را اضافه می‌کنیم؛ *kumakain*: می‌خورد.

برای آینده، اولین هجای ریشه تکرار می‌شود؛ *kakain*: خواهد خورد.

اسم مصدر براساس پیشوندها ساخته می‌شود، مثلا با پیشوند *pag*؛ *pagkain*: تغذیه.

دهها پیشوند و پسوند در این زبان وجود دارد که گاه به ریشه‌ای که همه یا بخشی از آن تکرار شده است می‌چسبند و گاه جداگانه در کنار ریشه می‌آیند: شیوهٔ انجام دادن یا ساختن *pagka*؛ شیوهٔ ساختن یک سقف *pagkabubong*؛ دلیل انجام دادن *pagkapag*؛ دلیل ازدواج کردن *pagkapag-usawa*

مورد پیچیده‌تر، مفهوم «تقلید» است که با پیشوند *pag* و پسوند *han* و ریشهٔ مکرر ساخته می‌شود؛ اما در خود ریشه نیز اولین هجا تکرار می‌شود: مثلاً براساس ریشهٔ *ina* (مادر)، کلمهٔ *pag iina inahan* (بازی کردن مانند مادر) ساخته می‌شود.

زبانهای پولینزیایی

شاید اختصاص چند عبارت به زبانهایی که در کل فقط کمی بیش از نیم میلیون نفر گویشور دارند، بیهوده به نظر برسد. حتی برخی از این زبانها، مانند مائوری در زلاندنو و بخصوص هاوانیایی، در حال زوال هستند.

1. Castille

با این حال، قانون اساسی پولینزی فرانسه، زبان تاهیتایی را به عنوان زبان منطقه‌ای فرانسوی که شایسته توجه خاصی است می‌شناسد. از سوی دیگر، جزایر اقیانوس آرام بحدی خیال‌انگیزند که بررسی اجمالی زبانهای مردم دریانورد آن خالی از لطف نیست. قرنها پیش از کریستوف کلمب اقوام مزبور به اکتشافات مهم مشابهی دست می‌زدند که تاریخ توجه چندانی به آن نداشته است.

اصالت فوق‌العاده این‌گونه زبانها در خور توجه کسانی است که در پی یافتن دیدی کلی از زبانهای دنیا هستند.

از جمله کلمات پولینزیایی در زبان فرانسوی، این چند واژه را ذکر می‌کنیم: (رقص) *paréo*[۱]، *tatouage*[۲]، (ممنوع) *tabou*، (رقص) *tamouré*، *vahine*[۳] و تازگیها کلماتی مانند: *monoi tiare* (روغن گل، عطر).

هر چند ارتباط زبانی بین گویشوران زبانهای پولینزیایی بدون کمی آموزش عملاً ممکن نیست، زبانهای فوق از تجانس بسیار برخوردارند. در واقع، بین این‌گونه زبانها، تبدیل همخوان‌ها و تفاوتهایی در واژگان دیده می‌شود.

از نظر آواشناختی، ویژگی مشترک زبانهای پولینزیایی، فقر مفرط همخوان‌هاست، که تعداد آنها در غنی‌ترین زبان این گروه از ۱۰ عدد تجاوز نمی‌کند.

در مقابل، ۵ واکهٔ *o, i, e, a*، و *u* ممکن است کم و بیش کشیده و با یک حرکت چاکنای که به طور ناگهانی تولید آنها را قطع می‌کند، همراه باشند: این انسداد چاکنایی در دیگر زبانها، مانند عربی، نیز دیده می‌شود. با در نظر گرفتن اینکه انسداد چاکنایی با آپوستروف «ʼ» و واکه کشیده با قرار دادن خطی روی حرف مشخص می‌شود. به این مثالها توجه کنید: شنا کردن: *āu* ؛ جویدن: *ʼau*

شکار کردن: *āʼu*؛ خوب: *āu*

من: *au*

به دلیل فراوانی واکه‌ها و کمبود همخوان‌ها، همهٔ هجاها باز هستند، یعنی با یک واکه پایان می‌پذیرند. این سیستم آوایی، کلمات وامگیری شده از زبانهای اروپایی را به اندازه‌ای تغییر می‌دهد که اغلب دیگر قابل شناسایی نیستند. مثلا جشن بزرگ تاهیتیایی روز چهاردهم ژوئیه ـ که به نام «ژوئیه» معروف است (زیرا در سراسر ماه ادامه دارد) ـ

---

۱. دامن کوتاه‌چیندار ۲. خالکوبی ۳. زن، همسر

tiurai نوشته می‌شود که تغییر شکل کلمهٔ انگلیسی *july* است. همچنین، جزیرهٔ فیجی *viti* و گل رز *roti* یا *loti* نوشته می‌شود. نویسندهٔ معروف پیر ویو[1]، که بیشتر به نام «پیرلوتی[2]» شناخته می‌شود نام مستعار خود را از همین کلمه گرفته است.

در مورد دستور، زبانهای پولینزیایی، برخلاف زبانهای مالایایی، از حروف تعریف استفاده می‌کنند. حروف تعریف به شکل مفرد، تثنیه، و جمع به کار می‌روند؛ حدود ۱۰ واحد شمارش آنها را تکمیل و مفهوم آنها را مشخص می‌کنند: گلهٔ ماهیها (*te* : حرف تعریف، *i'a*: ماهیها) *te nana i'a*؛ تلی از ماهی که به مفهوم «حاصل صید» است *te pu'e i'a*

سیستم اشتقاق فعل پولینزیایی نسبت به زبانهای مالایایی پیچیدگی کمتری دارد. به عنوان مثال، پیشوندهای زبان تاهیتایی: *fa'a* و *ha'a* برای ساخت فعلهای سببی به کار می‌روند:

گریاندن *fa'ata'i*؛ گریه کردن *ta'i*؛

نیکی کردن *ha'amaita'i*؛ نیک *mai ta'i*

پسوند *hia* برای ساخت فعل بی‌شخص، به اسم افزوده می‌شود:

پرجمعیت شدن *ta'atahia*؛ انسان *ta'ata*

این پسوند برای ساخت افعال مجهول نیز به کار می‌رود.

تکرار کلی یا جزئی کلمه شیوهٔ متداولی برای اشتقاق شمرده می‌شود.

مانند کلمات تاهیتیایی زیر:

دو نفری عزیمت کردن *rereva*؛ عزیمت کردن *reva* خیره نگاه کردن *hi'o hi'o*؛ نگاه کردن *hi'o* چندین بار نیش زدن *patiatia*؛ گزیدن، نیش زدن *patia*

با اینکه جمع یا تثنیه معمولاً فقط با تغییر حرف تعریف مشخص می‌شوند، برخی از صفات برای توصیف اسمهای جمع، دارای ساختهای ساده یا نیمه‌مکرر هستند. این گونه ساختها در زبان سومالیایی نیز دیده می‌شوند.

به عنوان مثال، *roa* (دراز) در تثنیه به *roroa* و در جمع به *roaroa* تبدیل می‌شود. چنین ساختی با قاعده نیست و عمومیت هم ندارد.

مانند دیگر زبانهای گروه مالزیایی ـ پولینزیایی، زمان فعل با جزئی که قبل از آن می‌آید مشخص می‌شود؛ جزء دیگری که پس از فعل به کار می‌رود و زبانهای مالایایی فاقد آن هستند، آن را تکمیل می‌کند.

برای مثال، از فعل *haere* به معنی «رفتن» افعال زیر ساخته می‌شوند:

'ua haere au من رفته‌ام

'e haere au من خواهم رفت

ملاحظه می‌شود که ترتیب کلمات در زبان پولینزیایی مختص این زبان و کاملاً با زبانهای مالایایی متفاوت است: جزء پیشین فعل در اول جمله می‌آید، سپس فعل، فاعل، و متممها قرار می‌گیرند.

در جمله‌های سؤالی و جمله‌های منفی، جابه‌جایی در ترتیب کلمات صورت می‌گیرد

1. Pierre Viaud

2. Pierre Loti

و فاعل قبل از فعل می‌آید.

اگر به قول گویشوران زبان تاهیتیایی، خیلی *fiu* (یعنی خسته و بی‌حوصله) نباشید، قبل از سفر به جزایر پولینزی، با چند هفته آموزش مقدماتی، می‌توانید با قومی که، شاید به سبب انزوای خود، توانسته شخصیت بسیار جذابی را حفظ کند آسانتر رابطه برقرار کنید. بنابراین، سفر شما به پاپ‌ایت[1] (= سبد آب) و مورِآ[2] (= مارمولک زرد) خوش بگذرد. اما اگر به هونولولو[3] (= خلیج حفاظت شده) مسافرت می‌کنید، آمادگی داشته باشید که فقط به زبان امریکایی صحبت کنید.

شباهتهای زبانهای گروه مالزیایی ـــ پولینزیایی

مانند دیگر گروههای زبانی، شباهت عمده عبارت است از حفظ منبع مشترک واژگان. بخشی از این منبع مشترک مانند نام اعداد، اندامها، پدیده‌های طبیعی، و جانوران ... بسیار جالب توجه است.

به عنوان مثال، «چشم» به زبانهای اندونزیایی، تاگولوگ، ساموآیی، و تاهیتیایی *mata*؛ به زبان مالاگاسی *maso*، و به زبان هاوائیایی *maka* است.

(*t* زبان تاهیتیایی همیشه در زبان هاوائیایی *k* تلفظ می‌شود)؛ «جاده» به زبان اندونزیایی *djalan*، به مالاگاسی *lalana*، به تاگالوگ *daan*، و به زبانهای پولینزیایی *ala* گفته می‌شود.

طبق معمول، نام اعداد، با اختلافات آوایی جزئی، عنصر تغییرناپذیر گروه شمرده می‌شود: عدد «هشت» به زبان تاگالوگ *walo*، مالاگاسی *valo*، ساموآیی *valu*، تاهیتیایی *va'u*، و هاوائیایی *Walu*.

عدد «پنج» به زبان اندونزیایی *lima*، و در زبان تاهیتیایی به مفهوم «دست» (پنج انگشت) است.

با اینهمه، به رغم فاصله بین زبانهای مالایایی و مالاگاسی، شباهتهای این دو زبان نسبت به زبانهای مالایایی و پولینزیایی بیشتر است. با در نظر گرفتن تطابقات آوایی *p* و *f*؛ *l* و *r*؛ *b* و *v*؛ شباهتهای موجود بسادگی قابل نشانه‌یابی هستند.

به مثالهای زیر توجه کنید (در زبان مالاگاسی *a* پایانی غیرملفوظ است و *o* مانند *ou* تلفظ می‌شود):

1. pape-ete
2. Moo-rea
3. Hono-lulu

	اندونزیایی	مالاگاسی		اندونزیایی	مالاگاسی
شش	enam	enina	ده	puluh	folo
هزار	seribu	arivo	ماه	bulan	volana
جزیره	nusa	nosy	وسط	tengah	tenatena (کلمهٔ مکرر)
سنگ	batu	vato	میوه	buah	voa
استخوان	tulang	taolano	سرخ	merah	mena
سفید	putih	fotsy	کودک	anak	zanak
به‌دنیاآوردن	memperanak	mempiteraka	آدم	orang	olona
نر	laki	lahy	تنها	tunggal	tokana
گرم	panas	mafana	آسمان	langit	lanitra
این یکی	itu	ity			

	اندونزیایی پسوندهای ملکی	مالاگاسی
مال من	- ku	- ko
مال تو	- mu	- mo
مال او	- nja	- ny

از نظر دستوری، ویژگیهای مشترک زبانهای مالایایی که اغلب در زبانهای پولینزیایی یافت می‌شوند، عبارتند از: نامتغیر بودن کلمات، اسمها و فعلها؛ پیچیدگی فوق‌العاده مشتقات به‌کمک پیشوندها و پسوندها؛ کاربرد فراوان کلمات معین، ازجمله: واحدهای شمارش، اجزای مشخص کنندهٔ زمان افعال؛ وجود دو ضمیر اول شخص جمع: یکی شامل مخاطب و دیگری غیرشامل.

در پایان این مبحث، شایان ذکر است که زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی نفوذ عمده‌ای بر واژگان زبانهای ملانزیایی داشته و تعداد قابل توجهی از کلمات مربوط به اندام انسان در زبان ژاپنی نیز وارد شده است.

خِمِری: زبانی که طبقه‌بندی آن دشوار است

زبان کامبوج ــ که املای رسمی آن *kampuchea* با تلفظ کامپوچا است ــ از نظر طبقه‌بندی برای زبانشناسان ایجاد مشکل می‌کند.

زبان خمری واقعاً یک زبان منفرد نیست، زیرا با دیگر زبانهای شبه‌جزیرهٔ هندوچین، از جمله مون در جنوب برمه (اطراف مولمین[1]) که مهمترین آنها شمرده می‌شود خویشاوندی آشکاری دارد.

همچنین وجود زبانهای مونی ـ خمری در تایلند، لائوس، ویتنام، و جزایر نیکوبار[2] متعلق به هند مشاهده می‌شود. جمع گویشوران زبانهای مونی ـ خمری کمتر از ۱۰ میلیون نفر است که از این عده، حدود ۷ میلیون نفر را خمرها تشکیل می‌دهند؛ از این رو زبانشناسان در پی یافتن خویشاوندی زبانهای مزبور با گروههای مهمتری هستند.

زبانهای مونی ـ خمری به دلیل فقدان نواختها، از زبانهایی مانند تای یا برمه‌ای که از نظر جغرافیایی به آنها نزدیکند، کاملاً جدا می‌شوند. در این زمینه، زبانهای موندایی که در هند باقی مانده‌اند و زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی بررسی شده‌اند. اگر این خویشاوندی صحت داشته باشد، مسلماً زمان آن به گذشته‌های دور برمی‌گردد.

با این حال، به منظور شناخت بهتر خوانندگان، به نظر می‌رسد که زبان خمری باید در ادامهٔ فصل زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی بررسی شود.

* * *

نوشته‌هایی به زبان خمری از قرن هفتم برجای مانده است. درخشش حکومت خمرها در قرن ۱۲، یعنی دورهٔ آنگکورها[3]، به اوج خود رسید. سرزمین خمرها همواره از سوی تای‌ها و ویتنامی‌ها زیر فشار بوده و همین مسئله موجب تداخل این سه زبان شده است. بخصوص همان‌گونه که دیدیم، زبان ویتنامی دارای منبع واژگان قدیمی مشترک با زبان خمری است و خط تای از خط خمری، که منشاء آن هندی است، مشتق شده است.

در واقع، زبان خمری خود نیز بسیار زیر تأثیر زبان سانسکریت بوده و از زمان ورود مذهب بودایی تراوادا[4] در قرن ۱۴، زیر تأثیر زبان پالی رفته است. بنابراین، کل واژگان فرهنگی، ذهنی، مذهبی، اداری و نظامی این زبان دارای ریشهٔ هندی است. کلمهٔ آنگکور

1. Moulmein
2. Nicobar
3. Angkor
4. theravada

از ناگارا[1] به مفهوم «شهر» در زبانهای هندی گرفته شده است.

از نظر زبانشناختی، زبان خمری دارای دستور ساده‌ای است.

نقش دستوری کلمه که نامتغیر است، با جای آن در جمله تعیین می‌شود.

زبان خمری فاقد ساختهای پیچیده، مانند مجهول، است.

ترتیب عادی کلمات در جمله عبارت است از: فاعل + فعل + متمم.

صفت و متممهای اسم پس از اسم به کار می‌روند. به این ترتیب، صفت مطلق، صفات اشاره، صفات ملکی، و متمم (مضاف‌الیه) پس از اسم قرار می‌گیرند.

جمع، که بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد، مانند زبان اندونزیایی، با تکرار اسم یا صفت مربوطه مشخص می‌شود.

فعل نیز نامتغیر است: زمان فعل با یک جزء پیوندی تعیین می‌شود.

از نظر سازه‌شناختی، واژه‌های خمری تک‌هجایی یا دوهجایی هستند؛ در حالی که کلمات وام گرفته از زبان سانسکریت یا پالی اغلب طولانی‌ترند.

زبان خمری، مانند زبانهای مالزیایی ـ پولینزیایی به کمک پیشوندها یا میانوندها کلمات مشتق می‌سازد، اما این کار در زبان خمری با ظرافت و اصول کمتری انجام می‌شود و تعداد پسوندهای این زبان بسیار محدود است.

بسیاری از واژه‌ها با کنار هم قرار دادن واژه‌های دیگر ساخته می‌شوند:

شالیزار : *sre*

شالیکار: *neak sre* (مرد شالیزار)

صید کردن: *nésat*

صیّادی: *kar nésat* (کارِ صیادی)

صیّاد *neak nésat* (مردِ صیادی)

مرکّب *tuk kmaw* (آب سیاه)

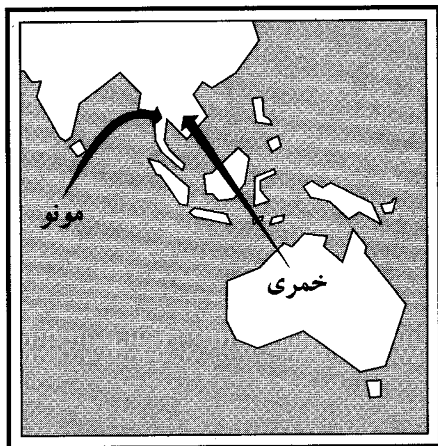
در مورد واژگان، شایان ذکر است که کلمات بسیاری با ریشهٔ هندی، و در واقع هندواروپایی، در زبان خمری وجود دارد:

دوست: *mit*[2] (مقایسه کنید با *mitra*[3] در زبان یونانی)

زبان: *pheasa* (مقایسه کنید با *bhasa* در زبان هندی)

مادر: *mday* (مقایسه کنید با مادر فارسی)

از نمونه‌های آمیزش واژگانی زبان خمری



1. nagara

۲. قابل مقایسه با *ami* در زبان فرانسوی

۳. میترا، الاههٔ مهر و دوستی

با زبانهای مجاور، می‌توان موارد زیر را نام برد:

رودخانه: *stung* (*sungai* در زبان مالایایی، *song* در زبان ویتنامی)

روز: *thngay* (*ngay* در زبان ویتنامی)

مرد: *neak* (قابل مقایسه با *anak* در زبان مالایایی)

مثالهای فوق از پژوهشهای زبانشناختی به دست آمده‌اند، در حالی که تعداد کلمات دارای ریشهٔ هندی (سانسکریت ـ پالی) به صدها نمونه می‌رسد.

در نتیجه، زبانهای خمری و تای که، زیر تأثیر مذهبی بودایی، به وامگیریهای یکسانی دست زده‌اند، از واژگان عمدهٔ مشترکی برخوردارند که ریشهٔ آنها با هر دو زبان نامبرده بیگانه است.

កម្ពុជា

kampoutchéa

کامبوج

۷

زبانهای بدوی اقیانوسیه

نخست باید دو نکتهٔ مهم خاطرنشان شود:

● هیچ‌گونه خویشاوندی آشکار یا قابل قبولی بین زبانهای ملانزیایی، پاپوایی، و زبانهای بومی استرالیا وجود ندارد؛

● تعداد این‌گونه زبانها بحدی زیاد است که هنوز کاملاً شناخته شده نیستند و مطالعهٔ آنها در آینده، احتمالاً پرده از مسائل غیرمترقبه‌ای برمی‌دارد.

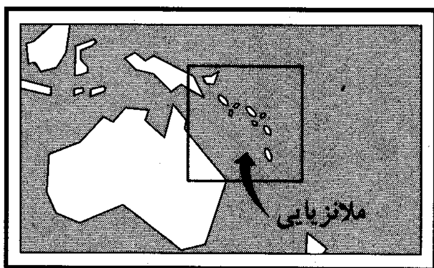
زبانهای ملانزیایی

زبانهای ملانزیایی در مجمع‌الجزایر ملانزی و میکرونزی به کار می‌رود. ملانزی که کلمه‌ای یونانی به مفهوم «جزایر سیاه» یعنی دارای جمعیت سیاهپوست، است مناطق زیر را دربرمی‌گیرد: مجمع‌الجزایر بریتانیای جدید[1] یا بیسمارک[2] سابق که به پاپوا[3]، گینهٔ جدید، پیوسته است، جزایر سلیمان[4] که از سال ۱۹۷۸ به استقلال رسیده، جزایر هبرید جدید[5]، حکومت مشترک سابق فرانسه و بریتانیا که از سال ۱۹۸۰ زیر عنوان وانوآتو[6] مستقل شده است؛ و جزایر کالدونی جدید[7]، قلمرو ماورای دریاهای کشور فرانسه.

میکرونزی، که در زبان یونانی به مفهوم «جزایر کوچک» است، یک رشته جزیره در شمال شرقی جزایر ملانزی است، یعنی در دل اقیانوس آرام افتاده است. میکرونزی قلمرو زیر قیمومت امریکا را در این مناطق دربر می‌گیرد: جزایر کارولین[8] و مارشال[9]؛

---

1. Nouvelle-Bretagne
2. Bismarek
3. Papouasie
4. Salomon
5. Nouvelle - Hébrides
6. Vanuatu
7. Nouvelle - Calédonie
8. Caroline
9. Marshall



ونیز جزیرهٔ مستقل نائورو[1] که کوچکترین کشور مستقل جهان با ۲۲ کیلومتر مربع وسعت و ۷۵۰۰ نفر سکنه است و به دلیل دارا بودن فسفات، بسیار ثروتمند است؛ و دو مجمع الجزایر مستقل کیریباتی[2] وتووالو[3].

ملانزیایی‌ها که جمعیت آنها در مجموع، حداکثر به کمی بیش از یک میلیون نفر می‌رسد، به صدها زبان و لهجهٔ گوناگون حرف می‌زنند. به عنوان مثال، حدود پنجاه هزار نفر جمعیت کاناک[4] در کالدونی جدید دارای حدود ۳۰ زبان، و هفتاد هزار نفر جمعیت وانواتو دارای ۱۰۰ زبان هستند.

زبانهای ملانزیایی همچنین در سواحل «قاره» که در مقایسه به «پاپوای آسیا» و «گینهٔ جدید» می‌ماند به کار می‌رود.

پیداست که با این تقسیم‌بندی زبانی، امید چندانی برای دستیابی یکی از این زبانها به درخشش بین‌المللی وجود ندارد: زبانی مانند هوایلو که در ساحل شمالی کالدونی جدید رایج است با ۴ هزار نفر گویشور، زبان عمده‌ای به شمار می‌آید.

مبلغان مذهبی اولین کسانی بودند که به این گونه زبانها توجه کردند؛ آنها ۲۵ ترجمهٔ مختلف از تورات یا عهد جدید را به زبانهای ملانزیایی تهیه کردند. این بدان معناست که این زبانها چندان نزدیک به یکدیگر نیستند و در این زمینه کار بسیار باید بشود.

حتی با پذیرش خویشاوندی بین زبانهای ملانزیایی، اکنون تصور هرگونه خویشاوندی زبانهای مزبور با دیگر گروهها بیهوده است.

در عین حال، واژگان بسیار محدود این زبانهای بدوی، به طرز آشکاری کم و بیش زیرتأثیر زبانهای اندونزیایی قرار دارند. آمیزشهای نژادی با اقوام مالزیایی و پولینزیایی بسیار فراوان و نابرابر بوده است. یک ملانزیایی معمولاً چاق و قد کوتاه، با موهای مجعد ریز و بینی پهن است؛ اما به زبانهای ملانزیایی اقوامی با ظاهر کاملاً پولینزیایی، مانند ساکنان جزایر گیلبرت[5] (کیریباتی) در شرق منطقه، یا اندونزیایی، مانند ساکنان پالائو[6] در غرب سخن می‌گویند.

* * *

ویژگی برجستهٔ زبانهای ملانزیایی پیچیدگی آواشناختی آنهاست: برخلاف زبان پولینزیایی، تعداد همخوان‌ها زیاد است و بین لهجه‌های مختلف و حتی در یک زبان واحد، همخوان‌ها بسادگی قابل تعویض هستند. به عنوان مثال: حرفی که در یک ترانهٔ هوایلو *r* شنیده می‌شود، ممکن است در مکالمه به *n* تبدیل شود.

دشواری این‌گونه زبانها بیشتر به دلیل

---

1. Nauru 2. Kiribati 3. Tuvalu
4. les Canaques
5. Gilbert (kiribati) 6. Palaos

خیشومی بودن و تلفظ دشوار و زمزمه مانند آنهاست.

در برخی مناطق، صحبت کردن به مدت طولانی و بدون تنفس، از اصول فن خطابه محسوب می‌شود.

موسیقی جمله نیز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ در برخی موارد، وجود نواختها نیز دیده می‌شود (در زبان هوایلو، اگر کلمهٔ *kere* با دو علامت زیر و زبری متفاوت نوشته و تلفظ شود، مفاهیم مختلفی می‌یابد: «ما» و «آنها»). به نظر می‌رسد که ثبات آوایی در این‌گونه زبانها وجود ندارد: صفات عالی گاه با کشیدگی کلمه ساخته می‌شوند؛ در گفت‌وگو علاوه بر کلمات، از حالت چهره استفاده می‌شود، حتی نوعی زبان نمادین نیز وجود دارد که در آن افعال اصلی تک‌هجایی با حرکت دست یا بازو مطابقت می‌کنند. در دیگر موارد، زبان نسبتاً سوت‌دار و صفیری است.

از نظر دستوری، تفکیک مقولات کلمه به قدر کافی واضح نیست. برخی زبانشناسان این مسئله را به عنوان یک ویژگی بدوی تلقی می‌کنند: بدین معنا که ذهن هنوز قادر به تجزیهٔ دقیق مقولات نیست. به نظر می‌رسد که این داوری عجولانه و ناشی از ناآگاهی ما باشد. به عنوان مثال، عدم تفکیک صفت و فعل که بسیار عجیب است، در زبان کره‌ای نیز مشاهده می‌شود، بدون اینکه بتوان چنین قضاوتی را در مورد آن مطرح کرد.

مانند زبانهای اندونزیایی، زمان افعال با اجزای معین و تکرار کلمات مشخص می‌شود و نیز دو ضمیر اول شخص جمع: یکی شامل مخاطب و دیگری غیرشامل، وجود دارد.

شمارش نیز بسیار ابتدایی است و براساس کسر تعداد انگشتان و تقلید حرکاتی مانند بلند شدن روی پاها، دست زدن، و مانند آن انجام می‌گیرد.

بیان جهتها و فاصله‌ها نیز قابل توجه است: علاوه بر کلمات، از حرکات چشمها و حرکت لبها به سوی مورد نظر، استفاده می‌شود.

اضافه می‌کنیم که کاربرد واژگان بسته به طبقات اجتماعی تفاوت می‌کند (زبان نجیب‌زادگان)، و کاربرد برخی کلمات ممکن است در شرایطی، مثلاً پس از مرگ یک رهبر، تابو و ممنوع شود. در چنین شرایطی، کلمهٔ جدیدی ابداع می‌گردد.

آیا به همین علت، کمبود فرهنگ لغات زبانهای ملانزیایی در کتابفروشیهای بزرگ قابل توجیه نیست؟

زبانهای پاپوایی

اقوام پاپوا اغلب در جزیرهٔ گینه جدید زندگی می‌کنند. بخش غربی این جزیره که پیشتر در تصرف هلند بود زیر عنوان ایریان غربی[1] به اندونزی پیوسته است. بخش شرقی شامل

1. Irian Jaya

گینهٔ جدید در شمال، از ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۴ تحت‌الحمایهٔ آلمان بود؛ و پاپوا در جنوب، تحت‌الحمایهٔ سابق بریتانیا بود که از سال ۱۹۰۵ تحت قیمومیت استرالیا درآمد.

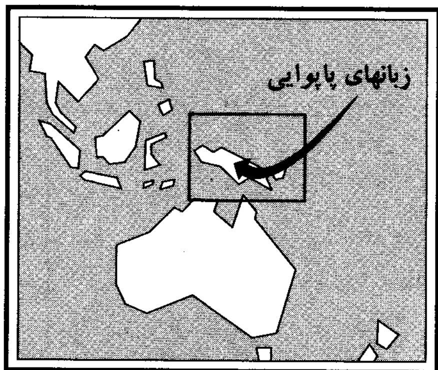
مجموع پاپوا ـ گینهٔ جدید پس از اشغال ژاپن در جنگ جهانی دوم، زیر نظر استرالیا متحدٔ شد و سپس در سال ۱۹۷۵ به استقلال رسید.

اقوام پاپوا که نام آنها در زبان مالایایی به معنای «مجعّد» است، درکشور مستقل پاپوا ـ گینهٔ نو[1] (با حروف اختصاری *P. - N. - G*) و ایریان غربی سکونت دارند. به علاوه، اخیراً در بخشهای ساحلی آن گروههای ملانزیایی هم استقرار یافته‌اند.

جمعیت اقوام پاپوا، ۳ میلیون نفر در پاپوا ـ گینهٔ جدید و احتمالاً به همین میزان در ایریان غربی برآورد می‌شود.

قبایل مزبور به طور بسیار پراکنده در طبیعتی از جنگلهای غیرقابل نفوذ و دست نخورده، کوههایی بلندتر از ۴۰۰۰ متر، و مناطق وحشتناک باتلاقی زندگی می‌کنند. تمدن این قبایل اغلب به عصر سنگی مربوط می‌شود.

در چنین شرایطی، مسلماً تعداد زبانها



بسیار زیاد است: تاکنون ۶۲۰ زبان فهرست شده است، اما ۳۵۰ قبیلهٔ کوچک نیز وجود دارند که از نظر زبانی بررسی نشده‌اند.

ویژگیهای کلی این زبانها عبارتند از: صرف افعال و دستگاه پسوندها که مشابه اشتقاق اسمهاست. وجود زمانها و وجه فعلها، زبانهای پاپوایی را از زبانهای اندونزیایی و ملانزیایی کاملاً متمایز می‌سازد.

مانند بسیاری از زبانهای بدوی، شمارش توسط انگشتان یا اندامهای بدن انجام می‌شود: در یکی از این زبانها، انگشت سبابه بیانگر عدد ۴، انگشت شست عدد ۵، مشت عدد ۶، ساعد عدد ۷، آرنج عدد ۸، بازو عدد ۹، وکتف عدد ۱۰ است. اما نمی‌دانیم که کسرها و اعداد گنگ چگونه بیان می‌شوند.

زبانهای بومی استرالیا

با اطمینان کامل می‌توان گفت که تعداد معدودی از خوانندگان امکان مطالعهٔ جدی یکی از صدها زبان یا لهجهٔ ۵۰۰۰۰ نفر سکنهٔ بدوی استرالیا را خواهند یافت. بخصوص گفتار به یکی از این زبانها، که از نظر فرهنگی ارتباط ناچیزی با دنیای ما دارند، امر

1. Papouasie - Nouvelle - Guinée.

خارق‌العاده‌ای به نظر می‌رسد.

برای جلب رضایت خوانندگان، اختصاص چند سطر به این دنیای متحجر که فعلاً از لحاظ زبانشناختی جالب توجه است، خالی از فایده نیست.

* * *

دانشگاههای استرالیا برای باز کردن کلاف سردرگم زبانهای بومی تلاش فوق‌العاده‌ای کرده‌اند.

در مرحلهٔ اول، شناخت و شمارش تعداد این زبانها مدنظر بوده است. پژوهش در مورد حدود ۵۰۰ زبان یا لهجهٔ استرالیایی به شباهتهای مربوط به واژگان اختصاص یافت.

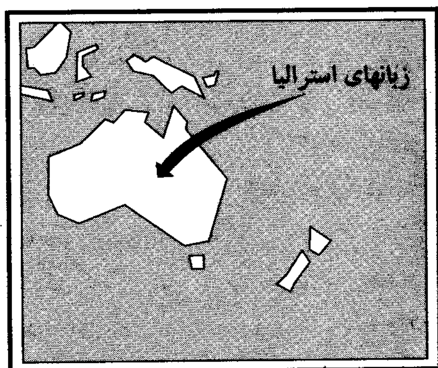
اگر بین دو زبان بیش از ۷۰٪ کلمات خویشاوندی آشکاری داشته باشند، دو زبان مزبور خویشاوند یکدیگر به شمار می‌آیند.

بر این اساس، ۲۲۸ زبان جداگانه با میانگین ۲/۲ لهجه برای هر کدام، برآورد می‌شود.

با مقایسهٔ این رقم با جمعیت بومیان، مشاهده می‌شود که یک زبان ــ با محاسبهٔ لهجه‌های آن ــ به طور متوسط فقط ۲۵۰ نفر گویشور دارد.

واضح است که چنین شرایطی بسیار ناپایدار است و بسیاری از زبانها در صورت تماس با زبانی مانند انگلیسی، در معرض نابودی هستند.

جالب است بدانیم که مطالعهٔ تحول زبانهای استرالیایی براساس زبان کوکویی میدیری انجام گرفته است. این همان زبانی است که کوک[1] دریانورد در ۲۰۰ سال پیش



فهرستی از واژه‌های آن را تهیه‌کرده بود. از آن زمان تاکنون، تفاوتهای قابل توجهی مشاهده نمی‌شود؛ اما با توجه به تحولات واژگان در زبانهای اروپایی در مدتهای طولانی، تصور می‌شود که برخی زبانهای استرالیایی هزاران سال پیش از ریشهٔ مشترکی منشعب شده‌اند.

در مورد ساختار زبانهای استرالیایی، تنوع این‌گونه زبانها مانع از ملاحظات کلی در این زمینه است. با وجود این، باید چند ویژگی مهم را در بسیاری از این زبانها (البته نه در همگی آنها) به این ترتیب متذکر شویم:

- سیستم طبقات جنسی که اغلب تعداد آنها به ۴ و گاه به ۹ عدد می‌رسد ــ این مورد یادآورد زبانهای بانتو در افریقای سیاه است.
- در صرف افعال که اغلب بسیار پیچیده است، ضمیر مفعولی نیز گنجانده می‌شود: این ویژگی در تعداد اندکی از زبانها مانند باسکی، گرجی، و زبانهای بانتو وجود دارد.
- وجود دو ضمیر اول شخص جمع: شامل

1. Cook

مخاطب و غیرشامل. این مورد نیز بسیار نادر است و بخصوص در زبان اندونزیایی، زبانهای بامیلکه در کامرون، زبانهای دراویدی در جنوب هند، گوارانی در پاراگوئه، زبانهای توپی و زبان آینو در ژاپن مشاهده می‌شود.

● وجود پدیدهٔ همگونی واکه‌ای مانند زبانهای گروه ترکی. با این حال، بر خلاف زبان ترکی که در آن، آخرین واکه ریشه واکهٔ پسوند را مشخص می‌کند، در این زبانها واکه پسوند در تعیین واکه‌های ریشه نقش دارد. به نظر می‌رسد که این یک مورد استثنایی باشد.

● سیستم اعداد بسیار فقیر است و بیشتر از عدد ۴ «خیلی زیاد» به نظر می‌رسد. با این حال، اسمها براساس اینکه بر یک چیز (مفرد)، دو چیز(تثنیه)، سه چیز (تثلیث)، و بیشتر (جمع) دلالت کنند، پسوندهای متفاوتی می‌پذیرند.

زبانهای معمولی فقط از مفرد و جمع استفاده می‌کنند؛ تثنیه در زبان عربی و آثاری از آن نیز در زبانهای برتانیی و یونانی کهن وجود دارد.

● در موارد معدودی برای ساخت جمع، به جای استفاده از پسوند، اولین هجا تکرار می‌شود. این ویژگی در مورد زبان ناهوآتل در مکزیک نیز صدق می‌کند. (مثال: *cacahùete,* *cacao*)

● برخی از زبانهای مورد نظر فاقد صرف افعال هستند، اما برای تعیین زمان فعل از ضمیرهای مختلف استفاده می‌کنند. این مسئله بخصوص در زبان هوسایی در نیجریه دیده می‌شود.

● کاربرد ضمیر نسبت به شخص غایبی که دور، نزدیک، یا خارج از حوزهٔ دید ماست تفاوت می‌کند. این ویژگی بخصوص در زبانهای ژاپنی، کره‌ای، و اوتومی (مکزیک) وجود دارد.

شایان ذکر است که برخلاف زبانهایی مانند چینی، ظاهراً هیچ یک از زبانهای استرالیایی از نظر ریشه‌شناسی دارای نواخت نیستند.

* * *

البته ویژگیهای دستوری یاد شده که در دیگر زبانهای دنیا یافت می‌شوند، به هیچ وجه به مفهوم خویشاوندی بین این زبانها نیستند. این مسئله تنها بیانگر باروری ذهن انسان است که امکان ظهور شیوه‌های مختلف تفکر را در چهارگوشهٔ جهان فراهم می‌سازد.

زبانهای بومی استرالیا میراث شایان توجهی در واژگان زبان فرانسوی باقی نگذاشته‌اند. اما می‌توان از کلمات معدودی نام برد: در مورد حیوانات *kangourou*[۱] و *koala*[۲] و نیز واژهٔ *boomerang*[۳].

---

۱. کانگورو
۲. کوآلا: جانور کیسه‌دار کوچک درختی استرالیا که شبیه خرس است، خرس استرالیایی و خرس کیسه‌دار نیز نامیده می‌شود.
۳. بومرنگ: سلاح پرتابی به شکل چماقی خمیده که عمدتاً بومیان اصلی استرالیا آن را به عنوان سلاح به کار می‌برند.

۸

زبانهای افریقای سیاه

بنابر نظر متخصصان، تعداد زبانهای افریقایی به ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ زبان بالغ می‌شود. وجود ابهام در آمار فوق به دلیل ناچیز بودن مطالعات در این زمینه و وجود تعداد زیاد لهجه‌هاست. ازنظر آماری، به‌طور متوسط ۱۰۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ گویشوربرای‌هر زبان برآورد می‌شود. در واقع، برخی زبانها میلیونها نفر و برخی فقط چند هزار نفر گویشور دارند.

تنها تعداد ناچیزی از این زبانهای بی‌شمار، نوشتاری هستند و بسیاری از آنها در تماس با زبانهای قوی‌تر، در معرض نابودی قرار دارند.

قاره‌ای با تقسیمات متعدد زبانی

این پراکندگی زبانی افریقا ناشی از انزوای اجتماعی و اقتصادی اقوام مختلف افریقایی است که در دورانهای مدید زندگی در دل جنگل، فقط با رقابتهای قبیله‌ای و مبارزه برای بقای زندگی آشنایی یافته‌اند.

با این حال، تصور آنکه این زبانها ساده یا بسیار ساده هستند، یا فقط لهجه‌های نزدیک به یکدیگر به شمار می‌آیند درست نیست. پیشرفت فرهنگی و بویژه توسعهٔ اقتصادی، ارتباطی با پیچیدگی کم و بیش زبان ندارد. مایهٔ شگفتی نیست که در سرزمین «پیشکشی‌ها»[1] ابزار تفکر بشر دست کم به اندازهٔ زبان ما در جهان یکدست‌سازِ صنعتیِ امروز تکامل یافته باشد.

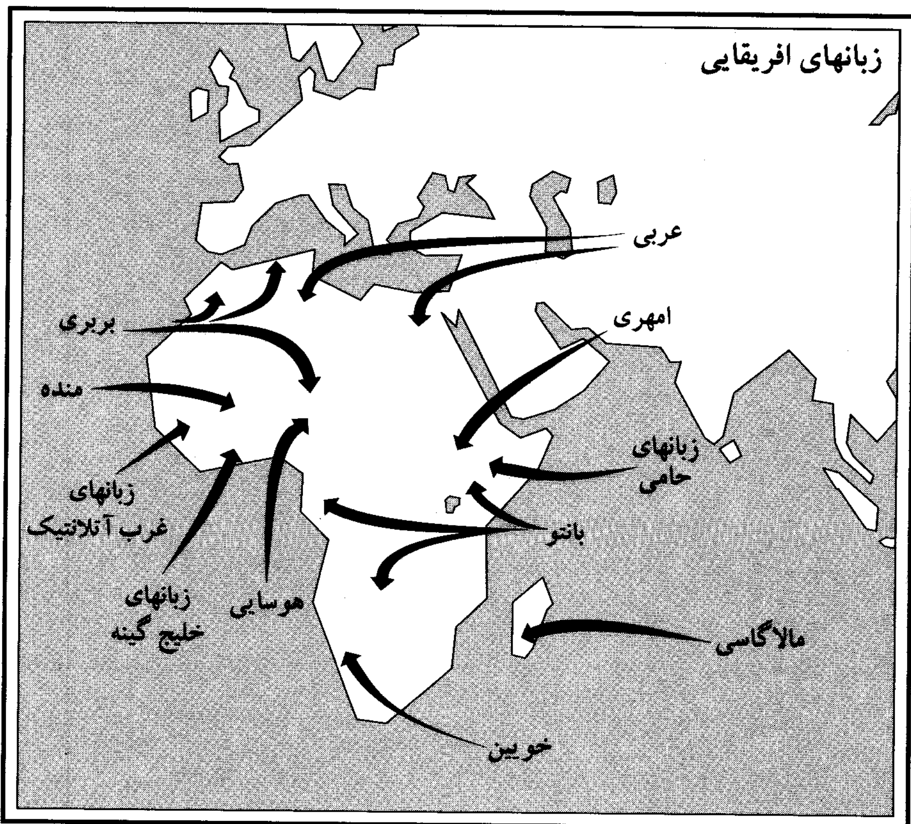
---

۱. palabres، در سواحل افریقا، پیشکشی که به یک پادشاه تقدیم می‌شود و جنبهٔ رشوه دارد.

مسلماً ترکیب واژگان آنها مانند زبان ما نیست. کلمات فنی، در صورت کاربرد، از زبانهای اروپایی وام گرفته شده‌اند. اما در بیان همهٔ مواردی که به زندگی محلی مربوط می‌شود، تفاوتهای بسیار جزئی وجود دارد. به عنوان مثال، در زبان کیروندی برای گاوها براساس سن، شکل شاخها، و مشخصات دیگر، حدود ۲۰ نام مختلف به کار می‌رود.

برای مطالعهٔ دقیق‌تر کلاف سردرگم این‌گونه زبانها، دو شیوهٔ متفاوت وجود دارد:

- مطالعهٔ زبانشناختی؛ یعنی طبقه‌بندی زبانهایی که شباهتهای غیرقابل انکاری با یکدیگر دارند. برخی از این گروههای زبانی ممکن است از زبانهای بسیار کم‌اهمیتی تشکیل شوند.
- شیوهٔ دیگر عبارت است از مطالعهٔ زبانهایی که درخششی قابل توجه و گویشوران فراوان دارند. اما با این شیوه، به دیدی کلی از زبانهای افریقایی دست نخواهیم یافت.



مطالعه به دو شیوهٔ فوق مکمل یکدیگر خواهند بود و ما به هر دو شیوه خواهیم پرداخت.

این فصل به زبانهای افریقای سیاه می‌پردازد. خوانندهٔ کتاب در مورد زبان عربی و زبانهای بربری می‌تواند به فصل مربوط به زبانهای سامی و زبانهای خویشاوند آن مراجعه کند. آفریکانس که در کنار زبان انگلیسی در افریقای جنوبی به کار می‌رود، برخلاف نام آن، زبان هلندی کهن و مورد استفادهٔ جامعه بوئر است.

* * *

پس از تعیین موقعیت زبانهای مهم افریقایی، برای ارائهٔ بهتر تفاوتهای موجود با جزئیات بیشتر به بررسی ۵ زبان از جمله سواحلی، پل، بامبارا، یوروبایی و هوسایی می‌پردازیم.

طبقه‌بندی زبانشناسان

بنابر نظر زبانشناسان در مطالب منتشره از سوی *C.N.R.S.* (مرکز ملی پژوهشهای علمی)[۱] در سال ۱۹۸۱، زبانهای افریقایی جنوب صحرا به ترتیب زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

- زبانهای سودان غربی و گینه: زیر این عنوان به ظاهر محدود، مؤلّفان، زبانهای خلیج گینه را نیز از جملهٔ هفت زیر گروه این ستون می‌دانند. همان‌گونه که خواهیم دید، این‌گونه زبانها از ویژگیهای خاصی برخوردارند؛
- زبانهای فلات مرکزی افریقا که از مرکز نیجریه و شمال کامرون تا جمهوری افریقای مرکزی به کار می‌روند؛
- زبانهای شمال شرقی سودان؛
- زبانهای جنوب شرقی سودان (جنوب جمهوری سودان) زبانهایی که به نام نیلی معروف هستند؛
- زبانهای بانتو که در این کتاب در مرحلهٔ پنجم بررسی می‌شود.

مؤلفان زبانهای چاد و زبانهای خویین[۲] را که کاملاً با ۵ گروه فوق تفاوت دارند، در دو گروه جداگانه طبقه‌بندی می‌کنند.

---

1. Centre national de la recherche scientifique

۲. نام **khoisan** را نژادشناسان ابداع کرده‌اند. این کلمه از نام اقوام هوتنتوت ـ ***khoin*** ـ و خویشاوندان آنها یعنی بوشیمن‌ها ـ ***san*** ـ ترکیب شده است. مجموع گویشوران زبانهای خویین از ۲۰۰ـ۳۰۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کنند. ویژگی زبانهای نامبرده، صدای عجیب به هم خوردن زبان مانند صدای «تق تق» است. فرانسوی‌ها با این ویژگی از گفت و گوی کوتوله‌ها در فیلم **Les dieux sont tombés sur la tête** (خدایان ناگهان ظهور می‌کنند) آشنا شده‌اند. ـ ن.

طبقه‌بندی ساده‌تر

مسلماً هیچ‌گونه وجههٔ علمی به طبقه‌بندی پیشگفته نسبت داده نمی‌شود و من تصور می‌کنم که خوانندهٔ غیرمتخصص کتاب بدین وسیله قادر به ارزیابی اهمیت نسبی خانواده‌های بزرگ زبانهای افریقایی نخواهد بود و در واقع، ما نیز در پی چنین هدفی نبوده‌ایم.

بنابراین، بدون کنار گذاشتن اصول این طبقه‌بندی، به شیوهٔ دیگر طبقه‌بندی که براساس داده‌های ساده‌تری بنا شده می‌پردازیم.

نکتهٔ مهم این است که عمده‌ترین گروه را زبانهای بانتو تشکیل می‌دهند و طبقه‌بندی دیگر زبانها ـ یعنی به طور کلی زبانهای شمال خط استوا ـ بسیار دشوار است.

من گروههای زیر را در نظر گرفته‌ام:

- زبانهای بانتو؛
- زبانهای شاخ افریقا: کوشی مانند سومالیایی؛ سامی مانند امهری؛
- پل و ولوف و به طور کلی آنچه که زبانشناسان «زبانهای غرب آتلانتیک» می‌نامند؛
- زبانهای منده، از جمله بامبارا در مالی؛
- زبانهای ولتایی؛
- زبانهای خلیج گینه؛
- زبانهای بین نیجریه و کنیا؛
- سرانجام، هوسایی که دارای بیشترین تعداد گویشوران در افریقای سیاه است و خویشاوندی چندانی با زبانهای مجاور خود ندارند.

برتری زبانهای بانتو

اگر ۱۲۰۰ زبان افریقایی وجود داشته باشد، در حدود نیمی از آن را زبانهای بانتو تشکیل می‌دهند.

این زبانها سراسر قارهٔ افریقا را تا افریقای جنوبی، در جنوب خطی که از کامرون تا کنیا امتداد دارد در بر می‌گیرند.

تعداد گویشوران زبانهای بانتو که در ۲۰ کشور زندگی می‌کنند، به ۱۰۰ میلیون نفر می‌رسد. خویشاوندی زبانهای بانتو به سیستم طبقات جنسی، که در فصل دستور زبان بررسی شد، و نیز به منبع مهم ریشه‌های مشترک مربوط می‌شود. خویشاوندی این زبانها کمتر از خویشاوندی زبانهای لاتینی است، ولی نسبت به زبانهای هندواروپایی

به‌طور کلی از وضوح بیشتری برخوردار است.

عمده‌ترین زبانهای بانتو عبارتند از:

سواحلی با بیش از ۱۵ میلیون گویشور در شرق افریقا. سواحلی، به عنوان زبان رسمی تانزانیا از موقعیت ممتاز زبان انتقالی در کنیا، اوگاندا، و زئیر برخوردار است. ساکنان مجمع‌الجزایر کومور[۱] نیز به این زبان حرف می‌زنند. زبان سواحلی دارای گونه‌های لهجه‌ای مختلفی است که گاه ارتباط زبانی و فهم زبان همدیگر برایشان بسیار دشوار است. از جمله: زبان کیونگوجایی[۲] در زنگبار[۳]، زبان کیم‌ویتا در ساحل (امویتا[۴] که نام سواحلی مومباسا[۵] ست)، کوموری، زبان سواحلی کیوو[۶] در زئیر، و جز آنها.

زبان سواحلی واژگان فراوانی با ریشهٔ عربی دارد، مانند: *safari* به مفهوم «سفر». زبان سواحلی نسبت به زبانهای قدیمی‌تر و خالص‌تر بعدی، بسیار ساده‌تر است.

● کیروندی و گونهٔ لهجه‌ای آن به نام کنیایی و رواندایی که بیش از ۸ میلیون نفر سکنهٔ رواندا و بورونډی و نیز گروه اقلیتی از قوم توتسی[۷] در ایالت کیووی زئیر به آن سخن می‌گویند. کیروندی تنها زبان افریقایی است که توسط کل جمعیت دو کشور به کار می‌رود.

● لوگاندایی، زبان اصلی اوگاندا (این زبان با ۴ میلیون گویشور نسبت به ۱۳/۵ میلیون نفر جمعیت اوگاندا، زبان اکثریت شمرده نمی‌شود) که از نظر جغرافیایی و زبانشناختی به کیروندی بسیار نزدیک است.

● زبانهای بانتوی جنوب افریقا که معروفترین



آنها زولو نام دارد؛ این زبان در افریقای جنوبی و زیمبابوه، ۵ میلیون گویشور دارند. زبان خویشاوند آن به نام خوسی[۸] ۴ میلیون گویشور در افریقای جنوبی را دربر می‌گیرد. هر دو زبان نامبرده به یکی از شاخه‌های زبان بانتو، یعنی گروه «نگونی» وابستگی دارند. زولوها و خوسی‌ها (که در قرن گذشته کافْری[۹] خوانده می‌شدند) جنگجویان لایقی بودند. آنها هنگامی که برای تصرف زمینهای نسبتاً بکر ترانسوال[۱۰] به طرف جنوب حرکت می‌کردند، با سفیدپوستانی که از ناحیهٔ کیپ[۱۱] به آنجا می‌آمدند درگیر شدند.

---

۱. Comore، شبه جزایر کومور واقع در اقیانوس هند
2. kiunguja
۳. Zanzibar ، یکی از شهرهای مهم تانزانیا
4. Mvita 5. Mombasa 6. Kivu
7. Tutsi 8. xhosa 9. Cafre
۱۰. Transval؛ ایالت، اتحادیهٔ افریقای جنوبی، کرسی آن پرتوریا (نقل از دایرةالمعارف فارسی).
۱۱. Cap ؛ ایالت، جمهوری افریقای جنوبی، کرسی آن‌کیپ تاون. (پیشین)

اِن دِبِله‌ها،[1] که به سبب تزئینات هندسی سرخ و آبی خانه‌های خود معروف هستند، یکی از قبیله‌های زولو شمرده می‌شوند.

این زبانهای نگونی دارای ویژگی عجیب زبانهای هوتنتوت‌ها هستند که عبارت است از صدای تق‌تق به هم خوردن زبان یا لبها که با برخی از همخوان‌ها همراه است.

از جمله خویشاوندان نزدیک این زبانها باید از سوتو (با ۲/۵ میلیون گویشور) در افریقای جنوبی و نیز زبان مشتق آن، تسوانا با ۲/۵ میلیون گویشور در افریقای جنوبی و بوتسوانا، نام برد.

● باری، از جمله زبانهای مهم اما ناشناختهٔ بانتو در جنوب افریقا، می‌توان از زبانهای زیر نام برد: کیمبوندو (با ۳ میلیون گویشور) در آنگولا، چی‌لوبا (۳ میلیون نفر) در ایالت کازایی[2] زئیر، نیانجا (۳ میلیون) در زامبیا و مالاوی، و بمبا (۱/۵ میلیون) در زامبیا.

● در بخش فرانسوی زبان افریقا، علاوه بر این زبانها، باید از زبانهای دیگری نام برد: زبان انتقالی لینگالی با ۲ میلیون گویشور در زئیر و در بین جریان این رودخانه (کنگوی سابق)، کیکونگویی با حدود ۳ میلیون نفر گویشور در زئیر، آنگولا، و جمهوری دمکراتیک کنگو؛ اولین فرهنگ لغات و اولین دستور زبان افریقایی توسط اروپاییان در قرن ۱۷، به این زبان تَهیه شد.

آوردن نام دهها زبان دیگر بانتو ضرورتی ندارد: فقط در کشور گابن، حدود ۴۰ زبان بانتو وجود دارد که تعداد گویشوران آن‌ها به یک میلیون نفر هم نمی‌رسد.

زبانهای شاخ افریقا

سومالیایی

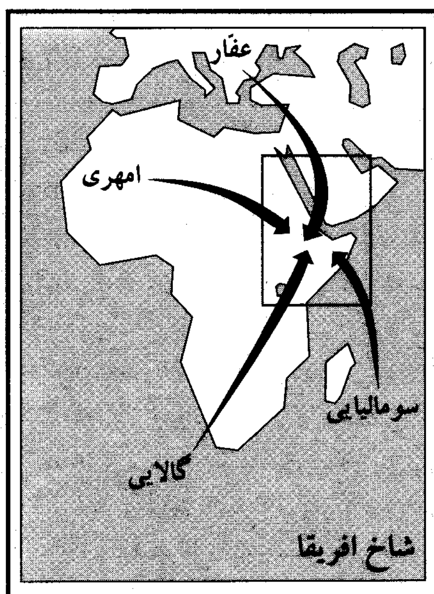
در شمال شرقی قلمرو زبانهای بانتو، یعنی شاخ افریقا، زبانهای کوشی دیده می‌شوند: معروفترین این زبانها، سومالیایی (با ۵ میلیون گویشور) است که خط آن با حروف لاتینی نوشته می‌شود، اما زبان گالایی در اتیوپی (زبان صرفاً گفتاری با ۸ میلیون گویشور) دارای بیشترین تعدادگویشور است. زبان عفّار نیز که داناکیلی[3]‌ها در جیبوتی و مناطق نزدیک به اتیوپی به آن حرف می‌زنند، به همین گروه بستگی دارد.

زبانهای کوشی خویشاوندی تنگاتنگی ندارند و ارتباط زبانی بین گویشوران آنها به‌طور طبیعی امکانپذیر نیست. این زبانها وابسته به زبانهای سامی هستند و با این گروه ویژگیهای مشترک عمده‌ای، بخصوص در زمینهٔ صرف فعل، دارند.

امهری

امهری زبان رسمی اتیوپی است که از مجموع جمعیت ۲۷ میلیونی این کشور، ۱۰ میلیون نفر را دربر می‌گیرد.

1. N - débélé
2. Kasaï
3. Danakil



زبـانهای دیگـر اتـیوپی مـانند تیگره (تیگرینیا) که در ایالت تیگره واقع در شمال کشور کاربرد دارد، خویشاوندان نزدیک آن شمرده می‌شوند؛ ریشهٔ مشترک آنها گئز (یا جعز)، امروزه نیز به عنوان زبان مذهبی مورد استفاده است.

زبانهای مزبور با الفبای خـاصی نـوشته مـی‌شوند کـه خـویشاوند خـطهای قـدیمی عربی جنوبی است که اکنون ناپدید شده‌اند. این الفبا براساس الفباهای هندی (نشانه‌های تکمیلی که برای تعیین واکه‌ها به همخوان‌ها افزوده می‌شوند) شکل گرفته است.

امهری به عنوان زبان سامی، شامل صدها کلمه تقریباً همسان با برابر عـربی آنـهاست. زبان یونانی نیز به واسـطهٔ واژگـان مـذهبی، آثاری بر این زبان باقی گذاشته است (کلیسای حبشی نزدیک به کلیسای قبطی است). زبان ایـتالیایی طـی اشـغال فـاشیستها واژگـان جدیدی را وارد ایـن زبـان کـرده است (بـازار آدیس‌آبابا[1]، مرکاتو[2] نام دارد).

زبانهای غرب آتلانتیک

پل

احتمالاً زمانی که چوپانان قادر به زندگی در صحرا بودند، یعنی بیش از ۵۰۰۰ سال پیش، قـومی چـادرنشین بـا مشـخصات ظـاهری مصریان باستان، از درهٔ نیل تا سـنگال خـانه به‌دوش بوده‌انـد. ایـن قـوم بـه سـوی شـرق عقب‌نشینی کرد و تـا شـمال کـامرون پـیش رفت. این قوم که دارای خـصوصیات بسـیار جذابی است، پل نام دارد و امروزه جمعیت آن به ۱۲ میلیون نفر می‌رسد. زبان این قوم با آنکه مـعمولاً نـوشتاری نـیست و در بـخش اعظم ساحل به طور پراکنده استفاده می‌شود، تجانس فوق‌العاده‌ای دارد.

گویشوران زبان پل در سنگال و موریتانی یافت می‌شوند. بخشی از آنها در درهٔ سنگال باسیاهان نژاد دورگه‌ای را تشکیل می‌دهند. و به نام توکولُر[3] معروف هستند. این کلمه تغییر شکل فـرانسوی نـام مـنطقه تکـرور[4] است.

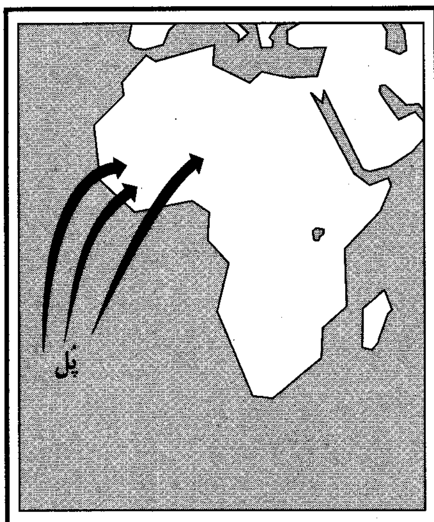
---

1. Addis-Abeba

۲. mercato؛ معادل ایتالیایی «بازار». ــ و.

3. Toucouleur

4. Tekrour



بخش قابل توجهی از جمعیت جمهوری گینه (که پایتخت آن کوناکری[1] است) به طور یکدست از نژاد پل هستند.

اجتماعات مهمی نیز در بخشهای ساحلی کشورهای مالی، ولتای علیا، نیجر، نیجریه، و کامرون که مناسب زندگی چوپانی است، زندگی می‌کنند. اما این گروهها، چه در ابیجان[2] و چه در کوتونو،[3] برای هدایت گله‌های خود به طرف ساحل مانعی نمی‌بینند.

به یک فرد پل پولو[4] گفته می‌شود، افراد پل فولبه[5]، و زبان آنها در سنگال پولار[6] و در شرق فولفولده[7] نام دارد؛ سرزمینی که بسیاری از افراد پل در آن زندگی می‌کنند، فوتا[8] (فوتاتورو[9] در سنگال، فوتاجالون[10] در گینه) خوانده می‌شود.

زبان بسیار اصیل پل پیچیدگی فوق‌العاده‌ای دارد. در زبان پل، سیستم طبقات جنسی زبانهای بانتو وجود دارد، اما پسوندها جایگزین پیشوندهای طبقات جنسی شده‌اند. به عنوان مثال، به جای پیشوند *ba* در جمع طبقهٔ «مردها» که در کلمهٔ *ba-ntu* (بانتو) مشاهده می‌شود، در زبان پل از پسوند *bé* استفاده می‌شود، مانند *fulbé* (افراد پل).

از آنجا که دستگاه آوایی زبان پل بسیار ساده است، در صورت آوانویسی با حروف لاتینی، املای آن بسیار دشوار خواهد بود. در واقع، نوشته‌های معدودی به زبان پل یافت می‌شود: در زمینهٔ مذهبی از حروف عربی (تقریباً همگی افراد پل مسلمان هستند) و بویژه در کتابهای آموزش زبان، از حروف لاتینی استفاده می‌شود.

وجود سیستم طبقات جنسی در زبان پل، شاید به دلیل برخورد اقوام پل و بانتو در برهه‌ای از تاریخ باشد؛ بخصوص اینکه در واژگان نیز اثر چنین برخوردی را مشاهده می‌کنیم. مثلاً در زبان پولار، *nyama* به مفهوم «گوشت»، در زبان فولفولده، *nyamdu* به مفهوم «خوراکی» و *nyamugo* فعل «خوردن» است. ریشهٔ *nyam* با کلمهٔ *nyama* به معنای «گوشت» در زبانهای بانتو، بخصوص سواحلی، قابل مقایسه است. بین زبانهای پل

---

1. Conakry

۲. Abidjan ، پایتخت جمهوری ساحل عاج، جامعهٔ فرانسه، در قسمت جنوب شرقی جمهوری (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

۳. Cotonou، شهری در جمهوری بنین.

4. pullo
5. Fulbé
6. Pular
7. Fulfuldé
8. Fouta
9. FoutaToro

۱۰. ناحیه‌ای کوهستانی در شمال شرق گینه. (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

و بانتو، شباهتهایی نیز در شیوهٔ ساخت مشتقات فعل وجود دارد.

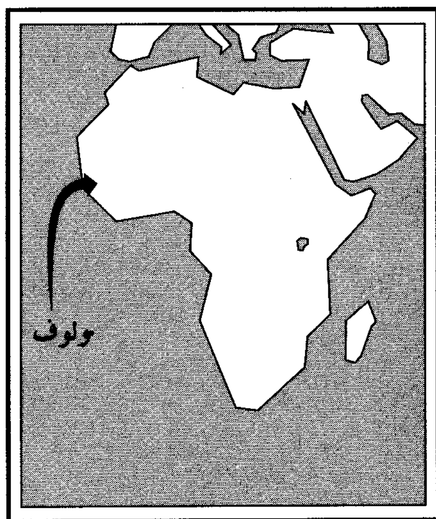
در واقع، بومیان توتسی در رواندا، اورونـدی، و ناحیهٔ کیوو در زئیر دارای مشخصات ظاهری سرزمین نیل هستند و زبان کیروندی آنان کاملاً از گروه بانتو است. این مسئله چیزی را اثبات نمی‌کند، اما مهاجرت اقوام یاد شده از مصر فرضیهٔ جالبی است که از قوت خاصی برخوردار است.

از سوی دیگر، زبان پل تأثیر عمیقی از زبانهایی چون ولوف، سرر، و دیوولایی[1] در سنگال پذیرفته است. این تأثیرپذیری در زمانهای بسیار دور صورت گرفته، زیرا زبانهای نامبرده تفاوتهای آشکاری با یکدیگر دارند. بنابر نظر برخی زبانشناسان، این زبانها با یکدیگر خویشاوند هستند.

ولوف

ولوف یکی از معدود زبانهای افریقایی است که پیشرفت فرهنگی آن غیرقابل انکار است. این زبان امروزه زبان ارتباطی بین اقوام مختلف سنگال است و نقش آن در این مورد روزبه‌روز افزایش می‌یابد. ولوف با ۲ میلیون نفر گویشور، ظاهراً ۸۰٪ جمعیت کشور را دربر می‌گیرد.

این مسئله یک مورد کاملاً استثنایی در افریقاست. نقش ارتباطی زبان ولوف، با توجه به دشواری فوق‌العادهٔ این زبان، مایهٔ شگفتی است. در واقع ارتباطها اغلب در سطح ابتدایی انجام می‌شود.



زبان ولوف اغلب با حروف عربی نوشته می‌شود، زیرا تقریباً اکثر گویشوران آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند. اما اخیراً از حروف لاتینی نیز استفاده می‌شود که قراردادهای آوایی آن به شیوهٔ زبانشناسان و متفاوت با قراردادهای آوایی در زبان فرانسوی است. برای کسی که زبان مادری او ولوف است و کاملاً با زبان فرانسوی آشنایی دارد، خواندن خط ولوف به شیوهٔ مزبور، مشکلات فراوانی ایجاد می‌کند.

زبان ولوف دارای ویژگیهای قدیمی زبان پل است: طبقات اسمی مشابه زبانهای بانتو در پسوندها وجود دارد، اما آثار این سیستم در پیشوندها نیز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال: لوف[2] نام منطقه‌ای است (در قرن ۱۴

---

۱. زبانهای دیولایی (Diola) و دیوولایی (Dioula) دو زبان جداگانه هستند.

2. Lof

نیز حکومت جولوف[1] وجود داشته است) که ساکنان آن را ولوف‌ها[2] تشکیل می‌دادند. (*wo* تغییر شکل پیشوند طبقاتی *ba* مربوط به جمع اشخاص در زبانهای بانتو است).

اشتقاق برخی از اسمها توسط تغییر همخوان آغازی، یادآور سیستم قدیم طبقات جنسی است. مثال:

fas (اسب) ← *pas* (اسب کوچک)

guy (درخت بائوباب) ← *buy* (میوهٔ درخت بائوباب)

زبان ولوف علاوه بر شیوه‌های متعدد و جالب اشتقاق افعال، دارای ویژگیهای خاص دیگری نیز هست:

● همگونی واکه‌ای مانند زبانهای ترکی، واکه عنصر صرفی فعل امر براساس واکه ریشه تغییر می‌کند.

صفات ملکی برای اول و دوم شخص، قبل از اسم و برای سوم شخص، پس از اسم قرار می‌گیرند. مثال:

suma kaas (لیوان من)

kaas am (لیوان او)

● کاربرد عبارت تأکیدی که به‌طور محسوسی با زبان فرانسوی مطابقت می‌کند «این من هستم که[3] ...».

هنگام ترک دیگران، به جای خداحافظی از عبارت *mangi dem* با مفهوم لغوی «من هستم که می‌روم» استفاده می‌شود.

زبان ولوف که از خویشاوندی دیرینه‌ای با زبان پل برخوردار است روابطی نیز با دیگر زبانهای منطقه مانند سرر، دیولایی، باساری، و ... دارد. همان‌گونه که در مثالهای زیر مشاهده می‌کنید، این خویشاوندی به هیچ وجه امکان برقراری ارتباط زبانی میان گویشوران را فراهم نمی‌سازد:

	ولوف	سرر	پل (پولار)
آب	*ndokh*	*fofi*	*ndiyam*
مرسی	*djeredjef*	*tchorka*	*ajaarama*
جاده	*tali*	*akat*	*laawol*

فقط تعداد معدودی از کلمات قابل برابرسازی هستند. به عنوان مثال، معادل کلمهٔ «زن» در زبان سرر *tev* برای مفرد و *rev* برای جمع است.

و در زبان پل: به ترتیب *debbo* و *rewbe* است؛ دو هجای پایانی، پسوندهای طبقات جنسی هستند.

زبانهای منده: بامبارا

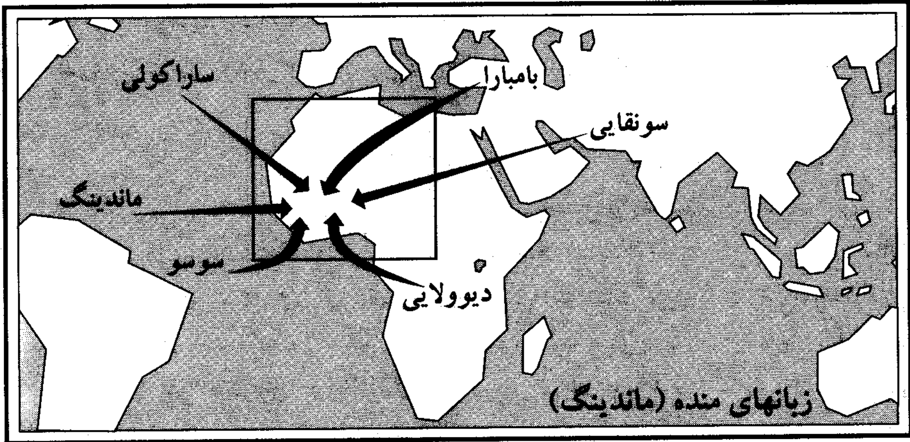
مسیر پل‌هاما را تا غرب افریقا برد، اما در بخش جنوبی، گروههای زبانی مهمی را باقی نهاد.

یکی از منسجم‌ترین این گروهها منده است که مرکز ثقل آن در مالی قرار دارد. زبانهای مهم این گروه عبارتند از:

● بامبارا که منطقهٔ بسیار وسیعی را در اطراف باماکو[4] دربر می‌گیرد. خویشاوند بسیار

---

1. Empire Djolof
2. Wolof
3. cést moi qui ... ; me voici qui
۴. Bamako، پایتخت کشور مالی



نزدیک آن، یعنی زبان دیوولایی (با زبان دیولایی در سنگال اشتباه نشود)، زبان ارتباطی مهمی در این منطقهٔ افریقایی و بخصوص ساحل عاج به شمار می‌آید. زبان دیوولایی در ساحل عاج به دلیل سادگی آن مورد استفادهٔ بازرگانان قرار دارد؛

- سوسو، زبان منطقهٔ کوناکری در جمهوری گینه؛
- ماندینگ با لهجه‌های گوناگون، بخصوص در کازامانس[1]، جنوب سنگال؛
- ساراکولی، که تلفظ دقیق‌تر آن سونینکه است، توسط قومی به کار گرفته می‌شود که محل سکونت آن بخش علیای درّهٔ رود سنگال[2] است، یعنی از جنوب موریتانی (منطقهٔ گیدیماکا)[3] و غرب مالی (اطراف کیز)،[4] تا شرق کشور سنگال را دربرمی‌گیرد؛ نام مرکز آن تامباکوندی[5] به طور یکدست ساراکولی است.

به استثنای ساراکولی که دارای واژگان متفاوتی است، همگی این زبانها بسیار نزدیک به یکدیگرند؛ خویشاوندی این زبانها شاید بیشتر از گروه زبانهای لاتینی باشد.

زبانهای منده نسبتاً ساده هستند؛ در هر حال، دشواری این زبانها قابل قیاس با زبانهایی چون پل یا ولوف نیست، زیرا فاقد جمع بی‌قاعده یا اصولاً فاقد جمع و فاقد سیستم طبقات جنسی اسمها هستند، البته به استثنای موارد جزئی و نامحسوس.

دستگاه آهنگ نیز در صورت وجود، در مراحل بسیار ابتدایی است.

مجموع گویشوران گروه زبانی فوق در حدود ۶ میلیون نفر است. اکثریت قریب به اتفاق کارگران مهاجر افریقایی در کشور فرانسه را اقوام ساراکولی، بامبارا، و توکولُر تشکیل می‌دهند.

زبان دیگری که در سواحل رودخانه نیجر، تقریباً از گائو[6] در مالی تا شمال بنین رایج است متعلق به همین گروه است. نام این زبان براساس لهجه‌های مختلف تفاوت می‌کند: سونقایی در

---

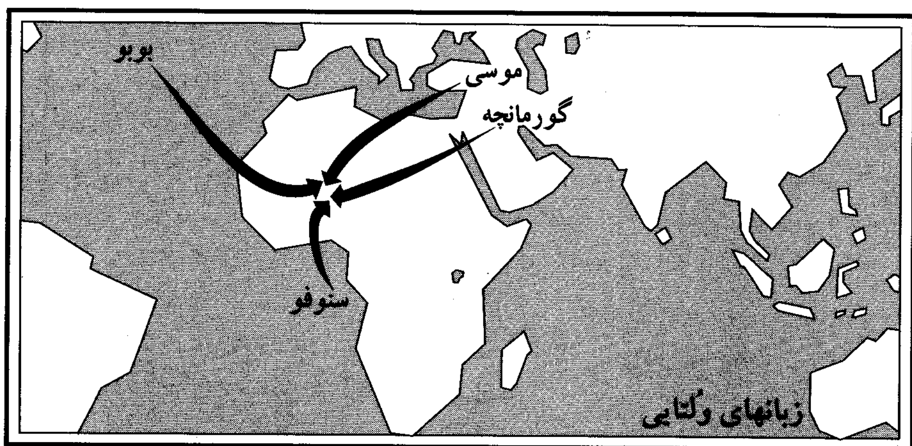
1. casamance
2. Fleuve sévégal
3. Guidimaka
4. kayes
5. Tambacoundé
6. Gao

مالی ــ قوم سونقایی در قرن ۱۵ حکومت مشهوری را پایه‌گذاری کردند ــ ، جرمایی یا زرمایی[1] در نیجر و داندی در بنین. در این گونه زبانها نیز اثری از سیستم طبقات جنسی اسمها دیده نمی‌شود.

زبانهای ولتایی: موسی‌ها[2]

در شرق قلمرو گروه منده، یعنی پیرامون ولتای علیا، گروه زبانهای ولتایی دیده می‌شود. موسی عمده‌ترین زبان این گروه، متعلق به قوم فعالی است که با ۳ میلیون نفر جمعیت به طور متراکم در اطراف واگادوگو[3] سکونت دارند. امپراتور سنتی آنها مورونابا[4] نام دارد. بسیاری از موسی‌ها به طور موقت به ساحل عاج مهاجرت می‌کنند؛ در این کشور امکانات اشتغال از سطح بالاتری برخوردار است.

در زبانهای ولتایی نیز سیستم طبقات جنسی زبانهای بانتو مشاهده می‌گردد؛ اما مانند زبان پل، طبقات جنسی توسط پسوندها مشخص می‌شوند (به عنوان مثال: *mo - re*، *mo - si*، *mo - ro*). این طبقات جنسی بویژه در گورمانچ، زبان قوم گورما[5] در جنوب شرقی ولتای علیا، دیده می‌شود. زبان بوبو که در بوبودیولاسو[6] به آن حرف می‌زنند از این گروه است. زبان مهم ولتایی در شمال ساحل عاج سنوفو نام دارد. نام مرکز قلمرو زبان سنوفو، یعنی فرکسدوگو[7] ولتایی نیست و مانند واگادوگو براساس کلمهٔ منده *dougou* (به معنای «روستا») ساخته شده است.



1. zerma
2. les mossi
۳. ouagadougou، پایتخت کشور ولتای علیا (بورکینافاسو).
4. moronaba
5. gourma
۶. Boabo-Dioulasso، منطقه‌ای در ولتای علیا (بورکینافاسو).
۷. Ferkessedougou، منطقه‌ای در ساحل عاج

زبانهای خلیج گینه

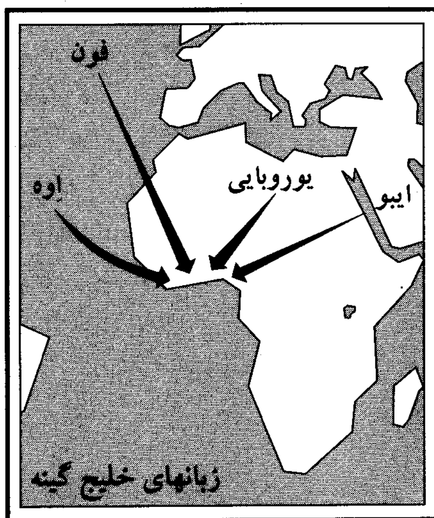
در جنوب قلمرو زبانهایی که به آن پرداختیم، سرزمینی تا ۳۰۰ کیلومتر در امتداد خلیج‌گینه، از لیبریا تا دلتای رود نیجر، قلمرو گروه زبانی بسیار متنوعی گسترده است که ویژگی آن تک‌هجایی بودن و برخورداری از سیستم بسیار مهم نواختها است.

تصور نکنید که ما در بررسی زبانها دچار اشتباه شده‌ایم! در اینجا صحبت از زبان چینی نیست، اما مشاهدهٔ شباهت اصولی بین این زبانهای افریقایی و زبانهای نواخت‌بری که مرکز ثقل آنها در اطراف چین قرار دارد، بسیار شایان توجه است.

البته هیچ‌گونه ارتباط زبانشناختی بین این دو گروه وجود ندارد؛ منتها ملاحظه می‌شود که ملل گوناگون به رغم فقدان هرگونه برخورد، و با هزاران کیلومتر فاصله، ممکن است از ساختارهای زبانی مشابهی برخوردار باشند.

زبانهای نواخت‌بر فوق تفاوت زیادی با زبانهای مجاور خود دارند و در یک گروه جداگانه طبقه‌بندی می‌شوند؛ زیرا زبانهای مجاور آنها یا دستگاه آهنگ بسیار ضعیفی دارند یا اصلاً فاقد آن هستند.

با وجود این، این‌گونه زبانها گروه متجانسی را تشکیل نمی‌دهند. مجموع زبانهای خلیج گینه متجاوز از ۱۰۰ زبان است، اما این تعداد به زیرگروههای متعددی تقسیم می‌شود که خویشاوندی آشکاری دارند.



از جمله:

- زبانهای کرو در جنوب غربی ساحل عاج و لیبریه که تعداد آنها به ۲۰ می‌رسد: گستردگی و اهمیت فرهنگی این‌گونه زبانها ناچیز است (حدود ۴۰۰ هزار گویشور در ساحل عاج و ۷۰۰ هزار نفر در لیبریه).
- زبانهای کوایی که از درخشش بسیار برخوردارند. هیچ‌کسی به زبان کوایی حرف نمی‌زند، بلکه این نام ژنریک به حدود ۴۰ زبان گوناگون اطلاق می‌شود که قلمرو آنها از مرکز ساحل عاج تا نیجریه امتداد دارد.

خاستگاه گروه زبانی فوق به حکومت پادشاهی آجاها[1] مربوط می‌شود که در قرن چهاردهم میلادی در جنوب مناطق کنونی توگو و بنین مستقر بوده است.

1. royaume Adja

زبان حکومت یاد شده، به نام تادو، که اکنون نابود شده است، تغییر یافته و زبانهای زیر از آن پدید آمده‌اند: «اوه» با حدود ۲ میلیون گویشور، در منطقه‌ای به کار می‌رود که بخشی از آن به غنا و بخشی دیگر به توگو تعلق دارد؛ «گن» که زبان کشور بنین است و خویشاوند نزدیک اوه شمرده می‌شود؛ و «فون» مهمترین زبان جنوب کشور بنین.

در غرب منطقه، زبانهای جنوب غنا مانند تویی (با ۴ میلیون گویشور) و فانتی، خویشاوندان دورتر زبانهای نامبرده شمرده می‌شوند.

درون مرزهای ساحل عاج، زبانهای دیگری مانند اشانتی، آگنی، و بائولی یافت می‌شوند که همگی اهمیتی نسبی دارند و خویشاوندان گروه زبانی فوق به شمار می‌آیند. آقای هوفوئه بواینی،[1] رئیس جمهور ساحل عاج، دارای قومیت بائولی است.

● در شرق منطقه، زبانهای جنوب نیجریه که مهمترین آنها زبان یوروبایی است، خویشاوندی چندانی با زبانهای فوق ندارند. در هر حال، این‌گونه زبانها دارای واژگان بسیار متفاوت و دستگاه آهنگ مشخصی هستند. پس از زبان یوروبایی با حدود ۱۶ میلیون گویشور، که گروه کوچکی از آنها در بنین زندگی می‌کنند، مهمترین زبان این گروه ایبو (یا ایگبو[2]) با حدود ۸ میلیون نفر گویشور است. ایبوها عامل تجزیهٔ بیافرا[3] از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ بودند.

زبان ایبو در انوگو[4]، در جنوب مرکزی نیجریه، یعنی شرق قلمرو زبان یوروبایی، به کار می‌رود.

● کمی آن‌طرف‌تر در شرق منطقه، یعنی در دلتای رودخانهٔ نیجر، ۴ میلیون نفر به یک زبان نواخت‌بر دیگر به نام «افی» یا «ای‌بی‌بیو» حرف می‌زنند؛ این زبان بیشتر زیر عنوان «کالاباری» که نام شهر مهم این منطقه است، شناخته می‌شود.

ما در اینجا فقط به ذکر زبانهای اصلی می‌پردازیم؛ اما در همین گروه، زبانهای دیگری نیز وجود دارند که بین زبانهای نامبرده قرار می‌گیرند.

● داخل مرزهای کشور کامرون، زیر عنوان کلی «بامیلکه»، زبانهای میانجی بین زبانهای بانتو و زبانهای خلیج گینه، دیده می‌شوند.

بامیلکه احتمالاً همان کلمهٔ *M'ba likéoo* به معنای «درّه‌نشینها» است که به وسیلهٔ استعمارگران تغییر شکل یافته است. این نام به مجموعهٔ قبایلی داده شده که پایبند سنّتهای بسیار، از جمله آیین تکریم جمجمهٔ اجداد خود، هستند. اینان بازرگانان زبردستی‌اند که در جامعهٔ کامرون، نقش بسیار مهمی دارند.

1. Houphouët- Boigny
2. igbo
3. Biafra
4. Énugu

زبانهای بین نیجریه و کنیا

بین قلمرو زبانهای بانتو در جنوب و صحرا در شمال افریقا، و از سوی دیگر بین نیجریه در غرب و کنیا یا اتیوپی در شرق، منطقه‌ای وجود دارد که شرایط آن نسبت به دیگر مناطق قارهٔ افریقا ابهام بسیار دارد.

گروه بانتو به طور کلی مناطق جنگلی را دربرمی‌گیرد و عملاً به‌هیچ رو، ورود زبانهای خارجی را نمی‌پذیرد. اما در چمنزارها یا استپ‌های شمال، جریان تهاجمات و تبادلات زبانهای مختلف میدان وسیعی یافته و برخلاف شرایط ساحل افریقا در غرب، هیچ حکومت بزرگی تاکنون در این مناطق برقرار نشده است؛ بخصوص به همین دلیل، ساختار زبانشناختی شرایط بسیار درهمی دارد.

به منظور ارائهٔ طرح کلی در این زمینه، می‌توان گفت که نوعی پیوستگی بین گروههای زبانی فوق وجود دارد، به طوری که گروههای مختلف یکی پس از دیگری در کنار هم قرار می‌گیرند، بدون اینکه فاصله‌ای بین آنها بیفتد: هر روستا روی زبان روستای مجاور خود تأثیر گذاشته است و، به همین ترتیب، تا آخرین زبان گروه که با زبان چند روستا آن سوتر، تفاوت بسیار دارد.

زبانشناسان در این منطقه زبانهای زیر را شناسایی می‌کنند: زبانهای «فلات مرکزی افریقا» و زبانهای سودان شرقی، شمالی، و جنوبی.

در اینجا نمی‌خواهیم به شرح این‌گونه زبانها بپردازیم، زیرا اهمیت آنها از نظر تعداد گویشوران و به لحاظ فرهنگی بسیار ناچیز است و به علاوه، همان‌گونه که دیدیم، این زبانها مرزهای مشخصی ندارند.

با این حال، ذکر چند مورد شایان توجه است:

- در جمهوری افریقای مرکزی زبانی متعلق به‌گروه اوبانگی وجود دارد که در بخش عمدهٔ این کشور، به عنوان زبان میانجی به کار می‌رود. این زبان سانگو نام دارد ــ و یک میلیون نفر از مردم کشور به آن حرف می‌زنند یا با آن آشنایی دارند.

از نظر زبانشناختی، سانگو ــ که زبان جدیدی است، اما از این پس در خانواده‌های فراوانی مورد استفاده قرار می‌گیرد ــ در واقع یک زبان کرئول (زبان مادری آمیخته)[1] شمرده می‌شود.

زبان سانگو مانند دیگر زبانهای انتقالی، دارای دستور بسیار ساده‌ای است. این زبان شامل سه نواخت زیر، بم، و متوسط است که نسبت به نواختهای زبانهای خلیج گینه اهمیت کمتری دارند.

سانگو تعدادی واژه از زبان فرانسوی وام گرفته است مانند:

sava (ça va: سلامت و سرحال)؛

eski ([2]*est -ce que*)؛ *ilfo* ([3]*il faut*)

۱. در مورد زبانهای پیچین (زبانهای آمیخته) و زبانهای کرئول (زبانهای مادری آمیخته) ← کتاب حاضر، ص ۳۸۷.

۲. آیا ۳. باید

زبان سانگو امروزه در برنامه‌های رادیویی جمهوری مرکزی افریقا بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد و در نهایت قادر خواهد بود در کنار زبان فرانسوی به موقعیت زبان ملی دست یابد.

● گروه زبانهای نیلی شامل دهها زبان گوناگون می‌شود که در امتداد رود نیل، از آسوان[1] تا مرکز کنیا به کار می‌روند.

مهمترین زبان این گروه، نوبه‌ای با حدود یک میلیون گویشور است. زبان نوبه‌ای تاحدودی با زبان توبودر تیبستی[2]، در شمال چاد، و زبان کانوری یا باری‌باری در ساحل غربی دریاچهٔ چاد خویشاوندی زبانشناختی دارد.

در آخرین بخش منطقهٔ جغرافیایی یاد شده، زبان دیگری به نام ماسایی نیز با خویشاوندی دورتر، متعلق به همین گروه به کار می‌رود. گویشوران زبان ماسایی را چادرنشینانی تشکیل می‌دهند که بسیار مورد توجه گروههای عکاسی در کنیا هستند.

زبان کاراموجونگ‌ها[3] که قربانی قحطی عظیم سال ۱۹۸۰ اوگاندا هنستند، نیز وابسته به این گروه است.

این زبانها دارای سیستم طبقات جنسی بسیار محدودی هستند؛ وجود نواختها بندرت دیده می‌شود؛ عدد پس از اسم اشیای مورد شمارش قرار می‌گیرد.

هوسایی

برای پایان دادن به بررسی پیرامون زبانهای بزرگ افریقایی، در اینجا از زبان هوسایی که از نظر تعداد گویشوران مهمترین زبان افریقایی شمرده می‌شود، سخن می‌گوییم.

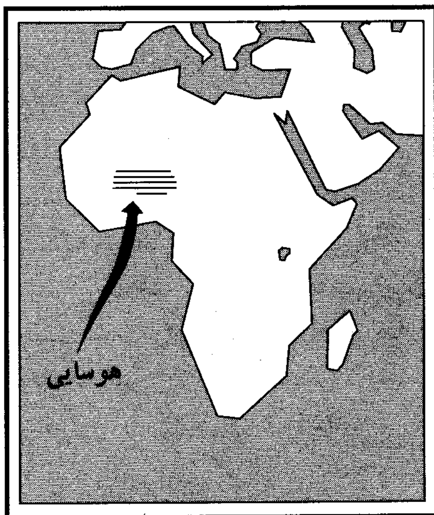
زبان هوسایی که حدود ۲۵ میلیون گویشور در شمال نیجریه و نیجر دارد، به عنوان زبان میانجی برای بازرگانان، حتی در ساحل عاج و منطقهٔ استوایی افریقا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از این نظر، امتیاز زبان هوسایی، بخصوص در مقایسه با دشواری فوق‌العادهٔ زبان یوروبایی و دیگر زبانهای جنوب نیجریه، سادگی نسبی آن است که با شرایط زبان دیوولایی مقایسه می‌شود.

با این حال، زبان هوسایی از نظر زبانشناختی، بسیار منزوی یا دست کم بسیار خالص و اصیل است. زبان هوسایی خویشاوندان زیادی در مرکز نیجریه یا شمال کامرون دارد، از جمله: توپوری[4] در کامرون در مرز چاد، یا زبانهای کیردی ــ مانند مندری ــ در ارتفاعات بسیار زیبای آداماوا[5]. گویشوران زبانهای فوق را اقوامی تشکیل می‌دهند که از نظر جمعیت بسیار ناچیز و گاه بسیار بدوی هستند.

بنابراین، زبان هوسایی از نظر تعداد گویشوران و نیز درخشش فرهنگی آن، یک مورد کاملاً استثنایی شمرده می‌شود. این زبان

1. Assouan 2. Tibesti
3. Les karamojong 4. toupouri
5. Adamawa



یکی از ۴ یا ۵ زبان افریقای سیاه است که دارای روزنامه است، با نام *Gaskiya ta fi kwabo* (یعنی: حقیقت با ارزش‌تر از پول است).

مرکز فرهنگی زبان هوسایی، کانو[1]، شهری واقع در شمال نیجریه با بیش از یک میلیون نفر سکنه است. این شهر حدود هزار سال پیش بنا شده و هنوز هم آثار خاکریزهای قدیم آن باقی مانده است.

اکثریت قریب به اتفاق گویشوران زبان هوسایی را مسلمانان تشکیل می‌دهند، اما این زبان امروزه، عملاً با حروف عربی نوشته نمی‌شود.

هوسایی پیش از آنکه نام قوم باشد، نام یک زبان است: زیرا بین هوسایی‌ها نسبتاً عدم تجانس وجود دارد. آنها در چهار قرن پیش هفت حکومت پادشاهی در شمال نیجریه تأسیس کرده‌اند، اما قلمرو زبان هوسایی از مرزهای فوق بسیار فراتر رفته است.

زبان هوسایی به دلیل تشابهات گیج‌کنندهٔ آن با زبانهای کوشی یا حتی سامی، همواره مشکلاتی برای زبانشناسان دربرداشته است. به علاوه، زبان عربی که زبان مذهبی مسلمانان است، واژگان این زبان را اشباع کرده است. به مثال‌های صفحه ۳۸۶ توجه کنید.

نمونه‌هایی از زبانهای افریقایی

به منظور ارائهٔ دقیق‌تر تنوع زبانهای افریقایی، ما پنج زبان را انتخاب کردیم که دارای بیشترین تعداد گویشور و برای فرانسوی‌زبانان بسیار آشناست. سواحلی، پل، بامبارا، یوروبایی، و هوسایی.

انتخاب زبان سواحلی به عنوان نمونهٔ بارز گروه بانتو، ممکن است از نظر زبانشناختی قابل ایراد باشد: زیرا این زبان ساده شده و واژگان آن از کلمات عربی اشباع شده است. با این حال، اهمیت زبان سواحلی از نظر سیاسی موجب انتخاب آن شده است.

1. Kano

یک زبان بانتو: سواحلی

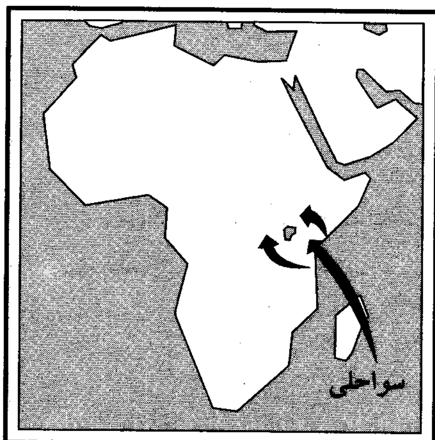
زبان سواحلی معروفترین زبان بانتو و در ضمن دارای بیشترین تعداد گویشور در این گروه است. با وجود شرایط خاص زبان سواحلی که ناشی از وفور واژگان عربی در این زبان است، ما آن را به عنوان نمونهٔ بارز زبانهای گروه بانتو بررسی می‌کنیم.

به علاوه، امتیاز زبان سواحلی، مانند دیگر زبانهای میانجی که توسط گویشوران زبانهای گوناگون مورد استفاده قرار می‌گیرند، در سادگی آن است.

نام سواحلی از کلمهٔ عربی ساحل گرفته شده است. و منظور از آن سواحل شرقی افریقا و نیز اطراف صحراست.

ویژگیهای اصلی زبان سواحلی عبارتند از:

- سیستم طبقات جنسی با استفاده از پیشوندها، به عنوان ویژگی کلی زبانهای بانتو، اسمها به کمک یک پیشوند به طبقات جنسی مختلف تقسیم می‌شوند. این پیشوندها در جمع تغییر می‌کنند؛



- زبان سواحلی دارای ۸ طبقهٔ جنسی است و دیگر زبانهای بانتو، مانند کیروندی، حتی شامل ۱۹ طبقه می‌شوند؛
- سیستم تصریفی بسیار کامل افعال که در آن، به کمک پسوندها، یک سری افعال اشتقاقی ساخته می‌شود. سیستم طبقات جنسی اسمها و نیز سیستم تصریفی افعال به دلیل منحصر به فرد بودن آنها، با جزئیات بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرند.

طبقات جنسی اسمها

طبقات جنسی بامقولات کاملاً مشخص اسمها مطابقت نمی‌کنند: از جمله طبقات جنسی،می‌توان از مشخص‌ترین آنها، یعنی طبقهٔ انسانها، طبقهٔ مایعات، و جز آن نام برد. اما تشخیص طبقهٔ جنسی یک اسم فقط با توجه به کاربرد آن امکانپذیر است؛ همان‌گونه که در زبان فرانسوی، فقط با کاربرد کلمه قادر به تشخیص جنس آن (مذکر یا مؤنث) هستیم. جنس اسمها نیز در زبان فرانسوی شباهت بسیار با طبقات جنسی زبانهای بانتو دارد: هر طبقهٔ جنسی توسط یک پیشوند مشخص می‌شود و در جمع، این پیشوند تغییر می‌کند. می‌توان گفت که کلمات فرانسوی به دو طبقهٔ جنسی تقسیم می‌شوند: مذکر با پیشوند *le* و مؤنث با پیشوند *la* که هر دو طبقه در جمع از پیشوند *les* استفاده می‌کنند. در واقع، زبان فرانسوی دارای نوعی

سیستم طبقات جنسی است که بسیار ساده شده است.

به همین ترتیب، در زبان سواحلی، ریشهٔ کلمه «مرد» *ntu*، پیشوند مفرد: *mu*، و پیشوند جمع: *ba* است. «یک مرد» *muntu* و «مردها» *bantu* است. این کلمه، ریشهٔ نام این گروه است (زبانهای بانتو).

کاربرد سیستم طبقات جنسی فوق از قوت زیادی برخوردار است؛ طبقات جنسی عملاً در همهٔ کلماتی که با اسم در ارتباطند، مانند صفت، ضمیر، و فعل اثر می‌گذارد. به عنوان مثال، در زبان سواحلی *kiti* (= صندلی) به طبقهٔ جنسی *ki* تعلق دارد که در جمع به *vi* تبدیل می‌شود: «این صندلی بزرگ شکسته شده است»: *kiti kile kikubwa kimevunjika.*

صفت اشارهٔ «*le*»، صفت (بزرگ): *kubwa*، و فعل (شکستن): *vunja*، پیشوند طبقهٔ جنسی «صندلی» *ki* را می‌پذیرند. کلمهٔ *kimevunjika* به این ترتیب تجزیه می‌شود: *ki* : پیشوند طبقهٔ جنسی بیانگر این است که فاعل به طبقهٔ *ki* تعلق دارد؛ *me* ، علامت ماضی نقلی؛ *vunj* : بن فعل به مفهوم «شکستن»؛ *ika* : پسوند فعلی مربوط به «مجهول» یا نتیجهٔ عمل ــ مفهوم کلمهٔ مزبور در مجموع عبارت است از: «شکسته است».

همین جمله در جمع به این ترتیب خواهد بود: (این صندلیهای بزرگ شکسته شده‌اند) *viti vile vikubwa vimevunjika.*

ملاحظه می‌کنید که در جمله‌های فرانسوی، مانند زبان سواحلی، جمع در صفت اشاره، اسم، صفت، و فعل تغییر ایجاد می‌کند؛ اما چنین تغییراتی فقط در املا مشاهده می‌شود: تلفظ دو عبارت زیر *grande chaise cassée*[1] یا *grandes chaises cassées*[2] تفاوتی با یکدیگر ندارند. اما علامت جمع در زبان سواحلی مشخص‌تر و اصولی‌تر است.

شایان توجه است که این سیستم طبقات جنسی در تطابق با کلمات خارجی، از توان بسیار برخوردار است. مثلاً کلمهٔ عربی‌الاصل *kitabu* (کتاب) متعلق به طبقهٔ جنسی *ki* است که در نتیجه، در جمع به *vitabu* تبدیل می‌شود. این کلمه برای متکلمان زبان عربی که با آوای *v* (و) آشنایی ندارند، بسیار گیج‌کننده است.

سیستم افعال

افعال زبان سواحلی نامتغیر هستند، اما یک سری پیشوند به بن فعل افزوده می‌شود که بترتیب بیانگر موارد زیر است:

فاعل؛

زمان فعل؛

موصول، (در صورت لزوم)؛

مفعول.

گاهی نیز پسوندهای مربوط به افعال مشتق به موارد بالا افزوده می‌شود.

سیستم فوق برای یک فرانسوی چندان

---

۱. صندلیهای بزرگ شکسته

۲. صندلی بزرگ شکسته

گیج‌کننده نیست و می‌توان گروه فعلی مورد نظر را در ذهن تجزیه کرد، زیرا املای سواحلی، بن فعل را از وندهای آن تفکیک نمی‌کند.

بجز ویژگی مزبور، افعال زبان سواحلی به طور محسوسی مانند زبان فرانسوی ساخته می‌شوند، اما مسلماً نوشتن جملهٔ «jeneluiaipasdit[۱]» یا «jenysuispasallé[۲]» در یک کلمه، در آغاز کمی دشوار به نظر می‌رسد.

به یک مثال از زبان سواحلی توجه کنید: جملهٔ *hatujui alikokwenda* به معنای «ما نمی‌دانیم او کجا رفته است»، به این ترتیب تجزیه می‌شود: *hatu*: ضمیر منفی زمان حال مربوط به اول شخص جمع (این ویژگی نسبت به زبانهایی که ما می‌شناسیم، بسیار منحصر به فرد است)؛ *jui* : فعل «دانستن». بنابراین، *hatujui* یعنی : «ما نمی‌دانیم». *Alikokwenda* به عناصر زیر تجزیه می‌شود: *a* : علامت فاعل سوم شخص مفرد که در مجموع، معادل ضمیرشخصی "*il*" (=او) در زبان فرانسوی است؛ *li* : علامت ماضی؛ *ko* : بیانگر جهت نامعین (قابل مقایسه با ضمیر قیدی "*y*" در زبان فرانسوی: «*j'y vais*[۳]»)؛ *kulenda* : فعل «رفتن».

بنابراین، مفهوم کلی عبارت این است: جایی که او رفته است؟ «(کجا رفته است)»؟

پس، خواندن یک متن سواحلی، مبتنی بر تجزیهٔ کلمات و بویژه افعال، به عناصر سادهٔ آن است؛ براساس سیستم طبقات جنسی، بسادگی می‌توان اسم را به صفتش یا فعل را به فاعل آن ربط داد. البته برای جست و جوی یک کلمه در فرهنگ لغات، تسلط به سیستم مزبور الزامی است، زیرا کلمه پس از عناصر پیشوندی آن قرار می‌گیرد.

تعداد پسوندهای مربوط به افعال مشتق بسیار زیاد است.

مثال:

- *wa* برای مجهول؛
- *sha* برای افعال سببی: از فعل *kwenda* (رفتن)، فعل سببی *kwendesha* (وادار به رفتن کردن، یعنی: راهنمایی کردن) ساخته می‌شود؛
- *ana* برای افعال انعکاسی.

برای ساخت افعال متضاد، کافی است که یک حرف پایانی فعل را تغییر دهیم.[۴]

به عنوان مثال:

بستن: *funga*؛ باز کردن : *fungua*؛

بوی بد داشتن : *nuka*؛ بوی خوب داشتن : *nukia*؛

بردن: *hama*؛ آوردن: *hamia*.

* * *

ساختار فوق در مجموع زبانهای بانتو بسیار عمومیت دارد و در برخی زبانها، مانند کیروندی بسیار پیچیده‌تر است. در این مورد، می‌توانید به فصل مربوط به دستور (مبحث

---

۱. Je ne lui ai pas dit، (من آن را به او نگفتم).
۲. Je n'y suis pas allè، (من به آنجا نرفته‌ام).
۳. من به آنجا می‌روم
۴. چنانکه در مثالها خواهیم دید، حرف پایانی تغییر نمی‌کند، بلکه واکه‌ای پس از آخرین همخوان اضافه می‌شود. ـ و.

افعال) مراجعه کنید.

در زبانهای دیگر که دارای نواخت هستند، مانند بولو در کامرون، برای ساخت افعال متضاد، به جای تغییر واکهٔ پایانی،[1] از تغییر نواخت یک جزء استفاده می‌شود. مثلاً «من می‌دانم» و «من نمی‌دانم» هر دو با عبارت *me a yem* بیان می‌شود.

فقط در جملهٔ مثبت، نواخت *a* عادی و در جملهٔ منفی، نواخت آن افتان است.

پُل

مطالعهٔ زبان پل از گیرایی خاصی برخوردار است، زیر این زبان از ریشه‌های دور خود، که احتمالاً به مصر مربوط می‌شود، و نیز از زبانهایی که طی مهاجرت معجزآسای قوم پل با آنها در تماس بوده، آثاری را حفظ کرده است.

در این زمینه، کار چندانی انجام نشده است و هنوز هم مسائل شگفتی در پیش‌روی زبانشناسان و تاریخنویسان خودنمایی می‌کند و امکان دستیابی به کشفیات روشن و قطعی وجود ندارد.

قبل از پرداختن به فرضیات جسورانه، لازم است شرایط درونی زبان به طور اجمال بررسی شود.

* * *

مشخص‌ترین ویژگی زبان پل، سیستم طبقات جنسی اسمها مانند زبانهای بانتو است. اما بر خلاف زبانهای بانتو، به جای پیشوندها، از پسوندها برای تعیین طبقات جنسی استفاده می‌شود. تعداد طبقات جنسی این زبان قابل بحث است و می‌توان آن را بیش از ۱۵ طبقه دانست.

همان‌گونه که ملاحظه کردیم، نقش پسوند طبقات جنسی تا حدودی مشابه نقش حرف تعریف در زبان فرانسوی است. این پسوندها به عنوان ضمیر درنظر گرفته می‌شوند: بنابراین ۱۴ ضمیر مربوط به طبقات جنسی گوناگون در مفرد و ۲ ضمیر مربوط به طبقات جنسی در جمع وجود دارد.

ویژگی دیگر منحصر به فرد در زبان پل این است که برای تبدیل اسم مفرد به جمع، از تغییر همخوان آغازی استفاده می‌شود؛ بنابراین، به طور همزمان دو نوع تغییر، یکی در همخوان آغازی و دیگری در پسوند طبقات جنسی، صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، کلمه غیرقابل شناسایی خواهد بود.

به عنوان مثال، به یک فرد پل، *pullo* (پولو) گفته می‌شود (که ریشهٔ کلمه پل است)، اما در جمع *p* به *f* و پسوند طبقات جنسی *o* به *BE* تبدیل می‌شود و همین کلمه در جمع *fulbe* (فولبه) است.

همچنین، «یک مرد» *gorko* و «مردها» *worbe* است.

---

۱. ← پابرگ پیشین. ـ و.

جایگزینی همخوان بین مفرد و جمع اسامی اشخاص، اغلب برای اسامی اشیا یا حیوانات در جهت معکوس صورت می‌گیرد.

به عنوان مثال، در کلمهٔ فوق، *G* مفرد در جمع به *w* تبدیل می‌شود؛ اما کلمهٔ *wuro* (دهکده) در جمع به *gure* تغییر می‌کند.

با توجه به استثنائات فراوان در این مورد، باید گفت که بهتر است اسم و جمع آن را به طور همزمان آموخت:

lingu (ماهی)، جمع: *liddi*

lumo (بازار)، جمع: *lube*

debbo (زن)، جمع: *rewbe*

suda (خانه)، جمع: *shudi*

مانند دیگر زبانهای دارای طبقات جنسی، صفت که پس از اسم قرار می‌گیرد، چه از نظر همخوان آغازی و چه از نظر پسوند، با طبقهٔ جنسی اسم مورد نظر تطابق می‌یابد.

در مورد اسامی اعداد نیز به همین ترتیب عمل می‌شود:

nagge wote: یک گاو ماده (*nagge*: گاو ماده)

ngari gon: یک گاو نر (*ngari*: گاو نر)

derewol gotol: یک کاغذ (*derewd*: کاغذ)

افعال زبان پل دارای یک مصدر هستند که در لهجهٔ شرقی (نیجریه و کامرون) با پایانهٔ *go-* و در لهجهٔ غربی (گینه، سنگال) با پایانهٔ *de-* مشخص می‌شود.

زمان افعال با افزودن پایانه‌های گوناگون به بن فعل مشخص می‌شود.

یک سری دیگر از پایانه‌ها در ساختهای منفی به کار می‌رود.

شخص فعل با ضمیر شخصی بیان می‌شود؛ اما فعل در هر حال نامتغیر باقی می‌ماند: با این استثنا که همخوان آغازی فعل، براساس مفرد یا جمع بودن فاعل، دچار تغییر می‌شود.

مثال:

من می‌فهمم: *mi fama*

تو می‌فهمی: *a fama*

ما می‌فهمیم: *min pama* (با تغییر همخوان آغازی فعل)

من نمی‌فهمم: *mi famata*

من فهمیدم: *mi fami*

شما فهمیدید: *on pami*

من نفهمیدم: *mi famay*

شایان ذکر است که فعل «فهمیدن» از زبان عربی وام گرفته شده است، اما به عنوان یک فعل خالص پل، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ساختهای فعلی فوق حاوی قواعد تکیه‌پردازی هستند. در برخی موارد، تکیه‌ها به‌تنهایی موجب تمایز دو ساخت فعلی هستند. این مورد تا حدودی مشابه زبان اسپانیایی است. در این زبان، فقط تکیه‌ها موجب تمایز اول شخص مفرد زمان حال اخباری از سوم شخص ماضی ساده می‌شود (*hablo*: من حرف می‌زنم؛ *habló*: او حرف زد).

پسوندهای دیگر به ساخت افعال مشتق مانند: سببی، انعکاسی، تأکیدی و ... کمک می‌کنند.

به عنوان مثال، پسوند *n* موجب ساخت

افعال سببی است:

او دانست (شناخت): *o andi*

او شناساند: *o andini*

پسوند *t*گاه بیانگر عمل متضاد است:

بازکردن: *mabbugo*

بستن: *mabbitugo*

دادن: *okkugo*

پس دادن: *okkitugo*

پسوند *kini* به مفهوم «ادعاکردن» است:

او دانست: *o andi*

او ادعا کرد که می‌داند: *o andikini*

* * *

ترتیب کلمات در جملات ساده به این شکل است:

فاعل + فعل + مفعول غیرمستقیم + مفعول مستقیم

عدد پس از اسم شیء مورد شمارش به کار می‌رود.

دستگاه‌شمار بر مبنای ۵ است.

زبان پل از حروف اضافهٔ پیشایند استفاده می‌کند و گاه برای تصریح مفهوم، دو حرف اضافهٔ پیاپی را به کار می‌برد.

* * *

مثالهای فوق از لهجهٔ شرقی به نام فولفولده فونانجری[1] گرفته شده‌اند. فولفولده نام محلی زبان پل است. لهجهٔ غربی به نام پولار تفاوت چندانی با آن ندارد؛ تفاوتهای موجود به پایانهٔ مصدرها و چند تغییر جزئی در حروف آغازی مربوط می‌شود. ارتباط زبانی گویشوران لهجه‌های مزبور بسادگی امکانپذیر است. با این حال، در کنار این زبان که کاربرد عمومی دارد، یک زبان ادبی پل نیز وجود دارد که گاه نقش زبان رمزی را بازی می‌کند؛ در زبان مزبور از میان‌وندها استفاده می‌شود.

پل که زبان فوق‌العاده دشواری است، توسط گویشوران دیگر زبانهایی که با آن در تماس هستند، ساده شده است. بنابراین، یک زبان پیجین (آمیخته) از زبان پل به وجود آمده است.

ویژگی عجیب زبان پل در این است که با وجود حضور قوم پل در کشورهای گوناگونی مانند گینه و کامرون، این زبان تجانس خود را حفظ کرده است.

ویژگی مزبور بخصوص از این نظر مایهٔ شگفتی است که زبان پل در مقابل آمیختگی زبانی مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد؛ زبانهای ولوف و سرر که خویشاوندی زبانشناختی آنها با زبان پل شناخته شده است، گواه این مسئله هستند.

وجود سیستم طبقات جنسی اسمها در زبان پل نیز ممکن است ناشی از آمیختگی این زبان با زبانهای بانتو در زمانهای گذشته باشد. و اگر در این زبان، علامت طبقات جنسی پسوندی است، می‌توان دلیل آن را تأثیر زبانهای افریقایی، مانند هوسایی، دانست که پس از فاعل، ضمیر مربوطه را به کار می‌برند.

در هر صورت، برخورد زبان پل با زبانهای

1. fulfulde funangere

بانتو، باید به زمانهای بسیار دور مربوط باشد، زیرا کلماتی که معمولاً کاربرد پیوسته دارند، مانند «آب» یا «گوشت» به طرز مشخصی از زبانهای بانتو وام گرفته شده‌اند.

از سوی دیگر، با توجه به عقاید قوم پل، می‌توان وجود چنین آمیزشی را ممکن دانست. طبق اظهارات کتاب تاریخ اقوام پل[1]، نوشتهٔ آقای بوبوهاما[2]، رئیس سابق مجمع ملی کشور نیجر، مردان بزرگی که به یک زبان تک‌هجایی سخن می‌گفتند، با پیگمه‌ها درآمیخته‌اند و دیگر گروههای مهاجم نیز از آنها پیروی کرده‌اند.

به این ترتیب، بسیاری از اسامی اقوام افریقایی از ترکیب نام عناصر این آمیزشهای پیاپی حاصل شده است. به عنوان مثال: از سونگ‌ها[3]، نام «سونگ‌کی»[4]، قوم فعلی سونینکه[5] و نیز نام «سونگ‌وی»[6] گویشوران زبان سونقایی[7]، به وجود آمده است. یا براساس نام اشیای مورد علاقهٔ[8] برخی قبایل (*ma* برای ماهی، *wa* برای پرندگان)، اسامی برخی اقوام مانند *ma-nda* ماندا (منده) یا *wa-oulé* وائوله (بائولی) ساخته شده است.

این مسئله بسیار مرموز و بیشتر از حد یک فرضیه به نظر می‌رسد؛ اما عقاید اقوام پل مبتنی بر آمیزش این قوم با همهٔ اقوام افریقایی منطقه، بسیار شگفت‌آور است.

نمونهٔ زبانهای منده: بامبارا

بامبارا (باتلفظ بانمانا) و گونهٔ بسیار نزدیک آن به نام دیوولایی، از جمله زبانهای معدود افریقایی‌اند که از سادگی جنسی برخوردارند. هنگام کار کردن در کشورهای مالی، گینه، سیرالئون، لیبریا، و ساحل عاج، آشنایی با این زبان بسیار مفید خواهد بود.

ویژگیهای این زبان، به استثنای موارد بسیار جزئی، با ویژگیهای همهٔ زبانهای گروه منده، یکی است.

آواشناسی

واکه‌های *a*, *e*, *i*, *o*, *u* (*ou*)، مانند زبان فرانسوی، باز یا بسته و کشیده یا کوتاه هستند. همچنین در این زبان، واکه‌های، خیشومی شدهٔ *in, en, an* و *un* وجود دارد.

تا سال، ۱۹۵۰، زبانشناسان تصور می‌کردند که بامبارا و دیگر زبانهای منده فاقد نواخت هستند، اما امروزه این دست زبانها به طور رسمی، زبانهای نواخت‌بر شمرده می‌شوند. زبان هیچ‌گونه تغییری نکرده، بلکه نظر زبانشناسان دیگرگون شده است.

در واقع، مواردی وجود دارد که دو کلمه فقط توسط نواختهای گوناگون، قابل تمایز از یکدیگر هستند. اما چنین مواردی نادر است

---

1. l' Histoire des peul
2. M. Boubou Hama
3. les Song
4. Song ke
5. Soninke
6. Song We
7. Songhaï
8. منظور اشیایی است که طبق عقاید برخی افراد بدوی و حتی متمدن، برکت و خوشبختی می‌آورد.

و نمونه‌های مشابه آن در زبانهایی مانند ژاپنی و روسی نیز یافت می‌شود در حالی که هیچ زبانشناسی تاکنون آنها را در گروه زبانهای نواخت‌بر قرار نداده است.

البته، «موسیقی» جمله باید رعایت شود؛ وگرنه شیوه تلفظ ما موجب تمسخر خواهد شد. اما این مسئله در مورد همهٔ زبانهای دنیا صدق می‌کند، به طوری که با کمی شناخت، براحتی قادر خواهیم بود زبان خارجیان را حتی بدون درک مفهوم یک کلمه از آن، شناسایی کنیم.

به طور خلاصه باید گفت که شاید از نظر علمی، بامبارا باید یک زبان نواخت‌برشمرده شود؛ اما برخلاف زبانهایی که اصل آنها برمبنای نواختها قرار دارد، مانند چینی و یوروّبایی، دستگاه آهنگ این زبان هیچ مشکلی در برندارد. هنگام خواندن متن یک مکالمه به زبان بامبارا، درک مفهوم جملات کاملاً امکانپذیر است؛ در حالی که در زبان چینی، عملاً چنین چیزی ممکن نیست.

دستور

زبان بامبارا افعال را صرف نمی‌کند. معادل وجه افعال در زبان فرانسوی، جزئی است که بلافاصله پس از فاعل قرار می‌گیرد. این جزء براساس زمان فعل تغییر می‌کند: *be* برای زمان حال و *ka* برای گذشته.

اجزای دیگری برای منفی کردن به کار می‌روند: *ti* برای منفی زمان حال، *ma* برای منفی زمان گذشته، و *tina* برای منفی زمان آینده.

اجزای ساده یا مرکب دیگر نیز بیانگر مواردی چون: ماضی بعید، ساخت استمراری، امر منفی (نهی)، افعال لازم، و جز آن هستند.

مفعول بی‌واسطه (مستقیم) بین جزء مربوطه و فعل قرار می‌گیرد. مثال:

فانتا برنج خریده است: *Fanta ka malo san*

فانتا برنج نخریده است: *Fanta ma malo san*

(*malo* : برنج؛ *san* : فعل «خریدن»). با این حال، متمم ظرف مکان و مفعول باواسطه (غیرمستقیم) پس از فعل به کار می‌روند.

در مورد ترتیب کلمات در جمله، وابسته‌های اسم (صفت اشاره، صفت، اسامی اعداد ...) پس از اسم قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، نام دو رودخانه سنگال عبارت است از: *Ba-fing* (رودخانهٔ سیاه) و *Ba-koi* (رودخانهٔ سفید) ــ *Ba* : رودخانه؛ *fing* : سیاه؛ *koi* : سفید.

مثال دیگر: *tle saba* (سه روز) ــ *tle* : روز؛ *saba* : سه.

زبان بامبارا از حروف اضافهٔ پسایند استفاده می‌کند که انتخاب آنها گاه به فعل بستگی دارد:

«به من برنج بده» *malo di n'ma*

(*di* : فعل «دادن»؛ *n* : ضمیر شخصی اول شخص؛ *ma* : حرف اضافهٔ پسایند مربوط به حالت به‌ای و برایی).

در این زبان، مانند زبان فرانسوی و

بسیاری از زبانهای دیگر، دو گروه ضمیر شخصی، یکی ساده و دیگری تأکیدی، وجود دارد، مانند «*je*»؛ (من) ضمیر ساده و «*me*» (به من، مرا...) ضمیر تأکیدی در زبان فرانسوی.

اسم‌ها فاقد حرف تعریف و جنس هستند. جمع اسمها توسط *ou* پایانی بسیار خفیف مشخص می‌شود که املای آن معمولا *w* است.

می‌بینیم که زبان بامبارا فاقد طبقات جنسی زبانهای بانتو است؛ در حالی که سیستم مزبور در زبانهای افریقای غربی، مانند زبانهای ولتایی یا پل وجود دارد.

بامبارا، مانند دیگر زبانهای منده، تاکنون مواد نوشتاری بسیار ناچیزی داشته است. در هر حال، از این پس الفبای لاتینی مورد استفاده قرار می‌گیرد. روزنامهٔ کیبارو[1] (اخبار؛ قابل مقایسه باکلمهٔ عربی «اخبار») نیز که به زبان بامبارا در باماکو منتشر می‌شود، از الفبای لاتینی استفاده می‌کند.

واژگان

در زمینهٔ واژگان، تجانس گروه زبانهای منده بسیار شایان توجه است: زبان بامبارا در مالی؛ دیوولایی در ساحل عاج یا ولتای علیا؛ ماندینگ در گامبیا، کازامانس[2] یا گینه فقط گونه‌های مختلف این زبان شمرده می‌شوند.

در زبان بامبارا، معمولاً کلمات از یک یا دو هجا تشکیل می‌شوند که همیشه با یک واکهٔ ساده یا خیشومی پایان می‌پذیرند (هجاهای باز). افعال در اکثر موارد، تک هجایی هستند.

با این حال، شیوه‌های اشتقاق بسیار زیادند: وجه وصفی افعال، اسمهای مبالغه و مصغّر اسمهای مجرد، و ... به کمک پسوندها ساخته می‌شوند.

کلمات مرکب پیچیده‌تر، با کنار هم آوردن کلمات ساده ساخته می‌شوند. این روش تا حدودی با روش زبانهای ژرمنی شباهت دارد. به عنوان مثال، براساس فعل *féére* (فروختن)، کلمات زیر ساخته می‌شوند:

پمپ بنزین: (بنزین ـ فروختن) *esansi féére*

پارچه فروش: (پارچه ـ فروختن ـ کسی که) *faniféérèla*

کلمهٔ *bololanege* (النگو) به اجزای زیر تجزیه می‌شود:

دست: *bolo*

حرف اضافهٔ پسایند: *la*

آهن: *nege*

که معنای لفظ به لفظ آن عبارت است از «آهنِ دست»

در مورد ریشهٔ واژگان زبان بامبارا باید گفت که آثاری از خویشاوندی این واژگان با کلمات بانتو دیده می‌شود، مانند *muso* (زن) که پیشوند طبقات اسمی زبان بانتو ـ *mu*، متعلق به طبقهٔ انسانها، در آن وجود دارد.

زبان عربی واژگان عمده‌ای به این زبان وارد کرده است؛ این مسئله در مورد اقوامی که

---

1. Kibaru 2. Casamance

تقریباً همهٔ آنها مسلمان هستند طبیعی به نظر می‌رسد. واژگان عربی تبار مربوط است به اسامی روزهای هفته یا کلماتی مانند: *wagati*(در عربی: وقت): زمان؛ *faamu* (فهم): دریافتن، فهمیدن؛ *kamusi* (قاموس): فرهنگ لغت؛ *tubabu*: اروپایی (از «طبیب» به معنای پزشک)؛ و ...

برای کسانی که به زبان عربی حرف نمی‌زنند، مسئلهٔ جالبتر واژگان جدیدی است که از زبان فرانسوی وام گرفته شده است: کلمات زیر با املای مبهمی آوانویسی شده‌اند:

ایستگاه : (در فرانسوی: *gaara (la gare*
هواپیما: (*abyon (l' avion*
اتومبیل: (*mobili (automobile*
اجاره دادن (*luwé (louer*
کارت (*karati (la carte*
میدان، جا، مکان (*palasi (la place*
خیابان (*aweni (l'avenue*
آرایشگر (*kuwaféré (le coiffeur*
پیراهن زنانه (*orobu (la robe*
داروخانه (*faramasin (la pharmacie*
دفتر کار، میز کار (*biro (le bureau*
دکتر (*dogotoro (le docteur*
کاربوراتور (*karbrater (le carburateur*
عطر، ادکلن (*latikolon (l'eau de cologne*

اما زبانهای منده کلمات چندانی وارد زبان فرانسوی نکرده‌اند، به استثنای *banane* (موز) که در زبان بامبارا *baranda* تلفظ می‌شود.

Ńti dji kè kolon-na ḱ â sousou.

من آب در هاون نمی‌ریزم که بکوبم
در آخرین باران به دنیا نیامده‌ام[1]

یوروبایی

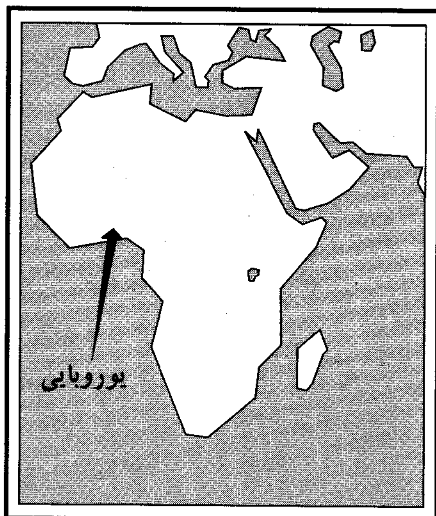
زبان یوروبایی از نظر تعداد گویشوران و به لحاظ فرهنگی، مهمترین زبان خلیج گینه شمرده می‌شود.

برای جلب توجه خوانندگان به منحصر بفرد بودن زبانهای گروه فوق، گفتیم که در این زبانها، دستگاه آهنگ و کاربرد بیشتر واژه‌های تک‌هجایی، یادآور زبان چینی است.

شباهتهای موجود، که البته به هیچ‌وجه به مفهوم خویشاوندی نیستند، شامل ویژگیهای عمومی زیر می‌شوند:

● از نظر آواشناختی، زبان یوروبایی دارای ۳ نواخت است: زیر، بم، و متوسط. آهنگ زیر و بم در خط با نشانه‌های / یا \ روی واکه مشخص می‌شود، اما آهنگ متوسط در املا مشخص نیست.

1. je ne suis pas né de la dernière pluie.



برخلاف نواختهای زبان چینی، نواخت یک کلمهٔ یوروبایی همیشه ثابت نیست و ممکن است زیر تأثیر نواخت هجای قبلی قرار گیرد.

● زبان یوروبایی دارای ۵ واکه *a, e, i, o*، و *u* به علاوهٔ دو واکه *e* و *o* با تلفظ متفاوت است. چند واکهٔ خیشومی شده نیز در این زبان وجود دارد: *an, on, in*, و *un*.

واکه‌ها کوتاه یا کشیده هستند و در مجموع، با درنظر گرفتن نواختها، دستگاه واکه‌های بسیار متنوعی را تشکیل می‌دهند که تسلط به آن برای یک اروپایی بسیار دشوار است.

زبان یوروبایی از همخوان ویژه‌ای استفاده می‌کند که تلفظ و املای آن *gp* است.

● بااین حال، برجسته‌ترین ویژگی آواشناختی زبان یوروبایی عبارت است از: گرایش به ادغام هجاها توسط فرایند حذف. این مسئله موجب می‌شود که گوش ما بدشواری کلمات را از یکدیگر تفکیک کند و، در نتیجه، درک مفهوم مکالمه بسیار دشوار خواهد بود.

● در مورد دستور، شایان ذکر است که افعال، نامتغیر و تک‌هجایی هستند. زمان افعال توسط عنصر دیگری که اغلب تک‌هجایی است و قبل یا بعد از فعل قرار می‌گیرد مشخص می‌شود.

تفاوت موجود بین فعل و صفت در این زبان مانند بسیاری از زبانهای خاور دور (چینی، کره‌ای، و ژاپنی) از ظرافت خاصی برخوردار است. ساخت عادی صفت با صفت اسنادی در زبان فرانسوی مطابقت می‌کند. به عنوان مثال:

راست بودن: *to*

قوی بودن: *le*

برای ساخت صفت مطلق که پس از اسم قرار می‌گیرد، یک هجای تکمیلی با نواخت زیر به اول صفت افزوده می‌شود که از اولین همخوان صفت مورد نظر و واکهٔ *i* ترکیب شده است. مثلاً «راست» : *tito*؛ قوی: *lile*.

در مورد اسمها، جالب است بدانیم که در زبان یوروبایی و دیگر زبانهای گروه، اثری از سیستم طبقات جنسی زبانهای بانتو مشاهده نمی‌شود. واژگان این زبان نیز از اصالت خاصی برخوردارند.

اسمها همیشه از دو یا چند هجا تشکیل می‌شوند و اولین هجا معمولاً یک واکه است؛ اسم مصدر نیز با یک واکهٔ پیشوندی ساخته می‌شود.

به عنوان مثال:

(عزیمت) *alò* ← (رفتن) *lò*

(قدرت، توانایی) *ele* ← (توانستن) *le*

زبان یوروبایی با ترکیب کردن و به هم آمیختن کلمات، اسمهای گوناگونی می‌سازد:

کارمزد دفتری: (کتاب: *iwé* ؛ نوشتن: *ko*) *akòwé*

صیاد: (ماهی: *eja* ؛ کشتن: *pa*) *apeja*

زبان یوروبایی از پیشوندهای گوناگون برای ساخت کلماتی مانند اسم فاعل یا مالک یک چیز استفاده می‌کند:

(درس می‌دهد: *kó* ;کسی که: *olù*) استاد، معلم: *olùko* ؛ (نجات دادن: *gbàlá*) ناجی: *olùgbàlá* (دوست داشتن: *fé*) دلداده، عاشق: *olùfé*

براساس فعل *ni* به مفهوم «مالک بودن، داشتن» :

کسی که یک اتومبیل یا موتور دارد: *onímótò*

یا توسط تغییرات آوایی رایج در زبان یوروبایی:

(آسمان: *orun*) خداوند، مالک آسمان *olorun*

تکرار کلمات برای کسی که عملی را تکرار می‌کند، به کار می‌رود:

(دندان: *ehin* ؛ بیرون کشیدن: *yo*) دندانپزشک: *yohinyohin*

گویشوران زبان یوروبایی که در حد گسترده‌ای به زبان انگلیسی حرف می‌زنند، تنها تعداد معدودی کلمات جدید را از این زبان وام گرفته‌اند:

دوچرخه: (به انگلیسی bicycle) *básíkùlú*

دکتر (doctor) *dókítá*

بانک (bank) *bánkì*

نفوذ زبان یوروبایی هنوز هم در مراسم و رقصهای افریقایی در برزیل و جزایر آنتیل دیده می‌شود: اسامی ارواح احضار شده در مراسم وُدو[1]، معمولاً به زبان یوروبایی است؛ زیرا این قوم از دادو ستد بردگان رنج بسیار برده است.

هوسایی

هوسایی زبانی منحصربه‌فرد و ساده است که در میان زبانهای افریقای سیاه، بیشترین تعداد گویشوران را دربرمی‌گیرد. هنگام کار در کشور نیجریه یا کشورهای مجاور آشنایی با اصول این زبان مفید خواهد بود:

آواشناسی

توضیح در مورد آواشناسی زبان هوسایی دشوارتر از کاربرد آن است. واکه‌های این زبان عبارتند از: *a, e, i, o* و *u* (*ou*) که کوتاه یا کشیده هستند. ۲ واکه ترکیبی *ai* و *au* نیز به آن افزوده می‌شود.

علاوه بر حدود ۲۰ همخوان که برای ما آشنا هستند، این زبان دارای حروف *b , d* و *k* است که یک حرکت چاکنایی آنها را بیشتر

1. Vaudou

انفجاری می‌کند و تلفظ آنها را از حروف *b*، *d* و *k* متمایز می‌سازد.

تلفظ *r* ممکن است نوک زبانی یا خیلی کوتاه، نزدیک به *l* باشد.

حرف *p* که در زبان هوسایی وجود ندارد، با *f* جایگزین می‌شود.

در برخی موارد، مانند زبان ژاپنی، *f* تفاوتی با *h* دمیده ندارد. به عنوان مثال، به جای *photo*، *hoto* نوشته می‌شود.

جمله‌های زبان هوسایی دارای موسیقی خاصی هستند که به طور منظمی براساس نواختهای متوالی زیر و بم دگرگون می‌شود. توضیح چنین سیستمی دشوار به نظر می‌رسد، اما کاربرد آن بسیار ساده است و اشتباه در آهنگ جمله، مانعی برای درک مفهوم نخواهد بود.

می‌توان گفت که زبان هوسایی، مانند بامبارا، یک زبان نواخت‌بر است؛ اما نواختهای آن، اهمیت یا پیچیدگی نواختهای زبان چینی یا زبان یوروبایی را ندارند.

دستور

از جمله ویژگیهای منحصر به فرد دستور زبان هوسایی، می‌توان از موارد زیر نام برد:

● وجود دو جنس مذکر و مؤنث به طور مشخص و، در نتیجه، فقدان سیستم طبقات جنسی اسمها مانند زبانهای بانتو.

a پایانی اغلب علامت مؤنث است، اما برخی اسم‌ها با پایانهٔ *a*- مذکر هستند (*gida*: خانه؛ *ruwa*: آب؛ و ...).

در بسیاری از موارد، مؤنث براساس مذکر و تقریباً به طور مستقیم با افزودن واکه *a* پایانی، ساخته می‌شود.

صیغهٔ سوم شخص فعل «بودن»، یا بهتر است بگوییم جانشین آن، *ne* برای مذکر و *tche* با املای *ce*، برای مؤنث است.

علامت جمع برای هر دو جنس مذکر و مؤنث *ne* است:

این یک پسر است: *yaro ne*

این یک دختر است: *yarinya ce*

ملاحظه می‌کنید که هجای پایانی کلمهٔ *yaro* (پسر) در کلمهٔ *yarinya* (دختر) تغییر می‌کند.

● در حالت اضافی، ترتیب کلمات مانند زبان فرانسوی است:

خانهٔ رئیس: (*gida*: خانه؛ *sarki*: رئیس) *Gidan sarki*

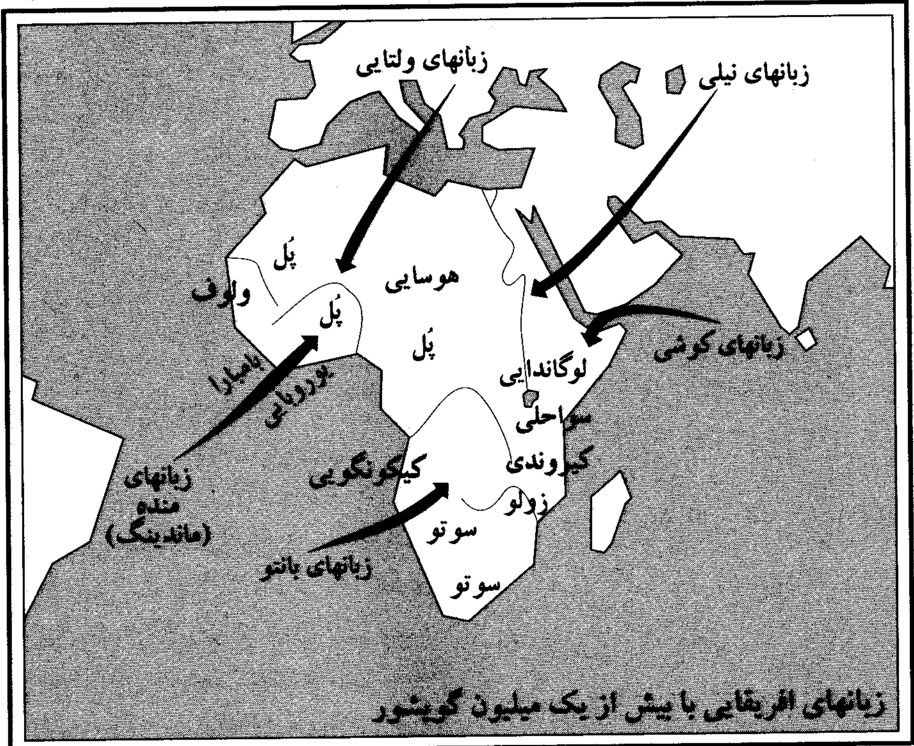
خانمِ خانه: (*uwa*: مادر) *uwar gida*

حرفی که در وسط کلمات فوق افزوده شده ــ یعنی *n* در مثال اول و *r* در مثال دوم ــ برخلاف حروف اضافهٔ *du* یا *de la* در زبان فرانسوی،[1] به جای جنس مالک، به جنس اسم مورد تملک بستگی دارد.

● ساخت انواع جمع بسیار بی‌قاعده است؛ برای تعیین کمیتهای مختلف، ممکن است دو

---

۱. la maison **du** chef; la maîtresse **de** maison (La) در ترکیبات اضافی فوق، کلمات chef (رئیس) در جملهٔ اول و maison (خانه) در جمله دوم، که مالک شمرده می‌شوند، در تعیین حرف اضافه مؤثر هستند.



جمع جداگانه به کار رود. مثال:

sarki (رئیس) ← *sarakuna* (رئیس‌ها)

yaro (پسر) ← *yara* (پسرها)

gida (خانه) ← *gidaje* (خانه‌ها)

da (فرزند پسر) ← *yaya* (فرزندان پسر)

● ضمیر شخصی که اهمیت خاصی دارد، اصولاً پس از فاعل قرار می‌گیرد (مانند جملهٔ: مادرت، او گفت که ...)[1] و به علاوه، براساس زمان فعل متغیر است. همان گونه که در فصل مربوط به ضمیر شخصی ذکر شد، حتی ضمیر به تنهایی بیانگر زمان فعل است، زیرا خود فعل نامتغیر است.

● مانند دیگر زبانهای افریقایی (پل، بانتو)، مشتقات فعل به‌کمک پسوندها ساخته‌می‌شوند.

گاهی از پیشوندها نیز استفاده می‌شود: به عنوان مثال، برای ساخت فعل مجهول، از پیشوند *a* و تغییر واکه پایانی فعل به *e*، استفاده می‌شود. مثال:

kama (برداشتن) ← *akame* (برداشته شده)

● ترتیب کلمات در جملهٔ ساده به این شکل است: فاعل + ضمیر + فعل + مفعول باواسطه + مفعول بی‌واسطه.

عدد پس از اسم شیء مورد شمارش به کار می‌رود.

1. ta mère, elle a dit ...

● جملهٔ منفی با کاربرد نشانهٔ *ba* درست قبل از ضمیر شخصی و تکرار آن در آخر جمله ساخته می‌شود.

اگریک سؤال به شکل منفی مطرح شود («او نمی‌آید؟»)، جواب «بله» به این مفهوم است که ما با جنبه منفی سؤال موافق هستیم (یعنی: او نمی‌آید).

واژگان

زبان هوسایی زیر تأثیر نفوذ زبانهای گوناگون قرار گرفته است که آثار آن هنوز باقی است:

● زبانهای بانتو کلمات پایه‌ای را وارد واژگان هوسایی کرده‌اند که بیانگر نفوذ این زبانها در زمانهای بسیار دور است. مثال: (گوشت): *nama* ؛ (قابل مقایسه با *muntu* مفرد کلمهٔ *bantu*) (انسان ـ مرد) *mutum*. در اسامی اقوام، آثاری از پیشوند طبقات جنسی گروه بانتو یا دقیقاً جزء پسوندی زبان پل دیده می‌شود. مثال:

فرانسوی: (با پیشوند: *ba*) *bafaransi*

عربی: (با پسوند: *wa*) *larabawa*

● زبان عربی به دلیل نفوذ اسلام، واژگان عمده‌ای در همهٔ زمینه‌ها وارد زبان هوسایی کرده است، از جمله: روزهای هفته، اسامی اعداد بالاتر از ۱۰، و واژه‌های مختلفی مانند: زمان: *zamani* ؛ گندم: *alkama* ؛ فهمیدن: *fahimta*.

نفوذ زبان عربی بسیار عمیق است، زیرا برخی کلمات مانند زبان عربی اما براساس ریشه‌های مختلف ساخته شده‌اند. به عنوان مثال، کلمهٔ مدرسه: *makaranta* براساس کلمهٔ *karanta* قرائت ـ (خواندن، مقایسه کنید با کلمهٔ قرآن *coran* ـ) و پیشوند عربی *ma* (مَ) مربوط به اسامی مکانها، ساخته شده است.

نفوذ زبان عربی همچنین در ضمایر ملکی پسوندی، که تقریباً در هر دو زبان مشابه هستند، و نیز در بسیاری از دیگر ویژگیهای زبان هوسایی (مانند انواع جمع، مؤنثها، و ...) دیده می‌شود.

● زبانهای اروپایی و بویژه انگلیسی منشاء واژگان جدید یا واژگان فنی آن هستند. آواشناسی زبان هوسایی املای واژگان مزبور را بسیار تغییر داده است، به طوری که برای شناسایی ریشهٔ آنها، تلاش بسیار لازم است. مثال:

بیمارستان: (در انگلیسی: *hospital*) *asibiti*

دفتر پست: (*post-office*) *fasifis*

شرکت: (*company*) *kamfani*

مداد: (*pencil*) *fensir*

مدرسهٔ متوسطه (دبیرستان): *sakandare* (*secondary school*)

راننده: (*driver*) *direba*

۹

زبانهای پیجین[1] و کرئول[2]

ویژگی مشترک زبانهای پیجین و کرئول در این است که هر دو در برهه‌ای از تاریخ، به منظور رفع نیازهای ارتباطی گروههایی با ملیّتهای مختلف به وجود می‌آیند.

بااین تفاوت که زبان پیجین فقط در روابط گروههای مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد و افراد در محیط خانواده به زبان مادری خود حرف می‌زنند. اما کرئول زبانی است که جانشین زبان پیشین می‌شود، تا آنجاکه به عنوان زبان مادری مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بنابراین، می‌توان گفت که کرئول، همان زبان پیجین است که موفق شده اثر زبانهای اصلی گویشوران خود را از بین ببرد.

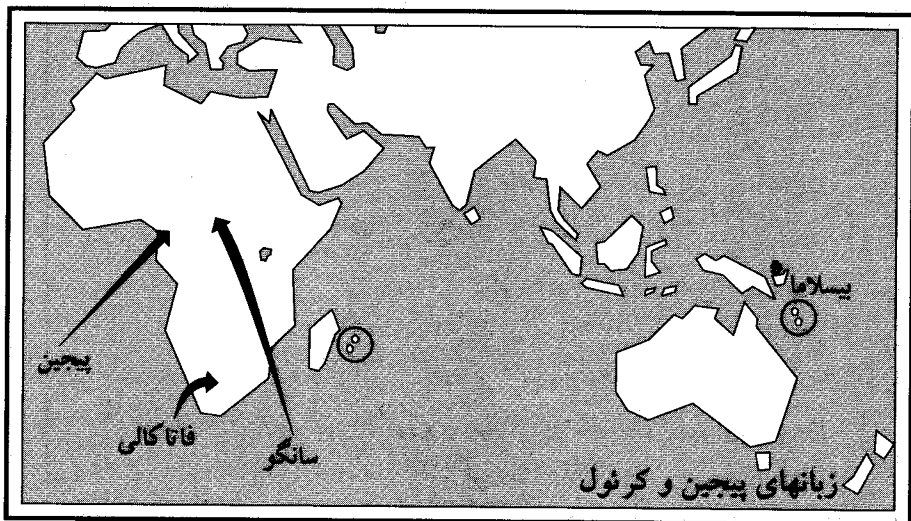
به عنوان مثال، در پی حملهٔ رومی‌ها به سرزمین گل، اجداد فرانسویان یعنی گل‌ها، سعی کردند با اشغالگران سرزمین خود به زبان لاتینی حرف بزنند، در حالی که در محیط خانواده همچنان به زبان گلی حرف می‌زدند؛ به این ترتیب، زبان فرانسوی به وجود آمد که در آن زمان، یک «زبان آمیخته» یا پیجین بوده است. از زمانی که در خانواده‌ها نیز به جای زبان گلی و لاتینی، به زبان فرانسوی صحبت شد، عنوان زبان کرئول یا «زبان مادری آمیخته» به آن داده می‌شود.

دیر زمانی، روشنفکران با دیدهٔ تحقیر به زبان فرانسوی می‌نگریستند و آن را یک زبان عامیانه می‌شمردند و زبان لاتینی را به عنوان نشان طبقهٔ نجیب‌زادگان مورد توجه قرار می‌دادند.

---

1. Pidjin   2. Créole

از آنجا که تاریخ همواره تکرار می‌شود، امروزه نیز زبانهای پیجین و کرئول وجود دارند که مطالعهٔ آنها بسیار آموزنده است.



زبانهای پیجین (زبانهای آمیخته)

ریشهٔ کلمهٔ "*pidjin*" تلفظ بسیار تغییر یافته کلمهٔ انگلیسی *business* (=کار، شغل) است: یعنی زبانی که برای کار و شغل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

یکی از نمونه‌های بارز زبانهای پیجین، بیسلامار[1] در جزایر هیبرید جدید، جمهوری جدید وانواتو است. این مجمع‌الجزایر با ۷۰۰۰۰ نفر جمعیت، دارای حدود ۱۰۵ زبان گوناگون است که ارتباط زبانی میان گویشوران آنها توسط یک زبان پیجین به نام بیسلاما انجام می‌گیرد. تقریباً همه کسانی که از محیط قبیله‌ای خود پا فراتر نهاده‌اند، با این زبان آشنایی دارند.

زبان بیسلاما (یا بیسلامار) به عنوان نمونهٔ بسیار بارز زبانهای پیجین بسیار جالب است و ارزش آن را دارد که تا حدودی بررسی شود. ریشهٔ کلمهٔ "*bichelamar*"، *bicho do mar* به مفهوم «کرم دریایی» یا «خیار دریایی» در زبان پرتغالی است. این حیوان بیچاره غذای مورد علاقهٔ چینی‌های خوش خوراک بوده و در قرن هفدهم کالای تجارتی عمده‌ای در اقیانوس آرام بوده است.

ظاهراً تجارت مزبور وجود زبان مشترک بین جزایر منطقه را ایجاب می‌کرده است. اما روند ابداع این زبان پیجین از سال ۱۸۶۰ گسترش یافت؛ در این سال عدّهٔ فراوانی از

1. bichelamar

کارگران جزایر هیبرید جدید به منظور بهینه‌سازی امر درختکاری به استرالیا و جزایر فیجی فرستاده شدند. این مسئله وجود ۹۰٪ کلمات انگلیسی در مقابل ۴٪ کلمات ملانزیایی و ۳٪ کلمات فرانسوی را در زبان بیسلاما توجیه می‌کند.

در صورت نگارش واژه‌های زبان بیسلاما، البته براساس قوانین آوایی، تلاش بسیاری برای شناسایی کلمات اصلی لازم است. مثال:

متشکرم: (در انگلیسی *tankyu (thank you*

کافی: *inuf (enough)*

مدرسه: *skul (school)*

یا واژه‌های دشوارتر زیر:

مغازه: *sto (store)*

بحث و مشاجره: (تکرار کلمهٔ *toktok (talk*

ژاندارم: *sondam (gendarme)*

روسپی: (فروخته شده ـ گوشت: *sold meat*) *solmit*

در حالی که تقریباً همهٔ واژگان این زبان از زبان انگلیسی گرفته شده، دستور زبان بسیار نزدیک به زبانهای ملانزیایی است: ساختهای زبان انگلیسی که دارای برابر در زبانهای ملانزیایی هستند، حفظ شده و ساختهای دیگر کنار گذاشته شده‌اند. بویژه، فعل نامتغیر است.

بنابراین، زمان افعال، مانند زبانهای ملانزیایی یا مالزیایی - پولینزیایی، توسط یک «جزء پیوندی پیشایند یا پسایند» مشخص می‌شود.

به عنوان مثال، برای یک عمل گذشته یا پایان یافته کلمهٔ *fini* قبل از فعل قرار می‌گیرد (در انگلیسی: *finished* = پایان یافته)، یا برای عملی که در حال انجام شدن است، کلمهٔ *stap* قبل از فعل قرار می‌گیرد (در انگلیسی: *to stop* = متوقف شدن)، مثال:

او در حال خوابیدن است: *em i stap slip*

زبانهای ملانزیایی دارای دو ضمیر اول شخص جمع. شامل و غیرشامل هستند:

برای ضمیر غیر شامل (من و دوستانم: *mi fela (me - fellow*

برای ضمیر شامل مخاطب (شما و همچنین من: *yu mi tu (you me too*

حالت اضافی و ملکی توسط حرف اضافهٔ *blong* (که از فعل انگلیسی *belong* به مفهوم «تعلق داشتن» گرفته شده است) مشخص می‌شوند. مثال:

با معنای لفظ به لفظ («برادر ــ تعلق دارد ــ به شما»). *(btother belong you)* برادرِ شما *brata blong yu*

با درک مکانیسم ساختار زبان پیجین در زمینهٔ آواشناسی، املا، و دستور، کاربرد این زبان بسیار ساده و جالب خواهد بود.

آیندهٔ زبانشناختی وانواتو چگونه خواهد بود؟ گذشتهٔ این کشور زیر تأثیر حکومت مشترک فرانسه و بریتانیا بوده و حاصل آن وجود دو زبان رسمی انگلیسی و فرانسوی است؛ ۱۰۵ زبان محلی به طور زنده مورد استفاده‌اند اما تفاوتهای موجود بین آنها بسیار زیاد است؛ بنابراین، زبان بیسلاما که یک قرن

پیش در خارج از کشور به وجود آمده، برای برقراری ارتباط بین اقوام مختلف هیبرید جدید بسیار ضرورت دارد: امروزه، هر یک از ساکنان هیبرید جدید که از دهکدهٔ خود خارج می‌شود، هم به زبان مادری خود که فقط چند صد نفر از ساکنان همان دهکده قادر به درک آن هستند، هم به زبان بیسلاما، و هم در صورت داشتن تحصیلات کلاسیک، به یکی از زبانهای رسمی نیز سخن می‌گوید. بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که بیسلامار به یک زبان کرئول تبدیل گردد، یعنی در دهکده نیز مورد استفاده قرار گیرد و بتدریج جایگزین زبان مادری شود.

* * *

تعداد بسیاری از زبانهای پیجین در دیگر نقاط دنیا یافت می‌شود. از جمله:

در سواحل پاپوا ــ گینهٔ نو، به زبان موتوی پلیسی حرف می‌زنند که درگروه افراد پلیس و تا حدودی براساس یک زبان محلی به نام موتو ساخته شده است. روابط بین افراد پلیس متعلق به قبایل گوناگون و مردم، باعث به وجود آمدن این زبان پیجین شده است.

در افریقای جنوبی، کارگران معادن طلا متعلق به قبایل مختلف به یک زبان پیجین حرف می‌زنند. این زبان که فاناکالی نام دارد، براساس زبان زولو ساخته شده و تعداد فراوانی کلمات انگلیسی و آفریکانس آن را تکمیل می‌کنند.

در بخش ساحلی کامرون، نزدیک دوالا[1]، یک زبان پیجین براساس زبان انگلیسی به وجود آمده است.

در چاد، یک زبان پیجین به نام تورکو براساس زبان عربی وجود دارد.

درگویان فرانسه و سورینام، یک زبان پیجین براساس زبان انگلیسی به نام تاکی - تاکی *(taki-taki)* («صحبت کردن» : *to talk*) بین اقوام بومی و سیاه بدوی و دیگر مردمان مورد استفاده قرار دارد.

دلایل مشابه موجب نتایج مشابه است: روابط بسیار جالبی بین این زبانهای پیجین انگلیسی مشاهده می‌شود:

به عنوان مثال، کلمهٔ «کودک» در زبان تاکی - تاکی *pikin* و در زبان بیسلاما *pikinini* است که از کلمهٔ اسپانیایی *pequeño*(کوچک) گرفته شده است.

با اینهمه، در زبان تاکی - تاکی، واژه‌های انگلیسی بیشتر دچار تغییر شکل شده‌اند و برای شناسایی کلماتی مانند *liba* (*river* : رودخانه) یا *bélé* (*bread* : نان)، قوهٔ تصور یا شناخت کافی از آواشناسی ضرورت دارد.

کرئول (یا زبان مادری آمیخته)

کرئول یک پدیدهٔ زبانشناختی بسیار مهم تلقی می‌شود. یک زبان کرئول هنگامی به وجود می‌آید که اقوامی از ملیّتهای مختلف

1. Douala

طی دوره‌ای با یکدیگر زندگی می‌کنند، به طوری که زبان ارتباطی آنها که در آغاز پیجین بوده است، به زبان مادری تبدیل می‌شود.

زبانهای کرئول در نواحی مختلف جهان وجود دارند:

زبان کرئول پرتغالی در مالاکا[1] واقع در شبه جزیرهٔ مالزیا (مالزی)؛ زبان کرئول اسپانیایی به نام پاپیامینتو در جزایر آنتیل هلند (کوراسائو،[2] آروبا،[3] و بونیر[4])؛ زبان سانگو در جمهوری افریقای مرکزی که براساس زبانهای افریقایی محلی ساخته شده است.

اما مهمترین زبان کرئول، زبان کرئول فرانسوی است که در جزایر آنتیل یا اقیانوس هند به کار می‌رود. در واقع، این زبان به رغم فاصلهٔ جغرافیایی بسیار و با تفاوتهای اندک واژگان، در هر دو منطقه به طور یکسان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تعداد گویشوران این زبان کرئول به ۷ میلیون نفر می‌رسد که اکثر آنها در مناطق زیر سکونت دارند:

- هائیتی (۵ میلیون نفر)،
- گوادلوپ، مارتینیک، گویان (۸۰۰ هزار نفر)،
- جزیرهٔ رئونیون[5] (۵۰۰۰۰۰ نفر)،
- جزیرهٔ موریس[6] (۸۰۰۰۰۰ نفر)،
- جزایر سیشل[7] (۷۰۰۰۰ نفر)،
- و نیز برخی از جزایر آنتیل که سابقاً فرانسوی بوده و اکنون به انگلستان تعلق دارند و به عضویت فدراسیون آنتیل[8] در آمده‌اند، مانند: دومینیکا[9] (۸۰۰۰۰ نفر) و سنت‌لوسیا[10] (۱۰۰۰۰۰ نفر).

ارتباط زبانی بین گویشوران زبانهای کرئول فوق بسادگی امکانپذیر است و بعید نیست که دو نفر فرانسوی سفیدپوست یا رنگین‌پوست، یکی از جزایر آنتیل و دیگری از جزیرهٔ رئونیون، در روابط دوستانهٔ خود استفاده از زبان کرئول را ترجیح دهند.

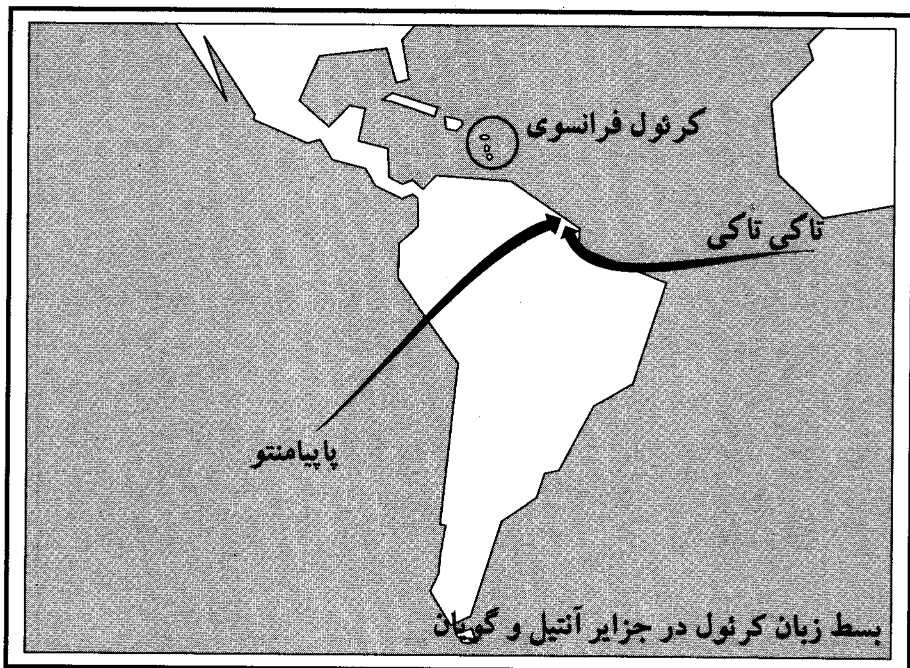
قدرت سیاسی پاریس همواره از طبیعت اصلی زبان کرئول غافل بوده است. به دلیل عدم تأمل در این زمینه، چنین تصور می‌شود که ساکنان جزایر آنتیل که حکومت فرانسه سعی در آموزش زبان فرانسوی به آنها داشته است، در نیمه‌راه متوقف شده و از روی تنبلی تلفظ *r* و صرف افعال را رها کرده‌اند.

بعید نیست که این مسئله ساکنان آنتیل را دچار عقده کرده باشد، زیرا آنها زبان خود را «گویش» می‌نامند.

با وجود این، برخی از آنها که دارای دیپلمهای عجیب و غریبی مانند دیپلم «گزینش ادبی» هستند، کاربرد زبان کرئول را ترجیح می‌دهند. این مسئله به تنهایی ثابت می‌کند که زبان کرئول فرانسوی یک زبان

---

1. Malaka 2. Curaçao 3. Aruba
4. Bonaire 5. Réunion 6. Maurice
7. Seychelles 8. Fédération antillaise
9. Dominique
10. Sainte - Lucie



بسط زبان کرئول در جزایر آنتیل و گویان

فرانسوی فاقد ارزش و تغییر شکل یافته و متعلق به افراد کم سواد نیست.

آیا در تصور کسی می‌گنجد که زبان فرانسوی از کاربرد زبان لاتینی و تغییر دستور و تلفظ آن توسط سلتی‌های کم‌سواد به وجود آمده است؟

در عین حال، روند تاریخی هر دو زبان یکسان است و دلایل رد ارزش زبان کرئول بیشتر از زبان فرانسوی نیست؛ با این تفاوت که زبان کرئول به مرحلهٔ تحول و رشد فرهنگی زبان فرانسوی دست نیافته است؛ زیرا از قدمت کمتری برخوردار بوده کمتر به کار می‌رود، و تمرکزگرایی فرهنگی فرانسه نیز موجب سرکوبی آن شده است.

زبان کرئول بندرت نوشته می‌شود و شیوهٔ نگارش آن نیز هنوز بدقت تعیین نشده است، زیرا مدارس عمومی عمداً از آن دوری می‌کنند. حتی در خطوط شبکهٔ محلی جزایر آنتیل، مهمانداران هواپیما از اینکه پیامهای خود را علاوه بر زبان فرانسوی، به زبان کرئول اعلام کنند، منع شده‌اند.

دست کم می‌توان گفت که تلاش ناچیزی در جهت شکوفایی وجههٔ فرهنگی زبان کرئول انجام گرفته است و نگرانی ساکنان آنتیل از این مسئله بی مورد نیست.

* * *

زبان کرئول هر چند که از زبان فرانسوی مایه گرفته است، برای کسانی که با اصول آن آشنایی ندارند به هیچ وجه مفهوم نیست. حتی تسلط به لهجهٔ این زبان برای همه امکانپذیر نیست. من شخصاً در این زمینه هیچ استعدادی ندارم. در زمینهٔ دستور، ویژگی عجیب این زبان، فقدان صرف افعال است.

در واقع، دیدیم که در بسیاری از زبانهای دنیا، مانند چینی، اندونزیایی، زبانهای خلیج گینه، و زبانهای افریقای غربی، افعال نامتغیرند.

زمان افعال تقریباً مانند همه زبانهای دارای افعال نامتغیر، توسط جزء پیوندی فعل مشخص می‌شود: *ka* برای حال استمراری، *té* برای گذشته، *ke* برای آینده و *teke* برای وجه شرطی.

به عنوان مثال:

او خواهد آمد: *i ke vini*؛ او می‌آید *i ka vini*

خویشاوندی این ساختار دستوری زبان کرئول با زبانهای افریقایی خلیج گینه، با استناد به مناطق داد و ستد بردگان در دوران برده‌داری، بسادگی قابل توجیه است. به علاوه در واژگان کرئول، دهها کلمه با ریشهٔ دقیقاً افریقایی باقی می‌ماند که بخش عمدهٔ آن به زبانهای خلیج گینه مربوط می‌شود: خوراک معروف *accras* (رولت ماهی روغنی) از کلمهٔ یوروبایی *akara* که به نوعی رولت گفته می‌شود، گرفته شده است؛ همچنین *zombi* که در زبان فرانسوی نیز وارد شده است، در زبانهای بانتوی غربی به مفهوم «خدا» به کار می‌رود: *zambe* در زبان بولو (کامرون) و *nzambi* در زبان کیکونگویی.

شیوهٔ تفکر زبان کرئول گرته‌برداری از ساختار جمله‌های فرانسوی نیست چه رسد به مواردی چون حروف ربط بین جملات پایه و پیرو، محل قرار گرفتن قید انکار، صفات اشاره و ملکی، و دیگر مقولات دستوری.

اما مسئله‌ای که در نظر اول جلب توجه می‌کند، بدون تردید کاربرد بسیار استعاره در زبان کرئول است: ذوق و تنوع‌طلبی در زبان کرئول محدودیتی ندارد و فن خطابه در این زبان به طور عمده مبتنی بر یافتن عبارات طنز و دست اول است که شلیک خندهٔ مخاطبان را در پی آورد.

مثالهای زیر نشان می‌دهند که یافتن مفهوم استعارات عجیب زبان کرئول بسیار ساده است:

در یک گاراژ مکانیکی، جملهٔ زیر را شنیدم:

Ba moin ti vent dans caoutchouc - là

Baille moi un petit vent dans ce caoutchouc.

(معادل آن در زبان فرانسوی: *baille-moi* : در زبان قدیم فرانسوی یعنی «به من بده»). یعنی: لاستیک مرا باد کن (معادل لفظ به لفظ جمله:

یک باد کوچک به کائوچوی من بزن).

زبان کرئول گرایش بسیار به ترکیبات استعاری دارد:

I pa ka mangé soupe à i chaud

il ne mange pas sa soupe chaude. برابر او سوپش را داغ داغ نمی‌خورد: یعنی او کینه به دل می‌گیرد.

برابر این ضرب‌المثل در زبان فرانسوی: *"la vengeance est un plat qui se mange froid"* (انتقام، خوراکی است که سرد خورده می‌شود).

bourreau la modifié moin: cette brute má cassé la figure.

این احمق مرا سخت کتک زده است (با ترجمهٔ لفظ به لفظ: این احمق چهرهٔ مرا در هم ریخته است).[1]

یافتن کلمهٔ اصلی که توسط آواشناسی زبان کرئول تغییر شکل یافته، یک بازی سرگرم کننده است: مواردی که ملاحظه شد، عبارتند از: *ba* (دادن) از *bailler* ؛ *vini* (آمدن) از *venir* ؛ *pati* (عزیمت کردن) از *partir* ، و ...

امروز: *jodi (aujourd'hui)*

کودک:

(دنیای کوچک *ti moun (petit monde*

فراوان: (تل،توده = *un pil (une pile*

اسهال: *lavavit*

اما برخی کلمات مفهوم دیگری یافته‌اند:

بی‌ادب: (ناپاک، دغل نادرست در زبان فرانسوی) *malhonnête*

گول زدن: (شوخی کردن) *badiner*

حق دادن (به کسی): (اجازه دادن) *autoriser*

جرّ و بحث کردن: (پرگویی کردن) *babiller*

توالت: (کمد لباس) *garde-robe*

به طور گروهی به تفریح پرداختن: (تعطیل بودن، بیکار بودن) *chômer*

بلافاصله : (یک بار) *une fois*

عبارت آخر، یک اصطلاح کرئولی بسیار متداول است که آنتیلی‌های فرانسوی زبان از آن استفاده می‌کنند. «یک بار گذاشتن نامه در صندوق پست»[2] به این مفهوم نیست که آن را به جای چند بار «فقط یک بار» در صندوق می‌گذاریم، بلکه منظور این است که آن را «بلافاصله» در صندوق می‌گذاریم.

برای اینکه بدانید کسی که به زبان کرئول فرانسوی حرف می‌زند به کدام منطقه تعلق دارد راهی به شما نشان می‌دهم: برابر کلمه «چیز» یا «فلان» در جزیرهٔ مارتینیک: *bagaie* (از کلمهٔ فرانسوی *"bagage"*: بار)، در گوادلوپ: *bitin* (از کلمهٔ فرانسوی *"butin"* غنیمت) و در جزیرهٔ رئونیون: *zaffair* (از کلمهٔ فرانسوی *"affaires"* : تجارت) است.

* * *

در دنیایی که جایی برای ذوق و شعر و

---

۱. برابر این اصطلاح لاتی در زبان فارسی: سرویس کردن دهان.

2. Mettre la lettre à la Poste une fois.

شاعری وجود ندارد، حفظ شیوه‌های ویژه و بدیع بیان تفکر، بسیار مطلوب است. اما باید بدانیم که در میان ۳۰۰۰ زبان زندهٔ دنیا، زبان کرئول فرانسوی از نظر تعداد گویشوران قابل مقایسه با زبانهایی مانند باسکی یا برتانیی نیست و در ردیف زبانهایی مانند فنلاندی، کامبوجی، و ارمنی قرار می‌گیرد.

در مقابل، اگر یگانگی کرهٔ زمین برای بهینه‌سازی ارتباط متقابل انسانها مورد توجه قرار گیرد، می‌توان پیش‌بینی کرد که زبان کرئول بتدریج به نفع زبان فرانسوی که زبان رسمی است، از بین خواهد رفت. اما آیا وقتی ما نمی‌دانیم‌که در درازمدت برد با کدام زبان است، بهتر نیست که ببینیم با گذشت زمان، آنتیلی‌ها از این زبان بسیار جذاب خود دفاع می‌کنند یا نه؟

kan bitin la, pou d'lo pa ka chayeille.

وقتی چیزی برای توست، همهٔ آب رودخانه قادر به تغییر آن نخواهد بود.

(وقتی بدبختی به تو روی می‌آورد، هیچ چیز جلو آن را نخواهد گرفت.)[۱]

premié couché gainyain caban

کسی که زودتر از همه می‌خوابد، بهترین رختخواب را به دست می‌آورد.[۲]

on sac vid pa ka kimbé doubout

یک کیسهٔ خالی نمی‌تواند سرپا بایستد

(کسی که چیزی برای خوردن ندارد، نمی‌تواند کار کند).

kimbé red pa moli si ou moli ou fin bat

اخلاق را به هر قیمتی حفظ کن، زیرا با از دست دادن آن، خود فنا می‌شوی.

۱. برابر تقریبی آن در فارسی: گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه، به آب کوثر و زمزم سفید نتوان کرد».
۲. برابر تقریبی آن در فارسی: «سحرخیز باش تا کامروا باشی»

بخش سوم

ارزش واقعی واژه‌ها

زبان وسیلهٔ ارتباطی است، و برقراری ارتباط بدرستی ممکن نخواهد بود مگر آن که کلمات، این اجزای اصلی زبان، ارزشی کاملاً دقیق و نزد مخاطبان مختلف مفهومی واحد داشته باشند. علم زبانشناسی ایجاب می‌کند که این قاعده را کاملاً بشناسیم؛ براساس این قاعده، هر کلمه علاوه بر مفهوم خاص خود، گاه شامل مفاهیم فرعی یا ضمنی می‌شود که حاصل تاریخ زبان است.

بررسی اجمالی عمده‌ترین زبانهای دنیا نشان داد که در طول تاریخ، تبادل واژگان حتی بین تمدنهای بسیار دور به وفور روی داده است. تحوّل در مفهوم واژه‌ها، و ریشهٔ نام مکانها، مایهٔ شگفتیهایی است که پرداختن به آنها فصل جداگانه‌ای می‌طلبد. بخصوص، آموزش یک زبان بسیار ساده خواهد بود اگر بتوانیم به کمک شباهتها، حکایتها، و توضیحات مربوط به نام مکانها، مجموعهٔ واژگان اندکی را که کاربرد بسیار دارند حفظ کنیم. در واقع، یادآوری نام شهرها یا مکانهای خارجی، در صورت آشنایی با ریشه یا مفهوم آن‌ها، بسادگی امکانپذیر است.

از این رو، اختصاص چند صفحه به مباحث زیر بسیار جالب خواهد بود: ریشه‌شناسی، که به بررسی ریشه و تحوّل واژه‌های مشترک می‌پردازد؛ بررسی نام مکانها، که دربردارندهٔ توضیحاتی دربارهٔ مفهوم آنهاست؛ همچنین نام اشخاص، سکه‌ها، گیاهان و جانوران. این مثالها و نمونه‌ها، براساس فوایدی که می‌توانند داشته باشند، از کشورهای مختلف دنیا انتخاب شده‌اند.

متداولترین ریشه‌های هندواروپایی نیز در پایان این فصل ارائه خواهند شد.

باری، فهرستی از رایج‌ترین ریشه‌های یونانی در زبان فرانسوی به دست می‌دهیم. به ریشه‌های لاتینی که تعدادشان از همه بیشتر است و معمولاً آشنایی بیشتری با آنها داریم، کمتر پرداخته خواهد شد.

۱

ریشه‌شناسی واژه

بیش از هزار سال است که زبانهای اروپایی نوشته می‌شوند و از آن زمان تاکنون، امکانات لازم برای مطالعهٔ تحوّل زمانی واژه‌ها و مفهوم آنها در دسترس ما قرار گرفته است.

در چین، کاربرد علامتهای اندیشه‌نگار اصولاً ایجاب می‌کند که گونه‌های مختلف تلفظ بر روی خط تأثیری نداشته باشند؛ حال آنکه در زبانهای هندواروپایی تا پیش از ثبات تازهٔ املا و تعمیم آموزش، گونه‌های تلفظ بر روی خط بازتاب داشته‌اند.

بنابراین، زبانهای هندواروپایی بهترین زمینه برای پژوهشهای ریشه‌شناسی واژه‌ها هستند.

در مقابل، زبانهای صرفاً گفتاری که تعداد آنها بسیار زیادتر است، به دلیل فقدان مواد لازم، در این زمینه اشکالهای فراوان ایجاد می‌کنند.

از این رو، اکثر مثالهایی که در این فصل آورده می‌شود، از زبانهای اروپایی گرفته شده‌اند.

* * *

etymos در زبان یونانی به مفهوم «درست» و «حقیقی» است؛ *étymologie* مطالعهٔ مفهوم حقیقی کلمه است، و اغلب تحوّل و تاریخچهٔ آن است.

پژوهش در ریشه‌شناسی واژه غالباً کاری است پایان‌ناپذیر: در زبان فرانسوی، *poubelle* (سطل زباله) در اصل نام یک رئیس شهربانی پاریس بوده که کاربرد این وسیله را الزامی کرده است؛ اما نام خانوادگی خود او از کجا آمده است؟

پژوهشهای ریشه‌شناسی هر چه ژرفتر باشد شک و تردید بیشتری پدید می‌آورد:

chaumière (کلبهٔ پوشالی) خانه‌ای است که از *chaume* (کاه و پوشال) پوشیده شده است، این کلمه نیز مانند کلمات: *chalumeau*[۱] و *calumet*[۲] از کلمهٔ لاتینی *calamus* به معنای «نی» گرفته شده است. *calamus* از ریشهٔ یونانی *kalamos*، خویشاوند کلمهٔ عربی قلم *(qlam)*، به معنای «نی» و «قلم» است. *kalam* با همین معنا در زبانهای ترکی و هندی هم هست.

می‌توان تصور کرد که ورود کلمهٔ *kalam* در زبانهای ترکی و هندی بعدها صورت گرفته است، وگرنه می‌بایست مفهوم «نی» را هم دربر می‌گرفت.

با این حال، ریشهٔ این کلمه در زبانهای اروپایی قدمت بیشتری دارد، زیرا در زبان آلمانی *Halm* و در زبان روسی *soloma* هر دو به مفهوم «کاه» هستند. از آنجا که زبان هندی، که خویشاوند زبان سانسکریت است، مفهوم اولیه را دربر نمی‌گیرد تصور می‌رود که ریشهٔ کلمه عربی باشد نه هندواروپایی. اما آیا این کلمه عربی است یا مثلاً به وسیلهٔ زبان عربی از زبان مصری وارد شده است؟

در واقع، با برگشتن به گذشته‌های دور، همواره یافتن توضیح غیرممکن می‌شود.

* * *

ریشهٔ کلمات چه بسا از زبانهای دیگر گرفته شده باشد. این وامگیری ناشی از نیاز یک زبان به چیزی است که خود ندارد، اما ممکن است ناشی از تمایل به خودنمایی، تصنعگرایی، ریشخند، و غیر آن هم باشد.

آنچه که می‌توان عمل «*Diafoirus*[۳]» نامید، یعنی ساختن واژگان علمی براساس کلمات خارجی «*hypnose*[۴]» به جای *sommeil*[۴]؛ «*hémorragie*[۵]» به جای *saignement*[۵] و ... همواره وجود داشته است.

ادبیات نیز، در پی یافتن آثار مربوط به سرزمینهای دور، گاهی کلمات خارجی را وارد زبان می‌کند. هنگامی که یک کلمه از مدتها قبل توسط زبان عامیانه پذیرفته شده، بررسی ریشه‌شناختی آن غیرممکن می‌شود و کلمه بحدی تغییر شکل می‌دهد که دیگر قابل شناسایی نخواهد بود. *redingote*[۶] فرانسوی همان *riding coat* انگلیسی، یعنی «لباس اسب سواری» است که از قرن هفدهم وارد زبان فرانسوی شده است.

---

۱. نی لبک روستایی ۲. نوعی چپق بومیان امریکای شمالی.
۳. نام دو پزشک مضحک نمایشنامه بیمار خیالی اثر مولیر؛ پدر و پسری که هر دو بسیار پرمدعا و فضل‌فروش هستند. ۴. خواب (اولی علمی، دومی عامیانه)
۵. خونریزی (اولی علمی، دومی عامیانه) ۶. ردنگت، پوشاک مردانه شبیه پالتو.

در برخی موارد، مثلاً پس از استیلای نیروهای خارجی، ضربهٔ فرهنگی بحدی است که تعداد قابل توجهی از کلمات خارجی وارد زبان می‌شود.

به عنوان مثال، در انگلستان پس از نبرد هاستینگس،[1] دربار نورماندی کاربرد کلمات فرانسوی با ریشهٔ لاتینی را الزامی کرد. این کلمات تا حدودی مجموعهٔ قدیمی واژگان آنگلوساکسونی‌را زیر تأثیر خود قرار دادند. از آن زمان به بعد، این کلمات سرنوشت جداگانه‌ای یافتند و گاهی نیز «رفقای نیمه راه»[2] شده‌اند: مثلاً کلمهٔ انگلیسی *advertisement* (اعلان، آگهی) با جفت فرانسوی‌اش *avertissement* (هشدار، اخطار) امروزه دارای یک مفهوم نیستند.

وقتی چنین پدیده‌هایی به گذشته‌های بسیار دور مربوط می‌شوند، دیگر نمی‌توانیم بفهمیم که کدام زبان واژگان خود را به زبانهای دیگر تحمیل کرده است.

ملتها همواره به تقدم زبان خود می‌بالند: فارسی‌زبانان ادعا می‌کنند که بیشتر واژه‌های عربی که نزدیک به نیمی از واژگان آنها را تشکیل می‌دهد، ابتدا از زبان فارسی وارد عربی شده است؛ بربرها با ارائهٔ نمونه‌هایی از کلمات بربری مشترک با زبانهای یونانی و عربی، چنین استدلال می‌کنند که دو زبان نامبرده به جای زبان مصری از زبان خویشاوند آن، یعنی بربری، مشتق شده‌اند.

باسک‌ها عقیده دارند که زبان آنها از نیاکان دور زبانهای قفقازی است و ... .

چنین ادعاهایی در اغلب موارد فقط به فرضیه‌هایی محدود می‌شوند که از نظر علمی غیرقابل بررسی هستند. در هر حال، هر زبان در واژگان خود مقداری متغیر، ولی همیشه قابل توجه، از کلماتی را دارد که از زبانی دیگر آمده‌اند.

من سعی کردم در مورد هر یک از گروههای زبانی مورد بحث، وامگیریهای عمدهٔ زبان فرانسوی از زبانهای آن گروه و نیز جریانهای عمده‌ای را که بر گروه مزبور تأثیر گذاشته‌اند ذکر کنم. به این ترتیب، در حدود ۴۰۰۰ واژه با ریشهٔ عربی در زبان اسپانیایی وجود دارد؛ واژگان عربی؛ زبانهای فارسی، ترکی، و بسیاری از زبانهای افریقایی را نیز در سطح گسترده‌ای فراگرفته است؛ زبان ترکی نیز در واژگان دوستی یا زبانهای شبه

---

۱. Hastings، نبردی که در سال ۱۰۶۶ در منطقهٔ هاستینگس (سوسکس) رخ داد و بر اثر آن شاه آنگلوساکسون کشته شد و انگلستان به گیوم دو نورماندی واگذار شد.

۲. fauxamis = «دوستان دروغین» یا «کلمات فریبکار». منظور کلماتی است که فقط به ظاهر مانند همند ولی معانی متفاوتی دارند.

جزیرهٔ بالکان نفوذ وافر دارد؛ زبانهای کره‌ای، ژاپنی، ویتنامی، و تای را واژگان چینی اشباع کرده؛ زبان سانسکریت تأثیر عمیقی بر زبانهای دراویدی داشته و به زبانهای اندونزیایی، تای، و خمری نیز نفوذ کرده است؛ واژه‌های فنی اروپایی نیز کاربرد فراوان در همهٔ زبانهای دنیا دارند.

به جای پرداختن به نمونه‌هایی از این گونه تبادلات واژگانی که بسیاری از آن‌ها در این کتاب ذکر شده‌اند، در اینجا به ارائهٔ برخی موارد شگفت‌آور ریشه‌شناسی می‌پردازیم که به طرز غیرمنتظره و سرگرم‌کننده‌ای بیانگر چگونگی روند تفکر هستند.

- *mandarin*؛ که ظاهراً یک واژهٔ چینی است، از کلمهٔ هندی *menteri* (وزیر) اقتباس شده است؛ این کلمه توسط پرتغالی‌ها وام گرفته شده و به صاحب‌منصبان چینی اطلاق می‌شده است؛ بعداً کلمهٔ *mandarine*[1] از آن گرفته شد؛
- *cocu*[2] کنایه به روحیات متغیر مادهٔ این حیوان، *coucou* (کوکو، فاخته) دارد؛
- *whisky*[3] از واژهٔ گیلی (سلتی ایرلندی) *uisce* با تلفظ \ایشگی و مفهوم «آب» گرفته شده است. به همین ترتیب، *vodka*[4] اسم مصغر کلمهٔ روسی *voda* (به مفهوم «آب») است که می‌توان آن را با واژهٔ فرانسوی *eau-de-vie*[5] مقایسه کرد؛
- *carnaval*[6] از واژهٔ لاتینی *carnem levare* (حذف کردن گوشت) گرفته شده که اشاره به ایام روزه دارد؛ کلمهٔ فوق نیز از ریشهٔ لاتینی *quadragesimadies* (چهلمین روز)، یعنی پایان روزهٔ حضرت مسیح در صحرا، گرفته شده است؛
- *maréchal* از واژهٔ ژرمنی کهن: *marah* (اسب) و *scalc* (مهتر و تیمارگر)؛ *maréchal* کسی است که اسبها را تیمار می‌کند، *maréchal-ferrant* (کسی که

---

۱. نارنگی، میوهٔ مخصوص صاحب‌منصبان چینی

۲. کوکو کنایه به مردی است که همسرش چون کوکو یا فاخته خوی دیگر پسندی دارد.

۳. ویسکی ۴. ودکا

۵. عرق که مفهوم لغوی فرانسوی آن «آبِ زندگانی»، «آبِ حیات» است.

۶. کارناوال

اسبها را نعل می‌کند؛ نعلبند) و *maréchaussée* (امنیهٔ سواره‌نظام) نیز از همین کلمه گرفته شده‌اند. از سوی دیگر، «اسب» در زبان برتانیی *mar'h* است که اسامی خانوادگی مانند *Marec* (اسب سوار) و *kervarec'h* (خانهٔ اسب سوار) از آن ریشه گرفته‌اند. *sénéchal* *(seniscalc)* یعنی قدیمی‌ترین خدمتگزار، (*sen* قابل مقایسه با *senil*[1] فرانسوی و *hen* برتانیی).

- *marsouin*[2] تغییر شکل کلمهٔ *Meerschwein* به مفهوم «خوک دریایی» در زبان آلمانی است. برابر آن در زبان برتانیی: *morhoh*، به شیوهٔ مشابهی ساخته شده است: (*mor*: دریا؛ *hoh*: خوک)؛
- *sanglier*[3] از واژهٔ لاتینی *singularis* ریشه گرفته که به معنای «کاملاً منزوی» است؛
- *évangile*[4] یک کلمهٔ یونانی به مفهوم «خبر خوب» است؛ مختصر *eu*: «خوب» در کلمهٔ *euthanasie*: «مرگ خوب» نیز دیده می‌شود. بخش دوم کلمه بیانگر *ange* (یا فرشته) است، *angelos* به مفهوم «پیام‌آور» است؛
- *pantalon*[5] نام قدیس ونیزی بوده که مفهوم آن عبارت است از: «بسیار رحیم» (*pan eleimon* در زبان یونانی)؛ این نام بعداً به یکی از شخصیتهای کمدی ایتالیا که به شیوهٔ ونیزی‌ها لباس می‌پوشید داده شد؛
- *belladone* نام یک گیاه دارویی آتروپین‌دار است. در قرن پانزدهم، خانمهای شیک از خاصیت این گیاه برای باز کردن مردمک چشم استفاده می‌کردند و به این ترتیب، به «belles dames» (خانمهای زیبا) مبدل می‌شدند (یا *bella dona* در زبان ایتالیایی)؛
- *gaz* همان کلمهٔ *chaos*[6] است. این کلمهٔ علمی بیانگر وضعیت آشفتهٔ مولکولها در گاز است؛
- *trouille*[7] در قرن پانزدهم به مفهوم «قولنج» بوده است؛ این کلمه از واژهٔ هلندی *drollen*، یعنی «به توالت رفتن»، گرفته شده است؛
- *maraîcher*[8] از نظر ریشه‌شناسی به معنای کسی است که در جالیز

---

۱. پیر
۲. دلفین
۳. گراز
۴. انجیل
۵. شلوار
۶. بی‌نظمی، هرج و مرج
۷. مدفوع
۸. صیفی‌کار، جالیزکار

زندگی می‌کند؛ ریشهٔ این کلمه *mer* به معنای «دریا» است. در زبان اسپانیایی، واژهٔ *mariscos* که به شیوهٔ مشابهی ساخته شده، به معنای «میوه‌های دریایی» است؛

● دو واژهٔ *essaim*[۱] و *examen*[۲] از ریشهٔ لاتینی *exigere* گرفته شده‌اند؛ ریشهٔ لاتینی دارای هر دو مفهوم زیر است: «بیرون کردن» (که کلمهٔ *essaim* به این مفهوم مربوط می‌شود) و «ایجاب کردن» یا «سنجیدن» (که کلمهٔ *examen* به آن مربوط است)؛

● واژهٔ *symposium*[۳] در زبان یونانی به مفهوم «نوشیدن دسته‌جمعی» است؛ این واژه در ابتدا به میهمانی بزرگ گفته می‌شده است؛ این کلمه با کلمهٔ *potion*[۴] قابل مقایسه است؛

● واژهٔ لاتینی *colobra* ریشهٔ دو کلمهٔ فرانسوی : *couleuvre*[۵] و *cobra*[۶] است. اسم خاص *colbert* نیز از همین ریشه است؛ *t* پایانی از شباهت اسم مزبور با اسمهایی مانند *Albert* و *Robert* ناشی شده است؛

● از ریشهٔ سامی *q.b.l* (قبل) به مفهوم «قبول کردن، پذیرفتن» کلمات فرانسوی زیر ساخته شده‌اند: *cabale*[۷]، از کلمهٔ عبری به مفهوم «سنّت» (آنچه که از نیاکان پذیرفته می‌شود)، و *gabelle*[۸] از کلمهٔ عربی قَبَل (مالیاتی که توسط حکومت اخذ می‌گردد)؛

● *améthyste*[۹] که اسقفها به عنوان نگین انگشتر از آن استفاده می‌کردند، به محافظت انسان از مستی شهرت داشت؛ به همین دلیل، نام آن از کلمهٔ یونانی *methuein* به مفهوم «مست شدن» گرفته شده است. این ریشه در کلماتی مانند *méthane* و *méthyléne* (نوشیدنی تخمیری حاصل از چوب) نیز دیده می‌شود؛

● کلمهٔ *bey* (بیگ) که یک لقب ترکی است و تا کشور تونس کاربرد دارد،

---

۱. دسته‌ای از زنبورهای عسل که از کندوی پر ازدحام خارج می‌شوند تا کندوی جدیدی بسازند.
۲. آزمایش
۳. سمپوزیوم، مجمع.
۴. شربت (دارو)
۵. مار بی‌زهر
۶. مار کبرا
۷. سنت یهود مبتنی بر تعبیر رمزآمیز و استعاری از تورات.
۸. مالیات غیرمستقیم
۹. لعل کبود

تغییر شکل کلمهٔ *baile*، لقب حکام ونیزی، است که خود از *bajulus*، مصغر واژهٔ یونانی *basileos* به مفهوم «پادشاه» مشتق شده است. اسمهای کوچک *Basile* و *Vassili* نیز از همین ریشه هستند؛

● در زبان یونانی «گردش کننده» *peripateticos* و «دلاّل» *proxenetis* است؛

● واژهٔ *canif* (چاقو، قلمتراش) که به قرن پانزدهم مربوط می‌شود، از واژهٔ انگلیسی *knife* به همین معنا گرفته شده است؛

● از واژهٔ یونانی *parabole* به معنای «مقایسه، تشبیه» واژهٔ *parole* به معنای «سخن» اقتباس شده است، زیرا سخنان پروردگار در انجیل گاهی با تشبیه و کنایه همراه است. از واژهٔ لاتینی *fabulari* که ریشهٔ کلمات فرانسوی *fable*[1] و *affabuler*[2] است، کلمات *hablar* و *falar* گرفته شده‌اند که اولی در زبانهای اسپانیایی و دومی در زبان پرتغالی به معنای «صحبت کردن» به کار می‌روند؛

● واژهٔ یونانی *episcopos* به معنای «نگهبان و مراقب» (*épi*: روی؛ *scopos*: مراقبت و نظارت) ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی *épiscopal* و واژهٔ فرانسوی کهن نیز *évesque* بوده است؛ همچنین واژهٔ فرانسوی *évêque*[3] و برابر آن در زبانهای دیگر از همین ریشه‌اند: *obispo* (اسپانیایی) : *vescovo* (ایتالیایی)، *Bischof* (آلمانی) ، *bishop* (انگلیسی)؛

● ریشهٔ کلمات *légion* و *légume*[4] واژهٔ لاتینی *legere* است که کلمهٔ *élection*[5] نیز از آن گرفته شده است. معنای اصلی واژهٔ لاتینی «انتخاب کردن» یا «چیدن» است.

● *béton* و *bitume*[6] که یک کلمه‌اند، گویا دارای ریشهٔ سلتی‌اند که از زبان لاتینی منتقل شده است.

● کلمهٔ *échalote*[7] از نام شهر *Ascalon* در فنیقیه، و کلمهٔ *coing*[8] از نام *cydonea*، شهر ناشناخته‌ای در جزیرهٔ کرت یا آسیای صغیر، گرفته شده‌اند. برابر کلمهٔ میوهٔ «به» در زبان پرتغالی *marmelo* است که کلمهٔ

---

۱. افسانه، داستان
۲. تنظیم وقایع برای داستانسرایی
۳. اسقف
۴. سبزیجات
۵. انتخاب
۶. قیر
۷. موسیر
۸. میوهٔ به

فرانسوی *marmelade*[1] از آن گرفته شده است. واژهٔ *Marmelo* نیز از ریشهٔ لاتینی *melimelum* گرفته شده که معنای آن «سیب خوشمزه»ای است که یادآور *miel* (عسل) است؛

● *borgne*[2] از یک کلمهٔ ژرمنی به معنای «سوراخ» ریشه گرفته است. *Bohren* در زبان آلمانی به معنای «سوراخ کردن» با این کلمه همریشه است (تغییر *b* به *v* و *v* به *f* بسیار رایج است).

همین کلمه در برخی از زبانهای ژرمنی کهن به معنای «کشتن» (با سوراخ کردن‌به وسیلهٔ شمشیر) به کار می‌رفت. احتمالاً عنوان *baron* (بارون) در اصل به جنگجویی گفته می‌شده که قادر به سوراخ کردن دشمنان خود بوده است. در زبانهای اسلاوی، ریشهٔ کلمهٔ مزبور به معنای «مبارزه کردن» به کار می‌رود (نام روزنامهٔ یوگسلاویایی *Borba* یعنی «مبارزه»)؛

● واژهٔ *charcutier*[3] در قرن چهاردهم به شکل *chaircuitier* به کار می‌رفته و به «فروشندهٔ گوشت پخته» گفته می‌شده است. یک *boulanger*[4] کسی است که خمیر نان را چانه *(boule)* می‌گیرد؛ این واژه در زبان پیکاردی *boulenc* بوده که برابر واژهٔ *bowling*[5] است که از نظر معنا تفاوت بسیار با آن دارد؛

● مرزهای زبانی بسیار حیرت‌انگیز است: برخی زبان فرانسوی را مانند *vaches espagnoles*[6] بیان می‌کنند ـ البته منظور همان *Basques espagnols*[7] است؛ بیان برخی دیگر به *baragouiner*[8] شباهت دارد ـ زیرا برتانیی‌های بیچاره فقط قادر به بیان واژه‌های *bara* (نان) و *gwin* (شراب) هستند؛ در برخی موارد زبان آنها *charabia* است: یعنی عربی *el arabiya* (العربیّه) اما زبان فرانسوی توجه چندانی به زبانهای خارجی ندارد؛

● *spirou* در زبان والونی[9] به مفهوم «سنجاب» است؛

---

۱. مارمالاد
۲. یک چشم
۳. فروشندهٔ گوشت خوک و غذاهای آماده از گوشت خوک
۴. نانوا
۵. بازی بولینگ
۶. گاوهای اسپانیایی
۷. باسک‌های اسپانیایی
۸. بیان
۹. wallon، لهجهٔ فرانسوی جنوب بلژیک.

● *chouans*[۱] نام گروهی است که برای گردآوری افراد خود از فریاد *chat-huant*[۲] استفاده می‌کردند؛

● یک زن *enceinte*[۳] (*incincta*) براساس ریشه‌شناسی زبان لاتینی کسی است که از (*ceinture*) شکم‌بند استفاده نمی‌کند؛

● *étalon*[۴] (*ad stallum*) نیز که یک واژهٔ لاتینی است، به اسبی گفته می‌شود که «در اصطبل» به منظور تولید مثل نگهداری می‌شود؛

● *zéle*[۵] و *jaloux*[۶] از یک ریشه هستند. واژه‌های *légal*[۷] و *loyal*[۸] نیز همریشه هستند؛

● ریشه‌شناسی اغلب امکان توضیح املاهایی را فراهم می‌آورد که آواشناسی قادر به توجیه آن نیست. این مسئله بویژه در مورد واژه‌های دارای ریشهٔ لاتینی صدق می‌کند؛ به عنوان مثال، *corpus* ریشهٔ واژهٔ فرانسوی *corps*[۹] است و، به این ترتیب، وجود *p* و *s* پایانی توجیه می‌شود. همچنین، کلمهٔ *doigt*[۱۰] به دلیل اینکه از ریشهٔ لاتینی *digitus* گرفته شده است، باید در املا، حروف *g* و *t* را حفظ کند. گاهی اوقات آوای *k* یا *g* حذف شده و یک واکهٔ ترکیبی جایگزین آن می‌گردد، مانند *yoghurt* که *yaourt*[۱۱] تلفظ می‌شود؛ از ریشهٔ *tectus* واژهٔ *toit*[۱۲] و از ریشهٔ *rigidus*، واژهٔ *froid*[۱۳] گرفته شده است؛

● فعل *compliquer*[۱۴] و کلمهٔ *flacon*[۱۵] دارای ریشهٔ واحدی هستند که از طریق زبان آلمانی منتقل شده است: از واژهٔ لاتینی *plicare* به مفهوم «خم

---

۱. لقب یکی از رهبران شورشی در غرب فرانسه؛ این شورشی سلطنت‌طلب علیه انقلاب به جنگ پارتیزانی برخاست.

۲. با مفهوم لغوی: «گربه‌ای که صدای جغد دارد»، نام جغد و برخی حیوانات مشابه که گوش آنها شبیه گربه است، و فریاد این دسته از حیوانات.

۳. زن باردار

۴. اسب سیلمی که اخته نشده و برای کُره‌کشی از آن استفاده می‌شود.

۵. غیرت، تعصب

۶. حسود، غیرتمند

۷. قانونی، مشروع

۸. مشروع، راست و درست

۹. بدن، پیکر. در این کلمه، حروف p و s نوشته می‌شوند، اما تلفظ نمی‌شوند.

۱۰. انگشت. حروف g و t تلفظ نمی‌شوند.

۱۱. «یاغورت» ترکی به معنای «ماست». چون زبان فرانسوی غ و ق ندارد، به **yaourt** تبدیل شده است.

۱۲. سقف. حرف t آن تلفظ نمی‌شود.

۱۳. سرد. حرف d آن تلفظ نمی‌شود.

۱۴. پیچیده و بغرنج کردن.

۱۵. بطری، شیشه

کردن»، به طور طبیعی واژهٔ *compliquer* مشتق شده است. واژهٔ آلمانی *flechten* (بافتن، یعنی: «خم کردن نخ‌ها») نیز از فعل مزبور ریشه گرفته است. به این ترتیب، پارچهٔ محافظ ظروف *Flasche* نام گرفت، سپس با گسترش این کلمه، آن را به معنای «بطری» به کار بردند که واژهٔ فرانسوی *flacon* از آن گرفته شد؛

● *Nickel*[۱] و *kobold*[۲] (*cobalt*) اسمهایی برای بچه‌های زبل در زبان آلمانی.

● واژهٔ *porcelaine*[۳] با واژهٔ *porc*[۴] قابل مقایسه است؛ این کلمه در اصل به نوعی صدف اطلاق می‌شده که شکل آن شبیه فرج خوک ماده بوده است. برابر روسی این کلمه، یعنی *farfor* دارای ریشه‌شناسی عجیبی است: نام «پسر خدا» در زبان فارسی *Baghpour* (*Bagh*: (بغ) خدا، در کلمهٔ بغداد، به معنای «دادهٔ خداوند»، یا در کلمهٔ *bog* روسی به معنای «خدا» مشاهده می‌شود؛ *pour*(پور) به معنای «پسر» با واژهٔ لاتینی *puer* همریشه‌است. این لقب به امپراتور چین داده شده و سپس ظروف چینی ساخت چین به این نام معروف شدند. اعراب که با آوای *p* آشنایی ندارند و به جای آن از آوای *f* استفاده می‌کنند، این کلمه را به *faghfur*(فغفور) تغییر داده‌اند که در زبانهای روسی و یونانی به ظرف چینی گفته می‌شود؛

● هنگامی که کلمات کاربرد عمومی می‌یابند، گاهی به واسطهٔ ساده‌گرایی یکی از هجاهای خود را از دست می‌دهند:

واژهٔ *charbougna* (تلفظ واژهٔ *charbonnier*[۵] در آورینه[۶] فرانسه) به *bougna* تغییر یافته است؛ *al boche* که از روی تمسخر به آلمانی‌ها گفته می‌شد، واژهٔ *boche*[۷] را برجای گذاشته است؛ *amir al bahr* («امیرالبحر عربی») به *amiral*[۸] تغییر یافته است؛ واژهٔ عربی *luban jawi* (لبن جاوی) به معنای «روغن جاوه» به *benzine* تبدیل شده که به سختی قابل شناسایی

---

۱. نیکل
۲. کبالت
۳. نوعی صدف، چینی
۴. خوک
۵. زغال‌فروش
6. Auvergne
۷. آلمانی، از روی تحقیر و تمسخر
۸. دریاسالار

است واژهٔ benjoin[1] نیز از همین ریشه است.

واژهٔ عربی dar es sena'a (دارالصناعه)، به معنای کارگاه، ریشهٔ واژهٔ darse[2] از طریق لهجهٔ جنوایی و واژهٔ arsenal[3] از طریق لهجهٔ ونیزی است.

مورد عجیب‌تر اینکه ریشهٔ کلمهٔ chandail[4]، کلمهٔ marchand d'ail[5] بوده است؛

- فیل در زبان روسی slon است که از واژهٔ ترکی aslan به معنای شیر، گرفته شده است. شتر در زبان روسی verblioud از واژهٔ گوتیک ulbandus گرفته شده که خود از یک واژهٔ قدیم هندی ibhas به معنای «فیل» ریشه گرفته است! همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، در قرون وسطا اطلاعات مربوط به حیوانات سرزمینهای دور بسختی مبادله می‌شده است؛
- در پایان به داستان شگفت «کتاب» بپردازیم: ریشهٔ واژه فرانسوی livre (کتاب از liber است، یعنی: بخشی از درخت که بین پوسته و بخش میانی (Aubier) است و به جای کاغذ از آن استفاده می‌شده است. aubier و liber نیز از یک ریشه و دارای مفهوم «سفیدی» هستند (مقایسه کنید با واژه‌های: aube[6]، albinos[7]، و ...)

برابر واژهٔ کتاب در زبان انگلیسی، book، که واژهٔ فرانسوی bouquin[8] از آن اخذ شده است، با نام درخت آلش، یعنی beech، قابل مقایسه است؛ از سوی دیگر برابر کلمهٔ مزبور در زبان روسی bouk است. در زبان آلمانی، یکی از حروف الفبا Buchstabe نام دارد که به معنای «ترکهٔ درخت آلش»: حروف روی این گونه ترکه‌ها حک می‌شدند.

منشأ واژهٔ فرانسوی papier (کاغذ) گیاهی است که از papyrus (پاپیروس) گرفته شده است. این نی مصری ریشهٔ واژهٔ لبنانی Byblos (بیبلوس)[9] نیز بوده که bible[10] از آن گرفته شده است. code[11] از ریشهٔ

---

۱. بنزوئن یا بنزوان، ماده‌ای معطر که از تنهٔ برخی درختان هند و مالزی به دست می‌آید و کاربرد پزشکی نیز دارد.
۲. حوزهٔ حفاظت‌شده در برخی از بندرها، بخصوص در دریای مدیترانه.
۳. زرّادخانه
۴. پیراهن ورزشی
۵. تاجر سیرفروش
۶. سپیده دم
۷. زاغی، کسی که به طور ارثی دارای موها، ابروها و مژگان سفید است.
۸. بز پیر، خرگوش نر
۹. پیبلوس، یا جبیل، نام شهری است در لبنان . ـ و.
۱۰. تورات
۱۱. قواعد، مجموعهٔ قوانین

codex است: این کلمه در اصل به توده‌ای از چوب گفته می‌شده و ریشهٔ آن با *caedere* لاتینی، به معنای «انداختن یک درخت»، قابل مقایسه است. جالب است بدانیم که فقط *parchemin*[۱] یک واژهٔ گیاهی نیست، بلکه مفهوم آن از نظر ریشه‌شناسی «*peau de pergame*[۲]» است.

نامهای سکّه‌ها

فرانک اولین سکه‌ای بود که در سال ۱۳۶۰ با تمثال پادشاه فرانسه، یعنی فرانکوروم رکس[۳] ضرب شد.

نام بسیاری از سکه‌های دیگر به مفهوم وزن یک مادهٔ قیمتی، بخصوص طلا، مربوط می‌شوند. مانند پزو (وزن) در امریکای لاتین و فیلی‌پین، و پزوتا (وزن کم) در اسپانیا؛ لیره یا پوند در بریتانیای کبیر از کلمهٔ *poids* (وزن) حاصل شده است. *L* که بیانگر لیره است، واژهٔ فرانسوی *livre* (واحد وزن) را تداعی می‌کند.

لیره[۴] ایتالیایی، ترکی، اسرائیلی، و لبنانی نیز از همین کلمه است. سکهٔ جدید اسرائیلی به نام *shekel* (شِکِل) نیز دارای مفهوم وزن است (برابر واژهٔ *sicle*، سکهٔ تورات).

در آلمان، نام مارک بیانگر مارکی است که سکه‌های مختلف را از یکدیگر متمایز می‌کند، مانند (*écu*) (نقش سپر) که روی سکه‌های قدیم فرانسوی به همین نام حک شده و در نام سکهٔ اسکودو (سپر) در پرتغال و موزامبیک نیز مشاهده می‌شود.

شایان ذکر است که نام واحد جدید اروپایی *écu* (اکو) به شیوهٔ بازی با کلمات از حروف اختصاری *E.C.U* (*European currency unit*) گرفته شده است.

واژهٔ *sou*[۵] تغییر شکل کلمهٔ *solde* به مفهوم مبلغی است که به یک سرباز (*soldat*) پرداخت می‌شده است.

واژهٔ انگلیسی *penny* (پنی) و واژهٔ آلمانی *pfennig* یک کلمه شمرده می‌شوند که ریشهٔ آنها مشخص نیست.

---

۱. پوست حیوانات (گوسفند، بره، بز) که برای نوشتن استفاده می‌شد.

۲. پوست‌پرگاما؛ پرگاما یا پرگامس نام شهری در میسی در آسیای صغیر بوده است.

3. Francorum Rex

4. la lire

۵. واحد پول قدیمی فرانسه معادل $\frac{۱}{۲۰}$ فرانک یا ۵ سانتیم

واژهٔ *dollar* (دلار) با تلفظ نادرست واژهٔ *Thaler*، که نام یک نوع سکهٔ قدیمی آلمانی است، به وجود آمده است، سکهٔ مزبور اخیراً به طرز عجیبی در اتیوپی کاربرد یافته است. ریشهٔ کلمهٔ اخیر *Joachim staler*، از نام درهٔ *joachim en Bohême* است که در آنجا کانهای نقره برای ساخت این‌گونه سکه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

فلورن[۱] هلندی و فلورینت[۲] مجارستانی سکه‌هایی هستند که در ابتدا نقش گل (*flor* در زبان لاتینی) بر آنها حک شده بود.

کورُن[۳] (تاج) واحد پول در کشورهای اسکاندیناویایی، کروز[۴] (صلیب) در برزیل، سُل[۵] (خورشید) در پرو، لوآ[۶] (شیر) در بلغارستان، وکتسال[۷] (مارپردار) در گواتمالا نیز بیانگر نشانه‌های مربوط به سکه‌های قدیم هستند.

همچنین واژهٔ روسی کوپک[۸] از ریشهٔ *kopyo* به معنای «نیزه» گرفته شده که روی سکه‌های کوپک نقش می‌بست.

نام روبل[۹] از فعل *roubit* (تقسیم کردن): به معنای یک «قسمت» (از طلا) است.

زلوتی[۱۰]، واحد پول لهستان، به معنای «طلایی» است. (*zoloto* ــ به معنای «طلا» در زبانهای اسلاوی ــ با واژهٔ *gold*، با معنایی مشابه در زبانهای ژرمنی، همریشه است).

دینار واحد پول برخی کشورهای عرب همان سکهٔ قدیمی لاتینی به نام *denier* است؛ درهم همان *drachme* یونانی؛ و ریال که سکهٔ سلطنتی است،[۱۱] مترادف است با *réal*. بنابراین، سکه‌های نامبرده اسم اروپایی دارند. نام گورد،[۱۲] سکهٔ متعلق به هائیتی، از واژهٔ اسپانیایی *gordo* (زیاد، عمده) و به معنای مبلغ هنگفت پول است.

در خاور دور، یوآن[۱۳] چینی، ین[۱۴] ژاپنی، و وون[۱۵] کره‌ای با یک علامت اندیشه‌نگار به معنای «گرد دایره» نمایش داده می‌شوند (مقایسه کنید با واژهٔ لاتی فرانسوی "*des*[۱۶] *ronds*": گردها).

---

1. Florin
2. Florint
3. Couronne
4. Cruzeiro
5. Sol
6. lev
7. quetzal
8. Kopek
9. rouble
10. Zloty

۱۱. سکهٔ اسپانیایی، نظیر شاهی ایران که به مقام شاه برمی‌گشت. همچنان که تومان برابر ده‌هزار دینار بود و امیر تومان به فرماندهی گفته می شد که ۱۰/۰۰۰ سرباز زیر فرمان داشت. ــ و.

12. gourde
13. yuan
14. yen
15. Won

۱۶. سو، سکهٔ ۵ سانتیمی

روپیه[1] متعلق به هند، اندونزی، و سایر مناطق، به معنای «پور کار کرده و زحمت کشیده» است؛ کلمهٔ *rup* در زبان هندی کنونی به معنای «تصویر» یا «زیبایی» و کلمهٔ *rupa* به معنای «پول» است.

برخی از کشورها نام شخصیتهای ملی خود را برای سکه‌ها انتخاب کرده‌اند. به عنوان مثال : سوکره[2] (اکوادور)، بولیوار[3] (ونزوئلا)، کولون[4] (السالوادور)، وبالبوا[5] (پاناما)؛ در حالی که گوارانی[6] (پاراگوئه)، مانند فرانک از نام یک قوم گرفته شده است.

و بالاخره، نکتهٔ جالب توجه برای آماتورهای رشتهٔ تاریخی: سکهٔ *maravedis* که مولیر[7] از آن صحبت می‌کند، از نام مرابطین[8] گرفته شده، خود این کلمه نیز با کلمهٔ رباط (پایتخت مراکش) همریشه است.

نام اقوام و زبانهای آنها

هر قوم دارای نامی است که آن را متمایز می‌کند، اما این نام اغلب از کشوری تا کشور دیگر تغییر می‌کند.

نام فرانسوی[9]ها از نام قبیله ژرمنی فرانک[10]ها که کلویس[11] سرکرده آن بوده، باقی مانده است. در بسیاری از زبانهای خارجی، یک فرانسوی به همین نام خوانده می‌شود که با آواشناسی محلی و تفاوتهای مربوط به عناصر صرفی صفتها، به شکل‌های گوناگون تلفظ می‌گردد.

در زبان اسپانیایی *Francés*	در زبان انگلیسی *French*
در زبانهای اسلاوی *Frantsouz*	در زبان آلمانی *Franzose*
در زبان عربی *Fransaoui*	در زبان ایتالیایی *Francese*

گویشوران زبان فنلاندی به دلیل عدم کاربرد دو همخوان پیاپی در آغاز کلمات، *f* را حذف می‌کنند و کشور فرانسه را *Ranska* می‌نامند.

ژاپنی‌ها واکهٔ *u* (با تلفظ *ou*) را بین آواهای *f* و *r* وارد می‌کنند *Furansu*.

چینی‌ها از واکهٔ *a* استفاده می‌کنند: *fa-lan-sa*، که به طور اختصار *fa* خوانده می‌شود؛

---

1. roupie
2. sucre
3. bolivar
4. colon
5. balboa
6. guarani
7. Molière
8. Almoravides
9. Français
10. les Francs
11. Clovis

در نتیجه، فرانسه کشور *fa*ها، یعنی *fa-guo* نامیده می‌شود؛ و یک فرانسوی را *fa-guo-ren* (با تلفظ *fakwojen*) می‌گویند.

زبانهایی که فاقد آوای *f* هستند، آوای *p* را جایگزین آن می‌کنند. اندونزیایی‌ها به فرانسویها می‌گویند *perancis* (با تلفظ پرانچی).

کره‌ای‌ها واژهٔ چینی را با آوای خود تطبیق داده‌اند: *pul-lan-so* (با تلفظ پولاّن سو) یعنی فرانسوی)

یونانی‌ها که ملّتی کهن هستند، نام فرانسه را از قوم «گل»ها *(Gaulois)* گرفته‌اند: *Gallika*.

در زبان عبری، برابر فرانسوی *Tsarfati* است.

در افریقا، آن دسته از زبانهایی که فرانسویان را با دیگر اروپاییان یکی می‌شمارند، به فرانسوی غالباً *toubab* یا *toubabou* می‌گویند، از واژهٔ عربی «طبیب» گاه اروپایی و ترکی را یکی می‌گیرند، چنانکه در زبان هوسایی از اروپاییان به نام *Turanci* یاد می‌کنند.

آلمانی‌ها در کشورهای مختلف به نام قبیله‌های گوناگون ژرمنی خوانده می‌شوند: انگلیسی‌ها عنوان عمومی *German*، اسکاندیناویایی‌ها نام *saksa* (ساکسون‌ها)، و فرانسوی‌ها نام *Allemand* که نام قبیلهٔ *Alaman* است به آنها می‌دهند. نامی که آلمانی‌ها بر خود می‌نهند، یعنی *Deutsch*، یا نامی که ایتالیایی‌ها به آنها می‌دهند، یعنی *Tedesco*، از ریشهٔ *Teuton* به معنای «ملت» و «قبیله» در زبان سلتی گرفته شده است (قابل مقایسه با *dud* در زبان برتانیی به معنای «مردم»).

روس‌ها آنها را *Nemtsy* (مفرد: *Nemets*) می‌نامند، چه بسا به این دلیل که آلمانی‌ها مناطق آن سوی رودخانهٔ (نیه‌من[1]) را اشغال کرده‌اند.

* * *

«روس‌ها[2]» از نام حکومتی که روریک سوئدی پایه‌گذاری کرد ریشه گرفته است، نام آن حکومت از دهکده‌ای سوئدی در همسایگی استکهلم، یعنی روسلاژن[3] گرفته شده است.

soviet (نام کشور شوروی) یعنی «شورا»: منظور شوراهای متشکل از کارگران و دهقانان است که هنگام انقلاب ۱۹۱۷ روسیه شکل گرفت.

---

1. Niemen
2. Rurik
3. Roslagen

نامی که روس‌ها به کشور چین می‌دهند، یعنی *kitai*، نام امپراتوری غیرچینی و مغولی (قرون ۱۰ تا ۱۲ میلادی) است. شگفت آنکه در زبان مغولی، به چینی *kitat* گفته می‌شود.

* * *

بسیاری از اقوام، همسایگان خود را به نامی تحقیرآمیز می‌خوانند که اغلب روی آنها می‌ماند.

یونانی‌ها همهٔ کسانی را که به زبان یونانی حرف نمی‌زدند، «بربر» و، در نتیجه، غیرمتمدن و وحشی می‌خواندند. این واژه حاصل نام آوای *borborygme*[۱] است؛ *borboros* که واژهٔ فرانسوی *bourbier*[۲] از آن ریشه گرفته، به معنای «لجن» *boue* است. این مسئله اصولاً خوشایند نیست و دیرزمانی غرب تصور می‌کرد ساکنان افریقای شمالی را اقوام بربر تشکیل می‌دهند.

امروزه، تعداد زیادی بربر وجود دارد. جالب آنکه آنها چنین نامی را رد نکرده‌اند ولی ترجیح می‌دهند که خود را تامازی[۳] (انسان آزاد) یا قبیله‌ای[۴] بنامند، یا با اسم خود قبیله مشخص شوند.

«اسکیموها» از نظر بومیان الگانکین «خورندگان گوشت خام» بودند و علت این نامگذاری همین است. نامی که اسکیموها برخود می‌نهند *Inuit* (انسان) است.

بومیان چی‌پوآی[5] امریکای شمالی همسایگان خود را که خویشاوندان داکوتایی‌ها هستند، مارهای بی‌زهر می‌دانند که به زبان آنها *Nadoweisiou* است: نام سویی[۶]ها مختصر شدهٔ همین کلمه است.

هورن[۷]ها نام زیبای خود را مدیون صیادان کانادایی فرانسوی زبان هستند که چهرهٔ زیبای جوانان آنها را به سر بریدهٔ گراز[۸] تشبیه کرده‌اند.

نام کچوایی بیانگر قبیله‌ای از بومیان منطقهٔ آمازون استوایی است که نام *Auca* به مفهوم «وحشی» روی آنها باقی مانده است:

پاتاگون[۹] در زبان اسپانیایی یعنی «آدم بزرگ پا»؛ در واقع پاتاگون‌ها پاپوشهای گرم داشتند.

---

۱. صدای قرقر شکم ۲. لجنزار

3. Tamazight 4. kabyle

۵. اوجی بوآ ojibwa یا chippewa

6. les sioux 7. Les Hurons 8. La hure

9. patagon

در افریقا، نام هوتن توت[1]ها از دوستی و مهر بوئر[2]ها ناشی می‌شود که از زبان آنها فقط *Hot* و *Tot* را متوجه می‌شدند.

در آسیا، نام مئوها[3] از واژهٔ چینی میائو[4] به معنای «وحشی» مشتق شده است و اسامی بسیاری از اقوام ساحل‌نشین با علامتهای اندیشه‌نگار مربوط به گرگ، میمون، و روباه نمایش داده می‌شود.

چینِ نوین برای رعایت نزاکت، به تغییر علامتهای مزبور اقدام کرده است.

روزهای هفته و ماههای سال

با وجود هفتهٔ[5] چهار روزه نزد گویشوران زبان یوروبایی، یا تلاش برای ۱۰ روزه ساختن هفته در زمان انقلاب فرانسه، اکنون در سراسر دنیا، هفته هفت روز دارد.

روزهای هفته در اکثر موارد براساس ترتیب آنها نامگذاری شده‌اند؛ به عنوان مثال، در زبان پرتغالی:

prima feira (اولین روز بازار): دوشنبه؛

segunda feira (دومین روز بازار): سه‌شنبه؛

و به همین ترتیب تا *quinta feira* (پنجمین روز بازار): جمعه.

نام روزهای شنبه و یکشنبه ریشهٔ مذهبی دارد: *sabado* (سَبت)[6] و *domingo* (یکشنبه)، روز خداوند (*Dominus* در زبان لاتینی)؛ این روز به آرامش ملکوتی *dominical* اختصاص دارد.

در زبان عربی نیز به همین ترتیب است:

الأُحد: «یک»: یکشنبه؛

الاثنین: «دو»: دوشنبه؛

به همین ترتیب تا روز الخمیس (پنجم): پنجشنبه.

جمعه به معنای «مجمع و اجتماع» است (روز مسجد) همان گونه که شنبه روز سبت

---

1. les Hottentots
2. les Boers
3. Les Meo
4. miao

۵. در این عبارت، به ناگزیر و توسّعاً کلمهٔ «هفته» به کار رفته است. منظور از «هفته» در اینجا کسری از ماه است؛ که می‌تواند چهار هفت، یا ده روز باشد. ــ و.

۶. سَبت به مفهوم استراحت و آرامش است. نزد یهود روز استراحت و آرامش، شنبه است.

است. شایان ذکر است که در شمارش روزهای هفته، بین زبانهای پرتغالی و عربی یک روز اختلاف وجود دارد، اما در مورد روزهای تعطیل، دو روز اختلاف مشاهده می‌شود. (جمعه در کشورهای اسلامی و یکشنبه در کشورهای مسیحی).

بسیاری از زبانهای دیگر از سیستم عربی استفاده می‌کنند که تلفظ محلی تاحدودی موجب تغییراتی در آن شده است. از جمله زبانهای افریقایی مسلمانان (بامبارا، بربری، هوسایی، سومالیایی، و...) و نیز زبان مالاگاسی؛ در حالی که نفوذ اسلام در ماداگاسکار صفر است.[۱]

زبان مالایایی نیز از اسامی عربی برای روزهای هفته استفاده می‌کند؛ به استثنای روز یکشنبه (*minggu*) که از واژهٔ پرتغالی (*domingo*) گرفته شده است.

بسیاری از زبانها نیز از سیستم شمارش مشابه و کم و بیش پیچیده‌ای استفاده می‌کنند: مانند زبان تاهیتیایی و زبان یونانی، به استثنای روزهای جمعه، شنبه و یکشنبه.

زبان سواحلی روز «جمعه» را مانند زبان عربی *idjumaa* می‌نامد. نام پنج روز بعدی با افزودن کلمهٔ *idjumaa* به اعداد ۱ تا ۵ ساخته می‌شود؛

مثال: شنبه *djumaa mosi* (*1 djumaa*)؛

چهارشنبه: *djumaa tano* (*5 djumaa*).

اما روز پنجشنبه *alhamisi* «الخمیس»، (واژهٔ عربی معادل پنجشنبه، و به معنای «پنجم») خوانده می‌شود.

زبان فارسی نیز از یک دستگاه شمار براساس کلمهٔ شنبه استفاده می‌کند، یک، دو، سه، چهار، پنج؛ مانند: یکشنبه، دوشنبه، و ... برای روز بعد از پنجشنبه از همان واژهٔ عربی «جمعه» استفاده می‌شود.

زبان ترکی از دو واژهٔ فارسی با مختصری تغییر برای روزهای چهارشنبه (*çarsamba*) و پنجشنبه (*persembe*) استفاده می‌کند؛ اسامی روزهای دیگر عبارتند از: *pazar* (بازار) برای یکشنبه، *cuma* (جمعهٔ عربی) برای روز جمعه، و مشتقات ترکی برای روزهای دیگر (مثال: *pazartesi*: بعد از بازار، برای روز دوشنبه).

زبان مجارستانی نیز دارای سیستم ترکیبی مشابهی است: یکشنبه *vasarnap* با معنای

---

۱. گفتنی است که در زبان مالاگاسی برای واژهٔ «امروز»، براساس اینکه منظور بخش بعدی روز یا بخش گذشتهٔ آن باشد، از دو کلمهٔ جداگانه استفاده می‌شود. ـ ن.

لغوی «روز بازار» (*vasar* همان کلمهٔ بازار است)؛ دوشنبه: *hetfö* با معنای لغوی «آغاز هفته»؛ سه‌شنبه: *kedd* (عدد «دو» در زبان مجارستانی)، نام روزهای دیگر هفته از زبانهای اسلاوی مشتق شده‌اند.

مسئلهٔ جالب توجه در زبان روسی و اکثر زبانهای اسلاوی این است که روز یکشنبه سابقاً *nedielia* نامیده می‌شد؛ معنای این واژه «هیچ کار نکردن» بوده است: یعنی روز استراحت. این واژه به طور کلی به هفته اطلاق شد، و روز یکشنبه به یاد رستاخیز حضرت مسیح در روز یکشنبهٔ عید پاک، *voskresenie* (رستاخیز) نام گرفت. نام دوشنبه به معنای روز بعد از روز استراحت است: *ponedielnik*.

نامهای روزهای سه‌شنبه (*vtornik*)، پنجشنبه (*tchetverg*)، و جمعه (*piatnitsa*) بیانگر اعداد ترتیبی هستند: دومین (*vtoroï*)، چهارمین (*tchetviorty*)، و پنجمین (*piatnyi*).

چهارشنبه: *sreda* به معنای وسط (وسط هفته)، دوشنبه: *soubbota* همان سَبت است.

زبان چینی نیز اکنون از دستگاه‌شمار استفاده می‌کند:

دوشنبه: *xīng qī yī* (یکم هفته)؛

سه‌شنبه: *xīng qī er* (دوم هفته)؛

تا *wīng qī līu* (ششم هفته) برای روز شنبه؛

یکشنبه؛ *xīng qī rī* (هفته، خورشید).

با این حال، سیستم قدیمی چینی که بیشتر جنبهٔ شاعرانه دارد، در زبانهای کره‌ای و ژاپنی استفاده می‌شود:

	کره‌ای	ژاپنی	معنا
یکشنبه	*il yo il*	*nichi yo bi*	روز آفتاب
دوشنبه	*wol yo il*	*getsu yo bi*	روزِ ماه
سه‌شنبه	*ka yo il*	*ka yo bi*	روزِ آتش
چهارشنبه	*su yo il*	*sui yo bi*	روزِ آب
پنجشنبه	*mok yo il*	*moku yo bi*	روزِ درخت
جمعه	*kim yo il*	*kin yo bi*	روزِ طلا
شنبه	*to yo il*	*do yo bi*	روزِ زمین

نگارش نام روزهای هفته با علائم چینی در هر دو زبان یکسان است؛ تفاوتهای مربوط به تلفظ ناشی از سیستم آوایی این زبانها است.

شایان توجه است که تطابق دقیقی بین نامگذاری روزهای هفته در زبانهای نامبرده از یک سو، و بسیاری از زبانهای اروپایی و هندی از سوی دیگر، دیده می‌شود.

در زبانهای اروپایی: یکشنبه در زبانهای انگلیسی (sunday) و آلمانی (sonntag) به معنای روز آفتاب است؛ دوشنبه در زبانهای فرانسوی (lundi، di همان واژه لاتینی dies به معنای «روز» است)، انگلیسی (monday)، و آلمانی (Monntag) به معنای «روزِ ماه» است؛ سه‌شنبه (mardi) در زبان فرانسوی «روزِ مارس[1]» «خدای جنگ و آتش» است؛ چهارشنبه که در زبان فرانسوی mercredi یعنی «روز مرکور[2]»، «خدای تجارت»، و در زبان انگلیسی (wednesday) روز وُتان[3]، خدای ژرمنی و نیز خداوند سخنوری است، یک استثنا شمرده می‌شود، مگر اینکه درنظر بگیریم تجارت اصولاً روی آب انجام می‌گیرد. سیستم زبانهای هندی این روز را به نپتون[4]، خدای دریا در اساطیر یونانی، اختصاص می‌دهد. این نامگذاری به نام چینی کهن، یعنی «روزِ آب»، نزدیکتر است.

شایان ذکر است که زبان آلمانی، مانند زبان روسی، چهارشنبه را «وسط هفته» *(Mittwoch)* می‌نامد. پنجشنبه در زبان فرانسوی *(jeudi)* به معنای «روز ژوپیتر[5]» (در زبان لاتینی: *jovis dies*) و در زبان آلمانی *Donnerstag* با معنای لغوی «روز تندر»[6] است، با توجه به اینکه تندر، صفت ژوپیتر بوده است. واژهٔ انگلیسی *thursday* نیز از *thunresday*، با همان مفهوم، مشتق شده است؛ برابر تندر در این زبان *thunder* است.

نام روز جمعه، که در زبان فرانسوی *vendredi* به معنای «روز ونوس[7]» است، در زبانهای انگلیسی *(friday)* و آلمانی *(Freitag)* نیز به «زن» اختصاص دارد: مفهوم دو واژهٔ مزبور عبارت است از «روز فریگ[8]» همسر وُتان (خدای ژرمنی). شاید یک تداعی معانی گستاخانه موجب نزدیکی طلا به ونوس باشد، به این مفهوم که ونوس یک پولپرست *(vénale)* بوده است.[9]

---

1. Mars
2. Mercure
3. Woton
4. Neptune
5. Jupiter
۶. Tonnerre، با واژهٔ فارسی «تندر» مقایسه کنید.
7. Vènus
8. Frigg
۹. ونوس در زبان چینی به معنای «ستارهٔ زرّین» است. ـ ن.

نام روز شنبه در زبان انگلیسی *saturday* به معنای «روزِ سیاره ساتورن (کیوان)[1]» است در هند، چه در زبانهای هندواروپایی شمال و چه در زبانهای دراویدی جنوب، نام روزهای هفته از نام سیارات گرفته شده‌اند. به عنوان مثال، در زبان بنگالی:

یکشنبه	*robibar*	(*Robi*: خورشید؛ *bar*: روز)
دوشنبه	*shombar*	(*shom*: ماه)
سه‌شنبه	*mongolbar*	(*Mongol*: مارس)
چهارشنبه	*boudhbar*	(*Boudh*: نپتون)
پنجشنبه	*bishouthbar*	(*Bishouth*: ژوپیتر یا مشتری)
جمعه	*shoukrobar*	(*shoukro*: ونوس)
شنبه	*shonibar*	(*shoni*: کیوان)

سیستمهای منفردی نیز برای نامگذاری روزهای هفته وجود دارند، از جمله در زبان سوتودر افریقا و زبان باسکی در اروپا.

* * *

نام ماهها بیانگر وحدت بسیار بیشتری در سیستم اروپایی است. ماههای اولیهٔ سال از نام خدایان، الاهه‌ها، امپراتورها، و اعیاد لاتینی اقتباس شده‌اند، مانند ژانوس[2] برای ژانویه؛ فبروا[3]، عید تزکیه، برای فوریه؛ مارس[4]، خدای جنگ؛ مایوس[5]، خدای گناه؛ ژونیوس[6] برای ژوئن؛ ژول[7] (سزار) برای ژوئیه؛ اگوست[8] برای اوت. ماههای آخر سال بیانگر شمارهٔ ترتیبی ماهها در سال رومی باستان است که با ماه مارس در بهار آغاز می‌شده است و به همین ترتیب، از سپتامبر (یعنی هفتمین ماه) تا دسامبر (یعنی دهمین ماه).

اسامی مذکور، که در همهٔ زبانهای اروپایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، با تغییرات اندکی در زبانهای گوناگونی چون هوسایی، مالاگاسی، و اندونزیایی مشاهده می‌شوند. این زبانها برای روزهای هفته، از نامهای عربی استفاده می‌کنند.

دلیل عدم کاربرد سیستم عربی، پیچیدگی فوق‌العادهٔ آن است.

---

1. Saturne
2. janus
3. Februa
4. Mars
5. Maius
6. junius
7. jules (césar)
8. Auguste

در واقع، سیستم مزبور دوگانه است: ماههای خورشیدی[1] مشابه ماههای اروپایی، و نیز ماههای قمری که ۲۸ روزه هستند و، بنابراین، دورهٔ آنها در هر سال ثابت نیست. ماه روزهٔ مسلمانان یعنی «رمضان» نهمین ماه سال قمری شمرده می‌شود و «محرّم» اولین ماه آن است.

زبان ترکی برای اسامی ماهها از یک سیستم بسیار ترکیبی استفاده می‌کند: اسامی ماههای فوریه (*subat*): شُبّاط، آوریل (*nisan* : نیسان)، ژوئن (*haziran* : حزیران)، ژوئیه (*Temmuz* : تموز) و سپتامبر (*eylül* : ایلول) از سیستم خورشیدی عربی و اسامی ماههای مارس (*mart*)، مه (*mayis*)، اوت (*ağustos*) از سیستم «اروپایی» اقتباس شده‌اند؛ اما برای ماههای ژانویه، اکتبر، نوامبر، و دسامبر از نامهای یکدست ترکی استفاده می‌شود.

ایران، علاوه بر ماههای اروپایی و ماههای قمری عربی، کاربرد سیستم خورشیدی دوران زردشتی را کاملاً حفظ کرده است؛ سیستم مزبور با فصل بهار، یعنی در ۲۱ مارس (عید «نوروز» با معنای لغوی روز نو) شروع می‌شود.

در همهٔ کشور هند، از سیستم مشابه ایران استفاده می‌شود: «شاندرامانا»[2] که شامل ۱۲ ماه خورشیدی است، از آخر ماه مارس آغاز می‌شود. در ایالت کارناتاکا[3] منطقهٔ میسور[4]، سیستم خورشیدی دیگر به نام «سورامانا»[5] وجود دارد که از نیمهٔ آوریل آغاز می‌شود.

زبانهای برمه‌ای، تای، و خِمِری در مورد روزهای هفته و ماههای سال تابع سیستم هندی هستند.

در زبانهای چینی، کره‌ای، ژاپنی، و ویتنامی، ماههای سال براساس شمارنده‌های ترتیبی نامگذاری شده‌اند: یعنی اسامی ماهها از اعداد یک تا دوازده به علاوهٔ کلمهٔ «ماه» تشکیل شده‌اند.

از جمله معدود سیستمهای منفرد، می‌توان از زبان فینی نام برد که اسامی ماههای آن از طبیعت الهام گرفته‌اند: مانند ماه بلوط، کشت و کار، گندم، گل و لای که بی‌شباهت به تقویم انقلاب فرانسه نیست (*fructidor*[6]، *ventôse*[7]، و ...).

---

۱. کاربرد ماههای خورشیدی بسیار مقدم‌تر از تمدن عربی است و به زمان حمورابی، یعنی حدود ۱۸ قرن پیش از میلاد، مربوط می‌شود. سیستم مزبور سپس وارد تمدنهای سامی شده و امروزه، در زبان عبری در کنار ماههای «اروپایی» از آن استفاده می‌کنند. ــ ن.

2. chandramana 3. Karnataka 4. Mysore

5. souramana

۶. آخرین ماه تقویم انقلابی که از واژهٔ "fruit" به معنای «میوه» اقتباس شده است.

۷. ششمین ماه تقویم انقلابی که از ریشهٔ «vent» به معنای «باد» اقتباس شده است.

نام گیاهان و حیوانات

گیاهان و حیوانات بومی منطقهٔ اقلیمی ما مسلماً دارای اسامی بسیار قدیمی با ریشهٔ هند و اروپایی یا حتی ما قبل آن هستند.

زبانهای گُلی و لاتینی منشأ بخش عمدهٔ اسامی مزبور را تشکیل می‌دهند. به عنوان مثال، اسامی درختان *if*[۱]، *chene*[۲]، *bouleau*[۳] از زبان گلی ریشه گرفته‌اند.

واژه‌های فرانسوی زیر نیز از زبان لاتینی باقی مانده‌اند: *pomme*[۴] (از *poma*: میوه)، poire[۵] (*pirum*)، pois[۶] (*pirsum*)، fēve[۷] (*faba*)، *fraise*[۸] (*fraga*)، و جز اینها.

به علاوه، زبان لاتینی به عنوان طبقه‌بندی علمی به هر گیاه یا حیوان نامی می‌دهد. با وجود این، ما در اینجا به بررسی نام گیاهان و حیوانات غیربومی می‌پردازیم.

نام گیاهان و حیوانات در اکثر موارد از نام آنها در منطقهٔ بومی مشتق می‌شود. واژه‌های فرانسوی *orange* (نارنج) و *cerise* (گیلاس) از ایران گرفته شده‌اند. واژهٔ نارنج در زبان فارسی به پرتقال تلخ گفته می‌شود و از طریق زبان عربی وارد زبان ما شده است، برابر آن در زبان اسپانیایی *naranja* است.

اما عجیب است که زبانهای عربی و فارسی برای نوع شیرین این میوه، از نام پرتقال استفاده می‌کنند.

مسئله‌ای که موجب پیچیدگی بیشتر می‌شود، نام پرتقال در زبان روسی است: *apelsin*. معنای این واژه «سیب چینی» است و از زبان آلمانی گرفته شده است!

واژهٔ گیلاس در زبان فارسی از واژه‌های یونانی *kerasion* و لاتینی *cerasum* ریشه گرفته است؛ معادل آن در زبانهای آلمانی (*kirsch*) و انگلیسی (*cherry*) تغییر شکل همان کلمه هستند.

ریشهٔ واژهٔ *pêche* (هلو) به زبان لاتینی مربوط می‌شود ــ *Persicum malum* به معنای «سیب ایرانی» ــ اما واژهٔ فارسی هلو در زبان ما وارد نشده است.

از جنوب شرقی آسیا، بخصوص زبانهای مالایایی، واژه‌های زیر وارد زبان فرانسوی شده‌اند: *bambou*[۹]، *mangue*[۱۰]، *rotin*[۱۱] برای گیاهان و واژه‌های *cacatoès*[۱۲]، *casoar*[۱۳]،

---

۱. سرخدار (از خانوادهٔ کاج) ۲. بلوط ۳. درخت غان
۴. سیب ۵. گلابی ۶. نخود
۷. باقلا ۸. توت فرنگی ۹. خیزران
۱۰. انبه
۱۱. شاخهٔ نخل هندی که در سبدبافی، عصاسازی و کارهای دیگر از آن استفاده می‌شود.
۱۲. پرندهٔ شانه به سر و سفید ۱۳. نوعی شترمرغ

pangolin[۱] (کسی که به خود می‌پیچید)، dugong[۲]، orang-hutan[۳] (آدم جنگلی) برای حیوانات.

از (قارهٔ) امریکا، ناهوآتل، زبان آزتک‌های مکزیک، واژه‌های زیر را وارد زبان فرانسوی کرده است: cacao، cacahuète[۴]، avocat[۵]، sapotille[۶] (tzapotl)، tomate (tomatl)[۷]، haricot[۸] (ayacotl)، coyotte[۹] و ocelot[۱۰]. کیچوایی، زبان اینکاها در پرو، منشأ واژه‌های فرانسوی زیر است: condor[۱۱]، puma[۱۲]، lama[۱۳]، vigogne[۱۴]، quinquina، و quinine[۱۵].

از گروه زبانهای توپی، مانند گوارانی، زبان پاراگوئه، و زبانهای بومی برزیل، واژه‌های زیر گرفته شده‌اند: ananas، petunia[۱۶]، jacaranda[۱۷]، manioc[۱۸]، tapoica[۱۹]، palétuvier[۲۰]، pétun[۲۱] (برابر واژهٔ قدیمی فرانسوی "tabac[۲۲]" که آن هم دارای ریشهٔ امریکایی بوده است)، و در مورد حیوانات: cobaye[۲۳]، jaguar، toucan[۲۴]، agouti[۲۵]، tapir[۲۶]، و coati[۲۷]. واژهٔ topinambour طبیعتاً نام یکی از قبایل بومی برزیل است که به گروه زبانی توپی تعلق دارد.

زبان کارائیبی نیز منشأ واژه‌های فرانسوی maïs[۲۸]، caïman[۲۹]، pécari[۳۰]، tamanoir[۳۱]، و colibri[۳۲] است.

از زبان آراواکی، زبان بومی امریکای جنوبی، نیز واژهٔ patate[۳۳] وارد زبان فرانسوی شده است.

---

۱. پستاندار فلس‌دار، مورچه‌خوار
۲. نوعی حیوان دریایی در اقیانوس هند
۳. نسناس، اوران اوتان، از طایفهٔ میمونها
۴. پسته زمینی
۵. وکیل ← نوعی میوهٔ گرمسیری
۶. نوعی میوه جزایر آنتیل
۷. گوجه‌فرنگی
۸. لوبیا
۹. گرگ امریکایی
۱۰. گربهٔ وحشی
۱۱. لاشخور بزرگ
۱۲. یوزپلنگ امریکایی
۱۳. شتر امریکایی بدون کوهان
۱۴. نوع دیگری از شتر امریکایی که از پشم آن استفاده می‌شود.
۱۵. گنه گنه ـ درخت گنه گنه
۱۶. گل اطلسی
۱۷. درختی از جنگلهای استوا یا امریکا.
۱۸ و ۱۹. گیاهی که ریشهٔ خوراکی دارد و از آن تاپیوکا می‌گیرند.
۲۰. از گیاهان بومی برزیل
۲۱ و ۲۲. توتون و تنباکو
۲۳. جونده تپلی که پنجه‌هایی با چهار ناخن دارد.
۲۴. نام پرنده‌ای است
۲۵. جوندهٔ پستانداری همقد خرگوش
۲۶. پستانداری با خرطوم کوتاه.
۲۷. پستاندار گوشتخوار پوزه باریک و دم دراز جنگلهای امریکا.
۲۸. ذرت
۲۹. سوسمار آبی
۳۰. خوک وحشی امریکا
۳۱. پستانداری حشره‌خوار و بی‌دندان از مناطق استوایی امریکا.
۳۲. پرنده‌ای که از گنجشک هم کوچکتر است.
۳۳. «سیب زمینی» به زبان بومی امریکا. به روسی هم پوتاتو گفته می‌شود. این محصول پس از کشف قارهٔ جدید به دنیای قدیم راه یافته است.

نامهای *opossum*[۱]، *racoon*[۲]، *caribou*[۳]، *skunks*[۴]، از گروه زبانهای الگانکین در محل شکار این حیوانات در منطقهٔ دریاچه‌های بزرگ امریکا گرفته شده‌اند.

و بالاخره، نام *coprah*[۵] از زبان مالاباری در جنوب هند، *raphia*[۶] از ماداگاسکار، *gnou*[۷] از زبان هوتن توت، *babane*[۸] از زبان سوسو در گینه، و *mammouth*[۹] از یک زبان سیبریایی گرفته شده‌اند.

گاه نیز ریشهٔ واژه کاملاً جغرافیایی است: *café*[۱۰] از نام ایالت *kaffa*[۱۱] در اتیوپی، *moka*[۱۲] از شهری به همین نام در یمن، *astrakan*[۱۳] از شهری به همین نام در شوروی، و *angora*[۱۴] از نام سابق آنکارا اقتباس شده‌اند.

نام اشخاص

بررسی بسیار مختصر در زمینهٔ نام اشخاص در کل دنیا مستلزم چندین جلد کتاب است، به همین دلیل، ما در اینجا فقط به بررسی آن دسته از نامهایی می‌پردازیم که برای خوانندگانی که تاکنون روی این موضوع تأمل نکرده‌اند، جالب توجه باشد.

نامهای کوچک

نام اشخاص را می‌توان از نقطه نظر معنا یا نقش اجتماعی آنها، یعنی دلایل چگونگی ساخت آنها بررسی کرد. نامهای «اروپایی» عملاً تمام کشورهایی را که مسیحیت مذهب اکثر آنهاست دربر می‌گیرند. البته املای هر نام براساس سیستم آوانویسی هر کشور و گشتارهای آواشناختی مربوط به نام مورد نظر متغیر است.

---

۱. جانوری شبه خز که از پوستش برای پوشاک استفاده می‌شود.
۲. راکون، پستاندار گوشتخوار خرگوش مانند.
۳. نوعی گوزن کانادایی
۴. پوست نوعی پستاندار گوشتخوار
۵. مغز کاکائوی خشک کرده
۶. درختی سخت‌ساقه با برگهای دراز (و ۲۰ گونه)
۷. حیوانی شبیه خر با شاخهایی گاو مانند که گله‌های وحشی زندگی می‌کند.
۸. موز
۹. ماموت
۱۰. قهوه
۱۱. کافّا، شهرستان و کوهستانی در حبشه.
۱۲. المخه، بندریمن در کنار دریای سرخ (بحراحمر). (نام نوعی قهوهٔ بسیار معطّر).
۱۳. استراخان، حاجی طرخان. نام نوعی پوست، پوست حاج طرخانی.
۱۴. گربه، خرگوش، یا بری با پشم بلند و نرم.

مانند نام *Marie* (ماری) در زبان فرانسوی، *Mary* (مری) در انگلیسی، و *Maria* (ماریا) در زبانهای آسیایی و اسپانیایی؛ نام *jean* (ژان) در زبان فرانسوی، *John* (جان) در زبان انگلیسی، *Yann* (یان) در زبان برتانیی، *sean* (سیان) در زبان گیلی، *Iban* (ایبان) در زبان باسکی، *Ivan* (ایوان) در زبان روسی *Johann* (یوهانس) یا *Hans* (هانس) در زبان آلمانی، و *Juan* (خوان) در زبان اسپانیایی؛ نامهای *Eusèbe* و *Aimery* در زبان مجارستانی بترتیب *Ozebe* و *Imre* نوشته می‌شوند.[۱]

این‌گونه تغییرات املایی اغلب مفهوم اولیهٔ نامها را از بین می‌برند، ریشهٔ بسیاری از نامهای قدیم یا جدید اروپایی، سامی است و بقیه یونانی، لاتینی، و ژرمنی.

از جمله نامهایی که ریشهٔ سامی دارند، یعنی مربوط به زبانهای ارض مقدس،[۲] همزمان با حضرت مسیح هستند، می‌توان از نامهایی یاد کرد که اغلب با *el*، ریشهٔ الله، به معنای «خدا»، ختم می‌شوند. به عنوان مثال، میشل[۳] «خداگونه»؛ امانوئل[۴]: «خداباما»؛ دانیل[۵]: «به حکم خداوند»؛ رافائل[۶]: «خداوند شفا داده است»... .

از جمله دیگر اسمهای مربوط به این منطقه، می‌توان از الیزابت[۷] به مفهوم: «وعدهٔ خداوند» یا تغییر شکل آوایی آن، یعنی ایزابل[۸] نام برد.

نامهای با ریشهٔ یونانی اغلب مرکب هستند: ورونیک[۹]: «تصویر واقعی»[۱۰]؛ کریستوف[۱۱]: «کسی که شمایل حضرت مسیح را به همراه دارد»؛ فیلیپ[۱۲]: «کسی که اسب دوست دارد»؛ هیپولیت[۱۳]: «رام‌کنندهٔ اسب»؛ اوژن[۱۴]: «از نژاد خوب». الکساندر[۱۵]: «مدافع انسان». اسمهای ساده‌ای نیز وجود دارند: استفان[۱۶] (همان کلمهٔ اتین[۱۷]): «تاج»؛ بازیل[۱۸] برابر نام واسیلی[۱۹]: «شاه»؛ گریگوری[۲۰]: «شب‌زنده‌دار»؛ کاترین[۲۱]: «پاکدامن» (مقایسه کنید با کاتار[۲۲]).

---

۱. چنین تغییر شکلهایی در نامهای مسلمانان نیز مشاهده می‌شود؛ به عنوان مثال Enver که یک اسم آلبانیایی است، همان Anouar (انور) است (مثال: انور خوجه؛ Enver Hodja و انورالسادات Anouar alsadate) . ـ ن.

۲. فلسطین

3. Michel
4. Emmanuel
5. Daniel
6. Raphaël
7. Elisabeth
8. Isabelle
9. Véronique
10. la vraie icône
11. Christophe
12. Philippe
13. Hippolyte
14. Eugéne
15. Alexandre
16. Stéphane
17. Etienne
18. Basile
19. Vassili
20. Grégoire
21. Catherine

۲۲. فرقهٔ مانوی قرون وسطا که از پاکی مطلق در اخلاق دفاع می‌کرد و امروز هم در جنوب فرانسه طرفدارانی دارد.

از نامهای لاتینی می‌توان از اسمهای زیر نام برد: سزار[1]، ژول[2]، آنتوان[3]، پلاسید[4]، اِمه[5]، رنه[6] («نوزاد»، کسی که با غسل تعمید از نو زاده می‌شود)، فلیکس[7] (خوشبخت)، رِژین[8] (ملکه)، و ویکتور[9] (فاتح).

نامهای با ریشهٔ ژرمنی از نامهای کافرانی گرفته شده که بعداً متشرّع شدند: برنارد[10] *(Bernhardt)*: «خرس خشن»؛ ریچارد[11]: «شاه خشن»؛ شارل[12] (کارل آلمانی): «نر»؛ مقایسه کنید با واژهٔ آلمانی *kerl* به معنای «جوانک»، «جوان شوخ و گستاخ»؛ هوگ[13]: «هوش»؛ آلبرت[14]. *(Adal berth)*: «نجیب زاده و مشهور».

جالب است بدانیم که برخی نامهای کوچک از بدخوانی تقویم حاصل شده‌اند.

برای مثال در جزایر آنتیل که به طور معمول از نام قدیس مربوط به هر روز به عنوان اسم کوچک استفاده می‌شود، نامهایی مانند: *Fetnat* (کسانی که روز ۱۴ ژوئیه یعنی روز *fête national* (جشن ملی) به دنیا آمده‌اند)، *Immaculécon*، و *pievépape (pie v, pape)* مشاهده می‌کنیم.

شایان ذکر است که در جزایر آنتیل، گاهی دختران کوچکی را که به سبب زایمانهای شتابزده، در کنار *chimin* (به زبان محلی: «جاده») به دنیا آمده‌اند *chimène* می‌نامند...

نامهای خانوادگی

در اروپا، کاربرد نام خانوادگی که بسیار جدیدتر از نامهای کوچک است، از زمان نگهداری دفاتر ثبت غسل تعمید و سپس دفاتر ثبت احوال اجباری شد. نجیب‌زادگان، معمولاً از نام املاک خود استفاده می‌کردند و نام خانوادگی مردم عامی یکی از ویژگیهای آنها ـ مانند خصوصیت اخلاقی، ظاهر جسمانی، شغل و چیزهای دیگر بود ـ حتی یک نام یا اسم کوچک از انجیل گرفته می‌شد یا حاصل قوهٔ تصور مأمور ثبت احوال بود.

از جمله نامهای مربوط به شغل، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

Lefèvre (یا *Le febvre*، *Fabre*، ...) از ریشهٔ لاتینی *faber* (کارگر)، مقایسه کنید با

1. César
2. Jules
3. Antoine
4. Placide
5. Aimé
6. Renè
7. Fèlix
8. Régine
9. Victor
10. Bernard
11. Richard
12. Charles
13. Hugues
14. Albrrt

واژه‌های فرانسوی *fabriquer*[۱]، *orfèvre*[۲]، و ...

Lesueur، از یک واژهٔ قدیمی فرانسوی به معنای «کفاش»؛ *schneider* آلمانی یا *Taylor* انگلیسی به معنای «خیاط»؛ نامهای انگلیسی *cooper* به معنای «شبکه‌ساز» و *Thatcher* به معنای «کسی که خانه‌ها را از کاه می‌پوشاند»؛ *Eisenhauer* در زبان آلمانی یعنی «کسی که آهن را می‌کوبد» و به سبک انگلیسی *Eisenhower* نوشته می‌شود. در زبان برتانیی می‌توان نامهای زیر را آورد: *Le Guyader*: «بافنده»؛ *Quemeneur*: «خیاط»؛ *Calvez*: «درودگر»؛ *Le Goff*: «آهنگر»؛ *Querrien*: «کفاش»؛ *Marec*: «اسب سوار»...

تعداد نامهای مربوط به ویژگیهای اخلاقی یا جسمانی بسیار زیاد است؛ نامهای *Boiteux*[۳]، *Têtu*[۴]، *Villain*[۵]، *Lecourt*[۶]، *Lelong*[۷]، *Lenoir*[۸]، *Leblond*[۹]، و مانند آن بسیار مشاهده می‌شوند.

در زبان برتانیی نیز چنین اسمهایی وجود دارند: *Leguen*: «سفید»؛ *cosmao*: «پیرمرد شوخ»؛ *Le Bihan*: «کوچک»؛ *Le Meur* و *Le Braz*: «بزرگ»؛ *Le Troadec*: «مرد پابلند»؛ *Le Duigou*: «سیاه کوچولو» ...

نام اسقف اعظم پاریس، *Lustiger*، در زبان آلمانی به معنای «شاد» است که با واژهٔ *loustic*[۱۰] قابل مقایسه است. نامهای دارای ریشهٔ جغرافیایی یا ویژگیهای زمین نیز فراوان است: *Deschamps*[۱۱]، *Lécluse*[۱۲]، *Duchêne*[۱۳]، *Dubois*[۱۴]، *Maisonneuver*[۱۵]، *Dupont*[۱۶] ... در زبان انگلیسی: *Churchill*[۱۷]: «تپهٔ کلیسا»؛ *Copperfield*: «میدان مس».

در زبان باسکی، بخش عمدهٔ نامهای خانوادگی دارای ریشهٔ جغرافیایی هستند: *Etchegaray*: «خانهٔ مرتفع»؛ *Hirigoyen*: «مرتفع‌ترین نقطهٔ شهر»؛ *Inshauspe*: «زیر درخت گردو»؛ *Irrazabal*: «فلات پوشیده از سرخس»؛ *Loyola* (*lohi-ola*): «منطقهٔ گل‌آلود»؛ *Madariaga* (*madari-aga*): «وفور گلابی»؛ *Azcarate* *(Ezkaratz)*: «انبار غلهٔ کاه»؛ *Gorostarzu* *(Gorostiatzu)*: «جایی که درخت راش وجود دارد»؛ *Iturbide*: «راه چشمه»؛

---

۱. ساختن
۲. زرگر
۳. لنگ
۴. لجباز، سرسخت
۵. بدجنس، رذل
۶. کوتاه
۷. بلند
۸. سیاه
۹. بلوند
۱۰. لوده
۱۱. کشتزار
۱۲. بریدگیهای عرضی در سلسلهٔ جبال.
۱۳. درخت بلوط
۱۴. چوب، بیشه
۱۵. خانهٔ نو
۱۶. پل
۱۷. چرچیل

Arambure (*Haranburu*): «اول دره»؛ *Lacoin* (*lako-en*): «از مـاشین آبگیری» و مـثالهای دیگر.

در ایرلند، نامهای خانوادگی معمولاً با *mac* یا *o'* بترتیب بـه مـعنای «پسـر» و «نـوهٔ» شروع می‌شوند. زنان شوهردار نام خانوادگی خود را حفظ می‌کنند.

نامی که مأموران ثبت احوال برای افراد فاقد نام خانوادگی انتخاب کرده‌اند، از جملهٔ نامهایی هستند که تعیین یک طبقه‌بندی صحیح برای آنها دشوار است. ایـن مسئله در مورد جزایر آنتیل، زمان لغو برده‌داری و نیز در مورد کودکان سرراهی که در پرورشگاهها نگهداری می‌شوند صدق می‌کند.

برای مثال، در جزایر آنتیل، علاوه بر نامهای خانوادگی با ریشهٔ فرانسوی، این نامها هم یافت می‌شوند: *Manlius* از نام سردستهٔ نظامی رومی که توسط غـازهای کـاپیتول[۱] بیدار شده است؛ *Balicoups* (*baille- lvi des coups*: چند ضربه به او بزن)، کسی است که احتمالاً جد او مأمور تنبیه کردن بوده است؛ *Dahomey*، گرفته شده از نام جغرافیایی یک زادگاه فرضی؛ *Siobud* که همان *Dubois* است که برعکس نوشته شده است.

نامهای اسرائیلی

جالب است بدانیم که چگونه نام یهودی اسرائیلیهایی که در اروپا مستقر شده‌اند، دچار تغییر گشته است.

در حالی که برخی نامهای خانوادگی ـ مانند *Cohen*، *Levi*، *Kaplan* (دستیار کشیش) تغییر نکرده‌اند و بیانگر شغل مذهبی هستند، نام بسیاری از خانواده‌ها از نـام عـلامت قبیلهٔ اسرائیلی مربوطه اقتباس شده است.

چنانکه نام قبیلهٔ یهودا[۲] که علامت آن شیر بوده، نامهای آلمانی *Löwen* به وجود آمده است. از قبیلهٔ نفتالی[۳] با علامت گوزن، نامهای *Hirsch* و از علامت گرگ متعلق به قبیلهٔ بنیامین[۴]، نامهای *Wolf* اقتباس شده است. نام *Jacob* یادآور داستان چاه یعقوب است که

---

۱. capitole، کاپیتول یا کاپیتولیوم، تلی در قسمت غربی شهر رم که کـوچکترین تـل از تـلهای هـفتگانهٔ رم بـود، قریب ۴۰ ذرع ارتفاع داشت و رومیان برفراز آن معبدی برای ژوپیتر ساخته بودند.

۲. Juda، نام پسر حضرت یعقوب

۳. Nephtali، یکی از پسران حضرت یعقوب

۴. Benjamin، نام یکی از پسران حضرت یعقوب

گاه، به واسطهٔ ترجمهٔ کلمه، تغییر کرده است، در هلند *Putteman* و در ایتالیا *Pozzo*.

نام *Bloch* تحوّل واژهٔ قدیمی آلمانی *Walah* به معنای «بیگانه» است که به *Woloch* و سپس به *Wloch* تغییر یافته است. نام *Veil* از قلب کلمهٔ *Levi*[1] به دست آمده است.

نامهای کشورهای اسلاوی و شوروی

نامهایی که پسوند *ski*- دارند (در زبان لهستانی) یا *sky*- (در زبان روسی) و نیز نامهای روسی با پسوند *ov*- (*off* در آوانویسی) و پسوند *ev*- صفت هستند. مؤنث نامهای مزبور بترتیب *ska*-، *skaya*-، *ova*- و *eva*- است. این گونه اسمها در زبان فرانسوی به صفت یا اسم به علاوه حرف اضافه *de* (=از) ترجمه می‌شوند. به عنوان مثال، *Rimsky*: «رومی[2]»؛ *Newsky*: «اهل نوا»[3]؛ *Orlovski*: «مانند عقاب»، «بینی عقابی»؛ *Popov*: «مانند پوپ»؛[4] *Joukov*: «مانند سوسک». پسوند *ov*- به اسم کوچک نیز افزوده می‌شود؛ به عنوان مثال: *Youssoupov*، از یوسف برابر نام «ژوزف».

شایان ذکر است که در روسیه، اسم کامل شامل سه عنصر می‌شود: اسم کوچک، یادآور اسم کوچک پدر، و اسم خانوادگی. مثال: ایوان ایوانویچ ایوانف. معمولاً برای نامیدن اشخاص به طور خودمانی از اسم کوچک و اسم کوچک پدر به جای اسم خانوادگی استفاده می‌شود. به همین دلیل شناخت نامها حتی در رمانهای روسی بسیار دشوار است.

نامهای با پسوند *ko*- اغلب اوکرایینی هستند.

در زمان انقلاب بلشویکی، بسیاری از رهبران برای فرار از دست پلیس تزاری، از نامهای قرضی (از دیگر زبانها) استفاده می‌کردند، این اسمها بعداً نیز روی آنها باقی ماند. استالین[5] نام خود را براساس کلمهٔ *stal* به معنای «فولاد» ساخته است (مقایسه کنید با واژهٔ آلمانی *Stahl* با همین معنا) که اشاره به نام گرجی او *Dougachvili* یعنی: «پسر تولید کنندهٔ فولاد» دارد.

بسیاری از نامهای گرجی با پسوند *chvili* به معنای «پسر» یا با پسوند «*adze*» به معنای

---

۱. لاوی، نام یکی از پسران حضرت یعقوب.

2. romain

3. de la Neva

۴. pope، کشیش ارتدکس در کشورهای اسلاوی

5. Staline

«فرزند» ساخته می‌شوند، اما اسمهای ارمنی و بسیاری از اسمهای فارسی با پسوند *ian* ختم می‌شوند.

در جمهوریهای مسلمان‌نشین اتحاد شوروی، بسیاری از نامهای اسلامی به روسی تبدیل شده است.

نام (رخمانینوف) *Rachmaninov* از رحمان (عبدالرحمان = بندهٔ خداوند رحمان) و نام *Galiev* از نام علی حاصل شده‌اند؛ زبان روسی برای آوانویسی برخی حروف بیگانه، از حرف *g* استفاده می‌کند (به عنوان مثال: *Gitler* به جای *Hitler*[1]).

کشورهای اسلامی

در سنت عرب، اسم اصولاً از یک اسم کوچک مذهبی به علاوهٔ کلمهٔ «ابن» و اسم کوچک پدر تشکیل می‌شود. فقط خانواده‌های بزرگ اسم قبیلهٔ خود را نیز به آن اضافه می‌کنند.

از جمله متداولترین اسمهای کوچک، می‌توان از نامهای با پیشوند عبد (برده یا بنده) که به صفات متعدد خداوند افزوده می‌شود، نام برد:

عبد القادر: بندهٔ خداوند توانا؛
عبدالرحمان: بندهٔ خداوند بخشاینده؛
عبدالناصر: بندهٔ خداوند یاری‌دهنده؛
عبداللطیف: بندهٔ خداوند مهربان؛
عبدالکریم: بندهٔ خداوند سخاوتمند؛

یا مورد ساده‌تر:

عبداللّه: بندهٔ خداوند؛
(*Abdullah* با کاربرد کلاسیک واکه‌ها، و *Adbulaye* در افریقای سیاه).

همچنین، اسامی خویشان و اصحاب پیامبر نیز مشاهده می‌شود: علی، حسین، ابوبکر، حسن، و ... برخی اسامی نیز به طور مستقیم به مذهب یا دین اشاره دارند، به‌عنوان

۱. هیتلر. زبان روسی حرف «ق، غ»، و «ه» ندارد. چنانکه به جای «ه» در تهران از حرف «گ» استفاده می‌کنند و گاه به جای «گ» حرف «خ» می‌آورند «رخمانینوف» «گالی‌یف» هم از قلی‌یف ترکی باید باشد. ـ و.

مثال : نورالدین (نورِ دین) صلاح‌الدین، و علاء الدین.

در صورت لزوم، یک لقب مذهبی یا اجتماعی نیز به اول اسم افزوده می‌شود: شیخ: «پیر، شخص با نفوذ»؛ امام: «کسی که در جلو قرار دارد، پیشوای مذهبی»، و جز اینها.

به این ترتیب، چنین اسمهایی به دست می‌آید:

«شیخ عبدالناصر ابن محمد ابن عبدالرحمن ثانی» که به ترتیب بیانگر لقب، اسم کوچک، اسامی کوچک پدر و پدربزرگ، و نام قبیلهٔ مربوطه است.

در کشورهایی که مهد تمدنهای پیشرفته‌ای بوده‌اند و سپس توسط اعراب اسلام آورده‌اند، هنوز هم بسیاری از نامهای خانوادگی قدیمی حفظ شده است. به عنوان مثال، در شمال افریقا، نامهای بربری مانند: *Azemmour*: «درخت انجیر»، *Amrouch*: «قلع» ؛ در مصر، اسمهای قبطی مانند اورفالی و پطروس غالی. در لبنان، اعراب مسیحی علاوه بر اسمهای مسیحی متداول، از نامهای کوچک خالص عربی استفاده می‌کنند: «لطف‌الله»: «لطف خداوند».

در ترکیه، استفاده از نام خانوادگی توسط آتاتورک اجباری شد؛ بنابراین، طبق همان اصول که در زمان برقراری ثبت احوال کشور فرانسه برقرار شد، می‌بایست اسمهای خانوادگی ساخته می‌شد. گروهی از نام مشاغل و گروهی دیگر از اسم مربوط به خصوصیات جسمانی یا اخلاقی (اصلان[1]: شیر؛ کاپلان[2]: ببر؛ دمیرل[3]: آهن) استفاده کردند. بعضیها از قوهٔ تصور خود استفاده کردند. گروهی دیگر نیز خود را پسرِ پدر خود نامیدند، به این ترتیب، بسیاری از نامها با پسوند اوغلو[4] ساخته شد (محمد اوغلو: پسر محمد) نام اوغلو (پسر) که برابر آن در زبان تاتاری اوغلان[5] (مرد جوان) است، ریشهٔ واژهٔ فرانسوی *uhlan*[6] از طریق زبان لهستانی است.

در ایران، کاربرد نامهای خانوادگی به مفهوم اروپایی آن بسیار عمومیت یافته است. نامها اغلب دارای ریشهٔ جغرافیایی هستند: تهرانی: «اهل تهران»؛ کازرونی: «اهل کازرون». گاه نیز از نام قبایل استفاده می‌شود: بختیار[7]، قبیلهٔ ساکن در رشته کوههای زاگرس که،

---

1. Aslan
2. Kaplan
3. Demirel
4. oglu
5. oglan

۶. سواره‌نظام مزدور در ارتشهای لهستان، پروسی، اتریشی، و آلمان.

۷. نام بختیار Bakhtiar، ظاهراً مربوط به نام باختریان کهن یا بلخ (Bactriane)، یکی از قلمروهای ایران باستان است که توسط اسکندر در سال ۳۰۹ قبل از میلاد مسیح فتح شد، و اکنون بخشی از آسیای مرکزی است. ــ ن.

ثریا، همسر شاه سابق ایران، از آن ایل بود. گاه نیز نامهای گوناگونی دیده می‌شود، مانند بهروز: «(دارای) روزگار خوب»؛ بهنیا: «(دارای) نیاکان خوب»؛ فرهنگ‌نیا: «(دارای) نیاکان تحصیلکرده»؛ پاکدامن: «درستکار».

در کنار اسمهای کوچک اسلامی، از جمله اسمهای بزرگان شیعه، مانند: علی، حسین، حسن، بخصوص در طبقات مرفه جامعه، نامهایی از تاریخ هزار سالهٔ ایران مشاهده می‌شود: خسرو: «نامی»؛ پرویز: «پیروز»؛ داریوش: «خردمند»؛ منوچهر: «(دارای) چهرهٔ ملکوتی»، و جز اینها.

کاربرد القاب نیز بسیار رایج است؛ علاوه بر آقا و نیز خان که کمی بالاتر از لقب آقاست و در افغانستان رواج فراوان دارد، القاب قدیمی مذهبی، بخصوص نزد شیعه نیز وجود دارند: مانند لقب آیت‌الله به معنای «آیهٔ خداوند»[1] یا نشانهٔ دال بر وجود خداوند، و نیز نعمت‌الله: «نعمت خداوند».

ژاپن

نام اشخاص در زبان ژاپنی بر اساس اصول بسیار مشابه در زبان فرانسوی ساخته می‌شوند : نام خانوادگی از پدر به ارث می‌رسد و نام کوچک توسط والدین انتخاب می‌شود.

ژاپنی‌ها معمولاً اسم کوچک را قبل از اسم خانوادگی به کار می‌برند.

با وجود این، سیستم مزبور از انعطاف زیادی برخوردار است. در مواردی مشاهده شده که یک مرد از اسم خانوادگی همسر خود استفاده می‌کند، زیرا این نام به دلیل فقدان اولاد ذکور در خطر نابودی قرار گرفته است؛ گاهی نیز شخصی تصمیم می‌گیرد که تغییر نام دهد، زیرا می‌خواهد در حقیقت «زندگی را از نو بسازد». نامهای کوچکی که برای فرزندان انتخاب می‌شوند، در واقع بیانگر صفاتی اخلاقی هستند که برای آنها آرزو می‌شود؛ وقتی فرزند به سن بزرگسالی می‌رسد می‌تواند نام دیگری برگزیند که صفات وی را بهتر منعکس کند!

نامهای خانوادگی اغلب دارای مفاهیم جغرافیایی هستند.

با استفاده از «عناصر» بسیار متداول زیر:

---

۱. نویسنده از کلمهٔ "verset" استفاده کرده که به مفهوم «آیه» در کتب مقدس است.

i	:	چاه	moto	:	آغاز
yama	:	کوهستان	wata	:	گدار، گذرگاه
hashi	:	پل	ko	:	کوچک
mura	:	دهکده	matsu	:	صنوبر
saki	:	دوردست	da,at	:	کشتزار
hana	:	گل	ishi	:	سنگها
kawa	:	رودخانه	naka	:	وسط
mitsu	:	عدد ۳			

نامهای بسیار متداولی ساخته می‌شوند، مانند:

yamamoto	:	دامنهٔ کوهستان	tanaka	:	وسط کشتزار
watanabe	:	نزدیک گذرگاه	komatsu	:	صنوبر کوچک
kawamura	:	دهکدهٔ رودخانه	kawasaki	:	دوردست رودخانه
mitsui	:	۳ حلقه چاه	honda	:	کشتزار ما
yamaha	:	شاخه‌های کوهستان	mitsubishi	:	۳ لوزی

هر کدام از این نامها با دو علامت اندیشه‌نگار چینی نوشته می‌شود؛ اسم کوچک نیز معمولاً با دو علامت نوشته می‌شود. بنابراین، کارت ویزیت یک فرد ژاپنی معمولاً شامل ۴ علامت اندیشه‌نگار است، اما چینی‌ها و کره‌ای‌ها اغلب از ۳ علامت استفاده می‌کنند.

چین

نامهای چینی به طور کلی از سه علامت اندیشه‌نگار تشکیل می‌شوند. علامت اول مربوط به نام خانوادگی و دو علامت دیگر بیانگر اسم کوچک است و توسط والدین انتخاب می‌شود.

برخی از نامهای خانوادگی توسط علائم قدیمی نمایش داده می‌شوند، اما اغلب از علائم رایج استفاده می‌شود. در این صورت، مفهوم این نامها مشابه بسیاری از نامهای خاص فرانسوی مانند Dupont[1]، Lefebvre، و ... است. مثال:

wang	:	زرد یا پادشاه	(kim) jin	:	طلا

۱. به معنای «از پل»، «منسوب به پل».

an	:	صلح و آرامش	Li	:	آلو
lin	:	جنگل	hua	:	گل
ma	:	اسب	yang	:	درخت تبریزی
he	:	رودخانه	mao	:	مو، پشم

تعداد نامهای خانوادگی در چین نسبتاً ناچیز است ــ یعنی در حدود ۳۰۰ اسم. با این حال، نامهای کوچک بسیار گوناگون و بیانگر یک ویژگی اخلاقی، یک حادثه، یک اثر ادبی، یک شمار سیاسی و ... هستند.

ممکن است دو علامت مربوط به اسم کوچک از نظر معنایی به یکدیگر وابسته باشند. مثال:

sheng li: «پیروزی» یا *guo zhong*: «وفادار به کشور».

برعکس، ممکن است دو علامت مزبور به طور کاملاً جداگانه انتخاب شوند. به عنوان مثال، عرف چینی‌ها معمولاً ایجاب می‌کند که نام فرزندان ذکور یک خانواده با یک علامت واحد شروع شود، یعنی نامهای دو برادر فقط با علامت آخر از یکدیگر متمایز گردد.

در چین، زنان شوهردار از نام خانوادگی همسر خود استفاده نمی‌کنند، و فرزندان حتی می‌توانند اسم خانوادگی مادر را برگزینند، در حالی که در اکثر موارد، مانند کشور فرانسه، نام خانوادگی پدر به فرزندان منتقل می‌شود.

در چین برای خطاب کردن اشخاص، باید عنوان *tong zhi*: «رفیق»، *xian cheng*: «آقا»، یا لقب وی *Mao zhuxi*، «پرزیدنت مائو» را به نام آنها افزود.

چینی‌ها برای آوانویسی یک نام خارجی، برای هر هجا علامتی را که از نظر آوایی نزدیک به آن باشد، انتخاب می‌کنند و حتی‌الامکان دیگر علامتهای مجسم‌کننده یا شاعرانه را نیز به آن می‌افزایند. به عنوان مثال نام واشنگتن در زبان چینی *Hua sheng* است که شامل علائمی با مفاهیم زیر می‌شود: «گل»، «پیشرفته»، و «توقف». نام مالرب [1] را می‌توان *Ma Lei Bu* آوانویسی کرد: «اسب، موسیقی، پارچه». براساس عرف چینی‌ها، نام «آقای مالرب» به این ترتیب ساده می‌شود: *Ma xian cheng*، با معنای لغوی: «آقای اسب».

---

۱. Michel Malherbe : نام نویسندهٔ کتاب حاضر.

ویتنام

نامهای ویتنامی، مانند چینی، از سه عنصر تک‌هجایی ــ و بندرت از دو عنصر ــ تشکیل می‌شوند.

دو عنصر اول به نام خانوادگی و عنصر آخری به نام کوچک مشخص مربوط می‌شوند. رواج زیاد برخی از نامهای خانوادگی باعث می‌شود که اشخاص را با اسم کوچک آنها خطاب کنیم. کاملاً طبیعی است که هنگام اولین ملاقات با آقای *Nguyen Tien Phuc* او را آقای *Phuc* بنامید. در این صورت نمی‌توان حدس زد که دو شخص دارای نام مزبور برادر باشند.

گاهی دومین عنصر در نام مردان *van* و در نام زنان *ti* است، مانند *Pham van dong* یا *Do .Ti Lien* ظاهراً اثبات شده است که *van* از واژهٔ عربی ابن (پسر) و *ti* از واژهٔ عربی بنت (دختر) اقتباس شده‌اند؛ این مورد استثنایی در زبان ویتنامی از حضور تجار عرب در سواحل ویتنام حاصل شده است.

کره

نامهای کره‌ای نیز از ۳ عنصر یا بندرت از ۲ عنصر تک‌هجایی تشکیل می‌شوند که با علائم اندیشه‌نگار چینی مطابقت دارند. در حالی که طبق سنت، نام خانوادگی در اول قرار می‌گیرد، برخی از اشخاص غربگرا آن را در آخر به کار می‌برند. در این صورت، معمولاً به شیوهٔ امریکایی دومین علامت مربوط به اسم کوچک با حرف اول آن مشخص می‌شود. به عنوان مثال، آقای *Pak Sin Hong* که *Pak*[1] نام خانوادگی اوست، می‌تواند نام خود را روی کارت ویزیت با آوانویسی لاتینی *Sin H.Pak* مشخص کند.

در خانواده‌های کره‌ای، فرزندان پسر قبل از ازدواج با نام کوچک آنها خوانده می‌شوند، اما پس از ازدواج و تولد اولین فرزند، دیگر اعضای خانواده، آنها را «پدر» به علاوهٔ نام کوچک فرزند می‌نامند؛ این نام در بین خانواده، یعنی مادر، عموها، دایی‌ها، عمه‌ها، خاله‌ها، مادربزرگها، و پدربزرگها کاربرد دارد، اما هرگز به صورت نام خانوادگی رسمی درنمی‌آید.

---

۱. آوانویسی *Park* به جای *Pak* حاصل نفوذ شیوهٔ امریکایی است؛ حرف R فقط باعث کشیدگی واکه می‌شود که با تلفظ امریکایی این کلمه مطابقت دارد. ــ ن.

ماداگاسکار

نامهای مالاگاسی بسیار طولانی و پیچیده به نظر می‌رسند. نام یکی از همکاران قدیمی من این بود: *Max Rakotoandriantsilavo*. بدیهی است که به دلیل طولانی بودن نام خانوادگی، بهتر است از نام کوچک کوتاهتری استفاده شود.

در واقع، این نامها مانند نام شهرها یا اقوام مالاگاسی، معمولاً بسادگی قابل تجزیه است: در مثال بالا، *Rakoto* (با تلفظ راکوت) به معنای «پسر»؛ *Andrian*: «پادشاه»؛ *tsi*: علامت نفی؛ و *lavo* به معنای: «کسی که می‌افتد» به کار رفته‌اند. در مجموع، می‌توان این نام را به این ترتیب ترجمه کرد: «پسر پادشاهی که سرنگون نمی‌شود».

نام نویسنده و وزیر اسبق ماداگاسکار، یعنی *Rabemananjara* به این ترتیب تجزیه می‌شود: *Ra*: ادات بیانگر احترام؛ *Be*: «بسیار»؛ *manana*: «داشتن»؛ *zara*: «موفقیت، خوشبختی». پس مفهوم این نام در مجموع می‌شود: «کسی که موفقیتهای بسیار دارد».

اتیوپی

بررسی نامهای اتیوپیایی به دلیل علاقهٔ این کشور به استقلال خود، به استثنای سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۱ که در اشغال ایتالیا بود، جالب توجه است. بنابراین، اتیوپی از فرهنگ افریقایی، سامی، و مسیحی ویژه‌ای برخوردار است.

نامهای خانوادگی آنان از نسلی به نسل دیگر منتقل نمی‌شود: اسمها از اسم پدر و اسم کوچکی که پدر و مادر روی فرزند می‌گذارند، ترکیب می‌شوند.

نام می‌تواند ساده و از مقولات اسم، صفت، و فعل انتخاب شود. (*Mesfin*: شاهزاده؛ *Addis*[1]: نو؛ *Taddese*[2]: نوین؛ *Bekkeletch*: او «مؤنث» بزرگ شده است ...).

برخی از نامهای دیگر مرکب هستند، در این صورت اغلب شامل پیوند دو کلمه با حرف -*é*- می‌شوند که یادآور اضافه در زبان فارسی است.

مانند: *Hailé Sélassié* (*Hail*: «قدرت»؛ *Sélassié*: «تثلیث» از ریشهٔ سامی ث.ل.ث که عدد «سهٔ» عربی (ثالث) از آن گرفته شده است).

---

۱ و ۲. شاید بتوان دو واژهٔ Addis و Taddese را از ریشهٔ عربی ح.د.ث شمرد و آنها را به ترتیب تغییر یافتهٔ «حدیث» و «حادث» دانست. ــ و.

Mengistu که نام یکی از رهبران اتیوپی است، از همان ریشهٔ *negus* (پادشاه) و به مفهوم «حکومت او» است. *Ifter* نام قهرمانِ دوِ اتیوپی، به این مفهوم است:
«کاش او خلاّق باشد». *Mekkonen* که نام بسیار رایجی است، به معنای «شریف» است. نامهای دیگری مانند *Woldé Maryam*: «پسر مریم» (از ریشهٔ سامی و.ل.د که کلمهٔ ولد عربی به معنای «فرزند» از آن گرفته شده است)؛ *Habte Mikael*، «ثروت میشل»؛ *Gebre Mesquel*: «بندهٔ صلیب»؛ و مانند آنها ترکیبی‌اند. نمونهٔ جالبتر نام *Dedjené* به معنای «عقب‌دار من»، مظهر پشتیبانی از پدر و مادر، است؛ یا *Débbedé* به معنای: «او چتر را باز کرد»، این نام کنایه از انفعال یک کارمند نیست، بلکه یادآور سنّت بسیار پرشور کشیشان اتیوپی است که هنگام تظاهرات مذهبی، از چترهای آفتابی با سوزن دوزیهای بسیار زیبا استفاده می‌کردند.

افریقای سیاه

در منطقه‌ای به این پهناوری و بخصوص دارای اقوام پراکنده با فرهنگهای مختلف، ارائهٔ تصویری از نامهای اشخاص در چند خط، غیرممکن می‌نماید. ما در اینجا به چند تذکر کلّی و چند مثال بسنده می‌کنیم.
افریقاییان مسلمان عموماً نامهایی اسلامی دارند، که گاه تغییر شکل یافته‌اند، و اغلب با یک نام افریقایی خالص آمیخته‌اند. به عنوان مثال، در سنگال:

Mamadou Dia (*Mamadou*: محمد)

Lamine Gueye (*Amin*: امین)

Abdou Diouf (*Abd*: عبد)

بخش افریقایی نامها اغلب مربوط به نام حیوان توتم[1] خانواده است. به عنوان مثال، توتم شیر در نام *N'Diaye* که کاربرد فراوان نزد اقوام ولوف، سرر، و ماندینگ در سنگال دارد. نام *Diarra* نیز که در زبان بامبارا در کشور مالی رواج دارد، به معنای «شیر» است. نام *M'Bengue* در اقوام ولوف، به معنای توتم «شغال» است. نام *Ouedraogo* که در ولتای علیا

۱. «توتمیسم شیوه‌ای از بینش انسانهای ابتدایی است که بر اثر آن، اعمالی به صورت مراسم، آیین‌ها، و کنش‌های فردی و جمعی دیگر که کلاً براهمیت گیاهان و جانوران تأکید می‌ورزد، از توتم باوران سر می‌زند». (دکتر جمشید آزادگان، ادیان ابتدایی: تحقیق در توتمیسم، مؤسسهٔ مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل، تهران ۱۳۷۲، ص ۷۳ و ۷۴).

کاربرد فراوان دارد، از ریشهٔ *wed* به معنای اسب گرفته شده و به طور محسوسی به معنای «نریان» است. این نام فقط در بین اقوام «موسی»[1] مشاهده می‌شود.

خانواده‌های وابسته به قوم پل اغلب از نام یکی از چهار طایفه *Diallo*، طایفهٔ سلطنتی، *Sidibé*، *Diakite*، و *Sangere*، و بیش از آن از نامهایی مانند *Cissé*، *Touré*، *Ba*، *Kane*، *Dia*، *Pathé*، *Barry*، و .. استفاده می‌کنند.

نام *Keita* درست نمونهٔ قوم ماندینگ است.

به این ترتیب، با توجه به نام یک گویشور افریقایی، شناسایی ریشهٔ قومی و محیط فرهنگی وی نسبتاً ساده است. بدیهی است گفت و گویی که براساس چنین اطلاعاتی با یک افریقایی شروع شود، بلافاصله به مکالمه‌ای جالب و پربار مبدل خواهد شد.

متأسفانه، رفتار ما به دلیل عدم شناخت از این قاره، بحدی ناهنجار است که گویشور افریقایی از ایجاد ارتباط با ما، به مثابه بی‌سوادان تنگ‌نظر، خودداری می‌کند.

تصور کنید که واکنش یک ژاپنی هنگام برخورد با اروپاییان به این ترتیب باشد: «آه، شما سفید هستید؛ اروپا، من اروپا را خیلی دوست دارم: ملکهٔ انگلستان، چه باشکوه، برج ایفل، سماورها، و این «اسموربرود[2]های لذیذ!»

به عنوان یکی از پیچیدگیهای قارهٔ افریقا، در اینجا با جزئیات بیشتر به شرح چگونگی نامها درکشورهای یوروبایی زبان می‌پردازیم:

- هر خانواده، به مفهوم وسیع کلمه، دارای یک نام توتم است، مانند *Erin* : «فیل» یا *Okin*: «مرغ ماهیخوار». این نام از پدر به فرزندان منتقل می‌شود و زنان نیز پس از ازدواج، نام خود را حفظ می‌کنند.
- علاوه بر نام مزبور، خانواده‌ها یک «نام افتخارآمیز» نیز دارند که در موقعیتهای رسمی به اسم قبلی افزوده می‌شود. این نام بیانگر اعمال افتخارآمیز خانواده است.
- یک هفته پس از تولد کودک، سالمندترین افراد خانواده برای او نامی برمی‌گزینند که حاکی از شرایط زمان تولد کودک است یا به مراسمی ویژه مربوط می‌شود.

این نامها اغلب از یک جملهٔ کوتاه تشکیل می‌شوند ، مانند : *Babatunde* : «پدر رفته است» ؛ این نام به کودکی داده می‌شود که جد وی اندکی قبل از تولد وی از دنیا رفته است. یا برعکس: *Iyabo*: «مادر آمده است»؛ این نام از اعتقاد به تجسم دوبارهٔ نیاکان در

1. Mossi.
2. smφrbrφd

نوادگان ساخته شده است.

برخی از نامها به دور کردن ارواح خبیثه اختصاص دارند، مانند *Malamo*، «دورتر نروید».

برخی از نامها هم بسیار عجیب به نظر می‌رسند، مانند *Adetokunbo* که معنای لغوی آن عبارت است از: «تاج از سرزمینهای دور بازگشته است». تاج در اینجا یعنی خانوار دارای حق تعیین رئیس دهکده است. نام مزبور به این مفهوم است که کودک اندکی پس از بازگشت رئیس خانوار از اروپا، به دنیا آمده است.

این‌گونه اسمها برای ساده‌گرایی خلاصه شده‌اند.

● نام برخی از کودکان به این معناست: «کسی که از آن دنیا می آید»: *Ige*، این نام به کودکی داده می‌شود که با پا به دنیا آمده است؛ *Ojo*، کودکی است که هنگام تولد، بندناف دور گردنش پیچیده است، و مانند آن.

● طبق معمول، علاوه بر این نامها از القاب دوستانه و بنابر مذهب خانواده، از نامهای اسلامی یا مسیحی نیز استفاده می‌شود.[۱]

* * *

بنابراین، هنگام اقامت در یکی از کشورهای افریقایی، توجه به مفهوم نام اشخاصی که با آنها برخورد می‌کنیم، بی‌فایده نیست: زیرا این موقعیتی است برای درک فرهنگی که اغلب غیرنوشتاری، اما بسیار عجیب و جالب است.

شایان ذکر است که در کشور بوروندی، اسمها معمولاً از ۴ هجا یا بیشتر تشکیل شده‌اند و برای ما بحدی پیچیده هستند که کاربرد اسم کوچک مسیحی بسیار ساده‌تر است.

---

۱. این مثالها از کتاب *Yoruba*, E.C. Rowlands, English University Press Ltd استخراج شده‌اند. ــ ن.

۲

نام مکانها

ریشهٔ نام اماکن اغلب در ظلمت زمان محو شده و مفهوم آنها فراموش شده است. اما گاهی نیز مفهوم این نامها بسیار روشن است، مانند ویل‌نُوْ [۱] یا شاتونوف [۲]، اما در مورد اسمهای مکانهای خارجی، عدم آشنایی با زبان مربوط نیز مانع از شناخت مفهوم اسم است.

در اینجا، یادآوری ریشهٔ نام شهرها یا کشورهای معروف جالب به نظر می‌رسد، اما در این کار، از روش اصولی پیروی نمی‌شود.

قاره امریکا

نام قارهٔ امریکا از نام یک دریانورد اقتباس شده است: فلورانتین آمریکووسپوس [۳]. این نام متعلق به یک نقشه‌بردار فرانسوی است که از اسم کوچک خود برای نامیدن دنیای جدید استفاده کرده است (۱۵۰۷).

ایالات متحد و کانادا

برخی از شهرها یا ایالتهای امریکا و کانادا به همان نام قبایل بومی هستند: اوتاوا [۴]، میامی [۵]، دلاویر [۶]، ماساچوست [۷]، شاین [۸]، آلاباما [۹]، آپالاش [۱۰]، داکوتا [۱۱]، آیوا [۱۲]، اوماها [۱۳]، کانزاس [۱۴]، و یوتا [۱۵].

۱. villeneuve، شهر جدید
۲. chateauneuf، قصر جدید

3. Florentin Americo Vespucci
4. *Ottawa*
5. *Miami*
6. *Delaware*
7. *Massachusetts*
8. *Cheyenne*
9. *Alabama*
10. *Appalaches*
11. *Dakota*
12. *Iowa*
13. *Omaha*
14. *Kansas*
15. *Utah*

نامهای دیگری نیز دارای ریشهٔ بومی هستند، اما مفهوم آنها در زبان محلی اغلب فراموش شده است. با وجود این، می‌توان از اسامی زیر نام برد: تکزاس[۱] که واژهٔ *teshas* به معنای «دوست» در زبان هازینایی[۲] ریشه گرفته است؛ ایری[۳] که نام دریاچهٔ بزرگی است به معنای «گربهٔ وحشی» و نام یکی از قبایل ساحل‌نشین آنجاست.

آکادی از ریشهٔ *academ* یا *tedlacadem* اقتباس شده که مفهوم آن در زبان آبناکیایی[۴] عبارت است از: «جایی که ما در آن زندگی می‌کنیم». مانیتوبا[۵]: در زبان «کری» به معنای «تنگهٔ روح بزرگ» است؛ هیاهوی امواج در تنگهٔ دریاچه به مثابه صدای روح بزرگ تصور می‌شود. زبان فرانسوی اصطلاح «گراند مانیتو»[۶] را به کار می‌برد که در واقع نام خداوند، در زبان کری است.

نام نیاگارا[۷] از واژهٔ ایروکویی *uneaukara*، به معنای «پر سر و صدا» و «رعدآسا» ریشه گرفته است. انتاریو[۸] نیز که یک نام ایروکویی است، از *oniatariio*، به معنای «دریاچهٔ زیبا» اقتباس شده است.

بسیاری از شهرهای ایالات متحد به نام شهرهای موطن مهاجران معروف هستند. پاریس (۴ یا ۵ شهر)، ورسای، مسکو، و آتن. نیویورک[۹]، یعنی «شهر جدید»، نام یکی از شهرهای انگلستان است. اما نام اولیه آن «آمستردام جدید» بوده است.

فقط در ایالت کبک کانادا، برخی از نامهای شهرها فرانسوی است: تروا ریوییر (*Trois - Rivières*: ~ رودخانه) و مون رئال / مون روآیال (*Montréal / MontRoyal*: کوه سلطنتی). معنای اسمهای سن لوئی (*saint - Louis*: لویی مقدس)، دِموآن (*Des Moines*: راهبان) یا بوآز (*Boise*)، مرکز ایالت وایومینگ نیز کاملاً روشن است.

نفوذ زبان اسپانیایی از غرب تکزاس تا کالیفرنیا مشاهده می‌شود: نام ایالت کالیفرنیا[۱۰] ممکن است از واژهٔ *caliente* به معنای «داغ مثل کوره»، اقتباس شده یا بیانگر سرزمینی افسانه‌ای مربوط به یکی از رمانهای قرن ۱۶ اسپانیا باشد؛ سان فرانسیسکو[۱۱] همان «فرانسوای مقدس» است، لس‌آنجلس[۱۲] یعنی «فرشته‌ها»، و لاس‌وگاس[۱۳] «دشتها» است.

---

1. Texas
2. hasinai
3. *Érié*
4. abenaki
5. *Manitoba*
6. Grand Manitou
7. *Niagara*
8. *Ontario*
9. New York
10. *Californie*
11. *San Francisco*
12. *Los Angeles*
13. *Las Vegas*

بدیهی است که بسیاری از نامها نیز دارای ریشهٔ انگلیسی هستند. به عنوان مثال: هالیوود[۱] یعنی «جنگل درختان راش».

امریکای لاتین

نام کشور مکزیک از نام قومی که در اطراف شهر مکزیکو می‌زیسته‌اند اقتباس شده‌است؛ نام مذکور مترادف نام آزتک است. معروفترین کوهستان این کشور و آتشفشان پوپوکاتپتل *(Popocateptel)* در زبان آزتک‌ها، یعنی ناهوآتل، یعنی «کوهی *(tepetl)* که دود می‌کند *(popoca)*».

نفوذ زبان ناهوآتل در خارج از مناطق متعلق به آزتک‌ها به میزان وسیعی مشاهده می‌شود، نام گواتمالا[۲] (*quauhtemallah* : زمین درختان) و چی‌چی کاستنانگو (*chichicastenango* : محل رویش گیاه تاول‌زای *chicaste* جمع واژهٔ مزبور با تکرار اولین هجا ساخته می‌شود) که در منطقهٔ متعلق به تمدن مایایی کاربرد دارند ناهوآتل هستند.

نام کشور هندوراس[۳] در زبان اسپانیایی به معنای «اعماق» است. نام پایتخت این کشور، تگوسیگالپا *(Tegucigalpa)*، نیز از واژهٔ ناهوآتل *tecutli-cal-pa* به معنای «نزدیک خانهٔ ارباب» گرفته شده است. (*pa* نشانهٔ حالت مکانی، *cal* اختصار واژهٔ *calli* به معنای خانه، و *tecutli* به معنای نجیب‌زاده یا ارباب است). نام مزبور با نام منطقهٔ کاوشهای باستانشناسی *Tecpan* در گواتمالا، به مفهوم «نزد ارباب» قابل مقایسه است.

نیکاراگوآ *(Nicaragua)* بیانگر نام یکی از رهبران بومی، یعنی *Nicarao*، است.

کولومبیا[۴]، که نام سابق آن گرانادای جدید[۵] بوده است، از نام کریستوف کلمب[۶] اقتباس شده است، نام پایتخت این کشور، یعنی بوگوتا[۷]، نیز به نام یکی از رهبران بومی امریکا مربوط می‌شود. نام ونزوئلا[۸] به مفهوم «ونیز کوچک» است (منظور منظرهٔ دریاچهٔ ماراکایبو[۹] است)؛ نام پایتخت این کشور، یعنی کاراکاس[۱۰]، نام یک قبیلهٔ بومی محلی است که امروزه ناپدید شده است. پایتخت اکوادور، یعنی کیتو[۱۱]، از یک قبیلهٔ بومی نام گرفته است.

---

1. *Hollywood*
2. Guatemala
3. *Honduras*
4. *Colombie*
5. *Nouvelle - Grenade*
6. Christophe Colomb
7. Bogota
8. *Venezuela*
۹. Maracaibo، دریاچه‌ای در ونزوئلا
10. Caracas
11. Quito

نام کشور پرو[1] از نام یک قوم قدیمی، به نام بیرو[2] اقتباس شده است. نام پایتخت این کشور، لیما، از نام ریماک[3] که رودخانه‌ای در وسط شهر است اقتباس شده و در زبان کیچوایی یعنی : «کسی (مؤنث) که حرف می‌زند».

نام کشور بولیوی[4] از نام سیمون بولیوار[5] ریشه گرفته است. لاپاز[6]، نام پایتخت این کشور، در زبان اسپانیایی به معنای «صلح و آرامش» است.

آرژانتین[7] یعنی «نقره‌ای»، نام رودخانه‌ای که از کنارش می‌گذرد، ریودولاپلاتا[8]، یعنی «رودخانهٔ نقره» پایتخت این کشور، بوئنوس آیرس[9]، ظاهراً در آغاز تأسیس هیچ گونه آلودگی نداشته است، زیرا معنای آن «هوای پاک» است. در واقع، در اینجا منظور نوتردام دوبون‌وان[10]، عبادتگاه شهر سویل[11]، است که دریانوردان توجه زیادی به آن داشتند. مندوثا[12] *(Mendoza)* نامی با ریشهٔ باسکی و مربوط به واژهٔ *mendi* (کوهستان) است.

شیلی، که قبلاً نام آن از نام درّه‌ای اقتباس شده بود، ظاهراً به مفهوم «سرزمین دوردست» در زبان آیمرایی است؛ نام شهر والپاریه‌زو[13] در زبان اسپانیایی یعنی «درهٔ بهشت» و نام پایتخت شیلی، سانتیاگو[14]، همان «سن‌ژاک» (= ژاک مقدس) است. بسیاری از نامهای اماکن شیلی و حتی آرژانتین از زبان بومیان ماپوچی گرفته شده‌اند (آکونکاگوا[15] از کنکاهو:[16] «جای دسته‌های کاه»؛ باریلوش[17] از فوریلو ـ شه[18]: کارکنان اندرون، و ...).

ایگوآزو[19]، نام آبشارهای معروف پاراگوئه، در زبان گوارانی دارای معنای سادهٔ «آب فراوان» است.

در برزیل، نام شهر ریودوژانیرو[20] در زبان پرتغالی به مفهوم «رودِ ژانویه» است؛ در ماه ژانویهٔ ۱۵۰۴، خلیج که تا آن زمان مصب رود تصور می‌شد کشف شد. نام باهیا دوتودوس‌لُس سانتوس[21] نیز به معنی «خلیج همهٔ قدیسین».

---

1. *Pérou*
2. Birou
3. Rimac
4. *Bolivie*
5. Simon Bolivar
6. *la Paz*
7. Argentine
8. Rio de la Plata
9. *Buenos Aires*
10. Notre-Dame du Bon-vent
11. Séville

۱۲. از استانهای کشور آرژانتین

13. Valpariso
14. Santiago
15. Aconcagua
16. cunca-hue
17. Bariloche
18. Furilu-che
19. Iguasu
20. *Rio de Janeiro*
21. *Bahia de todos los santos*

از اینجا می‌توان سرعت تقریبی دریانوردی را در آن زمان برآورد کرد: عید اول نوامبر در باهیا، و ژانویه در ریو. نام شهر بیلم[۱]، املای پرتغالی واژهٔ بیت اللّحم است.

در جزایر آنتیل *(Antilles)* که به معنای جزایر (*îles* =) جلو قاره (*ante* =) هستند، جزیرهٔ مارتینیک[۲] قبلاً *Madinina* *(Matinino)* به معنای «جزیرهٔ گلها» در زبان کارائیبی خوانده می‌شده، و گوادلوپ (از نام عبادتگاه اسپانیایی نوتردام گوادلوپ) قبلاً *karukera*: «آبهای زیبا» نام داشته است.

هائیتی *(Haïti)* یک نام محلی به معنای «زمینِ *(ti)* کوهستانی *(ai)* است، و نام سانتو دومینگو *(Saint-Domingue)* توسط یک اسپانیایی که این منطقه را یک روز یکشنبه *(domingo)* کشف کرد انتخاب شد.

کوبا نام یک دهکدهٔ پرتغالیِ آلنتیو *(Alentejo)* است. اما ظاهراً این نام یک نام بومی محلی است. هاوانا[۳]، پایتخت کوبا، بنابر همه ظواهر، به معنای «چمنزار» است.

نام جزایر باهاما *(Bahama)*، با نام قدیمی *Lucayes*، احتمالاً از واژهٔ *baja mar* (دریا در پایین‌ترین حد جذر)، به دلیل مناطق عمیقی که در بین جزایر مذکور وجود دارد، ریشه گرفته است. نام کوراسائو[۴] *(Curacao)* در زبان پرتغالی به معنای «قلب» *(coraçao)* است، اما هیچ دلیلی برای اطلاق این نام به جزیرهٔ مزبور مشاهده نمی‌شود.

افریقا

افریقای شمالی

نامهای آلژ، و آلژری از واژهٔ عربی «الجزائر» به معنای «جزیره‌ها» اقتباس شده‌اند: منظور جزایر کوچک واقع در مقابل شهر الجزیره هستند که اکنون بخشی از سد محافظ بندر را تشکیل می‌دهند. هنوز هم در الجزایر، برخی از نامهای اماکن یادآور دورهٔ رومی‌هاست، مانند قسطنطنیه، از نام امپراتور کنستانتینوس. اما از زمانی که الجزایر استقلال‌یافته مصمم به عربی کردن اسامی شهرهای استعمارزده شده است، اسامی عربی یا بربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. نام اورلئان ویل[5] به اصنام، و نام فیلیپ ویل[6] به سکیکده تغییر یافته است.

1. *Belem*
2. Martinique
3. *Havane*
۴. یکی از جزایر آنتیل در شمال ونزوئلا، متعلق به هلند.
5. Orléansville
6. Philippeville

نام مکانهای دارای ریشهٔ بربری، در حد وسیعی، از قلمرو کنونی زبانهای بربری تجاوز می‌کند. این مسئله حاکی از فشار دائمی اعراب بر اقوام مزبور است. از جمله نامهای بربری، می‌توان از اینها نام برد: تیزی ـ اوزو: «گردنهٔ کوههای اطلس»؛ تیلیمسان: «آب‌انبار»؛ عین تموشان : «چشمهٔ شغال» (عین همان چشمه عربی است)؛ تیاره: «مسکن و مَقَر»؛ ادرار: «کوهستان»، و جز اینها.

از میان اسمهای عربی: معسکرات: «اردگاه نظامی» (با واژه فرانسوی سرباز *lascar* مقایسه شود)؛ بلیده: «شهرک»؛ بئیره: «چاه کوچک»؛ البئار: «چاهها»؛ ...

کشور مراکش از نظر نامهای بربری غنی‌تر است مانند اغادیر: «دژ»، «شیب‌تند»؛ تفروت : «دره»؛ تطوان : «چشمه‌ها» و ... .

نام کازابلانکا[1] به معنای «خانهٔ سفید» در زبان اسپانیایی، در زبان عربی دارالبیضاء خوانده می‌شود. رباط که از یک ریشهٔ عربی به مفهوم «مرتبط کردن» حاصل شده، نام صومعه‌ای است که اسم سلسلهٔ پادشاهی المراودین (المرابطین) نیز از آن اقتباس شده است. مراکش یک نام قدیمی بربری است که از مفهوم آن توضیح دقیقی در دست نیست، نام مغرب از اختصار نام مزبور حاصل شده است.

نام قرطاجنه *(cartage)* از واژهٔ فنیقی *Kart Hadasht* به مفهوم «شهر جدید» است. نام پایتخت کشور لیبی، یعنی طرابلس، *(Tripoli)*، یونانی و به معنای «سه شهر» است؛ این نام در لبنان هم هست.

نام کشور مصر *(Egypte)* احتمالاً تغییر شکل واژهٔ یونانی *Hait-pa-ptah* است که یکی از نامهای مذهبی ممفیس و به معنای «قصر پتای ثانی» بوده است. نام قاهره یا القاهره در زبان عربی، به معنای «پیروز» است و نام قدیمی لوکسور[2] همان جمع کلمهٔ عربی قصر (کاخ)، یعنی القصور، است.

روزتا[3] تغییر شکل واژهٔ رشید است؛ در این محل، سنگ مرمر سیاه معروف با کتیبه‌های سه زبانه پیدا شد و امکان خواندن علائم هیروگلیفی را برای شامپولیون[4] فراهم کرد. رشید اسم نود و هشتم و ماقبل آخر از نامهای جمیل خداوند است که همراه

1. *Casablanca* 2. *Louxor*

۳. *Rosette* (یا رشید)، از شهرهای مصر.

۴. **champollion**، ژان فرانسوا شامپولیون، خاورشناس فرانسوی؛ (۱۷۹۰-۱۸۳۲). او از نخستین کسانی بود که به خواندن بعضی از حروف هیروگلیفی مصری نایل شد.

با گرداندن دانه‌های تسبیح تکرار می‌شود: مفهوم واژهٔ مزبور عبارت است از «کسی که دارای رشد است، کسی که با عدالت رهبری می‌کند.»

افریقای سیاه

سودان سرزمین سیاهان است ــ «سیاه» در زبان عربی اسود برابر *nigeria* (نیجریه) و *niger* (نیجر) در زبان لاتینی است که واژهٔ فرانسوی *nègre* از آن ریشه گرفته است.

خرطوم در زبان عربی به مفهوم «خرطوم فیل» است؛ دلیل نامگذاری فوق، شکل رود نیل در این منطقه است.

نواکشوت، *(Nouakchott)*، پایتخت موریتانی، سرزمین مورها[1]، یک نام بربری بیانگر باد، یا به احتمال قوی‌تر، چاه (*anou* در زبان بربری) است.

داکار *(Dakar)* از واژهٔ ولوف *Ndakarou* به معنای درخت تمبر هندی، ریشه گرفته است. شهر روفیسک *(Rufisque)* در سنگال، از واژهٔ پرتغالی *refresco* (نوشیدنی خنک، آذوقه) اقتباس شده و جزیرهٔ معروف قوره *(Gorée)* در مقابل شهر داکار توسط هلندی‌ها و براساس نام یکی از جزایر هلند، یعنی گوری *(Goeree)* نامگذاری شده است.

نام لیبریا *(Libéria)* بیانگر آزادیِ *(Liberté)* بازیافتهٔ بردگان سیاهپوستی است که به قاره، و نه کشور، موطن خود بازگردانده شدند؛ و نام پایتخت آن، مونرویا، یادآور خاطرهٔ دولتمرد امریکایی، «جیمز مونرو»[2] است.

مالی[3] و غنا[4] نام دو حکومت قدیمی افریقایی مربوط به قرون ۱۴ و ۱۵ است، اما محدودهٔ آنها ارتباطی به کشورهای کنونی مالی و غنا نداشته است. همچنین، گینه[5] احتمالاً بیانگر کشور پادشاهی جنّه[6] یکی از شهرهای مالی کنونی، است.

ابیجان[7] نام پایتخت ساحل عاج[8]، احتمالاً به این ترتیب حاصل شده است: از دهقانی در مورد نام آن محل سؤال شده و او که از زبان مخاطب خود چیزی نمی‌فهمیده، (به زبان خود) پاسخ داده است: «من برگها را هرس می‌کردم».

---

1. les Maures

۲. James Monreo، پنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحد (۱۷۵۸ - ۱۸۳۱).

3. Mali
4. Ghana
5. Guinèe
6. Djenneh
7. *Abidjan*
8. Côte - d'Ivoire

داهومه[1]، یا بنین[2] کنونی، به مفهوم «داخل شکم *Dan*» و از نام یکی از الاهه‌های محلی اقتباس شده است.

منشأ نام کشور ولتای علیا[3] (بورکینافاسو) یک گروه کاوش پرتغالی است که در سال ۱۷۴۱ از طریق رودخانه‌ای به نام ریودا ولتا[4] به معنای «رودخانهٔ بازگشت» به ساحل بازگشته بود.

گابون *(Gabon)* از واژهٔ پرتغالی *gabao*، به معنای «کلاهک»، احتمالاً بیانگر شکل مصب رود اوگوئوئه[5] است؛ در حالی که نام کامرون *(Cameroun)* از واژهٔ پرتغالی *camaroes*، یعنی «میگوها»، ریشه گرفته است. یائونده[6]، پایتخت کامرون، تغییریافتهٔ واژهٔ اوندو[7]، نام یکی از اقوام بومی مهم است که به گوش یک اروپایی چنین شنیده شده است.

کنگو نام قوم باکنگو[8]، است که در دو سوی بخش سفلای رودخانهٔ کنگو سکونت دارند. این منطقه اکنون با تغییر شکل نام رودخانه، *N'zari*، زئیر خوانده می‌شود.

همچنین، آنگولا *(Angola)* سرزمین *N'Gola* هاست.

رودزیا[9] از نام استعمارگر انگلیسی، سسیل رودز[10] اقتباس شده است. رودزیای جنوبی براساس نام یک مکان باستانی، که در زبان شونایی به معنای «عمارت سنگی» است، از این پس زیمبابوه[11] نامیده می‌شود. نام کشور زامبیا[12] نیز از نام رودخانهٔ زامبزی[13] اقتباس شده است. نام کشورهای بوتسوانا[14]، لسوتوآ[15]، و سوازیلند[16] نیز از نام عمده‌ترین قومهای محلی گرفته شده است. موزامبیک[17] به معنای «تجمع شناورها» است (مقایسه کنید با سنبوق عربی: کشتی کوچک).

نام کشور تانزانیا *(Tanzanie)* نیز از اتحاد تانگانیکا *(Tanganyika)* و زنگبار *(Zanzibar)* تشکیل شده است: هجاهای اول کلمهٔ اول و هجای دوم کلمه دوم[18]. پایتخت تانزانیا، دارالسلام، یک نام خالص عربی به معنای «خانهٔ صلح» است.

---

1. *Dahomey*
2. Bènin
3. Haute - Volta
4. Rio - da - Volta
5. Ogooue
6. *yaounde*
7. *Ewondo*
8. Bakongo
9. Rhodésie
10. Cécil Rhodes
11. *Zimbabwe*
12. Zambie
13. Zambéze
14. Botswana
15. Lestotho
16. Swaziland
17. Mozambique

۱۸. اتحاد زنگبار و تانگانیکا در سال ۱۹۶۴ انجام شد.

نام کشور سومالی[1] از نام قوم سومالیایی اقتباس شده، و نام پایتخت آن، موگادیشو[2]، آوانویسی ایتالیایی نامی با ریشهٔ عربی و به مفهوم «پاک» است.

اتیوپی *(Éthiopie)* واژه‌ای یونانی به مفهوم «چهرهٔ سوخته» است (*aithos*: سوختن؛ *opsis*: چهره). نام پایتخت آن، آدیس‌آبابا، *(Addis-Abeba)*، یعنی «گل جدید» *addis* (جدید) ریشهٔ سامی دارد. همانگونه که ذکر شد، *Hadasht de Carthage* نیز از همین زبان ریشه گرفته است.

اریتره *(Érythrée)* نیز یک نام یونانی به معنای سرخ: *erythros* است.

نام مجمع‌الجزایر کومور[3] در اقیانوس هند از واژهٔ عربی قمر (ماه) ریشه گرفته است: یعنی «جزایر ماه».

نام ماداگاسکار ظاهراً از تغییر نام محلی این کشور، مالاگاسی[4]، به وجود آمده است واژهٔ *malgache* نیز از همین ریشه است. نام پایتخت این کشور، آنتاناناریوو[5] (با نام قدیمی تاناناریو[6]) یعنی «هزار دهکده» و نوسی ـ به[7]، شهر توریستی معروف ماداگاسکار، یعنی «جزیرهٔ بزرگ».

بایستی از جزیرهٔ رئونیون[8]، با نام قدیمی بوربون[9] و از جزیرهٔ موریس[10]، با نام قدیمی *Il de France* (جزیرهٔ فرانسه) که نامشان با تاریخ اروپا عجین شده است نام برد. نام مجمع الجزایر کرگوئلن[11] نیز از نام دریانورد اهل گیمپر[12] که در سال ۱۷۷۲ موفق به کشف آنها شده اقتباس شده است. *Guelen* در زبان برتانیی به معنای «درخت راش» و *kerguelen* معادل *Hollywood* (هالیوود) در زبان انگلیسی است.

آسیا

سرآغاز قارهٔ آسیا از طریق اروپا، ترکیه، سرزمین ترکها و شهر استانبول[13] است. نام سابق استانبول: قسطنطنیه *(constantinopolis)* به معنای «شهر کنستانتین» در زبان یونانی بوده است. استانبول نیز دارای ریشهٔ یونانی است: این نام تلفظ جملهٔ یونانی *Eistan polis* (این شهر است)، از زبان یک نفر ترک است. همچنین ممکن است نام استانبول از تغییر شکل

1. Somali
2. *Mogadiscio*
3. *Comores*
4. *Malagasy*
5. Antananarivo
6. Tananarive
7. Nosy - Be
8. Réunion
9. Ile Bourbon
10. Maurice
11. *Kerguelen*
12. Quimper
13. Istanbul

واژهٔ "*constantinopolis*" به وجود آمده باشد.

از واژه‌های قدیمی *Ancyre*[1] و *smyrne* بترتیب نامهای آنکارا و ازمیر[2] اقتباس شده‌اند. نام ایالت آناطولی[3] یا *Anadolu* در زبان ترکی، واژه‌ای یونانی به معنای «مشرق» است. همچنین نام بندر طرابزون[4] به دلیل شکل کوهستان مشرق بر آن، از واژهٔ یونانی *trapeza* (میز) اقتباس شده است.

نام پایتخت کشور عراق، یعنی بغداد، ریشهٔ ناچیزی در زبان عربی دارد. بغ از یک ریشهٔ هندواروپایی به مفهوم «خدا» است و در واژهٔ روسی *Bog* به همین مفهوم مشاهده می‌شود؛ داد (*dad*) یکی از مشتقات فعل «دادن» (در زبان فارسی) است، و واژهٔ مزبور در مجموع، یعنی : «موهبت خداوند».

نام عربستان سعودی از نام شاه سعود اقتباس شده که ریشهٔ آن به مفهوم سعادت است و در واژه‌هایی مانند سعادت یا مسعود مشاهده می‌شود. با وجود این، نام «عربستان خوشبخت» به کشور یمن اطلاق می‌شود. در بین اسامی شهرهای عربستان سعودی،مدینه به معنای «شهر» در زبان عربی است؛ نام پایتخت این کشور، یعنی ریاض یعنی «باغها» ، و بندر اصلی کشور جده، به معنای «مادربزرگ» است، خدا می‌داند علت این نامگذاری چیست!

بحرین که روی جزیره‌ای واقع شده، به معنای «دو دریا» است. ریشهٔ نام لبنان نیز «لبن» به معنای «شیر» است. نام بیروت ظاهراً جمع واژهٔ عبری *Beer* (چاه) است.[5] واژهٔ ظبی در ابوظبی یعنی «غزال»؛ قطر با نام «قیر» (قطران) همریشه است. نام دوحه پایتخت این کشور در لهجهٔ عربی خلیج فارس به معنای «خلیج کوچک» است.

یمن در عربی یعنی «سمت راست» (نسبت به شهر مکه)؛ پایتخت این کشور، یعنی صنعا از ریشهٔ عربی صنع به معنای «ساختن و تولید کردن» و بیانگر پدیدهٔ صنعت است.

اسرائیل نام یعقوب، پاتریارک (= اسقف) عبری، و سرسلسلهٔ دوازده قبیله است. این نام پس از مبارزهٔ افسانه‌ای با یکی از ملائک به وی اطلاق می‌شود. مفهوم نام مزبور تقریباً عبارت است از: «خداوند فاتح است».

برابر اورشلیم در زبان عربی القدس به معنای «پاکی» است؛ واژهٔ *urusalim* در زبان

---

۱. آنگورا به تیره‌ای از حیوانات مانند بز، گربه، خرگوش دارای موهای بلند و نرم اطلاق می‌شود. واژهٔ مزبور ریشهٔ angora نیز هست. ــ ن.

2. Izmir

3. Anatolie

4. *Trébizonde*

۵. در عربی نیز بئر یعنی «چاه» و جمع آن بئار، آبار، و أبور است. ــ و.

کنعانی یعنی «شهر صلح و آرامش». تل‌آویو یعنی: «تپهٔ بهار». کلمهٔ *tell* که در همهٔ زبانهای سامی وجود دارد، در زبان فرانسوی نیز وارد شده و در واژگان باستانشناسی بیانگر تپه‌ای مصنوعی است که از انباشته شدن ویرانهٔ شهرهای قدیمی بر روی هم ایجاد شده است. بیت‌اللحم در زبان عربی یعنی «خانهٔ گوشت»، و در زبان عبری به معنای «خانهٔ نان» است. نام کفرناثم[1] از کلمهٔ عبری *kfar* به معنای «دهکده» و ریشهٔ سامی نوم، یعنی خواب، تشکیل شده است.

در اردن که نام آن از رودخانهٔ اردن اقتباس شده است، شهر سیاحتی و باستانی بطرا[2] بیانگر *Arabie pétrée* (عربستان سنگلاخی) رومی‌هاست (*petra*: سنگ)

در ایران که نام آن از ریشهٔ آریایی است، شهرهای عمده دارای نامهایی از ایران باستان هستند که توضیح مفهوم آنها بسیار دشوار است، به استثنای مشهد، شهر مقدس که نام آن عربی خالص و به معنای «محل شهادت» است؛ یادآوری می‌کنیم که شهادت یکی از اعتقادات دینی مسلمانان است. از جمله نامهایی که مفهوم آنها در زبان فارسی روشن است، می‌توان از میاندوآب : «میانِ دو آب»، و بندر شاه : «بندر چاه»[3] نام برد.

پاکستان سرزمین پاکهاست؛ پسوند ستان مربوط به نام کشورها از کلمهٔ فارسی استان ریشه گرفته است. به همین ترتیب، نام شهرهایی با پسوند فارسی ـ آباد از ایران تا هند مشاهده می‌شوند، مانند: اسلام‌آباد، پایتخت پاکستان، که می‌توان آن را «شهر اسلام» ترجمه کرد، یا اورنگ‌آباد در هند، به معنای: «شهر اورنگ».

نام محلی کشور هند *Bharat* (بهارات) است؛ از نظر ریشه‌شناسی، نام هند از ایالت سند[4] اقتباس شده است. معمولاً گفته می‌شود که نام شهر بمبئی[5] از یک واژهٔ پرتغالی به مفهوم «توت و تمشک خوب» ریشه گرفته است. در واقع، این نام تغییر شکل نام یک الاههٔ محلی یعنی *Mombay*، توسط پرتغالی‌هاست که اکنون نیز به یکی از محلات شهر گفته می‌شود. نام کلکته یا *kalikatta* ممکن است بیانگر شهر الاههٔ *kali* باشد، اما چنین تعبیری معمولاً پذیرفته نمی‌شود. تاج محل دارای ریشهٔ مغولی است، یعنی متعلق به فرهنگ مسلمانان و در زبان عربی به معنای «محلِ تاج» است. ناگار، به معنای «شهر»، یک ریشه است (که کلمات دیگر به آن می‌چسبند) و در اسم شهرهایی مانند سریناگار

1. *capharnaüm* 2. Pétra

۳. اشتباه صریح نویسنده در این مورد نیازی به توضیح ندارد.

4. Sindh 5. Bombay

«شهر کشمیر» یا چاندراناگار «شهر چاندرا»، «شهر ماه» مشاهده می‌شود. آنگکور، نام معبدهای معروف کامبوج نیز از تغییر شکل کلمهٔ ناگار به وجود آمده است. نام دَکَن، بخش جنوبی شبه جزیرهٔ هند، از واژهٔ سانسکریت *dakshina* (دکشینا) (دست راست) یعنی «جنوب» با توجه به محل طلوع خورشید، اقتباس شده است.

سری‌لانکا که نام قدیمی آن سیلان است، از *sri*، کلمهٔ مؤدبانه به مفهوم «محترم»، و *Lanka*، به معنای «درخشان» تشکیل شده است. سیلان نیز از نام قوم اکثریت این کشور، یعنی سینهالی، ریشه گرفته است، *singha* (شیر) ریشهٔ نامهای سینهالی است که در نام سنگاپور هم مشاهده می‌شود.

مالدیو یک نام سانسکریت است: *Mala* (حلقه گل)، *dvipa* (جزیره)، بر روی هم یعنی «حلقه جزیره‌ها».

بنگلادش یعنی «سرزمین بنگال یا بنگالی‌ها»؛ *desh* در همه زبانهای شمال هند به معنای «سرزمین» یا «منطقه» است. داکا *(Dhaka)* یعنی «پنهان»، بی‌آنکه بتوان دربارهٔ این نام توضیحی داد.

در زمینهٔ نام رودها نیز، گنگ نامی است عمومی به معنای «جریان آب» و براهماپوترا یعنی «پسر برهما»؛ *pouteri* (پسر) یک ریشهٔ هندواروپایی است که در واژهٔ لاتینی *puer*، و واژهٔ فرانسوی *puéril* (بچه‌گانه) نیز یافت می‌شود.

نامهای برمه، مالزی، لائوس، و تایلند از نام اقوام اکثریت ساکن این کشورها گرفته شده‌اند؛ تای به مفهوم «آزاد» است. بانکوک[1]، پایتخت تایلند، واژهٔ تایی نیست. نام تایی این شهر کرونگتپ *(krungtep)* به معنای «شهر فرشتگان» است. لوانگ‌پرابانگ *(Luang prabang)* نام پایتخت سابق پادشاهی لائوس، از *Luang* یعنی (پایتخت[2])، *pra* (پیشوندی که مفهوم آن به طور محسوسی برابر *sri* است)، و *Bang*، نام یکی از مجسمه‌های بودا تشکیل شده است. وین تیان *(Vientiane)* شهری است که حصارهایی *(vien)* از چوب صندل *(tian)* آن را احاطه کرده‌اند. نام کوآلالامپور[3]، پایتخت مالزی، در زبان مالایایی به مفهوم «پیوستگاه دو رود گل آلود» است. رانگون[4]، پایتخت برمه، نیز دارای نام محلی *Yangoun* (یانگون) به معنای پایان دادن *(koun)* به حالت کشمکش *(yan)* است.

---

1. *Bangkok*

۲. لوآنگ همان واژهٔ «موآنگ» به معنای شهر است. ــ ن.

3. *Kuala Lampur*

4. Rangoon

کشور کامبوج[1] نیز از این پس کامپوچیا[2] خوانده می‌شود که با نام قبلی همسان است، اما با تلفظ محلی تطابق بیشتری دارد. نام پایتخت این کشور پنومپن *(Phnompenh)* نیز از نام تپه‌ای *(phnom)* واقع در مرکز شهر و ساحل رود مکونگ *(Mékong)* ریشه گرفته است. نام رودخانهٔ مزبور ظاهراً از واژهٔ *kong* : رودخانه، که با کلمهٔ گنگ *(gang)* قابل مقایسه است، و واژهٔ *me* (مادر) تشکیل شده است. نام رود مِنام *(Menam)* که از شهر بانکوک می‌گذرد نیز به همین ترتیب تشکیل شده است. (*me*: مادر ؛ *nam*: آب یا رودخانه).

نام ویت‌ـنام *(viêt-nam)* در زبان چینی از دو علامت اندیشه‌نگار به مفهوم «تجاوز کردن» و «جنوب» تشکیل شده که چینی‌ها آن را *yuènan* تلفظ می‌کنند. می‌توان گفت که نام این کشور به مفهوم سرزمین «آن سوی مرزهای جنوبی چین» است. با وجود این، *Viêt* نام قومی است که در زمانهای گذشته، در مناطق وسیعی از جنوب چین پراکنده شدند، و ویتنام، یعنی «سرزمین ویت‌های جنوبی».

نام هانوی[3]، پایتخت این کشور، با دو علامت چینی مطابقت می‌کند، یکی به معنای «رودخانه» و دیگری به معنای «داخل»؛ در واقع شهر هانوی در دلتای رودخانهٔ سرخ[4]، و داخل رودخانه قرار دارد. ویتنام ما را به بطن فرهنگ چینی که کره و ژاپن را نیز عمیقاً زیر تأثیر قرار داده است هدایت می‌کند. نام اماکن چهار کشور نامبرده اغلب به کمک زبان چینی قابل توضیح هستند. با این حال، لازم به یادآوری است که مفهوم علامت چینی در هر کدام از این زبانها یکسان است، اما تلفظ آن تفاوت می‌کند، مانند علامت مربوط به پایتخت که براساس املای لاتینی *jing* نوشته می‌شود، چینی‌ها از این املا برای آوانویسی علائم اندیشه‌نگار خود استفاده می‌کنند. تلفظ علامت مزبور در واقع، نزدیک به کینگ است. همین علامت در زبان کره‌ای کیونگ و در زبان ژاپنی کیو تلفظ می‌شود؛ علامت مزبور در نام شهر پکن *(Bei jing)* به معنای «پایتخت شمال» نانکن *(Nankin)* «پایتخت جنوب» (*nan* به معنای «جنوب» همان علامت *Nam* در *viêt-nam* است) و توکیو[5] *(Tokyo)* به معنای پایتخت شرق مشاهده می‌شود.

نام کشور کره[6] از نام یک حکومت پادشاهی قدیم به نام کوریو[7] است. اکنون، نام

---

1. Cambodge
2. Kampuchéa
3. *Hanoi*
4. fleuve Rouge
۵. Tokyo، دقیقاً همان کلمهٔ Tonkin، نام سابق هانوی است، که اکنون به کل منطقهٔ شمال ویتنام اطلاق می‌شود. ـ ن.
6. *Corèe*
7. *Koryo*

شوسان[1]، به معنای «صبح آرام»، به کرهٔ شمالی، و نام هان‌گوک، یعنی «سرزمین هان‌ها»، به کرهٔ جنوبی داده می‌شود. نام پایتخت کرهٔ شمالی، پیونگ‌یانگ[2] را می‌توان «صبح» ترجمه کرد. نام پایتخت کرهٔ جنوبی، یعنی سئول[3] (سوئول تلفظ کنید) هیچگاه با علائم چینی نوشته نمی‌شود. نام این شهر از کلمهٔ *sorabol* به معنای «دشت» ریشه گرفته است. این نام به پایتخت حکومت پادشاهی سیلا[4] در قرن اول میلادی اطلاق می‌شده که نام کنونی آن کیونگ‌جو[5] است. بعداً کلمهٔ *sarabol* به معنای پایتخت به کار رفت و به *séoul* (سئول) تبدیل شد. نام قدیمی چینی که به این شهر اطلاق می‌شد هان شنگ،[6] یعنی «شهرِ رودخانهٔ هان» بوده است.

در قلمرو چین، نام لهاسا (لاسا)، در تبت، به معنای «زمینِ خدایان» است؛ و در مغولستان، سرزمین مغولها، نام پایتخت این کشور، اولان باتور[7]، در زبان مغولی یعنی «قهرمان سرخ».

باری، ذکر تنوع تلفظ مهمترین علامتهای چینی مربوط به نام اماکن در کشورهای مختلف، خالی از لطف نیست. جدول زیر بیانگر این مسئله است:

ترجمه	چینی پکن	کانتونی	ویتنامی	کره‌ای	ژاپنی	کلمهٔ خالص ژاپنی
شمال	*bei*	*buk*	*bac*	*buk*	*hoku*	*kita*
جنوب	*nan*	*nam*	*nam*	*nam*	*nam*	*minami*
شرق	*dong*	*doung*	*dong*	*dong*	*to*	*higashi*
غرب	*xi*	*sai*	*tay*	*so*	*sei*	*nishi*
کوهستان	*shan*	*san*	*(nui)*	*san*	*san*	*yama*
جزیره	*dao*	*do*	*dao*	*do*	*do*	*shima*
(سرزمین)کشور	*guo*	*gwok*	*quoc*	*guk*	*koku*	*kuni*
رودخانه	*jiang,he*	*haw*	*(song)*	*gang*	*ka*	*kawa*

با ترک قاره به مقصد جزایر جنوب شرقی آسیا در اقیانوس هند و اقیانوس آرام، مشاهده

1. *Chosun*
2. *Pyong yang*
3. Séoul
۴. لوسیوس کرنلیوس، معروف به سیلا، دیکتاتور روم قدیم.
5. Kyong ju
6. *han Sheng*
7. *Ulan Bator*

می‌کنیم که نام مجمع‌الجزایر فیلی‌پین[1] از نام فیلیپ دوم[2]، پادشاه اسپانیا، اقتباس شده، و نام اندونزی *(Indonesie)* یک واژهٔ ساختگی است که توسط جغرافیدانان براساس کلمهٔ *Inde* و واژهٔ یونانی *nesos* به معنای «جزیره» ساخته شده است.

نام جزیره برنئو[3] از تغییر شکل نام برونئی[4]، یکی از سلطان‌نشین‌های مستقل جزیره، اقتباس شده است. جزیرهٔ برنئو در زبان اندونزیایی، کالیمانتان[5] خوانده می‌شود.

نام قدیمی شهر جاکارتا[6] (املای قدیمی نام مزبور *Djakarta* است که با تلفظ فرانسوی تطابق بیشتری دارد) باتاویا[7] بوده که از نام قدیمی کشور هلند ریشه گرفته است. نام کنونی شهر مزبور از *Jaya kerta*، یعنی «محل پیروزی» اقتباس شده است.

چینی‌ها کشور خود را زنگ‌گو *(zhongguo)* می‌نامند که از کلمهٔ *zhong* به معنای «مرکز» و *guo* به معنای «کشور» (این واژه در اسامی مانچوکوئو *(Mandchoukouo)* و کوئومین تانگ *(Kuomintang)* نیز مشاهده می‌شود) ترکیب شده است؛ بنابراین، نام چینی کشور چین به معنای «حکومت مرکزی» است. کلمهٔ چین احتمالاً از نام سلسلهٔ پادشاهی *Jin* (*ts'in* یا *Tch'in*، ۲۲۱-۲۰۷ قبل از میلاد مسیح) ریشه گرفته است.

بیشتر نامهای استانهای چین دارای مفاهیم خشک جغرافیایی هستند. هپی *(Hepei)* و هنان *(Henan)* (با املای قدیمی: *Hopei* و *Hoanan*) به معنای «شمال رودخانه» و «جنوب رودخانه» (هوانگهو، *(HuangHo)*، «یعنی رودخانهٔ زرد») هوپی *(Hopei)* و هونان *(Hanan)* (با املای قدیمی: *Hupei* و *Hunan*) به معنای «در شمال و جنوب دریاچه»؛ سچوان[8]: «چهار رودخانه»؛ یون‌نان[9]: «در جنوبِ ابرها»؛ شانتونگ[10]: «شرق کوهها»؛ شانکسی[11]: «غرب کوهها»؛ سینکیانگ[12]: «مرز جدید»؛ و ... .

نام ایالت هیلونگ‌کیانگ[13] در شمال کشور چین، تا حدودی شاعرانه‌تر است: این نام برابر چینی نام رودخانه آمور[14] و به معنای: «رودخانهٔ اژدهای سیاه است». نام رودخانهٔ یانگ تسه کیانگ *(Yang-tseu-kiang)* (با املای جدید: *Yang-zi-jiang*) یعنی «رودی که بزرگ می‌شود، اوج می‌گیرد، و گسترده می‌شود» که اشاره به سیلابهای فاجعه‌آمیز این رود

---

1. Philippines
2. Philipp II
3. Bornéo
4. *Brunei*
5. *Kalimantan*
6. Jakarta
7. Batavia
8. *Ssechuan*
9. yunnan
10. *Shandong*
11. *Shanxi*
12. Sinkiang
13. Heilung jiang
14. Amour

دارد؛ اروپاییان آن را «رودخانهٔ آبی[1]» می‌نامند. کانتون[2]، در واقع، نام ایالت کوانگتونگ[3] براساس املای جدید است، یعنی: «شرق آنچه که وسیع است»، در مقابل ایالت مجاور آن کوانگسی[4] که در غرب واقع شده است. شهر کانتون در زبان چینی کوانگ‌زو[5] نامیده می‌شود که مفهوم آن «سرزمین گسترده»، و «دشت» است. نام شانگهای *(Shanghai)* از دو علامت زیر تشکیل شده است: *shang* به معنای «بالایِ، رویِ» و *hai* به معنای «دریا».

علامت دوم در زبان ژاپنی *kai* تلفظ شده و در نام جزیرهٔ هوکایدو *(Hokkaido)* مشاهده می‌شود: *hok* تلفظ ژاپنی علامت چینی *bei* به معنای «شمال» (مانند *Beiging*، نام شهر پکن)، و *do* به معنای «جزیره» است. بنابراین، مفهوم نام هوکایدو «جزیرهٔ دریای شمال»[6] است. همان علامت مربوط به جزیره در زبان ژاپنی *shima* نیز تلفظ می‌شود؛ مانند تسوشیما، یعنی «دو جزیره»، یا ایووژیما[7].

نام ژاپن[8] از دو علامت چینی تشکیل شده است: یکی به معنای «روز» یا «خورشید»، و دیگری به معنای «ریشه» یا «آغاز». تلفظ این دو علامت در زبان ژاپنی *ni* و *pon* است که نام نیپون *(Nippon)* از همینجا ناشی شده است. اما تلفظ دو علامت فوق در زبان چینی به طور محسوسی شبیه *je* و *ben* و در مجموع *jeben* است که ما آن را به *Japon* تغییر داده‌ایم. نام قدیمی ژاپن، طبق یادداشتهای مارکوپولو[9]، کیپانگو *(Cipangu)* بوده که شیوهٔ دیگری برای نگارش همان مفاهیم است، *gu* پایانی همان *guo* به معنای «سرزمین» است که قبلاً دیدیم.

نامهای دیگر جزایر عمدهٔ ژاپن عبارتند از: هنشو[10]، کیوشو[11]، شیکوکو[12] که ترجمهٔ آنها بترتیب چنین است : «جزیرهٔ اصلی»، «نُه قلمرو» ، و «چهار سرزمین» (*koku* تلفظ ژاپنی علامتی چینی *guo* به معنای «سرزمین» است).

شایان ذکر است که نام کیوتو[13] از دو علامت تشکیل شده که به طور محسوسی برابر یکدیگرند. *kyo* به معنای «پایتخت» (مانند توکیو)، و *to* به معنای «شهر بزرگ» (که با *to* در نام *tokyo* تفاوت دارد؛ در اینجا علامت مزبور به معنای «خاور» است). بنابراین، کیوتو

---

1. fleuve Bleu
2. Canton
3. Guangdong
4. *Guang Xi*
5. Guang Zhou
6. به چگونگی ترکیب کلمه دقت کنید: $\frac{\text{do}}{\text{جزیره}}$ $\frac{\text{Kai}}{\text{دریا}}$ $\frac{\text{Kok}}{\text{شمال}}$
7. Iwojima
8. در مجموع، مفهوم نام «ژاپن» می شود : «طلوع خورشید، سپیده دم.»
9. Marco Polo
10. Hando
11. Kyushu
12. Shikoku
13. kyoto

«پایتخت»، به مفهوم کامل کلمه، است در حالی که توکیو یعنی «پایتخت جدید خاور»؛ نام قدیم شهر توکیو، *Edo*، به معنای «مدخل رودخانه»، بوده است.

باز هم در محدودهٔ فرهنگ چینی، هنگ‌کنگ[1] در زبان کانتونی یعنی «بندر عطریات» و محلهٔ معروف آن به نام کولون[2] یعنی «نه اژدها». نام تایوان[3] را نیز می‌توان «پنجرهٔ ایوان» و نام پایتخت آن، تایپه[4]، را «شمال ایوان» ترجمه کرد.

اقیانوسیه

استرالیا، به معنای قارهٔ جنوبی، دارای نامهای بومی محدودی است. نام بسیاری از شهرها از شخصیت‌های بریتانیایی اقتباس شده‌اند: لردسیدنی (۱۷۳۳ ـ ۱۸۰۰) پایه‌گذار مؤسسات دارالتأدیب در این قاره بوده است؛ ملبورن در سال ۱۸۳۷ نخست‌وزیر این شهر نوبنیاد بوده است؛ پرت مسئول سیاسی امور مستعمرات (۱۸۵۶) و بریز بن در سال ۱۸۳۴ رئیس حکومت نیوولز جنوبی بوده است. با این حال، نام پایتخت استرالیا، کانبرا، از نام منطقهٔ دشت‌های گانبری گرفته شده است. نام مزبور ممکن است اختصار و خاطره‌ای از نام شهر کانتربری، یا تغییر شکل نام بومی نگانبیرا (*N'ganbira*)، یعنی محل ملاقات باشد.

جزایر هیبرید جدید هنگام استقلال آنها در سال ۱۹۸۰، وانواتو نامیده می‌شدند. این نام در یکی از ۱۰۰ زبان ملانزیایی محلی، به معنای «زمین بیرون آمده از آب» است.

از جمله نامهای پولنیزیایی، نام جزیرهٔ هونولولو در جزایر هاوایی به معنای «خلیج حفاظت شده»؛ و پایتخت تاهیتی، به نام پایه ئیتی، به معنای «سبد آب گوارا» است. نام جزیرهٔ موداآ به معنای «سوسمار زرد» از نام خانوادگی یک کشیش اقتباس شده است.

اروپای شرقی

شوروی و کشورهای اسلاوی

همه نامهای ۱۵ جمهوری اتحاد جماهیر شوروی (پیشین) از اقوام اقتباس شده‌اند: پنج

1. Hong Kong
2. kowloon
3. Taiwan
4. Taipei

نام از زبان ترکی (قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و آذربایجان) یک نام از زبان فارسی: تاجیکستان، سه نام از زبان اسلاوی (جمهوری فدرال روسیه، روسیهٔ سفید یا بیلوروسی، و اوکراین) دو نام از زبان فنلاندی ـ اوکریایی غیرترکی (گرجستان و استونی) دو نام از زبانهای بالتی (لیتوانی و لتونی) یک نام از زبان لاتین، یا بهتر است بگوییم زبان رومانیایی، (مولداوی) و بالاخره یک نام از زبانهای هندواروپایی: ارمنستان.

در بین پایتختهای جمهوریهای نامبرده، برخی از اسامی دارای مفهوم مشخصی هستند: دوشنبه در تاجیکستان (که روز بازار است)؛ عشق‌آباد در ترکمنستان به معنای «شهر عشق»؛ و تاشکند[1] در ازبکستان به مفهوم «قلعهٔ سنگی»[2] است.

در مورد نام شهرهایی که دارای ریشهٔ اسلاوی هستند، شایان ذکر است که «شهر» در زبان روسی *gorod*، در زبان اسلاوی کهن و نیز صربی-کروآتی برابر *grad* است که در نام شهرهای زیر دیده می‌شود: لنینگراد[3]، *Nijni-Novgorod*، به مفهوم «شهر سفلای جدید»، بلگراد[4]، *(Beograd)*: «شهر سفید»، و ولگوگراد، *(Volgograd)* : «شهر ولگا»، با نام پیشین استالینگراد[5]، نام شهر گرتس *(Graz)* در اتریش نیز از همین ریشه است؛ این نام از کلمهٔ *gradec* به مفهوم «قلعهٔ کوچک شوالیه‌ها» ریشه گرفته است. پایانهٔ *sk*- خلاصهٔ *sky*-، عنصر صرفی بسیاری از صفتهای اسلاوی است. از جمله پتروپاوُلُکس *(Petropavlovsk)* یعنی: «شهر پیر *(petr)* و پل *(pavel)* مقدس؛ کوزنتسک *(Kuznetsk)*: «شهرِ آهنگر»؛ سمی‌پالاتینسک *(Semipalatinsk)*: «شهر هفت کاخ»؛ و جز اینها. فعل *vladit* به معنای «تسلط داشتن» در نامهای زیر مشاهده می‌شود: ولادیمیر *(Vladimir)*: «کسی که بر جهان تسلط دارد» و ولادی وستک *(Vladivostok)*: «کسی که بر خاور زمین تسلط دارد».

نام برست لیتوسک *(Brest-Litovsk)* نیز به مفهوم گدار *(brast)* لیتوانیایی *(Litov)* است.

از یوگسلاوی *(Yougoslavie)*، سرزمین «اسلاوهای جنوبی» *(youg*: «جنوب») می‌توان این نامها را آورد: دو برونیک *(Dubrovnik)*، از نام شهر قدیم ونیزی راگوز[6]، به معنای

---

1. *Tachkent*

۲. آلماآتا (Alam-Ata) نام پایتخت قزاقستان، دارای معنای لفظ به لفظ «پدر سیبها» است، اما نام مزبور دارای ریشهٔ عامیانهٔ بی‌اساسی است؛ نام قدیمی این شهر آلماتی (Almaty) بوده است. ـ ن.

۳. Leningrad، نام قدیم آن سن‌پترزبورگ و پتروگراد بوده که از ۱۹۹۰ به نام پیشین برگشته است.

4. Belgrade

5. Stalingrad

6. Raguse

«جنگل درختان بلوط» (*dubrava*)؛ و اسپلیت (*split*) که از ریشهٔ لاتینی *Palatium* (قصر) اقتباس شده است. صوفیه، نام پایتخت کشور بلغارستان نیز، مانند نام کوچک سوفیا[۱]، واژه‌ای یونانی به مفهوم خردمندی و فرزانگی است.

اروپای غربی

در مورد ریشهٔ نام شهرها و مکانهای اروپای غربی، می‌توان چندین جلد کتاب نوشت. اما در اینجا ما فقط به آن دسته از نامهایی اشاره می‌کنیم که دارای اهمیت یا نکتهٔ جالبی هستند.

از ایتالیا (*Italie*) که نام آن از نظر ریشه‌شناسی احتمالاً به واژهٔ *vitellus* (گوساله) مربوط می‌شود، می‌توان به اینها اشاره کرد: ناپل (*Naples*) که از واژهٔ یونانی *Neapolis* به معنای «شهر جدید» ریشه گرفته است؛ و میلان (*Milan*) که دارای ریشهٔ سلتی به مفهوم «وسط دشت» است (با واژهٔ *lande*[۲] و *lann* برتانیی مقایسه کنید).

از اسپانیا، بدون دلیل خاصی گفته می‌شود که نام ایالت اندلس از نام واندال‌ها[۳] یعنی واندالوسی (*vandalousie*)، اقتباس شده است. نام شهر ساراگوزا[۴] تغییر شکل نام کایسارئا آوگوستوس[۵] است. باداخوز به معنای «صلح آوگوستوس» (*Paz de Agosto*) است. بسیاری از نامهای اسپانیایی دارای ریشهٔ عربی هستند: والادولید در زبان عربی بلادالوالد به معنای «سرزمین پدر»؛ رود گوازالکیویر[۶] یا وادی‌الکبیر یعنی «رودخانهٔ بزرگ»؛[۷] آلمریا[۸] درگراناذا[۹]، در عربی الحمراء (سرخ)؛ براساس رنگ سنگهای قصر مزبور؛ *Gibraltar* یا جبل‌الطارق عربی (به معنای کوه طارق)، براساس نام یکی از اولین مهاجمان مسلمان. نام شهر گواذالاخارا[۱۰] در عربی وادی الحجارة، به معنای «رود سنگ»[۱۱] است.

نام شهر قادس (*Cadiz*) یک نام فنیقی و تغییر شکل کلمهٔ غدیر به مفهوم «دیوار» است که در نام بربری شهر اغادیر مراکش نیز مشاهده می‌شود.

در مورد ریشهٔ نام لیسبون (*Lisbonne*)، پایتخت پرتغال، دو توضیح مختلف ارائه

1. Sophie

۲. در زبان فرانسوی به مفهوم «زمین بایر»

۳. les vandales، واندال‌ها یکی از قبایل قدیم ژرمنی است که در قرن پنجم اسپانیا را تصرف کردند.

4. Saragosse
5. César Auguste
6. Guadalquivir

۷. معنای دقیق وادی‌الکبیر «درهٔ بزرگ» است. ـ و.

8. Alhambra
9. Grenade
10. Guadalajara

۱۱. وادی‌الحجارة: درهٔ سنگ. ـ و.

می‌شود: اولیسپو *(olisippo)*، یعنی شهر اولیس[۱]؛ یا *Alisibbo* که در زبان فنیقی به معنای «لنگرگاه خوب» است. نام ایالت الگاروی[۲] از کلمهٔ عربی الغرب (غرب) ریشه گرفته است که در نام کشور مغرب نیز مشاهده می‌شود. کلمهٔ مزبور با نام ترافالگار[۳] (طرف‌الغرب: سمت غرب) قابل مقایسه است.

نام آتن[۴] از نام آتنا[۵]، دختر زئوس[۶]، خدای اندیشه و هنر اقتباس شده و نام شهر سالونیک[۷] از نام تسالونیک[۸]، خواهر اسکندر کبیر[۹]، ریشه گرفته است.

در کشور آلمان[۱۰] که نام آن به نام قبیلهٔ گوتیک آلامان‌ها[۱۱] مربوط می‌شود، نام شهر مونیخ[۱۲] (*München* در زبان آلمانی) بیانگر زندگی رهبانی است. نام شهر کلن[۱۳] (*köln* در زبان آلمانی) یک واژهٔ رومی است: کولونیا آگریپیننسیس *(colonia Agrippinensis)* یعنی گروه آگریپینای[۱۴]، همچنین نام شهر کوبلنز *(koblenz)* از واژهٔ لاتینی *confluentes* به مفهوم پیوستگاه دورود اقتباس شده است، زیرا این شهر محل تلاقی دو رود راین[۱۵] و موزل[۱۶] است. نام شهر هانوور *(Hanovre)* در زبان ژرمنی کهن به مفهوم «ساحل مرتفع» (*Hon overe*) است (*overe* به مفهوم «ساحل» در زبان آلمانی کنونی به *ufer* تغییر یافته است).

نام شهر ماینز[۱۷] *(Mainz)* پیچیده‌تر است: این نام از واژهٔ قدیمی *Moguntiacum* که به نام یک الاههٔ قدیمی سلتی به نام *Mogo* مربوط می‌شود اقتباس شده است.

در آلمان شرقی، نام برخی از شهرها ریشهٔ اسلاوی دارند: مانند: دِرِسدِن[۱۸]، لایپزیگ[۱۹] به معنای «درخت زیرفون»، و گورلیتس[۲۰] به معنای «شهر سوخته».

«اتریش»[۲۱] تلفظ تغییریافتهٔ واژهٔ *osterreich* به معنای «حکومت شرقی» در زبان آلمانی است. نام پایتخت این کشور، یعنی وین[۲۲]، با ساده کردن نام وین‌دوبونا *(vindobona)* به وجود آمده است که در زبانهای ماقبل لاتینی به معنای «مؤسسه سفید» بوده است.

---

۱. Olysse، پادشاه اساطیری ایتاکا و قهرمان *اودیسه*، اثر هومر.

2. Algarve
3. Trafalgar
4. Athènes
5. Athèna
6. Zeus
7. Salonique
8. Thessalonike
9. Alexandre le Grand
10. Allemagne
11. Les Alamans
12. Munich
13. Cologne

۱۴. Agrippine (فت۳۳ ب‌م)، بانوی رومی، دختر آگریپا، زن گرمانیکوس، مادر کالیگولا. به جهت پرهیزگاری و دلاوریهایش مشهور و مورد محبت مردم بود (نقل از دایرة‌المعارف فارسی)

15. Rhin
16. Moselle
17. Mayence
18. Dresde
19. Leipzig
20. Görlitz
21. Autriche
22. Vienne

نام برن[1]، پایتخت کشور سویس[2]، احتمالاً از نام خرسی (*Bär* در زبان آلمانی) آمده که در این منطقه به قتل رسیده است و نام شهر زوریخ[3] که در زبان لاتینی برابر *Duriacum* است، از ریشهٔ *Dur* اقتباس شده که در زبان سلتی و همچنین برتانیی کنونی به معنای «آب» است. نام قدیمی شهر بازل[4] (بال) *Basilea* به مفهوم «ریش‌بزی» بوده است.

نام لوگزامبورگ *(Luxembourg)* از تغییر شکل واژهٔ *lützelburg* به معنای «دژ کوچک» به وجود آمده است.

در زبان فرانسوی نام کشور هلند *pays-Bas* (سرزمینهای پست) است که ترجمهٔ *Nederland* است و واژهٔ فرانسوی *néerlandais*[5] از آن اقتباس شده. پسوند «دام» (*-dam*) در نام بعضی از شهرهای هلند بیانگر مفهوم «سد» است. آمستردام[6] یعنی «سّد آمستل[7]».

هلند *(Holland)*، که نام ناحیهٔ *Dordrecht* است، از واژهٔ *Holt* (چوب) و *Land* (زمین) ریشه گرفته و، در مجموع، به مفهوم «درختزار» است.

در کشور بلژیک، رانندگان باید به دو زبانه بودن کشور توجه داشته باشند، زیرا به عنوان مثال، در صورت عزیمت به مونس[8] (به معنای «کوهها» در لهجهٔ والونی)، می‌باید به تابلوهای مربوط به شهر برژن[9] (به معنای «کوهها» در لهجهٔ فلاندری) توجه داشت. نام بروکسل[10] که قبلاً *Bruoc Sella* بوده، از واژهٔ *Broek* (زمین باتلاقی) و *seli* (مسکن) ترکیب شده است. آنِورس *(Anvers)*، برابر *Antwerpen* در زبان فلاندری به معنای «در اسکله‌ها» *(aen werpen)* است.

در کشور دانمارک[11] که مفهوم آن «مرزِ دان‌ها»[12] است، کپنهاگ[13] *(kobenhavn)* یعنی: «بندر تاجران» (با واژهٔ آلمانی *kaufen* به مفهوم «خریدن» مقایسه کنید).

در کشور ایسلند، به معنای «سرزمین یخها» نام پایتخت، ریکیاویک *(Reykjavik)* یعنی «پنجره‌ای که از آن بخار بلند می‌شود» (*Reyk* با واژهٔ آلمانی *rauchen* به معنای «بخار کردن»، همریشه است).

---

1. Berne
2. Suisse
3. Zurich
4. Bâle
۵. زبان هلندی و نیز صفت به مفهوم «هلندی، مربوط به کشور هلند».
6. Amsterdam
7. Amstel
8. Mons
9.Bergen
10. Bruxelles
11. Danemark
۱۲. Done ؛ نامی که به بسیاری از پادشاهان اساطیری دانمارک داده شد.
13. Copenhague

در بریتانیای کبیر، مفهوم نام شهر لندن[۱] نامشخص است، اما می‌توان از آکسفورد[۲] نام برد که به معنای «گذرگاه گاوها» و برابر نام یونانی بوسفر[۳] است. نام شهر کیمبریج[۴] به معنای «پل طاقی»، مشابه نام فرانسوی شامبور[۵] است. نامهای دارای پسوند *-chester* (منچستر، وینچستر، ...) از ریشهٔ لاتینی *castra* (اردو) هستند. اِسِکْس *(Essex)* به مفهوم «سرزمین ساکسون‌های شرقی» و (ساکسون: *saxon* ؛ شرق: *Est*) و ساسکس *(Sussex)* به مفهوم «سرزمین ساکسون‌های جنوبی» (جنوب: *sud*) است.

در سرزمینهای سلتی (اسکاتلند[۶]، ولز[۷]، کورنوال[۸]، و ایرلند[۹]) به اسامی اماکن بسیار نزدیک به نامهای برتانیی برمی‌خوریم که املای آنها اغلب دچار تغییر شده است: *caer* به جای *ker* ؛ *llyn* به جای *lann* (زمین بایر، چمنزار)؛ *aber* : خلیج دهانهٔ رود (مقایسه کنید با نام *Aberdeen*). نام دوبلین یعنی «سیاه ــ لنگرگاه» (لنگرگاه سیاه)؛ این نام به بندر پایتخت مربوط می‌شود که نام گِیلی آن عبارت است از: *Baile Athat Cliath* که *Blaklicho* تلفظ می‌شود و معنایش «شهر گدار پرچین» است.

فرانسه

نام مکانهای فرانسوی موضوع مطالعات دقیقی بوده که گاهی تفاسیر گوناگونی از آنها حاصل شده‌است. ما در اینجا، مانند دیگر موارد، فقط به ذکر نمونه‌های بسیار بارز اکتفا می‌کنیم.

بسیاری از نامهای شهرهای مهم از نام اقوام و قبایل گلوآ و جز آن اتخاذ شده‌اند. از جمله: پاریس[۱۰] *(parisii)* امین[۱۱]، آنژه[۱۲]، آراس[۱۳]، اوش[۱۴]، بووه[۱۵]، لیموژ[۱۶]، مو[۱۷]، نانت[۱۸]، پریگو[۱۹]، پواتیه[۲۰]، رِن[۲۱]، رِمس[۲۲]، سنت[۲۳]، تروا[۲۴]، تور[۲۵]، ون[۲۶]، و ...

بسیاری از نامهای مکانها نیز دارای ریشهٔ مذهبی هستند؛ این مسئله بوضوح در مورد

1. *London*, Londres
2. *Oxford*
3. *Bosphore*
4. *Cambridge*
5. Chambord
6. Ecosse
7. Pays de Galles, wales
8. Cornouailles
9. Irlande
10. Paris
11. Amiens
12. Angers
13. Arras
14. Auch
15. Beauvais
16. Limoges
17. Meaux
18. Nantes
19. Périgueux
20. Poitiers
21. Rennes
22. Reims
23. Saintes
24. Troyes
25. Tours
26. Vannes

اسم قدیسان صدق می‌کند (سن بریو[1]، سن مالو[2]، ...)، برخی از اسامی مذهبی نیز دچار تغییر شکل شده‌اند: مانند ساناری[3] به جای سن نازر[4]. گاهی نیز کلمهٔ سن[5] با *dom* که خلاصهٔ *dominus* است، جایگزین می‌شود، مانند: دومرِمی[6]. در برخی موارد، نام مکانها بیانگر نام یک صومعه (مانند موتیه[7]) یا اعتقادی خاص (مونمارتر[8]: کوه شهیدان) هستند.

نام برخی از شهرها از نام شخصیتهای معروف اقتباس شده است: نام شهر اورلئان[9] بیانگر نام امپراتور روم، آورلیانوس (*Aurelianum*)، و نام شهر گرونوبل[10] بیانگر نام گراتیانوس (*Gratianopolis*) هستند. شاتورو *Châteauroux* یعنی «قصر رائول[11]» (*château de Raoul*)؛ نامهای آئوست[12] و اوتان[13] (*Augustodunum*) از نام آوگوستوس، نام شهر کوتانتن از نام کنستانتینوس و نام شهر شربورگ (سزاریس بورگوس: *caesaris burgus*) از نام سزار اتخاذ شده‌اند.

اسمهای دارای ریشهٔ یونانی بسیار معدودند: نیس[14] (نیکه *Niké*) به معنای «پیروزی»، یا آنتیب[15] (آنتی پولیس *Antipolis*) به معنای «شهر روبه‌رو».

از جمله نامهای لاتینی که تعداد آنها بیشتر است، می‌توان از موارد زیر نام برد: فرژوس[16] (فروم ژولی: *Forum julii*)، داکس[17] (از واژهٔ آکیس (*Aquis*) به معنای «آبها»)، کونفلانس[18] (تونفلوئنتس : *confluentes*)، هوس‌گور[19] (فوساسگورا: *fossa segura* کانال مطمئن) ...

با وجود این، بخش عمدهٔ اسامی مکانها به زمانهای دورتر از آن مربوط می‌شوند یا از زبان محلی ریشه گرفته‌اند.

به عنوان مثال، در برتانی، اسمهای دارای عنصر پلوٌ (ـ *plou*)، پلو (ـ *pleu*) و پله (ـ *ple*)، از ریشهٔ لاتینی *plebs* («قوم» ؛ که به مفهوم قلمرو کشیش به کار رفته است) به معنای «دهکده» هستند: پلوماناش (*Ploumanac'h*) : «دهکدهٔ راهبها»؛ پلودانیل (*Ploudaniel*) و پلوزِنوه (*plouzenévé*) : «دهکدهٔ پارسا» ، و جز آنها. عنصر کر (*ker*) ، نیز به معنای «شهر»

1. Saint - Brieuc
2. Saint - Malo
3. Sanary
4. Saint - Nazaire
5. Saint
6. Domrémy
7. *Moutiers*
8. Montmartre
9. *Orléans*
10. *Grenoble*
11. Raoul
12. *Aoste*
13. *Autun*
14. *Nice*
15. Antibes
16. *Fréjus*
17. *Dax*
18. Confluentes
19. Hossegor

است (مثال: کریزکر *(kreizker)* «مرکز شهر»). کمپر *(Kenber Quimper)* یعنی: «همآب»[۱]. کلمهٔ لان *(lann)*، یعنی: «زمین بایر» به مفهوم «محل موقوفه» و سپس، با بسط کلمه، به معنای «کلیسا» یا «صومعه» به‌کار رفته است: به عنوان مثال لانبال[۲] (سن‌پل)، لاندرنو[۳] (سن‌ترنو[۴])، لاندی‌ویزیو[۵] (سن‌تیویزیو[۶])...

نامهای دینارد[۷] و دینان[۸] برتانیی نیستند، بلکه ریشهٔ آنها زبان گلوآست: *Dinarz* یعنی «تپهٔ خرس»، و *Dinan* یعنی *(Divonautos)* «درهٔ مقدس».

در نورماندی، نام برخی از شهرها دارای عنصر ـ فلور *(-fleur)* هستند که از تغییر شکل کلمهٔ اسکاندیناویایی فیورد *(fiord)* حاصل شده است؛ به عنوان مثال، بار فلور[۹]: «خلیج کوچک به شکل گوه». نام شهر دی‌یپ *(Dieppe)* با واژهٔ انگلیسی *deep* (یعنی گود) قابل مقایسه است. اسمهای دارای عنصر ـ تو *(-tot)* بیانگر زمین به علاوهٔ مسکن (ایوتو *Yvetot* : مِلکِ ایوْ) و اسمهای دارای عنصر ـ بک *(-bec)* بیانگر مفهوم جویبار هستند (مقایسه کنید با واژهٔ آلمانی *Bach*[۱۰]).

در شرق فرانسه، اسمهای دارای عنصر ـ وی *(-wy)* از ریشهٔ لاتینی ویکوس (دهکده: *vicus*) اقتباس شده‌اند: لونگویون *(Longwy)*، «دهکدهٔ طویل» که برابر انگلیسی آن ویک *(wick)* است (گات ویک *Gatwick*).

در جزیرهٔ کُرس[۱۱]، نام شهر آژاکسیو[۱۲] *(Ajaccio)* از واژهٔ آژاکیوم *(adjacium)* مربوط به زبان لاتینی آغازی[۱۳]، به معنای «محل استراحت»، و نام شهر باستیا[۱۴] *(Bastia)* از زبان

---

۱. واژهٔ مزبور (برابر **confluent** در زبان فرانسوی) مشابه واژهٔ گلوآی **Comboros** با همین معناست که، به واسطهٔ مفهوم انتقالی «سدّ رودخانه‌ها»، ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی **decombres** (خرابه، آوار) است. ـ ن.

2. Lamballe
3. Landernau
4. Saint - Ternoc
5. Landivisiau
6. Saint - Thivisiau
7. Dinard
8. Dinan
9. Barfleur

۱۰. جویبار

۱۱. Corse، جزیره‌ای واقع در دریای مدیترانه، متعلق به فرانسه.

۱۲. Ajaccio، آژاکسیو یا آیاتچو، مرکز کُرس.

۱۳. دوره‌های زبان لاتینی عبارتند از: ۱) لاتینی آغازی (قرن ۶ قبل از میلاد)، ۲) دورهٔ پیش از کلاسیک که دورهٔ نفوذ ادبیات یونانی است (۲۴۰ قبل از میلاد تا ۸۰ قبل از میلاد). ۳) دورهٔ کلاسیک که به ۳ دوره تقسیم می‌شود: الف) عصر سیسرون، ب) عصر آوگوستوس که آن را گاه به انضمام عصر سیرون، عصر طلایی ادبیات لاتینی می‌خوانند. ج) عصر سیمین ادبیات یونانی. (دورهٔ کلاسیک از سال ۸۰ قبل از میلاد تا ۱۳۰ بعد از میلاد است). ۴) عصر سیمین (۱۸ تا ۱۳۰ بعد از میلاد). ۵) لاتینی نوین.

۱۴. «قلعه»، ونیز قلعه‌ای که به زندان معروف باستیل تبدیل شد.

جنوایی[1] (کلمهٔ *Bastita* با واژهٔ فرانسوی *bastille* قابل مقایسه است) ریشه گرفته‌اند.

در مناطق باسک‌نشین، نام بایون *(Bayonne)* به مفهوم «تمشک خوب» *(ubai ona)*، نام بیاریتس *(Biarritz)* احتمالاً به معنای «دو درخت بلوط» *(bi harritz)* یا «دو صخره» *(bi harri)*، و نام سیبور *(ciboure)* تغییر شکل کلمهٔ زوبی‌بورو *(zubiburu)* به معنای «اول پل» است.

در مورد نام رودها، اسمهای سِن[2] و سون[3] احتمالاً خویشاوند یکدیگر در زبان سلتی به مفهوم «آبهای آرام» هستند، برخلاف نام رودهای رُن[4] و راین[5] که بیانگر جریان آب تند هستند.

انتخاب نامهای مکانها

پس از بررسی سریع معروفترین اسمهای مکانهای دنیا، استخراج چند مطلب کلی در این زمینه، خالی از فایده نیست.

● نام جاها اغلب تنها گواه بازمانده از زبانهای ناپدید شده شمرده می‌شوند. این نامها، با وجود مشکلاًت فوق‌العاده‌ای که از تغییر شکل آنها در طی زمان ناشی می‌شود، یکی از امکانات بسیار معدود در زمینهٔ بررسی گذشتهٔ زبانها به شمار می‌آیند.

به واسطهٔ نام مکانها، فرانسه هنوز هم تا حدودی گلوآ و ایالات متحد تا حدودی بومی باقی مانده‌اند.

● به نظر می‌رسد که هندواروپایی‌ها بسیار بیشتر از دیگر ملتها به تکریم شخصیتها گرایش دارند. بخصوص امپراتوران رومی بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. علاوه بر اورلیانوس، گراتیانوس، کنستانیتوس، و سزار ـ که نام وی در این اسمها مشاهده می‌شود: سزاد[6] (اسرائیل)، قیصری[7] (ترکیه)، خُرز[8] (اسپانیا)، و شربور (فرانسه) ـ می‌توان از آوگوستوس نام برد که در اسمهای آوگسبورگ[9] (آلمان)، آستی[10] (ایتالیا)، باداخوز[11] (اسپانیا)، فاماگوستا[12] (قبرس) و اوتان (فرانسه) وجود دارد. نام ساراگوسا[13] نیز به طور همزمان حاوی هر دو اسم مذکور است. قدسیان نیز تعداد بیشتری از نام شهرها و روستاهای اروپایی را به خود اختصاص داده‌اند.

---

1. gênois
2. *Seine*
3. *Saône*
4. *Rhône*
5. *Rhin*
6. *Césarée*
7. *Kayseri*
8. *Jerez*
9. *Augsbourg*
10. *Aoste*
11. *Badajoz*
12. *Famagouste*
13. *Saragosse*

بتازگی اسم برخی از شهرها از نام شاعران و (نویسندگان) گرفته شده‌اند: «گورکی[1]، نیژنی-نوگورود[2] سابق؛ پوشکینو[3] در شوروی (سابق) یا کاشفان (نام برازاویل[4] در کنگو باقی مانده، اما نام استانلی‌ویل[5] منسوخ شده است)؛ بویژه رهبران انقلاب شوروی در نام مکانها اثر فراوان داشته‌اند: لنین اولیانوف[6]، کالی‌نین[7]، کیروف[8]، فرونزه[9]، و اسوردلوفسک[10]. عادت به تکریم رهبران معروف، اخیراً شیوع پیدا کرده است. در این زمینه، در میان پایتختهای غیراروپایی، می‌توان به این نامها برخورد: واشینگتن[11] (ایالات متحد) حراره[12] (نام یکی از رهبران قدیمی قومی در زیمبابوه)، و هوشی مینه‌سیتی[13] (نام شهری در ویتنام که بیانگر نفوذ دو جانبهٔ فرانسویها و مارکسیستها است).

در نام مکانها، خداوند کمتر از قدیسانش مورد توجه قرار گرفته است و اسمهای اللّه‌آباد (هند)، گوته‌بورگ[14] (سوئد)، بغداد (عراق)، و ویل‌دیو[15] (فرانسه) از جملهٔ استثناها شمرده می‌شوند. نام حضرت محمد نیز فقط در اسامی معدودی مانند محمّدیه (مراکش و الجزایر) مشاهده می‌شود، در حالی که قدیسان مرابطی نفوذ بیشتری داشته‌اند: مولوی ادریس در مراکش، سیدبوسعید در تونس، و مانند اینها.

● تعداد بسیاری از اسم مکانها نیز دارای ویژگی توصیفی هستند. از جمله ویژگیهای جغرافیایی مناطق ـ هم‌آب، تپه، جنگل، ... ـ و ویژگیهای مربوط به گیاهان و حیوانات.

نام مکانها علاوه براهمیت آنها از نظر زبانشناختی، یادآور زمانی هستند که طبیعت بر زندگی انسان حاکم بود. به عنوان مثال، چه کسی از نام بی‌یِور *(Bièvre)*، رودخانهٔ کوچک اطراف پاریس، مفهوم سگهای آبی[16] را درمی‌یابد؟ با وجود این، نام مزبور از ریشهٔ سلتی *bebr* اقتباس شده است که برابر کلمهٔ «سگ آبی» در زبانهای روسی *bobr*، در

1. *Gorki* 2. *Nijni Novgorod* 3. *Pouchkino*

۴. *Brazzaville* پایتخت کنگو، از نام «پیرساورنیان دوبرازا» استعمارگر فرانسوی درکنگو و پایه‌گذار این شهر گرفته شده است.

۵. Stanleyville، نام قدیم پایتخت کنگو، از نام «جان رولاند استانلی» معروف به «هنری مورتن» کاشف افریقای مرکزی گرفته شده.

6. Lenine Oulianov 7. Kalinine 8. Kirov
9. Frounze 10. Sverdlov 11. Washington
12. Harare 13. Hochiminhville

۱۴. *Göteborg*، به معنای «شهر خداوند»

۱۵. *Villedieu*، به معنای «شهر خداوند»

۱۶. در زبان فرانسوی، سگ آبی: castor

آلمانی *Biber* ، و در انگلیسی *beaver* مشاهده می‌شود.

● در خاتمه، مفهوم برخی از عناصری که معمولاً در ترکیب اسم مکانها به کار می‌روند ذکر می‌شود. بسیاری از عناصر مزبور شناخته شده هستند، اما مقایسه اشکال یک عنصر در زبانهای گوناگون، شایان توجه است.

رایجترین عناصر تشکیل‌دهندهٔ اسم مکانها

abad- (آباد)	پسوند فارسی در بسیاری از نامهای شهرها، که تا کشور هند (احمدآباد، الله‌آباد، ...) و ترکمنستان شوروی (عشق‌آباد) نیز یافت می‌شود؛
aber	به معنای «مصب رود» در زبان سلتی، در مناطق برتانی (ابروراخ)[1]، ویلز (ابریستویث)،[2] و اسکاتلند (ابردین)[3] مشاهده می‌شود؛
aïn (عین)	به معنای «چشمه» در زبان عربی (جمع: عیون) که در کل دنیای اسلام کاربرد فراوان دارد (موریتانی: عیون‌الاتروس به معنای «چشمهٔ بزنر»؛ الجزایر: عین‌صفرا: «چشمهٔ زرد»؛ و ...)؛
باب (*bab*)	عنصر عربی به معنای «در» که در مورد تنگه (باب‌المندب، به معنای «در شکوه‌ها» ، در جنوب دریای سرخ) و نیز گذرگاه سنگی به کار می‌رود؛
bad, baden	به معنای «حمام» در زبان آلمانی که در نام چشمه‌های آب معدنی کاربرد بسیار دارد (بادن‌بادن[4]، بادگاستن،[5] ...) ؛
bahia, baia	به معنای «خلیج» بترتیب در زبانهای پرتغالی و اسپانیایی؛ به معنای «دریا» در زبان عربی که ، با بسط معنایی، به رودخانه نیز گفته می‌شود (بحرالغزال در سودان، به مفهوم «رودخانهٔ غزالها»)؛
bamba	املای دیگر واژهٔ کیچوایی *pampa* به معنای «دشت» (کوچابامبا[6] در بولیوی، به مفهوم «دشت دریاچه»)؛
bandar (بندر)	عنصر فارسی که در هند (پوربندر، محل تولد گاندی)، بورنئو،

1. Aber wrac'h
2. Aberystwyth
3. Aberdeen
4. Baden - Baden
5. Badgastein
6. Cochabamba

(بانجارماسین،[1] بندر شورمزه)، برونئی (که بندر سری بگاوان[2] پایتخت آن است)، و سومالی (بندر بیلا)[3] مشاهده می‌شود؛

Bazar (بازار) عنصر فارسی که کاربرد فراوان دارد و در نپال (نامچ بازار[4] در دامنهٔ کوه اورست)، بالی (دان پازار:[5] شهر اصلی جزیره)، و ترکیه (پازار کوی،[6] اسکی‌پازار،[7] و ...) مشاهده می‌شود؛

ben,beni *ibn* (بن، بَنی، ابن) به معنای «پسر، پسران» در زبان عربی، در اسم مکانهای مربوط به قبایل مشاهده می‌شود (بنی‌ملال در مراکش)؛ در مورد عناصر بو، ابو و بابا به معنایِ «پدر» نیز به همین ترتیب است؛

-berg *Gebirg* به معنای «کوه، رشته کوهها» در زبان آلمانی و هلندی (مثال: دراکنزبرگ:[8] «کوه اژدها» در افریقای جنوبی)؛ اسمهای بورگونی[9] (فرانسه) و برِژِنز[10] (اتریش) نیز از همین ریشه هستند؛

birni به معنای «شهر مستحکم» در زبان هوسایی (برنی کونی،[11] نیجر؛ برنین گواری،[12] نیجریه)؛

bridge *Brücke* به معنای «پل» در زبانهای انگلیسی و آلمانی، که برابر آن در زبان هلندی و زبانهای سلتی (*briva*) و در زبانهای اسکاندیناویایی وجود دارد (بروژ:[13] بلژیک؛ اینسبروک:[14] اتریش؛ و هازبروک:[15] فرانسه)؛

Brunnen به معنای«چشمه، منبع» در زبان آلمانی که در نامهای شونبرون[16] (اتریش) یا پشلبرون[17] در آلزاس مشاهده می‌شود. نام اخیر که به مفهوم «منبع قیر» است، از وجود منابع نفت‌خیز این منطقه حاصل شده است؛

-burg به معنای «قصر» در زبان آلمانی که با واژه‌های *burgus* مربوط به زبان لاتینی آغازی به همین معنا و *pyrgos* مربوط به زبان یونانی به

1. Bandjarmasin
2. Bandar seri Begawan
3. Bender Bella
4. Namche-bazar
5. Denpasar
6. Pazarköy
7. Eskipazar
8. Drakensberg
9. Bourgogne
10. Bregenz
11. Birni Nkonni
12. Birnin Gwari
13. Bruges
14. Innsbruck
15. Hazebrouck
16. Schönbrunn
17. Pechelbronn

معنای «برج» قابل مقایسه است. مفهوم واژهٔ مزبور به «شهر» گسترش یافته است. معدودی از کلمات موجب اشتقاق تعداد مشابهی از عناصر مربوط به نام مکان بوده‌اند. از جمله: *bourg* در زبان فرانسوی؛ *borough*، *boro*، *burgh* و *bury* در زبان انگلیسی؛ و برج در زبان عربی. به عنوان مثال، طُبرُق[1] (*Antipyrgos*، «در مقابل برج»، لیبی) و ادینبورگ[2] (اسکاتلند)؛

-by,caer به معنای «مزرعه، دهکده» در نامهای انگلیسی (راگبی[3]، دربی[4])

car املای گالی واژه برتانیی *ker* به معنای «شهر» (کائرنارون[5]، کاردیف[6]، ...) در ایرلند نیز نام کاهیر[7] مشاهده می‌شود؛

château به معنای «اردو»ی لژیون‌های رومی *(castra)* بیشترین تعداد

Castel اسمهای مکان را دربر می‌گیرد. در آلمان: برن کاستل[8] و کاسل[9]؛ در بریتانیای کبیر بسیاری از نامهای شهرها و روستاها (چستر[10]، منچستر[11]).

بویژه اسمهای دارای عنصر "*château*" (= قصر) در فرانسه (شاتورو[12]، به معنای قصر رائول؛ کاستل‌سارازن[13]، کاستر[14]، شاتلودِرن[15]، تیرگاستل).[16]

برابر عنصر مزبور در زبان عربی قصر و در جمع قصور است (لوکسور در مصر، قصر شیرین در مرز ایران و عراق، ...). برابر این عنصر در زبان ترکی *hisar-* (= حصار) است که در بسیاری از اسم مکانها مشاهده می‌شود (افیون قارا حصار[17] به مفهوم «قصر سیاه تریاک»؛ روملی حصار[18] به معنای «قصر رومی‌ها» در کنار تنگهٔ

---

1. Tobrouk

۲. Edinburgh، ادینبورگ یا ادنبره

3. Rugby
4. Derby
5. Caernarvon
6. Cardiff
7. Cahir
8. Bernkastel
9. Kassel
10. Chester
11. Manchester
12. Châteauroux
13. Castelsarrasin
14. Castres
15. Châtelaudren
16. Trégastel
17. Afyonkarahisar
18. Rumeli-hisar

بوسفور؛ اوچ حصار[1] (به معنای «سه حصار» در کاپادوکیا...)؛

chott (شطّ) به معنای «کرانه، ساحل» در زبان عربی، بیانگر گودالهای باتلاقی یا خشک‌شده است (شط جرید به مفهوم «کرانهٔ‌نخلها» درکشورتونس)؛

cité مشتق از واژهٔ لاتینی *civis* به معنای «شهروند» و نیز اجتماع

ciudad شهروندان، یعنی شهر: سیویتاویچی[2] به معنای «شهر قدیمی» (در

civita ایتالیا)؛ سیودادرئال[3]، به معنای «شهر پادشاهی» (در اسپانیا)؛

coët برابر واژهٔ برتانیی *koad* به معنای «بیشه، جنگل». عنصر مزبور که در برتانی فرانسه بسیار رواج دارد، در آوانویسی برتانیی اغلب *goat* است (هوئل گد[4]، اوهوئل‌گد[5]، به معنای «جنگل مرتفع»؛ گوئت کیدان[6])؛

dag به معنای «کوهستان» در زبان ترکی (جمع: *dağlar*، داغلار): داغستان: بخشی از قفقاز. در آسیای مرکزی، املای *tagh* و *tau* نیز مشاهده می‌شود: آلاتو:[7] «کوه رنگارنگ» (در قرقیزستان)؛

dar (دار) به معنای «خانه» در زبان عربی؛ دارالبیضاء: «خانهٔ سفید» (الجزایر و مراکش)؛ دارالسلام: «خانهٔ صلح» (تانزانیا). عنصر مزبور در برخی موارد به مفهوم «سرزمین» استفاده می‌شود: دارفور به مفهوم «سرزمین فورها» (سودان)؛

daria (دریا) عنصر فارسی (که مصغّر آن دریاچه است)، گاهی نیز به مفهوم «رودخانه» به کار می‌رود (آمودریا به مفهوم رودخانهٔ آموی، شهر قدیمی ماوراءالنهر). عنصر مزبور در واژهٔ *dalaï-lama*[8] به معنای «کاهن ــ اقیانوس» مشاهده می‌شود؛

deir (دیر) یعنی «صومعه» در زبان عربی (مشتق از دار)؛ به معنای «سرزمین» در زبانهای هند شمالی: بنگلادش[9] یعنی «سرزمین بنگال‌ها». از

---

1. Uçhisar
2. Civitavecchia
3. Ciudad Réal
4. Huelgoat
5. Uhelgoad
6. Coëtquidan
7. Alatau
۸. عنوان «کاهن بزرگ» در تبت.
9. Bengladesh

desh	از خلاصه کردن کلمهٔ مذکور، عنصر فارسی دِه یعنی «روستا» به وجود آمده است؛
djemaa (الجامع)	به معنای «مسجد» در زبان عربی (ریشهٔ عنصر مزبور به مفهوم «گردهم آمدن» است). املای دیگر این عنصر *jama*، و *cami* در زبان ترکی است؛
dong	که در زبان چینی به معنای «شرق» یا «خاور» است، به شکل *tong* و *toung* هم نوشته می‌شود؛
Dorf	به معنای «دهکده» در زبان آلمانی (مثال: دوسلدورف)[1]. معادل عنصر مذکور در زبان انگلیسی *thorpe* و در زبان هلندی *dorp* است (کروگر سدورپ[2] در افریقای جنوبی)؛
Feld *Field*	به معنای «میدان، زمین» در زبانهای آلمانی و انگلیسی (فلدکیرش[3]، در سوئیس؛ شفیلد[4]، در انگلستان ...)؛
Fels	به معنای «صخره» در زبان آلمانی و نام فالز[5] (در فرانسه) نیز از همین ریشه است؛
fiord	کلمهٔ اسکاندیناویایی که وارد زبان فرانسوی شده و در زبان انگلیسی به شکل *Firth* مشاهده می‌شود فرث آو فورث[6]، در اسکاتلند...) در نام برخی از شهرهای نورماندی فرانسه نیز عنصر مزبور به شکل *fleur*- وجود دارد. این کلمه از نظر ریشه‌شناسی مربوط به کلمهٔ انگلیسی *ford* به معنای «گذرگاه» است. به عنصر بعدی توجه کنید؛
ford *Furt* *brod*	به معنای «گذرگاه» در زبانهای انگلیسی، آلمانی، و روسی؛ بدفورد[7] (در بریتانیای کبیر)؛ فرانکفورت[8] (در آلمان). ریشهٔ هندواروپایی کلمهٔ مذکور، کلمهٔ یونانی *Euphrate* به معنای «دارای گذرگاه خوب» است؛
-galpa	این عنصر که در پایان برخی از اسمهای شهرهای امریکای مرکزی

1. Düsseldorf
2. Krügersdorp
3. Feldkirch
4. Sheffield
5. Falaise
6. Firth of Forth
7. Bedford
8. Frankfurt

مشاهده می‌شود (تگوسیگالپا[1]، پایتخت هندوراس؛ ماتاگالپا[2]، در گواتمالا؛ ....)دارای ریشهٔ آزتکی و به مفهوم «اندرون و نزدیک خانه» است؛

-gaon به معنای «دهکده» در زبانهای هند شمالی (بادگائون[3]، نپال ...)؛

göl به معنای «دریاچه» در زبان ترکی (بینگول[4]، «هزار دریاچه»). این کلمه در آسیای مرکزی دچار تغییر شده است: ایسیک‌کول[5] به معنای «دریاچهٔ گرم»؛ بایکال[6]: «دریاچهٔ غنی»؛

gora به معنای «کوه» در زبانهای اسلاوی. جمع: *gory*. (پیاتیگورسک[7] «شهر پنج کوه» در روسیه؛ کرناگورا؛[8] مونته‌نگرو[9] به معنای «کوه سیاه» در یوگسلاوی). ریشهٔ هندواروپایی عنصر مزبور *giri* به معنای «کوه» در زبانهای هندی است (نیلجری:[10] «کوههای آبی مانند جوهر نیل»؛[11] سیجیریا[12]: «کوه شیر» در سری‌لانکا؛ ...)؛

grad شکل دیگر واژهٔ اسلاوی *Gorod* به معنای «شهر». این کلمهٔ هندو اروپایی با واژه‌های *Garten* و *garden* به معنای «باغ» در زبانهای ژرمنی همریشه است (گراتس[13]، در اتریش؛ بلگراد[14]، در یوگسلاوی؛ ...) ؛

-ham واژه قدیمی فرانسوی به مفهوم «تجمع خانه‌های روستایی» که ریشهٔ آن فرانکونیایی است. عنصر مزبور به همین شکل یا به شکل *heim* (در آلمان) در زبانهای ژرمنی کاربرد فراوان دارد: باکینگهام[15] (در بریتانیای کبیر)؛ مانهایم[16] (در آلمان) اوسترهام[17] (در فرانسه)؛

-harbour به معنای «بندر» در زبان انگلیسی که با واژه‌های فرانسوی

---

1. Tegucigalpa
2. Matagalpa
3. Bhadgaon
4. Bingöl
5. Issyk-koul
6. Baïkal، دریاچه‌ای عمیق در سیبری جنوبی
7. Piatigorsk
8. CrnaGora
9. Monténegro
10. Nilgiri
11. نیل: گیاهی است که برای تهیهٔ مواد رنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
12. Sigiriya
13. Gradz
14. Belgrade
15. Buckingham
16. Mannheim
17. Ouistreham

auberge[۱] و *héberger*[۲] همریشه است (پرل‌هاربور[۳] «بندر مرواریدها» در هاوایی)؛

-Haus به معنای «خانه» در زبان آلمانی که خویشاوند واژهٔ انگلیسی *house* است: ساشن‌هاوسن[۴] «خانهٔ‌ساکسون‌ها» (درآلمان)؛ مول‌هاوس[۵] «خانهٔ آسیاب» (فرانسه)؛

-havre به معنای «بندر» مشتق از ریشه‌ای ژرمنی که بسیاری از نامهای دارای عناصر زیر رادر برمی‌گیرد: *haven*، *hagen*، *hafen*، و *haab* (کپنهاگ[۶]، دانمارک)؛

holm به معنای «جزیرهٔ کوچک» در اسکاندیناوی (استکهلم[۷] و بُرنهلم[۸] در سوئد)؛

kiang به معنای «رودخانه» در زبان چینی، برابر *jiang* در سیستم پین‌ین: یانگ‌تسه‌کیانگ[۹]، های‌لنگ‌کیانگ[۱۰] یا «رودخانهٔ آمور». *jiang* مترادف *ho* است؛

kilima به معنای «کوه» در زبان سواحلی: کیلیمانجارو[۱۱] که از نام یک خدای محلی اقتباس شده است؛

kirche به معنای «کلیسا» در زبان آلمانی (از ریشهٔ یونانی *(kyrikon)*، برابر *church* انگلیسی و *kirke* اسکاندیناویایی. مثال: کریست چرچ[۱۲] (نیوزیلند)؛ دونکرک[۱۳] (در فرانسه)؛

-koeping به معنای «بازار» در اسکاندیناوی (از ریشهٔ ژرمنی *kaufen* به معنای «خریدن»)؛

köy به معنای «دهکده» در زبان ترکی (یسیل کوی:[۱۴] «دهکدهٔ سبز»)، که نام فرودگاه استانبول است؛

krou,kro, به معنای «شهر» در زبانهای افریقایی ساحل عاج (دیمبوکرو[۱۵] در

---

۱. مهمانخانهٔ ییلاقی
۲. کسی را در منزل خود جا دادن
3. Pearl Harbour
4. Sachsenhausen
5. Mulhouse
6. Copenhague
7. Stockholm
8. Bornholm
9. Yang-tseu-kiang
10. Hei-long-kiang
11. Kilimandjaro
12. Christchurch
13. Dunkerque
14. Yesilköy
15. Dimbokro

kourou	ساحل عاج؛ کرو[1] در گویان فرانسه)؛
land	به معنای «سرزمین» در زبانهای انگلیسی، آلمانی، و دیگر زبانهای ژرمنی (ایسلند[2]: «سرزمین یخ»؛ گروئنلند[3]: «سرزمین سبز»؛ تایلند[4]: «سرزمین تای‌ها»)؛
loch	به معنای «دریاچه» در زبانهای سلتی (لوش‌نس[5] در اسکاتلند)؛ عنصر مزبور با *loc* از ریشهٔ لاتینی *locus* به معنای «مکان» که در برخی از اسمهای روستاهای برتانیی مشاهده می‌شود، تفاوت دارد (لوکرونان[6]، لوکمینه[7]، ...) ؛
marsa *mers*	به معنای «لنگرگاه» در زبان عربی. مثال: مرسی‌الکبیر «لنگرگاه بزرگ» (الجزایر)؛ مرسی مطروح (مصر)؛
mayo	به معنای «رودخانه» در زبانهای پُل ... و کیچوایی؛
menez	به معنای «کوه» در زبان برتانیی؛
meur, more	به معنای «بزرگ» در زبانهای برتانیی و گیلی. مثال: بالتیمور[8] (در ایالات متحد)؛ پلومور[9] (در فرانسه)؛
mouth *mund*	به معنای «دهان» که در زبانهای انگلیسی و آلمانی به مفهوم «مصب رود» به کار می‌رود. مثال: پورتسموث[10] (در برتانیای کبیر)؛ دورتموند[11] (در آلمان)؛
nagar	به معنای «شهر» در زبانهای هند شمالی سریناگار،[12] چاندراناگار[13] (در هند)، ناکهورن[14] (در تایلند)، آنگکور[15] (کامبوج)؛
nahr (نهر)	به معنای «رودخانه» در زبان عربی؛
oued (وادی)	به معنای «بستر رود درّه»، در زبان عربی؛
ouled (ولد)	به معنای «فرزند، فرزندان» در زبان عربی که اغلب بیانگر مفهوم «قبیله» است: ولدنیل (در الجزایر)؛

1. Kourou
2. Islande/ Ice Land
3. Groenlan/ Greenland
4. Thaïlande
5. Loch Ness
6. Locronan
7. Locminé
8. Baltimore
9. Pleumeur
10. Portsmouth
11. Dortmund
12. *Srinagar*
13. Chandernagar
14. Nakhorn
15. Angkor

oust	به معنای «مصب رود» در زبان روسی؛
pen	به معنای «سر» در زبانهای برتانیی و سلتی (پن‌مارش:[1] سراسب) و قلّهٔ کوه (بن‌نویس[2] در اسکاتلند)؛
polis	به معنای «شهر» در زبان یونانی. این عنصر که کاربرد بسیار دارد، اغلب دچار تغییر شکل شده است: سواستوپول:[3] «شهر پادشاهی» (در کریمه)؛ نوپلی[4] و ناپل[5] (در یونان و ایتالیا)؛ تریپولی[6] (= طرابلس): «سه شهر» (در لبنان و لیبی)؛ آنتیب:[7] «رو به روی شهر» ،(در فرانسه)؛ و ... ؛
port	به معنای «در» و در نتیجه، به مفهوم «مدخل» که به بندر و گردنهٔ کوهستانی نیز گفته می‌شود. نیوپورت[8] (در بریتانیای کبیر)؛ سام‌پورت:[9] «گردنهٔ کوههای پیرنه»، و ...
pour	به معنای «شهر» در زبان هندی. مثال: جایپور[10] (در هند)؛ این عنصر در جزء پایانی *buri* ـ (در تایلند) می‌شود؛ سنگاپور[11]: «شهر شیر».
pulao	به معنای «جزیره» در زبان اندونزیایی. مثال: پولوکندر[12] (در ویتنام)؛
puy, picpuig	به معنای «کوه نوک تیز» در زبانهای فرانسوی و کاتالانی؛
ras (رأس)	به معنای «سر»، و در نتیجه، «دماغه» در زبان عربی. *raïs* (رئیس) نیز از همین کلمه مشتق شده است. مثال: رأس‌الشمرا : (در سوریه).
rud (رود)	واژهٔ فارسی. مثال: سفیدرود (در ایران)؛
são san	به معنای «قدیس» در زبانهای پرتغالی و اسپانیایی. مثال: سانتاندر[13]: «آندرهٔ مقدس» (در اسپانیا)؛ سانتورین[14]: «ایران مقدس» (دریونان)؛ سانتیاگو[15]: «ژاک مقدس» (در شیلی)؛ سائوپولو[16]:

1. Penmarch
2. Ben Nevis
3. Sêbastopol
4. Nauplie
5. Naples
6. Tripoli
7. Antibes
8. Newport
9. Somport
10. Jaipour
11. Singapour
12. Poulo-condor
13. Santander
14. Santorin
15. Santiago
16. São paolo

	«پل مقدّس» (در برزیل) ... ؛
see,zee	به معنای «دریاچه» در زبانهای آلمانی و هلندی؛
shahr (شهر)	واژهٔ فارسی. مثال: خرمشهر؛
shan	به معنای «کوهستان» در زبان چینی. مثال: تیان‌شان:[۱] «کوه آسمان»؛
-shire	به مفهوم «قلمرو کنت» در زبان انگلیسی؛
souq (سوق)	به معنای «بازار» در زبان عربی که اغلب برای روز برپایی بازار در هفته به کار می‌رود: سوق الأحد: یکشنبه بازار.
spring	به معنای «چشمه» در زبان انگلیسی. مثال: آلیس اسپرینگز[۲] (در استرالیا).
stadt	به معنای «شهر» در زبان آلمانی؛
stan - (ستان)	اختصار کلمهٔ فارسی اُستان به معنای «ایالت»، «سرزمین». مثال: راجستان: «سرزمین راجه‌ها (پادشاهان)» در هند؛
sund	به معنای «تنگه» در زبانهای اسکاندیناویایی. مثال: کالمارسوند[۳] (در سوئد)؛ جزایر سوند[۴] (در اندونزی)؛
tal dale	به معنای «دره» در زبانهای آلمانی و انگلیسی. مثال: ووپرتال[5] (در آلمان) فورت لادردیل[۶] (در ایالات متحد)؛
tchéou	معادل *zhou* در سیستم پین ـ ین، *shu* در زبان ژاپنی، و *ju* در زبان کره‌ای، به معنای «منطقه، ناحیه»؛ فوچئو[7] *(fu zhou)* (در چین)؛ کیوشو[8] (در ژاپن)؛ کیونگ جو[9]، (در کره)؛
tizi	به معنای «گردنه» در زبانهای بربری. مثال: تیزی ـ اوزو[10]؛ «گردنهٔ کوههای اطلس» (در الجزایر)؛
-weiler	عنصر آلمانی، متشق از واژهٔ لاتینی *villa* به معنای «خانهٔ ییلاقی، قلمرو» که برابر آن در زبان فرانسوی *villiers* است.

---

۱. Tian-chan، رشته کوههایی در آسیای مرکزی

2. Alice springs
3. *Kalmar sund*
4. *Sonde*
5. Wuppertal
6. Fort Lauderdale
7. *Fou-tchéou*
8. *Kyushu*
9. *Kyong ju*
10. *Tizi-ouzou*

۳

ریشه‌های یونانی و واژه‌های علمی

دانشمندان فرانسوی و بویژه پزشکان برای ساخت واژه‌های فنی مورد نیاز خود از ریشه‌های یونانی استفاده کرده‌اند. این واژه‌ها در برخی موارد برابر معروفتری در زبان روزمره دارند. گاه نیز این واژه‌های علمی در زبان روزمره وارد شده‌اند، در حالی که ریشهٔ آنها فراموش شده است.

امروزه که مطالعهٔ زبان یونانی در آموزش متوسطه اهمیت خود را تا حد زیادی از دست داده، یادآوری مهمترین ریشه‌ها یا پیشوندهای یونانی که مورد استفادهٔ دانشمندان بوده‌اند، علاوه بر مثالهای مربوطه، بی‌فایده نخواهد بود.

عنصر	مفهوم	مثال
a-, an-	نفی، محرومیت	*aphone*: بی‌صدا
acro-	درآخرین‌بخش(سروته)،مرتفع	*acronyme*[1]: واژه‌ای که با ترکیب بخشهای آغازی و پایانی کلمات دیگر ساخته شود (مثال: *kholkhoze*[2]؛ *autobus* از دو کلمهٔ *automobile* و *omnibus*، یعنی برای همه)

۱. واژهٔ اختصاری

۲. کالخوز، مزرعه اشتراکی.

aéro-	هوا	*aérophagie*[۱]: هوا خوردن
-agogue	هدایت کننده	*pédagogue*: کسی‌که کودکان راهدایت‌می‌کند
agogie		
agro-	کشتزار	*agronome*[۲]
all(o)-	دیگر	*allergie*: آلرژی، واکنش در برابر چیز دیگر
amphi-	مضاعف، از دوسو، دو جانبه	*amphibie*: دوزیستی در هوا و آب
ana-	۱ ــ دوباره، از سرِ نو	*anachronisme*[۳]: مربوط به زمانهای گذشته
	۲ ــ در عقب، برعکس	*anagramme*[۴]
andr(o)-	انسان، مرد	*polyandre*: چند شوهره
anti- و *ante-*	مخالف؛ ضد	*antidote*: پادزهر
anthrac-	سیاه زخم، زغال	*anthrax*[۵]، *anthracite*[۶]
anthropo-	انسان	*misanthrope*: مردم‌گریز، کسی که مردمان را دوست ندارد
apo-	از، دوری	*apôtre*: حواری، فرستاده *(apostolos)*
		apogeé[۷]
archi- و *arch-*	۱) پیشتاز، پیشاهنگ ۲) کسی که دارای بالاترین درجه است.	*architecte*: استاد معمار
archéo	قدیمی	*archives*: آرشیو، مدارک قدیمی
-archie, -arque	فرمان دادن	*monarque*: پادشاه، کسی که به تنهایی فرمان می‌دهد
arithm(o)-	عدد	*arithmétique*[۸]
arthr(o)-	مفصل	*arthrite*: التهاب مفاصل

۱. اصطلاح پزشکی، به معنای بلع هوا از طریق دهان که باعث ناراحتی معده می‌شود.
۲. متخصص کشاورزی
۳. کهنه، از مد افتاده؛ مفهوم دیگر این واژه عبارت است از: غلط تاریخی (از نظر تقدم زمانی وقایع).
۴. واژه‌سازی مقلوب (و واژهٔ مقلوب)، کلمه‌ای که از جابه‌جایی حروف کلمهٔ دیگری به وجود می‌آید؛ مانند aimer و Marie
۵. سیاه زخم
۶. آنتراسیت: نوعی زغال‌سنگ
۷. اوج
۸. علم حساب نظری (حساب)

aut(o)-	خودبه‌خود، خودکار	automobile[۱]
bactéri(o)-	چوبدست (میله)	bactérie : باکتری، میکروبی که به شکل چوبدستی (میله) است
bary-	سنگین	barye : باری، واحد مقیاس فشار baryton : مردی که دارای صدای بم است
bathy- و bathe	ژرف، ژرفا	isobathe[۲]: خط هم‌ژرفا
bole-, bolie-	عمل پرتاب کردن، راندن	discobole[۳] parabole,[۴] embolie,[۵] (پرتاب کردن به طرف داخل، مسدود کردن)
brachy-	کوتاه عادی	brachycéphale[۶]: دارای سرکوچکتر از اندازهٔ
caco- و cach-	بد	ca cophonie[۷]
calli-	زیبا، زیبایی	calligraphie : خوشنویسی
cardi(o)- -carde, -cardie	قلب	myocarde : ماهیچهٔ قلب
cata-	رویِ، مقابلِ، به طرف پایین	catalepsie[۸]: حمله
-céne	تازه، نو	پایانهٔ مربوط به دوره‌های زمین‌شناسی دوران چهارم (eocène[۹]، ...)
céphal(o)	سر	céphalée[۱۰]: سردرد
chalco-	مس	chalcopyrite : سنگ معدنی مس
chole(é)	صفرا	cholédoque : مجرایی که صفرا را از کیسهٔ صفرا خارج می‌کند

۱. خودرو
۲. خطی که از اتصال نقاط هم‌عمق کف دریا به دست می‌آید.
۳. پرتاب کنندهٔ دیسک
۴. کنایه، تمثیل؛ گفتاری که به طور غیرمستقیم شنونده را به سوی منظور اصلی هدایت می‌کند.
۵. آمبولی، انسداد شریان.
۶. اصطلاح پزشکی برای نوعی ناهنجاری مادرزادی
۷. تنافر صوتی، تنافر آوایی
۸. اصطلاح پزشکی برای حملهٔ عصبی عضلانی
۹. دوره‌های دوران چهارم زمین‌شناسی عبارتند از: پالئوسن، ائوسن، اولیگوسن، میوسن، پلیوسن، و هولوسن.
۱۰. واژهٔ اصلی و علمی عبارت از: céphalalgie

		cholestérol : کلسترول، مادهٔ شیمیایی صفرا
chromat-	رنگ	*monochromatique* : دارای یک رنگ
chrom(o)-		
cinémat(o)-	حرکت	*cinématographe* : سینماتوگراف (سینما) خط (نگارش) حرکت
cry (o)-	سرمای یخبندان	*cryogène* : تولید کنندهٔ دمای پایین
crypt(o)-	پنهان، رمزی	*cryptogramme* : پیام رمزی
		cryptogame[1] : گیاه فاقد گل و دانه
cyan(o) -	آبی	*cyanose*[2] : کبودی
cycl(o) - و *-cycle*	دایره، چرخ	*cyclone*[3] *bicyclette*[4]
cyn(o) -	سگ	*cynocéphale* : میمون با سرسگ
cyst(o) -	مثانه	*cystite* : التهاب مثانه
cyt(o)- و *-cyte*	سلول	*leucocyte* : گلبول سفید
dactyl (o)- *-dactyle*	انگشت	*dactylographie*[5]
déca-	ده	*décamètre* : ده متر
derm(o)- *dermato-* *-derme*	پوست	*dermatologue* : پزشک متخصص پوست
deuter(o)- *-deut(o)-*	دوّمی	*deutérium* : دوتریوم، ایزوتوپ ئیدروژن با جرم اتمی ۲
di(a)-	تفکیک، تمایز ۲) از میان، در میان	*diagonale* : قطر، خطی که زاویه را به دو قسمت می‌کند.

۱. منظور گیاهان هاگدار است، مانند قارچ، سرخس، خزه، و مانند آن.
۲. اصطلاح پزشکی: کبودی نوک بینی، لبها، انگشتان، و گونه‌ها به دلیل کمبود اکسیژن ناشی از بیماری ارثی قلب
۳. گردباد ۴. دوچرخه ۵. ماشین‌نویسی (تایپ)

di-	مضاعف، دوگانه	*diptére* : دیپترا یا دوبالان، حشرات دارای دو بال
dodéca-	دوازده	*dodécaèdre* : (منشور) دوازده وجهی
dolich(o)-	کشیده، دراز	*dolicocéphale*[۱]: دارای سر دراز و کشیده
dory-	نیزه	*doryphore*[۲]: نیزه‌دار
drama(t)- -drame	نمایشنامه، تئاتر	*psychodrame*[۳]
dynam(o)- -dyne	قدرت، نیرو	*dynamo* ، *dynamite*
dys-	مشکل، وضعیت ناجور	*dylexie* : اختلال در خواندن
ec-	خارج از	*ecchymose* : کبودی حاصل از خونمردگی زیر پوست (خروج خون از مویرگها)
ecto- ectomie	در خارج؛ قطع، حذف	*ectoplasme*[۴]: شکل خارجی
en-	درون، در	*encéphale* : درون سر (مغز)
endo-	درون	*endothermique* : جذب کنندهٔ گرما
enter (o)-	دل و روده (اندرون)	*entérite* : التهاب روده
entomo-	حشره	*entomologie* : حشره‌شناسی
ép- و épi-	وضعیت فوقانی (رویِ)	*épiderme* : بخش خارجی پوست
-ergie, -urgie	کار، قدرت	*énergie* : انرژی، نیروی انجام کار
érythr(o)-	سرخ، قرمز	*érythéme*[۵]: قرمزی
eu-	خوب	*eucalyptus*[۶]: کاملاً پوشیده و محفوظ

۱. اصطلاح پزشکی، برای نوعی ناهنجاری مادرزادی
۲. نوعی حشرهٔ آفت سیب‌زمینی
۳. تئاتر درمانی، یعنی روان درمانی گروهی براساس مشارکت افراد در نمایش تئاتر به طوری که نقش افراد مشابه شرایط زندگی واقعی آنها باشد.
۴. غشاء خارجی سلول
۵. اصطلاح پزشکی: قرمزی پوست که ممکن است برجسته باشد یا نباشد.
۶. اکالیپتوس، گیاه دارویی؛ زیرا کاسبرگهای این گیاه تا زمان شکفتن گل بسته می‌ماند.

		euphémisme[1]: گفتار مؤدبانه
ex(o)-	در خارج، بیرون از	*exogène* : دارای منشأء خارجی
-game و *-gamie*	ازدواج	*polygame*: دارای چند همسر (زن یا مرد)
gaster(o)- *gastro(o)-* *-gastre*	شکم	*gastéropode* : شکم پایان، حیواناتی که از شکم خود به جای پا استفاده می‌کنند (مانند حلزون، ...)
-genēse *-génie*	تشکیل، تکوین	*genése*[2]
géno- *-gène*	نژاد، تولیدمثل	*hydrogène* : ئیدروژن (عنصر تشکیل دهنده آب) *Eugène* : اوژن (نژاد خوب) *génocide*[3]
géo	زمین	*géothermie*: گرمای درون زمین
géront(o)-	پیرمرد	*gériatrie*: طب سالمندان
-glosse, -glote	زبان	*polyglotte*: فرد چندزبانه، کسی که به چند زبان مختلف حرف می‌زند.
glyc(o)-	قندی	*glucose*[4]، *glycérine*[5]
glypt(o)	حک شده	*hiéroglyphe*: هیروگلیف، حکاکی مقدس
-gonie و *gono-*	بذر	*cosmogonie* : تکوین عالم *gonocoque*: میکروب بیماری مقاربتی(سوزاک)
-gramme	نامه، حرف	*télégramme*[6]
graph(o)- *-graphie*	نوشتن	*sténographie*: تندنویسی، خط فشرده وخلاصه

---

۱. رعایت ادب در گفتار، مانند کاربرد کلمهٔ «فوت شدن» به جای «مردن».
۲. خلقت انسان ۳. نسل‌کشی ۴. گلوکز
۵. گلیسرین ۶. تلگرام، پیام از راه دور.

gyn(o)-	زن	*gynécologie*[۱]
gynéc(o)-		
-gyne		
hecto-	عدد ۱۰۰	*hectolitre*: هکتولیتر، صدلیتر
hémat(o)- و		
hémo- و	خون	*hématie*: گلبول قرمز
-émie		*hémorragie*[۲]
hémi-	نصف، نیمه	*hémicycle*[۳]، *hémisphére*[۴]
-hémère	روز	*éphémère*: موقت، یکروزه
hépat(o)-	کبد	*hépatique*[۵]: بیمار کبدی
hipp(o)-	اسب	*hippopotame*: هیپوپوتاموس، اسب آبی
hist(io)-	نسج	*histologie*: نسج‌شناسی، مطالعهٔ نسجهای بدن
homéo-		
homo-	مشابه، همجنس	*homosexuel*[۶]
hydro-	آب	*hydrophile*[۷]: دوستدار آب، جاذب آب
hygro-	رطوبت	*hygromètre*[۸]
hymen	پرده، غشا	*hyménée*[۹]
hyper-	۱) ماورای، آن سوی	*hyperboréal*[۱۰]
	۲) افراط	*hypertendu*[۱۱]
hypno	خواب	*hypnotiseur*[۱۲]
hypo-	۱) زیر	*hypothèse*: فرضیه، آنچه که (به عنوان پـایه)

---

۱. تخصص در بیماریهای زنان ۲. خونریزش یکی از اندامها ۳. نیمدایره
۴. نیمکره ۵. مفهوم دیگر این واژه می‌شود کبدی، مربوط به کبد
۶. همجنس‌باز
۷. این واژه به دو مفهوم است: ۱) جاذب آب، وسایل و موادی که قادر به جذب آب هستند. ۲) نوعی حشره به نام آب سوسکان که از مواد گندیدهٔ آب یا جاهای نمور استفاده می‌کند.
۸. رطوبت‌سنج ۹. ازدواج، پردهٔ بکارت ۱۰. در آن سوی ...، در قطب شمال
۱۱. اصطلاح پزشکی، hypertension: بیماری فشار خون، فشار بالا
۱۲. کسی که افراد را به خواب مصنوعی می‌برد.

	۲) نقصان، کمبود	در زیر قرار می‌دهیم (قبل از ارائه استدلال).
		hypotension : فشار خون پایین
-iatre, -iatrie	پزشک	*pédiatrie* : پزشکی کودکان
ichty(o)-	ماهی	*ichtyologie* : ماهی‌شناسی
kil(o)-	هزار	*kilomètre* ، *kilogramme*
laryng(o)-	گلو	*larynx*[1]
Leuc(o)-	سفید	*Leucocyte* : گلبول سفید
lip(o)-	چربی	*lipide*[2]
lith(o)- و		
یا *-lite*	سنگ	*monolithique* : سنگ یکپارچه
-lithe		
log(o)-		
-logie و	علم، مباحثه	*monologue*[3]
-logue و		
-logiste		
méga-		
mégalo- و	بزرگ	*mégalomanie* : جنون خودبزرگ‌بینی
-mégalie و		
mélan(o)-	سیاه	*mélanésien*[4]
mél(o)-	آواز	*mélodie* ، *mélomane*[5]
mén(o)-	ماه‌قمری	*ménopause*[6]
méta-	۱) توالی	*métaphysique* : متافیزیک، ماوراءالطبیعه
	۲) تغییر	*métamorphose* : دگردیس، تغییر شکل
météor(o)-	در آسمانهای بالا	*météorologie* : هواشناسی، مطالعهٔ پدیده‌های جوّی

۱. حنجره
۲. چربی
۳. تک‌گوی، گفتار یکنفره
۴. ملانزیایی، وابسته به جزیرهٔ سیاهان
۵. عاشق موسیقی
۶. یائسگی

métro(o)- و *-mètre* و *- métrie* *-métrique*	میزان	*métronome* : مترونوم، آلت ضرب‌شمار پیانو *gravimétrie*[1] : میزان وزن (سنگینی)
micr(o)-	کوچک	*microbe* : میکروب : زندگی کوچک
mis(o)-	نفرت داشتن	*misogyne* : زن‌گریز، کسی که از زنان متنفر است.
mném(o)- *-mnésie* *-mnésique*	حافظه	*amnésie* : فراموشی، از دست دادن حافظه
myc(o)- *-mycose*	قارچ	*mycologie* : قارچ‌شناسی
myél(o)- *-myélite*	مغز استخوان	*poliomyélite* : فلج اطفال، بیماری مربوط به مغز خاکستری
myri-	ده هزار	*myriade* : هزاران، تعداد زیاد
mytho-	افسانه، داستان	*démythifier* : افسانه‌زدایی
nécr(o)-	مرگ	*nécropole*[2] : شهر مردگان، گورستان
néo	جدید	*néologisme* : واژگان جدید
néphr(o)-	کلیه	*néphrite* : التهاب کلیه
-nésie	جزیره	*polynésie* : پولینزی، جزایر متعدد *Mélanésie* : جزایر سیاهان
neur(o)- *nevr(o)-*	عصب	*neurasthénie* : خستگی عصبی، نقصان نیروی عصبی

۱. مفهوم دیگر واژه عبارت است از: تجزیه براساس وزنها (اصطلاح شیمی)
۲. منظور گورهای قدیمی است

		névralgie : درد عصبی
-nome و *-nomie, nyct*	قانون ، قاعده	*astronomie*[1]
nyct- *-nyctal-*	شب	*nyctalope* : روزکور، کسی که در شب می‌بیند
oct(o)- *octa-*	هشت	*octopode* : هشت پایان (عنکبوت دریایی یا هشت‌پا در زبان انگلیسی *octopus* است)
-ode	جاده	*cathode* : کاتد، جاده به سمت پایین *anode* : آند، جاده سربالا
-odonte	دندان	*mastodonte*[2]: دارای دندان به شکل نوک پستان
oen(o)-	شراب	*oenologue* : متخصص شراب اندازی.
olig(o)-	تعداد اندک	*oligarchie* : الیگارشی، حکومت اقلیت *oligo-élément*[3]: ماده‌ای که به میزان بسیار کم در بدن وجود دارد
onych(o)- *-onyx*	ناخن	*onyx* : عقیق رنگی، سنگ شفاف مانند ناخن
ophtalm(o)- و *-ophtalmie*	چشم	*ophtalmologie* : چشم‌پزشکی
opt-	چشم	*opticien*[4] *biopsie*[5]: مشاهدهٔ زندگی (بررسی سلولها)

---

۱. ستاره‌شناسی، علم نجوم

۲. پستاندار عظیم فسیلی مربوط به دورانهای سوم و چهارم زمین‌شناسی که شبیه فیل است، دندانهای آسیای این حیوان برآمده است.

۳. مادهٔ شیمیایی، فلزی، یا شبه فلز به میزان بسیار کم در ساختار بدن که معمولاً برای سوخت و ساز ضروری است، مانند کبالت، مس، آهن، فلوئور، منگنز، روی، ...

۴. عینک‌ساز و عینک‌فروش

۵. نمونه‌برداری به منظور آزمایش میکروسکوپی؛ در اصطلاح عامیانه تکه‌برداری.

ornitho-		
ornis	پرنده	*ornithorynque* : ارنیترنگ، پستانداری که نوکی مانند نوک پرنده دارد.
or(o)-	کوهستان	*orographie* : کوهشناسی
orth(o)-	راست، درست	*orthodoxe* : ارتدوکس، عقیدهٔ درست و برحق؛ *orthographe*[1]؛ *orthogonal* : دارای زاویهٔ قائمه، قائم‌الزاویه
osté(o)-	استخوان	*ostéomyélite* : التهاب مغز استخوان
ot(o)-	گوش	*oto-rhino* : متخصص گوش و (حلق) و بینی
oxy-		
oxyd-	تند، اسید	*oxydé* : اکسیده، مورد حملهٔ اسید
Pachy	ضخیم	*Pachyderme* : دارای پوست ضخیم (فیل)
paléo-	قدیمی	*paléontologie*: فسیل‌شناسی، علم موجودات قدیمی
pali(n)-		
pali(m)-	دوباره	*palimpseste*: دوباره تراشیده شده (دستنویسی که از روی دستنویس قدیمی‌تری شکل می‌گیرد).
par-	۱) مقابل	
para-	۲) مجاور، در طولِ	*parachute*[2]
		parallele: موازی، مجاور یکدیگر
path(o)-		
-pathe	درد	*sympathie* : همدردی
péd(o)-	کودک	*pédiatrie*: کودک، پزشکی، طب اطفال
-pédie	تعلیم، آموزش	*encyclopédie* : دایرةالمعارف، آموزشی که همهٔ علوم را دربرمی‌گیرد.
péd(o)	زمین، خاک	*pédologie*: خاکشناسی

---

۱. نگارش صحیح، املا
۲. چتر فرود، چتر نجات.

penta-	پنج	*pentagone*: پنج ضلعی
péri-	اطرافِ	*périscope* : پریسکوپ، برای نگاه کردن به اطراف
petr(o)-	سنگ	*pétrole*: نفت، روغن سنگ
phag(o)-		
و -phage	خوردن	*anthropophage* : آدمخوار
-phagie		
phil(o)		
-phile	دوست	*philodendron*: دوستدار درخت
-philie		گیاه انگل
phob-	ترس	*anglo phobe* : مخالف انگلستان، متضاد *anglophile*
phon(o)-		
-phone	صدا	*stéréophonie* : استریوفونی، صدای‌قوی، یعنی‌تا۳
-phornie		*sémaphore*[1]: حمل علائم، تلگراف ساحلی
-Phore	حامل، حمل کننده	
phot(o)-	نور	*photon*: جزئی از نور
physi(o) و	طبیعت	
-physe	انبساط، گسترش	*physiologie*[2]، *physionomie*[3]
phyt(o)-	گیاه	*phyto-sanitaire*[4]؛ *emphytéotique* : اجاره یا رهن دراز مدت، مدت آن بحدی طولانی است که طی آن بتوان به کشت گیاهان و درختکاری پرداخت

۱. تلگراف ساحلی به کمک علائم نوری
۲. پیکرشناسی
۳. قیافه‌شناسی، چهره، سیما
۴. مراقبت از گیاهان

		(اجارهٔ ۹۹ ساله)
plasm(o)-	ساخت ،	
و		
-plasme	کاربرد	*cataplasme*[۱]: مرهم، ضماد، چیزی که بر ضد چیزی دیگر به کار می‌رود
plout(o)-	ثروتمند، غنی	*ploutocratie*: حکومت ثروتمندان
-pnée	تنفس کردن	*en apnée*: وقفهٔ تنفسی
poly-	متعدد	*polychrome*: رنگارنگ، دارای چندین رنگ
porphyr(o)-	ارغوانی	*porphyre*[۲]: سنگ ارغوانی
pro-	جلو، در قسمت جلو از قبل	*programme*
ptér(o)-		
-ptère	بال	*coléoptere*: سخت‌بال پوشان، حشراتی که بالهای آنها دارای غلاف است.
pyr(o)-	آتش	*pyromane*[۳]: کسی که جنون آتش دارد
rhin(o)-		
و		
-rhinien	بینی	*rhinocéros*[۴]: بینی شاخدار
rhod(o)	سرخ، قرمز	*rhododendron*[۵]: سرخه‌دار، خر زهره.
rhomb(o)	لوزی	*rhomboèdre*: چندوجهی که سطوح آن از شکل لوزی تشکیل شده است.
scaph-		
و		
-scaphe	قایق	*scaphandre*[۶]: انسانی که به‌شکل قایق درآمده‌است.

۱. این واژه‌ای قدیمی است که اکنون کاربرد چندانی ندارد.

۲. سنگ سَماق یا سنگ آذرین سَماکی

۳. جنونی که آتش به پا کند.

۴. در واقع کرگدن دارای یک یا دو شاخ روی بینی است

۵. نوعی خرزهرهٔ کوههای آلپ (خرزهره: laurier-rose)

۶. کلیهٔ لوازم غواصی (لباس، کلاه، کپسول اکسیژن، ...) در ضمن به وسایل و لباس شخصی فضانوردان هم گفته می‌شود.

schiz(o)-	شکافتن	*schizophrene*[1]: کسی که ذهن وی شکافته است.
sclér(o)-	سخت	*sclérose*[2]
staphyl(o)-	حبهٔ انگور	*staphylocoques*: میکروبهایی که به شکل خوشه تجمع می‌کنند.[3]
-stase		
و		
-stasie	پایه و اساس؛ توقف	*hémostatique*: منعقد کنندهٔ خون
stat(o)-		*station*
strept(o)-	چرخیده، خمیده	*streptocoque*: میکروب دارای شکل گرد
sym-		
و		
syn-	با، باهم	*syndicat*: یاری عدالت
و		
sy-		
		syllabe: هجا، گردآوری
tachy-	سریع	*tachycardie*: تندی ضربان قلب
taut(o)	همان	*tautologie*: همان گفتار، تکرار
télé-		
-télie	در دوردست	*téléphone*، *télépathie*
tetr(a)	چهار	*tétraplégie*: فلج چهار عضو بدن (دستها و پاها)
théo		
و		
-thée	خدا	*athée*: کافر، بی‌خدا
théisme		
		monothéisme: مذهب تک‌خدایی

۱. اصطلاح پزشکی: کسی که مبتلا به جنون جوانی است، این بیماری مبتنی بر اختلال حواس است.
۲. اصطلاح پزشکی: تصلب (artério ـ sclérose: تصلب شرایین)
۳. اصطلاح پزشکی برای نوعی میکروب گرد که به صورت دسته‌جمعی ایجاد بیماری می‌کند.

-thèque	گنجه	bibliothèque[۱]
therm(o)-		
و		
-therme	گرما، حرارت	thermodynamique[۲]: ترمودینامیک، علم ماشینهای بخار
thermie		
thromb(o)-	لخته، انعقاد خون	prothrombine: یکی از مواد مؤثر در انعقاد خون
-tome		
و		
-tomie	بخش، برش	atome: اتم، که نمی‌توان آن را تجزیه کرد appendicectomie[۳]
topo(o)-		
-tope	مکان	topographe[۴]؛ toponymie: نام جاها.
typ(o)-		
-type	خصوصیت	typique: علامت مشخصه، ویژگی
-typie		
xér(o)-	خشک، سخت	phylloxéra[۵]: برگهای خشک
xyl(o)-	چوب	xylophone: اگزیلوفون، آلت موسیقی چوبی
zo(o)-	حیوان، جانور	zoologie: جانورشناسی

۱. کتابخانه؛ مرکب از "biblio" از ریشهٔ یونانی **biblion** به معنای کتاب، و **thèque** به معنای گنجه.

۲. ترمودینامیک: بخشی از علم فیزیک یا شیمی که در مورد رابطهٔ انرژیهای حرارتی ومکانیکی و تبدیل یکی به دیگری بحث می‌کند.

۳. عمل جراحی آپاندیس

۴. نقشه‌بردار

۵. شپشهٔ آفت درخت مو (تاک)

۴

ریشه‌های هندواروپایی

در فصل مربوط به زبانهای هند و اروپایی، چند نمونه از واژه‌هایی را دیدیم که به واسطهٔ تغییرات آوایی در بسیاری از زبانهای گروه یافت می‌شوند، مانند اسم اعداد و نامهای خانوادگی.

در اینجا به ذکر نمونه‌های دیگری می‌پردازیم که برای خواننده جالب توجه باشد و وی را به اهمیت این میراث مشترک واقف سازد؛ در عین حال ما در مورد جامع بودن مطالب ادعایی نداریم.

به عنوان مثال، *setare* (ستاره) فارسی به *tara* در زبان بنگالی ساده شده است؛ برابر واژهٔ مزبور در دیگر زبانهای گروه عبارت است از: *asdgh* در زبان ارمنی (*gh* بیانگر آوایی شبیه *r* پسکامی است)؛ *astre* در زبان فرانسوی؛ *star* در زبان انگلیسی؛ *sterne* آلمانی؛ *stered* برتانیی؛ و *estrella* اسپانیایی که با حذف آوای *r* بسیار نزدیک به واژهٔ فرانسوی *étoile* (ستاره) خواهد بود. بدون توجه به ترتیب برابرهای مزبور در این فهرست طولانی، درک خویشاوندی واژه‌هایی مانند "*étoile*" و "*astre*" دشوار خواهد بود.

از جمله کاملترین فهرستها می‌توان از واژهٔ *nam* (نام) فارسی یاد کرد که برابر آن در زبانهای دیگر گروه عبارت است از: *nam* هندی؛ *nom* فرانسوی؛ *nama* سینهالی؛ *name* انگلیسی؛ *Nahme* آلمانی؛ *nombre* اسپانیایی؛ برابر واژهٔ مزبور در زبان روسی، *imia*، و در زبان برتانیی، *ano*، تغییرات بیشتری یافته است.

«ماه» در زبان سینهالی *masa*؛ در زبان فرانسوی *mois*؛ در زبان بنگالی *mash*؛ در زبان هندی و فارسی *mah* (ماه) است (موارد متعددی از تغییر آوای *s* به آوای *h*، بویژه بین

زبانهای لاتینی و یونانی مشاهده می‌شود. six[۱]، hexa؛ sept[۲]، hepta؛ sub[۳]، hypo؛ و ...)
برابر کلمهٔ ماه در دیگر زبانهای گروه چنین است: amis ارمنی؛ miz برتانیی؛ mes اسپانیایی؛ month انگلیسی؛ و Monat آلمانی که دچار تغییر شکل بیشتری شده‌است.

«روز»، شامل ۲۴ ساعت، در زبان سینهالی dina؛ در زبان هندی و زبان بنگالی din؛ در زبان روسی dien (با تلفظ دیه‌نی)؛ در زبان انگلیسی day؛ در زبان آلمانی Tag (تبادل رایج t و d)؛ در زبان برتانیی deiz؛ و در زبان اسپانیایی dia است. ریشهٔ مزبور در اسمهای روزهای هفتهٔ زبان فرانسوی، مانند Lundi[۴] (با معنای لفظ به لفظ «روزِ ماه») و نیز واژه‌هایی مانند midi (وسط روز) و diurne[۵] که خود ریشهٔ کلمهٔ jour (روز) فرانسوی است، مشاهده می‌شود. به این ترتیب، به رغم ظواهر، واژهٔ سینهالی dina و واژهٔ فرانسوی jour بدون داشتن یک حرف مشترک، در واقع یکسان هستند. البته فهرستهای دیگری نیز وجود دارد که کامل نیستند:

به عنوان مثال، معادل گاو فارسی در زبانهای دیگر گروه gava سینهالی؛ gay بنگالی و هندی؛ gov ارمنی؛ cow انگلیسی؛ kuh آلمانی؛ واژهٔ مزبور در goviadina روسی (به معنای گوشت گاو) نیز دیده می‌شود.

واژهٔ سانسکریت putraya (با تلفظ پوترایا) که هنوز در زبان سینهالی به مفهوم «پسر» به کار می‌رود، ریشهٔ واژه‌های : putri هندی، پورفارسی، poulos یونانی (همخوان‌های روان R و L به سادگی به یکدیگر تبدیل می‌شوند). ریشهٔ مزبور در واژهٔ لاتینی puer و مشتقات فرانسوی آن، یعنی puéril[۶]، puériculture[۷]، ... دیده می‌شود. معادل مفهوم «پسر» در زبانهای ژرمنی و اسلاوی (son در انگلیسی، sohn در آلمانی، و syn در زبان روسی) براساس یک ریشهٔ دیگر هندواروپایی به مفهوم «زاده شده» ساخته شده‌اند.

نام اعضای بدن، مانند: چشم، گوش، دندان، زبان، زانو، پا، بینی، لب، ...، بیانگر شباهتهای آشکاری هستند.

به عنوان مثال، همه کلمات مربوط به «ناخن» شامل همخوان آغازی N و در اکثر موارد k یا G به عنوان دومین همخوان می‌شود و معمولاً دارای L پایانی است: Nagel آلمانی؛ nail انگلیسی؛ nogot روسی؛ nakh هندی؛ nakhon (ناخن) فارسی. در زبان

---

۱. شش
۲. هفت
۳. زیر
۴. دوشنبه
۵. روزانه
۶. بچگانه، کودکانه
۷. بچه‌داری

بنگالی، واژهٔ *angul* به معنای «انگشت» به کار می‌رود.

«زن» در برخی از زبانها: *gani* سینهالی، *gin* بنگالی، *zan* (زن) فارسی، و *gyn* یونانی که مشتقات آن در زبان فرانسوی یافت می‌شود، مانند *gynécologie*[۱] و *misogyne*[۲].

«زن بیوه» در زبان هندی *vidhwa*، در زبان انگلیسی *widow*، در زبان آلمانی *witwe* و در زبان لاتینی *vidua* است که کلمات فرانسوی *viduité*[۳] و *veuve*[۴] از آن اقتباس شده‌اند.

«مرد» در زبان سانسکریت *manushiya* است و اکنون نیز زبان هندی در کنار واژهٔ *manav* از آن استفاده می‌کند؛ ریشهٔ مزبور در واژهٔ آلمانی *mensch* و واژهٔ انگلیسی *man* نیز دیده می‌شود.

معادل «آتش» در زبانهای هندی، از جمله زبان سینهالی، *agni* و در زبان روسی *ogon'* (با تلفظ اوگون) است، ریشهٔ فوق در برخی واژه‌های فرانسوی مانند *ignition*[۵] یافت می‌شود. معادل «آتش» در زبان فرانسوی *Feu* است که خویشاوند واژه‌های *Feuer* آلمانی، *fire* انگلیسی، و *pyros* یونانی است.

نام حیوانات نیز در برخی موارد بسیار شگفت‌انگیزند: «موش» در زبان فارسی *(moush)*، معادل *mouse* انگلیسی و *Mause* آلمانی است؛ ریشهٔ مزبور در واژه‌های فرانسوی *musaraigne*[۶]، *muscle*[۷] (مقایسه کنید با = *la souris du gigot*[۸]) و *myosotis*[۹] (به شکل گوشهای موش) دیده می‌شود.

معادل «کک» در زبان فرانسوی، *puce*، بسیار نزدیک به واژهٔ هندی *pissou* است، واژهٔ مزبور با اینکه قبلاً با املای *pulce* نوشته می‌شد، از ریشهٔ لاتینی *pulex* اقتباس شده که با واژه‌های *blokha* روسی، *Floh* آلمانی، و *flee* انگلیسی قابل مقایسه است.

در بین ریشه‌های هندواروپایی، به صفات، افعال، و حروف اضافه نیز برمی‌خوریم که البته تعداد آنها کمتر از اسمهای عام استَ.

معادل مفهوم «پُر» در زبانهای سینهالی و هندی *pura*، در زبان فارسی *Por* (پُر)، در زبان روسی *polny* (*ny* پایانهٔ تکمیلی صفتهاست)، در زبان انگلیسی *full* (تبدیل رایج *V* و *F*

---

۱. تخصص در بیماریهای زنان ۲. زن‌گریز ۳. بیوگی، بیوه بودن
۴. زن بیوه ۵. اشتعال، احتراق ۶. موش پوزه‌دار
۷. ماهیچه، عضله (با معنای لفظ به لفظ : موش کوچک. مقایسه کنید با «ماهیچه»: ماهی کوچک)
۸. قسمت گوشتی بازو یا پا (با معنای لفظ به لفظ موشِ ران)
۹. گل «فراموشم مکن»؛ برگهای این گیاه شبیه گوشهای موش است.

به یکدیگر)، در زبان آلمانی *voll* (باتلفظ *foll*)، در زبان فرانسوی *Plein*، در زبان پرتغالی *pleno*، و در زبان اسپانیایی *LLeno* (با حذف *p*) است. در اینجا نیز بدون توجه به این فهرست طولانی، یافتن خویشاوندی بین واژه‌هایی چون *lleno* و *pura* بسیار دشوار است.

«برهنه»، در زبان فرانسوی *nu*، در زبان هندی *nanga*، در زبان روسی *nagoï*، در زبان آلمانی *nackt*، و در زبان انگلیسی *naked* است. برخلاف ظاهر، واژهٔ مزبور با واژهٔ یونانی *gumno* قابل مقایسه است؛ واژهٔ فرانسوی *gymnase*[1] از همین ریشه است (ورزشکاران رشته‌های دو و میدانی بدون لباس تمرین می‌کردند). *gymnasium* در زبان آلمانی به معنای «دبیرستان» است: مفهوم این واژه تا حدودی تغییر کرده است.

معادل واژهٔ فرانسوی *Nouveau* در زبانهای هند شمالی *nav*، در زبان فارسی *now* (نو)، در زبان ارمنی *nor*، در زبان برتانیی *nevez*، در زبان آلمانی *neue*، در زبان انگلیسی *new*، و در زبان اسپانیایی *nuevo* است.

واژهٔ دور به طور مشترک در زبانهای هند شمالی و زبان فارسی کاربرد دارد. در زبان روسی از واژهٔ *dal* استفاده می‌شود که خویشاوند واژهٔ یونانی *tele* است (به عنوان مثال: *téléphone*[2]).

معادل واژهٔ فرانسوی *jeune* در زبان هندی *yuwa*، در زبان لاتینی *juvens*، در زبان فارسی *javan* (جوان)، در زبان انگلیسی *young*، در زبان آلمانی *jung* (با همان تلفظ *young*)، و در زبان روسی *youny* است.

در بین افعال، می‌توان از سوم شخص مفرد فعل «بودن» نام برد که در زبان فارسی می‌شود *ast* (است)، در زبان روسی *est'*، در زبان آلمانی *ist*، در زبان فرانسوی *est* است...

مفهوم «ایستادن» در زبان هندی دارای ریشهٔ *sthan*، در زبان انگلیسی *stand* یا *stay*، در زبان آلمانی *stehen*، و در زبان لاتینی *stare* است؛ ریشهٔ مزبور در واژهٔ فرانسوی *station* مشاهده می‌شود.

از جمله حروف اضافه: *az* (از) در زبان فارسی، *iz* در زبان روسی، و *ex* در زبان لاتینی است.

واژهٔ لاتینی *super* معادل واژه‌های یونانی *hyper*، آلمانی *über*، و انگلیسی *upper* است.

---

۱. باشگاه ورزشی ۲. انتقال صدا از راه دور

ریشهٔ مزبور با واژهٔ فارسی زَبَر (zabar) یا واژهٔ سانسکریت *upar* قابل مقایسه است.

ادامهٔ چنین فهرستهایی خسته‌کننده به نظر می‌رسد و به جای آن می‌توانیم به ذکر چند نمونهٔ جالب بپردازیم:

مهاتماکه لقب گاندی است، از *maha* به مفهوم «بزرگ» و *atma* به مفهوم «روح ـ نفس» تشکیل شده است. عنصر *Maha* در واژه‌های مهاراجه (پادشاه بزرگ)، *mage* (مُغ)، و *major* (ارشد) نیز مشاهده می‌شود. عنصر *atma* نیز خویشاوندی مستقیمی با واژهٔ آلمانی *atmen* به مفهوم «تنفس کردن» دارد.

معادل عدد «هزار» در زبان فرانسوی، یعنی *mille* از ریشهٔ سانسکریت *mil* به مفهوم «گردآوردن» گرفته شده است؛ واژهٔ هندی *Milna* نیز اکنون دارای همین مفهوم است. واژهٔ لاتینی *miles* (سرباز) نیز از همین ریشه است که واژه‌های فرانسوی *milice*[1] و *militaire*[2] از آن گرفته شده‌اند. *mille* (مایل) ، واحد مقیاس طول آنگلو ـ ساکسونی، به مفهوم هزار جفت پا است.

ریشهٔ سانسکریت *yog* به معنای «اتحاد» همان کلمهٔ هندی *yoga* به مفهوم «پیوند یافتن با روح همگانی به واسطهٔ تأمل» است. واژهٔ فرانسوی *joug* (=یوغ) نیز از همین ریشه است؛ واژهٔ مزبور به تکه چوبی که دو گاو را به هم می‌بندد، گفته می‌شود. ریشهٔ فوق در واژه فارسی یک (yek) ودر عنصر *youz* در واژهٔ روسی *soyouz*، به مفهوم «اتحاد» (اولین حرف اختصاری *C* در نام اتحاد شوروی سابق *C.C.C.P*)، دیده می‌شود.

شاهزاده سیدارته گوتمه[3] پس از طی دورهٔ ریاضت و تامل که از آن با اشراف کامل خارج شد، به بودا تغییر نام داد: کلمهٔ *Buddha* مربوط به یک ریشهٔ سانسکریت به مفهوم بیداری معرفت است؛ *buddhi* در زبان هندی دارای معنای «خردمندی» و «هوشمندی» است؛ ریشهٔ فوق واژه‌های روسی زیر را نیز به وجود آورده است: *boudit* (بیدار کردن)؛ *boudil'nik* (ساعت شماطه‌دار) ؛ و *boudni* (روزهای غیرتعطیل، روزهای کار)، یعنی روزهایی که باید بیدار ماند که با واژه فارسی بیدار (bidar) قابل مقایسه است. در زبان یونانی، ریشهٔ مزبور به مفهوم شناخت و معرفت به کار رفته و در واژه‌های زیر هم دیده

---

۱. ارتش چریکی، میلیشیا ۲. نظامی، ارتشی

۳. sid dharta Gautama، سیدارته گوتمه مشهور به ساکیامونی (حکیم قبیلهٔ ساکیا) یا ساکیاسنیها، وی که از طبقهٔ نجبا و امرا بود، مؤسس آیین بودایی است (قرن ششم و پنجم قبل از میلاد).

می‌شود: *Pinthanomai* یعنی آگاه، *Paideia*، یعنی تعلیم (واژهٔ فرانسوی *encyclopédie*[1] از همین ریشه است) و *Pythonisse* به معنای «زن پیشگو» (*pytho* نام قدیمی ایالت دلفس است).

ریشهٔ هندواروپایی *orbhos* که واژهٔ فرانسوی *orphelin* (یتیم) از آن گرفته شده، در زبان لاتینی کلاسیک، *orbus*، به مفهوم «محروم از چیزی» ودر زبان لاتینی عامیانه، به معنای «نابینا» به کار رفته است. با وجود این، به دلیل اینکه فرد یتیم معمولاً ناچار به انجام وظایف بسیار دشوار خدمتکاری است، واژهٔ روسی *rabota* به معنای «کار» از آن ریشه گرفته است؛ واژهٔ اخیر از طریق زبان چک، ریشهٔ کلمهٔ فرانسوی *robot* است. واژهٔ آلمانی *Arbeit* (کار) نیز از همین ریشه است.

۱. دایرة‌المعارف

بخش چهارم

زبان و جامعه

فصلهای قبل نشان‌دهندهٔ وضعیتی پیچیده و رنگارنگ بود:

- تعدد زبانهای دنیا؛
- تنوع دستورها، دستگاههای آوایی، و خطها؛
- سیال بودن و وابستگی متقابل واژگان؛
- ارزش و حدود مفهوم گروههای زبانی؛
- حساسیت زبانها در مقابل ضربه‌های فرهنگی و نیزحاکمیتهای سیاسی و اقتصادی.

برای سود جستن از این تحلیل باید خطوط اصلی این مجموعهٔ پرجوش و خروش را مشخص و تحوّل روابط انسان و زبان را پیگیری کنیم.

نسل حاضراولین نسلی است که چنین پژوهشی برایش ممکن است و می‌تواند فایدهٔ عملی آن را نشان دهد.

پیش از این، فقدان وسایل حمل و نقل ارزان قیمت، و جنگهای جهانی یا محلی باعث می‌شد تنها بتوانیم همسایه‌های بسیار نزدیک خود را ببینیم. دیدن دیگر ملتهای دنیا، همان انگیزه‌ای بود که در قرون وسطا موجب کنجکاوی و توجه به سفرهای مارکوپولو شد.

ما از آن پس بسادگی مرزها را درمی‌نوردیم و قادر به ایجاد روابط محسوسی با تمام ملل کرهٔ زمین هستیم؛ اما جهان فرهنگی ما هنوز فرصت آن را نیافته که به مرزهای دست‌یافتنی جدیدی گسترش یابد.

زمان آن فرا رسیده است که به منظور تعمق در فرهنگهای بیگانه، بویژه در زمینهٔ زبانشناختی، از پیشداوریها یا ناآگاهیهای خود رهایی یابیم.

شاید ما تا حدودی باجغرافیا یا تاریخ فاتحان بزرگ آشنایی داشته باشیم، اما در مورد مهمترین زبانهای آسیایی یا افریقایی فاقد هرگونه اطلاعاتی، حتی درحد بسیار ابتدایی، هستیم.

با وجود این، نسل حاضر درمی‌یابد که موانع توسعه اصولاً به منابع طبیعی یا سرمایه‌ها مربوط نیست، بلکه ناشی از مشکلات فرهنگی است.

ظاهراً عدم شناخت صحیح مسائل فرهنگی قوی‌ترین مانع برسرراه توسعه‌ای است که برای بقای ما ضروری به نظر می‌رسد.

به منظور احتراز از ذهنیات بی‌مفهوم نظریه‌های غیرعملی، باید مشکلات کشورهای بیگانه را از درون مورد شناسایی قرار داد. تحقق این امر مستلزم حداقل شناخت کلی از این اقوام و بویژه زبان آنهاست.

بررسی در این زمینه می‌تواند موضوع کتابهای مستقلی باشد. من سعی کرده‌ام که آنها را در صفحاتی از فصل آخر این کتاب متمرکز و مهمترین موضوعات را که گاهی بسیار ناشناخته‌اند، بوضوح مطرح کنم.

بار دیگر شایان ذکر است که هدف من تحمیل این عقاید نیست، بلکه هدف این است که خوانندهٔ کتاب از مسائلی که تاکنون یا کم مطرح شده‌اند یا خیلی کمتر به این شیوه در کنار هم آمده‌اند آگاه شود و امکان تأمل برایش فراهم گردد.

ما برای بیان دقیق نگرش خود دربارهٔ چشم‌انداز زبان جهان، در زمینه‌های زیر مطالبی خواهیم گفت:

- انسان و زبان؛
- انسان و زبانهای خارجی؛
- چند معما در مورد گذشتهٔ زبانها؛
- سیاستهای حکومتها در زمینهٔ مسائل زبانی.

در مورد آیندهٔ، زبانی خود نیز به مسائل زیر می‌پردازیم:

- زبانها و آیندهٔ ما، و بویژه.
- نقش زبانها در توسعه.

و بالاخره:

- مشکلات مربوط به زبانهای خارجی.

۱

انسان و زبان

تحقیقات زبانشناختی جدید به طور قابل توجهی موجب گسترش عقاید مربوط به زبان و ساختار آن شده است.

طرح این تحقیقات، خارج از موضوع این کتاب است؛ هدف ما ذکر برخی موارد مهم است که موجب شناخت بیشتر نقش زبان در مشکلات توسعهٔ فرهنگی و اقتصادی می‌شود. این مسئله، تفسیر تحولات زبانهای دنیا و تأمل در زمینهٔ گرایشهای احتمالی بلندمدت و میان مدت را تسهیل می‌کند.

این موارد مهم از نظر من عبارتند از:

● کودکان همگی دارای ذهنی مستعد برای اکتساب هر نوع زبان هستند.

وضعیت هزاران فرزندخوانده بیانگر این مطلب است که هیچ‌گونه استعداد بخصوصی برای برخی از زبانها وجود ندارد.

● اکتساب زبان اول به برنامه‌ریزی کامپیوتر شباهت دارد: ذهن انسان پس از آنکه برای زبان مشخصی برنامه‌ریزی شد، برای یادگیری زبان دوم با مشکلات بیشتری مواجه خواهد بود، بخصوص، در صورتی که «برنامهٔ» مورد نیاز با برنامهٔ مربوط به زبان مادری تفاوت بسیار داشته باشد و آموزش آن نیز خیلی دیر انجام شود.

● ذهن انسان برای یادگیری یا ابداع یک زبان، تنها بخش ناچیزی از امکانات خود را به کار می‌گیرد ــ به قول متخصصان انفورماتیک (داده‌شناسی) ــ یک زبان از مجموعهٔ برنامه‌های فرعی تشکیل شده است که مغز کامپیوتری ما امکان اجرای آنها را فراهم می‌کند. کارکرد ذهن مابراساس طرح کلی یک زبان هندواروپایی نسبت به کارکرد آن در

زمینهٔ دیگر زبانها مانند چینی، بانتو، ترکی، و عربی به هیچ‌وجه طبیعی‌تر یا غیرطبیعی نیست. در زمانهای گذشته فقط می‌بایست انتخاب کرد، و دست اتفاق یا علت ناشناخته‌ای یک خانواده را به سوی زبان خاصی رهنمون می‌شده است.

● در چنین شرایطی، جای تعجب نیست که شباهتهای جزئی در ساختار برخی از زبانهای دنیا دیده می‌شود، در حالی که هیچ‌گونه دلیلی برای امکان برخورد بین آنها وجود ندارد.

این مسئله از فصل مربوط به دستور نتیجه‌گیری شده است؛ در آن فصل تعدادی از شباهتهای موجود بین برخی زبانها ذکر شد که هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند («ضمیر اول شخص جمع» شامل مخاطب، جمع مکسر، شیوه‌های نفی یا استفهام، نواختهای دارای ارزش ریشه‌شناسی یا دستوری، و جز اینها).

● زبان ابزاری در اختیار انسان است که کاربرد آن انتقال اندیشه است. مانند هر نوع انتقالی، در اینجا نیز یک عمل ارسال و یک عمل دریافت وجود دارد: زبان امکان بیان افکار و درک آنها را فراهم می‌سازد.

● زبان نیز، مانند دیگر ابزارها، می‌باید با نیازهای انسان مطابقت یابد. نیاز اصلی انسان دستیابی به آگاهی است. نیازهای بسیار حساس دیگری نیز وجود دارد: زبان اگر در قالب شعر باشد، به طور مستقیم موجب تأثرات زیبایی‌شناختی می‌شود.

با وجود این، لذت حاصل از زیبایی‌شناسی مستلزم کاربرد زبان نیست: چنین لذتی توسط ادراک بی‌واسطهٔ یک اثر هنری یا یک منظره نیز قابل وصول است.

● ارزش فرهنگی یک زبان ناشی از میزان نقش آن زبان در امکان دسترسی به قلمروهای گوناگون شناخت هنری یا ذهنی است. یک زبان هیچ‌گاه بی‌نقص نیست، زیرا هرگز قادر به بیان همه چیز نبوده و درک آن نیز به هیچ وجه کامل نیست.

بیان افکار و درک آنها

حرکت دیالکتیکی بین بیان افکار و درک آنها در بطن تحلیلی از زبان قرار دارد. و در اینجا زبان، به عنوان ابزاری در خدمت انسان، تلقی می‌شود. بررسی این دو کارکرد برای توضیح گرایشهای تحوّل زبانها، آن گونه که امروزه مشاهده می‌شود، خالی از فایده نیست.

نیاز به‌بیان افکار

برای بیان افکار خود به طور قطع نیاز به کلمات ــ یا واژگان ــ داریم که آنها را براساس برخی قواعد ــ یا همان دستور زبان ــ به‌کار می‌گیریم. آواشناسی و خط به‌طور کلی وسایل ثانوی و از لحاظ نظری مستقل از یکدیگر شمرده می‌شوند.[۱]

فصل مربوط به واژگان بیانگر این مطلب بود که به طور مطلق، تعداد کلمات یک زبان دارای هیچ مفهوم خاصی نیست: اینکه در فرهنگهای لغت تعداد کلمات انگلیسی دو برابر کلمات فرانسوی است هیچ‌گونه نتیجه‌ای از نظر فرهنگی دربرندارد.

در مورد زبان چینی، مفهوم کلمه با مفهوم علامت مطابقت نمی‌کند: یک فرد چینی که با ۶۰۰۰ علامت و کاربرد آنها آشنایی دارد، دارای واژگانی برابر حداقل ۲۵,۰۰۰ کلمهٔ فرانسوی است.

این سطح معلومات در حد آموزش عالی است و در زندگی روزمره تنها بخش ناچیزی از واژگان مزبور به کار می‌رود. بقیهٔ واژگان بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد، استفاده از آنها بیانگر فاصلهٔ عظیم فرهنگی است.

زبانهای کشورهایی که دارای اقتصاد متنوعند بناچار از واژگان عمده‌ای برخوردارند، زیرا این‌گونه زبانها کلمات مربوط به مشاغل گوناگون را یکجا دربرمی‌گیرند. با این حال، فردی که به طور معمول از واژگان روزمره و واژگان مربوط به شغل خود استفاده می‌کند، در قیاس با فرد دیگری که به تمدن عقب‌مانده‌ای تعلق دارد، به هیچ رو کلمات بیشتری را به کار نمی‌برد.

زبانهای کشورهایی که از نظر اقتصادی پیشرفت چندانی نداشته‌اند و حتی زبانهای قبایلی که در شرایط عصر سنگی زندگی می‌کنند، دست کم دارای چند صد کلمه هستند؛ این تعداد با کلماتی که ما در مکالمات عادی خود به کار می‌بریم، قابل مقایسه است. در چنین مواردی، عدم گستردگی واژگان مطمئناً به دلیل فقدان استعداد ذهنی افراد نیست، بلکه دلیل آن نبودن نیاز است. البته زبانهایی که واژگانی اندک دارند، در قیاس با واژگان زبانهای غنی‌تر، امکان رشد کمتری به مغز می‌دهند. ولی این پدیده ناشی از کمبود استعداد نیست بلکه به دلیل کمبود ممارست ذهنی است.

با این حال، ذکر این مطلب اهمیت دارد که واژگان زبانهای بدوی بسیار محسوس و

۱. خط چینی عملاً مستقل از آواشناسی است. ــ ن.

عینی هستند. مشاهده می‌شود که این گونه زبانها به دلیل فقدان کلمات مجرد و صفات کلی، اغلب برای نامیدن مثلاً یک حیوان براساس سن، مو و پشم، و جنس آن از کلمات گوناگونی استفاده می‌کنند. در همهٔ زبانهای اروپایی کم و بیش آثاری از این مرحلهٔ تحوّل زبان یافت می‌شود. به عنوان مثال، در زبان فرانسوی، برای گراز نر[۱]، ماده[۲]، و بچه گراز[۳] سه واژهٔ متفاوت به کار می‌رود، اما در مقابل ترکیب فرانسوی cheval blanc (اسب سفید)، زبان آلمانی از یک کلمهٔ *(Schimmel)* استفاده می‌کند.

در واقع، یکی از گرایشهای زبانهای جوامع پیشرفتهٔ صنعتی کاربرد کلماتی است که تفاوتهای جزئی در آنها از بین رفته و بیشتر مجرد و انتزاعی باشند: در اخبار هواشناسی، به جای کاربرد واژه‌های نسیم[۴]، نسیم تند[۵] و نسیم ملایم[۶]، گفته می‌شود: باد با شدت ۳، ۴، و ۵. شاید این مسئله بازتاب صنعتی و استاندارد کردن تولید است؛ نام ابزار صنعتی فراموش شده و اصطلاحات خشک علمی و فنی جایگزین آنها شده است.

این‌گونه ساده‌سازی واژگان با قانونمندی ریاضیات قابل مقایسه است؛ در ریاضیات ابداع سادهٔ نمادها ــ مانند علائم مربوط به عملیات ریاضی یا حساب انتگرال ــ امکان استدلالات ساده‌تر و سریعتر را فراهم می‌کند.

ترک نسبی واژگان قدیمی با وارد کردن واژگان جدید بیش از اندازه جبران شده است. بخشی از این واژگان جدید نتیجهٔ ظهور فنون جدید است (کامپیوترها، انفورماتیک، کاربرد انفورماتیک و تلماتیک[۷] در امور اداری، نوارهای ویدئویی)، بخشی دیگر حاصل حرکت طبیعی هر زبان زنده در جهت ابداع کلمات جدید کاملاً مجازی، مانند زبان لاتی، یا وامگیری از یک زبان خارجی است.

در مورد دستور، در سراسر این کتاب بارها مشاهده کردیم که هیچ زبانی فاقد دستور نیست ــ چنین موردی بسیار نامعقول به نظر می‌رسد ــ اما همهٔ دستورها از ظرافت و حساسیت بسیاری برخوردارند که برخی از آنها برای ما شناخته شده و برخی دیگر کاملاً با شیوهٔ تفکر ما بیگانه‌اند.

ارزیابی دقیق توانایی دستورهای مختلف در بیان تمام ظرائف تفکر انسان، با چند توصیف ممکن نیست: تمام دستورها قادر به بیان اصل مطلب هستند و هر یک دارای

---

1. Sanglier 2. laie 3. marca ssin
4. brise 5. risée 6. zéphyr

۷. Telématique، «پایانهٔ کامپیوتری»، ارسال اطلاعات توسط کامپیوتر از راه دور.

ویژگیهای خاص خود است که کیفیت زبان مربوط را آشکار می‌کند.

با این حال، در مورد زبانهایی که تحوّل آنها طی مدت زمان طولانی صورت گرفته، گرایش به ساده کردن دستورها پیش از عصر صنعتی مشاهده شده است.

به عنوان مثال، در زبانهای هندواروپایی سیستم اشتقاق، جنس خنثی، و گاهی نیز تمایز مذکر و مؤنث فراموش شده است، در زبان فرانسوی نیز کاربرد ماضی استمراری التزامی از بین رفته است.

همچنین یکدست و دمکراتیک شدن جوامع، ظرایفی مانند ساختهای مؤدبانه را بی‌معنی کرده است: امروزه، جوانان فرانسوی اصولاً یکدیگر را «تو» خطاب می‌کنند، این مسئله بیانگر روحیهٔ ساده‌گرایی و نیز اعتقاد به مساوات است.

هنوز هم یک مسئلهٔ ناشناخته مورد سؤال است: اگر دستورها ساده شده‌اند، از آغاز اعصار بسیار بدوی زندگی انسان، چه نیازی به دستورهای پیچیده وجود داشته است؟

نیاز زبانهای امروزی به تماس با جمعیتهای عمده، خواه ناخواه، بسادگی بیان، چه از نظر دستور و چه از نظر آواشناسی، می‌انجامد؛ تفاوتهای لهجه‌ای زیر تأثیر رادیو و آمیزش گروههای انسانی رنگ می‌بازد.

به عنوان مثال، برای بسیاری از فرانسویان از لحاظ شنوایی تفاوتی بین واژه‌های "*brin*"[1] و "*brun*"[2] یا تکیه‌های مختلف واکهٔ *e* وجود ندارد. هر چند هنوز به ساده کردن املا رو نیاورده‌ایم اما بتازگی وارد دورانی شده‌ایم که در آن، املا دیگر نه چندان شناخته شده است و نه مقبول.

به طور خلاصه، نیازهای امروزی بیان کتبی و شفاهی، به ابداع کلمات جدید فراوان بویژه در زمینهٔ فنون می‌انجامد؛ اما در مقابل، کلمات قدیمی از اعتبار ساقط می‌شود و دستور زبان بسادگی گرایش پیدا می‌کند.

درک مطلب

نقش زبان به عنوان انتقال‌دهندهٔ افکار فقط در صورت درک آنها دارای مفهوم است.

برابر «فهمیدن» در زبان فرانسوی "*comprendre*" به معنای «دربرگرفتن کل» است. یعنی، به طور خلاصه، داشتن دیدی ترکیبی از «جمله» به جای تصور یک سری آوای مجزّا.

۱. جوانه
۲. گندمگون، قهوه‌ای

لازمهٔ فهمیدن، هوشمند *(intelligent)* بودن است ؛ و *interlegere* به معنای «خواندن بین خطوط»[۱] است. به عبارت دیگر، انتقال پیام به واسطهٔ یک متن بدون تغییر روابطی که همیشه خود متن گویای آن نیست، امکانپذیر نخواهد بود.

برابر واژهٔ مزبور در زبان انگلیسی *understand* است: «فهمیدن» یعنی درک آنچه که در زیر *(under)* قرار دارد *(stand)*. زبان فرانسوی نیز برای چیزی که قابل درک باشد، از اصطلاح «قرارگرفتن»[۲] و «ایستادن»[۳] استفاده می‌کند.

واژهٔ آلمانی *verstehen* (فهمیدن) براساس ریشهٔ *stehen* (ایستادن) ساخته شده است.

در زبان چینی و زبانهای وابسته به فرهنگ چینی، فعل «فهمیدن» با دو علامت به مفهوم «منظم کردن» و «باز کردن گره» *(li-jie)* نمایش داده می‌شود: بنابراین، فهمیدن یعنی باز کردن کلاف سردرگم افکار دیگران.

اما «فهمیدن» فقط با ریشه‌شناسی کلمه قابل توضیح نیست وکارکرد آن پیچیدگی خاصی دارد. همهٔ ما مشاهدهٔ تفسیرهای گوناگون از یک متن واحد را تجربه کرده‌ایم: دلیل آن این است که کلمات الزاماً دارای مفهوم یگانه‌ای نیستند و ممکن است هاله‌ای از مفاهیم گوناگون با تفاوتهای بسیار جزئی آنها را احاطه کند.

به این ترتیب، نه تنها کاربرد کلمه به طور ذاتی انعطاف‌پذیر است، بلکه ذهنی که آن را ثبت می‌کند یا به کار می‌برد، می‌تواند به واسطهٔ تجربه‌های گذشته یا تصورات خود، مفهوم آن را بامفاهیم دیگر پیوند دهد.

به همین دلیل، توضیحات درسی یک متن حتی موجب آشنایی نویسندهٔ آن با موارد بسیاری می‌شود که خود هرگز به آنها نیندیشیده است.

به شیوه‌ای مشابه، زبان دیپلماتها به گونه‌ای است که پیامهای مربوطه در لفافه بیان می‌شود تا موضعگیریهای بسیار جدی خللی در ظواهر و عرفهای موجود ایجاد نکند.

حتی اگر بتوان زبان را به عنوان یک موجود مادی و «عینی» در نظر گرفت، یعنی فقط مجموعه‌ای از جمله‌ها و، در نتیجه، مجموعه‌ای از کلمات و حروف با تعاریف دقیق علمی، باز هم برای همگان قابل درک است که کار «ذهن» بر روی این مجموعه اهمیت بسیار دارد.

---

۱. یعنی «دریافتن آنچه نوشته نشده است».

2. cela se tient

3. cela tient debout

مغز انسان از کاملترین کامپیوترها پیشرفته‌تر است، و دلیل آن هم ارزشهای چندجانبهٔ آن است: گرچه مغز انسان در انجام محاسبات به اندازهٔ کامپیوتر مستعد نیست، در مقابل در زمینهٔ اطلاعات بسیار متنوعی مانند درک شکلها، بوها، رنگها، و حتی مفهوم یک لبخند دارای توانایی فراوان است.

بنابراین، جای تعجب نیست اندامی که کمال فوق‌العاده‌ای دارد، بتواند مفهوم سکوت را به اندازهٔ مفهوم کلمات بروشنی درک کند. این مسئله معمولاً در مورد افراد بسیار نزدیک و صمیمی صدق می‌کند، نزد چنین افرادی یک نگاه یا یک اخم به اندازهٔ یک گفت‌وگوی طولانی، مفهوم روشنی دارد.

بواقع، فقط می‌توانیم نزدیکان خود را بخوبی درک کنیم و چنین درکی به همان اندازه که کار زبان است، کار دل نیز هست.

این فهمیدن دیگران به واسطهٔ دل، و از طریق حرکات، فریادها، و تغییرات آهنگ صدا که گاه به اهمیت آن کمتر توجه شده، نشان می‌دهد که در دورانهای اولیهٔ زندگی بشر، احتمالاً گروههای انسانی بدون زبان قادر به ادامهٔ حیات بوده‌اند. از سوی دیگر، همهٔ ما این تجربه را در خارج از کشور خود داشته‌ایم که بیان مطالب اصلی بدون شناخت حتی یک کلمه از زبان مردم آن کشور بیگانه امکانپذیر است: حرکات نیز مانند کلمات می‌توانند دارای مفهوم قراردادی باشند: سه انگشت روی دهان به مفهوم خوردن، و انگشت شست به مفهوم نوشیدن است ...

با این حال، مفهوم هر کلمه با اینکه قراردادی است، می‌تواند به طوری گسترش یابد که هر کس محتوای کلمه را بسته به حساسیت خود تفسیر کند، این مسئله بویژه در زبان شاعرانه صدق می‌کند.

بجز آنجا که نظرهای عقلانی صرف بیان می‌شود، درک مفهوم دقیق گفتار به خودی خود هدف نیست. پیامی که انتقال آن تا حدودی با ابهام همراه باشد، غنا وارزش بیشتری می‌یابد:

- ریاضیات جدید بر مفاهیمی استوار است که محتوای آنها دقت چندانی ندارد، به این ترتیب، استدلالات ارائه شده کلی و بسیار پربار است.
- زبان چینی، برخلاف زبان فرانسوی، به هر قیمتی خواستار دقت نیست، بلکه روش آن براساس تداعی معانی‌است که علاوه بر ارزش شعری، امکان رشد فکری را نیز فراهم می‌کند.

۱

● بدون توجه به اصل ابهام هایزنبرگ[1] (تعیین موقعیت و سرعت یک ذره به طور همزمان امکانپذیر نیست)، باز هم می‌توان گفت که هیچ زبان یا خطی تمام صفات مثبت را ندارد: اگر کاملاً دقیق و مشخص باشد، در عوض خشک و کم‌بار است و اختصار کمتری دارد، اگر مختصر باشد، نامشخص است و راه را برای ایجاد تصورات مختلف هموار می‌کند.

همچنانکه می‌توان تندنویسی کرد و مطلبی را به صورت تلگرافی نوشت ، اما در مقابل امکان بروز اشتباهاتی در برداشت از آن وجود دارد؛ خط عربی که واکه‌ها در آن نامشخص است، از نظر تلفظ با تفاوتهای لهجه‌ای بخوبی منطبق می‌شود.

زبان چینی نمونه‌ای بارز از زبانی است که شیوهٔ درک آن تفاوت بسیار با شیوه‌های ما دارد، اما با این حال، امکان دستیابی به اوج فضای زندگی روشنفکرانه را نیز عملی می‌سازد.

در جمله‌های زبان چینی اغلب به کلمات بسیار کلی اکتفا می‌شود که خواننده براساس میل خود آن را تفسیر می‌کند؛ و فقط در صورت لزوم مفهوم کلمات مشخص می‌شود.

به عنوان مثال علامت، *shu* برحسب عبارت می‌تواند به این کلمات فرانسوی ترجمه شود: "*étendre*"[2]، "*déployer*"[3]، "*s'étirer*"[4]، "*s'étaler*"[5]، "*s'allonger*"[6]. این کلمات کمابیش مترادف تفاوتهای ناچیزی دارند که همیشه نیازی به تصریح آنها نیست.

به این ترتیب، روند «درک» زبان روند پیچیده‌ای است که احاطه بر آن بسیار دشوار است.

خوشبختانه سهم مکاشفه و دریافت غیرعقلانی در روند «درک» بسیار اهمیت دارد و به طور گسترده نامفهوم بودن زبان را جبران می‌کند. به این ترتیب، ابهام نسبی زبان انگلیسی در مقایسه با زبانهای فرانسوی و آلمانی هیچ‌کس را از نوشتن قراردادهایی به این زبان مانع نمی‌شود.

امروزه، اطلاعات ما در حدی است که می‌توان گفت ذهن به واسطه نیروی مکاشفهٔ خود، از حدود مختص هر زبان تجاوز می‌کند. به این ترتیب، هیچ یک از زبانهای دنیا نسبت به دیگر زبانها برتر نیست؛ تفاوتهای موجود بین زبانها به کیفیت ذاتی آنها مربوط نمی‌شود، بلکه مسئلهٔ اصلی نفوذ فرهنگی زبانها است. فرهنگ نیز به طور گسترده‌ای وابسته به اهمیت تعداد گویشوران هر زبان و قدرت سیاسی و اقتصادی آنها است.

---

1. Heisenberg

۲. گستردن ۳. باز کردن ۴. باز شدن

۵. گسترده شدن ۶. دنباله یافتن و دراز شدن

۲

آدمی در برابر زبانهای خارجی

اظهار نظر در مورد مسائل زبانی براساس تجربیات شخصی بسیار طبیعی است. با وجود این، موقعیت فرانسویان از این نظر استثنا شمرده می‌شود، زیرا همهٔ آنها با زبان ملی خود آشنایی دارند و زبان فرانسوی نیز از درخشش بین‌المللی گسترده‌ای برخوردار است.

در نتیجه، فرانسویان نیاز چندانی به یادگیری زبانهای خارجی ندارند و در صورت آشنایی با این گونه زبانها، معمولاً استفاده چندانی از آنها نمی‌کنند.

در مقابل، یک افریقایی جوان که دوران ابتدایی را به زبان فرانسوی آموزش می‌بیند، ممکن است والدینی داشته باشد که حتی یک کلمه از این زبان ندانند و همکلاسانی که زبان مادری آنها متفاوت باشد.

در حد فاصل دو وضعیت فوق، بسیاری از ملتها در شرایطی قرار دارند که امکان گویش به چندین زبان برای آنها وجود دارد (بلژیک، سویس، و ...). بنابراین، رفتار انسان در برابر زبانهای خارجی که با آنها در تماس است، در خور تعمق خواهد بود.

* * *

هر انسانی به زبان مادری خود وابسته است، این مانند وابستگی کارگر به ابزاری است که همیشه از آن استفاده می‌کند.

ترک زبان مادری به نفع یک زبان برتر بسیار دشوار به نظر می‌رسد.

با این حال، موارد دگرگونیهای عمیق زبانی نادر نیست. بدون تردید، افراطی‌ترین

مورد به کامازین‌ها[1] مربوط می‌شود که ساکن منطقهٔ کراسنویارسک[2] سیبری هستند و طی ۵۰ سال، سه بار زبان خود را تغییر داده‌اند: زبان اولیهٔ آنها ساموئیدی بوده و از سال ۱۸۴۰ شروع به گفتار با زبان ترکی کرده‌اند، به طوری که ۲۰ سال بعد، ترکی تنها زبان آنها به شمار می‌رفت، اما از سال ۱۸۹۰ زبان ترکی به نفع زبان روسی کنار گذاشته شد.

زبانهای متعلق به درخشانترین فرهنگهای عهد باستان، از جمله مصری، فنیقی، اتروسکی، و حِتّی[3] همگی ناپدید شده‌اند. زبان لاتینی نیز که کلیسای کاتولیک کاربرد آن را کنار گذاشت، امروزه یک زبان کاملاً مرده شمرده می‌شود.

با این حال، زبانهای مزبور دست‌کم ارزشی برابر با زبانهای جانشین خود داشته‌اند، پس چرا متروک شده‌اند؟

دلیل این مسئله فقط نفع مادی در تکلم به زبان مفیدتری است که معمولاً زبان فاتح پس از جنگ است.

در فرانسه زمان اشغال آلمانی‌ها از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴، تعداد جوانان فرانسوی که زبان آلمانی را به عنوان زبان زنده انتخاب کردند، فوق‌العاده افزایش یافت: والدین ناگهان دریافتند که زبان آلمانی در آیندهٔ فرزندان آنها اهمیتی بسیار دارد. بنابراین، می‌توان تصور کرد که حضور یک زبان فاتح طی چندین نسل، بخصوص در مورد تمدنی که عملاً فاقد مراکز آموزشی است، تا چه اندازه به همگونی زبانی می‌انجامد. زبان قوم شکست‌خورده در آغاز به محیط خانوادگی، پس از آن به طبقاتی که بیشتر سنتگرا هستند، مانند کلیساها، محدود و سپس محکوم به فنا می‌شود: این پدیده در مصر مشاهده شد. در این کشور پس از ده قرن نفوذ زبان عربی، آثاری از زبان قبطی بر جای نمانده است بجز چند کتاب مذهبی، در حالی که تعداد قبطیهای مصر مسلماً بیش از ۱۰٪ جمعیت است.

البته طی این تاریخ طولانی، زبان فاتح نیز بحدی متحوّل شده که در اکثر موارد دیگر قابل شناسایی نیست: این مسئله در مورد زبان لاتینی در سرزمین گل نیز صدق می‌کند و دلیل آن هم دقیقاً زوال قدرت روم بوده است.

به عبارت دیگر، ظاهراً به رغم وابستگی افراد به زبان مادری، پدر و مادر همواره

1. Kamasin 2. Krasnoïarsk

۳. hittites ، قومی قدیم که در هزارهٔ دوم قبل از میلاد بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه فرمانروایی داشته‌اند.

برای موفقیت فرزندان خود، آنها را در یادگیری زبان قوی‌تر آزاد می‌گذارند و حتی مشوّق آنها در این امر می‌شوند. زمانی که چنین رفتاری تقریباً عمومیت یافت، نسل فرزندانی که با دوزبانگی نسبی خو گرفته باشد، خواه‌ناخواه زبان اصلی خود را زیر تأثیر این زبان خارجی خواهد یافت. هرگاه فشار زبان قوی‌تر به واسطهٔ نفع اجتماعی آن، طی دوره‌ای طولانی ادامه یابد، حرکت نامحسوسی به سوی یک زبان آمیخته و سپس، بدتر از آن، ترک زبان اصلی به وقوع خواهد پیوست.

این پدیدهٔ دوجانبهٔ وابستگی به زبان مادری و تمایل به موفقیت فرزندان و، در نتیجه، آزادگذاشتن آنها در تطابق با تغییرات دنیا، آنچه را که از جهشهای زبانی در زمان و مکان قابل رؤیت است، بخوبی توجیه می‌کند.

به این ترتیب، واضح است که درخشانترین دوره‌های شکوفایی زبان فرانسوی هنگامی است که فرانسه پرجمعیت‌ترین و ، از نظر سیاسی، قدرتمندترین کشور اروپا شمرده می‌شد بویژه در اواخر قرن هفدهم، یعنی پایان حکومت امپراتوری اول.

حماسهٔ استعمار نیز، که در جریان آن فرانسه در موضع قدرت به سر می‌برد، به نفع زبان فرانسوی انجامید.

در مقابل، تلاش در جهت ابداع زبانهای جهانی، مانند اسپرانتو، محکوم به شکست است، زیرا چنین زبانی تکیه‌گاه هیچ قدرت جمعیت‌شناختی، اقتصادی، و یا سیاسی نیست.[1]

در واقع، اکنون نیز مانند گذشته، مشاهده می‌شود که والدین مشوّق فرزندان خود در یادگیری زبان خارجی مفید هستند. مسئله اصلی امکان ارتباط فرزند با کسی است که قدرت را در دست دارد؛ در دنیای کنونی، قدرت اقتصادی مورد توجه است. بنابراین، زبان سودمند در ابتدا زبان تاجران و صنعتگران، یعنی در دنیای غرب، زبان انگلیسی است.

---

۱. در واقع، جهانی بودن این گونه زبانها فقط به بلندپروازی آنها مربوط می‌شود: از نظر دستور، آنها الزاماً به یکی از گروههای زبانی وابسته‌اند؛ که در مورد زبان اسپرانتو، گروه هندواروپایی است، و معلوم نیست چرا ژاپنی‌ها و چینی‌ها در تلاش برقراری ارتباط متقابل با چنین زبانی بوده‌اند، در حالی که علائم اندیشه‌نگار امکان حداقل ارتباط با خط را فراهم کرده است.

در این مورد، ابداع خطی جهانی براساس اندیشه‌نگاری هنوز هم مورد توجه است. طرح مقدماتی ژان افل (Jean Effel) که در سال ۱۹۶۸ توسط میشل لوژون (Michel Lejeune)، عضو انستیتوی فرانسه (Institut de France)، و لویی بازن (Louis Bazin)، از مدرسهٔ زبانهای شرقی، ارائه شد، بسیار منطقی و جذاب به نظر می‌رسد. ــ ن.

چنین وضعیتی عمومیت ندارد. در کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی، شاید زبان روسی مدنظر باشد. در کشورهای استعمارزده، اغلب زبان استعمارگر به عنوان «سودمند»ترین زبان برای یادگیری است. در بسیاری از موارد، زبان رسمی کشور زبان مفید است و امکان هیچ‌گونه انتخابی وجود ندارد: به عنوان مثال، یکی فرد سنگالی که به زبان ولوف حرف می‌زند، قبل از یادگیری انگلیسی، ناچار به یادگیری زبان فرانسوی به عنوان زبان رسمی است. بنابراین، ملاحظه کنید کودکانی که زبان مادری آنها با زبان رسمی کشور تفاوت دارد، با چه مشکلات فوق‌العاده‌ای روبه‌رو هستند.

با این حال، ما در سپیده‌دم سده‌ای هستیم که امید می‌رود به واسطهٔ افزایش گستردهٔ امکانات، فرهنگ عمومیت یابد. در آن صورت، می‌توان برخی از زبانها را فقط به سبب بهرهٔ فرهنگی آنها مورد مطالعه قرار دارد.

هر چند تعداد زبانهایی که دارای ادبیات هستند فقط به دهها مورد محدود می‌شود، دیگر زبانها دارای ارزش فرهنگی، زبانشناختی، و قومشناختی هستند. بنابراین، ممکن است انتخاب بین این همه زبان با توجه به معیارهای «سودمندی» انجام شود، به این دلیل که قدرت اقتصادی موجب رشد ادبیات است.

با وجود این، انتخاب هر زبانی برای یادگیری، که ناشی از آزادی شخصی است، مانند همین آزادی جنبهٔ تجملی دارد. در بسیاری از موارد، سیاستهای زبانی حکومتها فشار می‌آورد. در این مورد بعداً صحبت خواهیم کرد. اما در اینجا لازم است آخرین نگاه را به گذشته بیندازیم.

۳

چند معمای بزرگ
در مورد گذشتهٔ زبانها

پیگیری مسیر زبانشناسی در قرون گذشته بسختی ممکن است. دسترسی زبانشناسان به ماقبل تاریخ ناممکن است، زیرا پیدایش تاریخ دقیقاً ناشی از ابداع خط است و بدون خط، اثبات وجود آثاری مطمئن از افکار نیاکان ما امکانپذیر نبود.

گاه خاطرات قومی یا افسانه‌های نقّالان و داستانسرایان شامل روایتی شفاهی است که، بویژه در مورد مهاجرت اقوام، راهنمای علم زبانشناسی است.

هیچ یک از موارد فوق قادر به تعیین «باستانشناسی زبانها» نیست و هیچ‌کس نخواهد دانست که زبانهای ناپدید شدهٔ فاقد خط چگونه تکلّم می‌شده‌اند.

آن دسته از زبانهای عهد باستان نیز که آثاری نوشتاری از آنها باقی مانده، اما به عنوان زبانهای گفتاری دوام نیافته‌اند، وضع بهتری ندارند. در اینجا فقط به دو مورد از این گونه زبانها اشاره می‌کنیم، یکی زبان اتروسکی، و دیگری زبان تمدن موهنجو دارو[1] که ساکن درّهٔ ایندوس[2] بوده‌اند. حتی اگر متون فراوانی از زبانهای مزبور دردست باشد، به هیچ وجه شامل آثار ادبی نیست، بلکه بیشتر آنها کتیبه‌های بسیار تکراری مربوط به مردگان است که اسامی خاص در آنها ذکر شده است. بنابراین، مقایسهٔ آنها با تنوع متون در زبانی

---

۱. Mohendjo-Daro ، یکی از مراکز مهم باستانی واقع در جنوب غربی پاکستان، نزدیک رودسند که آثار بازیافته در آنجا حاکی از وجود تمدنی بسیار درخشان و قدیمی در این منطقه است. فرهنگ و تمدن موجود در این ناحیه شباهت بسیار به تمدن سومری دارد و از نظر قدمت نیز همزمان با آن است (هزارهٔ سوم پیش از میلاد). (نقل از فرهنگ معین).

۲. Indus، یا سند. عمده‌ترین رود پاکستان غربی است.

مانند مصری کهن امکانپذیر نیست. در چنین شرایطی، کار زبانشناسان بسیار دشوار است. با این حال، آنها موفق به شناسایی موارد بسیاری در زمینهٔ دستور یا واژگان می‌شوند که به ساخت فرضهای منطقی در اثبات خویشاوندی این‌گونه زبانها با گروههای شناخته شده کمک می‌کند یا، برعکس، این خویشاوندی رد می‌شود.

با وجود این، تعداد زبانهایی که چنین آثار مکتوبی از آنها باقی مانده، اما امروزه ناپدید شده‌اند، نسبتاً محدود است و فقط به دهها مورد می‌رسد. این تعداد تنها اقلیت ناچیزی از زبانهای گفتاری دورهٔ مذکور، یعنی حوالی پایان دومین هزارهٔ پیش از میلاد، را دربرمی‌گیرد. البته برقبل از این دوره تیرگی کامل حکمفرماست.

در دوره‌های بسیار نزدیکتر، تفحص در مورد گذشتهٔ زبانهای غیرنوشتاری مانند اکثر زبانهای افریقایی، بومی امریکا، و اقیانوسیه با مشکلات مشابهی روبه‌روست. فقط به کمک قوانینی که زبانشناسان با مشاهدهٔ تحوّل زبانهای نوشتاریِ شناخته شده وضع کرده‌اند می‌توان تغییرات واژگان یا تغییرات آوایی را تا حدودی روشن ساخت.

در مورد زبان یونانی، که از این نظر بهترین مورد محسوب می‌شود، تنها یک دورهٔ سه هزار ساله قابل بررسی است. در مورد زبان چینی، متأسفانه به دلیل آنکه خط اندیشه‌نگار آن نمایشگر تغییرات مربوط به تلفظ نیست، امکان چنین مطالعاتی وجود ندارد.

تجربه‌ای که از بهترین نمونه‌ها حاصل می‌شود، تصور چگونگی تفکیک زبانهای خویشاوند از زبان فرضیِ واحد و برعکس، بازسازی این زبان فرضی را امکانپذیر می‌سازد. به این ترتیب، برخی از زبانشناسان یک زبان هندواروپایی اولیه را مطرح می‌کنند. چنین اقدامی از نظر ذهنی بسیار جالب است، اما با وجود چشمگیر بودن طرح مزبور، توجه دقیق به حدود آن دارای اهمیت است.

در صورت فقدان چنین تفکر انتقادی، امکان بروز تصورات بسیار غلط در مورد تحوّل زبانها وجود دارد. اگر هزاران سال پیش، زبانهای هندواروپایی به یک ریشهٔ واحد محدود می‌شدند، به همین ترتیب می‌توان تصور کرد که در همان زمان یا زمان دیگر، ۶۰۰ زبان بانتو و ۲۰۰ زبان بومی استرالیا نیز هنوز انشعاب نیافته بودند و به یک زبان اولیه محدود می‌شدند.

باری، از همان صفحات اولیهٔ این کتاب مشاهده کردیم که براساس همهٔ ظواهر، درگذشته تعداد زبانها بیشتر از زمان حال بوده است. این تضاد آشکار چگونه قابل توجیه است؟

به یک مقایسه بپردازیم: در نظر بگیریم که زبانشناسان مریخی به تحلیل زبان کرئول متعلق به جزایر آنتیل بپردازند، بدون اینکه از تاریخ بردگی اطلاعی داشته باشند. مطمئناً آنها نقاط مشترک بسیاری با زبانهای هندواروپایی مانند فرانسوی، انگلیسی، و اسپانیایی می‌یابند و، در نتیجه، زبان کرئول مورد نظر را در این گروه طبقه‌بندی می‌کنند. با این حال، همان گونه که دیدیم، با آنکه تقریباً کل واژگان این زبان کرئول اروپایی است از نظر آواشناسی و ساختار یک زبان افریقایی شمرده می‌شود.

در مجموع، گسترش زبانها با نابودی دیگر زبانهای موجود انجام می‌گیرد و تا مدتی آثار معدود زبانهای قبلی در واژگان، دستور، و آواشناسی باقی می‌ماند. اما در مقابل، اگر در جریان زمان به عقب برگردیم، زبانهای متعددی که برافتاده‌اند، مانند تخته‌سنگها به هنگام فروکشندآب، بار دیگر نمایان می‌شوند.

به عبارت دیگر، تعداد نسبتاً ناچیز گروههای زبانی که امروزه وجود دارد، بیانگر این مطلب است که موارد گسترش فرهنگی در گذشته به ضرر زبانهایی تمام شده که به طور کامل ناپدید شده‌اند و تعداد آنها مطمئناً بسیار زیاد بوده است.

پس از ذکر جزئیات فوق، تعمق در برخی موارد تاریخ زبانها جالب توجه به نظر می‌رسد. فایدهٔ چنین کاری دست کم رشد قوهٔ تخیل است. تنها هدف از این بحث، درک وسعت ناآگاهیهای ماست.

دربارهٔ زبانهای موندایی چه باید گفت؟

قبل از طرح چنین سؤالی، شاید ذکر موقعیت و چگونگی زبانهای فوق خالی از فایده نباشد.

زبانهای موندایی که بیش از ۵ میلیون گویشور در قلب شبه جزیرهٔ هند، بویژه ایالت آندراپرادش، دارند متعلق به اقوام بدوی منزوی در میان گویشوران زبانهای هندواروپایی و دراویدی هستند.

مهمترین زبان این گروه، سانتالی با بیش از ۳ میلیون گویشور است. از لحاظ زبانشناختی، زبانهای موندایی چه در زمینه واژگان و چه در زمینهٔ دستور فاقد هر گونه وجه مشترکی با دو گروه عمدهٔ زبانی هند هستند. ویژگی مشترک زبانهای موندایی و زبانهای اندونزیایی، وجود میانوندها به علاوهٔ تعداد زیاد پیشوندها و پسوندهاست. اقوام بومی جزایر نیکوبار در خلیج بنگال نیز به یک زبان موندایی حرف می‌زنند که

نزدیک به زبان مونو است، زبان مونو در جنوب برمه، حوالی شهر مرگوی[1] و مناطق مجاور تایلند به کار می‌رود.

زبان مونو نیز خویشاوند آشکار خمری، زبان کشور کامبوج، است. و بالاخره برخی از قبایل کوهنشین جنوب ویتنام به زبانهای گروه خمری حرف می‌زنند. این مورد به عنوان مثال دربارهٔ زبان باهنار[2] صدق می‌کند.

البته تشابهات زبان خمری با زبانهای موندایی در نظر اول مشخص نیست. اما این مسئله جای تعجب ندارد، زیرا هیچ‌گونه ارتباط احتمالی بین گویشوران زبانهای مزبور در تاریخ دیده نمی‌شود. با این حال، به دلیل استمرار ویژگیهای متعدد زبانشناختی، به احتمال قوی نوعی خویشاوندی وجود دارد که به زمانهای دور مربوط می‌شود.

حتی در واژگان نیز آثاری از این خویشاوندی دیده می‌شود. طبق معمول، در این زمینه، نام اعداد ۱ تا ۴ معیار بسیار مشخصی است: «یک» در زبان سانتالی *mit* است که تفاوت زیادی با معادل آن در زبان خمری دارد : *muoy*؛ اما زبان ویتنامی، که یکی از دستگاههای شمار خود را در زمانهای گذشته از خمری وام گرفته، از *mot* استفاده می‌کند.

«دو» و «سه» در زبان سانتالی بترتیب *bar* و *pe* است که شباهت زیاد با *pir* و *bei* در زبان خمری دارد، اما بویژه شباهت فراوانی با معادل اعداد مزبور در زبان باهنار مشاهده می‌شود که ۲۵۰۰ کیلومتر با قلمرو زبان سانتالی فاصله دارد: *bar* و *pen*.

«چهار» در زبان سانتالی *pon*، در زبان خمری *buon*، و در زبان ویتنامی *bon* است. ...

در این صورت، آیا قوم بزرگی در دو سوی خلیج بنگال می‌زیسته که به یک زبان سخن می‌گفته است؟ یا مونو ـ خمری‌ها مهاجران هندی هستند که توسط دراویدی‌ها و هندواروپایی‌ها رانده شده‌اند؟ طرح هر فرضیه‌ای امکانپذیر است، زیرا در این مورد اولین اطلاعات قطعی به تاریخ درخشان خمرها از قرن هفتم میلادی، یعنی مدتها پس از زمان فرضیه‌های فوق، مربوط می‌شود.

با این حال، امروزه حرکتهای فرهنگی این منطقه هنگام پیدایش تاریخ نوشتاری بسیار ناشناخته است و شاید برای همیشه نیز چنین باقی بماند: همان‌گونه که ملاحظه کردیم، براساس همهٔ ظواهر، ته‌مایه‌ای از زبانهای نزدیک به مالایایی در ژاپنی وجود دارد؛

1. mergui
2. bahnar

خاستگاه پولینزیایی‌ها نیز همین بخش از آسیای جنوب شرقی بوده است و آنان در حدود قرن دهم میلادی از این منطقه شروع به مهاجرت کرده‌اند. چه عواملی موجب روی آوردن اقوام ساکن این مناطق به سوی دریا و تمایل برخی از آنها به سوی ژاپن و برخی دیگر به سوی جزایر پولینزی شده است؟ تاریخ دقیق این مهاجرتها چه زمانی بوده است؟ زبانشناسی تنها تجربهٔ ناچیزی به پژوهشهای قومشناسی (برای مقایسهٔ فرهنگها)، و مردمشناسی (برای مقایسه تیپهای انسانی) و تاریخ (در صورت آگاهی از آن) می‌افزاید.

اما آسیا تنها قاره‌ای نیست که چنین معماهایی دارد.

مصریان باستان به کجا رفته‌اند؟

هیچکس در پی انکار این نیست که نوادگان آنها امروزه در مصر ــ نه تنها در جامعهٔ بزرگ قبطی‌ها بلکه در بین جمعیت مسلمانِ کم و بیش عرب شده نیز ــ یافت می‌شوند.

بااین حال، شکل ظاهری مصریان باستان، براساس نقاشیهای قدیمی، در جامعهٔ کنونی مصر مشاهده نمی‌شود. امروزه، به طرز عجیبی اقوام بسیار دور از نیل سُفلا یادآور چهره، نیمرخ، و رنگ پوست مصریان باستان هستند: اقوام پل، حبشی، و توتسی بیانگر نوعی خویشاوندی عجیب هستند که بررسی آن جالب توجه خواهد بود. آیا مطالعهٔ زبانها می‌تواند در این زمینه مؤثر واقع شود؟

توتسی‌ها که قومی بسیار زیبا و دارای قامت و اندام کشیده، و خطوط چهرهٔ بسیار ظریفی هستند و در منطقهٔ سرچشمهٔ رود نیل، یعنی رواندا، اوروندی، و کیوو[1] زندگی می‌کنند، مانند اقوام کاملاً سیاهی که با آنها در این منطقه همزیستی دارند و آمیختگی نژادی آنها اکنون نیز مشاهده می‌شود، فقط به یک زبان بانتو، یعنی کیروندی کینا ـ رواندایی، حرف می‌زنند.

این مسئله که دو قوم بسیار متفاوت مانند توتسی و هوتو به یک زبان حرف می‌زنند، براساس تمام ظواهر به این مفهوم است که یکی از آنها زبان دیگری را وام گرفته است. از آنجا که زبانهای مجاور مانند لوگاندایی و بسیاری از زبانهای دیگر همگی از گروه بانتو و مورد استفادهٔ اقوام سیاهند، واضح است که توتسی‌ها یک زبان بانتو را پذیرفته‌اند؛ با این

۱. Kivu ، نام دریاچه‌ای در سرزمین رواندا، اوروندی.

حال، این نکته هیچ اطلاعی از زبانهای پیشین آنها به دست نمی‌دهد.

پل قوم دیگری با شکل ظاهری «مصریان» است. پل‌ها چوپانانی هستند که در بخش عمده‌ای از ساحل غربی مشاهده می‌شوند. بر طبق روایاتِ این قوم، خاستگاه آنها در شرق است. براساس تمام اطلاعات جمع‌آوری شده، واقعی‌ترین فرضیه عبارت است از این که خاستگاه قوم پل درهٔ نیل بوده و آن را در دوره‌ای که صحرا هنوز برای گله‌های آنها مرتع داشته است، یعنی ظاهراً بیش از ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، ترک کرده‌اند.

بنابراین، گمان می‌رود که پل‌ها درهٔ نیل را، در صورتی که واقعاً خاستگاه آنها باشد، قبل از دورهٔ تاریخی و تشکیل سلسله‌ها ترک کرده‌اند. از سوی دیگر، برخوردهای سیاهان با مصر باستان که تاریخ گواه آن است، به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مربوط می‌شود.

طی فاصلهٔ طولانی بین کوچ فرضی پل‌ها از مصر و ورود آنها در عرصهٔ تاریخ، حوادث بسیاری رخ داده که تیرگی کامل بر آنها حکمفرماست.

در چنین شرایطی، آیا زبانشناسی قادر به ایجاد نوری، هر چند ضعیف، خواهد بود؟ اولین نکتهٔ کاملاً روشن، همان گونه که ذکر شد، خویشاوندی قدیمی بین پل و زبانهای افریقایی غرب آتلانتیک، مانند ولوف و سِرِر، است.

از سوی دیگر، دیدیم که زبان پل آشکارا زیر تأثیر زبانهای بانتو بوده است، در حالی که مناطق جغرافیایی زبانهای فوق مجاور یکدیگر نبوده‌اند.

آیا باید نتیجه گرفت که پل‌ها قبلاً با اقوام بانتو در منطقهٔ دیگری از افریقا در تماس بوده‌اند یا اینکه چنین تأثیری به واسطهٔ افریقاییان دیگر به وقوع پیوسته است؟ تاریخ زبانهای افریقایی تاکنون پاسخی به این سؤال نداده است.

یک مسئلهٔ دیگر زبانشناختی موجب طرح نظرهای ماجراجویانه‌ای خواهد بود؛ این مسئله به صفات اشاره مربوط می‌شود: ویژگی مشترک زبان ولوف با زبانهای سومالیایی، مصری کهن، و تامیل داشتن سه نوع صفت اشاره است، براساس اینکه شیء مورد نظر نزدیک، دور، یا شناخته شده، اما بدون تعیین محل ـ یعنی به طور کلی دور از نظر ـ باشد.

مسئلهٔ فوق و چند مسئلهٔ دیگر که وضوح کمتری دارند، این تصور را در برخی از زبانشناسان، از جمله دوشیزه هومبورژه[1] ایجاد کرده‌اند که زبانهای دراویدی و زبان مصری کهن وابسته به زبان تمدنهای ناپدید شدهٔ حوضهٔ سند در حدود چهارمین هزارهٔ

---

1. Mlle Homburger

قبل از میلاد بوده‌اند. به علاوه مدتها بعد، ورود آریایی‌ها احتمالاً دراویدی‌ها را به سوی جنوب هند رانده است؛ برخی از آنها احتمالاً در افریقا مستقر شده‌اند و آثار آنها در آغاز قرن میلادی در نزدیکی دریاچهٔ ویکتوریا[۱] مشاهده شده است ... اما چنین فرضیه‌ای فقط نتیجهٔ خیالپردازی است، با توجه به این که سه نوع صفت اشاره در زبانهای باسکی، کره‌ای، ژاپنی، و چند زبان استرالیایی نیز مشاهده می‌شود.

با این حال، وجود خویشاوندی دوری بین مصری کهن، زبانهای کوشی شاخ افریقا، و برخی دیگر از زبانهای افریقایی، مانند پل وهوسایی، به طور کلی منتفی نیست.

در مورد زبان هوسایی، دیدیم که برخی از ویژگیهای آن نشان نزدیکی‌اش به زبانهای سامی و حامی است. در مورد خاستگاه هوسایی‌ها نیز، درهٔ نیل مورد نظر است.

همچنین می‌توان از خویشاوندی فرضی بین بربرها با مصریان باستان گفت. همان‌گونه که دیدیم، از لحاظ زبانشناختی، شباهتهای موجود بین زبانهای بربری با زبانهای سامی بیش از زبانهای دیگر است.

این مطلب در مورد مصری کهن نیز که دارای برخی ویژگیهای مشترک با زبانهای سامی است صدق می‌کند: تقدم ریشه‌های سه حرفی، کاربرد *t* برای مؤنث، و محل قرار گرفتن فعل در اول جمله. این مسئله، با وجود ریشه‌های مشابه معدود مانند ریشهٔ فعل «نوشیدن» به هیچ وجه به مفهوم خویشاوندی زبانشناختی بربرها با مصریان باستان نیست.

با این حال، باوجود جالب بودن چنین فرضیه‌هایی، تنها به دلیل درخشان بودن تمدن مصر باستان، نباید به هر قیمتی زبانهای دیگر قاره را به شیوهٔ کم و بیش ساختگی به آن ارتباط دهیم. برعکس، شایان ذکر است که احتمال ساده‌تر بودن چشم‌انداز زبانی این دوره نسبت به عصر کنونی، بسیار ناچیز است.

* * *

ذکر مثالهایی از این دست بسیار ساده است: ملاحظه کردیم که در مورد خاستگاه زبانهای باسکی و بربری، فرضیه‌های متعددی وجود دارد.

مشکل زبان اتروسکی و بسیاری از زبانهای دیگر عهد باستان حل نشده است. برخی

---

۱. دریاچهٔ ویکتوریا بزرگترین دریاچهٔ قاره افریقا، واقع در شرق افریقای مرکزی، بین کشورهای اوگاندا، تانزانیا، وکنیا.

از زبانشناسان در مورد زبانهای بومی امریکای جنوبی، خاستگاه احتمالی پولینزیایی را مطرح می‌کنند.

در قوهٔ تخیل پژوهشگرانی که حسن نیت ویژگی اصلی آنهاست، اما فاقد صلاحیت زبانشناختی هستند، هیچ‌گونه محدودیتی نیست.

نویسندگانی به بررسی شباهتهای واژگانی بین زبانهای برتانیی و چینی، زبانهای آلزاسی و موسی (ولتای علیا) و حتی زبان یونانی از یک سو، و زبانهای مایایی یا ناهوآتل از سوی دیگر، پرداخته‌اند. در اکثر موارد، براساس تطابقات موجود، مثالهای متعددی استخراج می‌شود تا آنجا که مسئله به طرح یک فرضیه ختم گردد. به عنوان مثال *Louarn* برتانیی و *liang* چینی هر دو به معنای «روباه» هستند؛ *téo* و *tépé* بترتیب به معنای «خداوند» و «کوه» در زبان ناهوآتل به کار می‌رود که اولی مشابه معادل آن در زبان یونانی، و دومی مشابه معادل آن در زبان ترکی است.

همان طور که ملاحظه می‌کنید، تطابقات فوق به واژگان مربوط می‌شود و خصیصهٔ خود زبان، آواشناسی، و دستورمدنظر نیست.

برهمین اساس، یک قرن پیش تعلق زبان باسکی به گروه هندواروپایی به طور کامل رد نمی‌شد. برخی دیگر از نویسندگان نیز باحسن نیت سعی کرده‌اند پلی بین زبانهای اولیه تمدن بشری و زبانهای شناخته شده ایجاد کنند.

از این که نوزاد شیرمادر را می‌مکد و او را «مادر» *(maman)* یا به زبان عربی اُمّ می‌نامد، می‌توان نتیجه گرفت که حرف م برای نوزاد به طور طبیعی از تقلید صدای مک زدن حاصل شده است. در حالی که برای ۳۰۰۰ زبان، تنها حدود بیست همخوان بسیار متفاوت یافت می‌شود، از لحاظ آماری امکان زیادی وجود دارد که یک کلمهٔ فرضی در ۱۵۰ زبان دارای حرف مشترکی باشد. در نتیجه، برخی با شور و حرارت زیاد پافراتر نهاده و نوعی خویشاوندی بین این‌گونه زبانها قائل می‌شوند.

آنچه که تاکنون مشاهده شد، باید ما را از گرفتاری در دام چنین جذابیتهایی برحذر دارد؛ هرگونه یقینی در این زمینه گمراه کننده است.

● بین اولین زبانهای تمدن بشری، یعنی احتمالاً متعلق به حدود ۱۰۰۰۰۰ سال پیش، و قدیمیترین زبانهای شناخته‌شده، بحدی فاصله وجود دارد که ظاهراً طی آن دگرگونیهای عمیق و متعددی به وقوع پیوسته است، ولی ما هرگز اطلاعی از آنها به دست نخواهیم آورد.

● این مسئله که تعداد زبانهای گذشته بسیار بیشتر از زبانهای شناخته شده است، امکان بازسازی ساختگی آنها را از بین می‌برد.

در مورد گروه هندواروپایی، براساس زبانهای متعددِ دختر، سعی در بازسازی زبان مادر شده است. البته عکس آن، یعنی بازسازی زبانهای متعدد براساس نشانه‌های مبهم، غیرممکن است.

کشفیات جدید باستانشناسی و کشف رمز زبانهای سرشماری شده، اما ناشناخته، تنها قادر است بخش ناچیزی از پردهٔ تیره‌ای را که برگذشتهٔ ماسایه افکنده کنار زند.

۴

سیاستهای زبانی

سیاست زبانی حکومتها معمولاً بسیار محرمانه‌است. هنگامی که برخوردهای زبانشناختی مانند برخورد والونی‌ها و فلاندرها در بلژیک صورت می‌گیرد، برداشت نظاره‌گران خارجی از این ماجرا، فقط هرج و مرج‌طلبی و نزاع است.

با این حال، هر حکومتی دارای یک سیاست زبانی است که گاه مورد قبول همه شهروندان است و گاه با فشار تحمیل می‌شود، گاه دیرزمانی ثابت می‌ماند، و گاه در دگرگونیها غرقه می‌گردد.

هیچ حکومتی اقلیتها را بخوبی تحمل نمی‌کند؛ کمال مطلوب حکمرانان دوری از مخالفان افراطی است. این هدف طبق شیوهٔ حکومتهای دیکتاتوری با زور، و در حکومتهای دمکراتیک باتلاش برای جلب توافق همگان صورت می‌گیرد.

خطر افرادی که به واسطهٔ زبان خود، طرز فکر متفاوتی با حکومت وقت دارند، قابل درک است.

در حالی که همهٔ حکومتها در مورد چنین هدفهایی هماهنگی دارند، جای تعجب نیست که کمتر صدایی در اعلام این واقعیت بدیهی برمی‌خیزد که همهٔ زبانهای دنیا، با وجود تفاوتهایی، ارزش، اصالت، و قابلیت یکسانی در بیان افکار آدمی دارند ــ هر چند که همواره ظرافتهای معنایی آنها یکسان نباشد.

این غنا و این تنوع زبانهای دنیا را می‌توان با خود افراد مقایسه کرد که با وجود تفاوتها و برخورداری از استعدادهای خاص خود، ارزش یکسانی دارند.

در اینجا می‌کوشیم با ذکر چند نکتهٔ برجسته، تصویری از سیاستهای زبانی درگذشته و حال و در مکانهای مختلف به دست دهیم.

در فرانسه

سیاست اتحاد ملی که از آغاز حکومت سلطنتی اتخاذ شده است، همواره با سیاست «وحدت زبانی» همراه بوده که نسبت به زبانهای منطقه‌ای، انعطاف چندانی نداشته است.

● تا همین اواخر، یعنی قبل از جنگ دوم جهانی، جوانان برتانیی اگر در مدرسه به طور ناخودآگاه حتی یک کلمه برتانیی بر زبان می‌راندند، تنبیه می‌شدند.

● زبان باسکی فقط در محیطهای خانوادگی باقی مانده است و تنها وجود جامعهٔ باسکی بزرگتر در آن سوی کوههای پیرنه، باعث تشویق و دلگرمی گویشوران این زبان بوده است.

● زبان اوکسیتانی، که زیر فشارهای مشابهی قرار دارد، با وجود واکنشهای اخیر نتوانسته بخوبی زبانهای نامبرده مقاومت کند، زیرا این زبان که به فرانسوی نزدیکتر از دو زبان دیگر است، براحتی همگونسازی شده است.

● ملاحظات مشابهی در مورد زبانهای کرسی و آلزاسی وجود دارد. این مسئله در مورد زبان کرئول جزایر آنتیل نیز صدق می‌کند که خواننده می‌باید در این زمینه به فصل مربوط به زبانهای پیجین و کرئول مراجعه کند.

در شرایطی که قرنها از مرکزیت شهر پاریس و یک قرن از تعلیمات عمومی اجباری می‌گذرد وجود زبانهای غیرفرانسوی در این کشور معجزه آساست.

گرایش جدید به گرامیداشت فرهنگهای منطقه‌ای، که امروزه چندان محسوس نیست، ظاهراً تأثیرات وسایل ارتباطی جدید را جبران نمی‌کند: اثر رادیو و تلویزیونی که تقریباً همه برنامه‌های آن فقط به زبان فرانسوی است، می‌تواند زبانهای معدود منطقه‌ای را که تاکنون در بطن خانواده‌ها ادامهٔ حیات یافته‌اند، نابود سازد.

کشور فرانسه، با وجود روحیهٔ مقاومتی که بدان نسبت می‌دهند، قبلاً زبان خود، یعنی گلوآ، را از دست داده تا با آمیختن آن با زبان لاتینی، زبان کرئول موفقی را به نام فرانسوی بسازد.

فرانسه که از قرنها پیش وحدت سیاسی خود را به دست آورده است، دیگر نیازی به اعمال فشار انقلابی نسبت به زبانهای منطقه‌ای خود که مزاحمت آنها بسیار ناچیز است، ندارد. سیاست تمرکززدایی و استقلال منطقه‌ای که به تازگی مورد توجه قرار گرفته، از نظر بررسی تأثیراتی که در این زمینه دربرخواهد داشت جالب توجه است.

اما فرانسه تحمیل زبان فرانسوی را به داخل مرزهای خود محدود نمی‌کند. جنبهٔ دیگر سیاست زبانی کشور فرانسه تمایل به توسعه‌طلبی است. هنگامی که صحبت از زبان فرانسوی در میان باشد، فرانسویان خود را در سال ۱۹۱۴ یافته شجاعانه سنگر می‌گیرند.

ما دیگر به افریقا مبلغان مذهبی اعزام نمی‌کنیم، اما گروههای تخصصی اعزامی، زبان ما رادر چهارگوشه جهان آموزش می‌دهند.

یقین و ایمان ما براین است که در صورت حمایت و نشر زبان فرانسوی، کشور ما یکی از بهترین موقعیتهای جهانی را به دست خواهد آورد. برای تضمین پیروزی در این جنگ مقدس فرانسوی‌زبانان، روحیهٔ مدافعان بدقت مورد توجه است. ما در مورد خالص بودن زبان خود و حفظ املای دقیق، از جمله افراطی‌ترین میهن‌پرستان شمرده می‌شویم. ما دارای فرهنگستان فرانسه، کمیته عالی، و انجمن‌های دفاع از زبان فرانسوی هستیم.

غریزهٔ شدیدی که موجب وابستگی درونی ما به زبانمان است، اهمیت بسیار دارد و در سراسر دنیا بی‌نظیر است.

در عین حال، چون فرانسویان معروف به بی‌اعتنایی فوق‌العاده‌ای نسبت به دیگر زبانها هستند، معلوم نیست وابستگی درونی ما به زبانمان ناشی از تحلیل بی‌طرفانهٔ مقام و نقش این زبان باشد.

با این همه، به نظر می‌رسد که این مسئله شرط اولیه و ضرور برای تأیید سیاستی تهاجمی، دست کم بسیار قدرتمند، باشد.

شاید بررسی اجمالی برخی از جنبه‌های سیاستهای زبانی در دیگر حکومتهای دنیا، نگرش ما را در معرض سنجش قرار دهد: آیا ما به تقدم و تأخر مسائل توجه می‌کنیم؟ آیا مقام زبان فرانسوی در دنیا، بیش از آنکه طبق اعتقاد ما «زمینه‌ساز» موقعیت سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی باشد، «نتیجهٔ» آن نیست؟

در افریقای سیاه

درکشورهایی که از نظر زبانی به گروههای بسیار کوچک تقسیم شده زبان نخبگان بر سر قدرت که در مراکز علمی کشورهای استعمارگر سابق پرورش یافته‌اند، به طور طبیعی زبان اروپایی است؛ زیرا زبان مشترک دیگری برای آنها وجود ندارد و مسائل فنی مربوط به کار آنها امروزه با هیچ یک از زبانهای محلی قابل انتقال نیست.

نخبگان کشورهای افریقایی برای آموزش نسل جوان، زبان اروپایی را که به راحتی به آن حرف می‌زنند ترجیح می‌دهند، زیرا این شیوه برای آنها امتیازات زیادی دربردارد: امکان بهره‌گیری از کمک فوق‌العاده‌ای که استادان اروپایی می‌توانند در همهٔ زمینه‌ها ارائه دهند، امکان استفاده از جزوات درسی با حداقل هزینه، و امتیازات دیگر.

اشکال واضح این شیوه تفوق یافتن طبقهٔ نخبگان است، زیرا این کار به نفع آن دسته از مردم خواهد بود که معمولاً با هموطنان خود، از قومیتهای مختلف، در ارتباط هستند. با این حال، نارسایی این شیوه در مورد دهقان جوانی صدق می‌کند که همیشه دهقان خواهد ماند و در عین حال باید همهٔ اطلاعات اولیهٔ دبستانی را کسب کند. آیا می‌توان تصور کرد که همهٔ درسهای دبستانی کشور فرانسه به زبان انگلیسی ارائه شود به این بهانه که زبان انگلیسی لازمهٔ تجارت جهانی است و فرانسوی را همه می‌دانند و همهٔ خانواده‌ها به آن حرف می‌زنند؟

بنابراین، آموزش پایه‌ای به زبان مادری کاملاً مطابق با عقل و منطق است، اما در عین حال با مشکلات عمده‌ای روبه‌رو خواهد شد.

در درجه اول، زبان مادری باید نوشتاری باشد. از حدود سی زبان افریقایی که بیش از یک میلیون نفر به آن حرف می‌زنند، تنها شش یا هفت زبان در حد عادی قابل نگارش است، به طوری که دست کم روزنامه‌ای به این زبانها منتشر می‌شود. برخی از زبانهای دیگر دارای نشریات مخفیانه‌ای هستند که توسط افراد بی‌باکی از فرهنگهای مختلف افریقایی به چاپ می‌رسد.

اگر زبانی فاقد یک رسانهٔ نوشتاری با انتشار نسبی باشد، املای آن بسیار متغیر باقی می‌ماند و شاید خوانندگان بخوبی قادر به درک آنچه می‌خوانند نباشند. برعکس، اگر دستگاه خطی بسیار مناسب با آواشناسی زبان مربوط ابداع شود سوادآموزی، که مستلزم آشنایی با دستگاه خط زبان محلی و دستگاه خط دیگری برای ارتباط بین‌المللی است، دچار پیچیدگی خواهد شد.[۱]

---

۱. در سنگال، نگارش زبان ولوف با الفبای لاتینی آغاز شده است. اما فقط زبانشناسان با مقررات آن آشنایی دارند. طبق مشاهدات شخصی من، یک فرد ولوف که با زبان خود به طور کامل آشنایی داشت و تحصیلات دانشگاهی را به زبان فرانسوی گذرانده بود، برای درک مطالب جزواتی که به ابتکار یک مؤسسهٔ فرانسوی ترویج کشاورزی به زبان ولوف ترجمه شده بود، به مشکلات فوق‌العاده‌ای برمی‌خورد. به عنوان مثال، براساس مقررات مزبور، نام خانوادگی Diop به شکل Joop نوشته می‌شود... ــ ن.

در چنین شرایطی، کشورهای افریقایی هر کدام سیاستهای بسیار متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. به نظر می‌رسد که کشورهایی مانند کامرون (۱۰۰ زبان در مقابل ۸ میلیون گویشور) و گابون (۴۰ زبان در مقابل ۶۰۰۰۰۰ گویشور) کاربرد انحصاری زبانهای اروپایی را برگزیده‌اند ودر آموزشگاههای ابتدایی فقط به آموزش این‌گونه زبانها مبادرت می‌کنند.

اما کشور تانزانیا که در حدود صد زبان بانتو به علاوهٔ چند زبان غیربانتو را دربر می‌گیرد، زبان سواحلی را، که کاربرد گسترده‌ای دارد، به عنوان زبان ملی انتخاب کرده است.

اکثر کشورهای دیگر افریقایی بین دو راه حل مزبور هنوز دچار تردید هستند. تقریباً همهٔ این کشورها یک زبان اروپایی را به عنوان زبان رسمی پذیرفته‌اند، اما در اندیشهٔ رونق بخشیدن به یک یا چند زبان افریقایی نیز هستند.

شاید بتوان توجه به زبانهای محلی را که برای پیشبرد توسعهٔ بشردوستانه ضرورت دارد، و دسترسی به علم و فن را که توسط زبانهای غربی قابل انتقال است، بخوبی با یکدیگر سازش داد.

چارهٔ کار این است که زبانهای محلی را به سوی یک زبان ساده شده که برای همگان قابل فهم باشد، سوق دهیم. چنین روشی که در اندونزی موفقیت‌آمیز بود، می‌تواند در بسیاری از مناطق افریقا آزمایش شود.

به عنوان مثال، وحدت زبانهای گروه «منده» امکان استفاده از یک زبان مشترک را فراهم خواهد آورد که ۶ میلیون نفر گویشور در مالی، سنگال، گینه، و ساحل عاج براحتی قادر به درک آن خواهند بود.

مشابه چنین روشی در کشور زئیر به اجرا در آمد و به منظور تجمع زبانها و لهجه‌های متعدد بانتو در کشور، چهار زبان بانتو به عنوان زبانهای ملی انتخاب شده است.

همان‌گونه که دیدیم، این راه حل در کشور تانزانیا نیز اجرا شد، زیرا در شرایطی که تقریباً همهٔ تانزانیایی‌ها با زبان سواحلی آشنایی دارند، ۹۰٪ آنان دو زبانه‌اند: آنها در محیط خانواده به یکی از ۱۱۴ زبان کشور حرف می‌زنند.

افریقای سیاه که حدود چهل کشور مستقل را در برمی‌گیرد، مسلماً از یک سیاست زبانی واحد تبعیت نخواهد کرد.

بدون توجه به راه‌حل انتخابی، بخش عمده‌ای از هزار زبان موجود در این قاره محکوم به فنا خواهد بود. اینکه تحوّل مزبور در چه شرایطی و به نفع چه زبانهایی انجام خواهد گرفت، یکی از مسائل عمدهٔ قرن بیست و یکم است.

در ماداگاسکار

وضع ماداگاسکار در اینجا جالب توجه است، زیرا نشان می‌دهد که در ساده‌ترین موارد نیز امکان بروز مشکلات غیرمنتظره وجود دارد.

امتیاز این کشور برخورداری از زبان واحد است. بنابراین، مالاگاسی زبان رسمی است که در تمام مدارس آموزش داده می‌شود و فرانسوی فقط یک زبان خارجی است که ترجیحاً در روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، در ماداگاسکار همواره تضاد قومی، اجتماعی و اقتصادی بین اقوام مرینا[1] که ساکن فلات هستند و اقوام ساحل‌نشین مانند ساکالاوا[2] وجود داشته است.

به استثنای دورهٔ کوتاهی که رئیس‌جمهور تسیرانانا،[3] از گروه ساحل‌نشینان، بر سر قدرت بود، مریناها که طبقهٔ سرمایه‌دار هووا[4] نیز از آنان است، همواره قدرت را در دست داشته‌اند.

مشاهده می‌شود که رهبران مرینایی فرزندان خود را به مدارس فرانسوی می‌فرستند؛ این مسئله موجب مخالفت اقوام ساحل‌نشین است، زیرا آنها فکر می‌کنند که فرزندانشان در صورت عدم تسلط به زبان فرانسوی دچار محرومیت خواهند شد.

به این ترتیب، در این شرایط عجیب، حکومتی با گرایشهای انقلابی، زبان استعمارگر را از تعلیمات عمومی حذف کرده است، اما برای حفظ قدرت، همین زبان را به فرزندان خود آموزش می‌دهد.

در اندونزی

هنگام بررسی افریقای سیاه، به راه حل کشور اندونزی اشاره شد. نتایج این تجربه جالب و موفق اکنون آشکار شده است.

در این کشور که در آن به دهها زبان گوناگون مانند فرانسوی، اسپانیایی، و ایتالیایی حرف می‌زنند، در آغاز قرن کنونی یک زبان میانجی ساده شده به نام اندونزیایی یا «باهاسا اندونزیا» پذیرفته شده که تنها زبان آموزشی و تنها زبانی است که دارای ادبیات نوشتاری است.

---

1. Mérina
2. Sakalava
3. Tsiranana
4. Hova

به این ترتیب، ما شاهد فرسایش تدریجی زبانهای بومی در این کشور هستیم: در واقع، زبان ملی دومین زبان ساده برای یادگیری است که بتدریج جانشین زبانهای محلی می‌شود.

موفقیت چنین اقدامی فقط به دلیل خویشاوندی نزدیک باهاسا با زبانهای منطقه‌ای و دستور بسیار سادهٔ آن بوده است.

با این حال، به منظور حفظ بی‌طرفی کامل، باید بگوییم که اندونزی در مقابل پاپواهای متعلق به سرزمینهای الحاقی ایریان باختری (بخش غربی گینهٔ نو) و ملانزیایی‌های تیمور[۱] (مُسْتَملِکهٔ سابق پرتغال) به طور یکسان به اعمال فشار زبانی می‌پردازد.

در کشورهای عربی

در حالی که زبان عربی به واسطهٔ مرجعیت قرآن، همواره از وحدت عمیقی برخوردار بوده است، تفاوتهای لهجه‌ای آن طی گذشت قرون برجسته‌تر شده است، بحدی که اکنون ارتباط زبانی میان افراد کم سواد به دشواری صورت می‌گیرد.

ظهور رادیو و کتب و مطبوعات پرتیراژ در ایجاد یک زبان عربی «جدید» مؤثر بوده است، این زبان که به عربی فصیح قرآن نزدیک است، کمی از آن ساده‌تر شده و با واژه‌های جدید علمی و فنی تکمیل شده است.

به این ترتیب، زبان عربی وحدت از دست رفته را باز می‌یابد، اما کشورهای عربی نسبت به اندونزی از شرایط مساعدتری برخوردارند، زیرا لهجه‌های عربی اخیراً به وجود آمده‌اند و وسعت تفاوتهای این لهجه‌ها با تفاوتهای میان زبانهای اندونزی برابری نمی‌کند.

عربی جدید با زبان کوئینی در یونان باستان که نقش زبان ارتباطی را بین لهجه‌های مختلف یونانی به عهده داشت، بخوبی قابل مقایسه است.

مشکل زبان بربری

از نظر زبانشناختی، زبان بربری در شرایطی مشابه زبان برتانیی به سر می‌برد، به این

---

۱. **Timor**، یکی از جزایر سوند که اکنون به اندونزی تعلق دارد.

مفهوم که امپریالیسم زبانی پشتیبانی‌شده به وسیلهٔ حکومتها، که در این مورد امپریالیسم زبان عربی است، زبان بربری را به مناطق روستایی محدود کرده است و در این مناطق زبان بربری به لهجه‌های مختلف تقسیم شده است. ادامهٔ حیات این زبان ظاهراً به واسطه وحدت زبانی مشابه آنچه که در برتانی به کمک *K.L.T.* انجام شد، امکانپذیر خواهد بود.

شایان ذکر است که املا و واژگان استانده توسط زبانشناسان برتانیی برای استفاده در آموزش ایجاد شده است.

با وجود این، زبان بربری باید با مشکل دیگری که شاید یک امتیاز برای آن محسوب شود، مقابله کند: به این عنوان که گویشوران این زبان در سرحدات حداقل چهار کشور مختلف، یعنی مراکش، الجزایر، مالی، و نیجر زندگی می‌کنند.

مشکل زبان ترکی از دید آنکارا و مسکو

شرایط زبانی اقوام ترک بسیار آموزنده است.

پس از اینکه اسلام ـ با داعیهٔ جاودانگی ـ سعی کرد با الحاق حدود نیمی از واژگان عربی به واژگان ترکی کشور ترکیه را عربی کند، مصطفی کمال آتاتورک با واکنش شدید خود، الفبای عربی را که اصولاً تطابقی با زبان ترکی نداشت، از آن جدا کرد. وی با همان تحکّم، رژیم غیرمذهبی، حمل کلاه کاسکت، الفبای لاتینی، و زبان ترکی را آنچنان که در زادگاهش، تراکیا[1]، به آن حرف می‌زدند، به عنوان زبان ملی، الزامی ساخت.

تحوّل مزبور با ساده‌سازی همهٔ موارد عجیب و غریبی که معمولاً طی تاریخ طولانی یک زبان به وجود می‌آید، همراه بود. این امر آموزش تودهٔ مردم را که برای تجدّد و نوسازی کشور ضرورت داشت آسان کرد.

طی این مدت، در دیگر کشورهایی که به زبان ترکی سخن می‌گفتند از چین و شوروی تا ایران، اقوام ترک‌زبان اقلیتهایی را تشکیل می‌دادند که تابع قدرت زبانی حکومتهای غیرترک بودند.

ایران که در مقابل زبان ترکی، رفتار یک شهری نسبت به روستایی را اعمال می‌کند، در برابر ۱۵٪ ترک زبان ـ یعنی بیش از ۵ میلیون نفر تبعهٔ خود ـ تنها سیاست

---

1. Thrace

تحقیرآمیزی داشته است. در این صورت، آموزش زبان فارسی نیز به آنها تحمیل شده است.

شوروی به دو دلیل نمی‌توانست این سیاست همگون‌سازی را در پیش بگیرد، یکی به دلیل مواجهه با مخالفتهای فراوان در جمهوریهایی که روسها در اقلیت هستند، و دیگر به دلیل ارائهٔ چهره‌ای از یک حکومت چند ملیتی که به فرهنگ اقلیت‌ها احترام می‌گذارد. دور از انصاف است اگر تلاش زبانشناسان شوروی را برای نجات یا حفظ تعداد فراوانی از زبانهای اقلیت متذکر نشویم. با وجود این، اهمیت اقوام ترک که تعداد افرادشان در شوروی به ۳۰ میلیون نفر می‌رسد، یک مشکل سیاسی شده است. حکومت علاقه‌مند به حفظ چنین تودهٔ یکپارچه‌ای نیست. قانون تفرقه بینداز و حکومت کن در مورد زبان ترکی نیز اجرا می‌شود. اگر واقعاً احترام به فرهنگ ترکی مدنظر بود، می‌بایست حفظ و گسترش روابط ترکها با کشور ترکیه آزاد می‌بود، یا در صورتی که به دلایل سیاسی، این مسئله به طور موقت امکانپذیر نبود، می‌بایست احساس تعلق ترک‌زبانان شوروی به یک جامعهٔ واحد تقویت می‌شد. بدیهی است که چنین هدفی مورد نظر نیست و برای حفظ ظاهر در عین تثبیت سلطهٔ فرهنگی زبان روسی، با تأکید بر استقلال لهجه‌های مختلفی که به مقام زبان ملی ارتقا یافته‌اند، و با تحمیل الفبای سیریلی، تودهٔ ترکهای شوروی به طور ساختگی از یکدیگر جدا شده است.

به این ترتیب، شوروی زبانهایی مانند آذربایجانی، قفقازی، قزاق، ترکمنی، ازبک، و قرقیزی آسیای مرکزی را از یکدیگر تفکیک می‌کند؛ بدون درنظر گرفتن زبانهای برون بومی غرب اورال، مانند باشقیری ...

در واقع، همهٔ زبانهای فوق لهجه‌های ترکی هستند و اگر یک ترک‌زبان در شوروی سیاست زبانی را برعهده داشت، مطمئناً مانند آتاتورک یکی از لهجه‌ها یا یک زبان ترکی مشترک را برکل جامعه تحمیل می‌کرد.

در چین

همان‌گونه که ملاحظه کردیم، اقلیتهای غیرچینی مشکلات عمده‌ای برای چین ایجاد نمی‌کنند، زیرا فقط ۵٪ از کل جمعیت را تشکیل می‌دهند. با این حال، موارد جالب توجهی نیز وجود دارد.

هنگامی که شوروی‌ها به پکن نزدیک بودند و سیاست رهبران چینی را هدایت

می‌کردند، برای آوانویسی زبان اقلیت چوانگ که نزدیک به تای است و در حدود ۱۰ میلیون گویشور در نزدیکی مرز ویتنام دارد، کاربرد الفبای ویژهٔ لاتینی را القا کردند؛ در این الفبا، یک حرف ویژه در آخر هجا برای تعیین نواختها قرار می‌گرفت.

تأیید استقلال قومی با این اهمیت، در نهایت می‌توانست موجب تضعیف چین شود که کشوری دوست، اما بحدی عظیم بود که اتخاذ چنین سیاست دوراندیشانه‌ای بی‌فایده به نظر نمی‌رسید.

چینی‌ها پس از خلع ید از شوروی‌ها، به خود آمدند و بسرعت الفبای لاتینی را از چوانگ‌ها پس گرفتند: امروزه، آنها تعلیمات ابتدایی را به زبان خود اما با آوانویسی علائم اندیشه‌نگار چینی، فرامی‌گیرند.

چینی‌ها در سرزمین خود اقلیتهایی را که تمدّن چینی را نپذیرفته‌اند تحمل نمی‌کنند، همان‌گونه که قبلاً منچوری‌ها را همگونسازی کردند و زبان آنها به نفع زبان چینی از بین رفت.

برعکس، در مناطق دوردست غربی که صحرانشینان ساکن آن هستند و برنج بسادگی نمی‌روید، زبان چینی در اقلیت است و اقلیتها را تحمل می‌کند. بویژه اینکه تعداد اقلیتها زیاد نیست و تنها در حدود ده میلیون گویشور را دربر می‌گیرد که فرهنگ آنها بسیار دور از فرهنگ چینی است و بنابراین، هیچ امید و نفعی در پذیرش تمدن چینی از سوی آنها وجود ندارد.

بنابراین، زبان چینی زبانهای تبّتی، اویغور، و مغولی را به همراه فرهنگها و خطّهای ویژهٔ آنها پذیرفته است.

جالب است بدانیم که ساکنان جمهوری خلق مغولستان که در داخل قلمرو شوروی واقع شده، زبان خود را با حروف سیریلی ــ یعنی الفبای روسی به علاوهٔ چند حرف ویژه ــ می‌نویسند، در حالی که مغول‌های چینی در آن سوی مرزها خط سنتی خود را حفظ کرده‌اند. آثار رئیس‌جمهور مائو که در پکن برای مغول‌ها انتشار می‌یابد، با دو چاپ مختلف، یعنی با دو سیستم خط مختلف، ارائه می‌شود: یکی برای مغولهای چینی و دیگری برای مغولهای جمهوری خلق مغولستان.

در امریکا

ملاحظه کردیم که چگونه تراکم بسیار اندک جمعیت بومیان امریکا موجب آسیب‌پذیری فراوان آنها در برابر استعمار اروپاییان شد. نابودی زبانهای بومی که از دو یا سه قرن پیش

آغاز شده، امروزه بسیار پیشرفت کرده است. در امریکای شمالی، به استثنای اسکیموها که غیرقابل دسترسی هستند و زبان ناواتلی، تقریباً همه چیز نابود شده است.

امریکاییها پس از نابودی آگاهانهٔ زبانهای محلی ــ از جمله زبانهای بومی یا هاواییایی ــ خود را از عقده رهانیدند و با حفظ نام مکانها در فرهنگهای نابود شده، نسبت به زبانهای مرده اظهار احترام کردند.

جزایر هاوایی از این لحاظ بسیار شگفت‌انگیز است. در این ایالت که حدود یک میلیون نفر در آن سکونت دارند، فقط ۷۵۰۰ نفر هنوز به زبان هاواییایی حرف می‌زنند که چند صدنفر از آنان در جزیرهٔ نیهائو[1] تقریباً در حالت انزوا به سر می‌برند. ظاهراً این افراد تنها کسانی هستند که به زبانی خالص حرف می‌زنند. اما در این ایالت که "*Aloha state*" نیز نامیده می‌شود، سلام کردن با واژهٔ *aloha* به معنای «عشق» و تشکر کردن با واژهٔ *mahalo* انجام می‌شود. آنچه گفته شد، به علاوهٔ نام روستاها و خیابانهایی که یادآور خاطرات گذشتهٔ هاواییایی است، تنها آثاری هستند که خارج از کتابخانه‌ها، از فرهنگ پولینزیایی در ایالات متحد برجای مانده‌اند.

در امریکای لاتین، فقط کشورهای پرو و پاراگوئه زبانهای بومی را به عنوان زبان رسمی پذیرفته‌اند.[2] تبعیت دیگران از این شیوه مسلم نیست. ناهوآتل، زبان آزتک‌ها، در مقابل اسپانیایی بتدریج فرسایش‌یافته و در مقابل حکومت مکزیکوسیتی، واکنش چندانی از خود نشان نمی‌دهد. گروه مایایی هنوز هم از قدرت بسیار برخوردار است، زیرا امروزه حدود ده زبان مایایی نسبتاً خویشاوند وجود دارد که ۲/۵ میلیون گویشور را در گواتمالا و مکزیک در برمی‌گیرد؛ با این حال، نجات فرهنگ مایایی نیاز به راه حلی مشابه سیاست اندونزی دارد، اما حکومتهای مربوط حتی توجهی به این مطلب ندارند.

به نظر می‌رسد که همهٔ حکومتها با نابودی دیگر زبانهای بومی، حتما زبان آیمرا در بولیوی، رضایت داده‌اند.

داستان جالب انتشارات مربوط به زبان

اهمیت زبانها در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی را می‌توان از فرهنگهای

---

1. Niihau

۲. پرو، فقط برای یک دورهٔ کوتاه ۴ ساله، از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹. ــ ن.

چاپ شده توسط چاپخانه‌های شوروی دریافت. گاهی ظهور ناگهانی یک فرهنگ و به همان ترتیب، حذف فرهنگهای دیگر در کتابفروشیها بسیار شگفت‌آور به نظر می‌رسد.

به عنوان مثال، پس از سرد شدن ناگهانی روابط شوروی با چین، فرهنگهای چینی-روسی و روسی-چینی در کتابفروشیهای زیر نفوذ شوروی ناپدید شدند. برعکس، هنگامی که کشورهای اتیوپی و ماداگاسکار دارای رژیم‌های نزدیک به مسکو شدند، فرهنگهای امهری-روسی و مالاگاسی-روسی بوفور مشاهده می‌شد.

دلیل انتشار فرهنگ ولوف-روسی غیرقابل درک است، زیرا کشور سنگال امروزه برای نزدیک شدن به شوروی آماده نیست، در حالی که هنگام به قدرت رسیدن ژنرال عیدی امین دادا، یک فرهنگ لوگاندایی-روسی به چاپ رسید ...

به همین ترتیب، کشور چین نیز تلاش فوق‌العاده‌ای در انتظار نقشه‌های قارهٔ افریقا داشته است که اسامی آن با علائم اندیشه‌نگار چینی نوشته شده‌اند، در حالی که هیچ نقشه‌ای از امریکای لاتین با این کیفیت موجود نیست.

* * *

باید موقعیتهای سیاسی دیگری را که موضوع زبانها محور اصلی آنهاست، بتفصیل بررسی کنیم. ما در اینجا به بررسی اجمالی مشخصترین آنها می‌پردازیم و برای تکمیل اطلاعات، خواننده را به پیوست مربوط به زبانهای کشورهای مختلف دنیا ارجاع می‌دهیم.

● در هند، با وجود تجانس زبانی نسبی که حاصل تسلط دو گروه عمدهٔ بسیار متجانس است، به دلیل قدمت سنتهای فرهنگی اکثر زبانهای کشور، شرایط دشواری وجود دارد.

به عنوان مثال، با وجود خویشاوندی بسیار نزدیک زبانهای هندی و بنگالی، اجرای شیوه‌ای مشابه اندونزی، که از لحاظ نظری امکانپذیر است، عملاً با شوک فرهنگی همراه خواهد بود.

به عنوان مقایسه، تصور کنید که در اروپا، در صورت ایجاد یک زبان مشترک برای جایگزینی و وحدت زبانهای ژرمنی بازار مشترک (آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، و هلندی) چه واکنشهایی ایجاد خواهد شد. به دلیل رد چنین راه حلی است که در کشور هند، هنوز هم زبان انگلیسی موقعیت خود را حفظ کرده است.

● سیاست کشور اسرائیل مبتنی بر تحمیل یک زبان مشترک به مهاجرانی است که از نواحی مختلف دنیا به این کشور آمده‌اند. موفقیت این سیاست بیشتر به واسطهٔ مذهب

مشترکی است که عبری زبان آن شمرده می‌شود.

نابودی تقریبی زبان یدیش که در نهایت از سیاست فوق ناشی خواهد شد، از لحاظ فرهنگی دربر دارندهٔ نتایج منفی نخواهد بود، زیرا هر دو زبان حامل فرهنگ یهود هستند.

● در ایرلند، تصمیمات قاطعانهٔ دولت حاکی از نجات زبان گیلی است. اگر قضاوت در مورد نتایج این تصمیمات بسیار زود باشد، برای امیدواری به موفقیت زیاد چنین تجربه‌ای بسیار دیر است.

● در بلژیک، مسئلهٔ زبانی بازتاب کشاکش عمیق تاریخی، اقتصادی، و سیاسی است. به نظر می‌رسد که این کشمکش براساس نزاع ذاتاً ناچیزی استوار شده که در ساختار یک حکومت فدرال و متحد دلیلی برای آن وجود ندارد.

شایان ذکر است که چهار منطقهٔ زبانی در بلژیک وجود دارد: یکی بروکسل که دارای شرایط ویژه‌ای است، و در سه منطقهٔ دیگر به زبانهای فرانسوی، هلندی، و آلمانی حرف می‌زنند.

● در یوگسلاوی، ۶ جمهوری متحد، ۴ زبان رسمی را پذیرفته‌اند که ۲ زبان آن، یعنی صربی و کروآتی، از لحاظ الفبا و دهها کلمهٔ مشابه، عملاً بسیار نزدیک به یکدیگرند.

باکمال تعجب مشاهده می‌شود که تنها مشکل زبانی در منطقهٔ خودمختار کوزوو قرار دارد که مردم آلبانیایی زبان آن در پی جدایی کامل از صربستان هستند.

● اسپانیا پس از سازماندهیهای سختگیرانهٔ حکومت فرانکویی،[1] در قانون اساسی ۱۹۷۸ خودمختاری منطقه‌ای را مجاز اعلام کرد. از آن پس، دوباره در منطقهٔ باسک‌نشین و کاتالونیا، زبانهای مربوطه به رسمیت شناخته شدند؛ کاستیلانی زبان رسمی حکومت اسپانیا باقی ماند و تمام افراد ملت «وظیفهٔ آشنایی با آن و حق کاربرد آن» را دارند.

● کشور کانادا دارای دو زبان رسمی، یعنی فرانسوی و انگلیسی است: اما رسمیت این دو زبان در خود حکومت فدرال خلاصه می‌شود و در مورد ایالتهای تشکیل دهنده آن صدق نمی‌کند.

به عنوان مثال، ایالت کبک بر قانونی صحه گذاشته است که طبق آن، فرانسوی تنها زبان رسمی ایالت شمرده می‌شود؛ ایالت نیوبرانزویک دارای دو زبان رسمی، و دیگر ایالتها فقط دارای یک زبان رسمی، یعنی انگلیسی، هستند.

---

۱. ژنرال فرانکو، فرمانروای اسپانیا (۱۸۹۲-۱۹۷۵).

در همهٔ ایالتها، آموزش کودکان با یک زبان غیررسمی ـ مانند آلمانی، اوکرائینی، و ... ـ پذیرفته شده است، اما کاربرد زبان فرانسوی در امور اداری ایالتها از ایالتی تا ایالت دیگر بسیار متغیر است: اخیراً در ایالت مانیتوبا، یک مورد قضاوت به زبان فرانسوی انجام گرفت؛ در ایالت اونتاریو مراسم ادای سوگند به زبان فرانسوی امکاناپذیر است ؛ و مواردی از این دست.

● شوروی، همان‌گونه که در مورد زبان ترکی ملاحظه شد، تلاش فوق‌العاده‌ای در جهت حمایت و توسعهٔ زبانهای اقلیتهای ملی خود به عمل آورده، اما در عین حال از آزاد گذاشتن آنها در ایجاد روابط فرهنگی بسیار نزدیک با خارج خودداری کرده است. در مورد آن دسته از مردم شوروی که به یک گروه قومی ـ یا براساس واژگان رسمی، به یک «ملیّت» ـ وابسته به کشور خارجی مقتدری تعلق داشتند، ترس از نفوذ خارجی احتمالی از شدت بیشتری برخوردار بود. این قضیه در مورد آلمانی‌ها، یهودی‌ها، لهستانی‌ها، کره‌ای‌ها، بلغارها، یونانی‌ها، مجارستانی‌ها، رومانیایی‌ها، و فینی‌ها صدق می‌کند که طبق سرشماری سال ۱۹۷۹، مجموع تعداد آنها به بیش از ده میلیون نفر بالغ می‌شد.

آگاهی از این مطلب که گروههای مزبور تا چه حد زبان خود را حفظ کرده‌اند، یا اینکه در صورت عدم تکلم به آن آیا هنوز براساس ملیت اصلی خود سرشماری می‌شوند یا نه، بسیار دشوار است.

چه کسی می‌داند که دو میلیون نفر آلمانی که اکثر آنها از نسل آلمانی‌های اطراف رود ولگا هستند که طی جنگ جهانی دوم به داخل شوروی تبعید شده‌اند، هنوز هم به زبان خود حرف می‌زنند یا نه؟

به عنوان مثال، طبق سرشماری مزبور، کره‌ای ها ۴۰۰۰۰۰ نفر محاسبه شده‌اند؛ اکثر آنها در آسیای مرکزی، بویژه ازبکستان، زندگی می‌کنند و بسیاری از آنها طی سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ از سرزمینهای شوروی واقع در ساحل اقیانوس آرام به این منطقه عزیمت کرده‌اند. مشاهده می‌شود که تعداد کره‌ای‌های آسیای مرکزی ظاهراً دو تا سه برابر بیشتر از نتایج سرشماری است، اما اکثریت قریب به اتفاق آنها دیگر به هیچ وجه به زبان خود حرف نمی‌زنند و حداکثر فقط با چند کلمه آشنایی دارند. به نظر می‌رسد فقط کسانی که در گروههای زراعت اشتراکی فعالیت می‌کنند زبان خود را حفظ کرده‌اند. در این صورت، ممکن است رقم سرشماری مربوط به کسانی باشد که هنوز به زبان خود حرف می‌زنند و کره‌ای‌هایی را که به زبان روسی سخن می‌گویند، دربر نگیرد.

۵

زبـــانها و آیـــندهٔ ما

بسته به اینکه فرد در یک کشور پیشرفتهٔ صنعتی باشد یا در یک کشور در حال توسعه، دو سؤال عمده مطرح می‌شود:

- در دنیای علم و فن که روز به روز گسترش می‌یابد زبان چگونه متحوّل خواهد شد؟
- در بطن یک جامعهٔ واکنش متقابل مشکلات زبان و مشکلات توسعه چگونه است؟ آیا یک سیاست زبانی برای تسهیل امر توسعه وجود دارد؟

قبل از پرداختن به آینده، آخرین نگاه را به گذشته و حال می‌اندازیم، زیرا گرایشهای عمده‌ای که از قرنها پیش پیدا شده‌اند امروز نیز خود را نشان می‌دهند و در حال گسترش‌اند. و در هر حال نکات آموزنده‌ای دربردارند.

به دو نکته که مسائل مربوط به انتقال زبانها را روشن می‌کند توجه کنید:

ذهن انسان دارای نیرویی بالقوه و نظری برای یادگیری زبان دوم یا تطابق با آن است، حتی اگر این زبان بسیار متفاوت با زبان مادری باشد. این نیروی بالقوهٔ ذهن ما امکان آمیزش فوق‌العادهٔ زبانهای گروههای مختلف را فراهم می‌کند. در مناطقی مانند افریقای سیاه، که زبانها با هیچ خطی تثبیت نشده‌اند، ملاحظه می‌شود که در مرز بین دو گروه زبانی، روستاهایی وجود دارد که به زبانهای «آمیخته» شامل ویژگیهای هر دو گروه حرف می‌زنند.

اگر در پی مهاجرتهای بعدی، دهکده‌ای که به این زبان «آمیخته» حرف می‌زند در

منطقهٔ بسیار دورتری مستقر شود و آمیختگی جدیدی تحقق یابد، مشاهده می‌شود که تعیین طبقه‌بندی دقیقی دربارهٔ زبان جدیدی که به این ترتیب پدید آمده است غیرممکن و در واقع بیهوده خواهد بود.

وجود چنین پدیده‌ای می‌بایست در عهد باستان، که هیچ زبانی توسط خط تثبیت نمی‌شده، بیشتر بوده باشد؛ بنابراین آشفتگی نسبی در خانواده‌های زبانی، مانند خانوادهٔ زبانهای بومی امریکا، کاملاً قابل توجیه است. برعکس، باکمال تعجب مشاهده می‌شود که گروههای منسجمی نیز وجود داشته‌اند.

در نتیجه، این سؤال پیش می‌آید که آیا تشکیل گروههای مزبور، در دوره‌های نزدیکتر ــ ۳ یا ۴ هزار سال پیش در مورد گروه هندواروپایی یا چینی ــ به وقوع پیوسته، یا ناشی از پدیده‌های تمرکز حاصل از قدرت سیاسی زبانهای متعدد قبلی است؟ هنگامی که قدرت سیاسی تمرکزدهنده از بین می‌رود، زبان دوباره دچار تقسیمات و انشعابات می‌شود.

توجه داشته باشیم که استعدادهای ذهن ما تا چه حد مافوق آن چیزی است که برای سخن گفتن به یک زبان ضرورت دارد، و این قدرت فوق‌العاده چه انعطافی به فرد و جامعه می‌بخشد تا به صورتی نامحسوس یا به یکباره، از یک زبان به سوی زبان دیگر گرایش یابد!

ملاحظات فوق به طرح یک نظریه نمی‌انجامد، زیرا هیچ‌چیز در اینجا اصولی و نظام یافته نیست؛ بلکه فقط می‌تواند روشنایی جدیدی بر سر راه زبانشناسانی باشد که در برخی موارد در جایی به جست و جو می‌پردازند که چیزی یافت نمی‌شود.

در این زمینه، اندیشیدن به فرهنگی که در مراکز آموزشی و از طریق آموزش زبان انتقال می‌یابد جالب توجه است. این فرهنگ اغلب با فرهنگی که توسط خانواده انتقال می‌یابد تفاوت دارد.

این مطلب در کشورهای صنعتی صدق می‌کند هنگامی که فرزند یک کارگر کشاورزی به آموزش عالی ارتقا می‌یابد. در این صورت، فاصلهٔ آشکاری با محیط خانوادگی، حتی در زمینهٔ زبان، مشاهده می‌شود. در اکثر موارد، جوان مزبور شاید به ناروا به فرهنگ خانوادگی خود که آن را ناقص یا کهنه و قدیمی می‌پندارد، پشت کند تا در محیط جدیدی جذب شود.[1]

---

۱. کسانی از خود می‌پرسند که آیا هدف از تعمیم ریاضیات جدید در نظر برخی از استادان خیالپرداز یا خشک‌اندیش، جداسازی فرزندان از بخشی از فرهنگ والدین آنها و خلق یک «موجود جدید» نبوده است. ــ ن.

از دو مورد فوق که ظاهراً ارتباطی با یکدیگر ندارند، می‌توان برای آینده، تجاربی اندوخت.

زبانهایی که ما امروزه با آن حرف می‌زنیم، به رغم برخورداری از کارآیی بسیار، سنتهای غنی، و ادبیات پرمایه، بسیار آسیب‌پذیر هستند. این زبانها، در صورت ظهور یک بافت جدید سیاسی که بر ارادهٔ قوی مردمی استوار باشد، بسرعت تحوّل خواهند یافت.

در تاریخ نیز چنین پدیده‌هایی، البته با وسعت کمتر، مشاهده شده است، و آن هنگامی است که طبقهٔ با فرهنگ اروپایی در آخر قرون وسطا، گفتار به زبان لاتینی را ترک کرد. در دوره‌های اخیر، ساده‌سازی علائم چینی در واقع اکثریت چینی‌ها را از دسترسی به آثار نوشتاری قبل از انقلاب ۱۹۴۹ آنها محروم ساخت.

این دگرگونی در مورد زبانهای اروپایی قریب‌الوقوع یا حتمی نیست، اما احتمال آن وجود دارد. برعکس، دگرگونی عمیق زبانهای بومی کشورهای جهان سوم، بویژه افریقای سیاه، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌آید. این تغییرات به طور مستقیم به مسائل توسعه مربوط می‌شود.

آیندهٔ زبانها، در نظر اول، دربارهٔ کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی و کشورهای جهان سوم، بسیار متفاوت به نظر می‌رسد.

زبانهای کشورهای پیشرفته به سطحی از توسعه رسیده‌اند، بویژه به واسطهٔ ادبیات خود که موجب رخوت بیشتر آنها می‌شود. اما در کشورهای جهان سوم، تعداد زبانها به حدی زیاد است که نظام‌مندیهای جدید و عمیقی آنها را در حول و حوش قوی‌ترین زبانهای مربوط گرد می‌آورد.

سعی کنیم آیندهٔ احتمالی این دو مجموعهٔ زبانی را، با وجود خطرات آن، در ذهن خود تصور کنیم.

آینده زبانها در
کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی

در نگاه اول، آیندهٔ این گونه زبانها که موقعیت آنها به استواری تثبیت شده است، مانند زبانهای انگلیسی، فرانسوی، روسی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، و ... بسیار آرام و روشن به نظر می‌رسد. فقط عوامل دائمی و معمولی تحوّل درونی زبانها ممکن است آنها را دچار تغییراتی کند؛ از جمله ساده‌گرایی بسیار تدریجی در زمینهٔ املا، دستور، و

آواشناسی، تحوّل واژگان به واسطهٔ پذیرش واژه‌های جدید، بویژه در زمینه‌های علمی و فنی. از آغاز قرن کنونی چنین تحوّلی مشاهده شده است.

با وجود این، رشد شتابدار علم و فن از مدتی پیش، ما را از دو نوع ابزار برخوردار ساخته است که احتمال می‌رود تأثیرات بسیار عمیقی روی زبانها داشته باشند، هر چند که هنوز برای مشاهدهٔ آن تأثیرات بسیار زود است. دو ابزار فوق عبارتند از انفورماتیک و تلویزیون.

هر دو ابزار ما را در تسلط بر اطلاعات یاری می‌دهند که یک هدف جدید استراتژیکی محسوب می‌شود و از این پس اهمیت آن با اهمیت تهیه مواد اولیه یا مهارت فنی برابری می‌کند.

از این به بعد، موفقیت یک کشور صنعتی براساس انفورماتیک سنجیده می‌شود. با این حال، آثار آتی انفورماتیک بر تمدن، شیوهٔ زندگی، و امکانات ما در بیان افکار هنوز روشن نیست. مفاهیم جدیدی مانند «زبان ـ ماشین» یا گفت و گوی «انسان ـ ماشین» مستلزم تفکر در مورد زبان است که این امر هنوز مراحل ابتدایی خود را می‌گذراند.

اصولاً ماشین قادر به درک نکات تلویحی نیست مگر در صورت انجام کارهای تکمیلی روی آن که بسیار پرهزینه است و ظاهراً برای کاری که از آن انتظار می‌رود، یعنی درک همهٔ ظرافتهای فکری موجود در یک مکالمهٔ ماهرانه ـ مانند آهنگ صدا، شور و حرکت گفتار، انتخاب عبارتهای کم و بیش استعاری، مانند آن بی‌فایده به نظر می‌رسد. زبان ماشین بسیار خشک است و به طور یکسویه عمل می‌کند: در برابر یک معنا، فقط یک کلمه قرار دارد و این کلمه فقط بر یک معنا دلالت می‌کند.

در حالی که فرهنگ لغات برای هر کلمه، تمام معانی احتمالی آن را به دست می‌دهد، ماشین فقط زبانی را که برایش تعریف شده است به کار می‌برد و از تحمل ابهامات عاجز است. عادتی که بزودی همهٔ ما آن را پیدا خواهیم کرد، یعنی فشردن دگمه‌های ماشین برای دسترسی به اطلاعات مربوط به زندگی روزمره، مستلزم نظمی دقیق و به دور از هر نوع تفنن خواهد بود. آیا ما آلودهٔ کامپیوتر می‌شویم یا چنین تهاجمی را توسط زیباییهای بیشتر در دیگر جنبه‌های زندگی خود جبران خواهیم کرد؟ به دلیل بشردوستی، من نسبت به فرضیهٔ دوم گرایش بیشتری دارم ...

تلویزیون مسائل دیگری دارد. اکنون نمی‌دانیم که تلویزیون کابلی تا چه حد منابع اطلاعاتی ما را گسترش خواهد داد. ما بزودی به دهها زنجیره یا بانک اطلاعاتی (آرشیو

فیلمهای سینمایی، کنفرانسهای ضبط شده، درسهای استادان، و تحلیل یا خلاصهٔ همه نوع کتاب) دسترسی خواهیم یافت. به جای تحمل برنامهٔ روزمره، آزادی انتخاب فوق‌العاده‌ای به وجود می‌آید که مشکلات سیاسی بسیار مهمی را برای همهٔ قدرتها فراهم می‌سازد.

به همان نسبت که یک برنامهٔ واحد، که در آن هر کس بسته به علاقهٔ خود مطالبی می‌آموزد، به همسطح شدن افکار و ذهنیات می‌انجامد، امکان انتخاب گسترده نیز می‌تواند موجب توسعهٔ فاصلهٔ فرهنگی بین کودکان که دوستدار فیلمهای وسترن باکودکان علاقه‌مند به یادگیری باشد. عدم امکان بستن مرزهای فکری که در قرن ما آشکارا مشاهده می‌شود، شدت بیشتری یافته و دگرگونیهایی خواهد داشت که دامنهٔ آنها غیرقابل تصور است: دسترسی آسان به برنامه‌های کاملی که به عنوان مثال، به ارائه ارزشهای یک فرقهٔ خاص یا آموزش زبانهای خارجی می‌پردازد، چه نتایجی دربرخواهد داشت؟ شاید برخی از خانواده‌ها باکمال تعجب مشاهده کنند که فرزند تیزهوش آنها بر اثر تعقیب برنامهٔ تلویزیونی طی شش ماه مداوم، براحتی به زبان چینی حرف می‌زند...،

تفاوتهای مسلمی که بین شیوه‌های زندگی و رژیمهای سیاسی هست و جوامع محروم هنوز آگاهی دقیقی از آن ندارند، در آینده بروشنی برملا شده و موجب آگاهی انقلابی خواهد شد ...

هر چند این دگرگونیها عمیق باشند، به نظر می‌رسد نباید از اینکه اطلاع‌رسانی شفاهی رادیو و تلویزیون جایگزین کتاب شود، هراسی به خود راه دهیم: زبان نوشتاری دارای این ویژگی غیرقابل جایگزینی است که با حرکت خواننده هماهنگی دارد. یک کتاب، مانند همین کتاب، را می‌توانیم برای دریافت نکات اصلی آن طی چند ساعت بسرعت از نظر بگذرانیم ــ یا آن را به آرامی و، به قول معلمهای قدیمی فرانسوی «قلم به دست» مطالعه کنیم ــ و در مواردی که بلافاصله قابل فهم نباشد دوباره به عقب برگردیم.

یکی از اشکالات عمدهٔ رسانه‌های شفاهی عدم توجه به تفاوتهای مربوط به سرعت انتقال مغزهاست. ذهنهای سریع‌الانتقال مسلماً برای پیگیری مطالب شفاهی مشکلی ندارند و حتی می‌توانند همزمان با شنیدن و درک گفتار به کار دیگری هم بپردازند، ولی افراد کُند ذهن ممکن است خسته شوند و برداشت آنها از گفتار، مبهم و عاری از یک نتیجهٔ منطقی باشد. عامل دیگر در تحوّل زبانهای کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی از اینجاست که مفهوم بازار برای این‌گونه کشورها محسوستر است. کشاورزی که به طور

خودبسنده زندگی می‌کند، گاهی برای فروش محصولات مازاد بر مصرف خود و خرید آنچه که در اختیار ندارد به بازار می‌رود، اما در یک کشور صنعتی، از ده شغل، سه یا چهار شغل آن وابسته به بازار خارجی است. این مسئله کاملاً شناخته شده باعث ایجاد مجموعه‌های بزرگ اقتصادی شده است: ایالات متحد امریکا، کامنولث[1]، کومکون[2]، و یا بازار مشترک.

در دو مورد آخر، این مجموعه‌ها وحدت زبانی ندارند، و بناچار بین مسائل اقتصادی و زبانی تداخل ایجاد می‌شود.

امروزه اروپا برابریِ همهٔ زبانهای اعضای خود را، به قیمت حجم غیرقابل تصوری از صفحات کاغذ و سیاهی از مترجمان کتبی و شفاهی، پذیرفته است.

چنین کار عظیمی برای ایجاد فهم متقابل بین کارکنان اروپایی بیهوده است. البته، تعداد اندکی از دانمارکی‌ها به زبان ایتالیایی حرف می‌زنند، و برعکس، اما اکثریت قریب به اتفاق این کارکنان حداقل دو زبانه هستند و همیشه راهی برای مکالمه بدون نیاز به مترجم پیدا می‌کنند. در واقع، از آنان کسی نیست که نه انگلیسی بداند و نه فرانسوی. تنها ملی‌گرایی حکومتهاست که باعث ادامهٔ این شرایط پرهزینه برای مالیات‌دهندگان است. در حالی که از نظر عقلی فقط وجود دو زبان کاری (انگلیسی و فرانسوی) کاملاً کافی است. آیا این وضعیت برای به وقوع پیوستن یک تحوّل بس است؟ البته تا زمانی که قدرت اجرایی اروپا استحکام نیافته، جواب منفی است. به نظر می‌رسد که ما هنوز وقت داریم.

سیاست زبانی فرانسه چه خواهد بود؟

در مورد کشور فرانسه، طرح سیاست زبانی بسیار بلندمدت بی‌فایده است، زیرا تغییرات کوتاه‌مدت موجب بطلان آن می‌شود. برای چند سال آینده آنچه که در این مورد، مانند دیگر زمینه‌ها مطلوب به نظر می‌رسد، احتراز از «محافظه‌کاری متعصبانه» یا «انقلاب لجام‌گسیخته» و در عوض، تطابق باواقعیات به شیوهٔ عملی و غیراحساسی است. توضیح می‌دهیم:

محافظه‌کاری ارتجاعی است که تصور کنیم در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که زبان فرانسوی به تحوّل خود پایان داده است. ما به واژه‌های جدید نیاز داریم: چرا وامگیری

---

۱. commonwealth، کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا.

۲. comecon، بازار مشترک.

این واژه‌ها از زبان انگلیسی ــ که خود از واژه‌های فرانسوی آکنده است ــ تا این حد نکوهیده به نظر می‌رسد؟ در حالی که بخش عمدهٔ واژگان علمی تاکنون از زبان یونانی وام گرفته شده است؟ آیا به این دلیل که زبان یونانی رقیب جدی زبان فرانسوی محسوب نمی‌شود؟ چنین جوابی بسیار تمسخرآمیز است. باید واژه‌های مورد نیاز خود را از هر جایی که باشند، وام بگیریم و سپس از آنها واژه‌های فرانسوی بسازیم.

واژهٔ انگلیسی "*engineering*"[۱] که براساس واژهٔ فرانسوی "*genie*"[۲] از ریشهٔ لاتینی *genius* ساخته شده، اخیراً به شکل "*ingénierie*" وارد زبان فرانسوی شده است و همه از آن رضایت دارند.

از سوی دیگر، پذیرش هر چیز تازه‌ای نیز افراط انقلابی است؛ به عنوان مثال در زمینهٔ املا، شاید حفظ قراردادی که طبق آن آوای *f* در برخی از واژه‌های دارای ریشهٔ یونانی با *ph* آوانویسی می‌شود، اهمیت چندانی نداشته باشد؛ من تصور می‌کنم که بسرعت به این نوع *ortografe*[۳] عادت خواهیم کرد. اما، نوشتن *cor* به جای "*corps*"[۴] ایجاد مشکل می‌کند و باعث خواهد شد ساخت کلماتی مانند "*corpus*"[۵] که امروزه کاربرد فراوان دارد، یا "*corpuscule*"[۶] بدون توجیه باشد.[۷]

اگر فرهنگستان فرانسه چیز دیگری غیراز دفتر ثبت و ضبط بود، می‌توانست دست کم برای حذف پیچیدگیهای فوق‌العاده‌ای که خارجیان هنگام برخورد با مشکلات زبان ما با آن مواجه‌هستند، در مورد برخی کلمات دو نوع املا را بپذیرد، به عنوان مثال *boeuf*[۸] و *beuf*.

یک نکتهٔ حائز اهمیت دیگر، جایگاه زبانهای منطقه‌ای است. با کمال تعجب مشاهده می‌شود که اکثر تعارضات اخیر اروپا منطقه‌ای است: بلژیک، ایرلند شمالی، سرزمینهای باسک‌نشین ... ؛ کشورهای آلمان و سوئیس با ساختار فدرال و متحد، مصونیت بیشتری در این زمینه داشته‌اند. در واقع، انگیزه‌های یک تعارض در صورت تضاد منافع به وجود می‌آید؛ اما در مورد زبانها، هر چه بیشتر به منافع گروههای منطقه‌ای در دفاع از هویت و

---

۱. مهندسی ۲. نبوغ

۳. این واژه خود نیز ریشهٔ یونانی دارد و نگارش درست آن **ortographe** است. نویسنده، با ظرافت از این واژه در جملهٔ خود استفاده کرده است.

۴. «پیکره، بدن»؛ تصور حذف **ps** به این دلیل است که این دو حرف در این کلمه تلفظ نمی‌شوند.

۵. داده‌ها، مجموعهٔ اطلاعات و مدارک ۶. ذره

۷. زیرا در این صورت نشانهٔ همخانواده بودن این سه واژه از میان می‌رود.

۸. گاو نر

فرهنگ خود توجه کنیم، نفع قدرت مرکزی در سرکوب بازماندهٔ اصالت‌های منطقه‌ای کمتر قابل درک است.

اگر اعطای هر گونه آزادی برای ایجاد مدارس، دبیرستانها، و دانشگاههای دولتی، و آموزش کامل به زبانهای برتانیی، باسکی، و کُرسی را در حد نظریه نگهداریم، به طور غیرمستقیم با این خطر مواجه می‌شویم که اغلب والدین ترجیح خواهند داد که فرزندان آنها زبان دولتی را بیاموزند.

در خارج از کشور، فرانسه به گونه‌ای عمل می‌کند که گویی با ترغیب شرکای ما به تکلم به زبان فرانسوی، آنها زبان ما را فرا خواهند گرفت. البته افراد دارای فرهنگ عمیق فرانسوی، مانند مسئولان بخش فرانسوی‌زبان افریقا، یا دانش‌آموزان خارجی مدارس بزرگ فرانسوی، حتی در امور صنعتی و تجاری، به تفکر فرانسوی گرایش دارند. اما به استثنای این موارد، درخشش یک زبان غالباً نتیجهٔ فرعی قدرت اقتصادی آن است و عکس این قضیه صحت ندارد.[1]

امروزه که پژوهشهای بسیار صورت می‌گیرد، مانعی ندارد در این زمینه نیز از گروهی از مشتریان نظرخواهی شود.

اکنون که ما ناچار به تحمل هزینه برخی پستهای استادان فرانسوی در خارج از کشور هستیم، شاید بتوانیم از این امکان برای شناخت بهتر نقش مشکلات فرهنگی، و بویژه مشکلات زبانی، در امر توسعهٔ کشورهای جهان سوم استفاده کنیم. خواهیم دید که در این زمینه، کارهای بسیار می‌توان انجام داد.

آیندهٔ زبانهای جهان سوم

اگر بخواهیم گرایشهای تحوّل بیش از ۲۰۰۰ زبان در صد کشور جهان را، که مانند همین گرایشها در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی، تفاوتهای عمیقی با هم دارند در چند صفحه بررسی کنیم، کاملاً دور از عقل و منطق عمل کرده‌ایم.

با این حال، برخی از جریانهایی که نتایج آنها بربخشی از این مجموعهٔ ناهمگون تأثیر می‌گذارد، دست کم برای بیان تنوع و بی‌ثباتی شرایط، در اینجا شایان ذکرند.

---

۱. ژاپنی‌ها هرگز دعوی انتشار زبان خود در خارج از کشور را نداشته‌اند: برعکس، هدف اصلی از حفظ سیستم خط که بسادگی قابل جایگزینی توسط الفبای لاتینی است، انزوای فرهنگی آنهاست. با وجود این، می‌دانیم که اقتصاد ژاپن صادرکننده است. ــ ن.

برای روشن کردن مطلب، می‌توانیم بگوییم که «جهان سوم زبانی» جهان زبانهایی است که عملاً نوشتاری نیستند ــ به استثنای مواردی که مبلغان مذهبی یا زبانشناسان اقدام به وارد کردن خط کرده‌اند.

می‌توانیم تصور کنیم که زبانهای غیرنوشتاری یا نوشته خواهند شد، یا در بلند مدت محکوم به فنا خواهند بود.[1]

مسئلهٔ جالب توجه، شناخت عواملی است که آیندهٔ زبانها را تعیین می‌کند. به نظر می‌رسد که دو عامل مهم وجود دارد:

- تعداد گویشوران
- فشار وارده از سوی زبان رقیب قوی‌تر.

به عنوان مثال، زبان اسکیمو که گویشوران اندکی دارد، اما از لحاظ جغرافیایی در انزواست، ظاهراً بیشتر از زبانهای مختلف اندونزی با چند میلیون گویشور که زیر فشار زبان اندونزیایی قرار دارند، دوام خواهد آورد.

اگر زبانی به حیات خود ادامه دهد، تقریباً به طور اجتناب‌ناپذیری نوشته خواهد شد، و برعکس، زبانی که فاقد دستگاه خط مناسبی باشد، به طور جدی در معرض نابودی قرار خواهد گرفت.

در واقع، بسیار بعید به نظر می‌رسد که زبانهای با فرهنگ شفاهی صرف مانند سابق دوام بیاورند: ظهور رادیو در دورافتاده‌ترین روستاها، موجب از بین رفتن اعتبار نقّالان، هنرمندان محلی، و دیگر حاملان فرهنگ سنتی می‌شود.

به این ترتیب، زبان رادیو اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌یابد و رادیو بیش از پیش برنامه‌های متنوعی را به زبانهای عمدهٔ بومی پخش می‌کند. این مسئله بویژه در مورد افریقا صدق می‌کند. هر کدام از کشورهای افریقایی براساس امکانات و سیاستهای خود، به برخی از زبانها رادیوی ملی یا محلی اختصاص داده است.

به عنوان مثال، در کشور بنین به ۴ زبان (فون، گن، یوروبایی، و باریبا) و در سنگال به ۶ زبان، بویژه زبان ولوف، برنامهٔ رادیویی پخش می‌شود. دیگر کشورها افریقای سیاه همگی دارای برنامه‌هایی به چندین زبان محلی هستند.

---

۱. فقط زبانهای غیرنوشتاری که گویشوران اندکی دارند، در صورتی که در انزوای زیاد قرار داشته باشند، مانند زبانهای قبایل غیرقابل دسترس پاپوآ، آمازونی، و استرالیا می‌توانند دیرزمانی ادامهٔ حیات دهند، اما این مورد فقط استثناهای ناچیزی رادربرمی‌گیرد. ــ ن.

در امریکای لاتین، تجربهٔ جالب دفاع از قوم شوار[1] در منطقهٔ استوایی آمازون به کمک یک آموزش رادیویی موفقیت یافت.

با این حال، این برنامه‌ها معمولاً بسیار مختصر است و در عین حال که شرط لازم برای بقای زبانها محسوب می‌شود، همیشه شرط کافی نیست. به نظر می‌رسد که وارد شدن خط یک عامل قطعی در دفاع و تثبیت این‌گونه زبانها، دست کم از لحاظ حیثیت و هویت آنها، باشد.

اینجاست که، تعداد گویشوران زبان دارای نقش اساسی است: قومی که جمعیت آن فقط به چند هزار نفر می‌رسد، قادر به تحمل بار تعمیم و انتشار کتابهای درسی، و صد البته کتابهای دیگر نیست.

به علاوه، اگر زبان این قوم خویشاوند زبان نوشتاری قوم مجاور باشد که از اهمیت بیشتری برخوردار است، امکان زیادی برای همگونسازی آن وجود دارد. چنین پدیده‌ای بدون تردید در افریقا فراوان مشاهده خواهد شد: بسیار طبیعی است که در صد سال آینده، از ۶۰۰ زبان بانتو فقط ده یا بیست زبان باقی بماند.

بر اثر پدیده‌ای دیگر، همان گونه که در فصل مربوط به زبانهای پیجین مشاهده کردیم، احتمال دارد که ۱۰۰ زبان متعلق به جزایر هیبرید جدید تقریباً همگی به نفع زبان بیسلاما از بین بروند.

البته به دلیل پدیدهٔ نابودی سریع زبانها، بهتر است که زبانشناسان بدون فوت وقت آنها را مورد مطالعه قرار دهند. با این حال، سعی در حفظ همهٔ زبانها به هر قیمتی، به دلایل ذکر شده نه واقعگرایانه و نه از لحاظ مادی امکانپذیر است.

در کشورهایی که به طور همزمان، تعداد قابل توجهی از زبانها را دربر می‌گیرند، زبانشناسان دارای دو وظیفهٔ بسیار متفاوت هستند:

- بایگانی علمی زبانهای موجود، بویژه زبانهایی که در آیندهٔ نزدیک در معرض نابودی قرار دارند،
- پیشنهاد یک سیاست زبانی به هر حکومت، که بشود براساس آن یک آموزش همگانی واقعی را سامان داد.

وظیفهٔ اول مستلزم روحیهٔ تجزیه و تحلیل است که زبانشناسان تبحر بسیار در آن دارند.

---

1. Shuar

وظیفهٔ دوم مستلزِم روحیهٔ ترکیب و تألیف و یک فرهنگ عام و فراگیر است که کمتر یافت می‌شود.

البته به دلیل روشنِ حساسیتهای فرهنگی، گروه دوم زبانشناسان باید بومی باشند.

چرا آموزش پایه‌ای به زبان بومی اهمیت دارد؟ در اینجا به بررسی این مطلب می‌پردازیم.

نقش زبان در پیشبرد توسعه

از مدتی پیش، متخصصان توسعه در کشورهای صنعتی یا جهان سوم، حداقل روی یک نکته به توافق رسیده‌اند: الگوهای توسعهٔ متعلق به کشورهای صنعتی در کشورهایی که از نظر فرهنگی بسیار متفاوت هستند، بدون ایجاد تطابق قابل اجرا نیست.

در بین اقوام افریقایی، می‌توان از قوم لوبی[1]، ساکن سرحدات ولتای علیا و ساحل عاج، نام برد که مدتهای مدید در مقابل استعمارگران کاملاً غیرقابل‌نفوذ مانده است. این مسئله ناشی از عدم قابلیت این قوم نیست، بلکه برعکس ناشی از شخصیت آنها در حفظ سنتهای قومی است. رؤسای قوم لوبی که جمعیت آن به ۲۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد، ممنوعیت شدیدی را در مورد آموزشگاههای اروپایی اعمال کرده‌اند که نتایج آن پس از سالها استقلال، هنوز قابل مشاهده است.

چنین نمونه‌هایی بسیار بیشتر از حد تصور ماست، گر چه واقعیتها همیشه تا این حد روشن نیست.

بین آموزشگاههای غربی و نوع فرهنگ خانواده، ناگزیر نوعی تضاد به وجود می‌آید. در مواردی که آموزش مدرسه به زبان فرانسوی یا انگلیسی است و خانواده فقط به یک زبان افریقایی حرف می‌زند، این مسئله شدت بیشتری دارد. همهٔ پدر و مادرها می‌دانند که با تغییر معلم یا مدرسه در طول سال، نتایج درسی فرزند آنها دچار تغییراتی می‌شود: دانش‌آموزان افریقایی در شرایط بسیار بدتری قرار دارند. با این حال، مدرسه تنها یکی از مشکلات موجود است: به عنوان مثال، مفهوم «دستمزد» در اقتصاد اشتراکی روستا که در آن کمک به یکدیگر و هدیه رواج بیشتری دارد بسیار ناآشنا است.

مشاهده می‌کنیم که پیشبرد توسعه در گرو موافقت مردم ودر نتیجه مشارکت فعال

1. Lobi

آنهاست. بنابراین، آموزش به زبان محلی ضرورت دارد. به علاوه، برای جلوگیری از مهاجرتهای بی‌رویهٔ جمعیت، آموزش پایه‌ای باید با واقعیتهای روستا: کشاورزی، بهداشت، موازنهٔ طبیعت ... تطابق یابد و زبان محلی با این واقعیات خیلی بهتر مطابقت می‌کند (نام گیاهان، حیوانات، پدیده‌های اقلیمی، و ...).

برای وفق دادن مسئلهٔ آموزش وابسته به محیط فرهنگی کودک با فشارهای اقتصادی، تنها راه‌حل موجود، تقویت عمده‌ترین زبانهای محلی با ساده و استانده کردن آنهاست، مانند آنچه که در مورد ترکیه و بویژه اندونزی مشاهده کردیم.

برای انجام دادن این وظیفهٔ خطیر، زبانشناسان افریقایی به طور موقت نیاز به کمک زبانشناسان خارجی خواهند داشت که باید در مورد خالص بودن زبانها از نظرهای افراطی پرهیز کرده در پی راه‌حلهای ساده و عملی باشند.

در مورد زبانهای مهمتری که زبانهای دیگر گرد آنها می‌آیند، بهتر است از طریق وامگیری یا اشتقاق، واژگانی برای مفاهیم انتزاعی ابداع شود. شایان ذکر است که این کار دقیقاً توسط زبانشناسان بربری انجام شد. آنها برای دفاع از زبان خود، اخیراً فرهنگ واژه‌های جدید و مربوط به مفاهیم انتزاعی را منتشر کرده‌اند، در حالی که استانده‌سازی واژگان روزمره را که همگان با آن آشنایی دارند، بی‌فایده تشخیص داده‌اند.

مشکلات دیگر آینده

خواننده بخوبی درک می‌کند که در مورد آیندهٔ زبانها بیشتر از این نمی‌توانیم پیش برویم. این کار خطرناک است و مسلماً عوامل غیرقابل پیش‌بینی بروز خواهند کرد.

با این حال، مطالب فراوانی درمورد مشکلات آیندهٔ زبانهای مهمی چون عربی، هندی، چینی، و ژاپنی باقی می‌ماند؛ در صورتی که بخواهیم فقط به همین چند مورد اکتفا کنیم.

به عنوان مثال، هیچ یک از زبانهای نامبرده به طور معمول با الفبای لاتینی نوشته نمی‌شود: آیا می‌توان تصور کرد که در آینده، این مسئله تحقق یابد؟ بدون درنظر گرفتن مسئلهٔ سنتگرایی، باید گفت که آوانویسی با الفبای لاتینی هیچ مشکلی برای زبانهای هندی و ژاپنی ایجاد نمی‌کند، اما سیستمِ ما با آواشناسی و ساختار زبانهای عربی و چینی تطابق چندانی ندارد ...

برای نتیجه‌گیری در مورد ملاحظات کلی‌تر، می‌توان گفت به این دلیل که انسان

تاکنون بخوبی خود را با تعداد زیاد زبانها وفق داده است، تصورگرایش به سوی یک زبان واحد جهانی دشوار به نظر می‌رسد. از سوی دیگر، این امر به عنوان یک فقر ذهنی تأثرآور تلقی می‌شود.

با این حال، تمرکز کاملتر زبانها به شیوهٔ تقسیم‌بندی قدرتهای مختلف در آینده بستگی دارد.

در صورتی که علم و فن نقش خود را در تمدن آیندهٔ ما حفظ یا تشدید کند، زبان راهنما، زبان همین دنیای علم و فن خواهد بود، همان‌گونه که امروزه زبان انگلیسی از چنین موقعیتی برخوردار است.

در این مورد، دو وضعیت زیر امکانپذیر خواهد بود:

● یا زبانها به آمیزش بیشتر گرایش خواهند یافت؛ این پدیده در مورد فرانسوی - انگلیسی و اسپانیایی - انگلیسی در پورتوریکو صدق می‌کند؛

● یا اینکه زبانها در نتیجهٔ ارادهٔ مصرانه برای «خالص ماندن» بسته به پویایی خود تحوّل خواهند یافت، اما نخواهند توانست در جهت اعمال «قدرت علمی و فنی» به کار روند.

البته احتمال وقایع دیگری نیز وجود دارد. می‌توان تصور کرد که قدرت فنی در برابر قدرت دیگری مثلاً از نوع نظامی یا معنوی محو شود؛ در آن صورت، زبان قدرت مزبور مقام برتر را به دست خواهد آورد که در هر حال مقام انحصاری نخواهد بود.

٦

مشکلات زبانهای خارجی

کودکان زبان مادری خود را به طور کامل می‌آموزند، زیرا در محیطی که به این زبان تکلم می‌شود غرق شده‌اند.

بزرگسالی که علاقه‌مند به یادگیری یک زبان خارجی است، باید هر چه بیشتر خود را به چنین شرایطی نزدیک کند.

با این حال، کارکرد ذهن یک بزرگسال، بویژه فرد تحصیلکرده، با کودک متفاوت است و دلیل آن کسب عادتها و مکانیسمهایی است که موجب کندی برخی از واکنشها شده، اما امکان درک عمیقتر یا نظام یافته‌تری از زبان را فراهم می‌کند.

گاهی نیز، بزرگسالی که به مطالعهٔ یک زبان خارجی می‌پردازد، نمی‌خواهد آن را مانند زبان مادری خود تکلم کند، فقط می‌خواهد کم و بیش «گلیم خود را از آب بیرون بکشد».

به این ترتیب، راه یافتن به دنیای بیگانگان شامل سطوح متوالی زیر است:

● چند کلمهٔ معدود برای راهیابی به قلب مخاطب کافی است. البته *Hello* و *thank you* برای ایجاد شور و حرارت نزد امریکاییان، عبارتهای بسیار کوتاهی است، اما من به شما اطمینان می‌دهم که اگر به یک کره‌ای که در یک فرودگاه اروپایی سرگردان شده، به زبان کره‌ای سلام کنید یا به یک کارگر مهاجر از کشور مالی که با ملاطفت فراوان زباله‌های شما را می‌برد، چند کلمه به زبان خودش بگویید، اثر آن نامشهود نخواهد بود.

● اگر بخواهید هنگام دیدار از یک کشور خارجی، کاملاً کر و لال و بی‌سواد جلوه نکنید، مسلماً به واژگان وسیعتر و برخی مفاهیم دستوری نیاز دارید، اما در صورت آشنایی با کاربرد حدود صد واژه، حتی به طور اشتباه، می‌توان در خارج از کشور دوام آورد.

دستیابی به این سطح برای هر کسی امکانپذیر است: به عنوان مثال، می‌توانیم بدون ایجاد وقفه در زندگی عادی خود، در حدود صد علامت متداول چینی را طی مدت یک ماه بیاموزیم. به این ترتیب، هنگام سفر به یک کشور بیگانه گیج نخواهیم شد.

● دستیابی به سطح داد و ستد فکری مستلزم تلاش گسترده‌تر و ماهها مطالعات مداوم است. میزان کار از چهار ماه برای زبانی از یک گروه مشترک زبانی، تا بی‌نهایت در مورد افراد کم استعدادی که به مطالعهٔ زبان بسیار بیگانه‌ای می‌پردازند، متغیر است.

مدت این زمان واقعاً مأیوس‌کننده است، بویژه در مقایسه با تعداد صد زبان که از نظر فرهنگی بسیار حائز اهمیت هستند. خوشبختانه براحتی می‌توان به سطح دوم ـ داشتن اطلاعات پایه ـ و ترجمه‌های کتبی و شفاهی اکتفا کرد.

فهم عمیق یک زبان یعنی رسیدن به شناخت درونیِ آن بتدریج صورت می‌گیرد و مستلزم تماسهای مداوم با کشور خارجیِ مربوط است.

* * *

مسلماً ارائهٔ توصیه‌های یکسان برای همه بسادگی امکانپذیر نیست، زیرا هر ذهنی کارکرد و ویژگیهای خاص خود را دارد. بخصوص، شیوهٔ یادگیری فردی که دارای حافظهٔ بینایی خوبی است، با فردی که دارای حافظهٔ شنیداری خوبی است، تفاوت دارد. راه حل میانگین عبارت است از ترکیب یادگیری جمله‌های متداول آماده (روشی مانند «*Assimil*») با شناخت مکانیسمهای دستوری، به طوری که بتوانیم با واژگان اندکی متفاوت، مشابه جملاتی را که آموخته‌ایم، بسادگی بسازیم.

برخی از سری کتابهای انگلیسی "*Teach Yourself Books*" (= کتابهای خودآموز) بویژه روشهای مربوط به آموزش زبانهای فارسی و اندونزیایی، از این نظر بسیار مناسب به‌نظر می‌رسد.

در این زمینه که خلاء زیادی بین انبوه جملات دشوار از طرفی و کار دانشگاهی بسیار دقیق و پیچیده از طرف دیگر مشاهده می‌شود، امکان کار و پیشرفت فراوان وجود دارد.

با کمال تعجب دیده می‌شود که متدهای کارآمد فرانسوی فقط در آموزش تعداد اندکی از زبانهای خارجی به فرانسوی‌زبانان به کار گرفته شده است. به استثنای معروفترین زبانهای اروپایی و زبانهای عربی و چینی، تقریباً روی زبان دیگری کار نشده است.

بااین حال، برای کمک به تعداد روزافزون فرانسویانی که همراه خانوادهٔ خود مجبور به زندگی در کشورهایی هستند که در آنجا زبان انگلیسی شناخته شده‌تر از فرانسوی نیست، متدهای سادهٔ فرانسوی قابل استفاده خواهد بود.

بر حسب تقدم، زبانهای ژاپنی، اندونزیایی، بلغاری، هندی، اردو، فارسی، کره‌ای، سواحلی، و هوسائی در خور تلاش بیشتر ناشران کتابهای آموزش زبان هستند.

در واقع، بهتر است از زبانهایی شروع کنیم که دارای بیشترین تعداد گویشور هستند، و در آنجا نسبت کسانی که به زبانهای فرانسوی یا انگلیسی حرف می‌زنند ناچیز است، و جریان فعالیتهای اقتصادیِ آن کشورها باعث جلب هموطنانمان می‌شود.

همچنین، باید میزان مشکلاتی را که یک فرانسوی برای دستیابی به زبان خارجی متحمل می‌شود، در نظر گرفت.

در حالی که برخی از زبانها شامل انواع مشکلات ـ مانند وجود نواختها و خط و دستور دشوار ـ هستند، زبانهای دیگر به اندازه‌ای ساده‌اند که با یک ماه کار جدی یک ساعت در روز، می‌توان هنگام ورود به کشور مورد نظر براحتی زندگی کرد.

آنچه که در مورد زبانهای فارسی یا اندونزیایی امکانپذیر است، عملاً در مورد زبانی مانند برمه‌ای منتفی خواهد بود.

در صفحات بعدی، یک ارزیابی کاملاً شخصی در مورد مشکلات اساسی مربوط به برخی از زبانهایی که ممکن است جالب توجه باشند ارائه خواهد شد.

زبانهایی که ممکن است جالب توجه باشند

X ها بیانگر میزان دشواری کلی زبان است.
$XXXXX$ بیانگر دشوارترین زبان است.

حروف F و A نشان می‌دهند که جزوه‌های ساده‌ای برای یادگیری زبان مورد نظر به زبانهای فرانسوی یا انگلیسی موجود است. این علائم به مفهوم وجود کتب دانشگاهی یا فرهنگ لغت نیست.

F	آلمانی XXX	آواشناسی و املا ساده، دستور بسیار دشوار.
F	انگلیسی XX	آواشناسی و املا دشوار، واژگان و دستور ساده؛ زبان ارتباطی که اکتساب آن اجتناب‌ناپذیر است.

F	عربی XXXX	خط مانع بزرگی است، زیرا تسلط بر خواندن برای تلفظ خوب کافی نیست. آواشناسی و دستور بسیار دشوار. واژگان بسیار غنی. یادگیری عربی «همه کاره» یا عربی جدید مفیدتر از عربی لهجه‌ای با کاربرد محدود است. تطابق عربی جدید با عربی لهجه‌ای ساده و عکس آن دشوار است.
F	ارمنی XXX	خط اختصاصی و مشکل، دستور و آواشناسی نسبتاً دشوار. اما کاربرد زبان ارمنی محدود است، زیرا اکثر گویشوران این زبان با یک یا چند زبان خارجی متداولتر آشنایی دارند.
F	باسکی XXXXX	در مقایسه با زبانهای دیگر، یادگیری چند کلمهٔ باسکی چندان دشوار نیست؛ اما ترکیب درست آنها دشواریِ قابل توجهی دارد. از گونه‌های لهجه‌ای احتراز شود.
A	بنگالی XXX	دارای دشواریهای مشابه زبان هندی.
	بربری (قبایلی، چلو، و ..) XXXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان عربی؛ اما امکان کار بر روی منابع نوشتاری وجود ندارد.
	برمه‌ای XXXXX	خط اختصاصی بسیار دشوار (با ۶۴ واکه)، دستور و آواشناسی دشوار.
F	برتانیی XXX	املا تثبیت می‌شود، دستور دشواریهایی دارد، آواشناسی گاهی موجب تغییر همخوانهای آغازی کلمات و، در نتیجه، پیچیدگی کاربرد فرهنگ لغت می‌شود. آموختن این زبان بویژه دارای ارزش فرهنگی است.
	بلغاری XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان روسی؛ فاقد راهنمای یادگیری زبان.
F	چینی XXXXX	خط اندیشه‌نگار فوق‌العاده پیچیده، آواشناسی دشوار، دستور ساده.
A	کره‌ای XXXXX	الفبای اختصاصی ساده، دستور دشوار، آواشناسی گیج‌کننده.
F	اسپانیایی X	به دلیل خویشاوندی نزدیک این زبان با زبان فرانسوی، مراحل اولیهٔ یادگیری بسیار ساده است، اما هنگامی که بخواهیم آن را به طور کامل صحبت کنیم، دشواریها بروز می‌کند.

	جشی (امهری) XXXX	خط اختصاصی، آواشناسی و دستور دشوار.
A	فنلاندی|فینی XXXX	خط لاتینی، آواشناسی ساده، دستور بسیار پیچیده و گیج‌کننده.
	گرجی XXXXX	خط اختصاصی، دستور از جمله دشوارترین موارد، کاربرد محدود: اغلب گرجیها به یک زبان خارجی حرف می‌زنند.
F	یونانی XXX	الفبا ساده، املا پیچیده؛ دستور نسبتاً دشوار بیش از پیش به ساده‌گرایی در زبان عامیانه گرایش دارد.
F	عبری XXXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان عربی، اما با استثناهای کمتر و واژگان منسجم‌تر.
A	هندی XXX	خط دارای دشواریهایی کمی بیشتر از زبان روسی است، دستور بسیار ساده، آواشناسی شامل مشکل همخوان‌های دمیده است.
F	مجارستانی XXXX	الفبای لاتینی، دستور گیج‌کننده. زبان مجارستانی بویژه دارای ارزش فرهنگی است، زیرا عملاً گویشورانی یافت می‌شوند که بسادگی به زبانهای معروفتری حرف می‌زنند.
F	اندونزیایی XX	الفبای لاتینی، آواشناسی ساده، دستور ساده، بدون استثنا.
F	ایتالیایی X	دارای دشواریهای مشابه زبان اسپانیایی.
A	ژاپنی XXXXX	خط ترکیبی بسیار دشوار، دستور دشوار، آواشناسی ساده؛ مشکل عمده در مورد کاربرد شیوه‌های گوناگون بیان براساس میزان احترام.
	خمری XXXX	خط بسیار دشوار، آواشناسی فاقد نواخت، دستور نسبتاً دشوار. پیش از این، زبانِ یک سطح فرهنگی خاص، بسیار پیچیده بود (واژگان براساس سطح اجتماعی شخص مخاطب تغییر می‌کرد)؛ رژیم جدید مسائل فوق را دگرگون کرده است.
F	هلندی (فلاندری) XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان آلمانی.
A	نپالی XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان هندی.

A	فارسی=ایرانی XXX	مشکل اساسی ناشی از خط عربی است؛ آواشناسی و دستور ساده است. واژگان، به دلیل وجود ساختهای مؤدبانه، بسیار پیچیده است.
F	لهستانی XXX	در مقابلِ امتیاز خط لاتینی، آواشناسی و سیستم آوانویسی آن پیچیده است. با دشواریهایی قابل مقایسه با زبان روسی.
F	پرتغالی X	دارای دشواریهایی مشابه زبان اسپانیایی، اما به دلیل تلفظ بسیار پاشیده[1] آن، درک یک مکالمه بسیار دشوارتر از خواندن است. این مسئله در مورد زبان پرتغالی برزیل که بسیار مفهوم‌تر است، صدق نمی‌کند.
	کچوایی XXX	خط لاتینی، دستور بسیار باقاعده اما گیج‌کننده، دارای گونه‌های لهجه‌ای مهم. فقط برای تماس با بومیانی که به زبان اسپانیایی حرف نمی‌زنند مفید است. راهنما و فرهنگ لغت فقط به زبان اسپانیایی موجود است. در پاریس، کلاس درس این زبان به زبان فرانسوی دایر است.
	رومانیایی XX	زبان لاتینی، بسیاری از رومانیایی‌ها به زبان فرانسوی حرف می‌زنند.
F	روسی XXX	الفبا را می‌توان در مدت چند ساعت آموخت، اما تسلط برخواندن ۲ تا ۳ ماه وقت می‌گیرد؛ آواشناسی و دستور دشوار است. اما روس‌ها با گذشت هستند و با وجود خطاها، منظور ما را درک می‌کنند.
F	اسکاندیناویایی (دانمارکی، سوئدی، نروژی) XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان آلمانی؛ از میان این گروه، آواشناسی زبان دانمارکی دشوارتر است.
F	صرب و کروآتی XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان روسی؛ اما زبان کروآتی با حروف لاتینی نوشته می‌شود.
A	سواحلی XXX	الفبای لاتینی، آواشناسی ساده، دستور بسیار دشوار.
A	تامیلی XXX	خط اختصاصی نه چندان دشوار، برخلاف دیگر خطهای متعلق به زبانهای دراویدی. آواشناسی و دستور بسیار دشوار.

۱. chuinté، یعنی دارای صدایی سوت مانند؛ مثل تلفظ آوای «ش» به جای «س» و تلفظ آوای «ژ» به جای «ز».

	چک XXX	دارای دشواریهایی مشابه زبان روسی، به استثنای خط.
A	تای XXXX	خواندن خط ساده‌تر از زبان خمری، اما املا دشوار؛ پیچیدگی نسبی خواندن به دلیل نبودن فاصله بین کلمات یک جمله است؛ آواشناسی دشوار، دستور نسبتاً ساده.
A	تبتی XXXX	خط اختصاصی، دستور دشوار، دارای گونه‌های لهجه‌ای متعدد.
F	ترکی XX	خط لاتینی، آواشناسی ساده، دستور بسیار دشوار، اما فاقد استثنائات، واژگان ترکیبی (واژه‌های دارای ریشهٔ ترکی، اروپایی، عربی، و فارسی).
A	ویتنامی XXXX	الفبای لاتینی که برای نمایش دستگاه آهنگ با چند علامت تکمیل شده است، آواشناسی دشوار، دستور نسبتاً ساده.

یک توصیهٔ نهایی شایان توجه به نظر می‌رسد: به همان نسبت که تشویق به آموختن یک زبان خارجی با هدف فرهنگی، یعنی خشنودی از کشف یک تمدن و فرهنگ متفاوت، ارزشمند است، در صورتی که هدف ما شناخت عمیق یک زبان خارجی باشد، باید بسیار محتاط باشیم.

متأسفانه در مورد اکثر زبانها، تعداد استادان و مترجمان کتبی و شفاهی بسیار محدود است.

بنابراین، شرایط کار برای زبانشناسان محدودیتهای فراوان دارد.

در مقابل، اگر دارای شغلی باشیم که با صادرات سروکار دارد، آشنایی کافی با یک زبان خارجی برای انجام دادن کار مفید در کشور مورد نظر، بسیار باارزش است. آشنایی با یک یا چند زبان برای تکمیل مشاغل دیگر ـ مانند مهندسی، بازرگانی، منشیگری، و مدیریت ضرورت دارد. کار با زبان خارجی به عنوان یک حرفه، بسیار دشوار و چشم‌انداز آن نامعلوم است.

نتیجه

شاید در اینجا لازم باشد که عمده‌ترین ملاحظات حاصل از بررسی زبانهای دنیا در چند سطر خلاصه شود.

هرگونه نزدیکی بی‌غرضانه با سایر ملل عاملی برای صلح به شمار می‌رود، صلحی که تنها ضامن احقاق حقِ شکوفایی هر فرد است.

نزدیکی از طریق زبانها مسلماً با این بی‌غرضی سازگارتر است. مخاطب خارجی همواره در مقابل تلاش صادقانه برای فهمیدن و تکریم خود، حساس است.

متأسفانه برای فردی که به دور دنیا سفر می‌کند، گفتار به دهها زبانی که شاید برای وی مفید باشند، براحتی امکانپذیر نیست؛ به همین دلیل باید در مورد اکثر زبانها به یک شمای ساده و شناخت کلی اکتفا کرد؛ و این کتاب نیز در تسهیل آن می‌کوشد.

اگر ما موفق شده باشیم در مورد مسائل مهمی که معمولاً در تاریکی رها شده‌اند، تفکر تازه‌ای ایجاد کنیم، تلاش ما بی‌ثمر نبوده است.

در اینجا به ذکر برجسته‌ترین موارد می‌پردازیم.

- زبان بشر به دهها هزار سال پیش مربوط می‌شود، در حالی که در بهترین موارد، می‌توان آن را از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش بررسی کرد.
- زبانهای بدوی به دلیل وجود واژگانی برای اشیاء محسوس و اغلب بسیار متمایز[1] و نیز به دلیل کیفیت دستوری، فوق‌العاده پیچیده‌اند.
- تعداد شیوه‌هایی که انسان‌ها برای ایجاد تمایز در بیان افکار خود ابداع

---

۱. همان‌گونه که ذکر شد، مثلاً برای یک حیوان براساس جنس، شکل ظاهری، و مانندآن، چندین اسم مختلف وجود دارد.

کرده‌اند، نامحدود نیست: خلق واژه‌های جدید با استفاده از وامگیری از دیگر زبانها، ترکیب کلمات، و اشتقاق از یک ریشهٔ واحد انجام می‌گیرد (به کمک پیشوندها، میانوندها، پسوندها، تکرار حروف یا هجاها، تغییر یا کشیدگی واکه‌ها، و ...). در مورد مقولات دستوری نیز وضع به همین ترتیب است، این مسئله تحقیقات زبانشناسان وابسته به مکتب ساختارگرایی را توجیه می‌کند.

● اگر از نظر ما طبیعی است که یک زبان بوضوح مشخص و متمایز باشد، دلیل آن وجود خط و مدرسه است. در مناطقی که آموزش زبان وارد نشده، اغلب یک پیوستگی نسبی بین زبانها مشاهده می‌شود که تمایز و توصیف و، در نتیجه، شمارش یا طبقه‌بندی آنها را بسیار دشوار می‌سازد.

● هر زبانی قادر به بیان نیازمندیهای انسان است. امکانات بیان زبانهای متعدد فقط به فقدان یا نقصان واژگان فنی یا انتزاعی محدود می‌شود.

● هر زبانی حسنها و عیبهایی دارد: به عنوان مثال، زبان فرانسوی واضح و بسیار دقیق، ولی کاربرد آن دشوار است، تاریخ طولانی آن باعث ایجاد نکات عجیبی در املا و دستور شده که به خودی خود جالب توجه به نظر می‌رسد، اما برای کاربر خارجی جالب نیست.

● هر زبانی زیر تأثیر حرکت دوگانهٔ ساده‌گرایی و غنی شدن قرار دارد: «ساده گرایی» با ترک ساختهایی که کاربرد نادر دارند (مثال: ماضی استمراری التزامی در زبان فرانسوی)؛ و «غنی شدن» با وارد کردن واژه‌های جدید عامیانه، خارجی، یا علمی. همگانی شدن آموزش ناگزیر به ساده شدن زبان می‌انجامد.

● روابط بین زبانها الزاماً مشابه روابط میان گویشوران آنهاست.

● هیچ زبان خالصی وجود ندارد. همهٔ زبانها به طور عمیقی آمیخته شده‌اند. گفتار به زبان خالص یعنی رعایت آن مقرراتی از زبان مورد نظر که در یک مقطع زمانی و محیط اجتماعی خاص پذیرش عام یافته‌اند.

به طریق اولی، هیچ گروه زبانی خالصی نیز وجود ندارد. تصور گروه زبانی شیوهٔ ساده‌ای است برای بررسی زبانهایی که در رهگذر تاریخ، از برخی ویژگیهای مشترک برخوردارند. مرز مشخصی بین انسانها براساس گروههای

زبانی وجود ندارد، همان‌گونه که مرز دقیقی بین نژادها دیده نمی‌شود.

- عواملی جدید تحولات زبانی موجود را در قرن آینده تسریع خواهند کرد: چند صد زبان محکوم به نابودی‌اند، فقط به این دلیل که آموزش آنها به جمعیتی ناچیز، هزینهٔ هنگفتی دربرخواهد داشت. زبانهایی که با رسانه‌های کتبی و شفاهی انتشار می‌یابند، ادامهٔ حیات خواهند یافت. در عین حال، آگاهی از نقش اساسی عوامل فرهنگی در توسعه، موجب تقویت و ساده شدن زبانهای عمدهٔ کشورهای جهان سوم خواهد شد.
- در کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی، انفورماتیک و دسترسی به برنامه‌های تلویزیونی کشورهای مجاور، موجب ساده‌گرایی و آمیختن هر چه بیشتر زبانهای کنونی خواهد شد.
- اگر مبارزه‌ای برای دفاع و ارتقای زبان فرانسوی ضرورت داشته باشد، تنها یکی از اَشکالِ یک مبارزهٔ بسیار گسترده، دفاع از نقش سیاسی و اقتصادی کشورهای فرانسوی زبان خواهد بود. آیا ایجاد یک اروپای متحد، مسئلهٔ زبانها را در شرایط کاملاً جدیدی قرار خواهد داد؟

زمان آن فرا رسیده است که مردم و سیاستمداران از تأثیر متقابل زبانها و تمدنها آگاهی یابند. ما در آینده به زبان جهان سیاسیی که خود به وجود خواهیم آورد سخن می‌گوییم.

پیوستها

زبانهای زنده در کشورهای مختلف

اعداد داخل پرانتز به جمعیت کشور مربوط می‌شود و آمار آن حتی‌الامکان جدید است. زبان «ملی» از زبان رسمی متمایز است و تا حدودی از حمایت حکومت برخوردار است (از جمله به وسیلهٔ پخش برنامه‌های رادیویی). این مفهوم بویژه در مورد زبانهای افریقای سیاه به کار می‌رود. برخی از این زبانها هنوز نوشتاری نیستند.

آرژانتین (۲۶/۳ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در همه جا مورد استفاده است.

مهاجران جدید هنوز هم به زبانهای اصلی خود (ایتالیایی، آلمانی، یدیش، و ...) حرف می‌زنند. زبانهای بومی عملاً نابود شده‌اند. چند هزار نفر اقلیت گوارانی در نزدیکی پاراگوئه و تقریباً به همین تعداد گویشور آروکانیایی در نزدیکی نئوکن[1] در مرز شیلی، تعدادی ماتاکو[2] و توبا[3] در شاکو،[4] و بالاخره تعدادی بومی با زبان کیچوایی در مرز بولیوی باقی مانده‌اند.

آلبانی (۲ میلیون نفر)

آلبانیایی زبان رسمی است و همهٔ جمعیت کشور به آن حرف می‌زنند. این زبان هند واروپایی است، اما با زبانهای مجاور خود، یعنی اسلاوی، یونانی، و لاتینی شباهت چندانی ندارد.

آلمان (۷۹ میلیون نفر)

زبان رسمی آلمانی است که در هر دو کشور فدرال و دمکراتیک (سابق)، به آن سخن می‌گویند.

گویشوران دیگر زبانها بسیار ناچیزند: در حدود ۱۰۰۰۰ گویشور زبان دانمارکی در شلسویگ هولشتاین،[5] و همین تعداد

1. Neuqeun
2. Les Matakos
3. Les Tobas
4. Chaco
5. Schleswig-Holstein

سوراب[1] که در جنوب به یک زبان اسلاوی حرف می‌زنند.

زبان آلمانی بسیار خالص یا هش‌دویچ[2] (آلمانی علیا) در منطقهٔ هانور[3] به کار می‌رود. گونه‌های لهجه‌ای مانند آلمانی سفلا در مرز هلند، و لهجهٔ ساکسونی در آلمان شرقی اهمیت چندانی ندارند. فقط تفاوتهای بسیار جزئی در واژگان لهجه مشاهده می‌شود، مانند لهجهٔ باواریایی که از زبان هش‌دویچ ملایمتر و نزدیک به لهجهٔ اتریشی است.

آنتیگوا و باربودا[4] (۷۵۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است.

آندورا[5] (۳۰/۰۰۰ نفر)

زبان مردم این کشور کاتالان است که در اسپانیا و فرانسه ۵ میلیون گویشور دارد.

زبانهای فرانسوی و کاستیلانی (اسپانیایی) نیز در حد وسیعی درک می‌شوند. شایان ذکر است که دو صاحب‌منصب کشور آندورا، رئیس جمهور فرانسه و اسقف اورخل (از اسپانیا) هستند.

آنگولا (۶ میلیون نفر)

زبان رسمی زبان پرتغالی است. به استثنای چند هزار هوتن توت یا بوشیمن در جنوب کشور، دهها زبان و لهجهٔ افریقایی آنگولا از گروه بانتو هستند. گروه زبانی نگولا، که نام کشور از آن اقتباس شده است، شامل زبان کیمبوندو می‌شود که در حدود نیمی از جمعیت کشور به آن حرف می‌زنند. در شرق کشور به زبان چوکوی و در جنوب به زبان کوان‌هاما سخن می‌گویند. پیش‌بینی می‌شود که آموزش ابتدایی به ۶ یا ۷ زبان افریقایی که مهمترین آنها ذکر شد، انجام گیرد. برنامه‌های رادیویی به زبانهای پرتغالی، فرانسوی، کیمبوندو، و کیکونگویی پخش می‌شود.

اتریش (۷/۵ میلیون نفر)

آلمانی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد.

اقلیتهای زبانی اسلاوونیایی، کروآتی، مجارستانی، و تسیگانی در مجموع کمتر از ۱۰۰۰۰۰ گویشور را در برمی‌گیرند.

اتیوپی (۳۱ میلیون نفر)

زبان رسمی امهری، یا به زبان محلی

---

1. Sorabe
2. hochdeutsch
3. Hanovre
4. Antigua et Barbuda، کشوری در امریکای مرکزی (فرمانداری کل).
5. Andorre، کشوری کوچک در جنوب غرب اروپا، بر دامنه‌های جنوبی پیرنهٔ شرقی بین فرانسه و اسپانیا (نقل از دایرةالمعارف فارسی).

«امهرنیا»، است که یک زبان سامی با الفبای اختصاصی است امهری زبان قوم مهم امهری (۹ میلیون نفر) است که فلاتهای مرتفع اطراف آدیس‌آبابا را اشغال کرده‌اند.

دیگر زبانهای این گروه، مانند تیگرینیا در ایالت تیگره[1]، با همان الفبا نوشته می‌شوند، این گروه زبانی تقریباً اکثریت گویشوران را دربرمی‌گیرد. زبان مذهبی کلیسای مسیحی اتیوپی گئزاست که می‌توان آن را ریشهٔ مشترک زبانهای فوق دانست.

در جنوب کشور، دومین گروه مهم زبانی، یعنی گروه زبانهای کوشی دیده می‌شود که زبان سومالیایی به آن تعلق دارد؛ مهمترین زبان این گروه گالایی (۸ میلیون نفر) است که اورومو نیز نامیده می‌شود.

از همین گروه، اقلیتهای سومالیایی در اوگادن[2] و عفار یا دانکالی در زمینهای پست غرب و شمال جیبوتی وجود دارد.

۱۵ زبان یا لهجه برای آموزش ابتدایی به کار می‌روند.

اردن (۳ میلیون نفر)

عربی زبان رسمی است و در همهٔ کشور کاربرد دارد.

اسپانیا (۳۸ میلیون نفر)

اسپانیایی (کاستیلانی) زبان رسمی است. با این حال، ۵ میلیون کاتالان در شمال شرقی کشور، ۳ میلیون گالیشیایی، که زبان آنها نزدیک به پرتغالی شمال غربی است، و در حدود ۸۰۰۰۰۰ باسکی نیز وجود دارند.

استرالیا (۱۴/۳ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد.

حدود ۵۰۰۰۰ نفر بومی استرالیایی به دهها زبان در حال انحطاط سخن می‌گویند. زبانهای مزبور را بدشواری می‌توان به زبانهای دیگر مرتبط دانست و روابط آنها بسیارناچیز است. معروفترین این زبانها آراندایی[3] است که در صحرای مرکزی به آن حرف می‌زنند.

اسرائیل (فلسطین اشغالی) (۳/۷ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از عبری و عربی. در پی تلاشهای حکومت در جهت آموختن زبان عبری به مهاجران جدید، اکثریت قریب به اتفاق یهودیان به این زبان حرف می‌زنند. مهاجران جدید هنوز هم

1. Tigre 2. Ogaden 3. aranda

به زبان اصلی خود ـ یدیش، آلمانی، روسی، لهستانی، رومانیایی، عربی، و ... حرف می‌زنند. این گویشوران معمولاً چند زبانه‌اند. اقلیت عرب زبان در حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر هستند.

افریقای جنوبی (۲۷/۷ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از آفریکانس و انگلیسی. آفریکانس که زبان بوئرهاست، یک زبان هلندی قدیمی است که در حدود ۱/۵ میلیون نفر از نوادگان مهاجران هلندی و فرانسوی پرتستان به آن حرف می‌زنند. زبان انگلیسی توسط جامعهٔ بریتانیایی‌تبار که ۴ میلیون نفر جمعیت دارد، به کار می‌رود؛ اما به عنوان زبان ارتباطی نیز در سراسر کشور مورد استفاده است. در مورد زبانهای افریقایی باید گفت که در حدود ۱۰۰۰۰ نفر بوشیمن یا هوتنتوت باقی مانده‌اند که به طور بسیار پراکنده به زبانهای خویین حرف می‌زنند.

ویژگی آوایی بسیار عجیب زبانهای مزبور صدای نُچ[1] یا نوعی صدای تق تق خشک کاملاً مشخص است. به استثنای این مورد جزئی، تمام زبانهای افریقایی از گروه بانتو هستند؛ مهمترین این زبانها به خانواده‌های نگونی و سوتو تعلق دارند؛ خانوادهٔ نگونی شامل زبانهای زیر می‌شود: زولو (۴ میلیون نفر) در منطقهٔ ناتال[2] (دوربن)[3]، خوسی (۴ میلیون نفر) ترانسکاین[4]، و سوازی (۵۰۰۰۰۰ نفر) در نزدیکی سوازیلند[5]. زبان ندبله‌ها[6] (۴۰۰۰۰۰ نفر) در نزدیکی پایتخت، یعنی پرتوریا بسیار نزدیک به زبان زولو است. خانواده سوتو شامل زبانهای پدی و تسوانا می‌شود که از لحاظ زبانشناختی بسیار نزدیک به یکدیگرند و در مجموع، حدود ۵ میلیون گویشور دارند. زبانهای زولو و خوسی صدای نچ یا تق‌تق را از زبانهای خویین گرفته‌اند.

افریقای مرکزی (۱/۹ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است. سانگو در طول رود اوبانگی و بخش عمده‌ای از کشور به عنوان زبان میانجی به کار می‌رود؛ این زبان در سال ۱۹۶۳ به عنوان

---

۱. Clic، آوایی است خاص که برعکس تمام دیگر آواهای زبان که با هوای بازدم تولید می‌شود و درون سو است.

۲. Natal، منطقه‌ای در کشورهای متحد افریقای جنوبی.

۳. Durban، بزرگترین شهر ناتال و کنار خلیج ناتال واقع است. (نقل از دایرة المعارف فارسی)

۴. Transkeian، سکناگاه بومیان، شرق ایالت کاپ، اتحادیه افریقای جنوبی.

۵. Swaziland، سرزمین متعلق به بریتانیا، جنوب شرقی افریقا. در ۱۸۲۰ قبایل سوازی آن را اشغال کردند. (نقل از دایرةالمعارف فارسی)

6. Ndebélé

«زبان ملی» دست یافت.

علاوه بر زبانهای نامبرده، دو زبان عمده عبارتند از: گبایایی در غرب (۵۰۰۰۰۰ نفر) و باندایی (۴۵۰۰۰۰ نفر) در مرکز و شرق کشور.

افغانستان (۱۸ میلیون نفر)

دو زبان رسمی عبارتند از فارسی دری ـ با ۵ میلیون گویشور ـ و پشتو ـ با ۱۱ میلیون نفر.

این دو زبان و همچنین زبان بلوچی که در جنوب کشور رایج است، هندواروپایی هستند و بسیار نزدیک به یکدیگرند.

بیش از یک میلیون افغانی به زبانهای گروه ترکی حرف می‌زنند (ازبک: یک میلیون نفر؛ ترکمنی: ۴۰۰ هزار نفر).

اکوادور[۱] (۷/۵ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است.

تعداد بسیاری از زبانهای بومی نیز وجود دارد که مهمترین آنها کیچوایی است و در حدود یک میلیون گویشور را دربر می‌گیرد.

از جمله دیگر زبانها، می‌توان از جیوارویی و زاپارو نام برد.

الجزایر (۱۷/۷ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی فصیح است. لهجهٔ عربی الجزایری که همهٔ مردم کشور به آن تکلم می‌کنند، بسیار متفاوت است.

یک سوم جمعیت کشور را اقوام بربری‌تبار تشکیل می‌دهند. زبانهای غیرنوشتاری بربری آموزش داده نمی‌شوند؛ این زبانها، به‌رغم مقاومت روزافزون قبایلی‌ها (در حدود ۳ میلیون نفر)، به نفع زبان عربی عقب‌نشینی می‌کنند. علاوه بر قبایلی، دیگر زبانهای بربری عبارتند از چاو در اورس[۲] (در حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر) و تاماشق، زبان حدود ۱۰۰۰۰ طوارقی الجزایری در صحرا.

زبان فرانسوی در آموزش رسمی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ این زبان در حد وسیعی درک و تکلم می‌شود. حتی در برخی موارد، زبان فرانسوی تنها زبان مطالعه به حساب می‌آید.

السالوادور (۴/۴ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است که در تمام کشور به کار می‌رود و درک می‌شود.

امارات متحد عربی (۸۰۰۰۰۰ نفر)

عربی زبان رسمی است.

کارگران مهاجر در حدود سه چهارم

1. Équateur 2. Aurès

جمعیت را دربرمی‌گیرند: پاکستانی‌ها به زبان اردو، و هندی‌ها بویژه به زبان مالایالم یا پنجابی سخن می‌گویند. سیلانیها، کره‌ای‌ها، و اروپاییها نیز در این کشور یافت می‌شوند. کارگران مزبور در تابعیت این کشور نیستند.

امریکا، ایالات متحد (۲۱۸/۳ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و عملاً در همه‌جای کشور درک می‌شود و به آن حرف می‌زنند.

دیگر زبانهای ایالات متحد عبارتند از زبانهای متعلق به اقلیتهای اروپایی و آسیایی‌تبار، ــ این جوامع بحدی متعددند که زندگی فرهنگی خاصی را حفظ نکرده‌اند ــ و همچنین آن دسته از زبانهای بومی که تاکنون قادر به ادامهٔ حیات بوده‌اند.

براساس سرشماری سال ۱۹۷۰، اسپانیایی با ۱۱ میلیون گویشور در مقام اول است، از این تعداد ۳ میلیون نفر در پورتوریکو زندگی می‌کنند. زبانهای دیگر نیز به ترتیب اهمیت تعداد گویشوران عبارتند از: آلمانی با ۶ میلیون گویشور، ایتالیایی (۴ میلیون)، فرانسوی (۲/۵ میلیون، از جمله گروههای قدیمی فرانسوی در لوئیزیانا[1] ــ کاژون[2] ــ و نیوانگلند[3] در نزدیکی کبک)، لهستانی (۲/۵ میلیون)، یدیش (۱/۵ میلیون)، زبانهای اسکاندیناویایی (۱/۲ میلیون)، چک و اسلوواکیایی (در مجموع در حدود یک میلیون نفر)، یونانی و مجارستانی (هر کدام با ۵۰۰۰۰۰ گویشور). زبانهای دیگر نیز در رده‌های بعدی قرار می‌گیرند: ژاپنی (۴۰۰۰۰۰ نفر)، پرتغالی، هلندی، روسی، و چینی (هر کدام ۳۵۰۰۰۰ نفر)، لیتوانی (۳۰۰۰۰۰ نفر)، اوکرائینی و صرب و کرواتی (در حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر).

در این سرشماری، تقریباً ۸۰۰۰۰۰ نفر بومی ــ یا همان سرخپوستان زمان کودکی ما ــ محاسبه شده‌اند که حداکثر یک سوم آنها (۲۶۸۰۰۰ نفر) هنوز هم به یکی از ۴۴ زبان بومی که تاکنون شناسایی شده است سخن می‌گویند.

مهمترین زبان بومی، ناواتلی با ۱۰۰۰۰۰ گویشور در ایالات آریزونا[4]، نیومکزیک[5]، و یوتا[6] است. فقط چهار زبان بیش از ۱۰۰۰۰ گویشور را دربرمی‌گیرند: اوجیبوا یا چیپوا از گروه الگانکین (۳۰۰۰۰ نفر)، داکوتایی یاسوئی (۲۰۰۰۰ نفر)، چرکی از گروه سوئی (۱۰۰۰۰ نفر)، و اسکیمو با حدود

1. Louisiane 2. Cajuns
3. Nouvelle - Angleterre 4. Arizona
5. Nouveau - Mexique 6. Utah

۲۵۰۰۰ گویشور در آلاسکا.

سه زبان دیگر از گروه آتاپاسکی که زبان ناواتلی نیز متعلق به آن است ــ یعنی هایدایی، تلینگیت، و آلئوت ــ اکنون نیز هر کدام در حدود ۱۰۰۰ گویشور دارند. زبان آلئوت[1] نام خود را به جزایر آلئوت بخشیده است.

درایالت هاوایی[2]، فقط ۷۵۰۰ نفر ممکن است به زبان پولینزیایی هاواییایی حرف بزنند. در جزیرهٔ گوام[3]، ۷۰۰۰۰ نفر به یک زبان مالزیایی و پولینزیایی بسیار آمیخته با اسپانیایی، به نام چامورو حرف می‌زنند.

اندونزی (۱۴۰ میلیون نفر)

اندونزیایی ــ یا باهاسااندونزیایی ــ زبان رسمی است.

به استثنای زبان اقلیت چینی مهاجر، در حدود ۷۰ زبان اندونزی همگی به گروه مالزیایی ـ پولینزیایی تعلق دارند. به همین دلیل، زبانهای مزبور خویشاوند یکدیگرند و اندونزیایی در حقیقت یک زبان ساده شده و در حدفاصل زبانهای فوق است. اندونزیایی معمولاً زبان مادری اندونزیایی‌ها نیست ــ البته به استثنای ۲۰ میلیون نفر از جمله بچه‌های دورگه ــ اما سه چهارم جمعیت کشور آن را درک می‌کنند.

عمده‌ترین زبانهای محلی آنجا عبارتند از:

- در سوماترا: مینانکاباو[4] (۳ میلیون نفر)، و باتک (۱/۵ میلیون نفر)؛
- در جاوه: سوندایی در غرب (۱۳ میلیون نفر)، جاوه‌ای (۴۵ میلیون نفر) در مرکز و شرق، مادوری (۸ میلیون نفر) در سورابایا[5] و جزیرهٔ مادورا[6]؛
- در برنئو، با نام محلی کالیمانتان: دایاکی (۲ میلیون نفر)؛
- در سلب[7] (سولاوسی)[8]: بوگی و توراجا؛ در بالی: بالیایی، و ...

انگلستان (بریتانیای کبیر) (۵۶/۱ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود.

دو زبان سلتی، یعنی گالی با ۶۰۰۰۰۰ گویشور و اکواسی با بیش از ۵۰۰۰۰ نفر گویشور، باقی مانده‌اند. زبان کورنوالی، در کورنوال[9] و مانکس، در جزیرهٔ مان[10] در حقیقت از بین رفته‌اند.

---

1. les îles Aléoutiennes
2. Hawaii
3. Guam
4. minang kabau
5. Surabaya
6. Madura
7. Célèbes
8. Sulawesi
9. Cornouailles
10. Man

در ماوراء بحار می‌توان از مورد زیر نام برد:

هنگ‌کنگ (۵ میلیون نفر)، زبان چینی کانتونی در اکثریت است؛ اقلیتهایی نیز به دیگر زبانهای چینی حرف می‌زنند.

اوروگوئه (۲/۹ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در تمام کشور کاربرد دارد.

اوگاندا (۱۲/۴ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. در حدود بیست زبان افریقایی متعلق به گروه بانتو در جنوب و گروه زبانهای نیلی و سودانی در شمال یافت می‌شود.

۴ میلیون باگاندایی[1]، که نام خود را به کشور داده‌اند، مهمترین قوم اوگاندا محسوب می‌شوند: آنها به زبان لوگاندایی حرف می‌زنند. تعداد گویشوران هیچ زبان دیگری در آنجا به یک میلیون نفر نمی‌رسد. در هر ایالتی، برنامه‌های رادیویی به زبان مسلط منطقه پخش می‌شود. از جمله زبانهای بانتو، می‌توان از رو ـ نیورو و رو ـ تورو نام برد که بسیار نزدیک به یکدیگرند و در حدود ۵۰۰۰۰۰ گویشور را در غرب کشور دربر می‌گیرند، دو ـ روگا در شرق، حدود یک میلیون گویشور دارد.

از جمله زبانهای سودانی و نیلی می‌توان از آکولی (۵۰۰۰۰۰ نفر) و کاراموجه‌نگ (۲۵۰۰۰۰ نفر) نام برد. این قوم در زمان قحطی ۱۹۸۰، حضور غم‌انگیزی در اخبار روز یافت.

شایان ذکر است که زبان سواحلی نقش مهمی به عنوان زبان میانجی دارد که به دلیل اعتبار فرهنگی آن، بسرعت در حال گسترش است.

ایتالیا (۵۶/۸ میلیون نفر)

ایتالیایی زبان رسمی است. در آدیگهٔ علیا، در مرز اتریش، آلمانی نیز از موقعیت زبان رسمی برخوردار است. اقلیتهایی نیز با زبانهای رومانش در فریولی[2] (۵۰۰۰۰۰ نفر)، آلبانیایی (توسکان)، در جنوب (۷۵۰۰۰ نفر)، و فرانسوی در درهٔ آئوستا[3] (۱۰۰۰۰۰ نفر) دیده می‌شوند. زبان ایتالیایی بیش از ده گونهٔ لهجه‌ای را دربرمی‌گیرد، بویژه در سیسیل، ناپل (ناپلی)، و ساردنی (ساردینی).

ایران (۳۵/۸ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور «پارسی» با نام محلی «فارسی» است. این زبان معمولاً در تمام کشور درک می‌شود، اما گویشورانی که

1. Bágandа 2. Frioule 3. Val d'Aoste

زبان مادری آنها فارسی است، فقط در حدود دو سوم کل جمعیت را دربر می‌گیرند، این تعداد شامل گویشوران لهجه‌هایی مانند گیلکی در ساحل دریاچهٔ خزر و لُری و بختیاری در رشته کوههای زاگرس نیز می‌شود.

ایرانیانی که زبان مادری آنها فارسی نیست به سه گروه زبانی تقسیم می‌شوند:

- هندواروپایی: کردی (۲/۵ میلیون نفر)، بلوچی (۵۰۰۰۰۰ نفر)، و ارمنی (۱۰۰۰۰۰ نفر)؛
- ترکی: آذربایجانی (۴ میلیون نفر)، در منطقهٔ تبریز (آذربایجان)، و ترکمنی؛
- سامی: اقلیت عرب زبان خوزستان (چند ده هزار نفر).

ایرلند (۳/۵ میلیون نفر)

دو زبان رسمی عبارتند از انگلیسی و گِیلی.[1] انگلیسی را همهٔ مردم کشور درک می‌کنند.

گیلی که یک زبان سلتی و، در نتیجه، هندواروپایی است فقط ۱۰٪ گویشوران را دربر می‌گیرد، اما آموزش آن در مدارس اجباری است. این مسئله ناشی از خواست سیاسی در جهت جلوگیری از نابودی این زبان است که در چنین شرایطی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

ایسلند (۲۲۶۰۰۰ نفر)

ایسلندی زبان رسمی است و همهٔ مردم کشور از آن استفاده می‌کنند. ایسلندی یک زبان اسکاندیناویایی و، در نتیجه، هندواروپایی و نزدیک به نروژی کهن است.

باربادوز (۲۵۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد.

باهاما (۲۰۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد.

بحرین (۳۷۰۰۰۰ نفر)

عربی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد. اکثریت جمعیت کشور را مهاجران ایرانی، پاکستانی، و هندی تشکیل می‌دهند.

برزیل (۱۱۹/۴ میلیون نفر)

پرتغالی زبان رسمی است و در همه جا کاربرد دارد.

بسیاری از مهاجران هنوز از زبان

۱. گیلی که یک زبان ملی است، اولین زبان رسمی محسوب می‌شود. انگلیسی به عنوان دومین زبان رسمی «شناخته شده» است (مادهٔ هشتم قانون اساسی) ــ ن.

اصلی خود استفاده می‌کنند: آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، لهستانی، و ژاپنی. تعداد بومیان برزیلی کمتر از ۲۰۰۰۰۰ نفر است که بیشتر آنها دورگه‌اند. زبانهای بومی به سه گروه عمدهٔ زیر تعلق دارند: کارائیبی (در شمال)، آراواکی (در حوضهٔ آمازون)، و توپی ـ گوارانی بین آمازون و ساحل جنوبی. زبان توپی‌نامبور[1] در منطقهٔ ریو به کار می‌رفته است.

برمه (۳۲/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی برمه‌ای است که فقط ۲۲ میلیون نفر به آن سخن می‌گویند. زبان برمه‌ای که از همه لحاظ شبیه زبان تبتی است، از قرن یازدهم با نوعی الفبای هندی که از پالی مشتق شده، نوشته می‌شود.

بسیاری از سایر زبانهای عمدهٔ متعلق به اقوام تشکیل‌دهندهٔ کشور برمه، به گروه تبتی و برمه‌ای تعلق دارند، مانند کارن (۲/۵ میلیون نفر) در جنوب، و کاچین و چین در شمال. زبان«شان» (۲ میلیون نفر) در شرق کشور، خویشاوند نزدیک زبان تای است، در حالی که زبان مون که درگذشته اهمیت زیادی داشته، وابسته به زبان خمری است، و درنتیجه، فاقد نواخت است.

برونئی (۲۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی کشور مالایایی است و دو سوم جمعیت به آن حرف می‌زنند. زبان انگلیسی در حد وسیعی درک می‌شود و در ادارات و محیطهای شغلی مورد استفاده قرار دارد. اقلیت چینی به یکی از زبانهای چینی (پکنی و کانتونی) سخن می‌گوید.

بلژیک (۹/۹ میلیون نفر)

دو زبان رسمی کشور عبارتند از فرانسوی و هلندی.

زبان هلندی، یا فلاندری، در شمال و زبان فرانسوی یا والونی، در جنوب به کار می‌روند، اما تعداد گویشوران زبان فلاندری اندکی بیشتر است. اقلیتی با ۱۵۰۰۰۰ نفر نیز به زبان آلمانی حرف می‌زنند.

بلغارستان (۸/۹ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور بلغاری است که یک زبان اسلاوی با خط سیریلی است. همهٔ مردم کشور این زبان را درک می‌کنند، در حالی که اقلیت ترک زبان نیز ۷۵۰۰۰۰ گویشور را دربر می‌گیرد.

1. Tupinambour

بلیز (۱۵۰۰۰۰ نفر)

در کشور بلیز، با نام قدیمی هندوراس بریتانیا، زبان رسمی انگلیسی است؛ سه چهارم جمعیت به این زبان حرف می‌زنند. اسپانیایی نیز زبان مادری ۱۵٪ دیگر است. از جمله زبانهای بومی، می‌توان از زبانهای گروه مایایی که در شمال به آن حرف می‌زنند نام برد (ککچی)؛ زبان کارائیبی که بازماندهٔ اقوام تبعیدی از جزایر آنتیل است، در ساحل جنوبی به کار می‌رود.

بنگلادش (۸۳/۶ میلیون نفر)

بنگالی زبان رسمی است و اکثریت قریب به اتفاق مردم به آن حرف می‌زنند. زبان انگلیسی جایگاه فرهنگی مهمی دارد؛ اقلیتی با ۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت با نام بی‌مسمای بهاری به زبان اردو سخن می‌گویند.

بنین (۳/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور بنین، با نام سابق داهومه، فرانسوی است. پنج زبان افریقایی که در برنامه‌های رادیویی از آنها استفاده می‌شوند، عبارتند از: فون (یک میلیون نفر)، گن (یا مینا)، یوروبایی، داندی و باریبا. زبان باریبا که در شمال به کار می‌رود به زبانهای ولتای علیا نزدیک است. زبانهای فون، گن، و یوروبایی جزء زبانهایی با دستگاه آهنگ بسیار مشخصی هستند که در طول خلیج بنین، از ساحل عاج تا نیجریه امتداد دارند. زبان داندی که در شمال به آن حرف می‌زنند، به زبانهای سونقایی و جرمایی در درهٔ میانی نیجر نزدیک است. تنها زبان آموزشی، زبان فرانسوی است، در عین حال زبانهای افریقایی نامبرده برای سوادآموزی افراد بزرگسال استفاده می‌شوند.

بوتان[1] (یک میلیون نفر)

زبان ملی یک لهجهٔ تبتی به نام «دزونگ‌خا» ست که در الفبای تَبتی[2] jonkha نوشته می‌شود. زبان اقلیت نپالی در جنوب به کار می‌رود.

بوتسوانا (۷۰۰۰۰۰ نفر)

زبانهای رسمی کشور بوتسوانا، با نام سابق بشوانالند[3]، عبارتند از انگلیسی و تسوانا. زبان تسوانا که به گروه بانتو تعلق دارد، زبان همهٔ مردم کشور است و در کنار زبان انگلیسی در مدارس آموزش داده می‌شود. در حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر

---

۱. Bhoutan، با نام جدید میانماریا میانمه، کشوری در آسیا

۲. دزونگ‌خا (Dzong-kha) یعنی «زبان دزونگ‌ها»، نام قلعه‌های صومعهٔ تبت. ـ ن.

3. Bechwanaland

بوشیمن نیز در غرب کشور وجود دارند.

بوروندی (۵ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فرانسوی و کیروندی. همهٔ مردم، چه از نژاد توتسی و چه از نژاد هوتو، به زبان کیروندی حرف می‌زنند. زبان سواحلی توسط بازرگانان افریقایی خارجی که در کشور مستقر شده‌اند به کار می‌رود. کیروندی یک زبان بانتوی خالص و در، نتیجه، بسیار دشوار است که بتازگی نوشته می‌شود.

بولیوی (۵/۳ میلیون نفر)

تنها زبان رسمی اسپانیایی است، اما فقط ۴۰ درصد جمعیت به آن حرف می‌زنند. کشور بولیوی دارای بیشترین تعداد گویشوران زبانهای بومی در قارهٔ امریکاست.

دو زبان عمدهٔ بومی عبارتند از کیچوایی (۱/۵ میلیون نفر) و آیمرا با حدود یک میلیون گویشور در منطقهٔ لاپاس. بومیانی با زبانهای متعلق به گروه آراواکی (تاکانی)، گوارانی، و چیکیتو در زمینهای پست شرق کشور یافت می‌شوند.

پاپوآ ـ گینهٔ جدید (۲/۵ میلیون نفر؛ نام کشور به زبان پیجین: نیوگینی[1])

زبان ارتباط بین‌المللی انگلیسی است که در واقع بسیار کم به کار می‌رود و در داخل کشور نفوذ نکرده است. از زبانهای پاپوایی که تعداد آنها به دهها زبان و لهجه می‌رسد، شناخت چندانی نداریم. زبانهای نامبرده با زبانهای ملانزیایی، که خود به گروه مالزیایی ـ پولینزیایی تعلق دارند، در ارتباطند. زبانهای پاپوایی را به زبانهای استرالیایی نیز می‌توان نسبت داد.

بسیاری از زبانها فقط شامل چند صد گویشور، یعنی یک یا دو روستا، می‌شوند. مهمترین این زبانها به نام انگا دارای ۱۵۰۰۰۰ نفر گویشور است.

مطالعهٔ اینگونه زبانها که پیشرفت چندانی نداشته است، امکان طبقه‌بندی آنها را با اطمینان نسبی فراهم نمی‌کند.

برای نیازهای ارتباطی، از بیسلاما یا پیجین انگلیسی در ساحل شمالی و منطقهٔ پایتخت، یعنی پورت مورزبی[2] و از زبان پلیس موتو در مناطق وسیعتری استفاده می‌شود. پلیس موتو، همانگونه که از نام آن پیداست، براساس یکی از زبانهای بومی به نام موتو ساخته شده است، این زبان ساده شده و در پی کاربرد آن توسط افراد پلیس، به یک زبان «پیجین» تبدیل شده است؛ نام دیگر آن هیری ـ موتو است. در زبان پیجین، واژهٔ «زبان» برابر

1. Niugini
2. Port Moresby

tok از واژهٔ انگلیسی *talk* است؛ بنابراین برابر زبان بیسلاما *tok pisin (talk pidgin)* است. این زبان در حدود ۵۰۰۰۰۰ گویشور دارد. زبانهای محلی *(talk tok ples place)* گفته می‌شوند.

پاراگوئه (۲/۹ میلیون نفر)

دو زبان رسمی عبارتند از اسپانیایی و گوارانی که توسط سه چهارم جمعیت به کار می‌رود، احتمالاً تعداد گویشوران زبان گوارانی بیشتر است. بنابراین، نیمی از جمعیت دو زبانه است.

زبان گوارانی مانند بسیاری از زبانهای بومی جنوب آمازون، به گروه توپی تعلق دارد. این زبان تنها زبان بومی امریکایی است که در پرو از موقعیت زبان رسمی برخوردار است. بدیهی است که در روابط بین‌المللی فقط از زبان اسپانیایی استفاده می‌شود.

پاکستان (۷۷/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی اردو است، اما زبان انگلیسی «به طور موقت» به عنوان زبان تجاری و اداری مورد استفاده است. اردو یک زبان میانجی است که دو سوم جمعیت آن را درک می‌کنند، اما به عنوان زبان مادری فقط ٪۸ جمعیت را دربرمی‌گیرد. ــ کلمهٔ اردو که ترکی است و واژهٔ فرانسوی *horde*[1] از آن ریشه گرفته است ــ از لحاظ لغوی به معنای «زبان سپاه» است و در زمان امپراتوری بریتانیا به عنوان یک زبان همه کاره که برای تمام سربازان قابل درک بود، به کار می‌رفت.

زبان اردو بسیار نزدیک به زبان هندی است و بین گویشوران این زبانها مشکلی از لحاظ تفهیم و تفاهم وجود ندارد، اما اردو با حروف عربی نوشته می‌شود که حروف ویژه‌ای برای آوانویسی آواهایی که خط عربی فاقد آن است، آن را تکمیل می‌کنند.

به استثنای زبان براهویی (۱/۵ میلیون گویشور) که یک پدیدهٔ عجیب زبانی شمرده می‌شود ــ این زبان از نوع دراویدی منفرد و زبانهای کوهستانی غیرنوشتاری است که طبقه‌بندی آنها دشوار است، مانند زبان بروشسکی ــ، زبانهای پاکستان هندواروپایی‌اند: مهمترین این زبانها عبارتند از پنجابی (۵۰ میلیون نفر)، پشتو (۱۲ میلیون نفر)، سندی (۷ میلیون نفر)، و بلوچی (۵ میلیون نفر).

پاناما (۱/۸ میلیون نفر).

اسپانیایی زبان رسمی است و به استثنای

۱. گروه، دسته، قبیلهٔ چادرنشین

اقلیتهای کوچک بومی غیراسپانیایی، همهٔ مردم کشور به این زبان حرف می‌زنند یا آن را درک می‌کنند. اقلیتهای مزبور در مجموع، شامل ۱۰۰۰۰۰ نفر می‌شوند که به زبانهای گروه چیبچایی، مانند گواگمی و کونایی حرف می‌زنند.

پرتغال (۹/۶ میلیون نفر)

پرتغالی زبان رسمی است و در تمام کشور به کار می‌رود و درک می‌شود. تلفظ این زبان در پرتغال بسیار پاشیده‌تر و فهم آن بسیار دشوارتر از پرتغالی برزیل است.

پرو (۱۶/۸ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است. کیچوایی، زبان اینکاها، ۵ میلیون گویشور در فلاتهای مرتفع پرو دارد. این زبان فاقد نواخت و پیوندی است. کیچوایی از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ زبان رسمی پرو بوده است.

تعداد فراوانی زبانهای بومی اقلیت نیز وجود دارد، از جمله آیمرا (۵۰۰۰۰۰ نفر) در مرز بولیوی، و زبانهایی از نوع آراواکی بویژه در منطقهٔ آمازون.

تانزانیا (۱۶/۹ میلیون نفر)

زبان رسمی سواحلی است که با وجود تقریباً صد زبان افریقایی دیگر، در سطح وسیعی درک می‌شود.

اکثر زبانهای کشور از گروه بانتو هستند؛ فقط زبان سواحلی نوشتاری است: این زبان از حروف لاتینی استفاده می‌کند.

از جمله مهمترین زبانهای دیگر، می‌توان از زبانهای زیر نام برد: موزی (۳۵۰۰۰۰ نفر) در غرب، گوگو و ههه (۲۰۰۰۰۰ نفر) در مرکز، و نیز زبانهای یائو و ماکانده در جنوب (در مجموع ۳۰۰۰۰۰ گویشور).

در شمال غربی کشور، زبانهای نیلی نزدیک به ماسایی (توسی، هومبا، ...) یافت می‌شوند که از لحاظ تعداد گویشوران حائز اهمیت نیستند.

تایلند (۴۴/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی تای است، این زبان دارای ساختار شبیه زبان چینی است، اما با الفبای مشتق از خطهای هندی نوشته می‌شود. زبان تای در تمام کشور درک می‌شود.

اقلیتهای غیرتای عبارتند از: چینیها (۴ میلیون نفر)، مالایایی‌ها (یک میلیون نفر)، خمرها (۳۵۰۰۰۰ نفر، که پناهندگان کامبوجی نیز به این تعداد افزوده می‌شوند)، کارن‌ها (۷۵۰۰۰۰ نفر) از

گروه برمه‌ای، که زبان میائو یا مئو در منطقهٔ چیانگ‌مای[1] نزدیک به آن است. زبان مونو (۷۵۰۰۰ نفر) که در برمه نیز شنیده می‌شود، به علاوهٔ زبان خمری که خویشاوند دور آن است، تنها زبانهای فاقد نواخت هستند.

تایوان (۱۷/۱ میلیون نفر)

جمهوری چین که پرتغالی‌ها آن را فرمز[2] (زیبا) می‌نامند، دارای زبان رسمی چینی پکنی است.

با این حال، مردم به یک زبان چینی دیگر به نام تایوانی که نزدیک به زبان چینی فوجیان (فوکیان) است حرف می‌زنند.

در مناطق کوهستانی، ۲۰۰۰۰۰ نفر متعلق به قبایل مالزیایی ـ پولینزیایی یافت می‌شوند (آتایال[3]، آمی[4]، یامی[5]، تسو[6]، کانابانابو[7]، روکی[8]، پایوان[9] ....) که زبان خودرا حفظ کرده‌اند.

ترکیه (۴۳ میلیون نفر)

زبان رسمی ترکی است، این زبان پیوندی است و از سال ۱۹۲۸ با حروف لاتینی نوشته می‌شود. زبان ترکی در همهٔ کشور درک می‌شود. اقلیتهای ناچیزی در کشور وجود دارند که مهمترین آنها کردها (با ۲ میلیون نفر در جنوب شرقی کشور) هستند.

ترینیداد و توباگو (یک میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است که در همه جا درک می‌شود.

اقلیتهای هندی تبار هنوز به زبان خود حرف می‌زنند (هندی، تامیل)؛ آثاری از زبان کرئول آنتیل فرانسه نیز دیده می‌شود.

توگو (۲/۴ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است.

در حدود ۳۵ قوم مختلف در توگو یافت می‌شود. زبانهای افریقایی جنوب که مهمترین آنها اوه (با ۶۰۰۰۰۰گویشور) است، زبانهای نواخت‌بری هستند که دارای دستگاه آهنگ کاملاً مشخصی هستند.

زبانهای شمالی، مانند باساری و کابره (۳۰۰۰۰۰ نفر)، به گروه ولتایی تعلق دارند. زبان هوسایی در برخی موارد به عنوان زبان میانجی بازرگانها به کار می‌رود.

تونس (۶ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که در همه جای کشور کاربرد دارد. زبان فرانسوی نیز در

1. Chiangmai
2. Formose
3. Atayal
4. Ami
5. yami
6. Tsou
7. Kanabanabu
8. Rukai
9. Paiwan

حد وسیعی درک می‌شود و بویژه در ارتباطهای تجاری و اداری به کار می‌رود.

تونگا (۱۰۰۰۰۰ نفر)

۱۵۸ جزیرهٔ اقیانوس آرام که ۴۵ جزیرهٔ آن غیرمسکونی است، دارای زبان رسمی انگلیسی است.

زبان پولینزیایی کشور عملاً نزدیک به ساموآیی است.

تووالو (۷۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است.

این کشور که شامل ۹ جزیرهٔ کوچک با ۳۰ کیلومتر مربع مساحت است، و قبلاً با نام جزایر الیس به جزایر گیلبرت تعلق داشت، از پایان سال ۱۹۷۸ به استقلال رسیده است؛ زبان محلی پولینزیایی و نزدیک به زبان ساموآیی است.

جامائیکا (۲/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. یک زبان کرئول براساس زبان انگلیسی که با کرئول جزایر آنتیل فرانسه تفاوت دارد، معمولاً مورد استفاده قرار می‌گیرد.

جیبوتی[1] (۳۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی جمهوری جیبوتی، که سابقاً قلمرو فرانسوی عفارها و عیسی‌ها بوده، زبان عربی است. در واقع، اعراب فقط ٪۵ جمعیت را تشکیل می‌دهند، اما جمعیت کشور همگی مسلمانند و جیبوتی عضو اتحادیهٔ عرب است. زبان اداری و تجاری فرانسوی است. این زبان نقش ممتازی در آموزش دارد.

زبانهای محلی، یعنی عفار و سومالیایی، نوشتاری نیستند. عفارها که دانکالی نیز نامیده می‌شوند، یک سوم جمعیت را تشکیل می‌دهند. آنها در شمال و غرب کشور زندگی می‌کنند، اما در کشور اتیوپی نیز می‌توان آنها را یافت. سومالیایی‌ها در شهر جیبوتی و بخش جنوبی کشور اکثریت را تشکیل می‌دهند. عفار و سومالیایی دو زبان جداگانه هستند که به خانوادهٔ زبانهای کوشی تعلق دارند.

چاد (۴/۳ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فرانسوی و عربی.

جمعیت شمال کشور که مسلمان است، به زبان عربی گرایش زیاد یافته است، اما در این منطقه نیز زبانهای نیلی مانند توبو، کانوری، و زاقوا[2] یافت می‌شود.

ساکنان جنوب کشور را ساراها[3] تشکیل می‌دهند که انیمیست یا مسیحی

1. Djibouti 2. zaghaua 3. les Sara

هستند (۷۵۰۰۰۰ نفر)، زبان آنها غیر بانتو و دارای ویژگیهای منحصر به فردی است که آن را از گروههای مهمتر متمایز می‌سازد.

چکوسلواکی (۱۵/۱ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از چک با ۱۰ میلیون گویشور در غرب، و اسلوواکیایی با ۴/۵ میلیون گویشور در شرق. دو زبان نامبرده اسلاوی هستند. اقلیت مجارستانی نیز در حدود ۴۰۰۰۰۰ گویشور را دربر می‌گیرد.

چین (۹۱۴ میلیون نفر)

زبان رسمی، چینی پکن (*Beijing*) است که زبان مشترک یا پوتونگهوا و نیز «ماندارن» نامیده می‌شود. ۷۰ درصد جمعیت این زبان را به کار می‌برند و شمار بیشتری آن را می‌فهمند.

از جمله عمده‌ترین زبانهای چینی دیگر می‌توان از زبانهای زیر نام برد: شانگهای (زبان وو، ۳۰ میلیون نفر)، فوجی ــ یا به زبان ما: فوکی (زبان مین) ــ و کانتونی (۴۰ میلیون) که چینی‌های ماوراء بحار نیز در حد وسیعی به آن سخن می‌گویند.

همه زبانهای چینی عملاً با علائم اندیشه‌نگار نوشته می‌شوند، حروف لاتینی (پین.ین) در آموزش برای تعیین تلفظ علائم به کار می‌رود.

زبانهای غیرچینی کشور چین فقط ۵۰ میلیون گویشور یعنی ۵٪ جمعیت را دربر می‌گیرند.

مهمترین این زبانها عبارتند از:

- چوانگ (۱۰ میلیون نفر) از گروه تای که با علائم چینی نوشته می‌شود؛ زبان چوانگ در گوانگسی و یونان، نزدیک مرزهای ویتنام و لائوس، به کار می‌رود.
- اویغور (۴ میلیون نفر) از گروه ترکی که اکنون با الفبای لاتینی تکمیل شده نوشته می‌شود. زبان اویغور در سینکیانگ (*Xinjiang*) به کار می‌رود.
- زبان تبتی نیز در حدود ۴ میلیون گویشور دارد که نیمی از آنها در خود منطقهٔ تبت زندگی می‌کنند.
- زبان یی‌یا لولو (۳/۵ میلیون نفر) در یونان و سیچوان.
- زبان میائو (*hmong*) که در تایلند مئو (*méo*) نامیده‌می‌شود (۳ میلیون نفر) در گیچو، یونان، و بویژه سیچوان.

دو زبان آخری ــ یعنی ئی و میائو ــ به گروه تبتی و برمه‌ای تعلق دارند.

● مغولی (۲ میلیون نفر) از گروه ترکی و آلتایی که با علائم سنتی مشتق ازالفبای قدیمی اویغور و در قالب ستونهای عمودی نوشته می‌شود.

● کره‌ای (۱/۵ میلیون نفر) که زبان اقلیتهای ساکن مناطق شمال شرقی کشور است.

سایر زبانهای متعلق به یکی از گروههای فوق یا حتی گروه مونو - خمری، شامل چهل اقلیت دیگر می‌شوند که اکثر آنها ساکن ایالات یونان و گوانگسی، در نزدیکی مرزهای برمه و لائوس هستند.

دانمارک (۵/۱ میلیون نفر)

دانمارکی زبان رسمی است و ذر همه جای کشور به کار می‌رود.

در گروئنلند که از لحاظ سیاسی وابسته به دانمارک است، در حدود ۲۵۰۰۰ اسکیمو یافت می‌شوند که زبان خود را کاملاً زنده نگاه داشته‌اند. لهجهٔ دانمارکی جزایر فاروئه[1] (۳۵۰۰۰ نفر) بحدی متفاوت است که وجود یک فرهنگ لغت جداگانه را ایجاب می‌کند.

دومینیکا (۷۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است؛ این زبان معمولاً توسط مردم درک می‌شود، در حالی که آنها به یک زبان کرئول (که به کرئول جزایر فرانسوی آنتیل که در مجاورت آنهاست بسیار نزدیک است) نیز حرف می‌زنند.

جمهوری دومینیکن[2] (۵/۱ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود.

رواندا (۵ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فرانسوی و کنیایی و روندایی که همهٔ مردم به آن حرف می‌زنند. این زبان بانتو کاملاً مشابه زبان کیروندی در کشور اوروندی است. زبان سواحلی به عنوان زبان ارتباطی با افریقاییان غیرروندایی به کار می‌رود.

روسیه (اتحاد جماهیر شوروی) (۲۶۱ میلیون نفر)[3]

روسی زبان رسمی اتحاد شوروی است.

با این حال، هر یک از ۱۵ جمهوری اتحاد شوروی دارای زبان خاص خود است:

---

1. îles Féroé

2. Dominicaine

۳. کتاب حاضر پیش از فروپاشی شوروی تألیف شده است.

آذربایجان (۶ میلیون نفر)، پایتخت باکو: آذربایجانی که عملاً شبیه ترکی است؛
ارمنستان (۳ میلیون نفر)، پایتخت ایروان: ارمنی، زبان هندواروپایی؛
بیلوروسی یا روسیهٔ سفید (۱۰ میلیون نفر)، پایتخت مینسک: بیلوروسی یا روسی روسیهٔ سفید، زبان اسلاوی نزدیک به روسی؛
استونی (۱/۵ میلیون نفر)، پایتخت تالین: استونیایی، لهجهٔ فینی، از گروه فینو ـ اویغوری؛
گرجستان (۵ میلیون نفر)، پایتخت تفلیس: گرجی، زبان پیوندی، احتمالاً مشابه زبان باسکی؛
قزاقستان (۱۴ میلیون نفر)، پایتخت آلماآتا: قزاق، زبان متعلق به گروه ترکی؛
قرقیزستان (۳/۵ میلیون نفر)، پایتخت فرونزه: قرقیزی، زبان متعلق به گروه ترکی؛
لتونی یا لاتوی (۲/۵ میلیون نفر)، پایتخت ریگا: لاتوی، زبان بالتی، هندواروپایی، بین زبانهای روسی و آلمانی؛
لیتوانی (۳/۵ میلیون نفر)، پایتخت ویلنیوس: لیتوانی، زبان بالتی؛
مولداوی (۴ میلیون نفر)، پایتخت کیشی نف: مولداویایی، لهجهٔ رومانیایی، از گروه لاتینی؛
ازبکستان (۱۵/۵ میلیون نفر)، پایتخت تاشکند: ازبک، زبان متعلق به گروه ترکی؛
تاجیکستان (۴ میلیون نفر)، پایتخت دوشنبه: تاجیکی، زبان هندواروپایی، شبیه زبان فارسی؛
ترکمنستان (۳ میلیون نفر)، پایتخت عشق‌آباد: ترکمنی، زبان متعلق به گروه ترکی؛
اوکراین (۵۰ میلیون نفر)، پایتخت کی‌یف: اوکرائینی، زبان اسلاوی.

پانزدهمین جمهوری، یعنی جمهوری شوروی فدراتیوسوسیالیستی روسیه (با ۱۳۸ میلیون نفر) به عنوان فدراسیون، خود شامل ۱۲ جمهوری خودمختار است که هر یک دارای زبان خاص خود است:
جمهوری تاتارستان[1]، در نزدیکی اورال[2]، پایتخت غازان[3]: زبان تاتاری از گروه ترکی؛ جمهوری باشقیرستان[4]، در نزدیکی اورال: زبان باشقیری، از گروه ترکی؛
جمهوری داغستان[5] در قفقاز: ۸ زبان قانونی (آوار، لزگین،

1. Tatar 2. Oural 3. Kazan
4. Bashkirie 5. Daghestan

تاباساری، داگین، ولاک، همگی از گروه‌قفقازی؛ کومیک، آذربایجانی، و تاتاری از گروه ترکی؛

جمهوری بوریات مانگولیا[1] (بوریات): زبان بوریات، بسیار نزدیک به مغولی؛

جمهوری کاباردین[2]: زبان کاباردین از گروه قفقازی؛

جمهوری کومی در شمال بخش اروپایی روسیه، در نزدیکی پچورسک: زبان کومی، از گروه فینو ـ اویغوری؛

جمهوری ماری در ولگای میانی: زبان ماریایی، از گروه فینوایغوری؛

جمهوری مورداوی (یک میلیون نفر جمعیت)، در اطراف شهر سارانسک[3]، در جنوب غربی جمهوری ماری: زبان موردوینیایی، از گروه فینو ـ اویغوری؛

جمهوری اوستیا[4] در قفقاز: زبان هندواروپایی بسیار نزدیک به فارسی؛

جمهوری اودمورت[5]، در جنوب اورال: زبان اودمورتی از گروه فینو ـ اویغوری؛

جمهوری چوواش[6] در نزدیکی ولگا، در غرب غازان: زبان چوواشی از گروه ترکی؛



جمهوری یاکوت[7]: در سیبری شرقی، در دو سوی رود لینا[8]: زبان یاکوتی از گروه ترکی؛

همچنین دو جمهوری خودمختار دیگر نیز وجود دارند: **کاراکالپاک**،[9] وابسته به جمهوری ازبکستان و دریای سیاه، جمهوریهای **ابخازیا**[10] و **آجارستان**[11] (پایتخت: باطوم[12]) وابسته به گرجستان.

همچنین جوامع زبانی کم‌اهمیت‌تری در مناطق خود مختار (*bolast'*) یا نواحی خودمختار (*avtonomnay*) (*avtonomny kray*) یافت می‌شوند.

---

1. Bouriate - mongole
2. Kabardes
3. Saransk
4. Ossétie
5. Oudmourtes
6. Tchouvache
7. yakoute
8. Léna
9. Karakalpak
10. Abkhazie
11. Adjarie
12. Batoumi

به این ترتیب، در مجموع در حدود ۱۸۰ «ملیّت» ـ که عنوان رسمی آنهاست ـ در اتحاد شوروی وجود دارد. هر یک از این ملیّتها دارای زبان خاص خود است که به یکی از گروههای زیر تعلق دارد:

هندواروپایی: روسی دیگر زبانهای اسلاوی، ارمنی، مولداویایی، زبانهای بالتی، تاجیکی، اوستی، یدیش، و کردی؛

اورال و آلتایی: زبانهای ترکی مانند آذربایجانی، قزاق، قرقیزی، ترکمنی، ازبک، باشقیری، تاتاری، چوواشی، یاکوتی، ایغور، کاراکالپاک ... و زبانهای فینواویغوری مانند استونیایی، مورد وینیایی، ماریایی، کومی، و اودمورتی. زبانهای مغولی، ساموئیدی (یاننتی)، اوستیاکی ... نیز به همین گروه تعلق دارند؛

قفقازی: این گروه از لحاظ ساختار دستوری شباهتهایی با گروه اورال و آلتایی دارد؛ گروه قفقازی شامل زبانهای گرجی، آوار، کاباردین، لزگین، داگین، تاباساری، ... می‌شود.

رومانی (۲۱/۹ میلیون نفر)

رومانیایی زبان رسمی است که ۹۰٪ جمعیت به آن حرف می‌زنند و در همه جای کشور درک می‌شود. رومانیایی یک زبان لاتینی است که امروزه با حروف لاتینی نوشته می‌شود و قبلاً با حروف سیریلی نوشته می‌شد. یک اقلیت مهم مجارستانی با ۱/۵ میلیون گویشور، و اقلیتی آلمانی‌زبان با حدود ۴۰۰۰۰۰ نفر، و نیز دهها هزار بلغاری زبان وجود دارند. بسیاری از رومانیاییها به زبان فرانسوی حرف می‌زنند یا آن را درک می‌کنند.

زامبیا (۵/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. همهٔ زبانهای افریقایی از گروه بانتو هستند؛ مهمترین زبانهای افریقایی عبارتند از: بمبا (۱/۵ میلیون نفر) در شمال شرقی کشور، تونگا (یاچی‌تونگا، با ۷۰۰۰۰۰ نفر) در جنوب، ونیانجا (۷۵۰۰۰۰ نفر) در شرق.

زئیر (۲۶/۴ میلیون نفر)

زبان رسمی فرانسوی است.

به علاوه، چهار زبان میانجی موسوم به زبانهای «ملی» نیز وجود دارد: کیکونگویی (۲ میلیون نفر) در نزدیکی کینشازا[1]، پایتخت کشور؛ لینگالی (۵ میلیون نفر) در منطقهٔ رود کنگو[2]؛ چی‌لوبا (۳ میلیون نفر) در منطقهٔ کازای[3]؛ و

1. Kinshasa 2. Congo 3. Kasai

سواحلی (۸ میلیون نفر) در شابا[1] (کاتانگا)[2] و در شرق کشور.

۴ زبان نامبرده مانند اکثر زبانهای متعلق به ۳۲ خانوادهٔ زبانها و لهجه‌های بانتو در زئیر، به گروه بانتو تعلق دارند.

به علاوه، زبانهای غیربانتو در شمال کشور یافت می‌شوند که از نوع اوبانگی هستند، مانند گباندی، زندی، یا زبانهایی از گروه سودانی، مانند سنگوبتو در نزدیکی مرز اوگاندا.

زیمبابوه (۶/۹ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. همهٔ زبانهای افریقایی کشور به گروه بانتو تعلق دارند. مهمترین این زبانها، شونایی است که بخش عمده‌ای از کشور را دربر می‌گیرد. در جنوب و غرب، زبانهای نگونی که نزدیک به زبان زولو است دیده می‌شود؛ تعداد گویشوران زبان ندبله به یک میلیون نفر می‌رسد، زبان تسوانا نیز که نزدیک به زبان سوتو است گویشورانی دارد.

ژاپن (۱۱۴ میلیون نفر)

ژاپنی زبان رسمی است.

ژاپن از تجانس زبانی بسیار برخوردار است. فقط تفاوتهای بسیار جزئی لهجه‌ای وجود دارد. زبان آینوس که هنوز هم چند هزار گویشور در جزیرهٔ هوکایدو دارد، در حال نابودی است. این زبان از لحاظ ساختار شباهتهایی با زبان ژاپنی دارد.

زبان ژاپنی به گروه زبانهای پیوندی تعلق دارد. این زبان فاقد نواخت است و هیچ ارتباطی با زبان چینی ندارد. به استثنای وامگیریهای فراوان واژگانی. خط بسیار ترکیبی آن به طور همزمان از سه سیستم استفاده می‌کند: علائم چینی، و دو سیستم هجایی ــ یکی هیراگانا (برای عناصر صرفی دستوری یا کلماتی که در آنها علائم چینی کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند) و دیگری کاتاکانا (برای آوانویسی کلمات خارجی). به علاوه، آوانویسی براساس حروف لاتینی، موسوم به رومانجی، کاربرد گسترده‌ای در فرهنگها (براساس حروف الفبایی)، تلکس‌ها، و مانند آن دارد.

کره‌ای‌ها با ۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت مهمترین اقلیت خارجی را تشکیل می‌دهند.

سائوتومه و پرینسیپه (۸۰۰۰۰ نفر)

پرتغالی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود.

ساحل عاج (۷/۸ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است.

---

1. Shaba 2. Katanga

در حدود شصت زبان افریقایی متعلق به سه گروه عمده وجود دارد: گروه زبانهای خلیج گینه، گروه ماندینگ، و گروه زبانهای ولتایی.

گروه اول تنها گروه زبانی است که دستگاه آهنگ بسیار مشخصی دارد: مهمترین زبانهای این گروه عبارتند از بائولی (در اطراف بوآکه [1] و یاموسوکرو [2])، آگنی، آتیه، و ایبری که در طول ساحل و به عمق حدود صد کیلومتر به آنها حرف می‌زنند.

گروه ماندینگ شامل زبان یاکوبا ــ در منطقهٔ مرکز غربی به طرف مان و سگوئلا ــ [3] و بویژه دیوولایی می‌شود که بسیار نزدیک به زبان بامبارا در مالی است و به واسطه سادگی نسبی آن، در حد وسیعی (در روابط تجاری) به عنوان زبان میانجی به کار می‌رود (واژهٔ دیوولایی تقریباً مترادف «تاجر» است).

زبانهای ولتایی بویژه شامل قوم سنوفو [4] زبان می‌شود که کشاورزان فعال در منطقه کوراوگو [5] و فرکسدوگو [6] هستند.

هیچ روزنامه‌ای به این زبانهای افریقایی منتشر نمی‌شود.

در میان گروههای کم‌اهمیت‌تر، می‌توان از زبان بت در منطقهٔ دالوئا [7] نام برد که به زبانهای کرو تعلق دارد و قلمرو آن تا لیبریه امتداد می‌یابد.

ساموآ (۱۶۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است. مردم به زبان ساموآیی نیز که گونه‌ای از زبان پولینزیایی است، حرف می‌زنند.

سان مارینو (۲۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی و تنها زبان کازبسته، ایتالیایی است.

سری‌لانکا (۱۴/۴ میلیون نفر) (سیلان سابق)

زبان رسمی سینهالی است که یک زبان هندواروپایی منفرد با الفبای اختصاصی مشتق از خط پالی است. ۳۰٪ جمعیت کشور از نژاد تامیل است که شامل اتباع کشور ــ بویژه در شمال و شرق ــ و نیز کارگران مهاجر هندی می‌شود.

در سری‌لانکا، اقلیتی از نسل اروپاییان، بویژه هلندیها مشاهده می‌شود که بورگه [8] نامیده می‌شوند. این‌گونه افراد اغلب فقط به زبان انگلیسی حرف می‌زنند که زبان ارتباط بین‌المللی است و در بین طبقات بسیار تحصیلکرده کاربرد زیاد دارد.

1. Bouaké
۲. Yamoussoukro، پایتخت ساحل عاج
3. seguela
4. senoufo
5. Korhogo
6. Ferkessedougou
7. Daloa
8. burghers

سلیمان جزایر (۲۰۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است، ۷۰٪ جمعیت ملانزیایی است و به چند زبان مختلف سخن می‌گویند. اقلیت پولینزیایی نیز ۷۰۰۰ نفر را دربر می‌گیرد.

سنگاپور (۲/۴ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از انگلیسی، چینی، تامیل، و مالایایی. چینی‌ها ۱/۵ میلیون نفرند و مالایی‌ها و تامیل‌ها نیز بقیهٔ جمعیت را تشکیل می‌دهند.

سنگال (۵/۴ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است و فقط ۱۵٪ تا ۲۰٪ جمعیت به آن حرف می‌زنند.

بیش از ۲۰ زبان افریقایی وجود دارد که از این تعداد ۶ زبان به عنوان زبان «ملی» ارتقا یافته‌اند. زبانهای مزبور عبارتند از ولوف، پل، سرر، دیولایی، مالینکه، و سونینکه.

چهار زبان اول به یک گروه واحد تعلق دارند و زبان پل، با نام توکولر در سواحل رود سنگال، معروفترین آنهاست. دو زبان آخر، یعنی مالینکه و سونینکه (یا ساراکولی)، به گروه ماندینگ تعلق دارند که دارای دستور بسیار ساده‌تری است.

زبان ولوف که در حدود ۲ میلیون گویشور دارد، در حد وسیعی، شاید توسط دو سوم جمعیت، درک می‌شود. این زبان بتازگی با حروف لاتینی که با چند حرف شناخته شده برای زبانشناسان تکمیل شده است، نوشته می‌شود.

سوازیلند یا انگوان[1] (۵۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. جمعیت کشور به زبان سوازی (ایسی‌سوازی) حرف می‌زند.

سوئد (۸/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی سوئدی است که یک زبان هندواروپایی شبیه زبانهای ژرمنی است. فقط اقلیتهای ناچیزی از فینی‌ها (۳۰۰۰۰ نفر) و لاپون‌ها (۱۰۰۰۰ نفر) در قطب شمال وجود دارند؛ دو زبان نامبرده خویشاوند هستند و به گروه فینواویغوری تعلق دارند.

سودان (۱۷/۴ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که نیمی از جمعیت در دو سوم شمال کشور به آن حرف می‌زنند.

از جمله دهها زبان افریقایی کشور، می‌توان از زبانهای زیر نام برد: دینکا با بیش از ۲ میلیون گویشور در بحرالغزال،

---

1. Ngwane

شلوک و نوئر در منتهی‌الیه جنوبی جوبا.

زبانهای نامبرده دارای ویژگیهای مشترکی هستند. در شمال، ۵۰۰۰۰۰ نفر به زبان نوبه‌ای سخن می‌گویند. در منطقهٔ دارفور، به زبان فور یا کوجارا به کار می‌رود که شبیه زبان نوبه‌ای است.

این‌گونه زبانها به گروه بانتو تعلق ندارند، اما آثاری از سیستم طبقات اسمی در آنها مشاهده می‌شود.

زبان انگلیسی در شهرها و برای روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

سورینام (۴۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی گویان هلند سابق، هلندی است.

جمعیت آسیایی‌تبار (۱۵۰۰۰۰ نفر هندی و جاوه‌ای) تا حدودی زبان خود را حفظ کرده است.

چند هزار بومی به زبانهای کارائیبی حرف می‌زنند. تاکی ـ تاکی که زبان پیجین انگلیسی است، به عنوان زبان میانجی به کار می‌رود: این زبان میان جمعیت سیاهی که پس از رهایی از بردگی در قرن گذشته، به جنگل پناه آورد، به نام ساراماکا[1] به کار می‌رود.

سوریه (۸/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که در همه جای کشور درک می‌شود. زبان فرانسوی جایگاه ممتازی را در محافل فرهنگی حفظ کرده است.

در بین زبانهای اقلیت، می‌توان از کردی با ۲۵۰/۰۰۰ گویشور و زبان ارمنی با ۱۵۰۰۰۰ نفر نام برد. شایان توجه است که ساکنان دهکدهٔ مسیحی مألوله در شمال دمشق، هنوز هم به یک لهجهٔ آرامی (سریانی) که زبان حضرت مسیح است حرف می‌زنند.

سومالی (۳ میلیون نفر)

سومالیایی زبان رسمی است و تقریباً همه مردم کشور به آن حرف می‌زنند. زبان سومالیایی از سال ۱۹۷۲ با الفبای لاتینی نوشته می‌شود.

سویس (۶/۳ میلیون نفر)

چهار زبان رسمی کشور به ترتیب اهمیت عبارتند از: آلمانی (۴ میلیون نفر)، فرانسوی (۱/۵ میلیون نفر)، ایتالیایی (۷۵۰۰۰۰ نفر)، و رومانش (۵۰۰۰۰ نفر). سه زبان آخر به گروه زبانهای لاتینی تعلق دارند.

جمعیت آلمانی زبان به لهجهٔ شوایزردویچ سخن می‌گوید که بندرت نوشته می‌شود.

1. Saramaca

سیرالئون (۳ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است. در بین حدود پانزده زبان که در کشور به کار می‌رود، ۴ زبان اهمیت بیشتری دارند: کپله یا گرزه، و مانده[1] که هر دو به گروه ماندینگ تعلق دارند، نیمه و شربرو که خویشاوندان دور زبانهای پل و ولوف محسوب می‌شوند. شایان ذکر است که یک زبان کرئول که اکثر واژگان آن مشتق از زبان انگلیسی است، به نام کریو، برای بخش عمده‌ای از جمعیت قابل درک است.

سیشل (۷۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است. زبان فرانسوی نیز در حد وسیعی درک می‌شود. مردم به یک زبان کرئول بسیار نزدیک به کرئول جزیرهٔ رئونیون یا جزایر آنتیل فرانسه حرف می‌زنند.

سیلان ← سری‌لانکا

شیلی (۱۰/۷ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در همه جای کشور به این زبان سخن می‌گویند.

یک اقلیت آلمانی‌زبان نیز بویژه در جنوب کشور یافت می‌شود. زبان بومی زنده در این کشور آروکانیایی است که در منطقه‌ای بین کونسپسیون[2] و والدیویا[3] در حدود ۲۰۰۰۰۰ گویشور را درمی‌گیرد.

عراق (۱۲/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور عربی است. اقلیت کرد ــ زبانی که متعلق به گروه هندواروپایی است ــ در بخش عمده‌ای از مناطق شمال شرقی ساکنند.

چند دهکدهٔ مسیحی هنوز هم به زبان سریانی حرف می‌زنند. به علاوه، اقلیتهای ارمنی، بویژه در مناطق شهری، یافت می‌شوند.

عربستان سعودی (۷/۹ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که همهٔ مردم آن را درک و به آن تکلم می‌کنند.

عمان و مسقط (۸۵۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی عربی است که در تمام کشور به کار می‌رود.

غنا (۱۰/۹ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است.

در بین حدود ۴۰ زبان افریقایی کشور، عمده‌ترین زبانها عبارتند از توی (که چی هم تلفظ می‌شود) و فانتی که بسیار

1. mende
2. Concepciòn
3. Valdivia

نزدیک به یکدیگرند و به ترتیب در مرکز و مرکز غربی کشور توسط ۴ میلیون غنایی به کار می‌رود. به زبان اِوِه در شرق کشور، در مرز توگو سخن می‌گویند. زبانهای فوق به گروه زبانهای خلیج گینه، که دارای دستگاه آهنگ بسیار مشخصی هستند، تعلق دارند. رادیو به زبان هوسایی نیز که به عنوان زبان میانجی در شمال کشور به کار می‌رود، برنامه پخش می‌کند. زبانهای عمدهٔ شمال کشور عبارتند از داگومبایی (مرکز شمال شرقی)، گورمانچ (در نزدیکی ولتای علیا)، و گبانی که همگی به گروه زبانهای فاقد نواخت ولتایی تعلق دارند.

فرانسه (۵۴ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود.

بسیاری از اقلیتها زبان خود را حفظ کرده‌اند، از جمله زبان سلتی برتانیی (۲۰۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰۰ نفر)، زبان پیوندی باسکی (۱۰۰۰۰۰ نفر)، زبان ژرمنی آلزاسی، و زبانهای لاتینی کاتالانی (۱۰۰۰۰۰ نفر) و اوکسیتانی، یعنی یکی از لهجه‌های آن : گاسکونی، پروونسال، لیموزن، و آورنیه.[1]

در (مستعمرات فرانسویِ) خارج از قارهٔ اروپا، زبان کرسی (۲۰۰۰۰۰ نفر)، که نزدیک به زبان ایتالیایی است، بسیار زنده است و اکثر (مردم کرس) به آن حرف می‌زنند؛ مثل زبانهای کرئول در جزایر آنتیل، گویان، و رئونیون (یک میلیون نفر). شایان ذکر است که تفاوتهای ناچیز کرئول جزایر آنتیل و کرئول رئونیون مانع از تفهیم و تفاهم گویشوران این زبانها نمی‌شود.

در جزیرهٔ سن مارتن[2]، وابسته به گوادلوپ، که کشور هلند نیز در آن سهیم است، به طور معمول از زبان انگلیسی استفاده می‌شود.

در گویان چند زبان بومی، آراواکی، و کارائیبی باقی مانده است؛ یک زبان پیجین براساس زبانهای انگلیسی، اسپانیایی، و فرانسوی به نام تاکی تاکی در سن لوران دو مارونی[3] به کار می‌رود.

در جزایر پولینزی، تایتیپایی (۱۰۰۰۰۰ نفر) نیز زبان بسیار زنده‌ای است؛ این زبان دارای یک گونهٔ لهجه‌ای در جزایر مارکیز است.

باری، در کشور فرانسه، هزاران نفر تسیگانی به زبان خود، که دارای ریشهٔ هندواروپایی است، حرف می‌زنند.

---

۱. اوکسیتانی به مجموعهٔ زبانهای فرانسه گفته می‌شود که شامل چند لهجه است.

2. Saint - Martin

3. Saint - Laurent - du - Maroni

فنلاند (۴/۷ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فینی و سوئدی. ۹۰٪ جمعیت به زبان فینی سخن می‌گویند. ۲۵۰۰ نفر لاپونی[1] که در آخرین بخشهای شمالی زندگی می‌کنند، به زبان فینی یا لاپونی (لاپ) سخن می‌گویند؛ دو زبان نامبرده خویشاوند یکدیگر هستند.

فیجی[2] (۶۰۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است و در حد وسیعی درک می‌شود.

نیمی از جمعیت کشور هندی‌الاصل هستند و هنوز هم به زبان مادری خود سخن می‌گویند. هندی، تامیل، و بویژه، تلوگو. مردم فیجیایی خالص که تا حدودی در اقلیت هستند، به یک زبان پولینزیایی،به نام فیجیایی حرف می‌زنند.

فیلی‌پین (۴۸ میلیون نفر)

دو زبان رسمی عبارتند از انگلیسی و فیلی‌پینی.

فیلی‌پینی (که نام محلی آن فیلی‌پینو است) نام دیگر تاگالوگ، مهمترین زبان در بین ۷۰ زبان گروه مالزیایی - پولینزیایی فیلی‌پین است.

یک چهارم جمعیت به زبان تاگالوگ حرف می‌زنند، اما یک چهارم دیگر آن را درک می‌کنند و می‌توانند از آن استفاده کنند.

زبان انگلیسی نیز به عنوان وسیلهٔ ارتباطی گویشوران زبانهای گوناگون و بویژه به عنوان زبان بین‌المللی به کار می‌رود. در حدود ۱۰ میلیون نفر فیلی‌پینی بسادگی به زبان انگلیسی حرف می‌زنند.

در بین زبانهای مهم دیگر، می‌توان از ویسایان یا سبو[3] در جزایر مرکزی مجمع الجزایر فیلی‌پین (در حدود ۱۲ میلیون نفر) و ایلوکانو (۴ میلیون نفر) در شمال لوزون[4] نام برد. زبان اسپانیایی امروزه جایگاه پراهمیتی در فیلی‌پین ندارد.

قبرس (۶۵۰۰۰۰ نفر)

دو زبان رسمی عبارتند از یونانی و ترکی. یونانی‌ها سه چهارم جمعیت را تشکیل می‌دهند.

قطر (۲۲۵۰۰۰ نفر)

زبان رسمی عربی است که همهٔ مردم به آن سخن می‌گویند. با این حال، تعداد زیادی کارگر مهاجر هندی‌تبار وجود

1. Les Lapons
2. Fidji
۳. cebu، از جزایر ویسایان، فیلی‌پین. تا ۱۵۷۱ پایتخت مستعمرهٔ اسپانیایی جزایر فیلی‌پین بود (نقل از دایرةالمعارف فارسی)
4. Luçon

دارند که اکثر آنها به زبان اصلی خود حرف می‌زنند.

کامبوج (۶ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور کامبوج (با املای *kampuchéa*) خمری است و تقریباً تمام مردم به آن سخن می‌گویند.

خمری یک زبان منفرد، فاقد نواخت، و شاید خویشاوند دور زبانهای مالزیایی و پولینزیایی است. این زبان از قرن هشتم با نوعی الفبای هندی که ریشهٔ الفبای تای است، نوشته می‌شود.

در مورد بازماندهٔ اقلیتهای چینی و ویتنامی و جایگاه زبان فرانسوی که دیرزمانی زبان روابط بین‌المللی بوده است، اطلاعی در دست نیست.

کامرون (۸ میلیون نفر)

دو زبان رسمی کشور عبارتند از فرانسوی و انگلیسی، اما کاربرد زبان فرانسوی بسیار گسترده‌تر است.

تعداد زبانهای افریقایی کامرون بحدی زیاد ــ بیش‌از صد زبان ــ و متنوع است که احتمال دستیابی یکی از آنها به جایگاه زبانهای فرانسوی و انگلیسی منتفی است. قلمرو زبانهای فوق در سرحد منطقهٔ زبانهای بانتو قرار دارد. این مسئله بویژه در مورد زبانهای جنوب کشور صدق می‌کند، مانند بولو، اوند (یائونده)[1] و اتونی که در مجموع بیش از یک میلیون گویشور را دربرمی‌گیرند. در مورد زبانهای ساحلی ــ باسا و دوآلا که دستگاه آهنگ آنها بسیار پیشرفته ــ نیز مسئله به همین ترتیب است. در مرکز کشور، سرزمین بامیلکه به شاهزاده‌نشینهایی با زبانهای متفاوت و فرهنگ مشترک تقسیم شده است. زبان بامون که به زبانهای فوق‌الذکر نزدیک است، یکی از معدود زبانهای افریقایی به شمار می‌آید که در پایان قرن نوزدهم، دارای یک خط اختصاصی بوده است. خط مزبور از آن زمان به بعد از میان رفت. در شمال کشور، زبان پل از اهمیت زیاد برخوردار است: این زبان در بین زبانهای متعدد فرعی قرار دارد، از جمله مندری که نقش زبان ارتباطی بین اقوام کیردی را ایفا می‌کند. در بخش ساحلی، یک زبان پیجین با ریشهٔ انگلیسی وجود دارد که امکان برقراری ارتباط را برای افرادی که فاقد معلومات کافی هستند، فراهم می‌کند.

کانادا (۲۳/۵ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فرانسوی و

---

۱. Yaoundé، پایتخت کامرون.

انگلیسی. انگلیسی زبان مادری نزدیک به ۱۴ میلیون نفر و فرانسوی زبان مادری ۶ میلیون نفر است. در کِبِک، فرانسوی‌زبانان اکثریت دو به یک دارند و تعداد آنها به ۵ میلیون نفر می‌رسد. بسیاری از کانادایی‌ها دو زبانه‌اند. در حدود ۳ میلیون نفر دارای زبان مادری دیگری هستند، از جمله آلمانی (در حدود ۶۰۰۰۰۰ نفر)، ایتالیایی (۵۴۰۰۰۰ نفر)، اوکرائینی (۳۱۰۰۰۰ نفر)، هلندی (۱۴۵۰۰۰ نفر)، لهستانی (۱۳۵۰۰۰ نفر)، چینی (۹۵۰۰۰ نفر)، پرتغالی (۸۵۰۰۰ نفر)، و صربی کروآتی (۷۵۰۰۰ نفر).

در کانادا، هنوز هم در حدود بیست زبان بومی وجود دارد که در این میان ۳ زبان بیش از ۱۰۰۰۰ گویشوردارند: کری (۳۰۰۰۰ نفر) در جنوب خلیج هودسن، اوجیبوا (۲۰۰۰۰ نفر) در دشتهای بزرگ غربی، و اسکیمو (۱۵۰۰۰ نفر) در نزدیکی قطب شمال.

کره (۵۳/۷ میلیون نفر: ۳۶/۶ در جنوب، ۱۷/۱ در شمال)

کره‌ای زبان رسمی است که در جمهوری کرهٔ جنوبی و جمهوری دمکراتیک خلق کرهٔ شمالی به کار می‌رود. کره‌ای تنها زبانی است که در هر دو کشور به آن سخن می‌گویند.

این زبان از نوع پیوندی است و از لحاظ دستوری به زبان ژاپنی بی‌شباهت نیست. در این زمینه هیچ ارتباطی با زبان چینی ندارد، اما بخش عمدهٔ واژگان آن چینی است. یک الفبای اختصاصی به نام هانگول که به قرن پانزدهم مربوط می‌شود، امکان نگارش زبان کره‌ای را با دقت آوایی زیاد فراهم کرده است.

کنگو (جمهوری دمکراتیک، پایتخت برازاویل[1]) (۱/۵ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است. پایتخت این کشور مرز قلمرو زبان کیکونگویی محسوب می‌شود که مهمترین زبان جنوب است (۵۰۰۰۰۰ نفر)، زبان تکه در منطقهٔ باتکه[2] نیز مهمترین زبان شمال است (۲۰۰۰۰۰ نفر).

تعداد فراوانی زبانهای دیگر نیز یافت می‌شوند که نسبتاً نزدیک به یکدیگرند و همهٔ آنها مانند دو زبان اصلی کشور به گروه بانتو تعلق دارند. معروفترین این زبانها عبارتند از: مبوسی، سانگا - ماگایی[3] (رودخانهٔ سانگا[4]) و گشیری در مرز گابون، در جنوب فرانس‌ویل[5]. لینگالی، یکی از زبانهای میانجی کشور

1. Brazzaville
2. Batéké
3. Sanga - maka
4. Sanga
5. Franceville

زئیر، به علاوهٔ یک زبان آمیختهٔ دیگر به نام مونوکوتوبا که گونه‌ای زبان کیکونگویی است، در طول رود مورد استفاده قرار دارند.

کنیا (۱۵/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است، اما زبان سواحلی، که یک زبان میانجی است، زبان «ملی» محسوب می‌شود. این زبان در مجمع ملی[1] نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مردم کشور در حدود ده قوم عمده را تشکیل می‌دهند که جمعیت هر یک از آنها بین ۵۰۰۰۰۰ تا ۲ میلیون نفر است و هر قوم به زبان خود حرف می‌زند. مهمترین این زبانها کیکویو با ۲ میلیون گویشور است که به گروه بانتو تعلق دارد. زبان لوئو با بیش از یک میلیون گویشور، از گروه نیلی است.

قبیلهٔ معروف ماسایی نیز از همین گروه است، اما فقط ۱۵۰۰۰۰ نفر را دربر می‌گیرد.

دو اقلیت عمدهٔ کشور، یعنی سومالیاییها با ۳۰۰۰۰۰ نفر جمعیت و گالاییها با ۱۰۰۰۰۰ نفر در شمال، دارای زبانهای وابسته به گروه کوشی هستند.

کوبا (۹/۷ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در همه جای کشور کاربرد دارد.

کوستاریکا (۲/۱ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و در همه جا درک می‌شود. پنج زبان بومی باقیمانده در کشور ــ یعنی گواتوسو در شمال، کابکاری، بری‌بری، ترابا، و برونکا ــ فقط در چند دهکده به کار می‌روند. زبانهای نامبرده به گروه چیبچایی تعلق دارند که در کولومبیا و پاناما از اهمیت زیاد برخوردار است، زبانهای فوق اگر در معرض نابودی نباشند، لااقل سیر قهقهرایی خود را طی می‌کنند.

کولومبیا (۲۵/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی اسپانیایی است که تقریباً همهٔ مردم آن را درک می‌کنند. گویشوران زبانهای بومی در مجموع فقط ۲٪ جمعیت را دربر می‌گیرند. زبانهای مزبور به گروههای عمده تعلق دارند: کیچوایی زبان اینکاها در جنوب، نزدیک به اکوادور، و بخصوص زبان چیبچایی در تمام مناطق فلاتهای مرتفع تا پاناما و زبانهای کارائیبی و آراواکی در مناطق پست شرقی.

کومور (۳۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی فرانسوی و زبان مذهبی

1. Assemblée nationale

عربی است، اما مردم به زبان سواحلی نیز در قالب لهجه‌ای سخن می‌گویند که فهم آن بسیار دشوار است.

آموزش در مدارس با زبان فرانسوی انجام می‌گیرد.

کویت (۱/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که همهٔ اتباع کشور از آن استفاده می‌کنند.

گروه عمده‌ای از مهاجران که جذب فعالیتهای نفتی شده‌اند، به زبان اصلی خود حرف می‌زنند (بخصوص هندی)، اما این گروه تابع کشور کویت نیستند.

کیپ‌ورد (۳۰۰۰۰۰ نفر)

پرتغالی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود.

یک زبان کرئول با ریشهٔ پرتغالی نیز وجود دارد.

کیریباتی (۶۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. نام این کشور از نام قدیمی جزایر گیلبرت گرفته شده است.

این جزایر مرجانی با مساحت ۹۴۴ کیلومتر مربع، از سال ۱۹۷۹ به استقلال رسیده‌اند. زبان محلی ملانزیایی است. این مسئله یکی از دلایل جدایی کشور از تووالو [۱] (جزایر الیس) [۲] در سال ۱۹۷۵ بوده است که زبان آن پولینزیایی است.

گابون [۳] (۵۳۹۰۰۰ نفر)

فرانسوی زبان رسمی است. در حدود چهل زبان افریقایی متعلق به گروه بانتو وجود دارد که هیچ یک از آنها نوشتاری نیست. عمده‌ترین این زبانها عبارتند از: فانگ یا پاهوئین، در مرز گینهٔ استوایی و کامرون، که نزدیک به زبان اوندو و در کامرون است و بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر به آن حرف می‌زنند؛ مپونگوه در لیبرویل؛ [۴] یی‌پونو در اطراف فرانس‌ویل که توسط باپونوها [۵] به کار می‌رود، و جز اینها.

گامبیا (۵۰۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است.

مهمترین زبانها عبارتند از ماندینگ، پل، و ولوف.

گرانادا [۶] (۱۰۰۰۰۰ نفر)

انگلیسی زبان رسمی است زبان کرئول جزایر آنتیل در حال نابودی است.

گواتمالا [۷] (۶/۶ میلیون نفر)

زبان رسمی اسپانیایی است.

1. Tuvalu 2. Ellice 3. Gabon

۴. Libreville، پایتخت کشور

5. Bapounou 6. Grenade 7. Guatemala

نیمی از جمعیت به بیش از بیست زبان بومی حرف می‌زنند، زبانهای مزبور به گروه مایایی تعلق دارند؛ مهمترین آنها عبارتند از کیچه (۷۵۰۰۰۰ نفر)، چاکچی (۴۰۰۰۰۰ نفر)، ککچی (۳۰۰۰۰۰ نفر)، مام (۱۰۰۰۰۰ نفر)، و تسوتسیل (۶۰۰۰۰ نفر).

گویان[1] (۸۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی گویان بریتانیایی سابق، انگلیسی است و معمولاً مردم آن را درک می‌کنند.

ساکنان هندی تبار که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، هنوز هم به زبانهای هندی و تامیل حرف می‌زنند. بومیان خالص امریکایی که تعداد آنها اندک است، در طول ساحل به‌آراواکی و در داخل کشور به زبان کارائیبی سخن می‌گویند.

گیلبرت، جزایر ← کیریباتی

گینه (۵/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی فرانسوی است.

زبانهای افریقایی به دو گروه عمده تعلق دارند: پل مهمترین آنهاست (با ۱/۵ میلیون گویشور)، گروه ماندینگ شامل این زبانها می‌شود: مالینکه (یک میلیون نفر) در شمال، سوسو (۳۰۰۰۰۰ نفر) در منطقهٔ کوناکری[2]، و کپله در گینهٔ جنگلی، نزدیکی انزرکوره.[3]

دولت هشت زبان افریقایی، از جمله زبانهای نامبرده، را به عنوان زبانهای ملی اعلام کرده است.

گینهٔ استوایی (۲۰۰۰۰۰ نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است.

فانگ و دیگر زبانهای مشابه در خود کشور، و زبان بوبی در جزیرهٔ فرناندو پو[4] به کار می‌رود.

گینهٔ بیسائو (۵۰۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی پرتغالی است.

یک زبان کرئول پرتغالی، مشابه کرئول کیپ‌ورد، بین اقوام افریقایی که دارای زبانهای مختلفی هستند، به کار می‌رود؛ از جمله مهمترین زبانهای فوق می‌توان از بالانتا (۲۰۰۰۰۰ گویشور)، پل (۱۵۰۰۰۰)، و مالینکه (۸۰۰۰۰) نام برد. بالانتا خویشاوند زبان دیولایی در کاسامانس[5]، و خویشاوند دورتر زبان ولوف در سنگال است. زبان مالینکه به گروه ماندینگ تعلق دارد. در مجموع، گینهٔ بیسائو دارای ۳۰ گروه قومی است که هر

1. Guyana
2. Conakry
3. N'zérékoré
4. Fernando Poo
5. Casamance

کدام به زبان خاص خود حرف می‌زنند. (مانجاکو، نالو، کویناگی، مانکانی، سوسو، ...).

لائوس (۳/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی لائوسی (لائو) است که بسیار نزدیک به زبان تای و یکی از گونه‌های لهجه‌ای آن است. الفبای لائوس نیز که ریشهٔ آن هندی است، تفاوتهای ناچیزی با الفبای تای دارد.

اکثریت جمعیت به زبان لائوسی حرف می‌زنند. اقلیتهای عمده‌ای نیز وجود دارند ـ مانند میائو ـ که به دیگر زبانهای نزدیک به تای یا برمه‌ای حرف می‌زنند. قبایل کوهستانی، با نام کلی خا[1] (در حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر)، به زبانهای گروه مونو ـ خمری سخن می‌گویند. اقلیتهای ویتنامی یا چینی تبار از زبان خود استفاده می‌کنند. زبان فرانسوی موتها به عنوان زبان روابط بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

لبنان (۳ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که در همه جای کشور کاربرد دارد.

زبانهای فرانسوی و انگلیسی بین مردم تحصیلکرده و با فرهنگ، که معمولاً سه زبانه‌اند، رواج زیاد دارد.

ارمنیها نیز اقلیت حائز اهمیتی با ۱۵۰۰۰۰ نفر را تشکیل می‌دهند.

لسوتو (۱ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از انگلیسی و سوتو. تقریباً همهٔ مردم کشور به زبان سوتو که یک زبان بانتو و نزدیک به زبان زولو است، حرف می‌زنند.

لوگزامبورگ (۳۵۰۰۰۰ نفر)

کاربرد زبانها در قانون محدود و مشخص نشده است، اما بر حسب عادت، بجز چند استثنا، فرانسوی زبان رسمی ادارات و آلمانی زبان مطبوعاتی و فرهنگی محسوب می‌شود.

در مدارس ابتدایی، از زبان آلمانی و در مدارس متوسطه، از زبان فرانسوی استفاده می‌شود. جمعیت کشور معمولاً دو زبانه‌اند، اما در محیط خانواده به لوگزامبورگی که لهجهٔ آلمانی منطقه موزل[2] است حرف می‌زنند.

لهستان (۳۵ میلیون نفر)

لهستانی زبان رسمی است و در تمام کشور به کار می‌رود و درک می‌شود. لهستانی یک زبان اسلاوی و در نتیجه،

1. Kha
2. Moselle

هندواروپایی است که با حروف لاتینی نوشته می‌شود.

لیبریه (۱/۷ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی است. در بین جمعیت حاصل از توالد و تناسل بردگان سیاه امریکایی که در قرن نوزدهم آزاد شده و در این کشور مستقر شده‌اند، این زبان کاربرد زیادی دارد. جمعیت بومی خالص که اکثریت را تشکیل می‌دهند، به زبانهای گروه ماندینگ یا زبانهای نواحت بر که قلمرو آنها طول خلیج گینه است، حرف می‌زنند.

شایان ذکر است که زبان وای در قرن نوزدهم یک خط اختصاصی را ابداع کرده که امروزه متروک شده است.

لیبی (۲/۷ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است که در همه جای کشور کاربرد دارد. چند هزار نفر طوارقی یا تاماشق ـ زبان، در جنوب غربی کشور باقی مانده‌اند.

لیختن اشتاین (۲۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی آلمانی است.

ماداگاسکار (۸/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی مالاگاسی است که آموزش آن اجباری است، اما زبان فرانسوی نیز در روابط بین‌المللی استفاده می‌شود.

زبان مالاگاسی که به گروه مالزیایی - پولینزیایی تعلق دارد، به طور محسوسی در همه جای کشور درک می‌شود. در عین حال گونه‌های لهجه‌ای حائز اهمیتی نیز وجود دارد.

مالاوی (۵/۸ میلیون نفر)

زبانهای انگلیسی و چیچوا دو زبان رسمی کشور محسوب می‌شوند. چیچوا با نام دیگر نیانجا ـ گرفته شده از نام پایتخت این کشور و به معنای «دریاچه» ـ زبانی از گروه بانتو است که بیش از نیمی از جمعیت به آن حرف می‌زنند، و در سطح وسیعتری نیز درک می‌شود.

دیگر زبانهای کشور که آنها نیز به گروه بانتو تعلق دارند، عبارتند از یائو (۵۰۰۰۰۰ نفر) در بخش جنوبی دریاچهٔ نیاسا[1]، و تومبوکا در شمال.

مالت (۳۳۵۰۰۰ نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از مالتی ـ که یک زبان سامی بسیار نزدیک به عربی است، اما با الفبای لاتینی نوشته می‌شود ـ و زبان انگلیسی. انگلیسی که کاربرد وسیعی

1. Nyassa

دارد، زبان ارتباط بین‌المللی است.

مالدیو (۱۵۰۰۰۰ نفر)

زبان رسمی مالدیوی است که یک زبان هندواروپایی نزدیک به سینهالی است، اما کلمات عربی دارد، زیرا مردم این کشور مسلمان هستند.

مالدیوی هنوز هم با یک خط اختصاصی، به نام دیوهی، از راست به چپ نوشته می‌شود، همخوانها روی خط و واکه‌ها معمولاً بالای آن نوشته می‌شوند. زبان انگلیسی در حد وسیعی درک می‌شود.

مالزی (۱۳/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی مالایایی است که نیمی از جمعیت کشور به آن حرف می‌زنند. زبان مالایایی به استثنای چند اختلاف جزئی، عملاً مشابه زبان اندونزیایی است. این زبان از گروه مالزیایی ـ پولینزیایی است و با حروف لاتینی نوشته می‌شود.

اقلیت مهم چینی (۴ میلیون نفر) زبان خود را حفظ کرده است (کانتونی، هاکایی، چینی فوکیان، و پکنی).

سومین زبان عمدهٔ کشور تامیل است که بخش عمده‌ای از اقلیت هندی به آن حرف می‌زنند.

در مناطق ساراواک[1] و صباح[2] در جزیرهٔ برونئو، هنوز هم زبانهای قبیله‌ای از خانوادهٔ اندونزیایی، مانند دایاکی، یافت می‌شوند.

مالی (۶/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی فرانسوی است.

زبانهای افریقایی معمولاً به گروه ماندینگ (در حدود ۳/۵ میلیون گویشور) (بامبارا، دیوولایی، مالینکه، سونینکه یا ساراکولی، و دوگون) یا گروه زبانهای ولتایی (در حدود ۷۰۰۰۰۰ نفر) (سونقایی و سنوفو) تعلق دارند. زبان پل بیش از ۷۰۰۰۰۰، و تاماشق، زبان بربرهای طوارقی، نیز در حدود ۲۰۰۰۰۰ گویشور را دربر می‌گیرند. زبانهای بامبارا و دیوولایی که عملاً مشابه یکدیگرند، زبانهای ساده‌ای هستند که در کل کشور به عنوان زبان میانجی به کار می‌روند.

مجارستان (۱۰/۶ میلیون نفر)

مجارستانی که همهٔ مردم کشور به آن حرف می‌زنند، زبان ملی است.

زبان مجارستانی که از گروه فینواویغوری، و در نتیجه، نزدیک به زبان فینی است، هندواروپایی نیست و مانند زبانهای ترکی، دارای ساختار پیوندی است.

1. Sarawak 2. Sabah

مراکش (۱۸/۹ میلیون نفر)

زبان رسمی عربی است. دو سوم جمعیت کشور به این زبان سخن می‌گویند و تعداد بیشتری آن را درک می‌کنند. جمعیت بربری تبار گاهی عرب زبان شده‌اند؛ اما بربری، زبان مادری ۵ میلیون مراکشی است. این زبان غیرنوشتاری که خویشاوند دور زبانهای سامی است، به سه لهجهٔ مختلف تقسیم شده است: چلو یا تاشلر[1] در جنوب (۲ میلیون نفر)، تامازی در مرکز (۲ میلیون نفر)، و ریفی در شمال (یک میلیون نفر).

زبان فرانسوی دارای اهمیت زیادی در آموزش است و قشرهای وسیعی از مردم آن را تکلم یا درک می‌کنند.

زبان اسپانیایی نیز در مناطق تحت سلطهٔ سابق اسپانیا درک می‌شود.

مصر (۳۸/۷ میلیون نفر)

عربی زبان رسمی است و در همه جای کشور درک می‌شود..

در منطقهٔ اسوان، اقلیتی با حدود یک میلیون نفر جمعیت، به زبان نوبه‌ای سخن می‌گویند، این زبان یک زبان افریقایی از گروه نیلی و چادی است که قلمرو آن تاسودان امتداد دارد.

جامعهٔ قبطی که بخش عمده‌ای از جمعیت را تشکیل می‌دهند ــ شاید ۱۵٪ تا ۲۰٪ ــ امروزه فقط به زبان عربی حرف می‌زنند، اما مسیحیان قبطی هنوز از زبان قبطی که بازماندهٔ مصری باستان است، به عنوان زبان کلیسایی استفاده می‌کنند.

مغولستان (۱/۳ میلیون نفر)

زبان رسمی مغولی است که تقریباً در همه جای کشور به کار می‌رود، به استثنای ۵۰۰۰۰ نفر قزاق در غرب کشور که به یک زبان ترکی حرف می‌زنند. زبان مغولی خویشاوندی دوری با زبانهای ترکی دارد. این زبان پیوندی است. مغولی در قلمرو جمهوری خلق مغولستان با حروف سیریلی و دو حرف تکمیلی نوشته می‌شود؛ در مناطق چینی مغولی زبان، از خط سنتی با ستونهای عمودی مشتق از الفبای قدیمی اویغور استفاده می‌شود.

مکزیک (۶۵/۵ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و عملاً در همه جای کشور به کار می‌رود و درک می‌شود. زبانهای بومی بیش از ۳ میلیون گویشور را دربرمی‌گیرند که سه چهارم آنها به زبان اسپانیایی نیز سخن می‌گویند.

مهمترین و معروفترین زبان بومی،

1. Tashelher

ناهوآتل، زبان آزتک‌هاست که لهجه‌های گوناگون آن در مکزیکوسیتی در حدود ۸۰۰،۰۰۰ گویشور را دربرمی‌گیرند. این زبان خویشاوند زبانهای ایالات متحد مانند هوپیایی گرند کنین کولورادو[1] است.

گروه مایایی در ایالت یوگاتان[2] و در مرز گواتمالا حضور چشمگیری دارد. زبانهای این گروه نیز ۸۰۰۰۰۰ گویشور را دربر می‌گیرند، اما لهجه‌های آن بسیار متفاوتند (اتسا، تسلتال) گروه اوتومانگ شامل یک سری زبانهای گوناگون است:

اوتومی (در حدود ۴۰۰۰۰۰ گویشور بین مکزیکوسیتی و تولوکا)[3]، میستک (۲۰۰۰۰۰ نفر در غرب ایالت اوگزاکا)[4]، زاپوتی (۲۰۰۰۰۰ نفر در ایالت اوگزاکا)، و....

در بین زبانهای متفرقه، می‌توان از تاراسک نام برد که در منطقهٔ توریستی معروف دریاچهٔ پاسکوارو[5] به کار می‌رود.

موریتانی (۱/۵ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از فرانسوی و عربی.

بخش عمده‌ای از جمعیت سفید و بربری تبار کشور به یک لهجهٔ عربی بسیار تغییر یافته، به نام هاسانیایی سخن می‌گویند. جمعیت سیاه که در ساحل راست رود سنگال سکونت دارد، بویژه به زبان توکولر ــ که گونه‌ای از زبان پل است ــ در بخش غربی کائدی تا اقیانوس، و زبان سونینکه یا ساراکولی در گیدیماگا، واقع در جنوب شرقی گائدی، حرف می‌زنند.

موریس (یک میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است. زبان میانجی کشور یک زبان کرئول که بسیار نزدیک به کرئول است جزیرهٔ رئونیون و برای گویشوران کرئول جزایر آنتیل فرانسه قابل درک است. اکثریت جمعیت (۶۰٪) هندی‌تبارند و نیمی از این تعداد هنوز هم به یکی از زبانهای هندی حرف می‌زنند. (هندی، تامیل، ...).

جامعهٔ فرانسویِ کرئول، یعنی حدود ۵۰۰۰۰۰ نفر، به فرانسوی سخن می‌گویند. اقلیت کوچک چینی که شامل ۱۵۰۰۰ نفر است، بیش از زبان چینی، به یک زبان کرئول حرف می‌زنند.

موزامبیک (۹/۹ میلیون نفر)

پرتغالی زبان رسمی است.

هر گروه از مردم به زبان قوم خود حرف می‌زنند: مهمترین این زبانها

---

1. Grand Canyon du Colorado
2. Yucatan
3. Toluca
4. Oaxaca
5. Patzcuaro

عبارتند از: ماکوآ (۲/۵ میلیون نفر) در شمال ــ و گونه‌های لهجه‌ای آن کیایی و ماکانده؛ تسونگا (۱/۵ میلیون نفر) در جنوب. زبان زولو نیز در بخش آخر جنوب کشور، در نزدیکی ماپوتو[1] به کار می‌رود.

همهٔ این زبانها به گروه بانتو تعلق دارند.

موناکو (۲۵۰۰۰ نفر)

زبان رسمی فرانسوی است. اما ایتالیا خیلی دور نیست، و مونه‌گاسک [2] یک لهجهٔ ایتالیایی است بسیار مشابه لهجهٔ نیسی.

نائورو (۷۰۰۰ نفر)

زبان رسمی این کوچکترین کشور دنیا انگلیسی است. در همه جای کشور نائورویی‌ها (۴۰۰۰ نفر) و کارگران مهاجر که معمولاً از جزایر الیس آمده‌اند (۲۰۰۰ نفر)، این زبان را می‌فهمند. کارگران مهاجر به زبان پولینزیایی خود نیز حرف می‌زنند.

نپال (۱۲ میلیون نفر)

زبان رسمی کشور نپالی است که یک زبان هندواروپایی نزدیک به هندی است و مانند آن با الفبای دوناگری نوشته می‌شود. زبان نپالی توسط نیمی از جمعیت (۶ میلیون نفر) به کار می‌رود و توسط ۲ میلیون نفر دیگر فهمیده می‌شود.

زبانهای ثانوی کشور که تعداد آنها زیاد است، به گروههای زیر تعلق دارند: گروه هندواروپایی مانند بهاری‌ها یا دیگر گروههای تری[3] و هیلس[4]؛ گروه تبتی مانند تبتی‌های خالص، پناهندگان و دیگران (یک میلیون نفر)؛ گروههای اقلیت مانند نوارا (۵۰۰۰۰۰ نفر) در درهٔ کاتماندو[5]. این گونه زبانها به اقوام کوهنشین، مانند شرپاها تعلق دارند.

نروژ (۴ میلیون نفر)

زبان رسمی نروژی است که یک زبان اسکاندیناویایی و در نتیجه، هندواروپایی است. زبان نروژی در قرون وسطا نقش خود را به عنوان زبان ادبی از دست داده و در این زمینه، زبان دانمارکی جایگزین آن شده است. در نتیجه، یک زبان ترکیبی به نام ریکسمال [6] «زبان کشور پادشاهی» به وجود آمده است که بین زبان دانمارکی و نروژی است و اکنون کاربرد دارد.

در غرب کشور، زبان لاندسمال «زبان

---

۱. Maputo، پایتخت موزامبیک.

2. monégasque
3. Terai
4. Hills
5. Katmandou
6. riksmal

کشـــوری» کــه قــدیمی‌تر است دیــده می‌شود.

بین گویشوران ایـن دو گـونهٔ لهـجه‌ای زبان نروژی و گویشوران لهجه‌های فوق با دیگر زبانهای اسکاندیناویایی، هـیچ‌گونه مشکلی از لحـاظ تـفهیم و تـفاهم وجـود ندارد.

نیجر (۵ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است.

مهمترین زبانهای افریقایی عبارتند از هـوسایی (۲ مـیلیون نـفر) در طـول مـرز نـیجریه، و جـرمایی (۷۵۰۰۰۰ نـفر) در طول رود نیجر.

هوسایی یک زبان مـیانجی بـا قـلمرو جـغرافـیایی و فـرهنگی وسـیع است. جـرمایی بسیار نـزدیک بـه سـونقایی و داندی است که گونه‌های لهـجه‌ای آن بـه شمار می‌آیند و بترتیب در بالا دست رود نیجر تا تومبوکتو[1]، و در پایین دست رود، در شمال بنین، به کار می‌روند.

سه زبان دیگر که اهمیت کمتری دارند و از آنــها در رادیـو اسـتفاده مــی‌شود، عــبارتند از تـاماشق، زبـان طـوارقـی‌ها، (۳۰۰۰۰۰ نفر) از گروه بـربری، کـانوری (۲۰۰۰۰۰ نفر) در آخرین بـخش شـرقی کشور، و پل (۵۰۰۰۰۰ نفر) با گویشوران پراکنده در تمام کشور.

اقـلیتهای زبـانی دیگـری نـیز وجـود دارند، از جـمله گـورمانچه کـه یک زبـان ولتـایی بـا ویـژگیهای نـیمه بـانتو است (سیستم طبقات جنسی بسیار مشـخص) در ساحل راست رود نیجر، و زبان تـوبو (۵۰۰۰۰ نفر) در بخش شمالی کشور در نزدیکی لیبی، ایـن زبـان خـویشاوند دور زبانهای نوبه‌ای و کانوری است.

نیجریه (۸۱ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است، در محیطهای فرهنگی درک می‌شود.

از مـیان ۲۶۵ زبـان و لهـجهٔ افـریقایی کشور نیجریه، می‌توان از زبانهای زیر نام برد. در شمال، هوسایی (۲۰ میلیون نفر) و کـانوری (۲ مـیلیون نـفر) کـه دسـتگاه آهــنگ مشــخصی نــدارنــد، و زبـانهای جنوبی در طول خلیج گینه، به عمق ۲۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر، یوروبایی (۱۵ میلیون نفر)، ایبو (۸ میلیون نفر)، و ... ایـن‌گونه زبـانها دارای دسـتگاه آهـنگ کـاملاً مشـخصی هستند.

به این فهرست، هشت میلیون گویشور زبان پل نیز افزوده مـی‌شود کـه در تـمام کشور پراکـنده‌انـد، امـا بـویژه در بـخش شمالی و شرقی سکونت دارند.

1. Tombouctou

از جمله مهمترین زبانهای دیگر، می‌توان از موارد زیر نام برد: افی با نامهای ای‌بی‌بیو یا کالاباری (۴/۵ میلیون نفر) در نزدیکی شهر کالابار[1]، مونچی یا تیو (یک میلیون نفر) در مرکز، نوپه (۵۰۰۰۰۰ نفر) در دهانهٔ رودهای نیجر و بنوئه[2]، ادو و اورهوبو هر کدام (۵۰۰۰۰۰ نفر) در ایالت دلتای بنین (بندل استات)[3].

نیکاراگوئه (۲/۵ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است.

جمعیت بومی دورگه یا خالص در سطح وسیعی به زبان اسپانیایی حرف می‌زنند. در ساحل آتلانتیک ۲۵۰۰۰ نفر بومی به زبان میس‌کیتو که خویشاوند زبان چیبچایی در پاناما و کولومبیاست، حرف می‌زنند.

نیوزیلند (۳/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی انگلیسی است.

جمعیت کشور از نژاد مائوری و بعضاً دورگه و انگلیسی زبان است. بقیهٔ مردم که شامل ۱۰۰۰۰۰ نفر می‌شوند، هنوز هم به زبان مائوری حرف می‌زنند. مائوری، زبانی است پولینزیایی و نزدیک به زبان تاهتیایی، اما ارتباط متقابل گویشوران این زبانها دشوار است و مستلزم آشنایی مقدماتی است.

واتیکان (۱۰۰۰ نفر)

در این کشور معمولاً به زبان ایتالیایی صحبت می‌شود. روحانیونی که از همه جای دنیا به واتیکان می‌آیند، در برخی موارد به زبان لاتینی حرف می‌زنند.

وانواتو (۷۰۰۰۰ نفر)

حکومت مشترک سابق انگلستان و فرانسه، به نام هیبرید جدید، از سال ۱۹۸۰ به استقلال رسیده و زبانهای انگلیسی و فرانسوی را به عنوان زبانهای رسمی حفظ کرده است.

مردم به زبانهای ملانزیایی حرف می‌زنند: تعداد این‌گونه زبانها در داخل مجمع‌الجزایر ۱۰۵ عدد است. ارتباط زبانی بین قبایلی که دارای زبانهای مختلفی هستند، به کمک یک زبان پیجین، با نامهای محلی بیشلامار یا بیسلاما، انجام می‌گیرد.

ولتای علیا (۵/۵ میلیون نفر)

زبان رسمی فرانسوی است. قلمرو ولتای علیا به طور محسوسی قلمرو گروه زبانی معروف به زبانهای ولتایی را دربرمی‌گیرد که دارای ویژگیهای خاصی است. مهمترین زبان این گروه، موسی، متعلق به

1. Calabar 2. Benoué 3. Bendel state

اقوام موسی است (۳ میلیون نفر) که مقر امپراتور آنها، مورونابا[1]، در واگادوگو[2] قرار دارد. گورمانچه (۲۰۰۰۰۰ نفر) زبان گورماها[3] در شرق کشور به همین گروه تعلق دارد، در مورد زبانهای زیر نیز وضع چنین است: بوبو (۳۰۰۰۰۰ نفر) در اطراف بوبودیولاسو[4]، لوبی (۲۰۰۰۰۰ نفر) و سنوفو (۲۵۰۰۰۰ نفر) که هر دو در حوالی مرز ساحل عاج به کار می‌روند.

زبانهای اقلیت عبارتند از پل و تاماشق در شمال و زبانهای گروه ماندینگ، یعنی سامو و دیوولایی، در غرب کشور.

ونزوئلا (۱۴ میلیون نفر)

زبان رسمی اسپانیایی است که در حد وسیعی درک می‌شود، البته به استثنای قبایل بومی منزوی که در شرق کشور به زبانهای کارائیبی و در غرب به زبان آراواکی حرف می‌زنند. برخی از زبانها، مانند تیموت در منطقهٔ مریدا[5]، بخوبی طبقه‌بندی نشده‌اند.

ویتنام (۵۲/۲ میلیون نفر)

زبان رسمی ویتنامی است.

این زبان نواخت‌بر، که شبیه زبان تای است، با حروف لاتینی نوشته می‌شود که سیستم پیچیده‌ای از نقطه‌ها و تکیه‌ها آن را تکمیل می‌کند. خط مزبور در قرن هفدهم توسط مبلغان مذهبی وارد شده است. در حدود نیمی از واژگان این زبان دارای ریشهٔ چینی است.

اقلیتهای زبانی متعددی در ویتنام وجود دارند ــ که تعداد آنها در حدود ۶۰ زبان است ــ و در مجموع کمتر از ۵ میلیون گویشور را دربر می‌گیرد. مهمترین زبانها عبارتند از چینی (یک میلیون نفر) و خمری (۴۰۰۰۰۰ نفر). در بین قبایل کوهنشین که دارای زبانهای گوناگونی هستند، برخی از زبانها نزدیک به ویتنامی (هونگ ــ با ۴۰۰۰۰۰ گویشور)، برخی نزدیک به برمه‌ای (میائو، ۲۰۰۰۰۰ نفر)، و برخی نزدیک به زبانهای اندونزیایی (چام، ۲۵۰۰۰۰ نفر، در شمال شرقی سایگون[6] در بخش ساحلی؛ جاده‌ای، ۱۵۰۰۰۰ نفر؛ و ...) هستند.

هائیتی (۵ میلیون نفر)

فرانسوی زبان رسمی است، اما فقط در محیطهای فرهنگی استفاده می‌شود. عامهٔ مردم به زبان کرئولی سخن می‌گویند ــ که به طور محسوسی با کرئول جزایر آنتیل فرانسه تطابق دارد.

---

1. Moro - naba
۲. Ouagadougou، پایتخت ولتای علیا
3. Gourma
4. Bobo - Dioulasso
5. Mérida
6. Saïgon

هلند (۱۴/۲ میلیون نفر)

هلندی زبان رسمی است. این زبان در تمام کشور به کار می‌رود و درک می‌شود.

در منطقهٔ فریسلاند[1]، ۳۰۰۰۰۰ نفر به زبان فریزی حرف می‌زنند که یک زبان ژرمنی بسیار نزدیک به انگلیسی کهن است.

در جزایر آنتیل هلند، یعنی کوراسائو[2]، بونیر[3]، و آروبا[4] به یک زبان کرئول اسپانیایی به نام پاپیامنتو حرف می‌زنند، در حالی که در سن‌مارتن به زبان انگلیسی سخن می‌گویند.

هند (۶۸۰ میلیون نفر)

انگلیسی زبان رسمی کمکی و هندی زبان حکومت است. دوازده زبان قانونی نیز وجود دارد: تلوگو، بنگالی، مراتی، تامیل، اردو، گجراتی، کناره‌ای، مالایالم، اوریه‌ای، آسامی، کشمیری، و پنجابی ــ به علاوهٔ زبان سانسکریت، که دیگر به کار نمی‌رود، اما به دلایل فرهنگی و تاریخی ادامهٔ حیات یافته است.

صرفنظر از لهجه‌ها، تعداد زبانها در مجموع به صد می‌رسد.

الفبای مختلف مورد استفاده قرار دارد: دِوناگری، بنگالی، عربی ـ فارسی، گورموخی، گجراتی، اوریه‌ای، تلوگو و کناره‌ای، مالایالم، تامیل، لاتینی، و تبتی.

چنین فهرستی بسیار ناامیدکننده به نظر می‌رسد. با این حال، در عمل، شرایط موجود خیلی هم گیج کننده نیست.

بیش از ۹۵٪ جمعیت هند بین دو گروه زبانی تقسیم شده‌اند: هندواروپایی و دراویدی. گروه اول هند شمالی و گروه دوم یک سوم جنوب شبه‌جزیره را در بر می‌گیرند. هندی مهمترین زبان در هند شمالی است و در حدود یک سوم جمعیت کشور به آن حرف می‌زنند (۲۰۰ میلیون نفر)، سایر زبانهای شمالی از لحاظ واژگان، دستور، و حتی الفبا نقاط مشترک زیاد با زبان هندی دارند. این خویشاوندی در برخی موارد، مانند خویشاوندی زبانهای فرانسوی و ایتالیایی، بسیار تنگاتنگ است. در هند جنوبی، چهار زبان دراویدی: تامیل، تلوگو، کناره‌ای، و مالایالم شباهت بسیار با یکدیگر دارند. به علاوه، فرهنگ هندو به زبانهای هر دو گروه ــ هند شمالی و دراویدی ــ واژگان مشترک مهمی بخشیده که بخصوص در شیوهٔ بیان افراد فرقه برهمایی محسوس است.

۵٪ از هندی‌ها که به گروههای نامبرده تعلق ندارند، به طور عمده شامل جوامعی

1. Frise 2. Cutaçao 3. Bonaire
4. Aruba

با سطح فرهنگی بدوی از گروه موندایی، و ساکنان مناطق هیمالیایی از گروه تبتی و برمه‌ای می‌شوند.

هندوراس[1] (۳/۴ میلیون نفر)

اسپانیایی زبان رسمی است و کاربرد بسیار وسیعی دارد. لنکایی که یک زبان بومی بین زبانهای مایایی و چیبچایی است، در معرض نابودی قرار دارد.

هیبرید جدید ← وانواتو

یمن جنوبی (۱/۵ میلیون نفر)

زبان رسمی جمهوری دمکراتیک خلق یمن، عربی است. با این حال، هنوز هم بین حضرت موت و عمان، زبانهای سامی، موسوم به عربی جنوبی، یافت می‌شود که مهمترین آنها زبان ماهری[2] است. در جزیرهٔ سوقطرا[3] نیز زبانی از همین گروه باقی مانده است. زبانهای عربی جنوبی کهن شباهتهایی با زبان حبشی داشته‌اند.

یمن شمالی (۵/۱ میلیون نفر)

زبان رسمی جمهوری عربی یمن، عربی است که همهٔ مردم از آن استفاده می‌کنند.

یوگسلاوی (۲۲ میلیون نفر)

زبانهای رسمی عبارتند از صرب و کروآتی، مقدونی، و اسلاوونیایی که هر سه اسلاوی هستند. زبانهای یوگسلاوی با حروف لاتینی (کروآتی، اسلاوینایی) یا با حروف سیریلی (صربی، مقدونی) نوشته می‌شوند. تفاوت زبانهای صرب و کروآتی عملاً فقط به خط و چندین کلمه خلاصه می‌شود.

صرب و کروآتی ۱۷ میلیون گویشور یوگسلاو دارد، اسلاوونیایی ۱/۵ میلیون نفر، و زبان مقدونی که نزدیک به بلغاری است، یک میلیون نفر. در ضمن یک اقلیت آلبانیایی زبان (یک میلیون نفر) در منطقهٔ کوسووو[4] و در حدود ۵۰۰۰۰۰ گویشور زبان مجارستانی وجود دارد.

یونان (۹/۷ میلیون نفر)

زبان رسمی یونانی است که در تمام کشور به کار می‌رود.

اقلیتهای کوچکی نیز وجود دارند که به زبانهای ترکی (۲۵۰۰۰۰ نفر)، مقدونیه‌ای و بلغاری (۵۰۰۰۰ نفر)، و آلبانیایی (۵۰۰۰۰ نفر) سخن می‌گویند.

---

1. Hinduras 2. Mahri 3. Socatra
4. Kossovo

واژه‌نامه

(فارسی ـ فرانسه)

آ

ب‌پذیری یک زبان	Vulnérabilité d'une langue
زی	Initial
ختگی زبانها	Brassage des langues
خته	Mixte
ش زبانها	Métissage linguistique
صوت	Son
ناختی، آوایی	Phonétique
ناسی	Phonétique
ناسی آزمایشگاهی، آواشناسی ابزاری	Phonétique instrumentale
گاری	Transcrire
یسی	Transcription
یسی آوایی، خط آوانگار	Transcription Phonétique
ی اصلی	Sons élémentaires
ی تک هجایی	Sons monosyllabiques
بی واک، آوای خفه، صوت بی‌آوا	Son Sourd
دشوار	Son ardu
گلو	Son de gorge

آوای واک بر، صوت آوایی	Son Sonore
آوایی، واکه‌ای	Vocalique
آهنگ	Rythme
آهنگ، صدا، نواخت	Ton
آهنگ استفهامی	Ton interrogatif
آهنگ افتان	Ton descendant
آهنگ بم	Ton bas, Ton grave
آهنگ خیزان	Ton montant
آهنگ زیر	Ton aigu, haut, léger
آهنگ کشیده	Ton long
آهنگ کلام، آهنگ جمله	Intonation
آهنگ کوتاه	Ton bref
آهنگ متغیر	Ton modulé
آهنگ متوسط	Ton moyen
آهنگ نامتغیر	Ton immuable
آهنگ هموار، آهنگ یکنواخت	Ton égal, ton uni
آهنگین، نواخت‌بر	Tonique

الف

ابدال همخوان‌ها	Mutation consonantique
اجزای معیّن، اجزای کمکی	Particules auxiliaires
احتمال (یکی از مشتقات فعلی در برخی زبانها)	Possibilité
اختلافات زبانی	Différences linguistiques, Divergences des langues
ادات، جزء (جمع: ادوات)	Particule
ادات استفهامی	Particule interrogative
ادات بیانگر احترام	Particule honorifique
ادات تصدیق	Particule d'approbation
ادات نفی	Particule négative

ادغام زبانها	Fusion des langues
ادغام کردن هجاها	Télescoper les syllabes "par des élisions"
ارتباط زبانی متقابل	Intercommunicabilité
ارتقای زبان	Promotion de la langue
ارزش آوایی	Valeur phonétique
ارزش هجایی	Valeur de syllabe
اسپانیایی زبان	Hispanophone
استانده، معیار	Standard
استانده کردن	Standardisation, Normaliser
استقرار یک زبان	Implantation d'une langue
اسم، موصوف	Substantif
اسم ابزار	Nom des outils
اسم بی‌جان	Nom inanimé
اسم جاندار	Nom animé
اسم جمع	Nom collectif
اسم خاص	Nom propre
اسم صوت	Interjection
اسم عام	Nom commun
اسم مبالغه	Augmentatif
اسم مصدر	Nom d'action, Nom verbal
اسم معَرّف	Nom déterminé
اسم معنا	Nom abstrait
اسم مکانها، بررسی اسم مکانها	Toponymie
اشتقاق	Dérivation
اشتقاقی	Dérivatif
اصطلاحات زبان انگلیسی در زبانهای دیگر	Anglicisme
اصطلاحات علمی	Nomenclature
اصوات مرکب	Locutions interjectives

اضافهٔ ساکسونی، اضافهٔ نرمان	Génitif saxon
افعال اشتقاقی، افعال مشتق	Verbes dérivés
اقتباسی (کلمهٔ اقتباسی)	Mot adopté
اقلیت‌های زبانی	Minorités de langue
الفاظ هم‌آوا، الفاظ هم نام، متشابه	Homonymes
الفبای آوانگار	Alphabet phonétique
الفبایی	Alphabétique
امکان برقراری ارتباط زبانی	Communicabilité
انتزاع، تجرید	Abstraction
اندامهای گویایی، اندامهای گفتار	Organes de la parole
اندیشه نگاشتی	Idéographique
انزوا	Isolement
انسداد چاکنایی	Arrêt glottal
انگلیسی زبان	Anglophone
انگلیسی مآب شدن	S'angliciser

ب

بازدم	Expiration
بازی با کلمات	Jeu de mots
بازی واکه‌ها	Jeu vocalique
بافت آوایی	Contexte phonétique
بافت دستوری	Contexte grammatical
بافت موقعیت	Contexte de la situation
بالقّوه، وجه فعلی در زبان باسکی	Potentiel
بدل، عطف	Apposition
بدوی	Rudimentaire
برابرسازی	Identification
برابر لغوی، برابر لفظ به لفظ	Équivalent littéral

Élatif	برون سوی، حالتی در زبان فنلاندی
Extension	بسط معنایی
Radical du verbe	بن فعل، ریشهٔ فعل
Analphabète	بی‌سواد
Irrégularité	بی‌قاعدگی

پ

Terminaison	پایانه
Terminaison nominale	پایانهٔ اسمی
Finale accentuée	پایانهٔ تکیه‌بر
Queue de lettre, pédoncule	پایهٔ حرف
Interrogation indirecte	پرسش غیرمستقیم
Interrogation directe	پرسش مستقیم
Postposé	پسایند
Guttural	پسکامی
Suffixe	پسوند، پسواژه
Suffixe modal	پسوند تصریفی، پسوند صرفی
Suffixe verbal	پسوند فعلی، پدیده‌ای در زبان تبتّی
Suffixation	پسوندگذاری
Suffixe augmentatif	پسوند مبالغه
Suffixe possessif	پسوند ملکی
Suffixé	پسوندی، دارای پسوند
Suffixer	پسوندی کردن
La finale	پی‌بند، پایانه
Pidgin	پیجین، زبان آمیخته
Complications orthographiques	پیچیدگی‌های املایی
Préfixe	پیشوند، پیشواژه
Préfixe modal	پیشوند صرفی، پیشوند تصریفی

پیشوند طبقات جنسی اسم (پدیده‌ای در زبان‌های بانتو)	Préfixe de classe
پیشوندی	Préfixé
پیوند	Agglutination
پیوند زبانها	Mariage des langues
پیوند کلمات (پدیده‌ای در زبان فرانسوی)	Liaison
پیوند وابستگی	Liaison de dépendance
پیوندهای متوالی زبانها	Mariages successives des langues
پیوندی	Hybride

ت

تار آواها	Cordes vocales
تأکیدی	Intensif
تأکیدی، مفخّم	Emphatique
تبدیل، جایگزینی، دگرگونی، تناوب	Alternation, Alternance
تثلیث، سه گانه	Triel
تثنیه	Duel
تجانس	Homogénéité
تجانس آوایی، همگونی آوایی	Allitération
تجرید، انتزاع	Abstraction
تجزیهٔ دوگانه (تئوری آندره مارتینه)	Double articulation
تجسّم آوایی	Évocation sonore
تُرک زبان	Turcophone
ترکیب	Construction
ترکیبات املایی	Combinaisons orthographiques
ترکیب فعلی	Locution verbale
ترکیبی	Syntaxique
تزئینی	Euphonique
تشابهات آوایی	Analogies de phonétique

تشابهات زبانها	Similitudes des langues
تشابه زبانی	Affinité linguistique
تشدید، تکرار	Redoublement
تصریف، صرف در واژه	Inflexion
تصریف، صرف در جمله	Déclinaison
تصریف پایانی، صرف در واژه	Flexion finale
تصریف‌ناپذیر	Indéclinable
تصریفی، صرفی	Inflexional
تصنّع گرایی	Sophistication
تضّادآوایی، تقابل‌آوایی	Opposition vocalique
تطابق	Échange
تطابقات‌آوایی	Correspondances phonétiques
تطابق دوجانبه	Correspondance biunivoque
تطابق واژگان	Échange de vocabulaire
تعدیل یک آوا یا صوت	Adoucissement d'un son
تعیین هویت	Identification
تغییر آهنگ	Modulation, changement de ton
تغییرات آوایی	Modifications phonétiques
تغییر شکل آوایی	Déformation phonétique
تغییر لحن	Changement d'intonation
تفّرق یک زبان به لهجه‌های مختلف	Dispersion d'une langue
تفهیم و تفاهم زبانی، ارتباط زبانی	Intercompréhension
تقسیمات متعّدد زبانی	Émiettement linguistique
تقلیدی	Mimique
تکرار	Doublement
تک گویی	Monologue
تکواژ	Monème
تک هجا	Une seule syllabe

تک هجایی	Monosyllabique
تکیهٔ روی حرف	Accent
تکیهٔ فرعی	Accent secondaire
تکیهٔ نواخت‌بر	Accent tonique
تکیهٔ «هجاها»	Accentuation des syllabes
تلفّظ، تولید کلام	Articulation
تلفّظ استانده، تلفّظ معیار	Prononciation standard
تلفّظ پاشیده، تلفّظ «ش» به جای «س» و تلفّظ «ژ» به جای «ز»	Chuintement, Prononciation chuintée
تلفّظ شدن، ادا شدن	S'articuler
تمنّایی، وجه فعلی در زبان باسکی	Votif
تنافر صوتی، تنافرآوایی	Cacophonie, dissonance
تناوب	Alternative
تناوب منظّم	Alternation régulière
تناوب نامنظّم	Alternation irrégulière
تندنویسی	Sténographie
تنفّس، دم و بازدم	Respiration
توارد زبانی، تداخل زبانی	Interférence linguistique
توارد واژگان، تداخل واژگان	Interférence de vocabulaire
توالی واکه‌ها، التقای واکه‌ها	Hiatus

ث

ثبات آوایی	Fixité phonétique

ج

جابه‌جایی، جابه‌جایی کلمات در جمله برای تأکید یک کلمه	Inversion
جابه‌جایی آوایی	Transposition phonétique
جذب کردن «واژه‌های خارجی»	Absorber "les mots étrangers"

Particule verbale	جزء پیشین فعل
Postverbe	جزء پیوندی فعل، جزء پسین یا پسایند فعل
Préverbe, Pré-verbe	جزء پیوندی فعل، جزء پیشین یا پیشایند فعل
Désinence personnelle	جزء صرفی شخص
Mot honorifique	جزء یا عنصر مؤدبانه
Pluriel interne	جمع شکسته، جمع مکسّر
Pluriel de Politesse	جمع مؤدبانه، «شما» به جای «تو»، «ایشان» به جای «او»
Proposition subordonneé	جملهٔ پیرو
Proposition subordonneé interrogative	جملهٔ پیرو پرسشی
Proposition subordonneé participe (conjonctive)	جملهٔ پیرو توصیفی
Proposition subordonneé infinitive	جملهٔ پیرو مصدری
Proposition subordonnée relative	جملهٔ پیرو موصولی
propositoin elliptique	جملهٔ حذفی
Proposition coordonnée	جملهٔ مرتبط
Proposition indépendante	جملهٔ مستقل
Proposition incise	جملهٔ معترضه
Proposition	جمله‌واره، فراکرد
Propositions juxtaposées	جمله‌های مردّف، جمله‌های همپایه
Rébus	جناس
Aspcet verbal	جنبهٔ فعل، نمود، وجه
Genre	جنس اسم
Genre neutre	جنس خنثی
Genre masculin	جنس مذکر
Genre féminin	جنس مؤنث

چ

Typographie	چاپ
Typographique	چاپی

چاکنای	Glotte
چاکنایی	Glottal
چندزبانه	Polyglotte
چندهجایی	Polysyllabique

ح

حال استمراری	Présent continu
حالت «از»ی	Ablatif
حالت اضافی، حالت ملکی	Génitif
حالت «با» یی، حالت ابزاری	Cas Instrumental
حالت «به» ای و برایی، منسوب به «به» و «برای»	Datif, complément d'attribution
حالت «در»ی، حالت جایگاهی، مفعول ظرف مکان	Cas locatif, locatif
حالت رایی	Accusatif
حالت فعل، جهت	Voix
حالت ندایی	Vocatif
حالت نهادی، حالت فاعلی	Nominatif
حالتهای اسم (فاعلی، مفعولی، ندایی، نهادی،...)	Les cas
حذف (حذف همخوان یا هجا در گفتار)	Élision
حرف، نویسه	Lettre
حرف اضافه، حرف اضافهٔ پیشایند	Préposition
حرف اضافهٔ پسایند، حرف اضافهٔ پَسرو	Postposition
حرف تعریف	Article
حرف تعریف پسایند	Article postposé
حرف تعریف پسوندی	Article Suffixé
حرف تعریف معیّن	Article défini
حرف تعریف معیّن ساده	Article défini simple
حرف تعریف معیّن محذوف	Article défini élidé
حرف تعریف معیّن مدغم	Article défini contracté

حرف تعریف نامعیّن	Article indéfini
حرف تعریف نامعیّن بهری	Article indéfini partitif
حرف دمیده	Lettre aspirée
حرف ربط	Conjonction
حرف ربط استفهامی	Conjonction interrogative
حرف ربط پیروی	Conjonction de subordination
حرف ربط همپایگی	Conjonction de coordination
حرف مشدّد	Lettre intensifiée
حروف آغازی، حروف اول کلمه	Lettres initiales
حروف اختصاری	Abréviation
حروف اضافهٔ دو سویه، حروف اضافهٔ دو سویهٔ میان رو	Circumposition
حروف پایانی، حروف آخر کلمه	Lettres finales
حروف شمسی (در زبان عربی)	Lettres solaires
حروف قمری (در زبان عربی)	Lettres lunaires
حروف میانی، حروف وسط کلمه	Lettres médianes
حروفچینی	Composition
حروفچینی چاپی	Composition typographique
حشو	Pléonasme
حلقی	Laryngien
حلقی (مثل آوای «خ» اسپانیایی یا «ch» آلمانی)	Raclé
حنجره	Gosier
حنجرهٔ انسان	Gosier humain

خ

خاستگاه یک زبان	Origine d'une langue, Berceau d'une langue
خالص بودن زبان	Pureté de la langue
خانواده‌های زبانی	Familles de langues
خط	Graphie, Écriture

خط آوایی	Graphie phonétique
خط الفبایی	Écriture alphabétique
خط اندیشه نگار	Écriture idéographique
خط تصویرنگار	Écriture pictographique
خط دستنویس	Écriture manuscrite
خط رمزی	Écriture secrète
خط زنجیره‌ای «الف» و «ب»	Linéaire A et B
خط شکسته	La cursive
خط میخی	Le cunéiforme
خطوط (در علائم اندیشه نگار)	Traits
خط هجایی	Écriture syllabique
خط هیروگلیفی	Écriture hiéroglyphique
خطّی	Linéaire
خوشنویسی	Calligraphie
خویشاوند	Parent
خویشاوند نزدیک	Proche parent
خویشاوندی زبانها	Parenté des langues
خویشاوندی واژگان	Parentés de vocabulaire
خیشومی، غنّه‌ای	Nasal

د

دارای دو هجا	Dissyllabe
درهم ریختگی زبانها	Confusion des langues
دستگاه آوایی	système phonétique
دستگاه آهنگ	Système tonal
دستگاه اندیشه‌نگار	Système idéographique
دستگاه ترکیب اعداد	Système de formation des nombres
دستگاه خط	Système d'écriture

دستگاه شمار	Système de numération
دستگاه شمار بر مبنای ۲	Système de numération binaire
دستگاه شمار بر مبنای ۵	Système de numération quinaire
دستگاه شمار بر مبنای ۱۰	Système de numération décimale
دستگاه شمار بر مبنای ۱۲	Système de numération duodécimale
دستگاه شمار بر مبنای ۲۰	Système de numération vigésimale
دستگاه واکه‌ها	Système vocalique
دستگاه همخوانها	Système consonantique
دستنویس	Manuscrit
دَم	Inspiration
دَمش	Aspiration
دمیده، دمشی	Aspiré
دورنمای زبانشناختی، چشم‌انداز زبانی	Paysage linguistique
دو زبانگی	Bilinguisme
دو زبانه	Bilingue
دو هجایی	Disyllabique
دهان	Appareil buccal

ذ

ذهنی	Intellectuel

ر

«ر» پسکامی (مثل «ر» پاریسی)	R grasseyé
رسم‌الخط، شیوهٔ نگارش	Tracé
رمز گشایی	Déchiffrer
«ر» نوک زبانی (مثل «ر» فارسی)	R roulé
روابط انتزاعی	Relations abstraites
روایت شفاهی	Tradition orale

ریشهٔ زبانها	Souche
ریشه شناسی	Étymologie
ریشهٔ یک زبان	Ancêtre d'une langue

ز

زبان	Langue, Langage
زبان آمیخته	Langue mixte
زبان اداری	Langue de L'Administration
زبان ارتباطی	Langue de communication
زبان اشرافی	Langue noble
زبان اقلیت	Langue minoritaire
زبان اکثریت	Langue majoritaire
زبان بدوی، زبان ابتدایی	Langue primitive
زبان بومی	Langue aborigène
زبان بومی (در قارهٔ امریکا و استرالیا)	Langue indienne
زبان بومیان امریکا	Langue amérindienne
زبان پیوندی	Langue hybride
زبان پیوندی (مانند زبان ترکی از گروه زبانهای ترکیبی)	Langue agglutinante
زبان تجاری	Langue de commerce
زبان ترکیبی	Langue composite, langue synthétique
زبان تصریفی(مانند زبانهای فرانسوی و لاتینی از گروه زبانهای ترکیبی)	Langue à flexion
زبان تصنّعی	Langage affecté, Langage sophéstiqué
زبان تکامل یافته	Langue élaborée
زبان تک هجایی	Langue monosyllabique
زبان جاوه‌ای (زیرا در این زبان، تعداد میانوندها زیاد است؛ چیزی مانند زبان زرگری)	Javanais
زبان جرفه‌ای، زبان نامفهوم	Jargon
زبان خالص، زبان ناب، یکدست	Langue pure
زبان خودمانی	Langage familier

زبان دارای طبقات جنسی اسم، مانند زبانهای بانتو	Langue à classes
زبان دو بنیاد	Langue superstrat
زبان رسمی	Langue officielle
زبان رسمی معیّن	Langue officielle auxiliaire
زبان رمزی	Langue secrète
زبان روزمره	Langage courant, langue courante
زبان ژرف بنیاد	Langue substrat
زبان ساختگی	Langue artificielle
زبان عامیانه	Langue populaire
زبان غنی	Langue intelligente
زبان فاقد نواخت	Langue non tonale, langue sans tons
زبان فرسوده	Langue érodée, langue usée
زبان قانونی، زبان رسمی	Langue constitutionnelle
زبان قبیله‌ای	Langue tribale
زبان قدیمی (از رواج افتاده)	Langue dépassée
زبان قوی	Langue vigoureuse
زبان گسسته، زبان تک واژه‌ای (مانند زبان چینی)	Langue isolante
زبان لاتی فرانسوی	Argot
زبان مادر	Langue mère
زبان مادری	Langue natale, langue maternelle
زبان متداول، زبان کار بسته	Langue usuelle, langue répandue
زبان مجاور	Langue voisine
زبان محلی	Langue locale
زبان مدرسه‌ای	Langue de l'école
زبان مستقل، زبان منفرد	Langue indépendante, langue isolée
زبان معیار، زبان استانده	Langue standard
زبان ملّی	Langue nationale
زبان منطقه‌ای	Langue régionale

زبان نمادین، زبان حرکتی	Langage gestuel
زبان نوشتاری	Langue écrite
زبان واحد	Langue unique
زبانهای خویشاوند	Langues apparentées
زبانهای رایج	Langues en usage
زبانهای نواخت‌بر	Langues à tons, Langues tonales
زمان ماضی نامعیّن (در زبان یونانی)	Aoriste
زمزمه	Murmure, susurre
زوال یک زبان	Extinction d'une langue
زیر و بمی صدا، ارتفاع صدا	Hauteur

س

ساخت، ساختار	construction
ساختار، عبارت	Tournure
ساخت استمراری	Forme progressif
ساخت اشتقاقی	Forme dérivée
ساخت درون سوی (حالتی در زبان فنلاندی)	Illatif
ساخت متعّدی (حالتی در زبان فنلاندی)	Translatif
ساختواژه، صرف، سازه‌شناسی	Morphologie
ساختواژی، صرفی، سازه‌ای	Morphologique
ساختهای فعلی	Formes verbales
ساختهای مؤدبانه	Formes de politesse
سبک شناختی، سبکی	Stylistique
سبک نگارش	Style
سدیل (در زبان فرانسوی، علامتی که زیر حرف C قرار می گیرد:ç)	Cédille
سرکوب زبانی، فشار زبانی	Étouffement linguistique
سوادآموزی	Alphabétisation
سه زبانه	Trilingue

سیاستهای زبانی	Politiques linguistiques
سیستم اشتقاق	Système de déclinaisons
سیستم اشتقاق افعال	Système de dérivation verbale
سیستم افعال تصریفی	Système verbal par flexion
سیستم حروف تعریف	Système d'articles
سیستم دوگانه	Système binaire

ش

شامل («ما»یی که شامل مخاطب نیز می‌شود)	Inclusif
شاخه‌های یک گروه زبانی	Rameaux d'un groupe de langues
شباهت‌آوایی، همگونی آوایی	Assonance phonétique
شخصِ فعل	Personne du verbe
شدّت	Intensité
شکل حروفِ میانی کلمات عربی و فارسی	Feston
شمار اسمها (شامل مفرد، جمع و تثنیه)	Nombre des noms
شمارش	Numération
شمار نامعیّن (در زبان باسکی، در کنار مفرد و جمع)	Indéterminé
شمارنده‌های اصلی، اعداد اصلی	Nombres cardinaux
شمارنده‌های ترتیبی، اعداد ترتیبی	Nombres ordinaux
شناسه	Marque
شناسه، جزء انتهایی فعل	Terminaison verbale
شناسهٔ سوم شخص	Marque de la 3´´ personne
شواهد زبانی	Faits linguistiques
شیوه‌های استفهام	Types d'interrogation

ص

صرف کردن	Conjuguer
صفات و ضمایر اشاره	Démonstratifs

صفت اسنادی، مسند	Adjectif attribut
صفت اشاره	Adjectif démonstratif
صفت پرسشی	Adjectif interrogatif
صفت تفضیلی	Comparatif
صفت شمارشی	Adjectif numéral
صفت شمارشی اصلی	Adjectif numéral cardinal
صفت شمارشی ترتیبی	Adjectif numéral ordinal
صفت عالی مطلق	Superlatif absolu
صفت عالی نسبی	Superlatif relatif
صفت + فعل (در فارسی: فعل ناقص+مکمل فاعلی یا پردازه)	Adjectif- verbe
صفت مبهم	Adjectif indéfini
صفت مطلق	Adjectif épithète
صفت ملکی	Adjectif Possessif
صفت وصفی	Adjectif qualificatif
صوت، آوا	Son
صورت نام‌آوایی	Forme onomatopétique
صورتهای هم‌آوا	Formes homophones
صیغه یا ساخت فعل، تصریف، صرف فعل	Conjugaison
صیغهٔ غیرشخصی یا بی شخص	Impersonnel

ض

ضمایم، تکمله	Appendices
ضمیر استفهامی	Pronom interrogatif
ضمیر اشاره	Pronom démonstratif
ضمیر انعکاسی (در افعال دو ضمیره در زبان فرانسوی)	Pronom réfléchi
ضمیر انکار (در زبانهای بانتو)	Pronom négatif
ضمیر شخصی	Pronom personnel
ضمیر شخصی تأکیدی	Pronom personnel renforcé

ضمیر شخصی ساده	Pronom personnel simple
ضمیر طبقات جنسی اسم (در زبانهای بانتو)	Pronom de classe
ضمیر فاعلی	Pronom sujet
ضمیر قیدی (به معنی: «آنجا»)	Y
ضمیر مبهم	Pronom indéfini
ضمیر مستتر	Pronom sous- entendu
ضمیر مفعولی با واسطه	Pronom complément d'objet indirect
ضمیر مفعولی بی‌واسطه	Pronom complément d'objet direct
ضمیر ملکی	Pronom possessif
ضمیر منفرد	Pronom isolé
ضمیر موصولی	Pronom relatif
ضمایر موصولی	Relatifs

ط

طبقات جنسی اسم (در زبانهای بانتو)	Classes nominales
طبقات جنسی اسمهای جاندار و غیرجاندار	Classes de nom animé et non animé
طرفدار خالص بودن زبان	Puriste
طنین صدا	Timbre

ع

عبارت تأکیدی، جملهٔ تأکیدی	Présentatif
عبری	Hébraïque
عدم تجانس	Hétérogénéité
علائم هیروگلیفی	Caractère hiéroglyphique, signe hiéroglyphique
علائم هیروگلیفی، خط هیروگلیفی	Hiérographes
علامت اندیشه‌نگار	Idéogramme
علامتهای اندیشه‌نگار هجایی	Caractères syllabiques
علم تقویت حافظه	Mnémotechnique

عناصر دستوری	Outils grammaticaux, Éléments grammaticaux
عنصر تصریف، جزء صرفی یا دستوری	Désinence, Désinence grammaticale

غ

غُنّه‌ای، خیشومی	Nasal
غُنّه‌ای شدن، خیشومی شدن	Nasalisation
غُنّه‌ای شده، خیشومی شده	Nasalisé
غیرشامل («ما» یی که شامل مخاطب نمی‌شود)	Exclusif
غیر متداول	Inusité
غیرمکرر، ساده	Dédoublé
غیرملفوظ، نادمیده	Muet, Non aspiré

ف

فاعل	Sujet
فاعل ظاهری	Sujet apparent
فاعل واقعی	Sujet réel
فاقد تکیه	Atone, Inaccentué, Non accentué
فراکرد پایه	Proposition principale
فراکرد پیرو	Proposition subordonneé
فرانسویِ انگلیسی، فرانگلیسی	Franglais
فرانسوی زبان	Francophone
فرسایش زبانها	Érosion des langues
فرسودگی آوایی	Usure phonétique
فرسودگی زبانها	Usure des langues
فرضی (نوعی وجه فعل در زبان باسکی)	Supposition
فرهنگ ریشه‌شناختی	Dictionnaire étymologique
فرهنگ غیرنوشتاری	Culture non écrite
فرهنگ نوشتاری، فرهنگ مکتوب	Culture écrite

فعل با قاعده	Verbe régulier
فعل بی‌شخص	Verbe impersonnel
فعل بی‌قاعده	Verbe irrégulier
فعل تأکیدی	Verbe intensif
فعل تام	Verbe Perfectif
فعل تمایلی (در زبان گوارانی)	Verbe Désidératif
فعل حرکتی	Verbe d'action, verbe de mouvement
فعل حسّی	Verbe d'état
فعل دو ضمیره (در زبان فرانسوی)	Verbe pronominal
فعل دو ضمیره انعکاسی	Verbe pronominal réfléchi
فعل دو ضمیره متقابل	Verbe pronominal réciproque
فعل دو ضمیره مجهولی	Verbe pronominal de sens passif
فعل ساده	Verbe simple
فعل سببی	Causatif, Factatif
فعل کامل (فعلی که انجام گرفته و پایان یافته است)	Verbe accompli
فعل کمکی، فعل معیّن	Verbe auxiliaire
فعل لازم	Verbe intransitif
فعل متعدّی	Verbe transitif
فعل متغیّر	Verbe variable
فعل مجهول	Verbe passif, passif
فعل مرکب	Verbe composé
فعل معلوم	Verbe actif
فعل ناقص (یک وجه دستوری)	Verbe imperfectif
فعل ناقص (فعلی که انجام گرفتن آن پایان نیافته است)	Verbe inaccompli
فعل نامتغیر	Verbe invariable

ق

قابل برابر سازی	Identifiable

قابل تعویض با یکدیگر	Interchangeable
قابل نشانه یابی	Répérable
قاعدهٔ دستوری	Règle de grammaire
قدمت یک زبان	Longévité d'une langue
قرض‌گیری، وام	Emprunt
قید انکار	Adverbe de négation
قید پرسش	Adverbe d'interrogation
قید تأکید	Adverbe d'affirmation
قید تفضیلی	Adverbe comparatif
قید ظرف	Adverbe de circonstance
قید ظرف حالت	Adverbe de circonstance de manière
قید ظرف زمان	Adverbe de circonstance de temps
قید ظرف مقدار	Adverbe de circonstance de quantité
قید ظرف مکان	Adverbe de circonstance de lieu
قید عالی مطلق	Adverbe superlatif absolu
قید عالی نسبی	Adverbe superlatif relatif
قید عقیده (ویژهٔ برخی زبانها)	Adverbe d'opinion
قید مرکب	Locution adverbiale
قید مرکب انکار	Négation Composée, Négation double
قید مرکب انکار (مانند ne...pas در زبان فرانسوی)	Locution adverbiale de négation

ک

کاربرد تک هجاها، تک هجایی	Monosyllabisme
کاربرد واژه‌های کهنه و قدیمی	Archaïsme
کاربسته	Utilisé
کامی	Palatal
کامی شده	Palatalisé
کتیبهٔ سه زبانه	Inscription trilingue

کرئول، زبان مادری آمیخته	Créole
کشیدگی واکه‌ها	Longueur d'une voyelle
کشیدن واکه‌ها	Allonger, s'allonger
کلام مؤدّبانه	Euphémisme
کلمات ادغام شده	Mosts télescopés
کلمات پایه	Mots de base
کلمات هم‌آوا	Homophone, Homophonous
کیپو (مجموع نخهایی شامل گرههای متعّدد که به عنوان الفبا مورد استفادهٔ اینکاها بوده است.)	Quipu

گ

گروه فاعلی	Groupe sujet
گروه فعلی	Groupe verbe
گروه مفعولی	Groupe objet
گروههای زبانی	Groupes linguistiques
گروههای زبانی مجّزا و کوچک	Ilots linguistigues
گشتار	Avatar, Transformation
گوش تمرین یافته	Oreille exercée
گونه‌های لهجه‌ای	Variantes dialectales, variétés dialectales
گونه‌های محلّی	Variantes locales
گویش، لهجه	Dialect
گویشور	Locuteur

ل

لاتی، مربوط به زبان لاتی	Argotique
«ل» تیره	"L" mouillé
لفظ به لفظ، لغوی، تحت‌اللّفظی	Littéral
لهجه	Accent
لهجه‌ای	Dialectal

م

ماقبل تاریخی	Préhistorique
ماقبل لاتینی	Pré-latin
متمّم اسم	Complément du nom
متمّم صفت	Complément de l'adjectif
مجازی، استعاری	Imagé
مجّرد، انتزاعی	Abstrait
مخاطب	Interlocuteur
مربوط به اسم مکانها	Toponymique
مرحلهٔ آوایی یا الفبایی خط هیروگلیفی	Hiérographes avec une valeur phonétique
مرحلهٔ اندیشه‌نگاری خط هیروگلیفی	Hiérographes avee une valeur idéographique
مرحلهٔ تصویرنگاری خط هیروگلیفی	Hiérographes avec une valeur figurative
مردّف، همجوار	Juxtaposé
مسند	Attribut
مسند مفعول	Attribut de l'objet
مشتق	Dérivé
مشتقات فعل	Dérivés du verbe, Dérivés verbaux
مصّغر	Diminutif
مطابقت	Accord
مطابقت کردن	Correspondre
معادل، همسان	Homologue
معرّفها، وابسته‌های اسم (حرف تعریف، صفت، متمم‌های اسم)	Déterminants
مفردسازی، انفراد	Singulatif
مفعول	Objet
مفعول اسنادی	Complément d'attribution
مفعول به واسطه	Complément d'objet indirect
مفعول بی‌واسطه	Complément d'objet direct
مفعول ظرف	Complément circonstanciel

مفعول ظرف زمان	Complément circonstanciel de temps
مفعول ظرف مکان	Complément circonstanciel de lieu
مفعول عامل، نایب فاعل در جملات مجهول	Complément d'agent
مقولات اسم	Classes nominales
مقولات دستوری	Catégories grammaticales, Classes grammaticales, Thèmes grammaticaux
مقولات ساختواژی، مقولات صرفی	Catégories morphologiques
مکتب ساختارگرایی	École structuraliste
مکرّر، مشدّد	Redoublé
ملکّیت	Possession
مُنادا (اسمی که مورد خطاب قرار می گیرد)	Apostrophe
منبع	Stock
منشأ واژه‌ها، ریشهٔ واژه‌ها	Paternité
منفرد	Isolé
موانع زبانی	Barrières linguistiques
موقعیت رسمی	Statut officiel
میانسوی (حالتی در زبان فنلاندی)	Essif
میانوند	Infixe
میزان احترام	Degré de politesse

ن

نام‌آوا	Onomatopée
نام‌آوایی، نام‌آوا مانند	Onomatopétique
نامتغیر	Immuable, Invariable
نام‌شناسی، بررسی اسمهای خاص	Onomastique
نرمکام	Voile du palais
نشانهٔ زیر و زبری	Signe diacritique, point diacritique
نشانه‌های مرکب	Signes composites
نشانه‌های هم‌آوا	Signes homophones

نشانهٔ هجایی (در خط امهری)	Signe syllabique
نشانهٔ هجایی (مانند خط هیراگانای ژاپنی)	Syllabaire
نشانه‌یابی کردن	Repérer
نظام دستوری	Système grammatical
نظریهٔ بافتاری	Théorie contextuel
نفی، انکار، قیدانکار	Négation
نقاط مشترک جغرافیایی	Affinité géographique
نقش دستوری	Fonction grammaticale
نقل قول غیرمستقیم	Discours indirect
نکره، مبهم، نامعیّن	Indéfini
نماد	Symbole
نمادپردازی	Symbolisation
نمادین	Symbolique
نواخت‌بر	Tonal
نواخت منفرد	Ton isolé
نویسهٔ میخی	Caractère cunéiforme
نیم واکه	Semi-voyelle
نیم همخوان	Semi-consonne

و

وابسته‌های اسم	Compléments déterminatifs
واج	Phonème
واج‌شناسی	Phonologie
واحد شمارش	Numératif, spécificatif
وارد کردن میانوند	Infixer
واژگان بدوی، واژگان ابتدایی	Vocabulaire primitif
واژگان تخصصی	Vocabulaire spécialisé
واژگان ذهنی	Vocabulaire intellectuel

واژگان روزمره	Vocabulaire quotidien
واژگان محسوس، واژگان عینی	Vocabulaire concret
واژهٔ اختصاری، واژه‌سازی اختصاری	Acronyme
واژهٔ سازه‌ای	Mot morphologique
واژه‌سازی مقلوب	Anagramme
واژهٔ قرضی، واژهٔ وام گرفته	Mot adopté
واژهٔ مقلوب (واژه‌ای که از جابجایی حروف کلمهٔ دیگر به وجود می آید. مثال: aimer و Marie)	Anagramme
واژهٔ منسوخ شده	Mot décadent
واژه‌های جدید	Néologisme
واکه، مصّوت	Voyelle
واکه‌ای کردن	Voyellation
واکهٔ باز	Voyelle ouverte
واکهٔ بسته	voyelle fermée
واکهٔ بی‌آوا، واکهٔ بی‌واک	Voyelle assourdie, voyelle sourde
واکهٔ خیشومی شده، واکهٔ غُنّه‌ای شده	Voyelle nasalisée
واکهٔ کشیده	Voyelle allongée, voyelle longue
واکهٔ کوتاه	Voyelle brève, voyelle courte
واکهٔ منفرد	Voyelle isolée
واکه‌های پایه	Voyelles de base
وجه شرطی	Conditionnel
وجه فعل	Mode
وجه وصفی	Participe
وحدت زبانی	Unification 'linguistique, unité linguistique
وند	Affixe
ویژگیهای منطقه‌ای	Régionalisme



«ه» تکریری، «ه» بازدمی	H expiré, H raclé
هجا	Syllabe
هجاهای هم‌آوا (مانند [O] :eau و au)	Syllabes homophones
هجای باز	Syllabe ouverte
هجای بسته	Syllabe fermé
هجای تکیه بر	Syllabe accentuée
هجای دمیده، هجای ملفوظ	Syllabe aspirée, syllabe non muette
هجای فرعی	Syllabe auxiliaire
هم‌آوا	Homophone
هم‌آوایی، تشابه	Homophonie
هماهنگی واکه‌ای	Harmonie vocalique
همخوان، صامت	Consonne
همخوان آغازی	Consonne initiale
همخوان انفجاری	Consonne explosive
همخوان بندشی، همخوان انسدادی	Consonne occlusive
همخوان پاشیده	Consonne chuintante
همخوان پایانی	Consonne finale
همخوان پایه، همخوان اصلی	Consonne de base
همخوان پسکامی	Consonne gutturale
همخوان چاکنایی	Consonne glottale
همخوان دمیده	Consonne aspirée
همخوان دولبی	Consonne bilabiale
همخوان روان	Consonne liquide
همخوان ساده، همخوان عادی	Consonne simple, consonne normale
همخوان سایشی	Consonne fricative
همخوان سایشی پاشیده	Consonne chuintante
همخوان سایشی صفیری	Consonne sibilante

همخوان ضعیف	Consonne défaillante
همخوان غیرانفجاری	Consonne implosive
همخوان غیردمیده	Consonne non aspirée
همخوان کامی	Consonne palatale
همخوان کشیده	Consonne longue
همخوان لب و دندانی	Consonne labiodentale
همخوان مرکب	Consonne composée
همخوان مکّرر	Consonne redoublée
همخوان نرمکامی	Consonne vélaire
همخوان نوک زبانی	Consonne apical
همخوان واکه‌گون، همخوان هجایی	Consonne sonnante
همگن، متجانس	Homogène
همگون‌سازی	Assimilation
همگون‌سازی، هضم واژه‌های خارجی	Digestion des mots étrangers
هیروگلیفی	Hiéroglyphique

واژه‌نامه

(فرانسه ـ فارسی)

A

Ablatif	حالت «از»ی
Abréviation	حروف اختصاری
Absorber (Les mots étrangers)	جذب کردنِ (واژه‌های خارجی)
Abstraction	تجرید، انتزاع
Abstrait (nom abstrait)	مجرد، انتزاعی (اسم معنا)
Accent	تکیه روی حروف؛ لهجه
Accent secondaire	تکیهٔ فرعی
Accent tonique	تکیهٔ نواخت‌بر
Accentuation (des syllabes)	تکیهٔ (هجاها)
Accord (par ex:accord de l'adjectif)	مطابقت (مثلاً، مطابقت صفت و موصوف)
S'Accorder	مطابقت کردن
Accusatif	حالت رایی، مفعول
Acronyme	واژه‌سازی اختصاری؛ واژهٔ اختصاری
Actif	فعل معلوم
Adjectif interrogatif	صفت پرسشی (استفهامی)
Adjectif numéral	صفت شمارشی

Adjectif numéral cardinal	صفت شمارشی اصلی
Adjectif numéral ordinal	صفت شمارشی ترتیبی
Adjectif indéfini	صفت مبهم
Adjectif comparatif	صفت تفضیلی
Adjectif superlatif relatif	صفت عالی نسبی
Adjectif superlatif absolu	صفت عالی مطلق
Adjectif possessif	صفت ملکی
Adjectif démonstratif	صفت اشاره
Adjectif qualificatif	صفت وصفی
Adjectif épithète	صفت مطلق
Adjectif attribut	صفت اسنادی، مسند
Adjectif - verbe	صفت + فعل (در فارسی: فعل ناقص + مکمل فاعلی یا پردازه)
Adverbe de circonstance	قید ظرف
Adverbe de circonstance de lieu	قید ظرف مکان
Adverbe de circonstance de temps	قید ظرف زمان
Adverbe de circonstance de quantité	قید ظرف مقدار
Adverbe de circonstance de manière	قید ظرف حالت
Adverbe d'opinion	قیدهای عقیده (ویژهٔ بعضی زبانها)
Adverbe d'interrogation	قید پرسش
Adverbe d'affirmation (oui, si, vraiment,...)	قید تأکید
Adverbe de négation (non,...)	قید انکار
Adverbe comparatif	قید تفضیلی
Adverbe superlatif obsolu	قید عالی مطلق
Adverbe superlatif relatif	قید عالی نسبی
Adoucissement d'un son	تعدیل یک آوا (صوت)
Adopté (mot)	قرضی (واژهٔ قرضی)
Affixe	وند
Affinité linguistique	تشابه زبانشناختی

Affinité géographique	نقاط مشترک جغرافیایی
Agent de l'action	اسم فاعل
Agglutination	پیوند
Allitération	تجانس آوایی، همگونی آوایی
Alternation, Alternance	تبدیل، جایگزینی، دگرگونی؛ تناوب
Alternation régulière	تناوب منظم
Alternation irrégulière	تناوب نامنظم
Alternative	تناوب
Allongé(e) (vogelle)	کشیده (واکهٔ کشیده)
S'Allonger- Allonger	کشیده شدن، کشیدن
Alphabet	الفبا
Alphabétisation	سوادآموزی
Alphabet phonétique	الفبای آوانگار
Alphabétique	الفبایی
Anglophone	انگلیسی زبان
Ancêtre d'une langue	ریشهٔ یک زبان
Analogies de phonétique	تشابهات آوایی
Angliciser	انگلیسی شدن
Anagramme	واژه‌سازی مقلوب، واژهٔ مقلوب (واژه‌ای که از جابه‌جایی حروف کلمهٔ دیگر به وجود می‌آید. مثال: aimer,Maire)
Analphabète	بیسواد
Anglicisme	اصطلاحات خاص زبان انگلیسی در زبانهای دیگر
Aoriste	زمان ماضی نامعیّن (در زبان یونانی)
Apposition	بدل یا عطف (اسمی که مستقیماً به اسم دیگری می‌پیوندد و آن را وصف می‌کند)
Apostrophe	مُنادا (اسمی که مورد خطاب قرار می‌گیرد)
Appendices	ضمائم ـ تکمله (= تکمیل کننده)
Appareil buccal	دهان
Article	حرف تعریف

Article défini	حرف تعریف معیّن
Article défini simple	حرف تعریف معیّن ساده
Article défini élidé	حرف تعریف معیّن محذوف
Article défini contracté	حرف تعریف معیّن مدغم
Article indéfini	حرف تعریف نامعیّن
Article indéfini partitif	حرف تعریف نامعیّن بهری
Article postposé	حرف تعریف پسانید
Argot	زبان لاتی، زبان عوامانه گروهی از مردم یک شهر
Archaïsme	کاربرد واژه‌های کهنه و قدیمی
Archaïque	قدیمی، باستانی (چین کهن: Chinois archaïque)
Arrét glottal	انسداد چاکنایی
Argotique	مربوط به زبان لاتی
Articulation	تلفظ، تولید کلام
(S') Articuler	تلفظ شدن، ادا شدن
Artificiel (mot, langue)	ساختگی (زبان ساختگی، واژهٔ ساختگی)
Assonance vocalique	هماهنگی صوتی
Assonance phonétique	شباهت آوایی
Aspiration	دمش
Aspiré	دمیده، دمشی
Assimiler (les mots étrangers)	همگون شدن، حل کردن
Assimilation	همگون سازی
Aspect (Verbal)	جنبهٔ فعل، نمودِ فعل، وجه
Atone, non accentué inaccentué	فاقد تکیه
Attribut	مسند
Attribut de l'objet	مسند مفعول
Auxiliaire	کلمهٔ معیّن (اسم یا فعل)، مانند واحد شمارش یا اجزای مربوط به زمان فعل
Augmentatif	اسم مبالغه

Avatar	گشتار

B

Barrières linguistiques	موانع زبانی
Berceau d'une Langue	خاستگاه یک زبان
Bilingue	دو زبانه
Bilinguisme	دو زبانگی
Brassage des langues	آمیختگی زبانها

C

Caractères syllabiques	علامتهای (اندیشه نگار) هجایی
Calligraphie	خوشنویسی، خط خوش
Caractère cunéiforme	نویسهٔ میخی
Cacophonie	تنافر صوتی، تنافر آوایی
Caractère	حرف الفبایی؛ علامت، علامت اندیشه‌نگار
Caractère, signe hiéroglyphique	علائم هیروگلیفی
Catégories de mots	مقولات دستوری کلمات
Cas	حالات اسم (فاعلی، مفعولی، ندایی، نهادی،..)
Causatif	(فعل) سببی
Cédille	سدیل (ç در زبان فرانسوی، علامتی که زیر حرف C قرار می‌گیرد)
Catégories morphologique	مقولات سازه‌ای، مقولات ساختواژی یا صرفی
Changement de ton	تغییر آهنگ
Changement d'intomation	تغییر لحن
Changement irrégulier	تغییر بی‌قاعده
Changement phonétique	تغییر آوایی
Chuintante (consonne)	(همخوانِ) پاشیده
Chuintée (prononciation)	(تلفظِ) پاشیده، تلفظ «ش» به جای «س»، و تلفظ «ژ» به جای «ز»

Chuintement	تلفظ پاشیده
Circumposition	حروف اضافهٔ دو سویه، دو سویهٔ میان‌رو
Classes (de nom)	طبقات جنسی اسم
Classes de nom animé et non animé	طبقات جنسی اسم‌های جاندار و غیرجاندار
	(فعل، اسم، صفت، ضمیر، و...)
Classes (catégories) grammaticales	مقولات دستوری
Classes nominales	مقولات اسم؛ طبقات جنسی اسم (در زبان‌های بانتو)
Comparatif	(صفتِ) تفضیلی
Compléments du verbe	متمم‌های فعل
Complément d'objet direct	مفعول بی‌واسطه
Complément d'objet indirect	مفعول با واسطه
Complément d'attribution	مفعول اسنادی
Complément d'agent	مفعول عامل (نایب فاعل در جملات مجهول)
Compléments circonstanciels	مفعول‌های ظرف
Compléments circonstanciels de lieu	مفعول ظرف مکان
Compléments circonstanciels de temps	مفعول ظرف زمان
Compléments de l'adjectif	متممهای صفت
Compléments du nom	متمم اسم، مضاف‌الیه
Consonnes	همخوان‌ها، صامتها
Çonsonne vélaire	همخوان نرمکامی
Consonne glottale	همخوان چاکنایی
Consonne finale	همخوان پایانی
Consonne occlusive	همخوان بندشی
Consonne fricative	همخوان سایشی
Consonne sonnante	همخوان هجایی، واکه‌گون
Consonne bilabiale	همخوان دولبی
Consonne labiodentale	همخوان لب و دندان
Consonne apical	همخوان نوک زبانی

Consonne palatale	همخوان کامی
Consonne initiale	همخوان آغازی
Consonne chuintante	همخوان سایشی پاشیده (j, g, ch)
Consonne sibilante	همخوان سایشی صفیری
Consonne défaillante	همخوان ضعیف
Consonne liquide (R,L)	همخوان روان
Consonne normale (simple)	همخوان عادی، ساده
Consonne aspirée	همخوان دمیده
Consonne non aspireé	همخوان غیردمیده
Consonne redoubleé	همخوان مکرر
Consonne explosive	همخوان انفجاری
Consonne implosive	همخوان غیرانفجاری
Consonne de base	همخوان پایه‌ای، اصلی
Consonne simple	همخوان ساده
Consonne composée	همخوان مرکب
Consonne gutturale	همخوان پسکامی (که از حلق ادا می‌شود)
Correspondance biunivoque	تطابق دو جانبه
Communicabilité	امکان برقراری ارتباط زبانی
Contexte grammatical	بافت دستوری
Contextuel (théorie)	بافتاری، (نظریه)
Contexte de la situation	بافت موقعیت
Contexte phonétique	بافت آوایی
Combinaisons orthographiques	ترکیبات املایی
Conjonctions interrogatives	ادوات استفهامی
Cordes vocales	تار آواها (در مفرد: تار آوا)
Construction	ساختار؛ ترکیب؛ ساخت
Conditionnel	وجه شرطی
Composition	حروفچینی

Composition typographique	حروفچینی چاپی
Colonnes verticales descendantes	ستونهای عمودی از بالا به پایین (در خط اندیشه‌نگار)
Complications orthographiques	پیچیدگی‌های املایی
Correspondances phonétiques	تطابقات آوایی
Correspondre	مطابقت کردن
Conjuguer (se conjuguer)	صرف کردن (صرف شدن)
Combinaisons orthographiques	ترکیبات املایی
Conjugaison	صیغه یا ساخت فعل، تصریف، صرف
Confusion des langues	درهم ریختگی زبانها
Compréhension	درک مفاهیم
Compléments déterminatifs	وابسته‌های اسم
Conjonction	حرف ربط
Conjonction de coordination	حرف ربط همپایگی
Conjonction de subordination	حرف ربط پیروی (در جملات پایه و پیرو)
Conjonction interrogative	حرف ربط استفهامی
Créole	زبان مادری آمیخته
Culture écrite	فرهنگ نوشتاری، فرهنگ مکتوب
Culture non écrite	فرهنگ غیرنوشتاری
Cunéiforme	خط میخی
Cursive	خط شکسته

D

Datif (Complément d'attribution)	حالت به‌ای و برایی (منسوب به «به» و «برای»)
Déclinaison	تصریف (صرف در جمله)
Désinence (grammaticale)	عنصر تصریف، جزء صرفی (ستوری)
Désinence personnelle	جزء صرفی شخص
Déterminants	معرِّفها، وابسته‌های اسم (حرف تعریف، صفت، متمم‌های اسم)
Déterminé	معرَّف (اسم)

Degré de politesse	میزان احترام
Démonstratifs	صفات و ضمایر اشاره
Déformation phonétique	تغییر شکل آوایی
Désidératif (verbe)	فعل تمایلی (در زبان گوارانی)
Dérivés du verbe	مشتقات فعل
Dérivés verbaux	مشتقات فعلی
Dédoublé	ساده، غیرمکرر
Décadent (mot)	(واژهٔ) منسوخ شده
Déchiffrer	رمزگشایی
Dérivation	اشتقاق
Dérivé	مشتق
Dérivatif (suffixe, préfixe)	اشتقاقی (پسوند و پیشوند اشتقاقی)
Dialect	لهجه، گویش
Différences linguistiques	اختلافات زبانی
Disparition des langues	نابودی زبانها
Divergences des langues	اختلافات زبانی
Dictionnaire étymologique	فرهنگ ریشه شناختی
Dissonance, cacophonie	تنافر صوتی، تنافر آوایی
Dialectal	لهجه‌ای، گویشی
Diminutif	مصّغر
Disyllabigue	دو هجایی
Discours indirect	نقل قول غیرمستقیم
Diacritique (signe, point)	نشانهٔ زیر و زبری
Diphtongue	مصوت ترکیبی ـ واکهٔ مرکب
Digestion des mots étrangers	همگون سازی واژه‌های خارجی
Dispersion d'une langue	تفرّق یک زبان (به لهجه‌های مختلف)
Dissyllabe	دارای دو هجا
Double articulation	تجزیهٔ دوگانه (تئوری آندره مارتینه):

تقسیم کلام به تکواژها ۲ـ تقسیم تکواژ به واجها

Doublet	کلمات همخانواده
Doublement	تکرار
Duel	تثنیه

E

Échange de vocabulaire	تبادل واژگان
École structuraliste	مکتب ساختارگرایی
Écriture alphabétique	خط الفبایی
Écriture hiéroglyphique	خط هیروگلیفی
Écriture manuscrite	خط دست‌نویس
Écriture originale	خط اصلی
Écriture traditionnelle	خط سنتی
Écriture syllabique	خط هجایی
Écriture pictographique	خط تصویرنگار
Écriture idéographique	خط اندیشه‌نگار
Écriture secrète	خط رمزی
Écrit	نوشته
Échange	تطابق؛ تغییر و تبدیل حروف به یکدیگر
Éléments grammaticaux	عناصر دستوری
Élatif	برون‌سوی (حالتی در زبان فینی)
Élision	فرایند حذف (حذف واکه یا هجا در گفتار)
Emphatique	تاکیدی ـ مفخّم
Emprunt	وام، قرض‌گیری
Émiettement linguistique	تقسیمات متعدد زبانی
Équivalent littéral	برابر لغوی (لفظ به لفظ)
Érosion des langues	فرسایش زبانها
Essif	میان سوی (حالتی در زبان فینی)

Étymologie	ریشه‌شناسی
Étouffement linguistique	سرکوب (فشار) زبانی
Euphémisme	کلام مؤدبانه، گفتار مؤدبانه
Euphonique	تزئینی (مانند t تزئینی در زبان فرانسوی)
Évocation sonore	تجسم آوایی
Expiration	بازدم
Exclusif	غیر شامل («ما» یی که شامل مخاطب نمی‌شود)
Expression interrogative	(ادات) عبارت استفهامی؛ جملهٔ استفهامی
Extension	بسط معنایی، (معنا به)، مصداق
Extinction d'une langue	زوال یک زبان

F

Familles de langues	خانواده‌های زبانی
Factitif	فعل سببی
Faits d'étymologie	موضوعات ریشه‌شناختی
Faits linguistiques	شواهد زبانی
Faits phonétiques	نکات آوایی
Feston	شکل حروف میانی کلمات عربی و فارسی
Finale	پی‌بند، پایانه
Finale accentuée	پایانهٔ تکیه‌بر
Fixité phonétique	ثبات آوایی
Flexion finale	تصریف پایانی (صرف در واژه)
Formes homophones	صورتهای هم‌آوا
Formes verbales	ساختهای فعلی
Fonction grammaticale	نقش دستوری
Formes de politesse	ساختهای مؤدبانه
Forme relative ou absolue des noms	شکل نسبی یا مطلق اسمها (در زبان اسکیمو)
Forme dérivée	ساخت اشتقاقی

Forms onomatopétique	صورت نام‌آوایی
Forme progressif	ساخت استمراری (حال، گذشته)
Francophone	فرانسوی زبان
Franglais	فرانسویِ انگلیسی
Fusion des langues	ادغام و آمیختگی زبان‌ها

G

Génitif	مضاف‌الیهی یا حالت اضافی؛ مضاف‌الیه؛ اضافه
Géographie des langues	جغرافیای زبانها، جغرافیای زبان‌شناختی
Genre	جنس اسم (در زبان‌هایی مانند فرانسوی و آلمانی،...)
Genre masculin	جنس مذکر
Genre féminin	جنس مؤنث
Genre neutre	جنس خنثی
Génitif saxon	اضافهٔ ساکسونی (در زبان‌های ژرمنی) یا اضافهٔ نرمان (با حرف اضافهٔ Of)
Gérondif (participe présent)	قید فاعلی
Glotte	چاکنای
Glottal	چاکنایی
Gosier	حنجره
Gosier humain	حنجرهٔ انسان
Gorge	گلو
Graphie	خط
Graphie phonétique	خط آوایی
Graphie traditionnelle	خط سنتی
Grammatical	دستوری
Grammairiens	دستوریان، دستورنویسان
Grammaire	دستور
Groupe sujet	گروه فاعلی
Groupe objet	گروه مفعولی

Groupe verbe	گروه فعلی
Groupes linguistiques	گروههای زبانی
Guttural (consonne)	پسکامی (که از حلق ادا می‌شود)

H

H normal	«هـ» عادی
Hauteur	زیر و بمی صدا، ارتفاع صدا
Harmonie vocalique	همگونی واکه‌ای
H expiré, H raclé	«هـ» تکریری، بازدمی
Hébraïque	عبری، مربوط به زبان و خط عبری
Hétérogénéité	عدم تجانس
Histoire des langues	تاریخ زبانها
Hiérographes	علائم هیروگلیفی، خط هیروگلیفی
Hiérographes avec une valeur figurative	مرحلهٔ تصویرنگاری خط هیروگلیفی
Hiérographes avec une valeur idéographique	مرحلهٔ اندیشه‌نگاری خط هیروگلیفی
Hiérographes avec une valeur phonétique	مرحلهٔ آوایی (الفبایی) خط هیروگلیفی
Hiéroglyphique	هیروگلیفی
Hiatus	توالی واکه‌ها ـ التقای واکه‌ها
Hispanisation	گرایش به زبان (یا فرهنگ) اسپانیایی
Hispanophone	اسپانیایی زبان
Homologue	معادل، همسان
Honorifique (mot)	جزء یا کلمهٔ مؤدبانه
Homogène	همگن، متجانس
Homophone	هم آوا
Homophonie	هم‌آوایی، تشابه
Homophone (homophonous :در زبان انگلیسی)	کلمات هم‌آوا
Homonymes	الفاظ هم‌آوا، هم‌نام، متشابه

(در تلفظ یکسان و در املا متفاوت؛ مانند: Sein و Saint)

تجانس	Homogénéité
پیوندی	Hybride

I

علامت اندیشه‌نگار	Idéogramme
اندیشه‌نگاشتی	Idéographique
(کلماتِ) همسان	Identique
قابل برابرسازی	Identifiable
یکسانی، برابری؛ هویت	Identité
برابرسازی؛ تعیین هویت	Identification
ساختِ درون سوی (حالتی در زبان فینی)	Illatif
گروههای زبانی مجزا یا کوچک	Ilots linguistiques
نامتغیر	Immuable, invariable
بی‌شخص، صیغهٔ غیرشخصی	Impersonnel
(اهمیت) ارزش فرهنگی	Importance culturelle
(کلمات) مجازی، استعاری	Imagé (mot)
استقرار یک زبان	Implantation d'une langue
شامل (ما» ی شامل مخاطب)	Inclusif
تفهیم و تفاهم زبانی، ارتباط زبانی	Intercompréhension
شدت	Intensité
توارد زبانی؛ تداخل زبانی	Interférence linguistique
توارد واژگان؛ تداخل واژگان	Interférence de vacabulaire
قابل تعویض با یکدیگر	Interchangeable
شمار نامعیّن (در زبان باسکی) در کنار مفرد و جمع	Indéterminé
پدیدهٔ جا به جایی کلمات در جمله (برای تأکید یک کلمه)	Inversion
حالت «با» یی، حالت ابزاری	Instrumental (cas)
کتیبهٔ سه زبانه	Inscription trilingue

Intellectuel	ذهنی
Inusité	غیر متداول
Initial	آغازی
Interrogation	پرسش، استفهام
Interrogation direct	پرسش مستقیم
Interrogation indirect	پرسش غیرمستقیم
Interrogatif	کلمهٔ پرسشی
Interlocuteur	مخاطب
Informations linguistiques	اطلاعات زبان‌شناختی
Indéfini	نکره؛ مبهم، نامعیّن
Interjection	اسم صوت، تقلید صداهای طبیعی
Inclusif	ضمیر اول شخص شامل («ما»یی که مخاطب را هم شامل می‌شود)
Intonation	آهنگ کلام، آهنگ جمله
Infixe	میانوند
Infixer	وارد کردن میانوند
Inflexion	تصریف
Inflexional	تصریفی، صرفی
Intensif	(فعل یا جزء) تأکیدی
Intercommunicabilité	ارتباط زبانی، ارتباط متقابل
Inspiration	دَم
Invariable	تغییرناپذیر
Indéclinable	تصریف‌ناپذیر
Irrégularité	بی‌قاعدگی
Isolé	جدا، منزوی، منفرد
Isolement	انزوا

J

Javanais	زبان زرگری (زبان جاوه‌ای: زیرا در این زبان تعداد میانوندها زیاد است)

Jargon	زبان حرفه‌ای ؛ زبان نامفهوم
Jeu vacalique	بازی واکه‌ای
Jeu de mots	بازی با کلمات
Juxtaposition	مردّف کردن، همجواری، (قرار دادن جمله‌ها و کلمات در کنار هم)
Juxtaposé	مردّف، همجوار

L

Langue	زبان
Langue de communication	زبان ارتباطی
Langue élaborée	زبان تکامل یافته
Langue vigoureuse	زبان قوی
Langue mineure	زبان کم اهمیت‌تر
Langue indienne	زبان بومی (در قارهٔ امریکا و استرالیا)
Langue maternelle	زبان مادری
Langue de l'écale	زبان مدرسه‌ای
Langue officielle	زبان رسمی
Langue majoritaire	زبان اکثریت
Langue minoritaire	زبان اقلیت
Langue noble	زبان عالی
Langue en usage	زبانهای رایج، کاربسته
Langue à tons	زبانهای نواخت‌بر یا نواختی
Langue tonales	زبانهای نواخت بر یا نواختی
Langue synthéique	زبان ترکیبی
Langue isolante	زبان گسسته (مانند زبان چینی)، زبان تک واژه‌ای
Langue agglutinante	زبان پیوندی (مانند ترکی)
Langue à flexion	زبان تصریفی یا صرفی (مانند فرانسوی و لاتینی)
Langue populaire	زبان عامیانه
Langue à classes	زبان دارای طبقات جنسی اسم (زبانهای بانتو)

Langue monosyllabique	زبان تک هجایی
Langue nationale	زبان ملّی
Langue courante, langage courant	زبان روزمره
Langue amérindienne	زبان بومی (بومیان) امریکا
Langue primitive	زبان بدوی، ابتدایی
Langue tribale	زبان قبیله‌ای
Langue constitutionnelle	زبان قانونی
Langue locale	زبان محلّی
Langue de culture	زبان فرهنگی
Langue culturelle	زبان فرهنگی
Langue répandue	زبان متداول
Langue dépassée	زبان قدیمی وازمد افتاده
Langue intelligente	زبان غنی
Langue parlée	زبان گفتاری
Langue écrite	زبان نوشتاری
Langue Unique	زبان واحد
Langue pure	زبان خالص، یکدست، ناب
Langue mixt	زبان آمیخته
Langage sophéstiqué	زبان تصنّعی
Langage affecté	زبان تصنّعی
Langue aborigène	زبان بومی
Langue isolée	زبان منفرد
Langue ancienne	زبان کهن، باستان
Langue moderne	زبان کنونی
Langue de transition	زبان میانجی
Langue charnière	زبان میانجی
Langue voisine	زبان مجاور
Langue secrète	زبان رمزی

Langue régionale	زبان منطقه‌ای
Langue Usuelle	زبان متداول، کاربسته
Langue véhiculaire	زبان میانجی (بیشتر در روابط بازرگانی)
Langage gestuel	زبان نمادین، حرکتی
Langage sifflé	زبان زنگدار
Langue intermédiaire	زبان میانجی
Langue artificielle	زبان ساختگی، اختراعی (مانند اسپرانتو)
Langue mère	زبان مادر
Langage familier	زبان خودمانی
Langue sans tons	زبان فاقد نواخت
Langue non tonale	زبان فاقد نواخت
Langue de l'Administation	زبان اداری
Langue de commerce	زبان تجاری
Langue usée	زبان فرسوده
Langue composite	زبان ترکیبی
Langue hybride	زبان پیوندی
Langue indépendante (isolée)	زبان منفرد (مستقل)
Langue érodée	زبان فرسوده
Langage secret	زبان رمزی
Langue natale	زبان مادری
Langue officielle auxiliaire	زبان رسمی معیّن
Langues apparentées	زبانهای خویشاوند، نزدیک به هم
Langues syntaxiques	زبانهای ترکیبی
Langage standard	زبان معیار، زبان استانده
Laryngien	حلقی
Lettre	حرف، نویسه
Lettre aspirée	حرف دمیده
Lettre intensifiée	حرف مشدّد

Lettre solaires	حروف شمسی (در الفبای عربی)
Lettre lunaires	حروف قمری
Lettre chuintante	همخوان سایشی
Lettres hébraïques	حروف عبری
Lettres initiales	حروف آغازی (حروف اول کلمه)
Lettres finales	حروف پایانی (حروف آخر کلمه)
Lettres médianes	حروف میانی (حروف وسط کلمه)
Liaison	پیوند (کلمات)
Laison de dépendance	پیوند وابستگی
Linguistique	زبان‌شناسی
Linguistique (adj)	زبانشناختی
Linguiste	زبانشناس
Littéral (adj)	کلمه به کلمه، تحت‌اللفظی، لغوی
(Par) Lignes	در قالب سطور (خط اندیشه‌نگار)
Lignes horizontales de gauche à droite	سطرهای افقی از چپ به راست (خط اندیشه‌نگار)
Linéaire (adj)	خطی
Linéaire A et B	خط زنجیره‌ای «الف» و «ب»
Locution adverbiale	قید مرکب
Locution adverbiale de négation	قید مرکب انکار (ne...pas)
Lois phonétiques	قوانین آوایی
Longueur (d'une vogelle)	کشیدگی (واکه‌ها)
Long, Longue	(همخوان) کشیده
Locatif (ou:cas locatif)	متمم «در»ی، اندری ؛ حالت جایگاهی؛ مفعول ظرف مکان
Locutions interjectives	اصوات مرکب
Longévité (d'une langue)	قدمت یک زبان
Locuteurs (d'une langues)	گویشورانِ (یک زبان)
Locution verbale	ترکیب فعلی

M

Mariage des langues	پیوند زبانها
Mariages successives des langues	پیوندهای متوالی زبانها
Majuscule	حرف بزرگ
Marque (de la 3^e personne...)	شناسهٔ (سوم شخص)
Marque du pluriel	نشانهٔ جمع
Manuscrit	دست‌نویس
Méthode dápprentissage	شیوهٔ آموزش، شیوهٔ یادگیری
Métissage linguistique	آمیزش زبانی
Mixte (adj)	آمیخته
Mimique	تقلیدی (زبان اشاره)
Minuscule	حرف کوچک
Minorités de langue	اقلیتهای زبانی
Mnémotechnique	علم تقویت حافظه
Mot	واژه، کلمه
Monème	تکواژه، تکواژ
Morphème	تکواژ
Mode	وجه فعل (اخباری، التزامی،...)
Modulation	تغییر آهنگ
Modifications phonétiques	تغییرات آوایی
Mot adopté	کلمهٔ اقتباسی
Mot verbal	کلمهٔ فعلی
Mot interrogatif	کلمهٔ استفهامی
Morphologie	سازه‌شناسی، ساختواژه، صرف
Morphologique	سازه‌ای، ساختواژی، صرفی
Mot morphologique	واژهٔ سازه‌ای
Mots homophones	کلمات هم‌آوا
Mots de base	کلمات پایه‌ای

Monosyllabique	تک هجایی
Monosyllabisme	تک هجایی، کاربرد تک هجاها
Mots télescopés	کلمات ادغام شده
Mouillé (L)	«ل» تیره (زیرا تلفظ آن کاملاً به «ل» شباهت ندارد)
Monologue	تک گویی
Mutation consonantique	ابدال و تغییر همخوان‌ها
Muet, non aspiré	غیرملفوظ (نادمیده)

N

Naissance des langues	ظهور زبانها
Nasalisation	غنه‌ای شدن، خیشومی شدن
Nasalisé	غنه‌ای شده، خیشومی شده
Nasal	غنه‌ای، خیشومی
Néologisme	واژه‌های جدید
Négation	نفی، انکار؛ قید انکار
Négation double	قید مرکب انکار (ne...pas)
Négation composée	قید مرکب انکار (ne...pas)
Nom verbal	اسم مصدر
Nom d'action	اسم مصدر
Nom des outils	اسم ابزار
Nom collectif	اسم جمع
Nom animé	اسم جاندار
Nom inanimé	اسم بی‌جان
Nom sujet	اسم فاعل
Nom commun	اسم عام
Nom propre	اسم خاص
Nom singulier	اسم مفرد
Nom pluriel	اسم جمع

Nominatif	حالت نهادی یا فاعلی
Nombre	عدد
Nombres ordinaux	شمارنده‌های ترتیبی، اعداد ترتیبی
Nombres cardinaux	شمارنده‌های اصلی، اعداد اصلی
Notion	مفهوم
Nombre des noms (Singulier, Pluriel, duel)	شمار اسمها (مفرد، جمع، تثنیه)
Normaliser	استانده کردن
Norme	استانده، معیار
Nomenclature	اصطلاحات علمی
Non indo- européen	غیر هند و اروپایی
Nuances des verbes	ساختهای فعلی
Numératif	واحد شمارش (نفر، رأس، قطعه، باب...)
Numération	شمارش

O

Objet	مفعول ؛ شیء
Onomatopée	نام‌آوا
Onomatopétique	نام‌آوایی، نام آوا مانند
Onomastique	نامشناسی (بررسی اسمهای خاص)
Opposition vocalique	تضاد آوایی، تقابل آوایی
Origine d'une langue	خاستگاه یک زبان
Oreille exercée	گوش تمرین یافته
Organes de la parole	اندامهای گویایی، اندامهای گفتار
Outils grammaticaux	عناصر دستوری
Ouvrage de vulgarisation	کتاب عمومی، غیرتخصصی
Ouvrages spécialisés	کتابهای تخصصی

P

Particule	ادات (در جمع: ادوات)؛ جزء
Particule négative	ادات نفی
Particule interrogative	ادات استفهامی
Participe	وجه وصفی
Participe présent	اسم فاعل
Participe passé	وصفی گذشته، اسم مفعول
Parler	زبان
Patois	گویش
Parenté des langues	خویشاوندی زبانها
Parentés de vocabulaire	خویشاوندی واژگان
Palatal	کامی
Palatalisé	کامی شده
Particule honorifique	ادات بیانگر احترام، جزء مؤدبانه
Particule d'approbation	ادات تصدیق
Parent	خویشاوند (در مورد زبانها)
Particule verbale	جزء پیشین فعل
Particules auxiliaires	اجزای معیّن، اجزای کمکی
Paternité	منشأ، ریشه (در مورد واژه‌ها)
Palimpseste	پوست (در قدیم به جای کاغذ از آن استفاده می‌شد) (پاپیروس)
Parfait	ماضی کامل (بعید)
Paysage linguistique	دورنمای زبانشناختی
Personne (du verbe)	شخصِ (فعل)
Pédoncule	پایهٔ حروف
Périphrase	استعاره، کنایه؛ تفسیر، توضیح
phonétique	آواشناسی
Phonétique (adj)	آوایی، آواشناختی
Phonétiquement	از نظر آوایی

Phonème	واج
Phonétique instrumental	آواشناسی آزمایشگاهی (ابزاری)
Phonologie	واج‌شناسی
Pidgin	پیجین، زبان آمیخته
Pluriel régulier	جمع با قاعده
Pluriel irrégulier	جمع بی‌قاعده
Pluriel interne	جمع بی‌قاعده، شکسته یا مکسر
Pléonasme	حشو، تکرار مکرّرات
Pluriel de politesse	جمع مؤدبانه («شما» به جای «تو»؛ «ایشان» به جای «او»)
Polyglotte	چند زبانه
Postposition	حرف اضافهٔ پسایند، یا پس‌رو؛ جا به جایی در ترتیب کلمات
Polysyllabique	چند هجایی
Postverbe	جزء پیوندی فعل (پسین یا پسایند)
Potentiel	بالقوه (وجه فعلی در زبان باسکی)
Postposé	پسایند
Possession	ملکیت
Politiques linguistiques	سیاستهای زبانی
Possessif	صفت ملکی، ضمیر ملکی
Préposition	حرف اضافهٔ پیشایند
Présent continu	حال استمراری
Pré-Latin	ماقبل لاتینی (زبان، واژه، تمدن)
Proche parent	خویشاوند نزدیک (در مورد زبانها)
Preverbe (pré- verbe)	جزء پیوندی فعل (پیشین یا پیشایند)
Présentatif	عبارت و جمله تأکیدی
Préfixé	پیشوندی
Préfixe	پیشوند، پیشواژه، پیشاوند (پیشواژه کلمه‌ای مستقل است و بتنهایی معنی دارد، ولی پیشاوند چنین نیست)
Promotion de la langue	ارتقای زبان

Prononciation standard	تلفظ استانده
Préfixe de classe	پیشوند طبقات جنسی اسم (در زبانهای بانتو)
Pronom de classe	ضمیر طبقات جنس اسم (در زبانهای بانتو)
Préposition générale	حرف اضافهٔ عمومی
Proposition	جمله واره، فراکرد، گزاره
Proposition subordonnée	جمله یا فراکرد پیرو
Proposition principale	جمله یا فراکرد پایه
Préfixe modal	پیشوند صرفی، تصریفی
Préhistorique	ما قبل تاریخی
Proposition indépendante	جملهٔ مستقل
Proposition coordonnée	جملهٔ مرتبط
Propositions juxtaposées	جمله‌های مردف، همپایه
Proposition subordonnée conjonctive	جمله پیرو ربطی
Proposition subordonnée interrogative	جمله پیرو پرسشی
Proposition subordonnée relative	جمله پیرو موصولی
Proposition subordonnée infinitive	جمله پیرو مصدری
Proposition subordonnée participe	جمله پیرو توصیفی
Proposition elliptique	جملهٔ حذفی
Proposition incise	جملهٔ معترضه
Pronom	ضمیر
Pronom isolé	ضمیر منفرد
Pronom personnel	ضمیر شخصی
Pronom personnel simple	ضمیر شخصی ساده
Pronom personnel renforcé	ضمیر شخصی تأکیدی
Pronom réfléchi	ضمیر انعکاسی (در افعال دو ضمیره)
Pronom sous- entendu	ضمیر مستتر
Pronom possessif	ضمیر ملکی
Pronom démonstratif	ضمیر اشاره

Pronom relatif	ضمیر موصولی
Pronom indéfini	ضمیر مبهم
Pronom sujet	ضمیر فاعلی
Pronom complément d'objet direct	ضمیر مفعولی بی‌واسطه
Pronom complément d'objet indirect	ضمیر مفعولی با واسطه
Pronom interrogatif	ضمیر استفهامی
Pronom négatif	ضمیر انکار (در زبانهای بانتو)
Pureté de la langue	خالص بودن زبان
Pur (langue pure)	خالص، یکدست (زبان خالص)
Puriste	طرفدار یکدست بودن زبان

Q

Question négative	سؤال منفی
Queue de lettre	پایهٔ حروف (مثل پایهٔ حرف P)
Quipu	کیپو (مجموع نخهایی شامل گرههای متعدد که به عنوان الفبا مورد استفادهٔ اینکاها بوده است)

R

Racine	ریشه
Raclé	حلقی (مثل آوای خ اسپانیایی یا ch آلمانی)
Rameaux d'um groupe de langues	شاخه‌های یک گروه زبانی
Radical du verbe	بن فعل، ریشهٔ فعل
Rapport de structure	ارتباط ساختاری
Relation	ارتباط، پیوستگی
Règle de grammaire	قاعدهٔ دستوری
Redoublement	تکرار، تشدید
Respiration	تنفس (دم و بازدم)
Régionalisme	ویژگیهای منطقه‌ای
Repérer	نشانه‌یابی کردن

Relatifs, pronoms Relatifs	ضمایر موصولی
Redoublé (partiellemen vedoublé)	مکرر ـ مشدد (تاحدودی مکرر)
Rébus	جناس
Relations abstraites	روابط انتزاعی
Repérable	قابل نشانه‌یابی
R grasseyé	«ر» پسکامی (مثل «ر» پاریسی)
R roulé	«ر» نوک زبانی (مثل «ر» فارسی)
Rudimentaire	بدوی، ابتدایی
Rythme	آهنگ
Rythmique	موزون

S

Sabir	زبان ساختگی
Sens collectif	اسم جمع
Seule syllabe	تک هجا
Semi- voyelle	نیم واکه
Semi- consonne	نیم همخوان
Secteurs de la grammaire	مباحث دستوری
Singulatif	انفراد؛ فرایند مفردسازی
Signe syllabique	نشانهٔ هجایی (در خط امهری)
Signes composites	نشانه‌های مرکب
Singes Homophones	نشانه‌های هم‌آوا (f, ph:[f])
Similitudes des langues	تشابهات زبانی
Son	آوا، صوت
Son de gorge	آوای گلو
Sophistication	تصنّع‌گرایی
Sons élémentaires	آواهای اصلی
Sons monosyllabiques	آواهای تک هجایی

Sons sourd	آوای خفه، صوت بی‌آوا، آوای بی‌واک
Sons sonore	صوت آوایی، آوای واک‌بر
Sons ardu	آوای دشوار
Souche (souche indo-européen :مثال)	ریشه
Spécificatif (numératif)	واحد شمارش
Sténographie	تندنویسی
Stock	منبع
Style	سبک، سبک نگارش
Stylistique	سبک شناختی، سبکی
Structure	ساختار
Statut officiel	موقعیت رسمی
Standard	استانده، معیار
Standardisation	استانده کردن
Survivre (pour une langue)	بقای زبان
Suffixe	پسوند، پساوند، پسواژه
Suffixation	پسوندگذاری
Suffixer	پسوندی کردن
Suffixé (article suffixé :حرف تعریف پسوندی)	پسوندی، دارای پسوند
Suffixe modal	پسوند تصریفی، صرفی
Sujet	فاعل
Sujet réel	فاعل واقعی
Sujet apparent	فاعل ظاهری
Superlatif relatif	صفت عالی نسبی
Superlatif absolu	صفت عالی مطلق
Suffixe possessif	پسوند ملکی
Supposition	فرضی (وجه فعل در زبان باسکی)
Substrat (langue)	زبان ژرف بنیاد
Superstrat (langue)	زبان رو بنیاد

Susurre (murmure)	زمزمه
Suffixe augmentatif	پسوند مبالغه
Suffixe verbal	پسوند فعلی (در زبان تبتی)
Substantif	اسم، موصوف
Syllabaire	نشانهٔ هجایی (مانند خط هیراگانای ژاپنی)
Syllabes homophones	هجاهای هم‌آوا [o]: au, eau
Syntaxe	نحو (ترکیب جمله)
Syntaxique	ترکیبی
Système de dérivation verbale	سیستم اشتقاق افعال
Système grammatical	نظام دستوری
Système tonal	دستگاه آهنگ
Système de classes nominales	دستگاه طبقات جنسی اسمها (زبانهای بانتو)
Systéme verbal par flexion	سیستم افعال تصریفی
Système d'écriture	دستگاه خط
Système consonnantique	دستگاه همخوانها
Système d'articles	سیستم حروف تعریف
Système de déclinaisons	سیستم اشتقاق
Système vocalique	دستگاه واکه‌ها
Système binaire	سیستم دوگانه
Système de numération	دستگاهِ شمار
Système de numération quinaire	دستگاه شمار بر مبنای ۵
Système de numération décimale	دستگاه شمار بر مبنای ۱۰
Système de numération vigésimale	دستگاه شمار بر مبنای ۲۰
Système de numération duodécimal	دستگاه شمار بر مبنای ۱۲
Système de numération binaire	دستگاه شمار بر مبنای ۲
Système de formation des nombres	دستگاه ترکیب اعداد
Système de pensée	طرز تفکر
Système phonétique	دستگاه آوایی

Système idéographique	دستگاه اندیشه‌نگار
Système unique de transcription	سیستم واحد آوانویسی
Symbolique	نمادی
Symbolisation	نمادپردازی
Symbole	مظهر؛ نماد؛ نمونه
Syllabe	هجا
Syllabe aspirée	هجای دمیده، ملفوظ
Syllabe muetle, non aspirée	هجای نادمیده، ناملفوظ
Syllabe ouverte	هجای باز
Syllabe fermée	هجای بسته
Syllabe accentuée	هجای تکیه‌بر
Syllabe auxiliaire	هجای فرعی

T

Télescoper les syllabes (par des élisions)	ادغام کردن هجاها
Terminaison	پایانه
Terminaison verbale	شناسه، جزء انتهایی فعل
Terminaison nominale	پایانهٔ اسمی
Thèmes grammaticaux	مقولات دستوری
Timbre	طنین صدا
Ton	آهنگ، صدا، نواخت
Ton montant	آهنگ خیزان
Ton descendant	آهنگ افتان
Ton immuable	آهنگ نامتغیر
Ton uni	آهنگ هموار یا یکنواخت
Ton égal	آهنگ هموار یا یکنواخت
Ton modulé	آهنگ متغیر
Ton moyen	آهنگ متوسط

Ton aigu	آهنگ زیر
Ton léger	آهنگ زیر
Ton haut	آهنگ زیر
Ton bas	آهنگ بم
Ton grave	آهنگ بم
Ton long	آهنگ کشیده
Ton bref	آهنگ کوتاه
Ton isolé	نواخت منفرد
Ton interrogatif	آهنگ استفهامی
Tonal	نواخت‌بر
Tonique	آهنگین، نواخت‌بر
Toponymie	اسم مکانها؛ بررسی اسم مکانها
Tournure	ساختار، عبارت
Toponymique	مربوط به اسم مکانها
Translatif	ساخت متعدی (حالتی در زبان فینی)
Tradition orale	روایت شفاهی
Traits	خطوط (در نشانه‌های اندیشه‌نگار)
Triel	تثلیث (بیانگر سه شیء)
Transformation	گشتار
Transcription	آوانویسی
Transcription Phonétique	آوانویسی آوایی، خط آوانگار
Trilingue	سه زبانه
Tracé	رسم‌الخط، شیوهٔ نگارش
Transcrire	آوانویسی، آوانگاری
Transposition phonétique	جا به جایی آوایی
Turcophone	ترک زبان
Types d'interrogation	شیوه‌های استفهام
Typographique (adj)	چاپی

Typographie	چاپ

U

Unification linguistique	وحدت زبانی
Unité de mesure	واحد اندازه‌گیری
Unité linguistique	وحدت زبانی
Usure des langues	فرسودگی زبانها
Usure phonétique	فرسودگی آوایی
Usuel	متداول، رایج
Utilisé	کاربسته

V

Variétés dialectales	گونه‌های لهجه‌ای
Variantes dialectales	گونه‌های لهجه‌ای
Variantes locales	گونه‌های محلی
Variété des langues	تنوع زبانها
Valeur phonétique	ارزش آوایی
Valeur de syllabe	ارزش هجایی
Variable	متغیر، تغییرپذیر
Verbe simple	فعل ساده، بسیط
Verbe auxiliaire	فعل کمکی، معیّن
Verbe composé	فعل مرکب
Verbe accompli	فعل کامل (که انجام گرفته و پایان یافته است)
Verbe perfectif	فعل تام (یک وجه دستوری)
Verbe inaccompli	فعل ناقص (که انجام گرفتن آن پایان نپذیرفته است)
Verbe imperfectif	فعل ناقص (یک وجه دستوری)
Verbe dérivés	افعال اشتقاقی، افعال مشتق
Verbe intensif	فعل تأکیدی

Verbe passif	فعل مجهول
Verbe actif	فعل معلوم
Verbe variable	فعل متغیر
Verbe invariable	فعل نامتغیر
Verbe pronominal	فعل دو ضمیره (مانند زبان فرانسوی)
Verbe pronominal réciproque	فعل دو ضمیره متقابل
Verbe pronominal réfléchi	فعل دو ضمیره انعکاسی
Verbe pronominal de sens passif	فعل دو ضمیره مجهولی
Verbe essentiellement pronominal	افعال ذاتاً دو ضمیره
Verbe régulier	فعل با قاعده
Verbe irrégulier	فعل بی‌قاعده
Verbes d'action	افعال حرکتی
Verbes de mouvement	افعال حرکتی
Verbe d'état	فعل حسّی
Verbe transitif	افعال متعدی
Verbe intransitif	افعال لازم
Verbe impersonnel	فعل بی‌شخص
Vocabularie intellectuelle	واژگان ذهنی
Voyelle	واکه، مصوت
Voyelle isoleé	واکهٔ منفرد
Voyelle nasale	واکهٔ خیشومی، غُنّه‌ای
Voyelle nasalisée	واکهٔ غنّه‌ای شده ـ خیشومی شده
Voyelle courte	واکهٔ کوتاه
Voyelle brève	واکهٔ کوتاه
Voyelle longue	واکهٔ کشیده
Voyelle ouverte	واکهٔ باز
Voyelle fermée	واکهٔ بسته
Voyelles de base	واکه‌های پایه‌ای

Voyelle sourde, assourdie	واکهٔ بی‌آوا، بی‌واک
Voyellation	واکه‌ای کردن
Vocable	واژه
Votif	تمنایی (وجه فعلی در زبان باسکی)
Vocatif	حالت ندایی اسم
Vocabulaire	واژگان
Vocabulaire quotidien	واژگان روزمره
Vocabulaire concret	واژگان محسوس، عینی
Vocabulaire primitif	واژگان بدوی، ابتدایی
Vocabulaire spécialisé	واژگان تخصصی
Vocalique	مربوط به واکه‌ها، آوایی
Voile du palais	نرمکام
Voix	حالت، جهت (یک مقولهٔ دستوری)
Vulnérabilité d'une langue	آسیب‌پذیری یک زبان

Y

Y (J'y vais)	آنجا، ضمیر قیدی (من به «آنجا» می‌روم)

اسامی زبانها و خطها

(فارسی ـ فرانسه)

آ

آتاپاسکی	Athapascan
آتیه	Attié
آذربایجانی	Azéri
آرامی	Araméen
آراواکی	Arawak
آروکانیایی	Araucan, Mapuche
آزتک	Aztèque, Nahuatl
آسامی	Assamais
آستیاکی	Ostyak
آفریکانس، آفریقایی	Afrikaans
آکولی	Acholi
آگنی	Agni
آلئوت	Aléoute, Aleut
آلبانیایی	Albanais
آلزاسی	Alsacien
آلمانی	Allemand
آوار	Avar

آیمرا	Aymara
آینئوس	Aïnou

الف

اتروسکی	Etrusque
اتسا	Itsa
اتونی	Éton
ادو	Edo
اردو	Ourdou, Urdu
ارمنی	Arménien
اُزبک	Ouzbek, Uzbek
اسپانیایی	Espagnol
اسپرانتو	Espéranto
استرالیایی (زبان‌های)	Australien
استونیایی	Estonien
اسکاندیناویایی (گروه زبانی)	Scandinave
اسکیمو	Eskimo
اسلاوونیایی	Slovène
اسلاوی (گروه زبانی)	Slave
اسلوواکیایی	Slovaque
اشانتی	Ashanti
افی	Efik
اکواسی	Écossais
الگانکلین (زبان‌های)	Algonquin
امهری، حبشی	Amhara, Amharegna, Amharique
اندونزیایی	Indonésien
انگا	Enga
انگلیسی	Anglais
اوبانگی (گروه زبانی)	Oubanguien

اوتومانگ	Otomang
اوتومی	Otomi
اوجی بوا	Ojibwa
اودمورتی	Oudmourt, Udmurt
اورالی، آلتایی (گروه زبانی)	Ouralo, Altaïque
اورومو، گالایی	Galla, Oromo
اورهوبی	Urhobo
اوریه‌ای	Oriya
اوستی	Ossète
اوکرائینی	Ukrainien
اوکستیانی	Occitan
اوگریایی (گروه زبانی)	Ougrien
اوندو	Ewondo
اوه	Ewe
اویغور	Ouigour
ایبری	Ebrié
ایبریایی	Ibère
ایبو	Igbo, Ibo
ای بی‌بیو	Efik, Ibibio
ایتالیایی	Italien
ایرلندی، گیلی	Gaélique, Irlandais
ایروکوئوی	Iroquois
ایسلندی	Islandais
ایسی سوازی، سوازی	Isiswazi, Swazi
ایلوکانو	Ilocano

ب

بائولی	Baoulé
باتک	Batak

باریبا	Bariba
باری باری، کانوری	Baribari, Kanouri
باسا	Bassa
باساری	Bassari
باسکی	Basque
باشقیری	Bashkir
بالانتا	Balante
بالتی (زبان‌های)	Baltes
بالیایی	Balinais
بامبارا	Bambara
بامون	Bamoun
بامیلکه	Bamiléké
بانتو (زبان‌های)	Bantou
باندایی	Banda
باهاسا، اندونزیایی	Bahasa, Indonésien
بت	Bété
بختیاری	Bakhtiar
براهوئی	Brahoui
بربری	Berbère
برتانیی	Breton
برمه‌ای	Birman
بروشسکی	Burushaski
برونکا	Brunka
بری بری	Bribri
بلغاری	Bulgare
بلوچی	Baloutche
بمبا	Bemba, Bembe
بنگالی	Bengali

بوبو	Bobo
بوبی	Bubi
بوریات	Bouriate
بوگی	Bugi
بولو	Boulou, Bulu
بیسلاما	Bichelamar, Bislama
بیکول	Bikol

پ

پاپوآیی	Papou
پاپیامنتو	Papiamento
پالی	Pali
پاهوئین، فانگ	Fang, Pahouin
پرتغالی	Portugais
پروونسال	Provençal
پشتو	Pashtou, poshtou
پُل	Peul
پنجابی	Pandjabi
پولار، پُل	Peul, Pular
پولنیزیایی	Polynésien
پیچین	Pidjin
پیلوپینو، تاگالوگ	Pilipino, Tagalog

ت

تاباساری	Tabasaran
تاتاری	Tatar
تاجیکی	Tadjik
تادو	Tado

Tarask	تاراسک
Takana	تاکانی
Taki, Taki	تاکی تاکی
Tagalog	تاگالوگ
Tamazight	تامازی
Tamasheq	تاماشق
Tamoul	تامیل
Tahitien	تاهیتیایی
Thaï	تای
Taïwanais	تایوانی
Tibétain	تبّتی
Terraba	ترابا
Turkmène	ترکمنی
Turc	ترکی
Tseltal	تسلتال
Tswana	تسوانا
Tzotzil	تسوتسیل
Tsonga	تسونگا
Kitéké, Téké	تکه
Telogou, Telugu	تلوگو
Tlingit	تلینگیت
Toubou	توبو
Tupi	توپی
Toradja	توراجا
Tourkou	تورکو
Tosk, Tosque	توسکان
Tusi	توسی
Toucouleur	توکولر

تونگا	Tchitonga, Tonga
تونگوس	Toungouse
توی	Twi
تی فی ناگ (خط)	Tifinagh
تیگره‌ای، تیگرینیا	Tigréen, Tigregna
تیمه	Timne
تیو	Tiv

ج

جاره‌ای	Jarai
جاوه‌ای	Javanais
جرمایی	Djerma, Zerma
جیوارویی	Jivaro
چاد (گروه زبانی)	Tchadique

چ

چاکچی	Cakchiquel
چام	Cham
چامورو	Chamorro
چاو	Chaoui
چبوآنی	Cebuano
چرکی	Cherokee
چک	Tchèque
چلو	Chleuh
چوانگ	Zhuang
چوکچی	Tchouktche
چوکوی	Tchokwe
چوواشی	Tchouvache

چیبچایی	Chibcha
چیپوآ	Chippewa, Ojibwa
چی تونگا، تونگا	Tchitonga, Tonga
چیچوا	Chewa, Nyanja
چیکیتو	Chikito
چی لوبا	Tchiluba
چین	Chin
چینی	Chinois
چینی ـ تای (گروه زبانی)	Sino-Thaï

ح

حامی ـ سامی (زبان‌ها)	Chamito-Sémitiques
حبشی (گروه زبانی)	Amharique, Ethiopien

خ

خالخایی	Khalkha, Mongol
خمری	Khmer
خوئین	Khion, Khoisan
خوسی	Xhosa

د

داکوتایی	Dakota
داگومبایی	Dagomba
داگین	Dagin
داندی	Dendi
دانکالی	Afar, Dankali
دانمارکی	Danois
دایاکی	Dayak

دراویدی (گروه زبانی)	Dravidien
دری (فارسی دری)	Dari
دزونگ خا	Jonkha
دوآلا	Douala
دوگون	Dogon
دینکا	Dinka
دیولایی	Diola
دیوولایی	Dioula
دیوهی	Dhivehi

ر

روتن، اوکرائینی	Ruthène, Ukrainien
رو، تورو	Rou, Toro
روسی	Russe
روسی روسیهٔ سفید	Biélo-russe
رومانش	Romanche
رومانیایی	Roumain
رو ـ نیورو	Rou-nyore
ریفی	Rifain

ز

زاپارو	Zaparo
زاپوتی	Sapotek, Zapotèque
زندی	Zande
زولو	Zoulou, Zulu
زیگانی	Tsigane

ژ

ژاپنی	Japonais
ژرمنی (گروه زبانی)	Germanique

س

سابیر	Sabir
سارا	Sara
ساراکولی، سونینکه	Sarakolé, Soninké
ساردینی	Sarde
ساموآیی	Samoan
ساموئیدی	Samoyède
سامی (گروه زبانی)	Sémitique
سانتالی	Santali
سانسکریت	Sanscrit
سانگا ـ ماکا	Sanga-maka
سانگو	sango
سرر	sérère
سریانی	Syriaque
سلتی (زبانهای)	Celte
سندی	Sindhi
سنوفو	Senoufo
سواحلی	Kiswhahili, Swahili
سوازی	Isiswazi, Swazi
سوئدی	Suédois
سوئی، داکوتایی	Dakota, Sioux
سوتو، سه سوتو	Sesotho, Sotho
سوراب	Sorabe
سوسو	Soussou

سومالیایی	Somali
سوندایی	Soundanais
سونقایی	Songhaï
سونینکه، ساراکولی	Soninké, Sarakolé
سیبریایی (گروه زبانی)	Sibérien
سینهالی	Singhalais

ش

شان	Chan, Shan
شربرو	Sherbro
شوایزر دویچ ، سوئیسی آلمانی	Schwyzer deutsch, Suisse allemand
شونایی	Shona
شیلوک	Shilouk

ص / ط

صربی	Serbe
طوارقی، تاماشق	Tamasheq, Touareg

ع

عبری	Hebreu
عربی	Arabe
عفار	Afar

ف

فاناکالی	Fanakalo
فارسی	Persan
فانتی	Fanti
فانگ	Fang

فرانسوی	Français
فری	Feroé
فریزی	Frison
فلاندری	Flamand, Néerlandais
فنلاندی	Finnois
فنلاندی، اوگریایی	Finno, Ougrien
فور	Four, Koudjara
فولفولده	Fulfuldé, Peul
فون	Fon

ق

قبایلی	Kabyle
قبطی	Copte
قرقیزی	Kirghize
قزاق	Kazakh
قفقازی (زبان‌های)	Caucasiennes

ک

کاباردین	Kabardine
کابره	Kabre
کابکاری	Kabekar
کاتالانی	Catalan
کاچین	Kachin
کارائیبی	Caraïbe
کاراکالپاک	Karakalpak
کاراموجونگ	Karamodjong
کارِن	Karen
کاستیلانی	Castillan

کالاباری	Calabar
کامبایی	Kamba
کامبوجی	Cambodgien
کاموآنگ	Ka-muang
کانتونی	Cantonais
کانوری	Kanouri
کپله	Guerzé, Kpele
کچوایی	Quechua
کرئول	Créole
کُرسی	Corse
کُرو (گروه زبانی)	Kru, Krou
کرواتی	Croate
کره‌ای	Coréen
کری	Cree
کشمیری	Kashmiri
ککچی	Kekchi
کناره‌ای	Kanara, Kannada
کنیایی و روآندایی	Kinyarwanda
کوان‌هاما	Cuanhama, Oclikwanyama
کوایی	Kwa
کوجارا	Four, Koudjara
کورنوالی	Cornique
کوشی (زبان‌ها)	Couchitiques
کوکویی میدیری	Kokoyimidir
کولانگویی	Kulango
کومی	Komi
کومیک	Koumik
کونایی	Kuna

کونکانی	Konkani
کویی	Koui
کیایی	Kiyao, Yao
کیچه	Quiche
کیردی	Kirdi
کیروندی	Kirundi
کیکونگویی	Kikongo
کیکویو	Kikuyu
کیمبوندو	Kimbundu
کیمویتا	Kimvita
کیونگوجایی	Kiunguja

گ

گاسکنی	Gascon
گالایی	Galla
گالی	Gallois
گالیسیایی	Galicien
گان	Gan
گئز، جعز	Cuèze
گباندی	Gbandi
گبانی	Gbanian
گبایایی	Gbaya
گجراتی	Gujrat
گرجی	Géorgien
گشیری	Geshira
گگی، آلبانیایی	Albanais, Gheg
گُلی، گلوا	Gaulois
گن	Gen

گوارانی	Guarani
گواگمی	Guagmi
گورمانچ	Gourmantché
گورموکی پنجابی (خط)	Gurmukhi, Pandjabi
گوندی	Gond
گتیانی، زیگانی	Gitan, Tsigane
گیلی	Gaélique

ل

لائوسی	Lao, Laotien
لاپونی	Lapon
لاتوی	Letton
لاتینی	Latin
لاتینی (گروه زبانی)	Latin
لاک	Lak
لُری	Lor
لزگین	Lezgin
لنکا	Lenca
لوئو	Luo
لوبی	Lobi
لوگاندایی	Luganda
لوگزامبورگی	Luxembourgeois
لولو	Lolo
لهستانی	Polonais
لیتوانی	Lituanien
لینگالی	Lingala

م

مائوری	Maori
ماپوچی، آروکانیایی	Mapuche
مادوری	Madurais
ماریایی، چرمیسی	Mari
مازاتک	Mazatèque
ماسایی	Masaï
ماکانده	Makonde
ماکوآ	Macua, Makwa
مالاگاسی	Malgache
مالایالم	Malayalam
مالایایی	Malais
مالتی	Maltais
مالدیوی	Dhivehi, Maldivien
مالزیایی ـ پولینزیایی (گروه زبانی)	Malayo - Polynésien
مالینکه	Malinké
مام	Mam
ماندینگ	Mandingue
مایایی	Maya
مبوسی	Mbosi
مپونگوه	Mpongwe
مجارستانی	Hongrois, Magyar
مراتی	Marathi
مصری	Égyptien
مغولی	Mongol
مقدونی	Macédonien
ملانزیایی (گروه زبانی)	Mélanésien
مندری	Mandara

منده (گروه زبانی)	Mandé
منگوبتو	Mangbétou
موتو، موتوی پلیسی	Motu, Police motu
موردونینیایی	Mordve
موزی	Mwezi
موسی	Moré, Mossi
مولداویایی	Moldave
مونچی	Mounchi, Tiv
موندایی (گروه زبانی)	Mounda
مون	Mon
مونوکوتوبا	Munu kutuba
میائو	Hmong, Méo, Miao
میستک	Mistek, Mixtéque
میس‌کیتو	Miskito
مین	Min
مینا	Mina
مینانکاباو	Minangkabau

ن

ناپولتیانی	Napolitain
ناواتلی	Navaho, Navajo
ناهوآتل، آزتکی	Aztèque, Nahuatl
نپالی	Népalais, Népali
ندبله	Ndebele
نروژی	Norvégien
نگولا	Ngola
نگونی	Nguni
نِنِتس، ساموئیدی	Nenets

نوارا	Newara, Newari
نوئر	Nuer
نوبه‌ای	Nubien
نوپه	Noupe
نیانجا، چیچوا	Chewe, Nyanja
نیلی (گروه زبانی)	Nilotique

و

وای	Vaï
وُگولی	Vogul
ولاپک	Volapük
وُلتایی (گروه زبانی)	Voltaïque
ولوف	Ouolof, Wolof
وُو، چین شانگهای	Wu
ویتنامی	Vietnamien
ویسایان	Visayan

ه

هاتن تات	Hottentot
هاسانیایی	Hassanya
هاکایی	Hakka
هاوائیایی	Hawaïen
هایدایی	Haida
هلندی	Hollandais, Néerlandais
هندوستانی	Hindoustani
هندی	Hindi
هندی ـ اروپایی (گروه زبانی)	Indo-européen
هوایلو	Houailou

هوپیایی	Hopi
هورون	Huron
هوسایی	Haoussa
هومبا	Houmba
هونگ	Huong

ی

یائو (زبان آسیایی)، میائو	Miao, yao
یائو (زبان افریقایی)، کیائو	Kiyao, yao
یاکوبا	Yacouba
یاکوتی	Yakoute
یدیش	Yiddish
یوروبایی	Yorouba, Yoruba
یونانی	Grec
یی، لولو	Lolo, Yi
یی پونو	Yipounou

اسامی زبانها و خطها

(فرانسه ـ فارسی)

A

Acholi	آکولی
Afar	عفّار
Afrikaans	آفریکانس، آفریقایی
Agni	آگنی
Aïnou	آینئوس
Albanais	آلبانیایی
Aleut (aléoute)	آلئوت
Algonquin	الگانکین
Allemand	آلمانی
Alsacien	آلزاسی
Amharique (amhara, amharegna)	امهری یا حبشی
Anglais	انگلیسی
Arabe	عربی
Araméen	آرامی
Araucan (voir mapuche)	آروکانیایی
Arawak	آراواکی
Arménien	ارمنی

Ashanti	اشانتی
Assamais	آسامی
Athapascan	آتاپاسکی
Attié	آتیه
Australien (langues australiennes)	استرالیایی (زبانهای استرالیایی)
Avar	آوار
Aymara	آیمرا
Azéri	آذربایجانی
Aztèque (voir nahuatl).	آزتک (رک: ناهواتل)

B

Bahasa (voir indonésien).	باهاسا، (رک: اندونزیایی)
Bakhtiar	بختیاری
Balante	بالانتا
Balinais	بالیایی
Baloutche	بلوچی
Baltes (langues)	بالتی (زبانهای)
Bambara	بامبارا
Bamiléké	بامیلکه
Bamoun	بامون
Banda	باندایی
Bantou (langues bantou)	بانتو (زبانهای)
Baoulé	بائولی
Baribari (voir kanouri).	باری باری (رک: کانوری)
Bariba	باریبا
Bashkir	باشقیری
Basque	باسکی
Bassa	باسا

Bassari	باساری
Batak	باتک
Bemba	بمبا
Bengali	بنگالی
Berbère	بربری
Bété	بت
Bichelamar (bislama)	بیسلاما
Biélo-russe	روسی روسیهٔ سفید
Bikol	بیکول
Birman	برمه‌ای
Bobo	بوبو
Boulou (voir bulu)	بولو
Bouriate	بوریات
Brahoui	براهوئی
Breton	برتانیی
Bribri	بری بری
Brunka	برونکا
Bubi	بوبی
Bugi	بوگی
Bulgare	بلغاری
Bulu (boulou)	بولو
Burushaski	بروشسکی

C

Cakchiquel	چاکچی
Calabar (voir Efik).	کالاباری (رک: افی)
Cambodgien (voir khmer).	کامبوجی (رک: خمری)
Cantonais	کانتونی

Caraïbe	کارائیبی
Castillan (voir espagnol).	کاستیلانی
Catalan	کاتالانی
Caucasiennes (langues)	قفقازی (زبانهای)
Cebuano (voir Visayan).	چبوانی (رک: وسیایان)
Celte (langues)	سلتی (زبانهای)
Cham	چام
Chamito-sémitiques (langues)	حامی ـ سامی (زبانهای)
Chamorro	چامورو
Chan, (voir Shan).	شان
Chaoui	چاو
Cherokee	چرکی
Chewa (nyanja)	چیچوا (نیانجا)
Chibcha	چیبچایی
Chikito	چیکیتو
Chin	چین
Chinois	چینی
Chippewa (voir Ojibwa).	چی‌پوآ
Chleuh	چلو
Copte	قبطی
Coréen	کره‌ای
Cornique	کورنوالی
Corse	کُرسی
Couchitiques (langues)	کوشی (زبانهای)
Cree	کری
Créole	کرئول
Croate	کرواتی
Cuanhama (Oclikwanyama)	کوان‌هاما

D

Dagin	داگین
Dagomba	داگومبایی
Dakota	داکوتایی
Dankali (voir Afar).	دانکالی (رک: عفّار)
Danois	دانمارکی
Dari	دری
Dayak	دایاکی
Dendi	داندی
Dhivehi	دیوهی
Dinka	دینکا
Diola	دیولایی
Dioula	دیوولایی
Djerma	جرمایی
Dogon	دوگون
Douala	دوآلا
Dravidiennes (langues)	دراویدی (زبانهای)

E

Ebrié	ایبری
Ecossais	اکواسی
Edo	ادو
Efik	افی
Egyptien	مصری
Enga	انگا
Eskimo	اسکیمو
Espagnol	اسپانیایی
Espéranto	اسپرانتو

Estonien	استونیایی
Ethiopien (langues), voir amharique.	(زبان‌های) حبشی، رک: امهری
Eton	اتونی
Etrusque	اتروسکی
Ewe	اوه
Ewondo	إوندو

F

Fanakalo	فاناکالی
Fang	فانگ
Fanti	فانتی
Farsi (Persan)	فارسی
Feroé	فری
Finnois	فینی
Finno-ougrien	فینو ـ اویغوری
Flamand (voir néerlandais).	فلاندری (رک: هلندی)
Fon	فون
Four (Koudjara)	فور (کوجارا)
Français	فرانسوی
Frison	فریزی
Fulfuldé (voir Peul).	فولفولده (رک: پُل)

G

Gaélique	گیلی
Galicien	گالیسیایی
Galla	گالایی
Gallois	گالی
Gan	گان

Gascon	گاسکنی
Gaulois	گُلی (گلوا)
Gbandi	گباندی
Gbanian	گبانی
Gbaya	گبایایی
Gen	گن
Géorgien	گرجی
Germanique (langues)	ژرمنی (زبانهای)
Geshira	گشیری
Gheg (voir albanais).	گگی (رک: آلبانیانی)
Gitan (voir tsigane).	گیتانی (رک: زیگانی)
Gond	گوندی
Gourmantche	گورمانچه
Grec	یونانی
Guagmi	گواگمی
Guarani	گوارانی
Guèze	گئز (جعز)
Guerzé	گرزه (کپله)
Guilaki	گیلکی
Gurmukhi (écriture), voir Pandjabi	گورموکی (خط) رک: پنجابی

H

Haida	هایدایی
Hakka	هاکایی
Haoussa	هوسایی
Hassanya	هاسانیایی
Hawaïen	هاوائیایی
Hébreu	عبری

Hindi	هندی
Hindoustani	هندوستانی
Hollandais (voir néerlandais)	هلندی
Hongrois	مجارستانی
Hopi	هوپیائی
Hottentot	هاتن تات
Houailou	هولو
Houmba	هومبا
Huong	هونگ
Huron	هورون

I

Ibère	ایبریایی
Ibibio (voir efik).	ای بی بیو (ن. افی)
Ibo	ایبو.
Ilocano	ایلوکانو
Indo-européen	هندواروپایی
Indonésien	اندونزیایی
Iraniennes (langues)	ایرانی (زبانهای)
Irlandais (voir gaélique).	ایرلندی (رک: گیلی)
Iroquois	ایروکوئی
Isiswazi (voir swazi)	ایسی سوازی (رک: سوازی)
Islandais	ایسلندی
Italien	ایتالیایی
Itsa	اتسا

J

Japonais	ژاپنی

Jarai	جاره‌ای
Javanais	جاوه‌ای
Jivaro	جیوارویی
Jonkha	دزونگ خا

K

Kabardine	کاباردین
Kabekar	کابکاری
Kabre	کابره
Kabyle	قبایلی
Kachin	کاچین
Kamba	کامبایی
Ka-muang	کاموآنگ
Kanara (voir kannada).	کناره‌ای (رک: kannada)
Kannada	کناره‌ای
Kanouri	کانوری
Karakalpak	کاراکالپاک
Karamodjong	کاراموجونگ
Karen	کارن
Kashmiri	کشمیری
Kazakh	قزاق
Kekchi	ککچی
Khalkha (voir mongol)	خالخایی (رک: مغولی)
Khmer	خمری
Khion (khoisan)	خویین
Kikongo	کیکونگویی
Kikuyu	کیکویو
Kimbundu	کیمبوندو

Kimvita	کیمویتا
Kinyarwanda	کنیایی و رواندایی
Kirdi	کیردی
Kirghize	قرقیزی
Kirundi	کیروندی
Kiswhahili (voir Swahili)	سواحلی
Kiunguja	کیونگوجایی
Kiyao (voir yao).	کیایی (رک: یائو)
Kokoyimidir	کوکویی میدیری
Komi	کومی
Konkani	کونکانی
Koui	کویی
Koudjara (voir four)	کوجارا (رک: فور)
Koumik	کومیک
Kpele (voir guerzé).	کپله (رک: گِرزه)
Krou (Kru) (langues)	کرو (زبانهای)
Kulango	کولانگویی
Kuna	کونایی
Kurde	کُردی
Kwa	کوایی

L

Lak	لاک
Laotien (Lao)	لائوسی (لائو)
Lapon	لاپونی (لاپ)
Latin	لاتینی
Latines (langues)	لاتینی (زبانهای)
Lenca	لنچا

Letton	لاتون
Lezgin	لزگین
Lingala	لینگالی
Lituanien	لیتوانی
Lobi	لوبی
Lolo	لولو
Lor	لُری
Luganda	لوگاندایی
Luo	لوئو
Luxembourgeois	لوگزامبورگی

M

Macédonien	مقدونی
Madurais	مادوری
Magyar (voir hongrois)	مجارستانی
Makonde	ماکانده
Makwa (macua)	ماکوآ
Malais	مالایایی
Malayalam	مالایالم
Malayo - Polynésiennes (langues)	مالزیایی و پولینزیایی (زبانهای)
Maldivien (voir dhivehi)	مالدیوی (رک: دیوهی)
Malgache	مالاگاسی
Malinké	مالینکه
Maltais	مالتی
Mam	مام
Mandé (voir Mandingue)	منده (رک: ماندینک)
Mandara	مندری
Mandingue (langues mandé)	ماندینگ (زبانهای منده)

منگوبتو	Mangbétou
مائوری	Maori
ماپوچی	Mapuche
مراتی	Marathi
ماریایی	Mari
ماسایی	Masaï
مایایی	Maya
مازاتک	Mazatèque
مبوسی	Mbosi
ملانزیایی (زبانهای)	Mélanésiennes (langues)
میائو (مئو، هونگ)	Miao (méo, hmong)
مین	Min
مینا	Mina
مینانکاباو	Minangkabau
میس‌کیتو	Miskito
میستک	Mistek (Mixtéque)
مولداویایی	Moldave
مونو	Mon
مغولی	Mongol
موردونییایی	Mordve
موسی	Moré (Mossi)
موتو (موتوی پلیسی)	Motu (police motu)
مونچی	Mounchi (voir tiv).
موندایی (زبانهای)	Mounda (langues)
مپونگوه	Mpongwe
مونوکوتوبا	Munukutuba
موزی	Mwezi

N

Nahuatl (Aztèque)	ناهواتل (آزتکی)
Napolitain	ناپلی
Navaho, Navajo	ناواتلی
Ndebele	ندبله
Néerlandais	هلندی
Nenets (voir samoyède)	ننتی (رک: ساموئیدی)
Népalais (népali)	نپالی
Newara	نوارا
Ngola	نگولا
Nguni	نگونی
Nilotiques (langues)	نیلی (زبانهای)
Norvégien	نروژی
Noupe	نوپه
Nubien	نوبه‌ای
Nuer	نوئر
Nyanja (voir chewa).	نیانجا (رک: چیچوا)

O

Occitan	اوکسیتانی
Ojibwa	اوجی بوا
Oriya	اوریه‌ای
Oromo (voir galla)	اورومو (رک: گالایی)
Ossète	اوستی
Ostyak	آستیاکی
Otomang	اوتومانگ
Otomi	اوتومی
Oubanguien (langues)	اوبانگی (زبانهای)

Oudmourt	اودمورتی
Ougrien (voir finno-ougrien)	اویغوری (رک: فینو ـ اویغوری)
Ouigour	اویغور
Ouolof (voir wolof)	ولوف
Ouralo - altaïques (langues)	اورال و آلتایی (زبانهای)
Ourdou	اردو
Ouzbek (voir Uzbek)	اُزبک

P

Pahouin (voir fang)	پاهویین (رک: فانگ)
Pali	پالی
Pandjabi	پنجابی
Papiamento	پاپیامنتو
Papou	پاپوایی
Pashtou (poshtou)	پشتو
Persan	فارسی
Peul	پُل
Pidjin	پیجین
Pilipino (voir tagalog)	فیلیپینی (رک: تاگالوگ)
Polonais	لهستانی
Polynésien	پولینزیایی
Portugais	پرتغالی
Provençal	پروونسال
Pular (voir peul)	پولار (رک: پُل)

Q

Quechua	کچوایی
Quiche	کیچه

R

Rifain	ریفی
Romanche	رومانش
Roumain	رومانیایی
Rou-nyoro	رو - نیورو
Rou - toro	رو - تورو
Russe	روسی
Ruthène (voir ukrainien)	روتنی (رک: اوکرائینی)

S

Sabir	سابیر
Samoan	ساموایی
Samoyède	ساموئیدی
Sanga-maka	سانگا ماکایی
Sango	سانگو
Sanscrit	سانسکریت
Santali	سانتالی
Sara	سارا
Sarakolé (soniuké)	ساراکولی (سونینکه)
Sarde	ساردینی
Scandinaves (langues)	اسکاندیناویایی (زبانهای)
Schwyzer deutsch (Suisse allemand)	شوایزر دویچ (آلمانی سوییسی)
Sémitiques (langues)	سامی (زبانهای)
Senoufo	سنوفو
Serbe	صربی
Sérère	سرر
Shan	شان
Sherbro	شربرو

Shilouk	شیلوک
Shona	شونایی
Sibériennes (langues)	سیبریایی (زبانهای)
Sindli	سندی
Singhalais	سینهالی
Sino-Thaï (groupe linguistique)	چین و تای (گروه زبانی)
Sioux (voir Dakota)	سوئی (رک: داکوتایی)
Slaves (langues)	اسلاوی (زبانهای)
Slovaque	اسلوواکیایی
Slovène	اسلاوونیایی
Somali	سومالیایی
Songhaï	سونقایی
Soninké (voir sarakolé)	سونینکه (ساراکولی)
Sorabe	سورآب
Sotho (sesotho)	سوتو (سه‌سوتو)
Soundanais	سوندایی
Soussou	سوسو
Suédois	سوئدی
Swahili	سواحلی
Swazi (isiswazi)	سوازی (ایسی سوازی)
Syriaque	سوریه‌ای، سوری

T

Tabasaran	تاباساری
Tadjik	تاجیکی
Tado	تادو
Tagalog	تاگالوگ
Tahitien	تاهیتیایی

Taïwanais	تایوانی
Takana	تاکانی
Takítaki	تاکی تاکی
Tamasheq	تاماشق
Tamazight	تامازی
Tamoul	تامیل
Tarask	تاراسک
Tatar	تاتاری
Tchadiques (langues)	چاد (زبانهای)
Tchèque	چک
Tchiluba	چی لوبا
Tchitonga (voir tonga)	چی تونگا (رک: تونگا)
Tchoktche	چوکچی
Tchokwe	چوکوی
Tchouvache	چوواشی
Téké (kitéké)	تکه (کی تکه)
Telougou (Telugu)	تلوگو
Terraba	ترابا
Thai	تای
Tibétain	تبّتی
Tifinagh (écriture)	تی فی ناگ (خط)
Tigréen (tigregna)	تیگره (تیگرینیا)
Timne	تیمه
Tiv	تیو
Tlingit	تلینگیت
Tonga (tchitonga)	تونگا (چی تونگا)
Toradja	توراجا
Tosk (tosque)	توسکان

Volapük	ولاپک
Voltaïques (langues)	وُلتایی (زبانهای)

W

Wolof	ولوف
Wu	وُو

X

Xhosa	خوسی

Y

Yacouba	یاکوبا
Yakoute	یاکوتی
Yao (Langue d'Asie), voir Miao.	یائو (زبان آسیایی)، رک: میائو
Yao (Kiyao) (Langue d'Afrique)	یائو، کیائو (زبان افریقایی)
Yi (voir lolo).	ئی (رک: لولو)
Yiddish	یدیش
Yipounou	یی پونو
Yorouba (Yoruba)	یوروبایی

Z

Zande	زندی
Zaparo	زاپارو
Zapotèque (sapotek)	زاپوتی
Zhuang	چوانگ
Zoulou	زولو

BIBLIOGRAPHIE

GÉNÉRAL

Les Langues du monde, par un groupe de linguistes, éd. du C.N.R.S., 1952.

Les Langues dans le monde ancien et moderne, éd. du C.N.R.S., 1981.

Encyclopédie de l'Islam, éd. Maisonneuve, 1971.

Langues africaines : *Documents des réunions d'experts de l'U.N.E.S.C.O.*, Niamey, 1978 et Bamako, 1979.
Publications de l'I.F.A.N., Institut français d'Afrique noire (Dakar).
Publications du Centre de linguistique appliquée de Dakar (C.L.A.D.).

Langues du Mexique : *Las Lenguas de Méjico,* Instituto nacional de Antropología e Historia.

Langues australiennes : numéros de la revue *Oceania* de 1937 à 1970, Sydney, Australie.

Les Langues d'U.R.S.S., de CREISSELS, Institut d'études slaves, Paris, 1977.

MÉTHODES DE LANGUES

Série *Teach Yourself Books,* Hodder and Stoughton, pour les langues suivantes : gaélique, gallois, hausa, yoruba, indonésien, persan, pandjabi, maltais, finnois, letton, swahili, bengali, cantonais.

Le Russe, de NINA POTAPOVA, Éditions sociales, 1951.

Langues indiennes : *National Integration Language Series,* Balaji publications Madras (méthodes très élémentaires) pour celles-ci : gujrati, malayalam, kannada, tamoul, telugu.

Introduction à l'arabe moderne, de CHARLES PELLAT, éd. Maisonneuve, 1956.

Conversational Tagalog, de RUFINO ALEJANDRO, Manille, 1971.

Quechua : *Aprenda el quechua,* de CAMILO MUGICA, éd. Cicame, Équateur, 1967.

Basque : *Grammaire basque,* de l'abbé ARROTÇARENA, éd. Jakin, Biarritz, 1951.

Houaïlou : *Vocabulaire et grammaire,* de MAURICE LEENHARDT, Institut d'ethnologie, Paris, 1935.

Tahitien : *Parler tahitien,* de TRYON, Éditions du Pacifique, Tahiti, 1974.

Manuel pratique d'arménien, de KURKJIAN, éd. Hamaskaïne, Beyrouth.

Manuel de langue mongole, Publications orientalistes de France, 1978.

Grammar of Colloquial Tibetan, de CHARLES BELL, 1919.

Géorgien : *Samoutchitel gruzinskovo yazyka,* éd. de l'université de Tbilissi, 1976.

Le Pidgin bislaman aux Nouvelles-Hébrides, de J. M. CHARPENTIER, Société d'études linguistiques et anthropologiques de France (S.E.L.A.F.), 1979.

Kabyle : *Essai de grammaire,* Hanoteau, Alger, 1908.

Kirundi : *Apprendre la langue rwanda,* C. M. OVERDULVE, éd. Mouton, La Haye, 1975.

SUJETS PARTICULIERS

Le Breton, langue celtique, de YANN BREKILIEN, éd. Nature et Bretagne, Quimper, 1976.

Histoire de la langue grecque, de JEAN HUMBERT, P.U.F., 1973.

Japonais : *The Origin of Japanese Language,* de OHNO' SUSUMU, éd. Kokusai Bunka Shinkokai. *Japanese Conversation Grammar,* de VACCARI, Tokyo.

Les Mots étrangers, de PIERRE GUIRAUD, P.U.F., 1971.

Contribution à l'histoire des Peul, par BOUBOU HAMA, éd. Présence africaine, Paris.

Nouvelle méthode de recherche en toponymie celtique, de FRANÇOIS FALCHUN, Éditions armoricaines, Bourg Blanc.

Quechua : *La Escritura de los Incas,* de WILLIAM BURNES GLYM, Boletin de Lima, 1981.

DICTIONNAIRES ÉTYMOLOGIQUES

Français : *Larousse.*

Allemand : *Das Herkunftswörterbuch,* Duden, 1963.

Russe : *Kratkoî etimologitcheskiy slovar' ruskovo yazyka,* éd. Prosvechtchenie, 1975.

Anglais : *Oxford Dictionnary.*

زبان، وسیله‌ای که خاص انسان است، در میان نوع بشر عمومی است. اساس و آغاز آن دانسته نیست، اما وقتی عده‌ای از زبانها شباهت منظم و با قاعده ای با یکدیگر داشته باشند، مرتبط و خویشاوند شمرده می‌شوند.

مقایسهٔ زبانها از لحاظ قواعد اساسی و دستوری، که طرح هر زبانی را معین می‌کند، هنوز کامل نیست. مجموع کلیهٔ زبانهای خویشاوند گروه‌های اساسی زبانها را تشکیل می‌دهند، مثل گروه هند واروپایی، گروه سامی، گروه دراویدی، و جز اینها.

در این کتاب، هدف در درجهٔ اول، آشنایی خوانندگان با تنوع نامحدود زبانهای رایج دنیا، چه در تقسیمات جغرافیایی و چه از نظر ساختار درونی یا نقش فرهنگی آنهاست. هم‌چنین در فصل «ارزش واقعی واژه‌ها» به موضوعات مهم و جالب ریشه‌شناسی یا نام مکانها پرداخته شده است. در فصل پایانی هم، با عنوان «زبان و جامعه»، خواننده دیدی فلسفی از نقش و دگرگونی زبانهای دنیا خواهد یافت. و سرانجام در پایان کتاب، فهرستی از کشورهای مختلف جهان همراه با توضیحاتی اجمالی در مورد موقعیت زبانی آنها گنجانده شده است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ISBN:978-964-445-272-7



قیمت شومیز: ۸۵۰۰۰ ریال